



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

خط خراساني

تأليف: ابن تيمية رحمه الله
إبن تيمية رحمه الله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تحفه خانى

نویسنده:

محمد بن محمد عبد الله بن عبید الله بن محمود

ناشر چاپی:

موسسه مطالعات تاریخ پزشکی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۹	تحفه خانی
۱۹	مشخصات کتاب
۱۹	فهرست مضامین تحفه خانی
۲۹	[مقدمه]
۳۰	باب اول در بیان قسم علمی و عملی
۳۰	اشاره
۳۱	[۱] مقاله در بیان ارکان
۳۱	[۲] مقاله در بیان امزجه [۲]
۳۲	[۳] مقاله [در بیان علت اختلاف امزجه]
۳۳	[۴] مقاله در بیان اخلاط [۵]
۳۶	[۵] مقاله در بیان اسباب
۳۶	[۶] مقاله در بیان «اسنان انسان»
۳۷	[۷] مقاله در بیان اعضا
۳۷	اشاره
۳۷	استخوان
۳۷	غضروف
۳۷	اعصاب
۳۸	عضل
۳۸	اوتار
۳۸	رباط
۳۸	شریان
۳۸	عرق

۳۹	غشا
۳۹	لحم
۳۹	[۸] مقاله در بیان اعضای رئیسیه
۴۰	[۹] "مقاله در بیان ریاست اعضا"
۴۰	[۱۰] مقاله [در بیان اعضای حساسه متحرکه]
۴۰	[۱۱] مقاله در بیان اعضاء عصبانی
۴۱	[۱۲] مقاله در بیان معرفت احساس قوی
۴۲	[۱۳] مقاله در بیان معرفت مرض ۲
۴۷	[۱۴] مقاله در بیان تدبیر مشروبات
۴۷	[۱۵] مقاله در بیان تدبیر خواب و بیداری
۴۸	[۱۶] "مقاله در بیان تشخیص و شناخت اعیان"
۴۹	[۱۷] مقاله در بیان تمطی که بخامیازه معتبر معروفست
۵۰	[۱۸] "مقاله در بیان تدبیر مشایخ"
۵۰	[۱۹] «مقاله در بیان تدبیر ابدانی»
۵۱	[۲۰] مقاله در بیان فصول اربعه
۵۲	[۲۱] مقاله در بیان امراضی که مندر بامراض است
۵۳	[۲۲] مقاله در بیان تدبیر مسافران بر وجه کلی
۵۵	[۲۳] مقاله در بیان قوانین علاج بر وجه کلی
۶۱	[۲۴] مقاله در بیان فرق میان امراض مختصه و امراض شریکه
۶۱	[۲۵] مقاله در بیان علامات امزجه
۶۴	[۲۶] مقاله در بیان علامات امتلا
۶۵	[۲۷] مقاله در بیان امتلا بحسب هر خلط از اخلاط اربعه
۶۶	[۲۸] مقاله در بیان علامات سده
۶۶	[۲۹] مقاله در بیان علامات ریح

- ۳۰] مقاله در بیان علامات اورام ۶۶
- ۳۱] مقاله در بیان علامات تفرق اتصال بر وجه کلی و اجمال ۶۷
- ۳۲] مقاله در بیان معرفت نبض ۶۷
- ۳۳] مقاله در بیان دلائل و علامات بول و قاروره ۷۰
- ۳۴] مقاله در بیان دلایل و علامات براز ۷۳
- ۳۵] مقاله در بیان تدبیر حفظ صحت و معرفت او محتاج بترتیب مقدمه است و آن مقدمه اینست ۷۴
- ۳۶] مقاله در بیان ریاضت ۷۵
- ۳۷] «مقاله در بیان دلک که از جمله ریاضات حمیده است و فوائد بسیار تحلیل مواد دارد» ۷۶
- ۳۸] مقاله در بیان استحمام و کیفیت اوقات آن ۷۷
- ۳۹] مقاله در بیان اغتسال به آب سرد و منافع و مضار و وقت آن ۷۸
- ۴۰] مقاله در بیان ماکول واجب ۷۸
- ۴۱] مقاله در بیان اسباب وجع ۷۸
- ۴۲] مقاله در بیان اوجاع ۷۹
- ۴۳] مقاله در بیان اسباب تخمه و امتلا ۸۰
- ۴۴] مقاله در بیان اسباب ضعف و سبب او ۸۰
- ۴۵] مقاله در بیان اعراض ۸۰
- ۴۶] مقاله در بیان امراض مفرده ۸۱
- ۴۷] مقاله در بیان قسیم اورام بحسب مواد ۸۲
- ۴۸] مقاله در بیان اسباب سته و بیان سببیت او ۸۳
- ۴۹] مقاله در بیان کیفیات اهویه و مقتضیات فصول اربعه ۸۴
- ۵۰] مقاله در بیان اختلاف هوا باختلاف بلدان ۸۴
- ۵۱] مقاله در بیان حرکت و سکوت ۸۵
- ۵۲] مقاله در بیان نوم و یقظه ۸۵
- ۵۳] مقاله در بیان عوارض نفسانی ۸۶

- ۸۶ [۵۴] مقاله در بیان ماکول و مشروب
- ۸۷ [۵۵] مقاله در بیان فعل و انفعال
- ۸۷ اشاره
- ۸۷ فصل
- ۸۷ [۵۶] مقاله در بیان غذا
- ۸۸ [۵۷] مقاله در بیان آبها در بدن
- ۸۹ [۵۸] مقاله در بیان اسباب احتباس و استفراغ
- ۸۹ [۵۹] مقاله در بیان موجبات استحمام
- ۹۱ [۶۰] «مقاله در بیان تضحی که آن عبارت از مکث و گردیدن در آفتابست و جلوس در آن»
- ۹۱ [۶۱] مقاله در بیان منافع اندفان در ریگ و تعریق بدن و بعضی اعضا در بعضی امراض بآبها و ادهان
- ۹۱ [۶۲] مقاله در بیان اسباب سخونت و برودت و یبوست و رطوبت
- ۹۲ [۶۳] مقاله در بیان اسباب امراض ترکیب که یکی ازین فساد شکل است
- ۹۲ [۶۴] مقاله در بیان اسباب اتساع مجاری
- ۹۲ [۶۵] مقاله در بیان اسباب خشونت
- ۹۳ [۶۶] مقاله در بیان ملاست که ضد خشونتست
- ۹۳ [۶۷] مقاله در بیان اسباب خلع
- ۹۳ [۶۸] مقاله در بیان اسباب
- ۹۳ [۶۹] مقاله در بیان سوء مجاورت بمنع مبادت عضوی
- ۹۳ [۷۰] مقاله در بیان اسباب حرکات غیر طبیعی
- ۹۴ [۷۱] مقاله در بیان تفرق اتصال
- ۹۴ [۷۲] مقاله در بیان اسباب قرحه که موجب تفرق اتصالاتست
- ۹۵ [۷۳] مقاله در بیان معالجات امراض سوء المزاج
- ۹۵ [۷۴] مقاله در بیان آنکه کیفیت و وقت و صواب استفراغ کدام است
- ۹۷ [۷۵] «مقاله در بیان قوانین شرکت میان قی و اسهال و فصد»

- ۹۹ [۷۶] مقاله در بیان اسهال و قوائین او و استعمال حمام پیش از دوی مسهل
- ۱۰۱ [۷۷] مقاله در بیان علامت وقت قطع عمل داروی مسهل
- ۱۰۱ [۷۸] «مقاله در بیان تدبیر قطع اسهال داروی مسهل»
- ۱۰۱ [۷۹] مقاله در بیان قانون تدبیر کسی که داروی مسهل خورده باشد
- ۱۰۲ [۸۰] مقاله در بیان احوال ادویه و تدبیر در دفع ضرر او
- ۱۰۲ [۸۱] مقاله در بیان تدبیر قئ و منافع و مضار او و احوالی که عارض مردم می‌شود
- ۱۰۳ [۸۲] مقاله در بیان منافع حقنه و مراعات قوائین او
- ۱۰۴ [۸۳] «مقاله در بیان تدابیر و قوائین و جمیع اطباء در مواضع محتاج بآن»
- ۱۰۴ [۸۴] مقاله در بیان تدبیر فصد و مراعات قوائین او
- ۱۰۷ [۸۵] مقاله در بیان عروق مفصوده و معروفه و منافع او
- ۱۰۹ [۸۶] مقاله در بیان کیفیت فصد قیفال
- ۱۰۹ [۸۷] مقاله در بیان تدبیر حجامت و قوائین او بوجه کلی
- ۱۱۱ [۸۸] مقاله در بیان حبس استفراغات بقوائین کلیه
- ۱۱۱ [۸۹] مقاله در بیان قانون و کیفیت معالجات سده بوجه کلی
- ۱۱۱ [۹۰] مقاله در بیان معالجات اورام و بسط و شق بقانون کلی
- ۱۱۳ [۹۱] «مقاله در بیان تدبیر عضوی که فاسد شده باشد و او را احتیاج بقطع بآلت حدید و دور ساختن او باشد بقانون و قاعده کلی»
- ۱۱۴ [۹۲] مقاله در بیان معالجات تفرق اتصال بقواعد و قوائین کلیه
- ۱۱۶ [۹۳] مقاله در بیان داغ نهادن
- ۱۱۶ [۹۴] مقاله مختومه از قسم علمی و عملی در بیان قانون در اجتماع مرض
- ۱۱۷ باب ثانی در امراض مختصه باعضای انسان و این باب مشتمل بر مقالات است
- ۱۱۷ [۹۵] مقاله اول در صداع
- ۱۱۷ اشاره
- ۱۱۸ علاج صداع دموی
- ۱۱۸ لخلخه که نافع از صداع حر دموی باشد

- ۱۱۸ صداعی که ماده او صفراست
- ۱۱۸ علاج صداع صفراوی
- ۱۱۹ چیزی که نافع اصحاب صداع حار صفراویست
- ۱۲۰ مسهل که نافع از صداع صفراوی باشد
- ۱۲۰ حتی که مسهل و جاذب صفرا باشد
- ۱۲۱ طلا که تسکین صداع حار کند
- ۱۲۱ صداعی که از سوء المزاج بارد بادی باشد
- ۱۲۲ صفت حبّ اصطیخون کبیر
- ۱۲۵ صداع که سوء المزاج خالی از ماده باشد
- ۱۲۵ صداع که حادث از سوء المزاج بارد است
- ۱۲۶ [۹۶] مقاله در بیان شقیقه
- ۱۲۶ اشاره
- ۱۲۷ صفت حبّ استحقون
- ۱۲۷ علاج شقیقه سوداوی
- ۱۲۸ [۹۷] مقاله در بیان مرض دوار و علاج آن
- ۱۲۸ اشاره
- ۱۲۹ علامات دوار دموی
- ۱۲۹ علاج دوار دموی
- ۱۳۰ [۹۸] مقاله در بیان سدر
- ۱۳۱ [۹۹] مقاله در بیان سرسام
- ۱۳۱ اشاره
- ۱۳۳ سرسام بلغمی
- ۱۳۴ نوع دیگر از سرسام است
- ۱۳۴ مرض ماشرا

۱۳۴ [۱۰۰] مقاله در بیان سبات
۱۳۶ [۱۰۱] مقاله در بیان سهر
۱۳۶ [۱۰۲] مقاله در بیان سبات سهری
۱۳۷ [۱۰۳] مقاله در بیان صرع
۱۳۷ اشاره
۱۳۹ تریاق اربعه
۱۴۱ تریاق ثمانیه
۱۴۱ معجونی که نافع اصحاب صرع بلغمی و سوداوی باشد
۱۴۲ [۱۰۴] مقاله در بیان نسیان
۱۴۲ اشاره
۱۴۳ معجون لبان
۱۴۴ [۱۰۵] مقاله در بیان مرض مالیخولیا
۱۴۴ اشاره
۱۴۶ حقنه که نافع درین مرض است
۱۴۹ [۱۰۶] مقاله در بیان مرض سگته
۱۵۰ [۱۰۷] مقاله در بیان مرض فالج
۱۵۲ [۱۰۸] مقاله در بیان مرض تشنج
۱۵۳ [۱۰۹] مقاله در بیان لقوه
۱۵۴ [۱۱۰] مقاله در بیان اختلاج
۱۵۴ [۱۱۱] مقاله در بیان مرض زکام
۱۵۵ [۱۱۲] مقاله در بیان مرض رعشه
۱۵۶ [۱۱۳] مقاله در بیان ضعف بصر
۱۵۷ [۱۱۴] مقاله در بیان رمد
۱۵۸ [۱۱۵] مقاله در بیان طرفه که نوع از مرض چشم است [۷۶]

- ۱۵۹ [۱۱۶] مقاله در بیان ظفره که او را بفارسی ناخنه می‌نامند
- ۱۶۰ [۱۱۷] مقاله در بیان مرض سبل چشم
- ۱۶۱ [۱۱۸] مقاله در بیان چرب چشم
- ۱۶۲ [۱۱۹] مقاله در بیان نزول آب در چشم و این از آفت عظیمه چشم است
- ۱۶۳ [۱۲۰] مقاله در بیان جهر که علت چشم است
- ۱۶۳ [۱۲۱] مقاله در بیان مرض عشا
- ۱۶۴ [۱۲۲] مقاله در بیان حدوث سفیدی در چشم
- ۱۶۴ [۱۲۳] مقاله در بیان شعر منقلب که میان عوام الناس موی باسکونه می‌نامند
- ۱۶۵ [۱۲۴] مقاله در بیان انتشار و ریختن اشفار که مراد مژگان است
- ۱۶۵ [۱۲۵] مقاله در بیان مرض حول که از امراض چشم است
- ۱۶۶ [۱۲۶] مقاله در بیان قمل حادث در مژگان و اشفار
- ۱۶۶ [۱۲۷] مقاله در بیان قروح چشم
- ۱۶۷ [۱۲۸] مقاله در بیان حدوث حرقت در عین
- ۱۶۷ [۱۲۹] مقاله در بیان حفظ و نگاهداشت چشم از تیرگی و ضعف
- ۱۶۸ [۱۳۰] مقاله در بیان امراض گوش
- ۱۶۹ [۱۳۱] مقاله در بیان علت صمم
- ۱۷۰ [۱۳۲] مقاله در بیان علت دوی و طنین
- ۱۷۱ [۱۳۳] مقاله در بیان حفظ گوش از آفات
- ۱۷۲ [۱۳۴] مقاله در بیان دخول آب و هوام و حشرات در گوش
- ۱۷۲ [۱۳۵] مقاله در بیان امراض انف
- ۱۷۳ [۱۳۶] مقاله در بیان حدوث و حصول بوی بد در بینی
- ۱۷۳ [۱۳۷] مقاله در بیان بواسیر حادث در بینی
- ۱۷۳ [۱۳۸] مقاله در بیان حدوث قروح و ریشها که در بینی شود
- ۱۷۴ [۱۳۹] مقاله در بیان رعاف که از امراض بینی است

- ۱۴۰] مقاله در بیان امراض لسان ۱۷۵
- ۱۴۱] مقاله در بیان علت قلاع که از امراض دهن است ۱۷۶
- ۱۴۲] مقاله در بیان امراض حلق ۱۷۷
- ۱۴۳] مقاله در بیان علت بخر ۱۷۸
- ۱۴۴] مقاله در بیان علت خناق که از جمله امراض حازه مهلکه است ۱۷۹
- ۱۴۵] مقاله در بیان درماندن استخوان و خار و زلوک بحلق ۱۸۱
- ۱۴۶] مقاله در بیان امراض دندان ۱۸۲
- ۱۴۷] مقاله در تغیر دندانها بحسب رنگ مثل سیاه شدن و سبز شدن و کبود شدن ۱۸۳
- ۱۴۸] مقاله در بیان سیلان خون و لعاب از دهن ۱۸۴
- ۱۴۹] مقاله در بیان سعال ۱۸۵
- ۱۵۰] مقاله در بیان بجه و تغیر صوت ۱۸۷
- ۱۵۱] مقاله در بیان امراض قلب ۱۸۸
- اشاره ۱۸۸
- سوء المزاج حار ۱۸۹
- مفرحی دیگر ۱۹۰
- سوء المزاج بارد ۱۹۰
- سوء المزاج یابس ۱۹۱
- سوء المزاج رطب ۱۹۱
- ۱۵۲] مقاله در بیان خفقان که مرضی از امراض ردیه دل است و گاه چنان مستولی می‌شود که موجب هلاکست ۱۹۱
- ۱۵۳] مقاله در بیان آنچه ۱۹۳
- ۱۵۴] مقاله در بیان غشی ۱۹۴
- ۱۵۵] مقاله در بیان ذات الریه ۱۹۵
- ۱۵۶] مقاله در بیان ذات الجنب ۱۹۸
- اشاره ۱۹۸

- ۱۹۹ ماده ورم بلغمی
- ۲۰۰ ذات الصدر
- ۲۰۱ [۱۵۷] مقاله در بیان امراض معده
- ۲۰۱ اشاره
- ۲۰۲ سفوف مقوی
- ۲۰۲ سوء المزاج حار رطب و علاج آن
- ۲۰۳ سفوف اناردانه
- ۲۰۳ گوارش
- ۲۰۴ گوارش کندر
- ۲۰۵ [۱۵۸] مقاله در بیان درد معده
- ۲۰۷ [۱۵۹] مقاله در بیان شهوت کلبی که یکی از علل ردیه معده است
- ۲۰۹ [۱۶۰] مقاله در بیان سوی هضم و ناگواریدن طعام از معده و دیر از معده گذشتن
- ۲۰۹ اشاره
- ۲۱۰ گوارش عود
- ۲۱۱ [۱۶۱] مقاله در بیان فواق که از علل ردیه معده است
- ۲۱۲ [۱۶۲] مقاله در بیان بطلان و نقصان شهوت غذا که از جمله امراض ردیه معده است
- ۲۱۳ [۱۶۳] مقاله در بیان مرض قولنج
- ۲۱۳ اشاره
- ۲۱۶ ایلاوس
- ۲۱۸ معجون شهریاران مجرب
- ۲۱۸ روغن طلا
- ۲۱۸ سفرجلی مسهل
- ۲۱۹ [۱۶۴] مقاله در بیان قی و تهوع و غثیان
- ۲۲۳ [۱۶۵] مقاله در بیان هیضه که از امراض و علل مهلکه معده و امتلاء است

- ۲۲۴ [۱۶۶] مقاله در بیان امراض امعاء
- ۲۲۶ [۱۶۷] مقاله در بیان اسهال و سبب آن
- ۲۲۸ [۱۶۸] مقاله در بیان ضعف کبد
- ۲۲۹ [۱۶۹] مقاله در بیان اورام حادث
- ۲۳۱ [۱۷۰] مقاله در بیان یرقان
- ۲۳۴ [۱۷۱] مقاله در بیان سوء القنیه و استسقاء
- ۲۳۹ [۱۷۲] مقاله در بیان علل
- ۲۳۹ [۱۷۳] مقاله در بیان علت تقطیر بول
- ۲۴۰ [۱۷۴] مقاله در بیان احتباس و عسر بول
- ۲۴۱ [۱۷۵] مقاله در بیان سلسل البول
- ۲۴۲ [۱۷۶] مقاله در بیان بول الدّم
- ۲۴۲ [۱۷۷] مقاله در بیان حدوث ریگ و سنگ در گرده و مثانه
- ۲۴۵ [۱۷۸] مقاله در بیان اورام گرده
- ۲۴۷ [۱۷۹] مقاله در بیان اورام مثانه
- ۲۴۸ [۱۸۰] مقاله در بیان قروح و ریش مثانه
- ۲۴۹ [۱۸۱] مقاله در بیان جرب مثانه
- ۲۴۹ باب سوم در امراض اعضائی که بعضی مختص برجال است و بعضی مختص به نسوانست
- ۲۴۹ [۱۸۲] مقاله در بیان امراض قضیب و احلیل و انثیین که مختص بمردانست
- ۲۵۱ [۱۸۳] مقاله در بیان نقصان باه
- ۲۵۳ [۱۸۴] مقاله در بیان سرعت انزال
- ۲۵۴ [۱۸۵] مقاله در بیان معالجه [افراط باه]
- ۲۵۵ [۱۸۶] مقاله در بیان فتق قیله
- ۲۵۷ [۱۸۷] مقاله در بیان کثرت طمث
- ۲۵۹ [۱۸۸] مقاله در بیان احتباس طمث

- ۱۸۹ [مقاله در بیان عقر] ۲۶۰
- ۱۹۰ [مقاله در بیان عسر ولادت] ۲۶۲
- ۱۹۱ [مقاله در بیان احتباس مشیمه و فرزند مرده در رحم] ۲۶۳
- ۱۹۲ [مقاله در بیان اختناق رحم] ۲۶۳
- ۱۹۳ [مقاله در بیان اورام رحم و اسباب و علاج آن] ۲۶۵
- ۱۹۴ [مقاله در امراض مقعد] ۲۶۶
- ۱۹۵ [مقاله در بیان نواصیر] ۲۶۸
- ۱۹۶ [مقاله در بیان اورام مقعد و شقاق] ۲۶۹
- ۱۹۷ [مقاله در بیان برون و نتر مقعد] ۲۶۹
- ۱۹۸ [مقاله در بیان حدبه و ریاح افرسه] ۲۷۰
- ۱۹۹ [مقاله در بیان مرض دوالی] ۲۷۲
- ۲۰۰ [مقاله در بیان مرض داء الفیل] ۲۷۲
- ۲۰۱ [مقاله در بیان عرق التّسا که عوام الناس آن را رگ قیفا می‌نامند] ۲۷۳
- ۲۰۲ [مقاله در بیان وجع المفاصل و نقرس] ۲۷۵
- ۲۰۳ [مقاله در بیان تعقّد مفاصل] ۲۷۹
- باب رابع در امراض عامّه ۲۸۰
- اشاره ۲۸۰
- ۲۰۴ [مقاله در بیان حمّی] ۲۸۰
- ۲۰۵ [مقاله در بیان حمی عفنی] ۲۸۰
- ۲۰۶ [مقاله در بیان حمی یوم] ۲۸۱
- ۲۰۷ [مقاله در بیان حمّی سونوخس] ۲۸۲
- ۲۰۸ [مقاله در بیان حمی دموی عفنی] ۲۸۲
- اشاره ۲۸۲
- سبب عفونت خون [۸۱] ۲۸۳

- ۲۸۴ [۲۰۹] مقاله در بیان حمی صفاوی
- ۲۸۷ [۲۱۰] مقاله در بیان حمی بلغمی
- ۲۸۸ [۲۱۱] مقاله در بیان تب سوداوی
- ۲۹۰ [۲۱۲] مقاله در بیان حمی سدس و سبع
- ۲۹۰ [۲۱۳] مقاله در بیان حمی دقی
- ۲۹۲ [۲۱۴] مقاله در بیان حمیات مرکبه
- ۲۹۲ [۲۱۵] مقاله در بیان اورام و بثور و جذام و وبا و حذر اینها
- ۲۹۴ [۲۱۶] مقاله در بیان اورام بلغمی
- ۲۹۴ [۲۱۷] مقاله در بیان ورم سوداوی
- ۲۹۵ [۲۱۸] مقاله در بیان دبيله و خراج
- ۲۹۵ [۲۱۹] مقاله در بیان دمامیل
- ۲۹۵ [۲۲۰] مقاله در بیان بثور
- ۲۹۶ [۲۲۱] مقاله در بیان شرای
- ۲۹۶ [۲۲۲] مقاله در بیان نمله
- ۲۹۶ [۲۲۳] مقاله در بیان جمره و نار فارسی
- ۲۹۷ [۲۲۴] مقاله در بیان نفاطات
- ۲۹۷ [۲۲۵] مقاله در بیان حصبه و جدری
- ۲۹۸ [۲۲۶] مقاله در بیان حگه و جرب
- ۲۹۹ [۲۲۷] مقاله در بیان جذام
- ۳۰۰ [۲۲۸] مقاله در بیان وبا
- ۳۰۰ [۲۲۹] مقاله در بیان کیفیت
- ۳۰۱ [۲۳۰] مقاله در بیان کسر و وثی و خلع و ضربه و سقطه و صدمه و شجاج و سجاج
- ۳۰۲ [۲۳۱] مقاله در بیان داء الحیة و داء الثعلب
- ۳۰۲ [۲۳۲] مقاله در بیان تشقق و تقصیف شعر

- ۳۰۲ [۲۳۳] مقاله در بیان شیب
- ۳۰۳ [۲۳۴] مقاله در بیان صلح
- ۳۰۳ [۲۳۵] مقاله در بیان کلف
- ۳۰۳ [۲۳۶] مقاله در بیان بهق
- ۳۰۴ [۲۳۷] مقاله در بیان صنان
- ۳۰۴ [۲۳۸] مقاله در بیان حدوث قمل
- ۳۰۵ [۲۳۹] مقاله در بیان قوبا
- ۳۰۵ [۲۴۰] مقاله در بیان هزال
- ۳۰۵ [۲۴۱] مقاله در بیان سمن
- ۳۰۵ فصل در بیان بعضی ادویه مفرده و مرکبه و راندن بعضی حیوانات ذو سم و حیوانی که حشرات ازیشان می‌گریزند.
- ۳۰۵ حرف اللف
- ۳۰۶ حرف الباء
- ۳۰۶ حرف التاء
- ۳۰۶ حرف الجیم
- ۳۰۶ حرف الحاء
- ۳۰۷ حرف الخاء
- ۳۰۷ حرف الدال
- ۳۰۸ [۲۴۲] مقاله در بیان حیواناتی که حشرات
- ۳۱۱ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

تحفه خانی

مشخصات کتاب

سرشناسه : محمد بن محمد عبدالله

عنوان و نام پدید آور : تحفه خانی / مولف محمد بن محمد عبدالله بن عبیدالله بن محمود؛ مصحح میرطفیل احمد.

مشخصات نشر : تهران: موسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل، ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری : ۶۳۵ ص. ۲۱ × ۳۰ ص.

موضوع : پزشکی سنتی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع : پزشکی سنتی -- نسخه‌ها و دستورالعمل‌ها

موضوع : پزشکی ایرانی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

شناسه افزوده : احمد، میرطفیل، مصحح

شناسه افزوده : موسسه مطالعات تاریخ پزشکی □ طب اسلامی و مکمل

رده بندی کنگره : ۱۲۸/۳/R۱۲۸/۳م۳۶ت۳۳۳۳۳۳۳۳

رده بندی دیویی : ۶۱۰

شماره کتابشناسی ملی : ۲۳۳۸۵۷۱

فهرست مضامین تحفه خانی

شماره/عنوان/صفحه

۱/ مقدمه / ۱

۲/ حمد / ۱

۳/ باب اول در بیان قسم علمی و عملی / ۳

۴/ مقاله در بیان ارکان / ۳

۵/ مقاله در بیان امزجه / ۴

۶/ مقاله / ۶

۷/ مقاله در بیان اخلاط / ۱۰

۸/ مقاله در بیان اسباب / ۱۶

۹/ مقاله در بیان اسنان انسان / ۱۸

۱۰/ مقاله در بیان اعضا / ۱۹

۱۱/ استخوان / ۱۹

۱۲/ غضروف / ۲۰

۱۳/ اعصاب / ۲۰

۱۴/ عضل / ۲۱

تحفه خانی، فهرست، ص: ۲

شماره/ عنوان/ صفحه

۱۵/ اوتار/ ۲۱

۱۶/ رباط/ ۲۲

۱۷/ شریان/ ۲۲

۱۸/ عرق/ ۲۲

۱۹/ غشا/ ۲۲

۲۰/ لحم/ ۲۳

۲۱/ مقاله در بیان اعضای رئیسه/ ۲۳

۲۲/ مقاله در بیان ریاست اعضا/ ۲۵

۲۳/ مقاله/ ۲۶

۲۴/ مقاله در بیان اعضای عصبانی/ ۲۶

۲۵/ مقاله در بیان احساس قوی/ ۲۷

۲۶/ مقاله در بیان معرفت مرض/ ۳۰

۲۷/ مقاله در بیان تدبیر مشروبات/ ۴۱

۲۸/ مقاله در بیان تدبیر خواب و بیداری/ ۳۳

۲۹/ مقاله در بیان تشخیص و شناخت اعضا/ ۴۳

۳۰/ مقاله در بیان تمطی که بخامیازه معبر معروفست/ ۴۶

۳۱/ مقاله در بیان تدبیر مشایخ/ ۳۸

۳۲/ مقاله در بیان تدبیر ابدانی/ ۵۰

۳۳/ مقاله در بیان فصول اربعه/ ۵۲

تحفه فانی، فهرست، ص: ۳

شماره/ عنوان/ صفحه

۳۴/ مقاله در بیان امراضی که منذر بامراض است/ ۵۳

۳۵/ مقاله در بیان تدبیر مسافران بر وجه کلی/ ۵۵

۳۶/ مقاله در بیان قوانین علاج بر وجه کلی/ ۶۱

۳۷/ مقاله در بیان فرق میان امراض مختصه و امراض شریکه/ ۷۲

۳۸/ مقاله در بیان علامات امزجه/ ۷۳

۳۹/ مقاله در بیان علامات امتلا/ ۸۱

۴۰/ مقاله در بیان امتلا بحسب هر خلط از اخلاط اربعه/ ۸۲

۴۱/ مقاله در بیان علامات سده/ ۸۴

۴۲/ مقاله در بیان علامات ریح/ ۸۴

۴۳/ مقاله در بیان علامات اورام/ ۸۵

۴۴/ مقاله در بیان علامات تفرق اتصال بر وجه کلی و اجمال/ ۸۶

- ۴۵/ مقاله در بیان معرفت نبض / ۸۷
- ۴۶/ مقاله در بیان دلایل و علامات بول و قاروره / ۹۳
- ۴۷/ مقاله در بیان دلایل و علامات براز / ۱۰۱
- ۴۸/ مقاله در بیان تدبیر حفظ صحت و معرفت او محتاج بترتیب مقدمه است و آن مقدمه اینست / ۱۰۴
- ۴۹/ مقاله در بیان ریاضت / ۱۰۵
- ۵۰/ مقاله در بیان دلک که از جمله ریاضات حمیده است و فوائد بسیار تحلیل مواد دارد / ۱۰۸
- تحفه خانی، فهرست، ص: ۴
شماره / عنوان / صفحه
- ۵۰/ مقاله در بیان استحمام و کیفیت اوقات آن / ۱۰۹
- ۵۱/ مقاله در بیان اغتسال به آب سرد و منافع و مضار و وقت آن / ۱۱۱
- ۵۲/ مقاله در بیان ماکول واجب / ۱۱۱
- ۵۳/ مقاله در بیان اسباب وجع / ۱۱۲
- ۵۴/ مقاله در بیان اوجاع / ۱۱۳
- ۵۵/ مقاله در بیان اسباب تخمه و امتلا / ۱۱۵
- ۵۶/ مقاله در بیان اسباب ضعف و سبب او / ۱۱۶
- ۵۷/ مقاله در بیان اعراض / ۱۱۶
- ۵۸/ مقاله در بیان امراض مفرده / ۱۱۷
- ۵۹/ مقاله در بیان تقسیم اورام بحسب مواد / ۱۲۰
- ۶۰/ مقاله در بیان اسباب سته و بیان سببیت او / ۱۲۲
- ۶۱/ مقاله در بیان کیفیات اهویه و مقتضیات فصول اربعه / ۱۲۴
- ۶۲/ مقاله در بیان اختلاف هوا باختلاف بلدان / ۱۲۵
- ۶۳/ مقاله در بیان حرکت و سکوت / ۱۲۷
- ۶۴/ مقاله در بیان نوم و یقظه / ۱۲۸
- ۶۵/ مقاله در بیان عوارض نفسانی / ۱۲۹
- ۶۶/ مقاله در بیان ماکول و مشروب / ۱۲۹
- ۶۷/ مقاله در بیان فعل و انفعال / ۱۳۱
- ۶۸/ فصل / ۱۳۲
- تحفه خانی، فهرست، ص: ۵
شماره / عنوان / صفحه
- ۶۹/ مقاله در بیان غذا / ۱۳۲
- ۷۰/ مقاله در بیان آبها در بدن / ۱۳۳
- ۷۱/ مقاله در بیان اسباب احتباس و استفراغ / ۱۳۶
- ۷۲/ مقاله در بیان موجبات استحمام / ۱۳۷

- ۷۳/ مقاله در بیان تضحی که آن عبارت از مکث و گردیدن در آفتابست و جلوس در آن / ۱۴۱
- ۷۴/ مقاله در بیان منافع اندفان در ریگ و تعریق بدن و بعضی اعضا در بعضی امراض آبها و ادهان / ۱۴۲
- ۷۵/ مقاله در بیان اسباب سخونت و برودت و بیوست و رطوبت / ۱۴۲
- ۷۶/ مقاله در بیان اسباب امراض ترکیب که یکی ازین فساد شکل است / ۱۴۳
- ۷۸/ مقاله در بیان اتساع مجاری / ۱۴۴
- ۷۹/ مقاله در بیان اسباب خشونت / ۱۴۴
- ۸۰/ مقاله در بیان ملاست که ضد خشونتست / ۱۴۵
- ۸۱/ مقاله در بیان اسباب خلع / ۱۴۵
- ۸۲/ مقاله در بیان اسباب / ۱۴۵
- ۸۳/ مقاله در بیان سوء مجاورت بمنع مباحثت عضوی / ۱۴۵
- ۸۴/ مقاله در بیان اسباب حرکات غیر طبیعی / ۱۴۶
- ۸۵/ مقاله در بیان تفرق اتصال / ۱۴۷
- ۸۶/ مقاله در بیان اسباب قرحه که موجب تفرق اتصالست / ۱۴۷
- ۸۷/ مقاله در بیان معالجات امراض سوء المزاج / ۱۴۹
- تحفه خانی، فهرست، ص: ۶
- شماره / عنوان / صفحه
- ۸۸/ مقاله در بیان آنکه کیفیت و وقت و صواب استفراغ کدام است / ۱۵۰
- ۸۹/ مقاله در بیان قوانین شرکت میان قی و اسهال و فصد / ۱۵۴
- ۹۰/ مقاله در بیان اسهال و قوانین او و استعمال حمام پیش از دوی مسهل / ۱۵۹
- ۹۱/ مقاله در بیان علامت وقت قطع عمل داروی مسهل / ۱۶۳
- ۹۲/ مقاله در بیان تدبیر قطع اسهال داروی مسهل / ۱۶۳
- ۹۳/ مقاله در بیان قانون تدبیر کسی که داروی مسهل خورده باشد / ۱۶۴
- ۹۴/ مقاله در بیان احوال ادویه و تدبیر در دفع ضرر او / ۱۶۵
- ۹۵/ مقاله در بیان تدبیر قی و منافع و مضار او و احوالی که عارض مردم می شود / ۱۶۷
- ۹۶/ مقاله در بیان منافع حقنه و مراعات قوانین او / ۱۶۹
- ۹۷/ مقاله در بیان تدابیر و قوانین و جمیع اطباء در مواضع محتاج بآن / ۱۷۰
- ۹۸/ مقاله در بیان تدبیر فصد و مراعات قوانین او / ۱۷۱
- ۹۹/ مقاله در بیان عروق مفصوده و معروفه و منافع او / ۱۷۸
- ۱۰۰/ مقاله در بیان فصد قیغال / ۱۸۱
- ۱۰۱/ مقاله در بیان تدبیر حجامت و قوانین او بر وجه کلی / ۱۸۳
- ۱۰۲/ مقاله در بیان حبس استفراغات بقوانین کلیه / ۱۸۶
- ۱۰۳/ مقاله در بیان قانون و کیفیت معالجات سده بر وجه کلی / ۱۸۷
- ۱۰۴/ مقاله در بیان معالجات اورام و بسط و شق بقانون کلی / ۱۸۸

۱۰۵/ مقاله در بیان تدبیر عضوی که فاسد شده باشد و او را احتیاج بقطع بآلت حدید و دور ساختن او باشد بقانون و قاعده کلی /

۱۹۲

تحفه خانی، فهرست، ص: ۷

شماره/ عنوان/ صفحه

۱۰۶/ مقاله در بیان معالجات تفرق اتصال بقواعد و قوانین کلیه / ۱۹۳

۱۰۷/ مقاله در بیان داغ نهادن / ۱۹۸

۱۰۸/ مقاله مختومه از قسم علمی و عملی در بیان قانون در اجتماع مرض / ۱۹۹

باب دوم در امراض مختصه باعضای انسان و این باب مشتمل بر مقالات است ۱۰۹/ مقاله اول در صداع / ۲۰۱

۱۱۰/ علاج صداع دموی / ۲۰۲

۱۱۱/ لخلخه که نافع از صداع حار دموی باشد / ۲۰۳

۱۱۲/ صدای که ماده او صفراست / ۲۰۳

۱۱۳/ علاج صداع صفراوی / ۲۰۷

۱۱۴/ چیزی که نافع اصحاب صداع حار صفراویست / ۲۰۷

۱۱۵/ مسهل که نافع از صداع صفراوی باشد / ۲۰۸

۱۱۶/ حبی که مسهل و جاذب صفرا باشد / ۲۰۸

۱۱۷/ طلا که تسکین صداع حار کند / ۲۱۰

۱۱۸/ صداعی که از سوء المزاج بارد بادی باشد / ۲۱۰

۱۱۹/ صفت حبّ اصطحیقون کبیر / ۲۱۳

۱۲۰/ صداع که سوء المزاج خالی از ماده باشد / ۲۱۹

۱۲۱/ صداع که حادث از سوء المزاج بارد است / ۲۲۰

تحفه خانی، فهرست، ص: ۸

شماره/ عنوان/ صفحه

۱۲۲/ مقاله در بیان شقیقه / ۲۲۲

۱۲۳/ صفت حبّ استحیقون / ۲۲۴

۱۲۴/ علاج شقیقه سوداوی / ۲۲۴

۱۲۵/ مقاله در بیان مرض دوار و علاج آن / ۲۲۵

۱۲۶/ علامات دوار دموی / ۲۲۸

۱۲۷/ علاج دوار دموی / ۲۲۸

۱۲۸/ مقاله در بیان سدر / ۲۳۱

۱۲۹/ مقاله در بیان سرسام / ۲۳۳

۱۳۰/ سرسام بلغمی / ۲۳۸

۱۳۱/ نوع دیگر از سرسام است / ۲۳۹

۱۳۲/ مرض ماشر / ۲۳۹

- ۱۳۳/ مقاله در بیان سبات / ۲۴۰
- ۱۳۴/ مقاله در بیان سهر / ۲۴۳
- ۱۳۵/ مقاله در بیان سبات سهری / ۲۴۵
- ۱۳۶/ مقاله در بیان صرع / ۲۴۷
- ۱۳۷/ تریاق اربعه / ۲۵۰
- ۱۳۸/ تریاق ثمانیه / ۲۵۶
- ۱۳۹/ معجونى که نافع اصحاب صرع بلغمى و سوداوى باشد / ۲۵۶
- ۱۴۰/ مقاله در بیان نسیان / ۲۵۷
- تحفه خانی، فهرست، ص: ۹
شماره / عنوان / صفحه
- ۱۴۱/ معجون لبان / ۲۶۰
- ۱۴۲/ مقاله در بیان مرض مالیخولیا / ۲۶۱
- ۱۴۳/ حقنه که نافع درین مرض است / ۲۶۷
- ۱۴۴/ مقاله در بیان مرض سکتہ / ۲۷۳
- ۱۴۵/ مقاله در بیان مرض فالج / ۲۷۷
- ۱۴۶/ مقاله در بیان مرض تشنج / ۲۸۱
- ۱۴۷/ مقاله در بیان لقوه / ۲۸۳
- ۱۴۸/ مقاله در بیان اختلاج / ۲۸۵
- ۱۴۹/ مقاله در بیان مرض زکام / ۲۸۵
- ۱۵۰/ مقاله در بیان مرض رعشه / ۲۸۷
- ۱۵۱/ مقاله در بیان ضعف بصر / ۲۹۰
- ۱۵۲/ مقاله در بیان رمد / ۲۹۱
- ۱۵۳/ مقاله در بیان طرفه که نوعی از مرض چشم است / ۲۹۴
- ۱۵۴/ مقاله در بیان ظفره که او را بفارسی ناخنه می‌نامند / ۲۹۶
- ۱۵۵/ مقاله در بیان مرض سبل چشم / ۲۹۸
- ۱۵۶/ مقاله در بیان جرب چشم / ۳۰۱
- ۱۵۷/ مقاله در بیان نزول آب در چشم و این از آفت عظیمه چشم است / ۳۰۲
- ۱۵۸/ مقاله در بیان جهر که علت چشم است / ۳۰۵
- ۱۵۹/ مقاله در بیان مرض عشا / ۳۰۶
- تحفه خانی، فهرست، ص: ۱۰
شماره / عنوان / صفحه
- ۱۶۰/ مقاله در بیان حدوث سفیدی در چشم / ۳۰۷
- ۱۶۱/ مقاله در بیان شعر منقلب که میان عوام الناس موی باسکونه می‌نامند / ۳۰۸

- ۱۶۲/ مقاله در بیان انتشار و ریختن اشفار که مراد مژگانست / ۳۰۹
- ۱۶۳/ مقاله در بیان مرض حول که از امراض چشم است / ۳۱۰
- ۱۶۴/ مقاله در بیان قمل حادث در مژگان و اشفار / ۳۱۲
- ۱۶۵/ مقاله در بیان قروح چشم / ۳۱۳
- ۱۶۶/ مقاله در بیان حدوث حرقت در عین / ۳۱۴
- ۱۶۷/ مقاله در بیان حفظ و نگاهداشت چشم از تیرگی و ضعف / ۳۱۵
- ۱۶۸/ مقاله در بیان امراض گوش / ۳۱۶
- ۱۶۹/ مقاله در بیان علت صمم / ۳۲۰
- ۱۷۰/ مقاله در بیان روی و طنین / ۳۲۲
- ۱۷۱/ مقاله در بیان حفظ گوش از آفات / ۳۲۴
- ۱۷۲/ مقاله در بیان دخول آب و هوام و حشرات در گوش / ۳۲۵
- ۱۷۳/ مقاله در بیان امراض انف / ۳۲۶
- ۱۷۴/ مقاله در بیان حدوث و حصول بوی بد در بینی / ۳۲۷
- ۱۷۵/ مقاله در بیان بواسیر حادث در بینی / ۳۲۸
- ۱۷۶/ مقاله در بیان حدوث قروح و ریشها که در بینی شود / ۳۲۹
- ۱۷۷/ مقاله در بیان رعاف که از امراض بینی است / ۳۳۰
- ۱۷۸/ مقاله در بیان امراض لسان / ۳۳۳
- تحفه خانی، فهرست، ص: ۱۱
- شماره/ عنوان/ صفحه
- ۱۷۹/ مقاله در بیان علت قلاع که از امراض دهن است / ۳۳۵
- ۱۸۰/ مقاله در بیان امراض حلق / ۳۳۸
- ۱۸۱/ مقاله در بیان علت بخر / ۳۳۹
- ۱۸۲/ مقاله در بیان علت خناق که از جمله امراض حاره مهلکه است / ۳۴۱
- ۱۸۳/ مقاله در بیان درماندن استخوان و خار و زلوک بحلق / ۳۴۶
- ۱۸۴/ مقاله در بیان امراض دندان / ۳۴۸
- ۱۸۵/ مقاله در تغیر دندانها بحسب رنگ مثل سیاه شدن و سبز شدن و کبود شدن / ۳۵۱
- ۱۸۶/ مقاله در بیان سیلان خون و لعاب از دهن / ۳۵۵
- ۱۸۷/ مقاله در بیان سعال / ۳۵۶
- ۱۸۸/ مقاله در بیان بجه و تغیر صوت / ۳۶۰
- ۱۸۹/ مقاله در بیان امراض قلب / ۳۶۳
- ۱۹۰/ سوء المزاج حار / ۳۶۴
- ۱۹۱/ مفرحی دیگر / ۳۶۶
- ۱۹۲/ سوء المزاج بارد / ۳۶۶

- ۱۹۳/ سوء المزاج یابس / ۳۶۸
- ۱۹۴/ سوء المزاج رطب / ۳۶۹
- ۱۹۵/ مقاله در بیان خفقان که مرضی از امراض ردیه دل است و گاه چنان مستولی می‌شود که موجب هلاکت / ۳۷۰
- ۱۹۶/ مقاله در بیان انجه / ۳۷۴
- تحفه خانی، فهرست، ص: ۱۲
- شماره/ عنوان/ صفحه
- ۱۹۷/ مقاله در بیان غشی / ۳۷۵
- ۱۹۸/ مقاله در بیان ذات‌الریه / ۳۷۹
- ۱۹۹/ مقاله در بیان ذات‌الجنب / ۳۸۵
- ۲۰۰/ ماده ورم بلغمی / ۳۸۸
- ۲۰۱/ ذات‌الصدر / ۳۹۰
- ۲۰۲/ مقاله در بیان امراض معده / ۳۹۱
- ۲۰۳/ سفوف مقوی / ۳۹۳
- ۲۰۴/ سوء المزاج حار رطب و علاج آن / ۳۹۳
- ۲۰۵/ سفوف اناردانه / ۳۹۶
- ۲۰۶/ گوارش / ۳۹۶
- ۲۰۷/ گوارش کندر / ۳۹۷
- ۲۰۸/ مقاله در بیان درد معده / ۴۰۰
- ۲۰۹/ مقاله در بیان شهوت کلبی که یکی از علل ردیه معده است / ۴۰۴
- ۲۱۰/ مقاله در بیان سوء هضم و ناگواریدن طعام از معده و دیر از معده گذشتن / ۴۰۹
- ۲۱۱/ گوارش عود / ۴۱۱
- ۲۱۲/ مقاله در بیان فواق که از علل ردیه معده است / ۴۱۳
- ۲۱۳/ مقاله در بیان بطلان و نقصان شهوت غذا که از جمله امراض ردیه معده است / ۴۱۵
- ۲۱۴/ مقاله در بیان مرض قولنج / ۴۱۹
- ۲۱۵/ ایلاوس / ۴۲۶
- تحفه خانی، فهرست، ص: ۱۳
- شماره/ عنوان/ صفحه
- ۲۱۶/ معجون شهریاران مجرب / ۴۲۹
- ۲۱۷/ روغن طلا / ۴۲۹
- ۲۱۸/ سفرجلی مسهل / ۴۳۰
- ۲۱۹/ مقاله در بیان قی و تهوع و غثیان / ۴۳۱
- ۲۲۰/ مقاله در بیان هیضه که از امراض و علل مهلکه معده و امتلاء است / ۴۴۰
- ۲۲۱/ مقاله در بیان امراض امعاء / ۴۴۳

- ۲۲۲/ مقاله در بیان اسهال و سبب آن / ۴۴۸
- ۲۲۳/ مقاله در بیان ضعف کبد / ۴۵۲
- ۲۲۴/ مقاله در بیان اورام حادث / ۴۵۴
- ۲۲۵/ مقاله در بیان یرقان / ۴۶۰
- ۲۲۶/ مقاله در بیان سوء القنیه و استسقاء / ۴۶۷
- ۲۲۷/ مقاله در بیان علل / ۴۷۷
- ۲۲۸/ مقاله در بیان علت تقطیر بول / ۴۷۹
- ۲۲۹/ مقاله در بیان احتباس و عسر بول / ۴۸۰
- ۲۳۰/ مقاله در بیان سلسل البول / ۴۸۲
- ۲۳۱/ مقاله در بیان بول الدم / ۴۸۳
- ۲۳۲/ مقاله در بیان حدوث ریگ و سنگ در گرده و مثانه / ۴۸۵
- ۲۳۳/ مقاله در بیان اورام گرده / ۴۹۲
- ۲۳۴/ مقاله در بیان اورام مثانه / ۴۹۶
- تحفه خانی، فهرست، ص: ۱۴
- شماره / عنوان / صفحه
- ۲۳۵/ مقاله در بیان قروح و ریش مثانه / ۴۹۸
- ۲۳۶/ مقاله در بیان جرب مثانه / ۵۰۰
- باب سوم در امراض اعضائی که بعضی مختص برجال است و بعضی مختص به نسوانست ۵۰۱
- ۲۳۷/ مقاله در بیان نقصان باه / ۵۰۵
- ۲۳۸/ مقاله در بیان سرعت انزال / ۵۱۱
- ۲۳۹/ مقاله در بیان معالجه / ۵۱۳
- ۲۴۰/ مقاله در بیان فتق قیله / ۵۱۶
- ۲۴۱/ مقاله در بیان کثرت طمث / ۵۱۹
- ۲۴۲/ مقاله در بیان احتباس طمث / ۵۲۴
- ۲۴۳/ مقاله در بیان عقر / ۵۲۶
- ۲۴۴/ مقاله در بیان عسر ولادت / ۵۳۰
- ۲۴۵/ مقاله در بیان احتباس مشیمه و فرزند مرده در رحم / ۵۳۲
- ۲۴۶/ مقاله در بیان اختناق رحم / ۵۳۳
- ۲۴۷/ مقاله در بیان اورام رحم و اسباب و علاج آن / ۵۳۸
- ۲۴۸/ مقاله در بیان امراض مقعد / ۵۴۱
- ۲۴۹/ مقاله در بیان نواصیر / ۵۴۴
- ۲۵۰/ مقاله در بیان اورام مقعد و شقاق / ۵۴۶
- تحفه خانی، فهرست، ص: ۱۵

شماره/ عنوان/ صفحه

- ۲۵۱/ مقاله در بیان برون و نثر مقعد/ ۵۴۸
- ۲۵۲/ مقاله در بیان حدبه و ریاح افرسه/ ۵۴۸
- ۲۵۳/ مقاله در بیان مرض دوالی/ ۵۵۳
- ۲۵۴/ مقاله در بیان مرض داء الفیل/ ۵۵۴
- ۲۵۵/ مقاله در بیان عرق النسا که عوام الناس آن را رگ قیفا می‌نامند/ ۵۵۶
- ۲۵۶/ مقاله در بیان وجع المفاصل و نقرس/ ۵۶۰
- ۲۵۷/ مقاله در بیان تعقد مفاصل/ ۵۷۰
- ۲۵۸/ باب رابع در امراض عامه/ ۵۷۱
- ۲۵۹/ مقاله در بیان حمّی/ ۵۷۲
- ۲۶۰/ مقاله در بیان حمّی عفنی/ ۵۷۳
- ۲۶۱/ مقاله در بیان حمّی یوم/ ۵۷۵
- ۲۶۲/ مقاله در بیان حمّی سونوخس/ ۵۷۷
- ۲۶۳/ مقاله در بیان حمّی دموی عفنی/ ۵۷۷
- ۲۶۴/ سبب عفونت خون/ ۵۷۸
- ۲۶۵/ مقاله در بیان حمّی صفراوی/ ۵۸۰
- ۲۶۶/ مقاله در بیان حمّی بلغمی/ ۵۸۸
- ۲۶۷/ مقاله در بیان تب سوداوی/ ۵۹۱
- ۲۶۸/ مقاله در بیان حمی سدس و سبع/ ۵۹۵
- ۲۶۹/ مقاله در بیان حمی دقی/ ۵۹۶
- تحفه خانی، فهرست، ص: ۱۶

شماره/ عنوان/ صفحه

- ۲۷۰/ مقاله در بیان حمیات مرکبه/ ۵۹۹
- ۲۷۱/ مقاله در بیان اورام و بثور و جذام و وبا و حذر ازینها/ ۶۰۰
- ۲۷۲/ مقاله در بیان اورام بلغمی/ ۶۰۴
- ۲۷۳/ مقاله در بیان ورم سوداوی/ ۶۰۴
- ۲۷۴/ مقاله در بیان دیبله و خراج/ ۶۰۵
- ۲۷۵/ مقاله در بیان دمامیل/ ۶۰۶
- ۲۷۶/ مقاله در بیان بثور/ ۶۰۷
- ۲۷۷/ مقاله در بیان شرای/ ۶۰۷
- ۲۷۸/ مقاله در بیان نمله/ ۶۰۸
- ۲۷۹/ مقاله در بیان جمره و نار فارسی/ ۶۰۹
- ۲۸۰/ مقاله در بیان نفاطات/ ۶۱۰

- ۲۸۱/ مقاله در بیان حصبه و جدری / ۶۱۰
- ۲۸۲/ مقاله در بیان حکه و جرب / ۶۱۳
- ۲۸۳/ مقاله در بیان جذام / ۶۱۴
- ۲۸۴/ مقاله در بیان وبا / ۶۱۷
- ۲۸۵/ مقاله در بیان کیفیت / ۶۱۸
- ۲۸۶/ مقاله در بیان کسر و وثی و خلع و ضربه و سقطه و صدمه و سجاج و سحج / ۶۱۹
- ۲۸۷/ مقاله در بیان داء الحیه و داء الثعلب / ۶۲۱
- ۲۸۸/ مقاله در بیان تشقق و تقصیف شعر / ۶۲۲
- تحفه خانی، فهرست، ص: ۱۷
- شماره / عنوان / صفحه
- ۲۸۹/ مقاله در بیان شیب / ۶۲۳
- ۲۹۰/ مقاله در بیان صلح / ۶۲۴
- ۲۹۱/ مقاله در بیان کلف / ۶۲۴
- ۲۹۲/ مقاله در بیان بهق / ۶۲۵
- ۲۹۳/ مقاله در بیان صنان / ۶۲۶
- ۲۹۴/ مقاله در بیان حدوث قمل / ۶۲۷
- ۲۹۵/ مقاله در بیان قوبا / ۶۲۷
- ۲۹۶/ مقاله در بیان هزال / ۶۲۸
- ۲۹۷/ مقاله در بیان سمن / ۶۲۸
- فصل در بیان بعضی ادویه مفرده و مرکبه و راندن بعضی حیوانات ذو سم و حیوانی که حشرات ازیشان می‌گیرند ۶۲۹
- ۲۹۸/ حرف الالف / ۶۲۹
- ۲۹۹/ حرف الباء / ۶۳۰
- ۳۰۰/ حرف التاء / ۶۳۰
- ۳۰۱/ حرف الجیم / ۶۳۰
- ۳۰۲/ حرف الحاء / ۶۳۱
- ۳۰۳/ حرف الخاء / ۶۳۲
- ۳۰۴/ حرف الدال / ۶۳۲
- ۳۰۵/ مقاله در بیان حیواناتی که حشرات ازیشان می‌گیرند / ۶۳۴
- تحفه خانی، متن، ص: ۱

[مقدمه]

بسم الله الرحمن الرحيم

تحفه خانی

الحمد لله الذي خلق الانسان في احسن تقويم و هو يحيى العظام و هي رميم و الصلوة و السلام على حبيبه و نبيه محمد يشفى آلام الضلالتة و الاسقام الجهالتة و على آله و اصحابه الهادئين الى طريق الحق و سبيل العدالة اما بعد عرض می‌دارد راقم این سواد حقیر قلیل البضاعه محمد بن محمد عبد الله بن عبيد الله بن محمود نور الله مثوهم که چون در او ان [۱] شباب بواسطه کثرت طریان بعضی امراض این ضعیف را در نیت بود که از صناعت طبابت چیزی بداند و بقدر وسع سعی در ملازمت و معالجت عرضی نماید تا آنکه در سنه اثین و تسعمائة به نیت تحصیل توجه به بلده فاخره شیراز صانها الله سائر بلاد المسلمین عن الآفات و المخافات نمود، مدت سی سال در آن توقف کرد. و آن روز خطه فاخره مذکوره مزین و مجلی باجماع افاضل و علماء بود و قحط الرجال مستعد ان از اطراف و اکناف گشته، الحق مصداق این مضمون که: شعر

بشیراز آئی و فیض روح قدسی بجوی از مردم صاحب کمالش

تحفه خانی، متن، ص: ۲

گشته و درین مدت اکثر اوقات در ملازمت خدمت مولوی مخدومی علامی مولانا جلال الملت و الدین محمد الصدیقی الدوانی طیب الله مضجعه و جعل مقعد الصدق مرجعه - شعر:

برده آن گوی سبقت از میدان نه ز میدان که برده از اقران

مستعدان مبادی از طلبش مستفیدان مفاخر از ادبش

می‌بود، و از حدیث و علم کلام و رسائل حکمت در سایه خدمتش مطالعه می‌کرد و چون بلده مذکوره مسکن حذاق اطبا بود و آن روز مخدوم نامی رئیس الاطباء مولانا عماد الملء و الدین محمود نور الله مرقدہ بدرس کتب این فن و معالجه مرض متعین بود و شفقت تمام به نسبت خواص و عوام داشت داعیه منویه تازه گشت و مدت دو سال تمام در خدمتش مطالعه کتب متداوله این فن مثل تمام و طرفی از کلیات قانون و طرفی از شرح موجز مولانا نفیس و ایضاح محجۀ العلاج طاهر محمد سنجرى و تشریح جالینوس کرده شد.

و چون قواعد و قوانین طبی به یمن همت و شفقت خدمتش مربوط و مضبوط گشت در خاطر بود که نسخه فارسی درین فن که جامع طرفین علمی و عملی و امراض و اسباب و علامات و معالجات آن باشد بنویسد. و این نیت و عزیمت در تراخی بود الآن فاستخرت الله تعالی و استعنت به فی ابتدایه و اختتامه باعث هر تحریرش نام خجسته فرجام غصن دوحه خانی و ثمره شجره خاقانی اعنی خان بن خان بن خان الموید من الملك المنان ابو الفازی سلطان

تحفه خانی، متن، ص: ۳

سعید بهادر خان خلد الله ملکه و اید الله دولته و طول عمره و نصر الله اعوانه و انصاره و ضاعف اقتداره بحق محمد سید السادات و منبع الجود و السعادات، و این کتاب مشتمل بر چهار باب است و یک فصل و هر باب مشتمل بر مقالات است باب اول در بیان قسم علمی و عملی ازین فن باب دوم در بیان امراض مختصه باعضای انسان باب سوم در بیان امراض مختصه برجال و نساء، باب چهارم در بیان امراض عامه که اختصاص بعضوی دون عضوی مردی و زنی ندارد. فصل در بیان پاره از ادویه مفرده و مرکبه و خواص بعضی حیوانات و مضرت ایشان و تدبیر آن بعد از حصول مضرت. و این کتاب مسماست به تحفه خانی و الله الموفق للاتمام.

باب اول در بیان قسم علمی و عملی

اشاره

و این باب مشتمل بر مقالات است و درین باب اول معرفت چند چیزی است که دانستن آن بر طیب لابدی و ضروریست و آنها

اینست که مذکور می‌گردد. بر ضمیر خبیر و افعال ازین صنعت پوشیده نگردد که طیب را از تصور جمیع معانی طبی لازم است و باید که اقتصار بر ما یتخیل عوام نکند و باید که بر مقصد صدق و قضایا و مسایل طبی باشد اگرچه بعضی ازین قضایا او را بطریق تقلید حاصل خواهد شد از غیر و بعضی بطریق برهان و دلیل.

[۱] مقاله در بیان ارکان

ارکان عبارت از اجسامیست که منقسم می‌شود باجسام مختلف الصور

تحفه خانی، متن، ص: ۴

و حدود مرکبات از ترکیب ایشانست و یقین است که مراد به مرکبات موالید ثلاثه است که معدن و نبات و حیوانست اگرچه موضوع و مرکب مبحوث عنہ درین فن خاص است که آن بدن انسان است یا متعلق ببدن تا بحث از ادویه و اغذیه را نیز شامل باشد. و ارکان چهار است آتش و هوا و آب و خاک، و طبع آتش گرم و خشک است و موضع و مقر طبیعی او فوق عناصر است و طبع هوای صرف گرم و تر است و موضع طبیعی او تحت نار است و طبع آب سرد و تر است و موضع طبیعی او تحت هوا است و طبع خاک سرد و خشک است و موضع طبیعی او تحت عناصر است و مراد بمکان طبیعی عنصر آنست که هرگاه که در آن مکان باشد ساکن و مستقر باشد و میل بجانبی نکند از اخلی و طبعه‌ها و اگر بقصر انتقال کند این حرکت غیر طبیعی باشد و اگر بمکان خود ثانیاً معاودت کند این حرکت طبیعی خواهد بود و آتش خفیف مطلق است زیرا که حرکت نمی‌کند بالطبع الا بجهت فوق و هوا خفیف نسبتیست یعنی نسبت به آب خفیف است و الّا به نسبت آتش ثقیل است. زیرا که حرکت او بالطبع بفق و قتیست که تحت موضع طبیعی خود باشد و هرگاه فوق موضع طبیعی خود باشد حرکت بجانب تحت می‌کند و آب نیز ثقیل است اما ثقیل نسبتیست نه مطلق زیرا که ثقیل نسبت به هواس خفتش نسبت بارض است. و ارض ثقیل مطلق است زیرا که حرکت نمی‌کند بالطبع الا باسفل.

[۲] مقاله در بیان امزجه [۲]

تحفه خانی، متن، ص: ۵

بر واقف صنعت طبابت مخفی نماند که هرگاه که ارکان یعنی عناصر اربعه بحسب اجزاء متصفر شوند و تماس با یکدیگر کنند و تفاعل میان ایشان واقع شود باین معنی که حار کیفیت بارد بشکند و بار و کیفیت حار بشکند و علی هذا القیاس رطب بصورت یابس و یابس بصورت رطب ازین تفاعل و تکاثر کیفیات کیفیتی در مرکب حاصل شود ثانوی که نبوده باشد این را مزاج می‌نامند و درین مقام میان طیب و حکیم مخالفت است.

زیرا که طیب بتوسط ساریه [۳] را که از تفاعل حاصل شده مزاج می‌نامند و حکیم می‌گوید که در تفاعل کیفیت اولی از عناصر دور می‌شود و کیفیت مشابته مؤین مرکب را طاری می‌شود و مزاج اینست، و مزاج باعتبار تجویز عقل منقسم می‌شود باین طریق که خالی ازین نیست که بر حاق وسط است بین کیفیات الاربعه المتضاده که در ارکانست یا نه چنین است قسم اول را مزاج معتدل بالفرض می‌نامند زیرا که معتدل حقیقی از مزاج محال است زیرا که ممتزج بمزاج حقیقی وقتی متصور باشد که عناصر در مرکب بحسب کم و کیف علی السویه باشد هرگاه که اجزاء بحسب کم و کیف علی السویه باشد هریک میل بامکنه خود خواهد نمود پس مرکب حاصل نه‌شود پس مزاج معتدل حقیقی موجود نه‌شود الا معتدل بالفرض و یا معتدل از عدلی در قسمت و ثانی خالی ازین نیست که گرم‌تر از اعتدال بالفرض یا سرد‌تر از اوست و یا اربط از و یا خشک‌تر از و و باعتبار ترکیب یا گرم‌تر و خشک‌تر از و یا گرم‌تر و رطب‌تر از و یا سرد‌تر و خشک‌تر از و

تحفه خانی، متن، ص: ۶

و یا سردتر و ارطب ازو و این امزجه مذکوره مقسومه مسماست با مزاج مقابل مر اعتدال بالفرض را و لفظ اعتدال را گاه بر تکافو و همسری [۴] اجزاء مرکب اطلاق می‌کنند بمثل تساوی جزء نار یا ارض در بعضی مرکب و گاهی اطلاق بر تکافو و برابری قوی می‌کنند مثل عدم غلبه قوتی در مرکب و گاه اطلاق بر معنی دیگر نیز می‌کنند و آن آنست که موضعی از موضوعات را نوع مزاجیست که آن مزاج اصلح امزجه است، به نسبت آن موضوع مثل انسان که نوعی از حیوانست و او را مزاجیست که نسبت با او آن مزاج اصلح و الیق است قیاس بامزجه انواع دیگر و این مزاج را معتدل نوعی می‌نامند و همچنین مر هر یک از انواع حیوان را مزاج خاص با او هست که آن مزاج بآن نوع اصلح و الیق امزجه است و مراد بعدل در قسمت اینست و لیکن مزاج انسانی اقرب امزجه است باعتدال بالفرض و طیب را تسلیم کمیت او واجب است از غیر.

[۳] مقاله [در بیان علت اختلاف امزجه]

بر واقف خبیر، درین فن پوشیده نگردد که در مزاج انسان بحسب ماهیة نوعیه متحده است باشخاص این نوع و تفاوتی که هست بحسب عدد است زیرا که مزاجی که زید را است مخالف است بر مزاجی که عمرو راست و مع هذا هر دو شریکند در مزاج انسانی بس اختلاف بالعدد باشد و اتحاد بالماهیة

تحفه خانی، متن، ص: ۷

و مزاج نوعی دو طرف افراط و تفریط دارد و محال است که شخصی از اشخاص نوع باقی باشد و موصوف بمزاج نباشد زیرا که بطلان مزاج نوعی موجب بطلان اشخاصست و شکی نیز نیست که شخصی از اشخاص نوع انسانی که او اعدل اشخاصست و شخصی اقرب ازو که باعتدال بالفرض نیست و درین هنگام مر مثل این شخص را اعتدال دیگر است و این اعتدال نیست مگر بحسب قیاس نوع الی ما هو داخل فیه یعنی شخصی و فردی که داخل است درین نوع همچنانکه اعتدال نوعی نیست مگر بحسب قیاس نوع الی ما هو خارج عنه یعنی بجز خارج از نوع مثل قیاس مزاج نوع انسان بمزاج غنم یا ارتب و همچنین در صنف نیز زیرا که در هر صنف از اصناف انسان مثل ترک و هند و غیر ذالک من الاصناف را مزاجیست خاص با آن صنف که قیاس آن مزاج با آن صنف قیاس مزاج نوعیست بانسان و این مزاج را اعتدال صنفی می‌نامند و همچنین در هر صنف از اصناف شخصیت که نسبتش بآن صنف نسبت اعدل ناس است از روی مزاج بنوع انسانی و این اعتدال نیست مگر بحسب قیاس صنفی الی ما هو داخل فیه همچنانکه اعتدال صنفی نیست مگر بحسب قیاس صنف الی ما هو خارج عن ذالک الصنف همچنانکه سابقا مذکور شده همچنین مر هر شخص از انسانی را مزاجیست خاص باو که ممکن نیست یا نادرست که باو مشارک باشد در آن مزاج مر آن شخص دیگر از اشخاص دیگر از اشخاص انسانی و آن مزاج مر آن شخص را اعتدالیست که بآن متقوم آن شخص در مزاج و این مزاج را اعتدال شخصی می‌نامند قیاس با غیرش از اشخاص

تحفه خانی، متن، ص: ۸

با غیرش از اشخاص نوع و همچنین مر آن شخص را مزاجیست معتدل که بر آن مزاج بر افضل احوالی نیست درین حین و آن شخص باقیست حین تغیر مزاجش بر اعتدال مزاجش که سابقا بود لیکن درین حین بر افضل احوال نیست پس در اعتدال مزاج بر شخص بحسب احوال تفاوت جاریست زیرا که اعتدال مزاجی که او را بر افضل احوال است غیر اعتدال مزاج سابق است و این را اعتدال بحسب ذات شخص می‌نامند نه باعتبار قیاس بغیرش از اشخاص و همچنین در هر عضو مزاجیست خاص بآن عضو که آن عضو متقوم با آن مزاجیست و این مزاج را اعتدال عضوی می‌نامند و همچنین اعضا را مزاجی بر افضل احوال می‌باشد که در بعضی اوقات نبود و این مزاج دیگر است و این مزاج عین تغیر حالست و این مزاج را اعتدال بحسب عضو وحده می‌نامند نه قیاس بغیرش

اعضاء پس در نوع انسانی نیست وجه از اعتدال مزاج مقصودست و همه اعتدال مزاج یک نوع است که انسانی است غایتش بتجویز عقل اقسام پیدا می‌شود و هیچ‌یک ازینها خارج مزاج انسانی است پس بیاید دانست که اعدل انواع بحسب مزاج انسانست و اعدل اصناف سگان خط استواست پیش اکثر- و بعد از آن سگان اقلیم رابع پیش بعضی و هریک ازین دو طائفه را بر مدعای خود دلایل روشنست و این از جمله مسلمات واجب الاذعانست نزد اطبا او اعدل اصناف از اعدل صنف است جلد است خصوصا جلد کف و خصوصا جلد اصابع ید و خصوصا جلد انمله السبابه که آن را مستبحه نیز می‌نامند و بر پهلوی ابهام است و ازین جهت که

تحفه خانی، متن، ص: ۹

اعدل است حاکمیت در کیفیت ملموسات زیرا که حاکم را واجبست که متساوی الميل بین الطرفين باشد و از جمله اشیاء که بآن استدلال بر اعتدال جلد می‌کنند آنست که منفعل نمی‌شود از جسم مرکب در حار و بارد که هر دو جزو درین جسم متشابه القوه باشند یعنی حار قوه بارد و بارد قوه حار شکسته باشد و متکافی القوه در انکسار همین معنی دارد که غلبه قوه در هیچ کدام از طرفین نباشد و هرگاه چنین باشد معتدل منفعل نمی‌شود و بر همین قیاس در کیفیت منفعله پس هرگاه چنین اعتدال مزاج معلوم شد سوء المزاج نیز معلوم است زیرا که سوء المزاج خروج مزاج صحیح است از اعتدال و سوی مزاج منقسم بهشت قسم می‌شود زیرا که خالی نیست که احزّ بما ینبغی است یا ابرد بما ینبغی و بر سیل ترکیب و ازدواج نیز یعنی یا حار رطب است و یا بارد رطب است یا حار یابس است و یا بارد یابس است و هریک ازین اقسام یا مادیت و یا ساذج است و سوی مزاج مادی یا بواسطه خلطیست از اخلاط که او را کیفیت ردیست مثل صفرا و غیر او از اخلاط اربعه که بدن متکیف بکیفیت روی شده است بسبب این خلط و سوء المزاج ساذج آنست که سبب حصول و وجود او خلطی آن اخلاط بدن نیست مثل برودت هوا و گردیدن در برف و یافتن سردی ازو و حرارتی که نه از ممر اخلاط باشد مثل حرارت مدفوق که ناشی از خلط و تعفن آن نیست بلکه حرارت است صادر از قلب و تاثیرش در رطوبات محمود و در هر مرتبه شروع در افناء ازین رطوبات مسما باسمى می‌شود و سوء المزاج منقسم بشانزده قسم می‌شود هشت ازین جمله مادیت و هشت ساذج.

تحفه خانی، متن، ص: ۱۰

[۴] مقاله در بیان اخلاط [۵]

بیاید دانست که هرگاه که غذا بمعده وارد می‌شود استحاله می‌یابد درو یعنی خلع صورت غذایی و بس صورت شبیه بماء کشک غلیظ می‌کند در چند ساعتی که مقرر داشته‌اند و این نیز بحسب مزاج و قوه بدن متفاوت می‌شود و این جوهر مستحیل را کیلوس می‌نامند و درین حین صفراوه و تقاوه [۶] و از طریق ما سابقا که آورده چند مودع است من عند الله از برای جذب همین بجانب کبد و بمعده چسپیده است و اینجا طبقی می‌یابد و از آنجا مناسب هر عضوی منقسم می‌شود و از عروق وارده [۷] موضوع من عند الله از برای همین مصلحت گذشته در وصله جمیع بدن می‌نشیند «تبارک الله احسن الخالقین» و مراد بغذا جسمیست رطب که جز مغذی شود که آن بدنست و در تعریف خلط گفته که جسم رطب سیال مستحیل الیه غذا و خلط محمود آنست که صلاحیت آن داشته باشد که وحده و بتمامه مغذی شود مثل دم صافی یا با غیرش از اخلاط جزو مغذی تواند شد و خلط غیر صالح یا فاسد آنست که چیزی عارض وی شده باشد که ابطال صلوحش [۸] کرده باشد چه اگر عارض فاسد او را پیش نیامدی صالح بودی پس او در حد ذات خود خلط

تحفه خانی، متن، ص: ۱۱

صالح بود قطع نظر از عارض ردیست و غیر صالح باعتبار عارض تا عارض بحسب کمیت و کیفیت چند بوده باشد باین اعتبار در رداء متفاوت می‌شود، و اخلاط صالحه و فاسده منحصر در چهار جنس است خون و صفرا و سودا و بلغم و بیاید دانست که

رطوبات بدنی دو قسم است اولی و ثانوی اولی، اخلاط اربعه مذکوره است و ثانوی فضول است یا غیر فضول و آنچه فضولست در مبحث اخلاط ردی مذکوره خواهد شد اما رطوبتی که فضول نیست آنست که مستحیل از کیموسیت شده و نفوذ در اعضا کرده اما هنوز جزو از اعضای مفرد نشده است زیرا که فعلش تام بوده در استحالته و اصناف و رطوبات چهار است یکی رطوبتی که محصور است در تجاويف اطراف عروق صغار و مجاوريست مر اعضا را و ساقی اعضا است عند الاحتیاج چه اگر این رطوبات نباشد اعضا را جفاف و ییوست طاری می‌شود و حکمت باهره الهی مقتضی وجود است و ثانی رطوبتی است منبت در اعضا که بمنزله شبنم است و مستعد آنست که تغذیه اعضا کند هر گاه که اعضا فاقد غذا باشند و ثالث رطوبتی که قریب العهد بانقعد عضویت یعنی استحالته بعضو از جهت مزاج شده اما مستحیل از جهت قوام بعضو نشده و رابع رطوبتی که مداخل جواهر اعضای اصلیه است و این رطوبت مخلوق از اتصال [۹] اجزای عضو با یکدیگر است و از اجناس اربعه مذکوره فایده رطوبت یکی خونست و خون یا طبیعی است و یا غیر طبیعی است و خون طبیعی آن است که تغذیه بدن کند و نافع او باشد

تحفه خانی، متن، ص: ۱۲

و از عدم و قلت او سوی مزاج حاصل شود بلکه از عدمش عدم حیوة باشد و غیر طبیعی مقابل اوست و علامت خون طبیعی آنست که احمر ناصع باشد و بوی ناخوش نه‌داشته باشد بحسب طعم شیرین باشد و گاه خون طبیعی غیر طبیعی می‌گردد و این یا بواسطه متکیف شدن اوست در ذات خود باین طریق که اسخن از خاک طبیعی باشد یا ابرد ازو و این تغیر می‌تواند که گاه بواسطه مخالطه خلطی غیر طبیعی شود و او را متکیف به کیفیت زایده گرداند و این دو قسم می‌تواند بود یکی آنکه این مخالطه از خون باشد باین طریق که جزو از خون متعفن شود و تاثیر در بقیه اجزاء کند درین حال هر آئینه اسخن ما ینبغی خواهد شد و قسم ثانی آنست که ورود مخالطه از خلط دیگر باشد مثل صفرای غیر طبیعی و یا خلط دیگر بانفراد و یا باجماع اخلاط فاسد متعفن باشد و او را از اصلاح و طبیعت بیرون آرد و فایده دیگر در وجود خون طبیعی - در بدن از خالق تعالی شانه اغتذا بدن ازو و تسخین و ترطیب مر بدن را و افاده حسن لون و تشریق بشره است ...

اما صفرای طبیعی رغوة و کف خونست و علامت آنکه طبیعت احمر ناصع است و خفیف ناصع یعنی لون مشبع در صفرت که برنگ زعفران باشد. خفیف یعنی در وزن خون الطف اخلاط است چنین خواهد بود و فایده او در بدن آنست که مختلط با خون باشد تا اغتذای بدن از خون شود خون را ترقیقی کند که نفوذش در مجاری ضیقه آسان باشد و تقطیع رطوبات لزجه کند که موجب انسداد طریق و مجاریست و تغذیه بعضی آن از صفرا است بکند و تسخین بعضی اعضا که

تحفه خانی، متن، ص: ۱۳

در آن اعضا تسخین مطلوبست کند و فایده تامه‌اش آنکه خون هاضمه بعده از خدمت بدن فارغ بود که کیلوس قدری ازو از مراره بر معده بریزد تا تنسیه فضله و براز باشد و صفرای غیر طبیعی هفت قسم است یکی ازین هفت مرّة الصفراست و این صفرائیست مخلوط با رطوبت رقیقه ماهیه و دیگر صفرای محیست که او را تشبیه [۱۰] در لون و قوام بزرده تخم مرغ کرده‌اند زیرا که مَح زرده تخم مرغ است و این صفرائیست مخلوط با رطوبت غلیظ که عبارت از بلغم است و دیگر صفرائی کزائیست که او را تشبیه به آب کند ناکرده زیرا که در لون و قوام به آب کندنا می‌ماند.

و کزّاث کند ناست و این صفرا مرکبست از صفرای محرّقه که سوداست و از سودای صرف مثل جسم مختلط باز رنج و آب نیل زیرا که این لون از ترکیب صفراء و سواد او حاصل می‌شود دیگر صفراء زنگاری است که او را تشبیه بزنگار کرده‌اند در بوی و این اسخن اجزاء اقسام صفراست و قریب بسموم است و بکیفیت روی و اهلاک و دیگر صفرای محرّقه در نفس خود است و او مسمی باسمى از اسمائیست کما سبق الاقسام و لون او سوداست خون احتراق یافته است بایستی که این قسم در سواد داخل بودی زیرا که سودا از احتراق اخلاط حاصل می‌شود حتی که سودا نیز اگر احتراق یابد سودا می‌شود و هم دیگر آنچه لطیف از دم است و متمیز

ازو چنانچه در بعضی بزاقها و رعاها مشاهده افتاده است که خون بسیار بر کرباسی یا جامه سفید رسیده بعضی مواضع ازو

تحفه خانی، متن، ص: ۱۴

زرد شده است و بواسطه رقت از خون منفصل و متمیز شده است و اما جنس بلغم طبیعی ازو آنست که صلاحیت آن داشته باشد که خون صالح شود چه در عروق همراه و جاری مجرای دم است کانه خونیت از نضج تام قاصر و فایده وجود او در بدن آنست که از خون اگر نقصانی در خون شود آماده باشد از برای استحاله بدم و بعد بدن و ترطیب او اعضا را خصوصا مفاصل که بواسطه حرکت و امساک [۱۱] و برهم ساویدن جفاف و بیوست می‌یابد و اما بلغم غیر طبیعی از جهت طعم چهار قسم است و از جهت قوام چهار قسم و آنچه از جهت طعم است که [۱۲] بی‌مزه است و مالح که شور است و حامض که ترش است و عفص که دهن درهم می‌آرد مثل مازو و سیب تشبیه همین است و تفه آنست که طعم ندارد یا دارد و ذایقه ادراک آن نمی‌کند و این هر دو قسم معدود از طعم است اما ثانی را مسیخ می‌نامند و از طعم معدود شده و مطعوم تفه را غالب برو جوهر مائیست و ازین جهت از مطعوم بارد رطب است و بلغم مالح که شور است در حقیقت بلغم تفه بوده که بواسطه مخالطه و انضمام تر و تلخ محرق است و اسخن انواع بلغم است و کیفیت او حار یابس است و بلغم حامض که تر است بنابراین که درو تاثیر حرارت قلیل است و بحد نضج نرسیده است این طعم حاصل کرده است و او در کیفیت بارد یابس است یعنی سرد خشک باشد و بلغم

تحفه خانی، متن، ص: ۱۵

عفص که طعمش دهن درمی‌آرد بمثال طعم مازو و برو غالب اجزای ارضی است و او کثیف و اغلظ انواع بلغم است در کیفیت بارد یابس و اما اقسام اربعه‌اش از جهت قوام خام و جصی و مائی و زجاجی است و بلغم خام بلغمی است که مختلف الاجزاءست در رقت و غلظ بحسب حقیقت و او را مطلق نامند و بحسب حس او را بلغم مخاطی نامند تشبیه بمخاط کرده‌اند که آب بینی باشد زیرا که اختلاف قوام دارد و بحسب جزئین رقیق و غلیظ حس ادراک نمی‌یابد و وجه عدم ادراکش آنست که ازو قدری اگر بر خاک افتد جزء رقیق زود غوص می‌کند و غلیظ فوق او ایستاده است باین طریق از یک دیگر چیزی متمیز می‌شود و بلغم جصی بلغم است مشابه کج گداخته در آب است در لون و قوام در غلظت و رقت زیرا که اجزای لطیفه او در بدن بتحلیل رفته است و اجزاء کثیفه او مانده و مایل بارضی شده همچنانکه در او جاع مفاصل که بطول می‌انجامد میان مقابل اصابع بلند و درشت می‌شود و سبب آنست که مذکور شد چه اجزای لطیفه بحرارت بتحلیل رفته و غلیظ متحجر شد و بلغم مائی بلغمیست که رقیق بر قوام مشابه آب و کیفیت طبع او بارد رطب است بلغم زجاجی بلغمی است باید شیشه سفید گداخته در قوام و لون و او ابرد انواع بلغم است و بیاید دانست که هر یک از اصناف بلغم که معدود شد از جهت طعم حصول مطعوم مذکور یا از ذات اوست و یا بواسطه امتزاج و اختلاط اخلاطی دیگر همچنانکه در طعم حامض است قلت تاثیر حرارت باشد و می‌تواند که بواسطه مخالطه و امتزاج سودا باشد و همچنین در سایر اصناف چه می‌تواند که بمخالطه این طعوم حاصل شود اما قسم سودای طبیعی ازو

تحفه خانی، متن، ص: ۱۶

عسکری و دردی خون‌ست و غیر طبیعی خلط عرق از اخلاط اربعه حتی سودای طبیعی که اگر احتراق می‌یابد سودا می‌شود و فایده سودای طبیعی در بدن از خالق تعالی آنست که جزوی ازو خون که غذای اعضا می‌شود همراه باشد و فایده سودای مختلط باشد مثل استخوان که غذای او سوداست و دیگر آنکه خون غلیظ است خون را متانتی و غلظی بخشد تا عند الاغتناد زود نگذرد تا اعضای بهره خود از خون کما ینبغی تواند گرفت چه او بمثابه سریشم است که که خون را در موضع که می‌یابد امساک می‌کند و فایده دیگر آنکه جزوی ازو از ممرّ طحال بر فم معده بریزد تا میسر بر شهوت غذا باشد زیرا که طعم سودا حامض است و بحموضتی و ترشی که دارد فم معده را عند الوصول لذعی و گزیدنی است و این متبه بر جوع است و این را در خارج مثالی هست و آن آنست که اشخاص که ایشان را شهوت غذا کم است اگر چیزی ترش می‌خورند البته شهوت طعام پیدا می‌شود سبب اینست و الله اعلم

[۵] مقاله در بیان اسباب

و مراد با اسباب اینجا محتاج الیه است که آن علل اربعه است که مادی و صوری و فاعلی و غایتی باشد نه مراد اسباب امراض است زیرا که هر یک از اخلاط اربعه را در تکون خود احتیاج بماده و صورت و فاعل و غایت هست و طیب متدرب را از دانستن علل و اسباب تکون اخلاط و سبب امراض ناگزیر است تا بر تدبیر و علاج و شارع علی وجه البصیرت باشد در ایجاد اسباب و اعدامش علی حسب الامکان و بیاید دانست که معظم و افید اخلاط در بدن خون است.

تحفه خانی، متن، ص: ۱۷

زیرا که غذائی اکثر بدن اوست اگرچه بعضی از اعضا مخصوص بعضی از اخلاط هستند مثل عظام که سودا غذای اوست مثل دماغ که بلغم مخصوص او شده است اما فایده تغذیه خون بدن را بسیار است بر سیل عموم است.

و بصلاح او صلاح بدن است و بفساد او فساد بدنست و فساد او موجب امراض ردیه مهلکه است و او را در وجود تکون خود اسباب و سبب مادی خون طبیعی غذای صالح است بحسب کم و کیف و سبب صوری او نضج فاضل تام کبدی که آن کیموست صالح صافیست و سبب فاعل او قوه منضجه است و آلت او درین نضج حرارتست و سبب غائی او تغذیه بدنست و سبب مادی صفرای طبیعی غذای لطیف حار حریف یا شیرین و جرب و سبب صوری او نضج فاضل کامل و غیر طبیعی را نضج مجاوز از حد افراط و سبب فاعلی صفرائی طبیعی حرارت معتدله و سبب فاعلی صفرائی غیر طبیعی حرارت شدید و سبب غائی او آنچه مذکور در فائده وجود صفرا شد و سبب مادی بلغم طبیعی غذائی غلیظ لزج بارد رطب است و سبب صوری او قصور نضج آنست بسبب حرارت قاصره و سبب فاعلی او حرارت قاصره در تاثیر و علت غائی آنچه در فایده وجود او مبین شده و سبب مادی سودای طبیعی خون غلیظ یابس قوی الحرارة است و سبب صوری او ثقل تر است و سبب درین دو وجه می‌تواند بود یا بسبب آنکه سیلان نمی‌کند زیرا که غلیظ است و یا بواسطه آنکه بتحلیل نمی‌رود بسبب آنکه لزج است و غلیظ و سبب فاعلی سودای طبیعی حرارت معتدله است و سبب فاعلی سودای غیر طبیعی حرارت قویه است که او را باحترق رسانیده است و سبب غائی آنکه فایده در وجودش مذکور شد.

تحفه خانی، متن، ص: ۱۸

[۶] مقاله در بیان «اسنان انسان»

که مراد بآن اعمار و مدت حیوة اوست و این بر چهار جنس است یکی سن نمو که او را سن حدائث نیز نامند و او قریب سی سال است و دیگرش وقوف است که قریب بسی و پنج سال است و نهایتش چهل سال است اگر رطوبت غریزی شده باشد و اقوی که مرکب حرارت غریزی است در خلقت و او را سن شباب نیز می‌نامند تا آخر عمر و بر ضمیر خبیر ازین فن پوشیده نگردد که متناهی در سن نمو تا زمان نقصان نمو مسماست بشباب و از ابتداء طفولیت تا ابتدای سن حدائث مسماست بصبی و حق درین مقام اینست که فرقت میان حرارت صبی و شاب زیرا که محل و مرکب حرارت که رطوبت است در صبی ارطب و الین است و در شاب امد (اخر) و ایس و حرارت واحده باعتبار محلین مختلف می‌شود زیرا که آتش را احراق در هیزم خشک و تاثیر بیش است از هیزم تر و حرارت صبی الین قائم به رطوبت کثرت الین است از حرارت قدیم به رطوبت ضعیفه پس حرارت صبی الین و اضعف از حرارت شاب باشد زیرا که انسان از اول شروع در سن ارطبست در مزاج اصلی خود و اسنانش دراز و زیاده می‌شود بواسطه تاثیر حرارتش در رطوبت که تمامی حرارت غریزیست [۱۳] از فنا تا انتهای سن نمو که بعد از آن سن وقوف است حرارت را بواسطه شدت در آن اوان در رطوبت غریزی نقصانی نیست و پس وقوف که منتهی می‌شود روز به روز در رطوبت غریزی که مرکب حرارت غریزیست نقصانی می‌شود و بعد از نقصان از رطوبت نقصان در حرارت می‌شود و در خارج مثالش فنائی [۱۴] روغن است که باو نار قائم

است و شکی نیست که فنائی روغن

تحفه خانی، متن، ص: ۱۹

که نار او باو قائم است بالاخره مستلزم فنائی نار است پس تا زمانی که روغن باقیست نار باقیست و همین که روغن آخر شد نار نیز آخر شد اینست مثال حرارت و رطوبت غریزی که سبب حیوة انسانست و جمیع حیوانات و همچنین که مذکور شد چون نقصان بعد از سن نمو در رطوبت غریزی می‌شود اگرچه در رطوبت غریزی که موجب امراض است می‌افزاید و چون رطوبت غریزی حسامی و مرکب حرارت غریزی نیست نافع بدن و ممد حیوة نیست و ازین جهت که رطوبت غریزی فانی می‌شود شخص در سن کهولت و شیوخت الی آخر العمر بحسب مزاج بارد یابس می‌شود نسبت باسنان سابقه و مزاج رجال احر و اییس است نسبت بمزاج نسوان.

[۷] مقاله در بیان اعضا

اشاره

و اعضا عبارت از اجزای متماسکه که متالفست و مترکبست بدن انسان ازین اجزا و این اجزاء منقسم می‌گردد بمفرد و مرکب و عضو مفرد آنست که هر جزء محوس ازو در اسم و حد شریک باکل باشد یعنی اسم کل بر جز درست باشد و تعریف کل برو صادق آید مثل مو که هر جزو ازو را مو می‌نامند و تعریف بر جزو صادق است مثل لحم که او نیز همین وجه است و عضو مرکب مقابل این مثل راس.

استخوان

عضویست صلب مخلوق شده من عند الله زیرا که او اساس و عمد بدن است و دعامة حرکات و حکمت باهره الهی مقتضی اینست که این مخلوق را

تحفه خانی، متن، ص: ۲۰

حرکات آسان باشد و ازین جهت است که اکثر استخوانها با وجود صلابت مجوف مخلوق است و فایده در تجویف آنست که سبک باشد تا زاید دوسی و تردد برو ثقیل نباشد و حکمت منفرد را استخوانها آنست که در بعضی اوقات حرکات عنیفه جفاف و یبوست برو طاری نشود فتبارک الله احسن الخالقین.

غضروف

نرم‌تر از استخوانست و اصلب از سایر اعضا و در وجود او آنچه نزد اطبا مقرر شده از منافع چهار است یکی حسن اتصال اعضای صلیبه باعضای لینه مثل استخوان با گوشت همچنانچه اتصالشان با گوشت واسطه این اتصال غضروف است با گوشت واسطه این اتصال غضروف است و در الینیت و از اعظم مراعات ... میان لحم و استخوان تا بیگانه نباشد و اتصال طرفین عظم و لحم شائسته باشد و فایده دیگر صیانت مفاصل از ساویدن با استخوان عند الحركات و گرفته شدن و دیگر تا قادر باشد عضل در ایتاد و تکیه بر غضروف و دیگر آنکه غضروف متعلق عضل باشد در بعضی مواضع همچنانکه در حنجره زیرا که عضلات حنجره متعلق بغضروفیست که آنجاست

اعصاب

اجسامیست که از دماغ رسته است از نخاع که حرام مغز می‌نامند و او در لون سفید است و نرم و لئین در انعطاف و کج شدن و صلب و سخت در انفصال و پاره شدن او باسانی است و او مخلوقیست من عند الله از برای فایده و اعظم فایده‌اش رسانیدن قوت حس و حرکت ارادی است باعضاء حساسه متحرک بالاراده و این بواسطه روحیست که حامل اوست

تحفه خانی، متن، ص: ۲۱

عضل

عضویست مرکب از عصب و از جسمی که از اطراف استخوان و از غشائی مجلل روئیده است یعنی محیط و فراگرفته است و شبیه به عصب است و او را عصب [۱۵] و رباط می‌نامند و خلقت او از برائی تحریک اعضا است بحسب اراده بجای مبداء عصب که آن مبداء دماغ است و این تحریک برین وجه است که عصب هرگاه متصل می‌شود و اراده برباط و هریک جنگ در یکدیگر می‌زنند و متشبه می‌شوند کانه که شیء واحد می‌شود و اراده هرگاه که مقتضی تحریک عضوی از اعضا شود حرکت می‌کند قوت محرکه فرو گرفته است عضل را برسانیدن عصبی که او جزو از عضل است و یا بطریق تشنج عضله و درین حال مستلزم حرکت عضو است بجانب مبدا که با طریق ارخا و سست ساختن عضله است و این مستلزم حرکت عضو بجانب خلاف مبدا که باین طریق آن تمدد است

اوتار

اجسامیست که او روئیده است از اطراف بعضی عضلات و این قید بعضی از برای آنست که عضله پیشانی را وتر نیست و او شبیه بعصب است و متصل است اطرافش که مقابل عصب است باعضاء متحرکه و وتر مرکبست در اکثر از عصبی که آن جزو را عضله است و از رباطات و قید اکثر اینجا نیز از برای آنست که وتر گاهی متالف و مرکب از غیر عصب

تحفه خانی، متن، ص: ۲۲

و رباط نیز می‌باشد همچو وتر عقب که پاشنه است زیرا که او مرکب از او تار عضلاتیست که بر ساق است.

رباط

و رباط نیز اعضائیست بحسب حسّ و لمس و استخوان روئیده است بجانب عضل و هیچ‌یک از رباطات را حس نیست و حکمت باهره الهی مقتضی اینست زیرا که انسان و حیوان را از حرکات غیفه و غیر آن چاره نیست و اگر چنانچه رباط را حس بودی بواسطه مصادمات و گرفت شدن آنها که در حرکات واقع می‌شود همیشه متاذی و متالم بودندی.

شریان

جسمیست مجوف و روئیده از قلب و رباطی الجوامر است و همیشه متحرک است بحرکات انبساطی و انقباضی از جهت ترویج و نغض بخار دخانی و واسطه اصول روح بجمیع اجزا و اعضای بدنست

عرق

که او را ورید نیز می‌نامند جسمیست شبیه بشریان و او روئیده از کبد است و او آلت تورع و تقسیم خون بر اعضاست.

غشا

جسمیست منتسج و بافته شده از لیف عصبانی غیر محسوس باین معنی که شبیه بعصب است نه آنکه او عصب باشد و او قلیل الثخن است یعنی غلظت و سبتری ندارد و مستعرضست و تغشیه سطوح اجسام دیگر می کند. و در تغشیه او فواید است یکی آنکه عضو متغشی را حفظ بر هیئتی که دارد بکند که تحفه خانی، متن، ص: ۲۳

اگر این غشا نباشد از هم باشد مثل جرم گرده و کبد و دیگر آنکه عضوی که ملفوف و پوشیده بغشا شده است و او را معلاقی [۱۶] و ابدی (عمدی) باشد و دیگر آنکه اعضای عدم الحس را بواسطه حسی که در غشاست مرض از آفات باشد مثل کلیه و کبد و غیر ذالک.

لحم

عضویست که حشو فرج اعضا می شود یعنی بری و ثخن آن تا آن فرج در صورت منکر ننماید همچنانچه حیوانی لاغر شود بواسطه آن یکی فرج از لحم خالی شده بسیار کریه می نماید و دیگر آنکه تسخین اعضا کند بحرارت دموی که دروست و دفع آفات از اعضا و بسیاری از اعضا را مثل دعامه است اگرچه اعتماد اکثر بر عظم است و بسیاری را اعتماد دروست و بیاید دانست که اعضای مفرد مثل استخوان و غضروف و رباط و عصب و وتر و غشا که برده است و گوشت و فربهی و شرائین و آورده همه از منی متکون می شوند الا لحم که او از خون متکون شده است و آلت فربهی و شحم که او از مایه خون متکون شده اندو عاقد خون حرارتست و عاقد فربهی و شحم برودت

[۸] مقاله در بیان اعضای رئیسه

و از جمله اعضاء اعضا رئیسه است تمامی جسد واصل مر قوائی را که محتاج الیهاست در بقای شخص و نوع زیرا که شخص با نوع را احتیاج باوست در بقا و محتاج الیه و مفید از اعضاء عضوی عضو رئیس مفید قویست مر غیر را از اعضا و اگر اعتبار افاده و قبول کرده شود چهار قسم حاصل می شود زیرا که عضو تحفه خانی، متن، ص: ۲۴

این اعتبار خالی ازین نیست که غیر قابل است و یا قابل غیر مفید و هم قابل و یا نه قابل و نه مفید و دل نزد محققان حکما مفیدیست غیر قابل زیرا که محقق شده است پیش ایشان که قوای نفسانی فایز می شود از مبداش بر روح متولد در قلب و بعد از آن روح او را برداشته بغیر قلب از اعضا می رساند و اما قابل غیر مفید و درو مواد [۱۷] او اختلافی نکرده اند و آن مثل گوشت است از اعضا زیرا که حساس است و قبول قوه حس کرده است از غیر و مفید این قوت اینست مر غیر را عند الاضطرار و احتیاج در بقای شخص یا نوع و اما قابل مفید و درو نیز خلافی نیست مثل کبد زیرا که قبول حیوه از قلب کرده افاده قوت تغذیه مر غیر را از اعضا می کند لیکن مفید علی الاطلاق نیست زیرا که بعد از قبول از قلب افاده می کند و اما نیز جالینوس افاده او اولی است نه بر طریق مذکور و اما آنکه متّصف بافاده و قبول هیچ کدام نیست در وجود او خلاف است زیرا که بعضی از حکما گمان برده اند که عظم و لحم غیر حساس را قوتی هست در ایشان نه بر سبیل قبول از عضو دیگر و بعضی از حکما مثل ارسطو برین رفته اند و معتقدند که این ... برین دو عضو مذکور از غیر فایز شده است که آن کبد است در اول تکون و بعد از آن استقرار یافته در ایشان و درین مقام بر طیب نیست که معرفت آنچه حق است از مذهبین بدانند زیرا که آفة القوی در علاج و این علم و معرفه را داخلی نیست بلکه ... لازم برو

اینست که اعتقاد کند چنانچه امر بر وجه معتقد فرقه ثانیست پس قبول بعضی اعضا قوت را بحیثیتی که اگر سد طریق میان مفید و قبول شود آن نیست که ابطال حس در قابل کند هم چنانچه

تحفه خانی، متن، ص: ۲۵

اگر مفید شود طریق عصبی که مودی قوت حس است بعضوی از اعضا هر آئینه باطل می‌شود و قوت حس از آن عضو قابل یعنی اگر قول ثانی که منسوب بارسطو و تبعه بر اوست باشد چنین باشد.

[۹] مقاله در بیان ریاست اعضا

و قلب عضو است رئیس سبب [۱۸] بقای شخص زیرا که او مبدأ قوت حیوانست و دیگر دماغ است و او عضو است که مبداء حس و حرکت است بسایر اعضا و دیگر کبد است و او مبداء قوت تغذیه است و اما بحسب بقای نوع این سه که مذکور شد و چهارم انثیان است که مختص بنوعست و مر هریک ازین اعضا رئیسه را خادمیست زیرا که شریانی که مودی قوت حیوانست بسایر اعضا خادم قلبست و اعضائی که مودی قوت حس و حرکت است بسایر اعضا خادم دماغست و عروق و آن آورده که مودی قوت تغذیه است بسایر اعضا خادم کبد است و احلیل در رجال و عروق در نساء که مودی نیست بمحلش که آن رحم است و درو تمامی منفعل نیست که آن تکون جنین و فرزند است در رحم و ببايد دانست که اعضای که از منی متکون شده است که اگر از هم منفعل شود ...؟ ... باتصال حقیقی بر سبیل ندرت می‌باشد و آن نیز بوقت صبی و در بعضی اوقات دگر مثل استخوان ...؟ ... صغیره از آورده غیر شریان که او قابل اتصال بعد از قطع نیست و هرگاه درین اعضا جزوی ناقص شود یا تمام باطل شود عوض آن متولد نمی‌شود مگر اسنان ثقات حکما و اطبا مشاهده کرده‌اند که بعد از انعدام به دل متولد شده است

تحفه خانی، متن، ص: ۲۶

[۱۰] مقاله [در بیان اعضای حساسه متحرکه]

بر ضمیر خبیر واقف بر صناعت طبابت واضح و لائح می‌گرداند که اعضای حساسه متحرکه را گاه مبداء حس و حرکت واحد می‌باشد و گاه جداگانه می‌باشد و درین حین که مبداء حس غیر مبداء حرکت باشد آن هریک نقطه مستلزم بطلان حس و یا حرکت در عضو نیست و هرگاه هر دو یکی باشد و آفت بمبداء متوجه شود حرکت عضو باطل شود اما حس آن عضو باطل نمی‌شود و هرگاه که آفت بهر دو متوجه شود هر دو باطل می‌شود و جایز نیست که بطلان حس شود و حرکت باقی باشد زیرا که حرکت مفتقر و محتاج آنست بماده پیشتر از ماده حس و قوت حرکت اکثر از قوت فاعلی حس است پس نتواند که حس باطل شود و حرکت باقی باشد و اما هرگاه مبداء او مختلف باشد بطلان هریک جایز است و این وقتیست که سبب بطلان مختص بیکی ازین دو باشد و جایزست و بطلان جمیع شود و وقتی که سبب عام است.

[۱۱] مقاله در بیان اعضاء عصبانی

و ببايد دانست که اعضاء عصبانی که محیط است باجسامی که غیر ایشانست بر دو وجه است زیرا که بعضی دو طبقه مخلوق شده‌اند و بعضی یک طبقه و وقوع او من عند الله باین صفت از برای منافع است قسم اول اکثر شرائین است و فایده و منفعت او باین منحصر است در چهار وجه یکی وثاقت و استواری جسم اوست زیرا که شریان درو فائده اعظم است از وریده عروق درو زیادتی و

تحفه خانی، متن، ص: ۲۷

استواری مقصود و مطلوبست و دیگر شدت احتیاط و صیانت آن عضو که شریان باو محیط است و آن روح و دم شریانست و فایده

ثالثه اینست که اگر عضو را احتیاج ب جذب قوی و دفع نیست واقع شود چون شریان حاوی روح و دم است ذو طبقین واقع شده است تا اگر آفت در یکی واقع شود آن دیگر سالم و آماده باشد در اتصال منفعت خود مانع از لحوق ...؟ ... الین اصوب باشد مثل معده و امعا زیرا که معده مرکبست از طبقین که داخلش طبقه اللیف واقع است از برای فایده جذب و خارجش عریض اللیف از برای منفعت دفع و فایده رابعه آنست که گاهی عضو را احتیاج بدو فعل است و واجب است که محل قوتین مختلف باشد مثل معده که درو دو قوت است قوت هاضمه و قوت حساسه و محل هاضمه واجبست که حار رطب لحمی باشد تا افاده هضم غذا کند و محل حساسه واجب است که عصبی باشد تا احساس کند پس نخست خلقت من عند الله تعالی ذو طبقین واقع شده که داخلش عصبانیست و خارجش لحمانی زیرا که حس لمعی را واجبست ملاقات محسوس خود و قوت هاضمه را جایز است که ملاقی مهضومش نباشد بلکه موثر بواسطه باشد.

[۱۲] مقاله در بیان معرفت احساس قوی

بر واقف ازین صناعت مخفی نماند که مصدر و مبداء هر فعل قوتست که این فعل ازو صادر می شود و این مصدر و مبداء فاعل قریب اوست و قوی سه قسم است قوت حیوانی و قوت طبیعی و قوت نفسانی و قوت حیوانی قوتیست که بدن را آماده و مهیا سازد از برای قبول فیض حیوا و افعالش و این

تحفه خانی، متن، ص: ۲۸

قوت منبث از قلب است و روح و جسم لطیف بخار که متکون از لطایف اخلاط است حمل این قوت کرده بسایر اعضا می رساند و این جسم لطیف در قلب اول قابلیت مر قوی نفسانی را عند الاطبا و طریق وصول او باعضا شریانست و هرگاه که آلتی از آلات وصول این روح منعدم شود یا طریق وصول روح باعضا مسدود گردد بدن میت است یا مثل او زیرا که موجب عفونت و فساد بدن می شود و این قوت حیوانی تحریک قلب و شراین می کند بسطا و قبضا و اعراض نفسانی منسوب باوست مثل غضب و فرح و غم و آنچه مشابه انتهاست و اما قوی طبیعه دو قسم است قسمی متصرف است در غذا از برای بقای شخص و قسم دیگر متصرفست بعد ازین تصرف از برای بقای نوع و از قوی طبیعه بعضی رتبه خادم دارند و بعضی رتبه مخدوم و آنچه رتبه مخدوم دارد چهار است غازیه و نامیه و مولده و مصوره اما غازیه قوتیست که احاله غذا می کند باین طریق که مشابه مغتذی می گرداند و تمامی فعل او بتحصیل جوهر غذاست و تشبیه و الصاق او ببدن و اعضا و قوت امامیه قوتیست که موجب زیادتی در اقطار بدنست مثل طول و عرض و عمق بر نسبت مخصوصه یعنی طبیعه تا اورام ازین خارج شود تا باین طریق ازدیاد بکمال مقداری رسد و بعد از بلوغ بکمال فعل ازو باطل می شود و مولده قوتیست که محصل منیست که مستعد قبول صورت انسانیت و مصوره قوتیست که صادر می شود ازو افعال که متعلقست بنهایات مقادیر مثل اشکال و خادم این چهار قوت دیگرست که جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه باشد و خلقت جاذبه از برای جذب نافع است و ماسکه از برای آنکه او را نگاه دارد تا مدت تمامی فعل هاضمه که او را از برای احاله غذاست

تحفه خانی، متن، ص: ۲۹

بقوام صالح بترقیق غلیظ و تغلیظ رقیق و دافعه از برای دفع چیزی که هاضمه از شغل او فارغ شده و بدن را باو احتیاجی نیست مثل براز و بول و مر این چهار قوت را نیز چهار خادم است از کیفیات اربعه که حرارت و برودت و بیوست و رطوبت باشد و خدمت حرارت بالذات است و خدمت برودت بالعرض زیرا که افعال این قوی تحریکات است و حرارت معین حرکت و برودت مانع از آن و جاذبه و هاضمه احوج قوی است بحرارت همچنان ماسکه احوج قوی ست به بیوست و هاضمه در کیفیت منفعله احوجست برطوبت و دافعه را احتیاج به بیوست قلیله است و حرارت قلیله و جاذبه احوجست که به بیوست از آن سه دیگر و اما قوی نفسانی

منقسم می‌شود بمدرکه و محرکه و مدرکه نیز منقسم می‌شود بحسی و عقلی و حسی نیز منقسم می‌شود بحس ظاهر و حس باطن و اما حواس خمس ظاهره باصره و سامعه و شامه و ذایقه و لامسه است اما حواس خمس باطنه اول حس مشترک است که او را بزبان یونانی بنطاسیامی نامند و این قوتیست که جمیع صور محسوسات بحواس ظاهره متادی باو می‌شود و او حکم حوضی دارد که پنج جوی دروی ریزد و محل او اول بطن مقدم از دماغست و ثانی خیال است که او را مصوره نیز می‌نامند و او قوتیست که آنچه حس مشترکه قابل است و او آن را حافظ است از صور محسوسه بوقت غیبت آن و محل او بطن اول از دماغست و ثالث متخیله است که او متصرف است در صور محسوسه و معانی جزئی که قایم باوست بترکیب و تفصیل مثل تخیل حیوانی با دو سر و این ترکیب اوست و یا انسان بی‌سر و این تفصیل اوست و لا- یزال فعل او ازین هاست و اگر صدور فعل ازو بروفق اطاعت عقلست و او را مفکره می‌نامند

تحفه خانی، متن، ص: ۳۰

و محل او بطن اوسط در دماغست و رابع قوت واهمه است و او قوتیست که مدرک معانی جزئی که متعلق بمحسوسات است از موافقت و عدم آن و صداقت و عداوت و محل او بطن اوسط از دماغ است و خامس حافظه است و او قوتیست که خزانه جواهر معانی مدرکه و واهمه است همچنانچه خیال خزانه صور محسوسه است و محل حافظه بطن آخر از دماغ است و اما مدرکه عقلی و کلام طیب و سعی او درین مقام اضاعت بضاعت است زیرا که خلل و آفت در افعال عقلی واقع نمی‌شود الا بلحوق آفت در یکی ازین قوای مدرکه و تدبیر در نقصان و بطلان افعال عقلی تدبیر این قوی است و طیب متدرب محتاج بتخصیص نظر باین افعال و مبادی او نیست و این جمله از مسلمات اطبا است و اما قوی محرکه منقسم است بباعثه و فاعله و قوت باعثه قوتیست متداعی حرکت بجانب نافع بحسب نفس امر یا مظنون و یا متداعی حرکت بجانب ضار نفس امر یا مظنون فاسد و مدرکه فاعلی قوتیست مستعمل عضل مطبوعه مرین باعثه را در مبحث عضل وجه اطاعت او مذکور شد و افعال نیز منقسم است باعتبار انقسام قوای و افعال حیوانیست طبیعی و نفسانی و فعل صادر از قوت واحده را بسیط می‌نامند و صدور فعل از قوای متعدده را که مرکب می‌نامند مثل جوع که حصول او بدو قوتیست که آن جذب طبیعی و احساس است

[۱۳] مقاله در بیان معرفت مرض ۲

و مرض را چنین تعریف کرده‌اند که هیئت بدن نیست که جمیع افعال صادره باو موافق و غیر سالم باشد و صحت هیئت بدنی طبیعی که جمیع افعال

تحفه خانی، متن، ص: ۳۱

صادر با او صحیح و سالم باشد و آفت در فعل سه قسم است تغیر و نقصان و بطلان مثال تغیر مثل تخیل انسان صورتی را که در خارج وجود ندارد و مثال نقصان مثل ضعف بصر و بطلان آنکه متصف بغمی گردد پس هیئت بدنی که موجب آفت باشد بی‌واسطه آن را مرض می‌نامند و هیئت بدنی که موجب آفت بواسطه باشد آن را سبب می‌نامند آن را که تابع مرض باشد عرض می‌نامند مثال مرض هر جا که موجب آفت در فعل باشد صداع مثلا و مثال سبب ادویه و اغذیه حاره حریره و یا بارده تفه و مثال عرض حدوث التهاب و شورش و خلیدن بعد از حصول صداع و معرفه این باین طریقست که بانعدام مرض می‌شود اگر صداع زایل شده و التهاب باقی باشد طبیعت ثابت نمی‌شود و عرضه او مسلم نیست بلکه او مرضیست اصله پس عرض آنست که تابع مرض باشد باین معنی که وجود او مرتب بر وجود مرض شود و عدمش بر عدم آن همچو حدوث قولنج که او عبارت از احتباس اثقال است در امعا و یا ریاح و وجع شدید که مرتب بانسداد اثقال است و گاه مرضی بسبب مرض دیگر می‌شود و درین مقام دو اعتبار است زیرا که باین ملاحظه که احداث مرضی کرده است سبب است و باین ملاحظه که هیئت بدن نیست که در حد ذات خود جمیع

افعال صادره باو مؤلف است مرضیست و گاه باشد که در شیء واحد اعتبار سبب و مرض و عرض در یک آن جاری باشد باعتبارات مختلفه مثلاً ذات الجنب که مرضیست حاد که یکی از اعراض او سعال است و هرگاه که این عرض مستحکم شود موجب تفرق اتصال است در عضو باطنی مثل اغشیه و معالیقی که بعضی اعضای آویخته است مثل ریه و غیر ذلک و یا تفرق در مجاری ریه و این عبارت از سل است پس هر تقدیر اجتماع سبب و مرض و عرض

تحفه خانی، متن، ص: ۳۲

در شیء واحد برین وجه تواند شد اما باعتبارات مختلفه و اسباب سه قسم است بادی و سابق و واصل و سبب بادی آنست که بدنی باشد یعنی اخلاط بدن سبب نباشد بلکه از خارج بدن باشد مثل حرارت آفتاب و برودت هوا مثل غضب و فرح که نیز اعراض نفسانیست و سبب بادیت زیرا که نفس غیر بدنست و خارج بدن و سبب سابق آنست که میان او مرض واسطه باشد و سبب واصل آنکه میان او و مرض واسطه نباشد پس انسداد مجرا و عدم وصول هوا که از اسباب تعفن است مر اخلاط را این سبب سابق باشد مر حمّای عفنی را و حصول تعفن سبب واصل باشد مر این حمّی را زیرا که بعد از تعفن حدوث حمّی بالفعل است و هیچ واسطه نیست و پوشیده نماند که از اشیای ردیه تا نیکو دفع شهوت هائجه است مر غذا را و بر حافظه صحت واجبست که چون شهوت طعام که صادق باشد او را دفع نکند که طبیعت را یاس حاصل می‌شود و همین که شهوت غذا شد بالفعل می‌باشد خورد زیرا که جدا از حصول شهوت صادق غذا وارد شود رطوبات محموده در بدن منجذب می‌شود بمعده زیرا که آنچه مطلوبه او بود بوقت وارد نشد و آنچه منجذب می‌شود اکثر چنانست که صفرا است زیرا که ارق و الطف اخلاط در بدن اوست هرگاه منجذب شود و مجتمع با فضول در رطوبت معده که درو حرارت معده که سبب جوع اشتداد یافته است آن را حرارت غریزی اعانت می‌نماید و این فضول منجذبه را مثل صدید می‌گرداند که مراد بآن (خونابه) است و این سبب اسهال مرض می‌گردد و از مراعات حفظ صحت آنست که در تابستان غذای بارد بالفعل می‌پاید و در زمستان غذای حار بالفعل زیرا که اگر تابستان غذا حار بالفعل واقع شود حرارت حسیّی موجب تحلیل کثیر شود زیرا که غذای حار

تحفه خانی، متن، ص: ۳۳

بالفعل و هوا حار بالفعل و تناول اغذیه دوائی بی‌سببی و بی‌ملاحظه علاجی صاحب حفظ صحت را بسیار ردیست و اختیار نباید کرد مثالش بسیار زنجبیل و امثال این اغذیه اگر بر سبیل خطا واقع می‌شود تدارک آن بایراد در کیفیت ضد باید کرد و اضّر اشیاء ببدن ادخال طعام است و آن عبارت از خوردن غذاست فوق غذائی که اولی هنوز هضم نیافته باشد و از معده نگذشته و حرکت خفیفه بعد از خوردن غذا جایز است و اما حرکت عنیفه شدید منوعست و سبب منع از حرکت عنیفه آنست که غذا را پیش از هضم بر فجاجت می‌گذراند و این بتدریج موجب ضعف معده است و براز و کیلوس و کیموس ردی که موجب امراضست حاصل می‌شود و سبب در تجویز حرکت خفیفه آنست که حرارت غریزی محرکه غذاست بقعر معده و همچنین حرکات نفسانی بعد از غذا که ردیست و واجبست که پیش از شبع ترک غذا کرده شود و می‌باید که چنان باشد که بعد از ترک غذا اشتهای آن مقدار باشد که اگر جوع بر اکل کند مقدار سابق باسانی تواند خوردن و شهوت باقی باشد زیرا که آن شهوت که بعد از غذای اول بود باطل می‌شود و اگر ملاحظه نکند ثقل و ضعف معده حاصل شود و موجب آفات و امراض دیگر نیز هست و غذا در زمستان و بتخصیص در ایام قوی البرد اکثر و اقوی می‌باشد زیرا که حرارت غریزی در زمستان متوجه داخل است به این سبب قویست و اعانت تمام می‌کند و اما در تابستان غذای معتدل در کم و کیف می‌باید و هم در مقدار و حجم و واجبست که بعد از شروع غذا در هضم خواب باعتدال کرده شود یعنی بسیار نباشد که موجب ثقل شود و بسیار کم هم نباشد که طبیعت استفاده راحت نکرده باشد و می‌باید که در اختیار خواب اول تکیه بهمین کند زمانی قلیل و بعد از آن بجانب بسیار زمانی

تحفه خانی، متن، ص: ۳۴

طویل و بعد از آن باز بجانب یمین اطول از سابق و خود را نپوشیدن و ترک بالین کردن موجب نزول و انحدر غذاست از معده بقعر او و اختیار این ترتیب در هضم اقواست و واجبست که تقدیر غذا تعین الماسه برحسب عادت و قوت باشد و اختیار بسیار از طعام بحیثیتی که موجب ثقل معده شود و تمدد آن ممنوعست و اشیائی که موجب ارق و فواق و قراقر شود و احداث و خصوص تنگی نفس کند زیرا که این حاصل نمی‌شود الا- بمزاحمت معده مر حجاب و آلائت نفس را و این خوردن بدترین اختیار غذاست و ازینجاست که گفته‌اند:

ز کم خوردن چو آهو می‌دویدم ز پر خوردن بسی را مرده دیدم

و بیاید دانست که آن کس را که عقب خوردن غذا حرارت اندک شود باید که در طعام تقلیل نماید و اندک‌اندک خورد تا حالتی که مسمی تناقض است که تعبیر ازو بلرزیدن می‌کند عارض نشود زیرا که بعد از حصول این حرارت بسیار است که موجب تب می‌شود و آن کس که عاجز است از هضم غذای کافی در عادت او را تاثیر بحسب عدد می‌باید کرد در غذا به این معنی که در مقدار تقلیل کند و آن مقدار عادت را بدو سه دفعه باید تناول کند و غذا سوداوی المزاج حار رطب می‌باید زیرا که مزاج سوداوی بواسطه غلظ سودا بارد یابس شده است و غذای صفاوی بارد رطب می‌باید چه مزاج او بواسطه خلط صفا حار یابس شده و غذای بلغمی حار یابس می‌باید زیرا که مزاج او بواسطه این خلط بارد رطب باشد و از برای تحصیل تعدیل این ترتیب از غذای مرعی باید داشت و حذر از اتباع غذای رقیق سریع الهضم فوق غذای بطی الهضم

تحفه خانی، متن، ص: ۳۵

باید کرد زیرا که رقیق سریع الهضم اگر فوق غلیظ بطی الهضم واقع شود چون غلیظ مانع نفوذ رقیق است موجب فساد رقیق می‌شود و چون مکث کند فوق او نفوذ نکند غلیظ فاسد شود و اگر غذای بطی الانهضام واقع شود بقعر معده فرود آمده باشد و درین حین اگر رقیق خورده شود چندان ضروری ندارد زیرا که زمان هضمین فتور است و اگر متوالی و متعاقب واقع شود ضرر بین است و همچنین غذائی زلق فوق غلیظ مجوز نیست زیرا که خود مکث و لبث نمی‌کند و غلیظ را نیز بیش از تصرف و مکث از لاق می‌کند و اگر بغذای زلق مداومت کند شخص مبتلای بمرض زلق الامعا شود و این از جمله اسهالات غیر العلاج است زیرا که اول منجر ضعف معده که جرم آن بارد شده و رطوبات بسیار حمل کرده و پرواز معده را ملسان ساخته است و درین مقام معالجات قویه از قوابض استعمال می‌باید و ادویه حاره قابضه و این نیز موجب انحراق مزاج شود پس علاج صعب باشد و بر حافظ صحت واجبست که مراعات با کل و شرب خود بطریق اعتدال کند پس صواب اینست که غذای غلیظ و زلق در معده باهم جمع نکند تا می‌تواند غذاها که موجب زلق مراد باین لغزائیده است مثل آلوی بخاره و هر چیز که در لغزیدن مثل او باشد اختیار نکند الاً بضرورت و آن نیز می‌باید قلیل باشد زیرا که غذائی بطی الانحدر هر جا که مقدم بر این لطیف خورده شود و لطیف از عقب آن غلیظ منع لطیف می‌کند از انحدر و افراط عمل حرارت ... در غذا می‌شود و افساد غذای کند و بیاید دانست که از ناس بسیاری را حال بر وجهی می‌باشد که غذای لطیف در معده فاسد می‌شود بطی الهضم بسرعت هضم می‌شود و این واسطه آنست که معده ایشان ناراست و حرارت غریزی و حرارت معدوم در ایشان وافر

تحفه خانی، متن، ص: ۳۶

وافر است و بسیاری را حال بضد اینست و هریک ازین دو طریقه را تدبیر در غذای بحسب واجب می‌باید کرد و مرا بدان را خواصی است که از آن خواص بقیاس درست نیست پس حفظ و ملاحظه ابدان باید کرد و خلط در اغذیه نباید کرد و بسیاری را زیرباج که آن عبارت از شوربائی یا سرکه است مضرست و بسیاری را نافع و هر کس که استمراری غذای غلیظ می‌کند باید بآن غره نشود و اعتماد ننماید زیرا که بمرور ایام از آن اخلاط ردیه حاصل می‌شود که موجب امراض ردیه قتاله است و هر آن کس که گوشت بسیار می‌خورد برو لازم است که در چند گاه فصدی کند خصوصاً که آثار دموییت ظاهر شود زیرا که گوشت ماده خونست

و بمقدار که خون تولد می‌کند و جفه گوشت حار رطب است بمقدار آن از کیفیت حرارت بآن قایم است و این موجب امراض دمویست پس بر حافظ صحت مراعات باکل و شرب باعتدال می‌باید تا بدن مطیته آلام و اسقام نگردد و نفس و روح متاذی و متالم نه‌شود و فصد بقدر قوت و طاقت باید و اگر زمان شباب و محرور المزاج باشد مراعات فصد و اخراج خون ضروریست و اگر بارد المزاج باشد متعهد گوارشهای معتدله در حرارت باید شد و بایست دانست که اشرف و اضر اشیاء بدن جمع اغذیه مختلفه است و بعد از آن در رداءت و اطالتی زمان اکل است زیرا که احوال مهضوم به نسبت ماکول مختلف می‌شود. و اوفق غذا ببدن آنست که لذیذ باشد و مقدارش معتدل باشد بحسب حجم زیرا که اگر لذیذ باشد و مقدارش بیش باشد موجب ثقل و فساد معده است زیرا که طبیعت با طعمه لذیذ بیش اقبال می‌نماید و در دفع آن عاجز است و اوفق مراعات غذا در اختیارات آنست

تحفه خانی، متن، ص: ۳۷

که یک روز یکبار خورد میان روز و روز دیگر دو بار خورد چاشت و پیش از عصر مقدار صالح و معتدل و مراعات عادت واجبست و ترک عادت مذمومه باید کرد اما بتدریج مثل عادت خواب روز زیرا که مضرت او بسیار است از فسادلون و مضرت طحال و بوی بد دهان و خامی همه قوت نفسانی و ابدان مراری محتاج بتفریق غذا و سرعت تغذی و تقدیم غذا قبل از اشتحام است و اما ابدانی که مراری نیست یعنی درو صفرا بیش حاصل نمی‌شود و تعلیم استحمام بر اکل واجبست و این وقتیست که شخص معتاد بحمام باشد و چیزی اصلح از برای امزجه که همیشه در معده ایشان غذا فاسد می‌شود ازین نیست خصوصا که ملازم و معتاد اکل حلاوی و دسومات باشد و آن را قی بسکنجبین باید و آب ترب اگر پیش از آن ماهی بی‌نمک خورند بهتر باشد و آب بیشتر فوق طعام موجب تفریق غذاست میان غذا و معده و عدم اشتمال معده بر غذا و این همه موجب قصور در هضم است و اگر عطش در حال سیری غلبه کند بطریق مص آب از کوزه ضیق الفم باید خورد زیرا که مراد اینجا کم خوردن آبست با آنکه مصابره بر عطش نافع اصحاب امزجه بارده است چه با وجود مزاج بارد اگر آب بسیار اختیار کرده شود. موجب امراض بارده ردیه است مثل استسقا و فالج و لقوه و رعشه و غیر ذالک من الامراض البارده و اصحاب امزجه حاره را مصابره بالغ بر عطش مضر است خصوصا که مزاج حار باشد و سن و شباب و همچنین مصابره مرجوع نیز اصحاب امزجه بارده را از انفع اشیاست و اصحاب امزجه حاره را اضر است زیرا که محرور مصابره مرجوع نماید و حرارت مزاج استیلا یافته متجربه تپ شود و دیگر فضول

تحفه خانی، متن، ص: ۳۸

مراری بدن غذا بر معده ریزد و درین حین اگر اختیار غذا کند غذا نیز فاسد شود و اگر طبیعت درین حین اجابت نماید فبها و الا محتاج بملین باید شد مثل شیرخشت و آب آلوی بخاره و ثمر در عادت طبیعت شود اگر بی‌اعانت از خود دفع نتواند کرد فضول واجب الدفع بی‌اعانت دافعی از خارج مندفع نشود و اختیار حلاوی بر غذا موجب سده است زیرا که طبیعت را میل تمام بحلویاتست و بیش از اغذیه دیگر جذب می‌کند و دلیل برین مدعا آنست که اگر کسی اختیار شیرین فوق غذا کرد و بعد از آن قی کرد شیرینی بعد از اغذیه سابق بیرون می‌آید و این نمی‌تواند الا بواسطه حب جذب طبیعت حلویات را و اختیار او بر سیل کثرت موجب سده است زیرا که بواسطه حب آن بسیار بخود جذب می‌کند و از دفع آن عاجز می‌آید و فضلات غلیظه می‌ماند و این موجب سده و امراض که تابع سده است می‌شود مثلا استسقاء و بایست دانست که غلظ هوا و آب موجب فساد غذا است و اگر حار المزاج فوق غذا قدحی آب خورد جایز است زیرا که اگر چنانچه آب نخورد در ثفل ییوست و جفاف حاصل می‌شود و اگر بیشتر مکث یابد سبب قولنج شود و احتراق در فضله واجب الدفع حاصل شود و اگر آب خورد سبب بدرقه و اعانت قوت هاضمه کند و بارد المزاج را و خصوصا که مرطوب باشد از اضر اشیاست و باید که بارد المزاج مثل مصطگی و کندر و عود فوق غذا اختیار کند تا اعانت بر هضم کند و هرگاه معده مشتمل شود بر غذای لطیف و آن را هضم می‌کند و آن در معده می‌گذارد و متنفر می‌شود از غذای غلیظ و اقبال بر هضم آن نمی‌نماید و حافظ صحت باید که از اختیار غذای لطیف بعد از غلیظ محترز و مجتنب باشد و اگر غذا بافراط واقع

شود مبادرت بقی باید کرد مگر آنکه مانعی از قی باشد مثل ضیق النفس و سرفه و ضیق صدر خلقتا که درین احوال قی

تحفه خانی، متن، ص: ۳۹

مخاطره است و بعد از وجود مانعی سعی در اطلاق طبیعت باید کرد و محرور را بمثل اطریفل و گلقلند مقوی بملین مناسب است و مبرود را بمثل معجون کمونی که اجزای او را بسیار نرم نکوفته باشند و از آنچه موجب انحدار غذاست از معده سه نخود صبر سقوطری یا نصف درم صبر و نیم درم علك بطم که صمغ حب الخضر است و دانگی بوره ارمنی و یا رومی و ازین اخف دو نخود [۱۹] علك بطم است و اگر گاهی با این مثل ادویه اقل ازو از نخود بیامیزند صواب بود اگر باینها احتیاس طبیعت نگشاید اندک افیمون با شربت بادرنجبویه آمیخته با آب گرم مقداری که طیب مناسب داند بخورد زیرا که مفید اطلاق طبیعت است و اگر هیچ کدام ازینها را طبیعت قبول نکند علاج نوم طویل است و هجر غذا یک روز و شب تمام و بعد از آن دخول حمام و نشستن زمانی معتدل و بعد از آن تلطیف غذا و اگر با وجود این همه تدبیر است استمرار انحدار واقع نشود و ثقل و تمدد معده در ازدیاد شود و کسل متضاعف گردد بایست که امتلاعی عروق است از فضول چه بسیار است که غذای کثیر اگرچه در معده هضم می‌یابد اما در عروق هضم نمی‌یابد بلکه موجب تمدد و ثقل و تمطی که معتبر بخامیازه است و کسل بدن می‌شود و درین حین معالجه بادویه مسهله که از عروق بطریق جذب اخراج آن فضول کند باید کرد و اختیار اغذیه حاره که تدارک ضرر آن کند سکنجبین بزوربست یا سکنجبین ساده اگر بزوری باشد بقند اولی است اصحاب امزجه حاره و اهل شباب را بعسل اولی است اصحاب امزجه بارده رطبه و مشائخ را و بایست دانست که غذای لطیف اخفست مر صحت را و غذای غلیظ حفظ است مر قوه و اختیار فواکه در اثنای طعام

تحفه خانی، متن، ص: ۴۰

اگر واقع شود تقدیم فواکه بر طعام باید کرد و بالجمله ترک فواکه اولی است زیرا که موجب تعفن اخلاط است و حدوث امراض عفنی و ازینجاست که در بلادی که آنجا فواکه کمست امراض عفنی نیز کمتر است و بعد از اکل فواکه شیء ملایم که موجب تقلیل حجم او که سبب حفظ صحت می‌شود واجبست و تدارک مضرت حلو بحامض و حرّیف و بتّفه و بالعکس و علی هذا القیاس باید کرد و در اختیار اغذیه یابسه و ملازمت آن موجب سقوط قوتست و فساد لون و ملازمت اغذیه (دسیمه) و شرابه موجب سقوط شهوت غذاست و ملازمت حوامض و مواظبت بر آن از اغذیه و اشربه موجب جلب زیرکی و کسل است و ملازمت مالح موجب ضعف معده و ضعف قوت باصره است و از اشیائی که موجب سرعت انحدار غذاست از معده خوردن خیار است ... و مداومت و ملازمت او نیز موجب ضعف معده و مواظبت و ملازمت نانی که نخاله ازو نگرفته باشند خفیف سریع الانحدار است از معده و کسی را که از خوردن نان گریز نباشد معتاد باشد در معده ثقلی باشد این نان نسبت باو نیکست و بایست دانست که اصحاب تجارت و ارباب تدابیر بامتحان یافته‌اند که جمع میان بعضی ماکولات و مشروبات موجب امراض است اگرچه سبب حدوث بر ایشان واضح و مبرهن نیست از آن جمله می‌گویند جمع میان حموضات و البان نباید کرد و روغن که در کاسی و ظرف چینی مکث کرده باشد نباید خوردن و بریان که او را در حین گرمی او پوشیده باشند نباید خوردن و جمع میان سرکه و آش برنج نباید کرد و انگور فوق نباید خورد و انار فوق هرپسه نباید اختیار کرد و اینها بتجربه معلوم شده است و دلیل برین ظاهر است و افضل اوقات اکل وقت معتدل

تحفه خانی، متن، ص: ۴۱

است بحسب هوا بوقت تابستان و از اغذیه معتاد که ضررش به نسبت اکثر ابدان و امزجه کمتر است شورباست که درو گوشت گوسفند یک ساله پخته باشند و نخود و کرنج درو باشد و پیاز درو باشد زیرا که پیاز را گفته‌اند که بعد از پختن کاسر ریاح است و اگر نباشد احداث نفخ می‌کند و کسی را که اغذیه رطبه در معده مستحیل بنفخ می‌شود باید از بزوری که کسر ریاح می‌کند اندازد

و از اغذیه معتدله گوشت گوسفند یک‌ساله و گوشت توقلی و بزغاله است و از طیور گوشت طیهو است و تدریجاً امراض بارده رطبه را موافق است خصوصاً صاحب اسهال را و خصوصاً سینه این طیور که در ایشان قبض بیشترست و گوشت جوجه معتدل است و حار رطب و موافق مزجه اکثر مرضی استدامت و شوربای مرغ معدل اخلاط است و گوشت بره از وجهی نیکست و از وجهی ردیست به نسبت بعضی امراض و از جمله قضایای اطبا آنست که زعفران در زیرباج که مراد بآن آش سرکه است نیندازند.

[۱۴] مقاله در بیان تدبیر مشروبات

.... معتدل المزاج را آنست که معتدل باشد در برودت زیرا که کثیر البرودت در معده بارد بسیار مضرت و در معده حار موجب هرب و فرار حرارت غریزیست اولاً- و بعد از آن بساعتی احداث حرارت می‌کند و موجب غلبه عطش می‌شود و بیاید دانست که جمع میان آب چاه و نهر جایز نیست ما دامی که یکی از معده نگذشته باشد و آمیختن اندک سرکه با آب بر ازاله بدی در ذات آن می‌کند و موجب دفع عطش می‌شود و این تدبیر را اولی آنست که اصحاب مزجه

تحفه خانی، متن، ص: ۴۲

حاره و در سن شباب مرعی دارند و از اوقات اختیار آب و موجبات ضرر آنست که می‌باید بر نهار و عقب و ریاضت و عقب حمام واقع نشود و اطاعت عطش کاذب ردیست زیرا که موجب عطش کاذب در اکثر اوقات بلغم مالح است و اگر اختیار آب کرده می‌شود عطش زیاده می‌شود زیرا که آب در طعم مبدل بملوحت می‌شود و این موجب زیادتی طلب آب می‌شود و اگر در عین عطش صبر کنند و آب نخورند البته عطش تسکین می‌یابد و این علامت بلغم مالح است در سبب عطش و در چنین عطشی علاج صبر است بر عطش اختیار شربتی و ادویه حاره که مذهب بلغم باشد مثل ماء العسل و یا سکنجبین بزوری و یا زنجبیل پرورده و امثال این‌ها و اختیار مقام در امکانه بارده باعتبار هوا و مضمضه به آب سرد کردن و اگر خوردن آب ناچار باشد اختیار آن از کوزه ضیق الفم باید کرد و بدفعات قلیل اختیار باید کرد بطریق مصّ و غرض در کوزه ضیق الفم اینست و چون اطبا شراب را که مراد بآن خمر است او را در مبحث مشروب آورده‌اند و منافع و مضار آن بیان کرده‌اند چون این مبحث بیرون شرع شریف است و مضار او اکثر از منافع اوست و حدیث نبوی ناطق است که حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که شفاء کم لیس فیما حرم علیکم، شروع بایراد او درین کتاب نرفت و همچنین از سایر محرمات که سایر اطبا در علاج بآن مبادرت می‌نمایند مثل گوشت خوک و چنین است که مذمن خمر اکثر بامراض مهلکه مبتلا می‌شود مثل استسقاء و صرع و سکت و ضعف معده و غیر ذالک من الامراض.

تحفه خانی، متن، ص: ۴۳

[۱۵] مقاله در بیان تدبیر خواب و بیداری

که مراد بنوم و یقظان اینست و از سته ضروریه است و بیاید دانست که هر یک از خواب و بیداری اگر بر وجه طبیعی و اعتدال است موجب صحت است و اگر برین وجه نیست موجب ثقل و مرض است و خواب معتدل موجب تمکن قوت طبیعت از افعال او و تکثر جوهر روحست و اگر موافق اعتدال خلط بدن افتد ترطیب و تسخین می‌کند و این مشایخ را از انفع اشیا است و ازین جهت عادت جالینوس در سن شیخوخت است این بود که تناول خس می‌کرد که آن کاهوست احداث خواب کند زیرا که او بارد و رطب است و بعد از آن دفع مضرت آن بتناول ادویه حاره می‌کند مثل فلفل و زنجبیل مربی و غیر ذالک زیرا که درین سن مزاج بارد یابس می‌ماند و رطوبت فضولی غایب می‌شود که بآن در تن سستی حاصل می‌شود و اگر درین وقت انتعاش ...؟! ... حرارت غریزی امداد می‌نماید و این موجب اذابه رطوبات فضلیست و این موجب ازاله کسل است و بالجمله خواب طبیعی را علامتش آنست که صاحبش خفیف و چالاک از نوم متنبه شود و ثقل در خود احساس نکند و بیاید دانست که از اسبابی که خواب می‌آرد یکی دخول حمام

است که بوقت باشد و آن برین وجه است که معده بسیار خالی نباشد و غذا هضم شروع کرده باشد و بسیار سیر نباشد جسم در امتلای معده دخول حمام ممنوعست و ضرر این اکثر از دخول در خلای معده است زیرا که موجب حصول سده امراض ردیه است مثل استسقا و غیرذلک زیرا که در حمام عضو ارخامی یابد و مسامات کشوده و این محل قبول آفاتست چه موادی تحفه خانی، متن، ص: ۴۴

که بنا بر مانع متمکن بود متوجه نمی‌شود و چون مانع مرتفع شد بر اعضای که مستعد قبول شده منصب می‌شود و اکثر الناس را عادت اینست که در حمام آب بیشتر می‌خورند زیرا که حرارت حمام موجب عطش می‌شود و این موجب مفسد است و خواب بر خلای معده ردیست و مسقط قوتست خصوصا بر نهار واقع شود که مورث امراض ردیه است مثل فساد لون و حدوث نوازل و خصوصا اگر بجانب قفا که بغیر از آن استلقا می‌کنند الا بضرورت چه درین طریق نیز امراض ردیه حادث می‌شود مثل سکتته و فالج و کابوس که مراد به آن در عرف عوام سیاهی کوفتن است که اطباء این را مقدمه صرع می‌دانند زیرا که درین حین میل فضولی بغیر مجاری خود است و هرگاه بناسیم نوم متاذی شود ایجاب ضعف و سقوط قوت می‌کند زیرا که قوت منضغط و افسرده می‌شود تحت فضلاتی که بسبب خواب است زیرا که اگر بیدار باشد بواسطه یقظه و حرکت رطوبات بتحلیل می‌رود و احداث کسل نمی‌کند.

[۱۶] مقاله در بیان تشخیص و شناخت اعیاء

که آن عبارت از مانده شدن و کوفت یافتن است و این مرض بر اصناف است و او را اسبابست و اصناف او سه است قروچی و رمدی و تمددی و دیگری که او را قشفی می‌نامند و قروچی آنست که صاحبش در ظاهر جلد احساس شبیه بمثل قروح می‌کند یا در غور جلد این کیفیت احساس می‌کند و اقوای این اغور اوست که او را عند الحرت مشتد می‌باید و گاهی احساس برین وجه می‌کند که پندارد که خاری یا سوزنی می‌خلد و صاحبش حرکات را مکروه می‌شمارد تا آنکه تمطی که خامیازه است او را خوش نمی‌آید و هرگاه که این کیفیت مشتد شود در خود

تحفه خانی، متن، ص: ۴۵

قشعریه که تعبیر از آن بفسره و فراشامی کنند می‌یابد که اگر این حال بیشتر شود مرتبه ناقض است که معتبر بلرزه است می‌دریابد و این منجر به تپ می‌شود و سبب این اعراض مذکوره کثرت... فضول رقیعه حاره است بازو بان اجزاء لحمی یا شحمی از اعضاست و بالجمله اگر اخلاط ردیه در عروق باشد بسبب اختلاط دم صالح کیفیت ردی ازو منکر می‌شود و هرگاه که از عروق بجانب جلد می‌آید صاحبش او را خالص الاذی ادراک می‌کند و اعضای تمددی را علامت آنست که می‌پندارد که بدن و جمیع استخوانهای او گویا درهم کوفته است و حرارت و تمدد بیش در خود می‌یابد و صدور حرکات را مکروه می‌شمارد و سبب این اعیاء فضول احتبسه است در عضلات و گزیدن و خلیدن در خود احساس نمی‌کند یا سبب ریح محتبسه است و فرق میان دو اعیاء باین دو سبب اینست که اول چون سبب فضول محتبسه است او را ثقل لازم است دیگر ریچی عدم ثقل پس فرق بثقل و خفت باشد و بسیار است که عروض اعیاء واسطه نوم غیر تامست زیرا که بواسطه شغلی یا مانعی نوم طبیعی واقع شده است و ازین جهت بدن را کیفیتی و ثقلی شده است و در اعیاء سد ورمی بدن کانه که اسخن و اجر از سابق است و شبیه بمنتفخ در حجم و لون و اذیت بلاهتیت و حرکت و تمدد لازم اوست زیرا که ورمیست و اعیاء قشفی حالتیست که صاحبش باین احساس و افراط بر جفاف و خشکی در خود می‌کند و هریک از اصناف اعیاء یا سببش ریاضت شاقه است و این اسلم است و یا حدوث او نه بواسطه ریاضتست و بعضی ازینها ترکیب می‌یابد با بعض مثل اعیاء ورمی که مرکبست از قروچی و تمددی و بیاید دانست که صرف عنایت و اهتمام طبیب موجب امان از بسیاری

تحفه خانی، متن، ص: ۴۶

امراضست خصوصا بعضی حمیات.

[۱۷] مقاله در بیان تمطی که بخامیازه معتبر معروفست

و این دو نوعست یکی آنست که شخص بحصول ثقل ازو می‌خواهد که بدست و پا درهم کشیدن آن ثقل را از خود دور سازد و دیگری بدهن باز کردنست که آن را ثاؤب می‌نامند و این کیفیت عارض عضلات فک می‌شود و طبیعت می‌خواهد که باین حرکت دفع ثقل و موازی از خود کند پس این تمطی خاصست و عروض او دفعته است بی سبب و این اعراض ردیه است و سبب او ظاهر نیست و آنچه ازین حرکات پسندیده است آنست که در هضم اخیر واقع شود و گاه موجب این هر دو تکاثف است و در حین از اشربه حاره رطبه موافق و مناسب است و بیاید دانست که گاه بواسطه دلک و مالیدگی قلیل با حدس در حمام رطب بدن را تخلخلی حاصل می‌شود علاج آن بدلک و مالیدگی خشن باید کرد یا باستعمال ادهان قابضه در خلال دلک مثل روغن آس که روغن مورد باشد و گاه از مبالغه در دلک تکاثفی حاصل می‌شود مثل تکاثف از برد یا استعمال شیء قابل یا کثرت فضول و اعیای که سبب او برد و قبض است علامت او بیاض لونست و دیر متاثر شدن از حرارت و عدم حصول عرق و عود لون بسرخی بوقت ریاضت و علاج درین مقام استعمال حمام حار معرقست و غلطیدن بر روی فرش حار حمام تا بحصول عرق انجامد و تدهین بادهان حاره محلل و آن را که سبب کثرت فضول است و علامت آن حصول وسخ در جلدست و علامات امتلاء و علاج درین مقام اخراج و نقص فضول موجه است و بعد از آن استعمال

تحفه خانی، متن، ص: ۴۷

حمام تمریخ ادهان محلله و آن را که سبب اعیاست و قوه دلک بحمام احوج است از تمریخ بادهان و مالیدگی نرم پس دلک بیش از حمام و بعد از حمام درین مقام مناسبست اما اعیای قروچی خالی ازین نیست که خلط موجب داخل عروقست یا خارج و اگر داخل عروقست علامت داله برون تن بول است و عادت صاحب تولد فضول کثیره در بدنست و علامت تولد فضول آنکه در بول خلط متولد محسوس باشد و اگر این علامات مفقود است یقین که در خارج عروق است و درین مرتبه دلک و ریاضت استرداد کافیتست و مراد بدلک استرداد آنست که به تکرار بر وجه اعتدال واقع شود و اکتفا به یک بار و دوبار نباشد و اما اگر خلط داخل عروق باشد در علاج امر لبکون و نوم طویل و گرسنگی و مسح اعضا بادهان ملایم محلل هر شب و ریختن آب معتدل در حرارت و برودت بر اعضا و تغذیه بغذای صالح الکیموس که بحسب کم و کیف بر وجه اعتماد باشد و استفراغ خلط موجب اگر دم باشد بفصد بقانون مقرر و باسهال اگر از اخلاط باشد هر یک را بادویه مختصه بآن خلط بعد از حصول بمنضجات مختصه نضج در آن اخلاط و آن معلوم شد که مواد بنضج تعدیل قوام خلط است که آن تغلیظ رقیق است و ترقیق غلیظ و تقطیع لزج و اگر چنانچه خلط موجب خارج عروق باشد در علاج او نیز اهمال نباید کرد و از علاج اکتفا بدلک و ریاضت متوسط باید کرد اما تمددی را که سبب امتلاء که بی‌رداء ماده اوست باین معنی که ماده او را تعفنی یا کیفیت از کیفیات ردی حاصل نشده است و علاج او فصد است و تلطیف دم و تقطیع آن و علاج تمطی ورقی فصد است از عرق اولی بعضو ماؤف یا از اکحل و اگرچه بعضی اطبا برین رفته‌اند نسبت فصد بجمیع اعضا علی السویه است زیرا که مذهب آن بعض اینست که بفصد

تحفه خانی، متن، ص: ۴۸

از جمیع بدن خون اخراج می‌یابد و درین محل مناقشات میان اطباء بسیارست و ایرادش درین مقام موجب اسهال و ابرام است و بسیار است که احتیاج بفصدست و در امراض دموی در ثانی و ثالث از روز مرض و حمیت و اجتناب از غذای کثیر قوی مثل هریسه و کله و گوشت گاو و غیر ذالک چه با وجود غلظت اگر بسیار واقع شود بسیار ردی و مضر است و منع از خوردن بسیار آمدن باید

کرد و اکتفا بجلاب مناسب و تغذی عقب این استفراغات نباید کرد تا بقیه مواد بتحلیل رود پس بعد از استفراغ در تقلیل غذا باید کوشید تا تحصیل ماده مرض نشود و این بصلاح آید.

[۱۸] «مقاله در بیان تدبیر مشایخ»

باعتبار حفظ موجود صحت استعمال ادویه گرم تر باید کرد چون مزاج پیران سرد و خشک است و متعهد عطریات و بویهای خوش معتدل به نسبت ایشان باید شد و مالیدن روغنها که گرم است بر اعضای مشایخ بسیار مفید است مثل روغن زبوق و یاسمین بعد از خواب ریاضت و مالیدگی معتدل باشد و تفریق غذا باین معنی که مقدار بسیار از غذا یکبار واقع نشود و مقدار بیش که سابق حاله خورده می شد آن را بدو سه دفعه باید خورد زیرا که قوای پیران ضعیف شده است و هاضمه نقصان یافته است پس غذا مناسب هاضمه اختیار باید کرد و بلغم از اغذیه مولد سودا ایشان را اجتناب باید کرد زیرا که سودا بیوست ایشان را زیاده می سازد و بلغم در رطوبت فضلی ایشان می افزاید و هر دو موجب حصول مرضست بآن میل ایشان در اغذیه و اشربه بجانب حار می باید باشد و اگر استعمال شی یا بیشتر

تحفه خانی، متن، ص: ۴۹

کنند آن می باید که بر سیل معالجه واقع شود تدبیر سیل حفظ صحت زیرا که زنجبیل مر به پیران را نافع است اما مقداری که مناسب باشد نه چندان که بجفاف و خشکی انجامد نباید داد و اوفق چیزها بمزاج ایشان شیر است زیرا که مرکب القواست معتدل مرکب از مایه و روغن و پنیر اگر باعتدال واقع شود بمایتی و سمیتی که دارد تدارک بیوست در بدن ایشان می کند اما نه چندان اختیار باید کرد که رطوبات فضلی بسیار شود زیرا که از حصول رطوبات فضلی در ابدان ایشان امراض بارده رطبه حادث می شود که اطبا در علاج عاجزانند مثل فالج و رعشه و غیر ذالک و از فواکه چیزی که مناسب مزاج پیرانست انجیر تازه است در دبستان و خشک آن در زمستان و اگر در طبیعت کسی را عادت باشد از برای ازالته آن بلبنی بهتر از انجیر و مغز بادام نیست که باید خورده شود و چه پیران و اصحاب امزجه بارده یابسه را بسیار موافق است و شوربای مرغ فربه که در آن اندکی بسفایج جوشیده باشد از جهت قبض و احساس طبیعت بسیار مفید است و مغز تخم گاجر که از تخم معصفر است یا ابکاد نیز همین فائده و منفعت دارد و علك البطم باوقات قبض مقدار دو سه مغز بادام موجب تلین و انحلال و کشودن طبیعت است خصوصا پیران را و حقه لینه ازین جمله است و تناول مریات مثل بهی خصوصا زنجبیل پرورده مناسب است و اگر سده باشد تفتیح سده ایشان بمثل فلافلی یعنی معجون فلافلی و خصوصا تریاق و آنجا ازینها در وقت حاضر باشد و از استعمال معاجین حاره یابسه موجب ترطیب امزجه پیران باستحمام بحمام مرطب باید کرد و استعمال آب موافق بر امزجه ایشان باید کرد و تمریخ بروغن یاسمین مخلوط با روغن بنفشه و امثال اینها و اگر در هاضمه نقصانی تمام شد در غذا بماء اللحم اکتفا باید کرد و مداومت

تحفه خانی، متن، ص: ۵۰

بعسل امان از سده است و اوجاع مفاصل.

[۱۹] «مقاله در بیان تدبیر ابدانی»

که امزجه ایشان فاضل نیست بر وجه کلی و جمله تدبیر این ابدان منحصر است درو غرض یکی آنست که رد اوست بجانب اعتدال یا حفظ صحت اوست بران وجه که می باید اما مزاج حار را رد بجانب اعتدال بآرام و قرار در مساکن و امکانه معتدله بارده است و استعمال مبرد است و مرطبات از اشربه اغذیه و اکثر در مزاج اصلی یا مزاج عارضی مایل به بیوست باشد تدبیر در ادرار مژه صفرا و استفراغ آن باید کرد بطریق السیر در کم و کیف یعنی بادویه خفیفه که موجب تعب نباشد و اگر درین تدبیر مفر و کافی باشد

استعمال مرکب نباید کرد و اگر ترکیب احتیاج افتد در مسهل و ملین ترکیب از قلیل باشد بهتر زیرا که ترکیب از دو دوا بر طبیعه آسان تر است از ترکیب سه و از روی خفیف آسان تر است از سه که از ادویه قویه باشد علی هذا القیاس چنانچه قانون علاج شاهد این قول است و استعمال حمام درین مقام بعد از طعام اگر توهم سده در مجاری نباشد پسندیده است اگر احساس ثقل و تمدد در ناحیه کبد و بطن کند استعمال مفتحات بمثل منفعات مفتحه مثل افسستین تخم کرفس و غیر ذلک باید کرد و مزاج ادویه مفتحه با سکنجین مثل صبر و غیر ذالک بعد از هضم طعام و اجتناب از مسخنات و ریاضات قویه و مداومت ترمیخ بروغنه‌های مرطبه تا مانع از صلابت و تحجر ماده و تقیح مجاری کند و اما اصحاب امزجه حاره رطبه چون در معرض حصول عفونت اند و انصباب مواد پس ریاضت ایشان پیش می‌باید تا موجب تحلیل مواد فاسد و نوع ریاضت نرم بتانی می‌باید تا بواسطه شدت

تحفه خانی، متن، ص: ۵۱

ریاضت لطیف اخلاط بتحلیل نرود و غلیظ منجمد نشود پس مقصود آنست که مقدار ریاضت بیش نباید و از حرکات عنیفه سریعه متحسب باید بود تا موجب ثوران اخلاط نشود زیرا که ردائت و نکایت افعال و آثار اخلاط درین صفات بیش است و اگر استفراغ واقع شود بعد از استفراغ مرتکب ریاضت معتدله در کم و کیف باید شد و مراد با استفراغ طلب فراغت از خلط موزیست درین مقام نه آنکه عوام اطلاق برین نوع آن می‌کنند که آن قی است و استعمال حمام قبل از طعام و عنایت طیب درین مقام باید مصروف بتلین طبیعت و اخراج فضول و اخلاط موزیه موجب امراض باشد خصوصا بوقت نهار که ثوران جمیع اخلاط است اما فصد درین وقت بهتر است و استفراغ باقی اخلاط بر وجوه مقرره بادویه مختصه باخلاط باید کرد و اما صاحب سوء المزاج بارد که دو کیفیت منفعله یبوست و رطوبتست درو بوجه اعتدال باشد تعدیل او تحریک حرارتست باغذیه متوسط در رطوبت و یبوست و حرارت زایده و تدهین که مالیدن روغنست بروغنه‌های مسخنه و اختیار معاجین کبار و اگر صاحب مزاج غالب الرطوبت است استعمال استفراغ و مسهلات مختصه بر رطوبات و تعریق بدن بعرقات و ریاضات قویه و اگر غالب الیبوست است تدبیر او بمثل تدبیر مشایخ است و بتعدیل مقدار غذا در کم و کیف و احتراز از سرعت قبول بدن مرض را واجبست و استعمال دلک و مالیدگی و ریاضات دیگر از حرکات که عنیفه نباشد قبل از طعام نباید خصوصا که سبب امتلا باشد و اگر سبب صافی و فجاجت خلط باشد و عنایت طیب می‌باید مصروف و بنفج و تعدیل کیفیت خلط باشد و اگر طعام در معده فاسد شود سعی در انحدار او باید کرد تا تعفن و فساد بیش نشود بمثل معجون کمونی و یا باختیار انجیر و مغز

تحفه خانی، متن، ص: ۵۲

تخم معصفر یا بادام که موجب تلین طبیعت و اجابت است.

[۲۰] مقاله در بیان فصول اربعه

اما فصل بهار که مسمی بریعیست در اول او مبادرت بفسد باید کرد ابدانی که ایشان دمویت ظاهر باشد بقدر قوت بدن نباشد و در غلبه سایر اخلاط دیگر اگر ظاهر تدبیر بملین و مسهل مناسب خلط موجود موجب مرض باید کرد با ملاحظه قانون علاج اما از طریق صواب دور نباشد و مراعات این قانون از عادات و سن و تدبیر سابق و غیر ذالک از شروط قانون استفراغ که در محلش مبین است و هجران حمیه از هرچه موجب حرارت باشد و اختیار مطیفات حرارت از اغذیه و اشربه و اما در فصل تابستان نقصان از اغذیه و اشربه باید کرد و ترک ریاضت خصوصا ریاضت شاقه و اختیار استراحت بزیر سایه و آرام و قرار و آن را که قی بسهولت میسر باشد درین فصل است خصوصا اصحاب صفرا و بلغم را و اما تیرماه که خریف است حمیه و هجران از مجففات و ترک جماع و آب سرد و ریختن بر سر و خوردن و خواب در امکانه بارده و بوقت امتلا از طعام درین فصل ترک مذکور است بقدر امکان اولی است و نگاه داشت از حرارت میان روز پیشین این فصل و از سردی اول روز این فصل و کشف سر در شبهای او موجب نزلات و

زکامها واجبست و حذر از مبالغه در خوردن فواکه که موجب عفونت در اخلاط است و این عفونت موجب حدوث و حصول امراض عفنی است واجب و لازم است و در اوایل این فعل مشتعل با استفراغ خلط موجب مرض باید شد اگر شخص محتاج با استفراغ باشد و این استفراغ بمسهل اولی است و اگرچه عند الاطبا تحفه خانی، متن، ص: ۵۳

احتیاط مقتضی اینست جزیل بسیار نکنند تا موجب ثوران و طغیان اخلاط نه شود اما خصوصیت این فصل از استفراغات با مسهل اولی است و درین فصل غذای مسخن مرطب که ترطیب بیش از تسخین کند اختیار باید کرد و اما زمستان که مراد بشتاء این فصل است در اختیار ریاضت و تعب بیش باید کرد و اغذیه ملینه و بسیط در غذا اختیار باید کرد زیرا که درین فصل حرارت غریزی متوجه باطنست و قوت هاضمه قویست مگر آنکه شخص در ولایت جنوبی باشد و در گرم سیر زیرا که این حکم در وی جاری نیست و مختلف می شود و اگر درین فصل مراعات در اکل و شرب بوجه اعتدال واقع شود ابدان صحیحه را امراض کم طاری می شود مگر آنکه سبب مرض بسیار قوی باشد و خصوصا که حار باشد و درین فصل بوقت حدوث مرض بقراط معالجه باسهال تجویز کرده است و فصد و قی را منع کرده و درین مسئله اقتدای اطبا باوست و اولی اینست زیرا که دلیل مهم آنست که در کتب مذکور است چه ظاهر است که در فصل زمستان که خون منجمد و طبیعت نیز باخراج آن بخل و وطنت می کند و اگر بیرون آید آنچه لطیف و در کار است می رود و آنچه غلیظ است و موجب مرض می ماند و اما در حال قی اینست که درین فصل آلات و اعضا بواسطه برد کثیف شده است اگر بعنف این فعل صادر شود خوف انصداع و انشقاق عروق و شریانات و اغشیه حوالی شش و قصبه آنست و این خطر عظیم است

[۲۱] مقاله در بیان امراضی که منذر باامراض است

چنین گفته اند که خفقان علی الدوام بیم دهنده از فجاءه است و کابوس که در عرف عوام انتا سیاهی کوفتن می نامند و دوار که گردیدن سراسر دوام او منذر بصرع و سکت است و اختلاج که مراد باین بریدن (پریدن) اعضا است اگر در جمیع اعضا طاری تحفه خانی، متن، ص: ۵۴

طاری شود منذر و بیم دهنده تشنج که درهم کشیدن اعضا و اعصابست هم بجانب مبداش که دماغ است و این اگر با وجود جراحی حادث شود موجب هلاکتست و کم کسی ازین بلیه خلاص و نجات یافته اند و دوام کدورت حواس و خلقت حرکات بامتلا و خدر همه اعضا منذر بفالجست و اختلاج بسیار درو و حواشی آن منذر به لقوه است و سرخی چشم و روی و سیلان آب از چشم و نفرت از روشنائی و درد سر منذر و بیم دهنده از سرسام است و بسیاری غم و خوف منذر بمالیخولیاست.

و سرخی روی مایل بکبودی علی الدوام منذر است بجذام و ثقل جمیع اعضا و کللال بدن و درو عروق که مراد برخاستن رگهاست منذر بسکته فجاءه است و تهیج در رو و اطراف مثل دست و پائی منذر باستسقاءست و بوی ناخوش بول و براز منذر بحمیات و تپهای عفانیست و حدوث اعیاء که مراد بآن کوفت یافتن و ماندگی است و مندرست و تپ و سقوط شهوت غذا یا زیادتی شهوت دالست بر حدوث مرضی از امراض و هر چیزی که متغیر شود از عادتش مثل شهوت و بول و براز و شهوت جماع یافته را و یا خواب و عرق و یا حکاک بدن یا حدث دهن یا طعم مذوق یا عادت احتلام عام تر که این تغیر بر وجه نقصان باشد یا ازدیاد اینها همه منذر بمرضست و همچنین است عادات غیر طبیعه مثل خون بواسیر و یا خون طمث که مراد حیض است و یا قی و رعاف یا عادت شهوت چیز فاسد مثل افیون و خواب روز بسیار و یا عادت غیر فاسد مثل نگاه داشت و عادت ترتیب غذا و چون عادت طبیعت ثانیه است در ترک او تعب است و یاس طبیعت و ترک عادت فاسد است و اما بتدریج نه دفعتا مثل ترک افیون هر روز قلیلی و دوام صداع و شقیقه مندرست بنزول آب و ظاهر شدن مثل پشه در مقابله چشم بوقت نظر بجانب هوا و نور چشم کم شدن و

تحفه خانی، متن، ص: ۵۵

شروع در کدورت این همه علامات نزول است و ثقل و گرانی رود ... کانه که سوزن می‌خلد معتر ازین حالتیست و حدوث این علامت ماده صفر است و اگر این در جانب کبد باشد و بطول انجامد و منذر و بیم‌دهنده بعلت کبد است و ثقل و تمدد در اسفل که مثل میان و حاضره باشد یا تغییر حال و بول از عادت منذر بعلت کرده است و براز عدیم الصبغ که درد لون عادت مفقود باشد منذر به یرقان است و طول حرقت بول منذر بقروح مثانه و قضیب است و اسهال محرق مقعد بوقت خروج ماده حار منذر به سحج است و سقوط شهوت غذا باقی و نفخ و وجع اطراف منذر بقولنج و حکاک در مقعد اگر سبب گرم نباشد منذر به بواسیر است و بیرون آمدن دمامل بر اعضا منذر به بیله کبیره است نعوذ بالله من شره و حصول قریبا که آن را کش می‌نامند منذر به برص اسود است و حدوث بهق ایض منذر به برص ایض است و اگر ازین امراض مذکوره هرچه ظاهر شود مبادرت بتدبیر ما یخاف من حدوثه برحسب قانون طبی باید کرد.

[۲۲] مقاله در بیان تدبیر مسافران بر وجه کلی

و باید دانست که شارع در سفر چیزی چند بیش از شروع در سفر باید اختیار کرد تا حدوث چیزی که سفر باعث آن می‌شود در امان باشد اول از آنها تنقیه بدنست از خلط فاسد زیرا که اگر این تدبیر نکند بواسطه حرکت (سفر) اخلاط ثورانی و طغیانی حاصل می‌شود که موجب مرضست و اختیار ریاضت بعد از حصول استعداد آن بیشتر از آن می‌یابد همچنان که اسپه را در خانه بسته است و در حین خروج سفر احتیاج بسواری دارد چند روز سوار می‌شوند و خشک می‌سازند تا خفتی درو

تحفه خانی، متن، ص: ۵۶

حاصل شود تا در راه بعضی علل او را طاری نشود همچنین است انسان آسوده در خانه که او را بر وقت سفر احتیاج بر ریاضت خصوصا که فربه باشد تا بدن او خفتی حاصل شود که براه آسوده رود و از جمله ریاضات اخراج خلط فاسد هست هر جزو دیگر که اعانت در سفر می‌کند از جمله ریاضات و غیر ذلک در آن بتدریج شروع باید کرد مثل بی‌خوابی و جوع و عطش تا عادت شود و تعب سفر برو آسان گردد و از جمله چیزها که جوع را تسکین می‌دهد خوردن اندک صافیست در روغن بنفشه بادام و این باین طریق است که یک مثقال موم در سه مثقال روغن بنفشه بادام باید گذاخته و تناول کرد و خاصیت این تدبیر آنست که چند روز شهوت غذا نمی‌شود و تخم خرفه قدری مقشر کرده و کوفته و با قدری سرکه آمیخته با خود در سفر نگاه باید داشت و بوقت عطش مقدار سه چهار مثقالی کف کنند دو سه روز آب نباید و عطش نشود و تدبیر در تقلیل عطش ترک اغذیه معطشه است مثل ماهی شور و کباب و اشتهای غلیظ بتخصیص که شور باشد و دیگر تقلیل در کلام است زیرا که بسیاری تکلم موجب حرارتست و حرارت موجب عطش و از آن جمله مراعات اینست که مسافر بر امتلاء سوار نشود زیرا که حرکت سواری موجب عدم هضم است و گذشتن غذا از معده بر وجه فجاجت و خامی و ناگرفتن بدن بهره از غذا بر وجه احسن و این موجب حصول اعیاست و معالجه مرض اعیاء در محلش مذکور خواهد شد و مسافر بوقت تابستان را محافظت سر و پوشیدن سر و نگاه داشت از تاثیر آفتاب باید کرد و طلائی سر و سینه از آب خرفه یا لعاب اسبغول باید کرد بر روی نیز ازین طلاء باید کرد تا متغیر نشود خصوصا نسوان حار المزاج را اولی آنست که بیش از خروج به سفر چند روز اختیار بتلقان جو در غذا کند و شربت فواکه و اگر در تابستان

تحفه خانی، متن، ص: ۵۷

سفر اختیار کند که در آن راه خوف از سموم باشد بوقت رسیدن بقرب آن موضع هر دو ...؟! ... و پیاز خام با دوغ بخورد و حشو که مراد ناله است از روغن کدو پخته اختیار کند و اگر او را سموم رسد بر اطرافش که مراد دست و پا درو است آب بتدریج دفعه دفعه پاشند و دست و پا در آب بنهند و از آنجا بسرعت تمام بگذرند بمکان بارد منتقل شوند و بر سر روغنهای بارد بالفعل و بالطبع

بمانند مثل روغن کدو و عضلات بارده رطبه نیز همین منفعت دارد و مثل عصاره برگ خرفه تازه و مثل ذالک از عصارات آنچه موجود باشد در کیفیت با یکدیگر متقارب باشند و تغذیه به بقول والیان کند و اگر تب باشد این موجب تعفن است و تعفن موجب مزید و اشتدادیت الا- آنکه حمی یوم باشد زیرا که سبب حمی یوم امر خارج از بدن است و سبب در آن اخلاط بدنی و تعفن نیست و درین مقام دوغ نافعست و اگر عطش بر آن کس که او را سموم دریافته است غالب باشد آب دفعتا چندان نباید داد که تشنگی بشکند زیرا که این موجب هلاکتست زیرا که حدّاق اطبا این را امتحان کرده‌اند ایاک و ایاک پس آب اندک‌اندک باید داد تا آن وقت از بلیه مهلکه تسکین حاصل شود و گر تشنگی باهستگی باید گردد در قدری آب که بتقلیل می‌دهند روغن گل قدری بان ممزوج باید کرده باشد و مسافر در زمستان و بوقت شدت و برودت هوا باید که سدّ مسام کند و حفظ دهن و بینی از دخول هوای سرد تا ممکن باشد بکند و درین باب اهمام نکند و بعد از نزول از مرکب خود را زود پشود و دفعتا بآتش نزدیک نشود و نه‌نشیند بلکه بتدریج نشیند مگر آنکه او را سرما بیکار ساخته باشد درین حین بتعجیل پوشش و نزدیک بآتش باید نشست و مالیدن روغنهای مسخن مثل روغن سوسن بوقت شدت برد بر اطراف بمالد که بسیار ملایم و نافعست و در حین ارتحال از مراحل خود را بسیار نباید

تحفه خانی، متن، ص: ۵۸

پوشد و بر خلای معده رحلت نباید کرد و در غذای مسافر بوقت برد مثل سیر و پیاز علی حسب المزاج باید انداخت و مبالغه در آن نباید کرد و اگر حرارت مزاج بسیار نیست و بلکه برودت غالبست مثل زنجبیل و حلتیت نیز باید انداخت و اگر حرارت مزاج بسیار است مبالغه مجوز نیست و محافظت باطراف به دلک و مالیدگی معتدل باید کرد.

و عقب مالیدگی روغنهای ملایم معتدل باید مالید و اگر در روغنی‌های چیزی حاضر نباشد ...؟ یا سیر یا قطران ...؟ یا بحسب مزاج مالید و بوقت شدت برودت موزه تنگ نباید پوشید که پاء نتابه بسیار در پا توان پیچید و همیشه پای را تحریک باید کرد و موزه ضیق هیچ کدام ازین‌ها میسر نیست و تاثیر سرما در موزه تنگ شدید است بامتحان بیش جمیع اشخاص ناس روشن است و از مهالک برون سرماست اعضا را و مسافر می‌باید که بوقت شدت برد بر پا از پشم و یا پشمینه بسیار پیچد و پای در موزه واسع کند با وجود این پائی را تواند تحریک کرد از آفت سرما فی الجمله در امان باشد و بوقت تاثیر برد قوی گاهی هست که این تدبیر است سود نمی‌دارد و می‌برد مهما ممکن باید که احتیاط کند و درین اهمال نکند و اگر العیاذ بالله سرما در طرفی از اطراف تاثیر کند و عضوی را فاسد سازد آن عضو را در آب شلغم جوشیده نیم گرم بکرات گذارد که بسیار مفید است و یا در آب انجیر جوشیده و یا آب کرب جوشیده هر یک ازینها و یا مجموع اگر فساد عظیم باشد و در طبخ شبت با بابونه نیز همین خاصیت دارد و بعد از تاثیر سرما باید که آن عضو را بر آتش ندارد و حرکت عضو ماؤف بمشی و آنچه مختص بآن عضو است نکند و بیاید دانست که گذاشتن اطراف ساکن و تعلق در هوا موجب تاثیر سرماست و بسیاری را بعد از تاثیر سرما بگذاشتن آن عضو که سرما زده است در آب سرد منفعت بلیغ یافته‌اند و اگر عضو ماؤف را کبودی در لون

تحفه خانی، متن، ص: ۵۹

حاصل شده باشد اولی آنست که شرطی کنند یعنی شگافند و بر آب گرم زنند تا از آن خون بیرون آید بعد از آن گل ارمنی و سرکه بر آن طلاء کنند زیرا که این تدبیر مانع از حصول فساد در آن عضو است و طلا بقطران ابتدا و آخرا بسیار نافع است و اگر رنگ عضو مایل بسیاهی و یا بسبزی مایل باشد و این حد بلوغ است در تاثیر سرما و علامت شدت فساد است در آن عضو و صلاح‌پذیر نیست سعی در ابطال آن بعضو اگر متحمل باشد و یا بادویه که آن عضو را بی‌آلست جدید و ابطال و افساد کند باید کرد و الا- عضو صالح مجاور آن را نیز فاسد می‌سازد و هلمّ جرا و این بلیت عظیم است و اهتمام صرف و عنایت اطبا درین باب و علاج او عظیم و شدید است و این تدبیر دانستن‌ها اعمال بد خراجست بهر طریقی که او صواب داند رجوع باید کرد و از جمله آنچه

مسافر را ضروریست در سفر تدبیر مضرت آبت زیرا که اکثر آبهای مراحل متفاوت و مختلف می‌باشد در جودت و رداءت از چیزها که مضرت او نسبت باید آن انسان ظاهر و بین است آبت و از چیزها که دفع مضرت آب می‌کند آمیختن سرکه است بابهای مخالف و خوردن پیاز در هر منزلی و اگر پیاز بهمان نزول باشد بهتر باشد و برین قول سید الثقلین صلی الله علیه و سلم نیز ناطق است که آن حضرت ص فرمود که «اذا نزلتم بارض کلو امن بصلها فانه یذهب برخامه الماء» و از چیزهایی که مضرت آب را دفع می‌کند آمیختن قدری خاک بلده مسافر بآن و صافی ساخته باید آشامید و آمیختن ربوب حامضه مثل آب رب بهی و رب ریواج و رب غوره است به آب شور بدمزه و مسافر را مهما ممکن قبل از خروج بسفر ترک اغذیه حاره و غلیظ می‌باید کرد و اگر واقع شود تدارک آن بخوردن سیر است و در مواضعی که آب آن علق داشته باشد از آن آب باحتیاط تمام باید خوردن و مراد بعلق تحفه خانی، متن، ص: ۶۰

زلوکست که در همه ماوراء النهر در زبان عوام مشهور و معروف باین اسم است و البته در چنان مواضع احتیاط آنست که آب از ورای قرام آشامیده و مراد بقرام کرپاسیست بر روی و دهن کوزه از برای احتیاط کرهما و دیگر چیزها می‌بندند و مثل خس و خاشاک در آب می‌باشد و العیاذ بالله اگر احتیاط کرده نشود از رفتن علق بگلو خلاصی از هلاک نیست و این بلیت عظیم است و مسافر بحر و راکب سفینه را قبل از دخول سفینه مستعد آن باید شد که در سفینه قی نشود زیرا که کم است که شخص را بواسطه حرکت کشتی قی نشود خصوصا که شخص صفراوی مزاج باشد چه البته قی و غشیان می‌شود و احوال ناخوش و راقم این سواد صاحب تجربه است چه سه ماه در دریای مصر و عمان این تشویش کشیده است و بعد از بیرون آمدن دو ماه و اگر بایسته که بحال آمده و اگر قی در کشتی بافراط انجامد و تسکین نیابد موجب هلاکتست اگرچه اطبا برین اند که ثوران و طغیان این چنین قی بموجب نجات از امراض ردیه است و در جنس او تا خوف هلاک نشود اهمال فرموده اند زیرا که ماده جذام و برص و استسقاء و افلیج و رعشه را بالکلیه منقطع و مستاصل می‌گرداند و شخص واقع درین امراض را بالفعل موجب نجات است پس تسکین او ما دامی که خوف هلاکت نباشد نشاید کرد و چون آن امراض حادث می‌شود قبل از جلوس در کشتی میل بر حموضات باید کرد تا تقویت فم معده کند و صفراء را تسکین دهد و غذا از آتش تمر هندی و آب زرک و سماق که درینها گوشت فربه بسیار نباشد بلکه نزاری گوشت پخته باشند و از چربیها و شربنیها کمتر اختیار کند و هر چیز که امداد غشیان و تهوع می‌کند آن را ترک باید کرد.

تحفه خانی، متن، ص: ۶۱

[۲۳] مقاله در بیان قوانین علاج بر وجه کلی

و بایاد دانست که در علاج منظور طبیب متدرب سه چیزست یکی ازین سه تصرف در اسباب سته ضروریه معدودیه است و از جمله آن تصرف استعمال غذاست و ثانی استعمال ادویه است و ثالث عمل بدست است مثل داغ نهادن و حقه کردن و اما غذا را از جمله تدابیر مذکوره حکم خاصست زیرا که گاهی غذا را منع کرده می‌شود مثل آنکه اگر اراده طبیب مصروف در نضج خلطی از اخلاط باشد می‌باید که شغل طبیعت مصروف بنضج آن خلط باشد نه توجه بغذا و شغل طبیعت و توجه او محال است که در واحد بدو چیز تواند بود و اگر غذا درین حین واقع شود موجب تغیر طبیعت ...؟ ...

از نضج خلط پس ایراد غذا درین حین ممنوعست و گاه مراد طبیب با وجود نضج حفظ قوت می‌باشد و درین مقام تقلیل در غذا می‌کند و گاه در روز بحران که روز مقاسات محاربه طبیعت است بامراض اگر در شخص قوت نیست غذا را بالکلیه منع می‌کند تا طبیعت بواسطه توجه و شغل غذا از مقاسات و محاربه بامراض نماند و گاه ایراد غذای لیل الکمیه کثیر التغذیه می‌کند تا بکثرت تغذیه قوت طبیعت کند و بقیه مقدار بر طبیعت ثقیل نباشد و این وقتیست که مراد برانگیختن قوت ضعیفه باشد و تحریک آن و گاه

معامله بر عکس این می‌کند یعنی نقصان از کیفیت غذا می‌کند و ازدیاد در مقدار و این گاهیست که شهوت غذا بر مریض غالب باشد زیرا که بمقداری که دارد موجب تسکین شهوت غذا می‌شود و چون تقلیل در کیفیت شده باشد بحسب کیفیت مضرت نمی‌رساند و اما علاج بدوا از قوانین ثلاثه است اول اختیار کیفیت دوا و ثانی اختیار کمیت و وزن او و ثالث مراعات ترتیب وقت او و اما اختیار

تحفه خانی، متن، ص: ۶۲

کیفیت دوا بعد از حصول معرفه کیفیت مرضست تا بمقدار خروج مزاج از اعتدال ایراد ضد توان کرد تا بیرون از قانون علاج نباشد و معالج را از علم بمقدار خروج مزاج از اعتدال ناگزیر است تا در سلک اطباء تواند بود و الا در علاج راه جداست و حصول این مرتبه در طبای زمان اقل من القلیل است و معرفت این مرتبه نبض و قاروره از مشکلات صناعت طبابتست و شیخ الرئیس ابو علی بن سینا با وجود همه کمال خصوصا درین صناعت فرمود که مرا احوال نبض و قاروره کما ینبغی معلوم نشده است و در رساله چنین نوشته که الشاهدان العدل النبض و القاروره و طیب متدرب وقتی اقدام در علاج مرضی می‌تواند کرد که شواهد عدل پیش او متعین شده باشد تا حکم بایراد ضد و منع آن صواب افتد و در حفظ صحت بایراد مشابه متشاکل مزاج از اغذیه و ادویه و اشربه قیام نماید تا بر وفق قانون علاج باشد و اما اختیار کمیت دوا بر دو وجه است اول تقدیر وزن اوست و ثانی معرفت درجه کیفیت دواست درین هر دو بمقدار معرفت طبیعت عضو است و مقدار مرض و اعراض تابعه او مثل من و عادت و فصل و بلده و صناعت و قوت و سحنه که مراد بآن هیئت بینه انسان در فربهی و لاغری و معالج را عند العلاج از معرفت اینها گریز نیست زیرا که در سن شیخوخت معالجه بمسهل ممنوعست و در فصل زمستان و بلد بارد همچنین و آن کس که او را عادت مسهل نبوده باشد علاج او بایراد مسهل مخاطره است و کسی که در صناعت او تحلیل مواد بسیار باشد او را نیز مسهل نباید داد مثل آهنگر و آهنگری و همچنین کسی که قوت ندارد او را تکلیف باستفراغ بمسهل و فصد و غیر ذالک مجوز نیست زیرا که موجب هلاکت است و در همه این اعراض و احوال مذکوره ممنوع است الا عند الضروره که «الضرورات تبيح المحظورات» همچنانکه پیری نحیف البدن

تحفه خانی، متن، ص: ۶۳

را حصبه شود و یا قولنج این زمان اگر تاخیر در علاج شود شخص تلف می‌شود آنچه از علاج درین مقام گنجائش دارد باید کرد مثلاً- در قولنج عمل که مراد بآن حقه است تاخیر نباید کرد اگر حقه است و معالج در تشخیص غلط نکرده بقدر قوت و طاقت فصد باید کرد و اخراج خون مناسب حال مریض باید کرد و اما معرفت طبیعت عضو و آن تمام بمعرفه مزاج و خلقت و وضع و ضعف و قوت آن عضوست زیرا که هرگاه که مزاج طبیعی عضو معلوم طیب متدرب باشد و مزاج مرضی او نیز معلوم او خواهد شد زیرا که مزاج مرضی سوء المزاج است و طیب متدرب مقدار خروج مزاج از اعتدال می‌داند و بر وفق آن قیام بمعالجه می‌نماید از تبرید و تسخین و تحفین و ترطیب و چون کیفیت خلقت عضو بر معالج معلوم باشد می‌داند که عضو یا رخو سهل المنفذ است و مسامات واسعه دارد و درین مقام استعمال دواى لطیف می‌کند چه درین حین اکتفا بدواى لطیف کافست و یا آنکه عضو صلب است و مسامات ضعیفه دارد پس درین (صورت) استعمال دواى قوی سریع النفوذ باید کرد و مثال اول در عضو شش است و دواى مناسب و شربت از زوفا و پرسیاوشان و مثال ثانی کلیه و مثانه است و دواى مستعمل در علاج آن باعتبار مواد غلیظ مثل ذراریج و امثال آن آنچه قوی و سریع النفوذ باشد و هرگاه که طیب عالم بدوری و نزدیکی باشد موضع و مشارکت و موضع می‌داند اگر نظر بجانب مشارکت و موضع بداند اگر نظر بجانب مشارکت می‌کند اختیار جهت جذب دوا می‌کند مثلاً اگر ماده بجانب محدب کبد باشد استفراغ کبد ماده بدوی بدر می‌کند و اگر ماده ورم و سده در جانب مقعر است استفراغ بدوی مسهل می‌کند اگرچه عکس کند طیب مخطی است و یا علم بقانون علاج نیست و مریض در محل خطر است ایاک و ایاک و ثانی که معرفت موضع عضو است

تحفه خانی، متن، ص: ۶۴

انتفاع باو بر وجوه ثلاثه است و یکی ازین وجوه قرب و بعد عضو است از تاثیر دوا در عضو قریب معالجه بدوای معتدل کافیت و در بعید که اثر دوا بآن محل که مراد معالجه آنست دوا واصل شود کسی که کیفیت موثره او در طریق می‌شود و دواى او ضعیف یا معتدل درین صورت خالی از کیفیت موثره می‌ماند پس معالجه بدوای قوی باید کرد و ثانی معرفت آنکه خلط بعضی ادویه با بعضی در بعض معالجات امراض می‌کند مثل خلط زعفران در قرص کافور بملاحظه سرعت وصول کیفیت کافور و نگاه داشت حرارت غریزی زیرا که زعفران حار سریع النفوذ است و مفرح قلب و مشابه روح حیوانی در کیفیت و کافور بارد قوی البرودت و بطی النفوذ و هرگاه بر قلب حرارت مستولی شود موجب ارتعاش و اضطراب قلب می‌شود پس طیب در معالجه محتاج بدوا بایراد ضد است و قصد آن بارد است و بارد در نفوذ وصول بمحل مضرت محتاج بدوای حار سریع النفوذ مفرح موافق مزاج آن عضو شریف است پس ناچار زعفران که باین صفت موصوف است قدری با آن باید آمیخت تا تبرید مقصود شد حاصل شود باید که این مراد تبرید بود حاصل شد و چون زعفران حار است...؟! و نیز بمقتضای کیفیت خود تسخین خواهد کرد ازین سوال جواب اینست که مراد تبرید فقط نبود بلکه تبرید بود و نگاه داشت حرارت غریزی که بورود کیفیت بارده بافراط روح حیوانی و حرارت غریزی هربا من المودی متعمر نشود که موجب هلاکت است و طبیعت باذن خالق تعالی دفع مضرت حرارت متصور از زعفران می‌کند و مثل مدرات قویه در وقتی که احتیاج بانها باشد مثل ریزانیدن سنگ مئانه و ریگ آن از مجاری بول و کلیه بادویه مدره قویه و ثالث معرفه جهت ایصال ادویه است باین معنی که در وصول دو جهت قریب بمحل مقصود علاج کدام است چنانچه اگر علت

تحفه خانی، متن، ص: ۶۵

در امعاء علیاست علاج باشامیدن دواست زیرا که وصول دوا بعضو مؤف باین جهت اقرب است و اگر در امعای سفلی است علاج بحقنه است زیرا که وصول دوا باین جهت اقربست بعضو مؤف و بمراعات موضع انتفاع از وجه دیگر نیز هست و آن نفع آنست که هرگاه ماده منصب باشد در عضو در طریق انصباب باشد از آن عضو بطریق جذب بمکان دیگر صرف باید کرد تا آن عضو از اذیت خلاص شود و درین جذب البته چهار چیزی می‌باید مرعی باشد که از قوانین علاج است یکی مراعات مخالفت جهت و مراعات مشارکت و مراعات و محاذات و مراعات بتعید اما مراعات مخالفت جهت همچنانچه جذب ماده از یمین به یسار می‌کند و از اعلی باسافل و مراعات مشارکت همچنانچه در معالجه افراط طمٹ آن بطریق جذب بوضع محجمه بر سینه و اینجا جذب از شریک با شریک دیگر است و مراعات محاذات همچنانچه فصد باسلیق ایمن در علل کبد و باسلیق الیسیر در علل طحال و اما مراعات بتعید که عضوین مجذوب عنه و مجذوب الیه است تا بواسطه قرب متضرر نشود و جذب را فائده باشد زیرا که اگر میان عضو مجذوب عنه و مجذوب الیه قرب بسیار باشد فائده جذب مترتب نمی‌شود بروی زیرا که مقصود درین جذب بتعید ماده مرضست از عضو مجذوب عنه خصوصا که عضو رئیس و شریف باشد و ایراد جذب ماده وقتیست که ماده و منصب) نشده باشد و در طریق انصباب باشد و اما اگر منصب شده باشد استفراغ بجذب از همان موضع باید کرد مثل فصد عرق تحت اللسان در علاج خناق و گاه نقل ماده بطریق جذب بعضو قریب نیز می‌کنند همچنانچه فصد صافن در علل رحم و مثل ذالک و از جذب مراعات چند چیز دیگر از قوانین این فن است و می‌باید که عند التدبیر طیب خاصر آن باشد و از آن غافل و زاهل نشود یکی آنکه طیب عند الجذب احتیاط کند که در عضو

تحفه خانی، متن، ص: ۶۶

منقول عنه وجع نباشد چه جذب بعد از تسکین وجع می‌باید زیرا که اگر وجع نباشد و جذب واقع شود موجب اشتداد وجع است و معاوضه در جذب نیز واقع شود چون وجع نیز جذابتست چه جذب درین حین از مجذوب عنه موجب جذب از اعضای دیگر است بجانب او تسکینا للوجع پس تعارض در جذب موجب زیادتی الم و وجع است و این قانون کلی است که مراعات او در هر جذب می‌باید منظور و ملحوظ طیب باشد و دیگر مراعات این می‌باید که جذب از عضو رئیس و شریف بعضو خسیس باشد و اگر

ریاست و شرف در هر دو باشد فایده ندارد بلکه درین صورت برد خصر اعظم در عدم جذبست چه آفت متوجه بدو عضو شریف می‌شود زیرا که نقل ماده از جانب عضو شریف بجانب خسیس سبب اینست که آفت از عضو شریف دور شود که موجب هلاکتست و انتفاع بمعرفت قوت بر سه وجه است یکی مراعات مبدایت عضو مبدایت عضو و ریاست اوست و چون طیب عارف بمبدایت باشد استعمال ادویه که درو قوت مخالف عضو رئیس باشد نمی‌کند و استفراغ بر وجهی که منافی قوت عضو رئیس باشد تجویز نمی‌کند و اگر اعضاء رئیسه محتاج باستفراغ باشند استفراغ ایشان دفعتاً مجوز نیست و ادویه که بایشان استفراغ عضو رئیس است می‌کنند ایشان را خالی از مقویات عضو استعمال نباید کرد تا قوانین علاج عند المعالجه فوت نشود که موجب خطاست و ثانی از وجوه ثلاثه مراعات فعل مشترکه است هر عضو را اگر رئیس نیست مثل معده و شش که این اعضا را باصطلاح این فن شریف نمی‌نامند اگرچه حیات بدن موقوف بر وجود ایشان نیز هست اما اصطلاح ایشان اینست و درین مقام نیز معالجه بادویه قویه نمی‌باید کرد و ازین جهت اگر شخص را ضعف معده باشد آب سرد نمی‌دهند و ثالث مراعات ذکای حس عضو است زیرا که در تدابیر

اعضای زکی الحس

تحفه خانی، متن، ص: ۶۷

استعمال ادویه قوی البرد و مخدر که ابطال حس عضو کند نمی‌باید کرد زیرا که ذکای حس در عضو باعتبار روحیست که درین عضو است و این نوع تدبیر موجب نفور و هرب روحست از آن عضو و گاه باشد که اگر بقرب دماغ و اعصاب باشد دفعتاً منجر یا فلیج و یا خدر و لقوه می‌شود پس مراعات این قوانین معالج را ضروریست پس این معارف موجب انتفاع تدابیر مذکوره است و معرفت مقدار بطریق حواس صائب طیب متجرب را حاصل است چه بعد از معرفت خروج مزاج از اعتدال از جانب حرارت یا برودت می‌بیند ایراد ضد بمقدار خروج می‌کند زیرا که اگر محتاج بضد قوی است دواى قوی اختیار می‌کند اما ترتیب وقت و مراعات آن نیز از جمله قوانین معتبره است و مراعات آن باینست که بدانند که حدوث مرض در کدام زمان از ازمه اربعه واقعست اگر چنانچه حاد است و یا در ابتداست تلطیف باعتدال در اغذیه می‌کند و اگر در انتهاست منع از غذا می‌کند بقطع اگر مریض قوت دارد اصلاً غذا نمی‌دهد و اگر مرض مزمن است یعنی نهایتش بعید است درین صورت در ابتدا تلطیف نمی‌کند بمشابه تلطیف امراض حاده و در انتها تلطیف می‌کند و تدبیرات باین طریق را سبب آنست که چون مرض حاده است که نهایتش قریب باشد که در آن نهایت مریض را نجات و خلاص است و یا هلاک و مرض مزمن چنانکه مذکور شد آنست که نهایتش بعید باشد که در آن نهایت یکی از امرین مذکورین خواهد بود پس در نهایت قرب تلطیف مناسب است و در نهایت بعید اولاً تلطیف مناسب و مراد بتلطیف غذا آنست که تقلیل در اغذیه و اشربه کنند باین معنی که غذائی دهند که در کیفیت معتدل باشد و در مقدار و حجم نیز قلیل باشد تا بر مرض و طبیعت عند المقاسات و مصارعات بر مریض ثقیل نباشد و طبیعت بواسطه اشتغال بغذا از مقاسات نماند و چون در مرض حاده در

تحفه خانی، متن، ص: ۶۸

مرض حاده در ابتدا مریض را قوت است احتیاج به دادن غذا نیست بآن سبب که مذکور شد و چون مرض مزمن باشد اگر در ابتدا تلطیف کنند چون نهایتش بعید است قوه از مریض درین مدت ساقط شود باین ملاحظه ابتدا در غذای او تلطیف نباید کرد و درین مدت طویل در قوت او بغذا و شربت تقویت باید کرد زیرا که گاه مرض مزمن را نهایت دو ماه یا بیشتر باشد درین مدت اگر در غذا نقصان کنند موجب هلاک باشد اما در انتهای مرض مزمن تقلیل و تلطیف ضروریست چه بدن بواسطه امتداد مرض ضعیف شده است اگر در غذا تقلیل نکند بحسب کم و کیف موجب ثقل مریض می‌شود و نیز سبب اجتماع فضلاتی که موجب مرض است می‌شود و هر جا که بدن ضعیف و قوت نیز کم شد هر آئینه معده که خدمت او هضم غذا و رسانیدن کیلوس است بجگر و درو نیز ضعف غالب می‌شود و نگاه داشت و مراعات حال او سیر حال از ضروریاتست و بایاد دانست که در رعایت قانون علاج دانستن چند

چیز لابدیست یکی آنکه اگر از امراض کثیر الماده ثوران و هیجان کند انتظار نفع نباید کشید زیرا که اگر از امراض کثیر الماده حاده باشد فرصت وفا نمی‌کند مثل قولنج که گاه باشد که نهایتش دو سه روز است و کم است که به هفته کشد و درین مدت اگر تاخیر در علاج شود خوف هلاکتست و بسیار است که علاج نیز فایده نمی‌دهد همچنانچه در قسمی از قولنج که مسماست با بلاوس و آن عبارت از تاب افتادن در روده است و ناگذشتن ائقال بجانب سفلی و مقعد و آنچه بجانب معده است بقی دفع می‌شود و آنچه بجانب اسفل است باسهال و بسیار است که برآز نیز بقی دفع می‌شود و این تدبیر مرین انواع قولنج است پس در چنین احوال آنچه از علاج جائی که باشد باید کرد و انتظار نفع باید کشید و اگر چنانچه مرض حادیست و یا مزین است البته در استفراغ از خلط موجب مرض انتظار نفع باید کشید زیرا که

تحفه خانی، متن، ص: ۶۹

درین مقام بی حصول نفع استفراغ مجوز نیست و همچنین اگر مرض ذو خطرست و قوت قوت می‌شود و مرض (یا حصول دوا) امان نمی‌دهد پس واجب درین مقام تعجیل در معالجه است قبل از (حصولی) نفع اگر مرض فی الحقیقه متداعی علاج قوی باشد و اگر مرض قوی نیست و خطر ندارد در علاج بتدریج باید از اضعف یا قوی چنانچه سابق تقریب مذکور شد طیب متدرب باید که بواسطه تاخیر اثر دوا عدول از صواب ننماید و اقامت بر غلط نکند زیرا که از تاخیر ضرر متبیین نمی‌شود و اقامت در معالجه بر دوی واحد نکند بلکه بر علاج واحد نکند مثل آنکه کسی را در مرض صفراوی احتیاج در اخراج صفرا بسقمونیاست لازم نیست که البته اخراج بسقمونیا کند زیرا که اخراج صفرا منحصر در سقمونیا نیست اگر بهلیله زود باش بلکه اخراج خلط بدوی ضد کیفیت آن خلط واقع شود بهتر باشد زیرا که صفراء حار و هلیله بارد و مخرج خلط صفراست بخلاف سقمونیا که حار یابس است و صفرا نیز حار یابس پس علاج بایراد ضد ظاهر نباشد و در علاج نیز لازم نیست که مرتکب یک نوع علاج باید شد که آن اسهال است یا قی و یا احتقان مگر آنکه علاج سبب خصوصیت مرض منحصر در علاج واحد باشد و ضرر در آنکه همیشه ملازم دوی واحد باشد و استعمال یک دوا کند آنست بدن از مالوف منفعل نمی‌شود زیرا که تکرار و ایراد دوی واحد مالوف شده است مثل اغذیه و اشربه معتاده و چون بدن منفعل نشود علاج نباشد پس تبدیل دوا باید کرد و هرگاه که در مرض اشکالی پیدا شود باین طریق که با مرض سابق از امراض متعدده جمع شوند که هر یک متداعی علاجی باشد مناقی و مخالف آن دیگر و یا مرض امتدادی یابد و مزمن شود که به هیچ علاجی صلاح و فلاح نیابد و درین صورت دست از علاج بر سیل تمنی نجات از مرض باید داشت و مرض را با طبیعت باید گذاشت و از اغذیه و اشربه

تحفه خانی، متن، ص: ۷۰

آنچه ضررش کمتر باشد و مریض بآن مایل باشد ایراد باید کرد زیرا که بسیارست که طبیعت اعانت (بکسر) و غلبه بر مرض کرده مرض را متاصل می‌سازد و از جمله قوانین مرعیه آنست در علاج که هرگاه که اگر مرضی از امراض وجع بآن مرض جمع شود که در آن مرض محتاج بفصد یا حجامت باشد اول تسکین وجع حتی الامکان باید کرد و اگر در اوجاع احتیاج بواسطه تسکین وجع بمجذری باشد باید که تجاوز از پوست خشخاش ننماید مگر آنکه ضرورت قوی باشد مثل وجع شدید در قولنج که مهلک است و درین صورت احتیاج بافیون می‌شود اگرچه درین مقام علاج بمخدر متافی قانون علاج است ظاهرا زیرا که قولنج عبارت از احساس اثقالی است در امعا و مخدر موجب تغلیظ ماده مرض و ممد انسداد و چون وجع شدید بالفعل موجب هلاک است بس تسکین وجع از ضروریاتست بمجذری می‌باشد باید کرد دفع سده و احساس بحقنه باید کرد پس درین صورت اختیار افیون مخدری است باید کرد و از وصایای اطبا اینست که اگر ادویه غیر مخدره در علاج کافی باشد استعمال مخدر نباشد نکند اگر ضروری قوی باشد استعمال او در اعضاء ظاهره کنند بهتر باشد از آنکه در اعضاء ظاهره نیز اگر غیر رئیسه باشد و شریفه واقع شود بهتر باشد زیرا که تخدیر اعضاء رئیسه موجب نفرت روح است از آن عضو و بلاد در ذکای حس آن عضو و دریا بندگی بواسطه روحیست که در

دست و اگر اثر تخدیر قوی شود موجب هلاکتست امراضی که ظاهر اعضاست و مراد بظاهر اعضاء آنست که ماخوذ از محسوسات باشد مثل رنگ بصره محل لمس و آن امراض دلالت بر امراض باطنه می‌کنند و مستدل از امراض ظاهره بر امراض باطنه را واجبست که عارف بتشریح اعضا و مشارکات ایشان باشد و منافع و مضار اینها داند و بعد از آن اعتماد بر قوانین سته کند و اول آن قوانین معرفت افعال است و ثانی بمعرفت آنچه

تحفه خانی، متن، ص: ۷۱

مستفرغ از بدن می‌شود و ثالث معرفت وجع و رابع معرفت ورم و خامس معرفت وضع عضوست و سادس معرفت اعراض ظاهره مناسبه و اما قسم اول که مشار الیها بمصار افعال است و آن برین است که اگر فعل عضوی از اعضای که صادر از قوتیست و این فعل جاری بر مجرای طبیعی نیست و این دال است بر آفت قوت آن عضو مثل بطش که او فعل صادر از دستست که از اعضای آلیه‌ست و آله بطش است و هرگاه که از دست این بنقصان صادر شود و یا باطل شود جزم باید کرد که آفت در مبداش که قوتست واقع شده است و آنت قوت تابع مرضیست که در آن عضو است و آفت چنانچه سابقا مذکور شد بر سه قسم است تغیر و نقصان و بطلان و امثله آن نیز مبین شد و اطناب در آن موجب امال و افعال است و اما ثانی از قوانین سته که آن استدلال از لون و رنگ ما یستفرغ من البدنست و دلالت او بر وجوهست زیرا که او بر عدم استفراغ ماده و خلطست که از شان و عادات او استفراغست و صلاح در استفراغ آنست مثل احتباس بول که عادت و صلاح بر جریان اوست و اگر محتبس شد موجب هلاکت و یا با استفراغ ماده و خلطست که از شان و عادت او عدم استفراغ است و صلاح در عدم آنست و این هر دو قسم است زیرا که این استفراغ که ردیست و صلاح در وقوع او نیست یا بواسطه اینست که استفراغ از جوهر عضو می‌شود و این نیز بر وجوهست همچنانکه در مرض سل بواسطه آنکه تعفن قرحه شش بآن انجامیده که حلق قصبه شش بنفث مدفوع می‌شود و این از نفس عضو است و ثانی مقدار قشر ظاهر از سطح معا همچنانچه در سحج چه اگر قشر غلیظ است دلالت بر قرحه امعاء سفلی می‌کند و اگر رقیق است دال است بر قرحه امعاء علیا و ثالث رسوبست آنکه محل معرفه ما یخرج بالبول از بدن اوست و این در قاروره معلوم می‌شود و رسوب آنچه در ته قاروره

تحفه خانی، متن، ص: ۷۲

و یا وسط و یا فوق مایعات ظاهر شود از اجزا و این را اطبا اطلاق بر اجزای می‌کنند و این در بحث قاروره کما ینبغی مبین است و اگر احمر باشد دلالت بر آن می‌کند که از عضو لحمی باشد مثل گرده و اگر چنانچه سفید باشد دال است برین که از عضو عصبیت مثل مثانه و یا آنکه دلالت می‌کند بر جواهر اعضا باعتبار آنکه خروجش غیر طبیعی است مثل خروج خون باعتبار آنکه دلالت می‌کند بر خروج غیر طبیعی المقدمار باین معنی که مقدارش اکثر از حال صحیحی طبیعتست و یا اقل از آنست و یا دلالتش بر مرض باعتبار کیفیت است مثل خروج دم فاسد و یا دلالتش باعتبار طبیعی الجواهریست مثل حصاء و سنگ‌ریزه حاصل در مثانه و کلیه یا دلالتش از جهت خروج از مجرای غیر طبیعتست مثل خروج براز از طریق دهن در علت ایلاوس که نوعی از قولنج است و مهلک و آن عبارت از ناب و پیچ افتادن در روده است پس این پنج وجه است و اما قسم ثالث از قوانین سته دلالت او بر دو وجه است یکی موضع عضو و ثانی نوع عضو بر آن وجه که دانسته شد نزد عدا اسباب وجع که بر پانزده قسم است و اما قسم رابع و دلالت او بر سه وجه است یکی جوهر عضو مثل دلالت ورم فلغمونی بر خون و ثانی موضع مثل آنکه اگر ورم بر جانب راستست دلالت بر ناحیه کبد می‌کند و اگر ورم بر جانب چپ است دلالت بر ناحیه طحال می‌کند و ثالث شکل است همچنانکه اگر ورم کبد هلالی الشكل است دلالت بر نفس کبد می‌کند و اگر طویل الشكل است دلالت بر آن می‌کند که ورم در عضله است که فوق کبد است و اما قسم خامس دلالت او از جهت موضع و مشارکست همچنانکه استدلال بر آفت در وضع سبب حدوث سده متاکله در مخرج عصبه از فقرات عنق می‌شود و این در تشریح مبین است و اما قسم ششم از قوانین سته استدلال بسن و عادت و فصل و غیر آنست

تحفه خانی، متن، ص: ۷۳

[۲۴] مقاله در بیان فرق میان امراض مختصه و امراض شرکیه

و مراد بامراض شرکیه آنست که حدوث و حصول او بشرکت عضو دیگرست و مراد بامراض مختصه آنست که حدوث مرض موقوف بعضو دیگر نیست مثل درد چشم و ضابطه معرفت او چنانست که طیب بفکر صایب و تامل ثاقب بوقت اجتماع دو مرض مثلا بداند که کدام ازین دو اولاً حادث شده است تا آنکه اول است آن را اصلی دانسته بمعالجه آن اقدام نماید و یا بداند که کدام باقیست بعد از زوال آن دیگر تا در علاج از قانون عدول نکرده باشد زیرا که اصل آنست که ...؟ ... حادث شده باشد و عارض آنکه تابع باشد مر اولی را و مراد بتابعیت آنست که در حدوث و زیاده و نقصان تابع باشد چنانچه بتقریب سابقا مذکور شده گاه طیب غلط می کند و آنکه اصل است آن را عارض پنداشته و عارض را اصل و در علاج خطا کرده مثل آنکه شخصی را مرض اصاله احتباس ائقال در امعا بوده و بدین سبب وجع شدید که عرضیست مترتب برین احتباس حاصل شده و طیب بنا بر وجع مبالغه در تغلیظ و تحذیر بمغلط و محذر نموده و سبب زیادتی سده شده و احتباس شده آری این علاج نیز بیرون از قانون نیست که بوقت وجع شدید در مثل مرض قولنج تخدیر کنند اما بقدری ملایم و متعاقب نیز حقنه که موجب انحدار ائقال بجانب سفلی باشد باید کرد تا تمام بر وفق قانون طبی باشد و طیب را درین صورت هیچ مواخذه نیست و اما اگر کیف ما اتفاق اولاً علاج عرض کند و مرض را در علاج تاخیر کند مواخذ است و طیب در چنین مواضع که مواخذ و منسوب بخطا می شود سبب ظاهر است زیرا که تغلیظ و تخدیر موجب انسداد

تحفه خانی، متن، ص: ۷۴

ائقال است و شدت انسداد موجب وجع شده و این موجب هلاک و گاه نیز بر طیب فرق میان مرض شرکی و اصلی مخفیست و شرکی را اصل دانسته و در علاج ابتدا بشرکی کرده از مواقع غلط اطبا و خطای اینهاست پس در جمیع امراض طیب متدرب باید که تامل و حدث صایب و فکر ثاقب ثاقب خود را پیش نهاده در تدبیر تدبیر نماید تا منحرف در سلک جهال اطبا نباشد پس طریق تجوز ازین اغلاط و خطیات آنست که می باید که طیب عارف بمشارکات اعضا و آفت خاصه بعضو عضو باشد و آنچه محسوسست و آنچه محسوس نیست و جهد کند در مثال از مریض احوال مرض بعضوی را که گمان برده که مرض اصلیت و بسیار است که مریض از آن غافل است و بیاید دانست که از اعضا بعضی اعضاست که اکثر امراض او تابع اعضای دیگرست مثل سر و دماغ که اکثر اوقات و امراض او بمشارکت معده است و اما عکس این قلیل است یعنی آنکه اکثر آفت معده از دماغ باشد و شق اول اکثر اوقات دماغ بمشارکت معده است باین طریق است که چون میان معده و دماغ مسارک است و دماغ و فوق و معده تحت اوست همیشه دماغ از معده متضرر می شود بواسطه تصاعد و تراقی بخارات از معده بدماغ و انتها موجب صداع و دوار و صدر و طنین و دوی و غیر ذالک از امراض ردیه دماغ می شود و اما تضرر معده از دماغ باعتبار نزول مواد و فضلات بلغمیست و این نیز بر سیل دوام نیست بخلاف تصاعد بخارات بدماغ که این دائمیست پس عکس قلیل باشد.

[۲۵] مقاله در بیان علامات امزجه

و این منحصر در اقسام عشره است و اول ازو حال ملمس است که آن

تحفه خانی، متن، ص: ۷۵

دریافت کیفیت است بحس لمس باین طریق که اگر جلد ملموس مساوی کیفیت جلد لامس معتدل المزاج باشد در حرارت و برودت معتدل است و مخالف این در هر کیفیت که باشد مخالف معتدل المزاج است و غیر معتدل زیرا که لامس معتدل المزاج بعد

از وضع تدبیر جلد ملمس ادراک می‌کند یا ابرد از جلد خود و یا ایس و یا اربط و یا الین و یا اصلب آنچه تعلق بحس لمسی دارد از کیفیات و چون بعضی کیفیات منفعله بحس لمس مدرک نمی‌شود و مثل رطوبت و یبوست و ادراک این چنین مواقع بلوازم آن می‌باشد چون صلابت را یبوست لازم است و لین را رطوبت هر آئینه چون لامس چنین لمس لین در جلد ادراک کند حکم برطوبت جلد طوس خواهد کرد و اگر صلابت ادراک کند حکم به یبوست آن می‌کند و ثانی دلیل ماخوذه از لحم و شحم است زیرا که کثرت لحم دلالت بر حرارت و رطوبت می‌کند و آن عضو متّصف بتکائف است که آن عبارت از برهم نشستن اجزای عضو است و بسیاری شحم و فربهی دلالت بر برودت و رطوبت می‌کند و آن عضو متّصف سستی و اتساع مسام و قلت لحم و شحم دلالت بر یبوست می‌کند و قلت فربهی و شحم دلالت بر حرارت و قلت لحم یا کثرت شحم دلالت بر افراط رطوبت می‌کند و اقصاف و انحف ابدان که مراد بآن لاغری و خشکی بدنست و ابدان بارده یابسه‌اند و بعد از آن ابدان حاره و یابسه‌اند و بعد از آن یابس فقط و بعد از آن حار فقط و درین مقام سوال وارد است که بدن مرکب چون تواند که متّصف بمزاج مفرد خواه کیفیت فاعله باشد و خواه کیفیت منفعله و ثالث دلایلت که ماخوذ از سر و این بر وجوه خمسه است و یکی ازین وجوه سرعت روئیدن اوست و این سرعت دلالت بر یبوست مزاج صاحبش می‌کند و اگر سرعت بکمال باشد دلالت بر حرارت و یبوست می‌کند و بطور روئیدن و [۲۰]

تحفه خانی؛ متن؛ ص ۷۶

تحفه خانی، متن، ص: ۷۶

دیر برون آمدن او دلالت بر رطوبت می‌کند اگر چنانچه علت در آن ماده موی نباشد همچنانچه در عورات که علت عدم ماده موئیست دروی زیرا که این حکم در کسی جاریست که درو ماء شعر باشد و ثانی کثرت شعر است و او دلالت بر حرارت می‌کند و قلت او دلالت بر رطوبت می‌کند اگر چنانچه سبب قلت ماده شعر نباشد و ثالث غلظ شعر است و دروی دو اعتبار است یکی آنکه می‌تواند که شعر در شخص قلیل باشد و اما آنچه روئیده باشد قوی باشد و غلیظ و یا بسیار باشد و انبوه و اگر هریک از موضعین باشد و باریک بسن مقصود متعین نشود و ظاهر در آنست که مراد آنست که بسیار باشد و هریک بقوت و غلیظ تا افاده مقصود کند و الله اعلم زیرا که انبوهی بقوت دلالت بر حرارت می‌کند چه انبوهی ذلیل و فور ماده شعر است و رقت شعر دلالت بر ضد آنچه غلظ دلالت بر آن می‌کند یعنی دلالت بر برودت و قلت دخائیت می‌کند و رابع جعودت شعر است یعنی سیاه و درهم نشسته و این دلالت بر حرارت و یبوست می‌کند و سبب جعودیت در شعر شده احتراقست و گاه دلالت بر التوا پیچیدگی و کجی منبت شعر می‌کند پس این دلالت مفید در استدلال بر حرارت و یبوست نباشد زیرا که جعودت سبب التوای مخرج و منبت نیز حاصل می‌شده است و سبوطت که ضد جعودت است دلالت بر ضد آنچه جعودت دلالت وارد می‌کند خامس لون شعر است و سواد او دلالت بر حرارت می‌کند که حصول سواد اگر دلالت بر حرارت می‌کنند زیرا که حصول سواد در شیء از تاثیر حرارتست که باحراق این لون حاصل شده است مثل فحم و دیگر لون صهوبتست که در لون از اقسام حمرتست که مایل بکبودیست و در حمرت مشبع نیست و او را در شعر بر برودت دال داشته‌اند و سفرت و حمرت را در شعر دال بر قرب اعتدال داشته‌اند و بیاض دال بر برودت و رطوبتست همچنانچه در سن شیخوخت و یا

تحفه خانی، متن، ص: ۷۷

دلالت بر یبوست می‌کند و این بیاض عقب امراض مجففه عارض می‌شود و بحسب بلدان نیز احوال و مزاج شعر متفاوت و مختلف می‌شود و این نیز پیش طیب در استدلال برو می‌باید مرعی باشد زیرا که در موی زنجی که صنفی از نوع انسانست شقرت و حمرت متوقع نیست بلکه می‌توان گفت که اصلا نیست تا استدلال بر اعتدال مزاج او درست باشد زیرا که الوان دیگر در موی زنجی غیر از سواد و جعودت متحقق نیست تا از هر یکی استدلال بمزاجی درست باشد و ببايد دانست که بسیاری موی در سن حد یا باستحاله

مزاج اوست بسواد در سن شیخوخت و بسیاری موی در شیخ دلیل است بر سوداویت مزاج او و قسم رابع استدلال از لون بدنست و بیاض بدن دلالت بر عدم دم و قلت آن می‌کند و گاهی که غلبه بیاض باشد دلالت بر برد مزاج نیز می‌کند و حمیت بحسب شدت و ضعف دلالت بر کثرت و قلت آن می‌کند و صفرت و شقرت بدن دلالت بر افراط حرارت می‌کند اما صفرت اول است بر صفراویت و شقرت اول است بر خون و یا بر خون صفراوی و گاهی صفرت دلالت بر عدم خون نیز می‌کند اگر چنانچه صفرا در بدن صاحبش نباشد چنانچه در اصحاب نقاهت می‌باشد چه بواسطه امتداد مرض خون در بدن کم مانده است بدین سبب لون بدن زرد می‌نماید و این سبب آنست که صفرا برو غالب شده باشد زیرا که بنقصان خون نقصان صفرا نیز می‌شود در عروق مخلوط با یکدیگرند و کمودت و کبودی بدن دال است بر شدت برد زیرا که بواسطه غلبه برد جمود و روم می‌شود و این فعل بموجب حصول این لونست در بشره و اعضا و موجب تقلل دم نیز است و لون بادنجان دال بر برودت و بیوست ست زیرا که این لون دال است بر سوداوی صرف پس خالص البرد باشد و دیگر از جمله الوان ...؟ ... که کجست و این لون دلالت بر برد و بسیاری بلغم می‌کند و دیگر لون

تحفه خانی، متن، ص: ۷۸

رصاصیت و او دلالت بر برودت و رطوبت می‌کند و مخالطت سودا نیز و بالجمله هر لون اگر خالص است دلالت بر خلط مناسب آن لون می‌کند و صرافت آن خلط و الا- اگر خالص نباشد دلالت بر مخالطت و امتزاج اخلاط می‌کند بحسب کمال و نقصان در امتزاج و معرفت این را بسته بحدس صایب طیب متجربست عند الاستدلال لونیست که دراز سفیدی و زردی و کبودی محسوس است و هریک را دلالتی بر وجود خلطی از اخلاط هست پس بحسب غلبه هر کدام طیب حکم بران خلط می‌کند و احوال این متغیر بسبب معده و کبد و طحال می‌شود زیرا که اگر افعال معدی و کبدی و طحالی بر مجرای طبیعی و صحت جاریست در لون تغییری نیست و اگر چنانچه آفتی درین متوجه اعضای مذکوره شده که ایشان طبخ‌اند و آلت وصول دم صالح که عروق و آورده‌اند درین وصول خادم ایشان و مجرای زهره که آلت وصول قدری ازوست بعد از استیفاء خدمت معده است از غذا و پنبه شهوت نداشت که مجرای آن طریق ما بین طحال و فم معده است و محل ادراک آن فم و معده است که عضو عصبانیست و سبب آفات در ملمس تغیر و فساد در لون می‌شود زیرا که اگر در معده ضعفی حادث شود هضم غذا درو کما ینبغی حاصل نمی‌شود پس کیلوس نیک حاصل نه‌شود و کیموس که آن را ماساریقا طریق مصّ و جذب بجای کبد می‌فرسند ردی باشد و چون کبد را وضعی طاری نشود فعل او نیز که طبخ صفاوه و نقاوه کیلوس است و تحصیل کیموس صالح که قوت ممیزه کبدی تمیز مائیست از دم می‌کند حاصل نشود و این چنین کیموس غیر متمیز اگر بعروق واصل شده باعضا رود هر آئینه موجب عوارض و امراض شود که از آن لون متغیر شود و بر طیب صایب التدبیر مقدمات دلیل این مدعا روشن است و همچنین استدلال از لون چشم بر احوال دماغ و از لون زبان بر احوال مزاج

تحفه خانی، متن، ص: ۷۹

عروق و معده قویست و خامس از آنچه استدلال بآن می‌کند هیئت اعضاست و هرچه از اعضای قوی و کامل است تابع حرارتست و هرچه ناقص است برودتست مثلاً- طول قامت و سعت صدر و امثال اینها از تاثیر حرارت و فعل قوت نامیه ناشی شده است پس شخص متصف باین اعراض حار المزاج است بخلاف ضد این اوصاف که دلالت بر برودت می‌کند زیرا که ضد این از تاثیر برودتست و متصف باین اعراض بارد المزاج است و سادس دلائل که ماخوذ است از سرعت و بطور انفعال است و سرعت در انفعال شخص و عضو از هر کیفیت که باشد دلیل غلبه آن کیفیت است در آن شخص یا دران عضو و اینجا سوالی و اشکالی متوجه می‌شود زیرا که این مسئله با مسئله مقرره اهل این صناعت که شیء از ضد خود منفعل می‌شود و از شبهه و مثل منفعل نمی‌شود معارضست زیرا که هرگاه که انفعال از حرارت دلیل غلبه حرارت باشد لازم آید که شیء از شبهه [۲۱] خود منفعل شده باشد و درین

مقام جواب اینست که آنجا که مقرر داشته‌اند که شیء از شبه و مثل منفعل نمی‌شود و قیست که آن شیء در کم و کیف یا شبیه و مثل آنکه دو مقدار آب بارد باشد بالفعل و حار بالفعل که در وزن برابر باشد هیچ کدام در اجتماع بحسب کیفیت از یکدیگر منفعل نمی‌شود و آب را کیفیت زایده در برودت حاصل نشده است و اما اگر آبی نیم گرم به آب گرم مزاج کنند که هر دو در مقدار برابر باشند و در کیفیت مساوی نباشند ظاهر است که شدت از گرم منکسر می‌شود و آب نیم گرم نیز در کیفیت حرارت زایده می‌شود و انفعال روشنست پس سخونت عضو بسرعت دلیل حرارت مزاج باشد و خلاف این دلیل برودت مزاج و سابع دلایل ماخوذه از افعال است زیرا که استمرار و دوام فعل عضوی از اعضاء دلیل اعتدال مزاج آن

تحفه خانی، متن، ص: ۸۰

عضو است و تغیر آن در جانب شدت و سرعت حرارتست و تغیر او در جانب بطوء دلیل برودت آن عضو است و این در صورت جریان بر افعال طبیعت است زیرا که سرعت حرکت عضو مر نفس را دلالت بر حرارت نمی‌کند بلکه بر خلاق است دلالت می‌کند و ثامن استدلال از ما یدفع من البدنست مثل براز و بول زیرا که هر کدام ازینها را که از آنچه صبیغ غالبست دلالت بر حسب شدت و ضعف بر کیفیتی را کیفیات می‌کند زیرا که شدت رایحه و صفت در بول و براز بر حرارت می‌کند و عدم حموت و یا صفت و وجود بیاض دلالت بر برودت می‌کند و تاسع دلایل ماخوذه از اعراض نفسانیست و از امراض نفسانی هر کدام بشدت و زیادتست دلالت بر حرارت می‌کند و هرچه بنقصان فرورفته است دلالت بر اخلاق آن می‌کند مثل تهور که بشدت است و چنین که فرورفته و در کمال سستی است و ثبات این کیفیات دلالت بر بیوست می‌کند و سرعت زوال اینها دلالت بر رطوبت می‌کند و عاشر خواب و احتلام است و او را نیز استدلال بر احوال بدن مدخل است زیرا که دیدن آب بسیار و یخ علامت غلبه بلغم است بر بدن و این دلالت بر برودت و رطوبت مزاج می‌کند و که آن صفرا و بلغم است و این دلالت بر حرارت مزاج می‌کند و در جانب سرخی دلالت بر رطوبت نیز می‌کند و در جانب زردی دلالت بر بیوست نیز می‌کند و استدلالات مذکوره علامات امزجه اصلیه بود و اما علامات امزجه عرضیه که خارج از اعتدال و جاری بر مجرای صحت و طبیعت نیست اشتغال بدن و متاذی شدن او بسرعت از آنچه موجب حرارتست و عطش و تلخی دهن و ضعف نبض و سرعت آن و انتفاع و تشفی بردأت یافتن و متضرر از حرارت شدن و از ماکل و مشارب حازه ضرر بلیغ یافتن است خصوصا بر فصل تابستان که دلالت بر حرارت مزاج می‌کند و برودت لمس و تهیج اطراف مثل رو و دست و پا و متاذی شدن

تحفه خانی، متن، ص: ۸۱

از مبردات و انتفاع بمسخرات و یکی رنگ در بول مثل زردی و سرخی و سفیدی آن و نبض مایل ببطو دلالت اینها بر برودت مزاج می‌کند و ترهل که سستی اعضا و کاهلی و بسیاری لعاب دهن و مخاط که آب بینی مقصود است و اطلاق در طبیعه و بدی هضم و از رطوبات متاذی شدن و از یابسات نفع یافتن و بسیار خواب رفتن اینها همه دلیل رطوبت مزاج است و قشف که برهم نشستن اجزای لحم و پوست بر یکدیگر است و تحول و نحافت بدن که مراد باینها لاغریست و نزار بودن و از مجففات متضرر شدن و از مرطبات نفع یافتن دلیل هیئت مزاج است و اما علامات مزاج معتدل و آن در حد وسط از مذکوراست.

[۲۶] مقاله در بیان علامات امتلا

و امتلا- بر دو وجه است امتلائی بحسب اوعیه که عبارت از محل سکون و ظروف اخلاط و ارواح است مثل عروق و شریانات و امتلائی بحسب قوت و مراد بامتلائی بحسب اوعیه آنست که اگرچه در اخلاط کیفیت ردیه و تعفن حاصل نشده است اما در کمیت و مقدار و حجم زایده شده است اگرچه کمیت مقدار مستلزم زیادتی کیفیت نیز هست زیرا که کیفیت قائم بمقداری باشد و بمقدار زیادتی در کمیت ازدیاد در کیفیت می‌شود و کمیت مستلزم امتلائی مکانست بر وجهی که صاحبش درین امتلا در خطرست بواسطه

تمدیدی که مندر باو صداع و شگافتن بعضی عروقست و انصباب ماده بر مزانیق که موجب مرض حاد که از امراض مهلکه است و همچنین است که موجب حدوث صرع و سکتته و غیرذلك از امراض که بحسب او انصباب مواد است و بوقت حدوث علاج بروجه کلی مبادرت بعضد است و اخراج خون موجب

تحفه خانی، متن، ص: ۸۲

مرض و ثانی امتلای بحسب قوت است و آن عبارت از ردأت کیفیت خلط و زیاده شدن در آنست نه آنکه ازدیاد در مقدار و ...؟ ... خلط شده باشد و این موجب آنست که کیفیت حاده بقهر بر قوه غابه (غذایه) زده مانع از مطاوعت نضج و هضم شود و صاحبش بر خطر است و تعفن مندر بامراض که عفنیت و علامت امتلا علی الجملة ثقل اعصابست و کسل از حرکات و سرخی لون و انتفاع ارواح و برآمدن عروق و تمدد جلد و امتلای نبض و سرخی رنگ بول و غلظ آن و قلت شهوت طعام و کلال بصر از رویا و خوابهای پریشان زیرا که اگر در خواب بیند که چیزی گران برداشته است و او را ثقیل ساخته و یا از رفتن بر نمی تواند خواست و باید سواری راه می زد دلیل امتلاست بحسب اوعیه و علامات امتلای بحسب قوت مشارک علامات امتلای مطلقست بحسب ثقل و کسل و قلت شهوت مگر آنکه امتلای بحسب قوت ساذج باشد زیرا که (مضر [۲۲] است) از ماده چه درین صورت عروق ممتلی از کیفیت است و عروق شدید الانتفاخ و جلد شدید التمدد نیست و نبض نیز شدید الامتلا نیست و در بول غلظ و صیغ و بشره و اعضا ملون بلونی که دلالت بر کیفیت حرارت کند نیز نیست و هیجان و تکسر و اعیایا اگر بعد از حرکت موجود است اینها دلیل امتلا بحسب قوتست و ساذج و درین صورت مشارک نیست.

[۲۷] مقاله در بیان امتلا بحسب هر خلط از اخلاط اربعه

اما امتلای دموی آنچه دال است برو ثقل بدن است و سرو تمطی و تئاؤب و خواب و کدورت حواس و بلادت در افکار و اعیای ارتکاب تعب و حلاوت دهن

تحفه خانی، متن، ص: ۸۳

که معهود نبوده باشد و حمرت بشره و خصوصا در زبان و بسیاری حدوث دمامیل و بثور در اعضا و سیلان دم از مواضع رخو که سهل الانصداع باشد مثل حصول رعاف بانددک سببی و تحریک و جریان دم از مقعد و بیخ دندان که آن را لثه می نامند این مذکوراست و مزاج و تدبیر متقدم و بلد و سن و عادت و بعد عهد بغصده و دیدن اشیاء احمر و دیدن سیلان و جریان خون بخواب اینها نیز دالست بر بسیاری خون و اما علامات بلغم بیاض قاروره و زیادتی سفیدی بر حال صحت و طبیعت و نرمی و سستی عضو و سخافت آنست که الین ملمس و برودت و کثرت آب دهن و لزوجت آن و قلت عطش مگر آنکه بلغم مالح باشد زیرا که بلغم مالح در طبیعت و مزاج حکم صفرا دارد و آروق ترش و بسیاری خواب و کسل و استرخا و سستی اعصاب و بلادت حواس و لین نبض بجانب بطو و سن و تدبیر متقدم از ماکول و مشروب که مولد بلغم باشد و مستحیل بآن شود و بالجمله آنچه مناسب بحدوث بلغم باشد دلیل و علامت اوست و اما علامات صفرا زردی بشره و چشم و تلخی دهن و خشونت زبان و خشکی آن و جفاف منخرین و لذت یافتن از نسیم بارده و شدت عطش و سرعت نبض و ضعف شهوت غذا و حدوث غشیان و قی صفراوی و اسهال نیز لذاع سوزاننده کانه که بسر سوزن می خلد و حدوث قشعیریه که مراد به آن فشده ...؟ ... و بریان اهل سمرقندی و خراسان و آن عبارت از یافتن سرمای اندک است و تدبیر سالت و سایر اسباب استحالت و تولد صفرا دلیل و علامت اوست و اما علامات سوداء قحل که مراد به آن خشکی و لاغری بدنست و کمودت بشره و جلد و سواد و غلظت خون که عند الخروج بفسد معلوم و محسوس است و زیادتی فکر و ظنون فاسده و گزیدن و لدغ فم معده زیرا که بوقت غلبه سودا از مجرای ما بین طحال و فم معده از سودا بیشتر از مقدار طبیعی بر فم معده می ریزد و چون طعم او حامض

تحفه خانی، متن، ص: ۸۴

است لدغ فم معده می‌کند و موجب حدوث شهوت غذا نیز همین طعم و لدغ است اما بر وجه طبیعی معتاد نیست و این چنین شخص همیشه شهوت کاذب برو غالب است و بول او مایل بکمودت می‌باشد و سواد و احیانا احمر نیز و حدوث بهق اسود بر ظاهر جلد و مولدات و مستحیلات سودا از اغذیه و اشربه دلیل و علامت اوست.

[۲۸] مقاله در بیان علامات سده

و علامات سده و دلایل امتلاست زیرا که حدوث و حصول سده بواسطه انسداد خلط در مجاریست و نایافتن مدد بنضج از هوا و دوا و غیر آن و سبب حدوث او امتلاست و نقصان در تحلیل و در رد و بدل بیش از متحلل و علامت او ثقل عضو است که درو سده حادث شده است چنانچه ثقل حادث در حین سده ماساریقا و تمیز سده از ورم بآنست که در سده وجع نیست بخلاف ورم که از وجع خالی نیست و فرق دیگر بحمی و عدم حمی نیز است زیرا که در سده شدت ثقل و عدم حمی است و اما در ورم گاه بوقت شدت وجع حمی هست خصوصا که ورم عارض عضو رئیس باشد و یا مقارن عضو رئیس باشد و اگر ورم صفراویست در آن ثقل نیست و هر آن کس را که سده در عروق باشد لون او صفر است بسبب امتناع نفوذ دم بظاهر بشره

[۲۹] مقاله در بیان علامات ریح

زیرا که ماده منقسم بذو قوام و غیر ذو قوام است و ماده ذو قوام مذکور شد که اخلاط اربعه است ماده غیر ذو قوام مائیه و ریح است مثال مرض حادث از ریح فتق است و مثال مرض حادث از مائیه استسقاء زقی است و طیب متدرب می‌باید

تحفه خانی، متن، ص: ۸۵

که حاضر بر محال غلط و مستحضر فرق باشد میان اسباب موجه امراض تا در علاج عند المعالجه صایب باشد زیرا که میان ماده ذو قوام و غیر ذو قوام عند حدوث امراض و اوجاع فرق می‌باید کرد که متذکر باشد و بداند که اگر وجع در بدن حادث شود و متمکن در مکان خود باشد و این دلیل خلطی از اخلاط است و اگر ماده متحرک و منتقل از مکانی بمکانی می‌شود ریح است که ماده غیر ذو قوام است و فرق دیگر بخفت و شدت وجع است زیرا که اگر وجع خفیف است ماده از ریح است و اگر شدید و متمکن در مکان خود است از اخلاط اربعه است که ماده ذو قوام است

[۳۰] مقاله در بیان علامات اورام

و اورام دو قسم است یا درم در ظاهر اعضاست و این محسوس است و یا در باطن اعضاست و این محتاج بتامل صادق و حدث صایب است و استدلال از کیفیات بدنست چه علامت آنست که اگر ورم حار است دلیل او حمی لازم است و اگر موضع و محل ورم عدیم الحس است یعنی عصباتی نیست و غشائی که احساس بالم و وجع می‌کند و کثیر است دلیل و علامت او ثقل است و اگر چنانچه محل و موضع وجع ورم در حس است دلیل او وجع و الم (ناقص) است و سوزاک قوی و اگر در ثقل عضو ورم آفتی لاحق شده است دلیل او انتفاع آن عضو است و اما علامات کلیه سوء المزاج ورم بارد باطنی را بیان معرفت آن عسرتی دارد اولی حواله اولی بمباحث عملیست در امراض جزئی بقول جزئی بحسب عضو عضو ان شاء الله تعالی خواهد مبین شد و اینجا بر سبیل اجمال مذکور می‌گردد مثلا اگر صاحب سوء المزاج احساس بثقل ثابت در محل ورم از غیر وجع کند دلائل و علامت ماده بارده بلغمیست

تحفه خانی، متن، ص: ۸۶

و خصوصا که دلائل بلغم قبل از حدوث ورم در شخص محسوس بوده باشد البته حکم بلغمیست ماده ورم باید کرد و علی هذا

القیاس در سایر اخلاط و بیاید دانست که اورام هرگاه در حین جمع مده و قیح باشد در آن حین اشتداد وجع و جمیع اعراض لازمه او بر وجه کمال است و هرگاه که تمام متقیح شد و منفجر وجع و اعراض ساکن می‌شود و بعد از انفجار گاه ناقص از جهت لذع ماده مریض را حادث می‌شود و گاه منجر لحمی نیز می‌شود و آنچه از توابع ضعف است بواسط ریاضت و تعب که در او ان ورم بوده ظاهر می‌شود مثل صغر نبض زیرا که آنچه موجب عظم نبض بود که آن ماده ورم است آن مستفرغ شد هر آئینه بعد از استفراغ ماده در نبض صغر حاصل می‌شود و بیاید دانست که گاهی ماده مرض منتقل از عضوی بعضوی می‌شود همچنانکه در انتقالات بحرانی و بهترین انتقالات آنست که انتقال ماده از عضو رئیس و شریف بعضو خسیس شود همچنانکه بتقریب قانون جذب اختیاری مذکور شد و اگر انتقال بعکس این باشد موجب هلاک است زیرا که عضو رئیس و شریف موقوف علیه حیوانست مثل دل و دماغ و کبد چه از شخصی بانعدام هریک از این اعضا همان لحظه می‌میرد ازین جهت است که در جذب وصیت حکماء و حذاق اطبا مبالغه بمراعات امر جذبست تا آفتی متوجه اعضای رئیس نشود.

[۳۱] مقاله در بیان علامات تفرق اتصال بر وجه کلی و اجمال

و بیاید دانست که تفرق اتصال عارف از انحلال فرد است نزد ارباب این فن و مراد بانحلال فرد آنست که عضو وحدانی را اثیتی طاری شود که بر صفت وجدانی نماند همچنانکه اصبعی از اصابع بواسطه ضربه یا سقطه و یا کلی دو شود باصطلاح این تحفه خانی، متن، ص: ۸۷

فن اصبع بر صفت وحدانی نمانده است و فعل مطلوب ازو باطل شده است و علی هذا القیاس در جمیع اعضای که بر صفت وحدانیت است و تفرق اتصال چنانچه اعضای ظاهری را طاری می‌شود اعضای باطنی را نیز طاری می‌شود و چون اعضای باطنی محسوس نیست پس اگر در آن تفرق اتصال طاری شود علامتی باید که بآن استدلال توان کرد و این مقام مقتضی بسط این مبحث نیست زیرا که تفرق اتصال در مباحث عملی بر وجه جزئیه بحسب عضو عضو در محل خود مذکور خواهد شد و علی الاجمال علامت تفرق اتصال در اعضای باطنی وجع ثاقب تا خس اکال است خصوصا که حمی مقصود و معدوم باشد و بسیار است که بحصول تفرق اتصال دفعتا قذف الدم و یا سیلان دم می‌شود و گاه تفرق اگر بقرب مشابه باشد موجب احتباس بول نیز هست.

[۳۲] مقاله در بیان معرفت نبض

و نبض عبارت از شریان متحرک بحرکت انقباضی و انبساطی است که از حواشی قلب رسته است و محل ادراک و بازیافت آن از مواضع متعدده است زیرا که شریان متحرک را مرور و سیر و سلوک بر محال کثیره است که در آن محل بازیافت آن می‌توان و اما آنچه عرف و عادتست در میان اطبا متعین محل اتصال اسفل ساعد بارسغست از جانب انسی و حکمت باهره الهی در خلقت و آفرینش او رسانیدن هوای ملایم بقلب است که مسکن روح حیوانیست و اخراج فضلات روح که از آن روح متصرر است و حرکت انقباضی افاده وصول نسیم ملایم می‌کند بقلب و حرکت انبساطی مفید اخراج فضلات دخانیست که اگر اخراج نباید مهلکه است فتبارک الله احسن الخالقین

تحفه خانی، متن، ص: ۸۸

و اجناسی که از معرفت او ناگزیر است منحصر در نه است اول معرفت زمان حرکتست و این سه قسم است اول سریع و نبض سریع آنست که تمنای حرکت او در زمان (قصیر) باشد و سبب او شدت حاجت بترویجست و ثانی نبض ابطی است و آن مقابل سریعست که تمامی حرکت او در زمان طویل است و سبب او سه چیزست اول قلت حاجت بترویج ثانی ضعف قوت از احداث سرعت و ثالث شدت قوت بس وافی بتعظیم نبض هست مضطر و محتاج باحداث سرعت نیست و قسم ثالث نبض معتدل است قیاس بآن شخص که

اعدل تاس است از ردی مزاج و دریافت این اعتدال متعسر بلکه متعذر است زیرا که چون مقیس الیه شخص اعدل الناس باید شد تشخیص احوال مزاج مقیس الیه باید معلوم طیب باشد و این متعذر است و یا معتدل قیاس باعتدال شخصی اعتبار اولی است و سبب اعتدال جریان اسباب از ماسکه و لازمه و مغیره بر مجری طبیعت ماست و ماسکه سه است اول قوت حیوانیست و ثانی آلت و ثالث حاجت و لازمه مثل مزاج ذکوری و انائی و مغیره مثل سن و سزاوار اینست که اعتبار سن در جمیع اسباب نبض معتدل مرعی باشد مگر در معتدل میان قوی و ضعیف و ثانی از اقسام تسعه نبض جنس ماخوذ از زبان سکونست و این نیز سه قسم است اول متواتر است که او را متدارک نیز می‌نامند و آن نبضیست که تمام سکون او در زمان قصیر است و معرفه زمان بسکون پیش ارباب این صنعت مشکل است زیرا که آنچه طیب در وضع اصابع ادراک می‌کند لایزال متحرک است و گفته‌اند که زمان سکون زمانیست که میان حرکت انبساطی و انقباضی است و حرکت انبساطی ظاهر است و حرکت انقباضی خفای دارد و معرفت زمان سکون موقوف بر معرکه حرکت انقباضیست زیرا که میان هر دو حرکت که انقباض و

تحفه خانی، متن، ص: ۸۹

انبساط است زمانی متحلی می‌شود که آن عبارت از سکونست و چون شخص همیشه حرکت احساس کند زمان سکون برو مخفی می‌ماند پس چنین باید دانست که زمان سکون ما بین انتهای انبساط و ابتدای انقباض است و یا گویم که زمان سکون ما بین آخر انبساط و اول است نیز درستست و اگر زمان سکون که زمان انبساط اول است و اول اوست اقصر از نبض معتدل است او را نیز متواتر می‌نامند بمجاز و سبب متواتر دو چیز است اول بشدت احتیاج و ثانی ضعف قوت که وافی احداث سرعه و عظیم نیست و ثانی از جنس نبض زمان سکون تفاوتست که او مقابل متواتر است و او را امتزاجی می‌نامند و نیز متخلخل و اسباب او نیز سه است اول قوتی کامل بالغ در عظیم که احتیاجش باحداث سرعه و تواتر نیست و ثانی قلت حاجت ترویج و استنشاق و ثالث ضعف مفرط و ثالث از اقسام تسعه نبض معتدل است بین البطئی و السریع که معنی و سبب او سبق ذکر یافت و ثالث از اجناس تسعه نبض مقدار انبساط است و بسایط و مفردات اونه‌ست و این بسایط معتبره بحسب قطر واحد از اقطار ثالته است و اول آن طویل است و او نبضیست که اجزای او در طول نزد طیب اکثر از معتدل است و سبب او سبب نبض عظیم است اگر منع مانعی باشد از استعراض و شهوق و آن مانع مثل کثافت لحم و صلابت جلد است و ثانی نبض قصیر است و او مقابل طویل است و سبب او نبض صغیر است که مقابل عظیم است اگر او را مانعی از ضیق و انخفاض باشد مثل تخلخل لحم و لین جلد و ثالث معتدل در طول است و قصر و رابع عریض است و نبض عریض آنست که ادراک اجزای او در عرض اکثر از معتدل باشد و سبب او دو چیزست اول خلای عروق (لین) میل می‌کند طبقه عالی بر طبقه سافلی و ثانی شدت لین آلت نابض و خامس ضیق است

تحفه خانی، متن، ص: ۹۰

و این نبض مقابل عریض است و سبب او نیز دو چیز است اول امتلای عرق نابض است نسبت این امتلا بر اصبع لامس در ملاقات حدبه که ناشی از عدم امتلا است ظاهر نمی‌شود و ثانی شدت صلابت آنست که از عرق نابض است و سادس معتدل در عرض است و سابع شاهق است و شاهق آنست که اجزای او نزد واضع اصبع در ارتفاع اکثر از معتدل باشد و سبب او شدت حاجت با مطاوعت و ثامن غفص است و آن مقابل شاهق است و سبب او قلت حاجت بترویجست و گاهی سبب عصیان آلت اعانت قلت حاجت می‌کند و تاسع معتدل در شهوتست و انخفاض و مرکبات نبض را اسماء سته است اول عظیم و او نبضیست زاید بحسب طول و عرض ارتفاع و سبب او شدت حاجت بترویج است با وفور قوت و مطاوعت آلت که مراد عرق نابض است و ثانی صغیر است و او مقابل عظیم است و سبب او نیز مقابل سبب عظیم است قلت حاجت یا ضعف قوت و عصیان آلت باشد و ثالث معتدل در عظیم و صغیر است و رابع غلیظ است که آن زاید بحسب عرق در شهوق است و سبب او جمیع اسباب عرض و شهوق است و خامس نبض دقیق که او مقابل غلیظتست و سبب او اجتماع اسباب ضیق و انخفاضتست و سادس معتدل بین الغلیظ و الرقیق عرق نابض است و آن

سه است اول لین آلت است و او نبض قابل اندفاع اصبع غامز است بسهولت و سبب او اسباب مرطبه است و مرطب یا طبیعت مثل غذای معتاد و یا مرطب مرضیست مثل استسقا و یا مرطب است نه طبیعی و نه مرضی مثل استحمام و استعمال آب در اعضا و ثانی صلابت آنست و این مقابل لین آلت است و سبب او سه چیز است اول برد منجمد و ثانی پس جرم عرق نابض و ثالث تمدد عرق بجهتی از جهات همچنانکه در بحرانات می‌باشد و ثالث در میان لین و

تحفه خانی، متن، ص: ۹۱

صلابت است و خامس از اقسام تسعه نبض ادراک و احساس ممر و طریق لامسه است و این نیز سه است اول حار است و سبب او از اسباب مسخنه است و ثانی برودت آلتست و سبب او اسباب مبرد ردیه است و ثالث معتدل میان حرارت و یبوست است و سادس از اقسام تسعه نبض خلا و امتلائی عرق نابضست و این نیز سه است و اول ممتلیست و آن نبضیست که واضع اصبع می‌پندارد که عرق نابض متحرک و مملو از از رطوبتست و سبب او اسباب سبعة در امتلاست که مقرر داشته‌اند و ثانی خلای آلت و عرق نابض است و این مقابل امتلاست و سبب او اسباب خلاست و ثالث میان معتدل و خلا و امتلاست و سابع از اقسام نبض کیفیت قرع و گرفتن عرق است مرا صابع گیرنده نبض را و این سه قسم است اول قویست و آن نبضیست که مقاوم حس واضع اصبع است عند الانبساط و سبب او جمیع اسباب قوتست مثل غذای معتدل زیرا که اگر غذا بسیار و بشره واقع شود موجب قوت نیست چه اگر فاسد و متغیر شود موجب ضعف است مثل اشربه و معتدله و قرح و ثانی نبض ضعیف است و این مقابل قویست و سبب او هرچه موجب ضعف باشد زیرا که اسباب ضعف مندرجست درین جمله و ثالث معتدل در قوت و ضعف است و فرق میان این معتدل و سایر اعتدالات نبض اینست که اعتدالات مذکوره افضل احوال نبض است و اما اعتدال میان قوی و ضعیف را فضلیست ناقص از قوی است زیرا که هرچند در امور ملایمه است اشد مر مجرئی طبیعی را قوت وافرتر باشد و ثامن از اقسام تسعه نبض استواء اختلاف نبض است و این دو قسم است اول نبض مستویست و آن نبضیست متشابه در جمیع نبضات خود و در هر جزو از نبضه واحده که هر نبضه مرکب از دو حرکتست که انقباضی و انبساطی باشد و سکون متخلل بینهما بمذهب اصح عند الاطبا و آن کس که معرف سکون نیست

تحفه خانی، متن، ص: ۹۲

بواسطه کمال خفا و عدم ادراک مسلم نخواهد داشت عام‌تر که تشابه در جزو واحد باشد یعنی در موقع اصبع واحد باشد و یا تشابه در اکثر از جزو واحد باشد یعنی در مواقع اصابع مشابهه به چون مقیس الیه چه معتبر نزد اطبا اصابع اربعه معتدله انسانیت و سبب در نبض مستوی جریان اسباب نبض است بر مجری طبیعی و ثانی مختلف است و او مقابل مستوی است و سبب او سه چیزست اول ثقل ماده یا ثقل طعام ثانی مجاهده قوت یا مرض و شدت مرض و ثالث دارد منافی مثل قرع باگاه و این قسم که مختلف است منقسم بدو قسم می‌شود و اول مختلف منتظم است که اختلافش بر یک حال است و محافظ یک دور و دو دور زیارت است و سبب او سبب ضعف اختلافست و ثانی مختلف غیر منتظم و آن نبضیست که حفظ دوردور نیست و سبب او دو چیزست اول شدت اسباب اختلاف و ثانی کثرت سبب و بعضی مختلف منتظم و غیر منتظم را قسم تاسع از اقسام تسعه داشته‌اند و او قسم نبض مختلف است و تاسع از اقسام تسعه نبض معروفه وزن اوست و دانستن متساوی وزنا درین مقام موقوف بر مقدمه است و آن مقدمه اینست که حکما گفته‌اند که در نبض انسان طبیعت موسیقاریست زیرا که همچنان صناعت موسیقی تمام بتالیف نغماتست بر حسب حدث و ثقل و بادوار ایقاع مقدر ازمنه که متخلل می‌شود نقرات او همچنان است حال نبض که عرق متحرک بحرکت انبساطی و انقباضیست که نسبت ازمنه در سرعت و ثقل تواتر نیست ایقاعیه است و نسبت احوال او در قوت و ضعف و در مقدار و حرکت همچون نسبت تالیفیه است و همچنانکه ازمنه ایقاع و مقادیر نغم گاهی متفق و لذیذ می‌باشد و گاهی غیر متفق و غیر متفق و غیر ازین همچنین است اختلافات در نبض که گاهی منتظم و گاهی غیر منتظم می‌باشد و نیز نسبت احوال نبض در قوت و ضعف و مقدار گاهی متفق می‌باشد

تحفه خانی، متن، ص: ۹۳

و جالینوس درین مقام تحقیقی دارد و می‌گوید که مقدار محسوس از مناسبات وزن آنست که بر یکی ازین نسب اربعه موسیقاریه باشد و ایراد این تحقیق بکمال و تمام موجب تطویل است در کلام و بالجمله بیاید دانست که همچنانکه جنس ثامن از اقسام تسعه استوا و اختلاف بود که آن قیاس حرکت با حرکت بود و سکون با سکون و وزن در نبض قیاس حرکت با سکون و قیاس سکونست با حرکت و وجهی که مذکور است و نبض موزون دو قسم است اول جید الوزن و آن نبضیست که سبب او اسباب جاریه بر مجرای طبیعت از ماسکه و مغیره و غیر ذلک جمعیا و قسم ثانی ردی الوزن است که مقابل جید الوزن است و اسباب او نیز مقابل اسباب جیدالوزنست یعنی بر مجرای طبیعی از مذکورات نیست و این سه قسم است اول متغیر الوزن است و مجاوز الوزن و آن نبضیست که وزن او وزن سن یکی صاحبش باشد همچنانکه صبی را وزن سن شبابست و ثانی مبین‌الوزنست مثل آنکه صبی را وزن نبض شیخ باشد و ثالث خارج از وزنست و آن نبضیست که مشابه وزن نبض هیچ سنی از سنان نیست چنانکه نبض مرتعش و سبب نبض ردی الوزن یا نقصان در احوال سکوتست و آن زیادتی حاجتست بترویج و یا نقصان در احوال حرکت و آن زیادتی ضعف است و عدم حاجت و نیز نبض بر یکی از اقسام ثلاثه می‌گردد زیرا که سبب نبض باشد یا شدید است و یا ضعیف است و یا اشد زیرا که اگر سبب ضعیفین باشد مجاوزالوزنست و اگر قوی و مشد باشد مبین‌الوزنست و اگر اشتداد اکثر باشد خارج از وزنست.

[۳۳] مقاله در بیان دلایل و علامات بول و فاروره

و احوال او هفت قسم است اول لونست و اصول او پنج است و اول

تحفه خانی، متن، ص: ۹۴

صفرتست که زردیست و این رنگ باعتبار شدت و ضعف شش مرتبه دارد اول تبنی که در رنگ مشابه آب کاهست و سبب او قصور در هضم کبدیست و ثانی اترجیست و سبب او نیکوی حال هضم است و ثالث اشقر است که آن رنگ زرد مایل بسرخیست و سبب او زیادتی حرارتست و رابع اصفر نارنجیست و سبب او حرارت اشد از حرارت اترجیست و خامس ناریست و سبب او شدت حرارتست و سادس زعفرانیست که آن را احمر ناصع می‌نامند و آن صفرت و رنگ زرد مشیع است بمثل سفر زعفران تازه قسم ثانی حمرتست و او چهار مرتبه است اول اصهب است و رنگ آن بشقره مائلست و بحمرت و سبب او غلبه خون رقیق است و تناول صابغ و یا ملاقات صابغ قوی موثر است در حصول صبغ در جمیع الوان و ثانی وردیست و سبب او نیز زیادتی خونست و ثالث احمر قانیست و سبب او غلبه خون غلیظ است و رابع اقم است و سبب او غلبه خون اغلظ و اغلب از سابق است و قسم ثالث اخضر است از اصول و این لون پنج مرتبه دارد اول فستقی و این صفرتیست مخالط با سواد اندک و سبب او برد است و ثانی آسمانجونیست که برنگ آسمان است و این رنگ سواد مخالط بسفیدیست و ناظر گمان می‌برد که برنگ آسمانست و حال آنکه آسمان را رنگ نیست زیرا که آسمان بسیط است و هر چه بسیط است معرّا و میرّا از رنگ است و علی هذا القیاس در جمیع بسایط صرفه و حالا تشبیه بحسب آنچه در نظر ناظر نموده کرده است و سبب او برد شدید است و یا شرب ادویه سمیه ثالث از مراتب خمسه رنگ نیلجی است و این رنگ از روی سواد اشد از آسمانجونیست و کمتر از روی بیاض و رابع کرائیست و سبب او احتراق شدید است و خامس زنگاریست و سبب او احتراق اشد از کرائیست و قسم رابع از اقسام لون سوادست و او بر چهار مرتبه است اول اسودی که

بوردی

تحفه خانی، متن، ص: ۹۵

می‌زند و سبب او سوداوی و احتراقی از صفراست و ثانی اسود مائل بجانب اقم است سبب او سودای دمویست و ثالث اسودیست

که بسبزی می‌زند و سبب او سودای صرفست و رابع اسود مایل به بیاض است و سبب او سودای بلغمیست و این افاده دو معنی می‌کند یکی آنکه حصول او از احتراق بلغم باشد و دوم آنکه سودای مخالط بلغم باشد و اسباب بول اسود یکی از پنج چیز است اول شدت احتراق و ثانی شدت برد و ثالث فنای حرارت غریزی و رابع اندفاع ماده سوداوی بر سیل بحران و خامس تناول صابغ بصفت سواد و خامس از اقسام لون بیاضست و بیاض را بر ده معنی اطلاق می‌کنند یکی بر رقیق صافی شفاف که حاجب ماورای خود نباشد در ابصار و ثانی مفروق بصر مثل عاج و لبن و کاغذ و امثال این‌ها و ایض معنی اول را سبب برد خالص است و عدم نضح زیرا که دلالت بر عدم وقوع هضم کبدی می‌کند و الا بایستی که در قاروره فضلات ظاهر بودی و مندفع شده بودی و ایض بمعنی ثانی را سبب اندفاع ماده ایض است که فضلات بلغمی صرفست و از الوان بول لون مرکبست مثل بول شیبه بغساله گوشت تازه و مشابه خونی که در آب جاری شده باشد و سبب او ضعف جگر است و یا گرده و بسیاری خون و یا شیبه بمثل زیت که بزدی و صفرت مخالط است بمثل آتش سلقیه از چقندر شوربائیست و از آب چقندر درو محسوس است و سبب او ذوبان و گداختن عضویت از اعضا و یا سبب استفراغ مواد دسمه است و یا شیبه برنگ ارغوانست و این لون احمریست که مشوب و ممزوج بسوداست زیرا که این رنگ در خارج از سرخی و سیاهی حاصل می‌شود و سبب او احتراق مرتین صفر و سوداست و قسمی از اقسام دلایل بول قوام اوست و این سه قسم است اول رقیق است و سبب او هفت است اول عدم نضح و ثانی سده و

تحفه خانی، متن، ص: ۹۶

و ثالث ضعف گرده و مجاری بول پس جذب نمی‌کند مگر رقیق را و یا دفع نمی‌کند مگر رقیق را و رابع بسیار خوردن آب و خامس مزاج درو غایت برودت که هر چه قوامی دارد از فضول منجمد می‌شود آنچه رقیق است آن را ارسال می‌کند و سادس انصراف ماده از مسالک مائیه است و سابع اندفاع رطوبات رقیقه است و ثانی از اقسام قوام غلیظ است و سبب او کثرت اخلاط و عدم نضح است و ثالث معتدل میان رقیق و غلیظ است و سبب او نضح فاضل و ثالث از اقسام بول صفا و کدورتست و این سه است اول کدر است و سبب او ارضیه مخالط ریحتست با مائیه و ثانی صفاست و سبب او مقابل سبب کدورتست و ثالث معتدل بیان کدر و صافست و سبب او متوسط است میان هر دو قسم رابع از اقسام بول رایحه اوست و این شش است اول بول عدیم الرایحه و قوت شامه احساس و عدم رایحه نمی‌کند و سبب او دو چیز است اول برد مزاج که نافع از عفونت است و عدم حصول رایحه بدین سبب و ثانی فنای حرارت غریزی زیرا که اوست موثر در رطوبات بدنی و بتاثیر او رایحه حاصل می‌شود و ثانی بوی بدست و سبب او دو چیز است اول قرحه باطنی و ثانی عفونت و ثالث بوی ترشی و سبب او نیز دو چیز است اول تاثیر حرارت غریبی در اخلاط بارده بحسب جوهر و ثانی حرارت غریزی رابع از اقسام رایحه که بحلاوت مایلت و سبب او غلبه خونست و خامس از اقسام بول بوی بد شدید است و سبب او بسیاری صفر است و سادس بوی بد شدید که ناشی از حموضت می‌شود و سبب او کثرت سوداست و قسم دیگر از اقسام بول زبد و کف بول است او نیز بلون دالست بر احوال می‌کند همچنانکه بالوان سابقه در ذات بول دلالت بر احوال کرد زیرا که اگر کف بول زرد است دلالت بر یرقان اصفر در حاضر می‌کند و اگر سیاهست دلالت بر

تحفه خانی، متن، ص: ۹۷

یرقان اسود در حاضر می‌کند و سبب او اختلاط سوداست با صفر همچنانکه بول بحسب لون دلالت می‌کند بحسب کبر و صغر در اجزای بول و حدوث حباب فوق بول نیز دلالت می‌کند زیرا که کبر اجزای کف دلالت بر لزوجت می‌کند و عدم نضح و بقلب و کثرت کف نیز دلالت بر احوال می‌کند و کثرت او دلالت بر وفور و بسیاری ماده می‌کند و رطوبت مخلوط با ریح و طول بقای او بر سر بول دلالت بر لزوجت ماده می‌کند قسم ششم از اقسام بول رسوبست و رسوب عبارت از هر جوهر نسبت غلیظ که در قاروره متمیز از رقیق باشد و اگر چنانچه این جوهر غلیظ منتقل باسفل قاروره است او را در اصطلاح این فن رسوب راسب می‌نامند و اگر این اجزاء غلیظ متعلق بوسط اجزاست که نسبت فوق و تحت با علی السویه است او را معلق می‌نامند و اگر جزو غلیظ بر فوق اجزاء

مشاهده می‌افتد او را غمام می‌نامند تشبیها باللغم و استدلال از رسوب بر هفت وجه است اول از جوهر اوست باین طریق که دانسته شود که طبیعی است یا غیر طبیعی اما طبیعی ازو املس ایض است که متصل و متساوی مشابه الاجزا باشد و این بول و قاروره اصحا است و از میان الوان که مخالف ایض موصوف بصفات مذکور باشد بهترین احمر است و بعد از آن اصفر و بعد از آن زرنیخی و او مشابه مدی و بلغم خامست و مدی مخالف خام است بدو صفت زیرا که در مدی تنن و بوی بد هست و در خام بوی بد نیست و فرق دیگر میان خام و مدی آنست که خام بملاقات مایعات منبسط نمی‌شود و اجزای آن از هم جدا نمی‌شود و مدی بمجرد ملاقات مایعات از هم گسسته و منبسط می‌شود و در رسوب خام لطافت و تشفیق نیست و رسوب طبیعی شفاف و متخلخل لطیف است و هرگاه که تحریک قاروره کنند منبسط می‌شود سریعا و بسرعت متزل نمی‌شود و اگر نضح دارد اصلا متزل نمی‌شود و رسوب در امراض مادی

تحفه خانی، متن، ص: ۹۸

می‌باشد و آنکه مادی نیست اکثر مغز او خالی از رسوبست و آن چنان نیست که متعاقب بول در قاروره رسوب موجود باشد بلکه حصول رسوب بعد از مکث در قاروره و سبب رسوب طبیعی هضم و نضح طبیعت و اما رسوب غیر طبیعی منقسم بیازده قسم است قسم اول خراطی و او شبیه بقشر است و دیگر قشوری بر اقسام است و از جمله آن صفایحست که بحسب اجزاء کبیر است و بحسب لون سفید و سرخ می‌باشد و این دلالت بر انجراد و انقطاع اعضای اصلیه می‌کند و این نوع بدترین اصناف رسوبست و صاحبش ابعاد از علاج و دیگر از قشوری آنست که اقل ازو باشد در ثخن و غلط و در قطاع منفصله باشد و اگر بحسب لون احمر باشد کرسنی می‌نامند از روی تشبیه زیرا که به کرسنه می‌مانده و کرسنه حیست از خوب که از ماش کلان‌ترست و از نخود خوردتر و او را اهل سمرقند و ترکان بر جاق می‌نامند و او علف گاؤ است و گاؤ را فربه می‌سازد و او برنگ سرخ می‌باشد بعد از رسیدن و این رسوب دلالت بر احتراق در اجزای جگر می‌کند و یا گرده و یا دلالت بر احتراق خون می‌کند و اگر بحسب رنگ سرخ نیست و سفید است او را نخالی می‌نامند بجهت مشابهت سبوس و این رسوب دلالت بر جرب مثانه می‌کند و یا ذوبان و گداختن اعضا می‌کند و قسم ثانی از اقسام یازدهم کانه که رسوب شبیه بزرنیخ سرخست و او را سویقی نیز می‌نامند و او نیز دلالت بر احتراق خون و یا ذوبان اعضا و یا جرب مثانه می‌کند و ثالث چنانچه در آخر دق و گاهی دلالت بر اندفاع ماده و سمی می‌کند و خامس مدیست و او دلالت بر قرحه منفجره می‌کند و سادس مخاطیست و او را تشبیه به آب بینی کرده‌اند در قوام و لون نیز او دلالت بر خلط خام مرکب القوم می‌کند و در غلظت و رقت و یا بسیاری این خلط در بدن می‌کند و یا دلالت برین می‌کند که مندفع از عضو مخصوصی می‌شود و سابع شعریست یعنی خلط در صورت رطوبات مستطیله منقعد بمشابه شعر منفصل و

تحفه خانی، متن، ص: ۹۹

منقطع می‌شود که فاعل او درین عقد حرارت است و ثامن از اقسام رسوب چیریست مشابه خمیر محلول در آب و این قسم دلالت بر ضعف معده می‌کند و سوی هضم و گاهی حصول این نوع بول بواسطه خوردن لبنیات نیز می‌باشد مثل پنیر و غیر ذلک و تاسع رسوب رملیست و این دلالت بر ریگ و سنگ مثانه می‌کند و آنچه ازین جمله برنگ سرخست دلالت بر سنگ و ریگ گرده می‌کند و آنچه سفیدست دلالت بر سنگ و ریگ مثانه می‌کند و عاشر از اقسام رسوب رمادیست و این دلالت بر ماده بلغم و مده می‌کند که در طول مکث این هر دو را تغیر در لون و تقطع اجزا حاصل شده است و یازدهم علقی دمویست و اگر چنانچه بحسب اجزاء شدید الاختلاط است و امتزاج دلالت بر ضعف جگر می‌کند و اگر از آن اختلاط فرودتر است دلالت بر جراحت در مجرای بول می‌کند و اگر اجزاء متمیز است در اکثر از مثانه است و قصب [۲۳] و استدلال باین از کمیت باعتبار قلت است و یا باعتبار مقدار در صغر و کبر در جزؤ منفعل همچنانچه در خراطی [۲۴] و استدلال برو از کیفیت او یا باعتبار لونس و آن اعتبار مذکور شد و یا باعتبار رایحه است و آن نیز سبق ذکر یافت و استدلال برو از وضع اجزای او می‌باشد زیرا که ملاست و استوا در رسوب محمود

نیک است و در رسوب مذموم بدست و پریشان اجزای رسوب در قاروره دال است بر ریح و ضعف هضم و استدلال از مکان رسوب که مراتب ثلاثه مقرر است از غمام و معلق و راسب که فوق و وسط و تحتست سابق مذکور شد و سبب در آنکه اغمام است قلت نضجست و تصعید ریح و سبب در آنکه معلق است قلت سببین مذکور نیست و سبب در آنکه راسب است نضجست و او در رسوب

تحفه خانی، متن، ص: ۱۰۰

طبیعی اول است بر نضج و در رسوب غیر طبیعی مذموم است و دال است بر شرارت ماده و استدلال برسوب بر نضج آنست که هر گاه که بول در قاروره کنند بی مکئی رسوب کند و این علامت نیکست بر نضج و اگر در رسوب و ...؟ ... رملی باشد این علامت نیک نیست و دلالت برخلاف نضج می کند و عدم آن و استدلال از هیئت اجزای مجتمعه بول در قاروره نیز می باشد زیرا که اگر مخالطه فضول با بول شدید است دال است بر آنکه سبب در کبد است و در ما فوق او اگر اجزای بول از فضول متمیز است دال است برین که از قصب و احلیل و حوالی اوست و توسط اختلاط فضول در رسوب دال بر توسط احوال رسوبست در نیکی و بدی و قسم سابع از استدلال از کثرت و قلت بول است و این سه قسم است اول قلت مقدار بول است و این دال بر ضعف قوتست و یا تحلیل بسیار و یا صرف ماده بجهت دیگر و این منذر باسهال است که خواهد شد و یا منذر باستعداد استسقااست و ثانی کثرت مقدار است و این دلالت بر ذوبان و یا استفراغ فضول ذائبه می کند و ثالث معتدل المقدار است بین القلیل و الکثیر و سبب او جریان اسباب بر مجرای طبیعت و دانستن این سبب که بول در امراض بارده گاهی احمر است حرارت از اهم است و سبب او چهار چیز است وجع و الم زیرا که وجع جذابت و خون را بعضو مؤف می فرستد اصلاحا للعضو الماؤف و تحلیل می کند صفرا را همچنانکه در قولنج بارد ظاهر می شود و ثانی سده که از غلبه بلغم واقع باشد در مجرای که میان مراره و امعاست زیرا که سده مانع از انصباب صفراست بامعا پس مضطر و محتاج بمرافقت و اعانت بول می شود چنانچه در قولنج ثالث ضعف جگر یا گرده است و قصور قوت هر دو از تمیز میان مائیه و خون درین حین لون بول مشابه غساله گوشت تازه است زیرا که در گوشت مکث کرده خون را خشکی حاصل می شود که

تحفه خانی، متن، ص: ۱۰۱

شسته او مشابه شسته گوشت تازه بدین سبب رنگ بول متغیر است بجانب خون چه عفونت حاصل کرده است همچنانکه ... در آخر تب ربع می باشد و سبب سفیدی رنگ بول در صفراوی مزاج دو چیز است یکی خوردن آب بسیار و ثانی انصراف و گردیدن ماده صفراوی از مسالک معتاد بول و میل نمودن بجانب دماغ و اعالی بدن و اگر باو منضم اختلاط عقل باشد علامت و نشانه حدوث سرسام است و این حصبها و پتهای صفراوی حاده واقع می شود و بسیار بد است و الا اگر میل با عالی نکند و مخالطه بول نیز نباشد امعا در معرض حدوث سحج است.

[۳۴] مقاله در بیان دلایل و علامات براز

بraz ماخوذ از تبرز است که آن عبارت از بیرون رفتن بصحراست جهت قضای حاجت و مدفوع را باین مناسبت براز نامیده‌اند و استدلال برو از وجود مختلفه است و یکی از وجوه کمیت و مقدار اوست و دیگر قوام و دیگر لون دیگر هیئت او در انتفاخ خمو را دیگر قوت و دیگر اصوات خارجه عند الخروج و دیگر رائحه و دیگر زبدیت و غیر زبدیت و رطوبت و بیوست و صلابت و لین و اما کمیت یا در جانب کثرتست و یا در جانب قلت زیرا که براز اگر اکثر از مطعوم باشد دلالت بر کثرت اخلاط می کند و یا ذوبان اعضا و اگر اقل از مطعومست دلالت بر قلت اخلاط می کند و یا دلالت بر احتباس در امعا عور و قولون می کند و غیرذکک و این منذر بقولنجست و یا ضعف واقعه و اما استدلال از قوام اگر چنانچه سیال و رقیق دلالت بر سده می کند یا سوی هضم و یا ضعف

جداول می‌کند و مراد بجداول امعا و عروق که محل مرور اغذیه و اشربه است و گاهی بواسطه نزلات با سافل یا بواسطه تناول مرطبات است از فواکه و غیرها و براز (ریح) گاهی دلالت بر

تحفه خانی، متن، ص: ۱۰۲

ذوبان اعضای اصلی می‌کند و این را شاهد عدل زیادتی نتن رایحه است و گاهی لزوجت در براز بواسطه تناول اغذیه لزجه است و از جمله ما يستدل به رنگ براز است و رنگ طبیعی ازو خفیف ناریست و اشتداد ناریت برو دال بر غلبه صفراست و مراد بناریت آنست که برنگ او باشد چه در آتش بحسب ظاهر صفریست مشیع برو غالب است و چون صحت باشد و معده ضعیف نباشد و در جمیع افعال خود سالم باشد فضله منفصل از کیلوس برین وجه است و نقصان او در لون ناری دال بر نقصان هضم است و بیاض براز دال بر سده در مجرای مراره است و یا دال بر انفجار و بیله یا قرحه است اگر براز قیحی باشد و رایحه قیح و مده برو غالب باشد و بیاض گاهی سبب دفع طبیعت مر خلط ایض را می‌باشد و این متدعین و تارک ریاضت منتفع می‌شوند و آنچه در لون بول معتبر است در لون براز نیز معتبر است زیرا که در استدلال همچنانچه از بول و از قوام و لون او غیرذللک بر احوال بدن جاری است و همچنین استدلال از براز بر وجه استدلال بول بر احوال بدن و مزاج جاریست و اما انتفاع براز مثل ذیل بقر دلالت بر کثرت ریح می‌کند و اما استدلال از وقت او زیرا که اگر بخروج بسرعتست و زیادت زودتر دلالت بر کثرت مواد که صفراست می‌کند یا ضعف ماسکه و اگر در خروج بطیست و دلالت بر ضعف هاضمه و برد امعا می‌کند و اما دلالت از جهت صوت عند الخروج غلط و او دلالت بر یاح قوی می‌کند و هرچند قوی تر باشد بمقدار آن دلالت بر ریح و یا قوت دافعه و یا بر مجموع می‌کند و اما استدلال از رایحه برین وجه است که اگر زیادتی رایحه کریه در براز است آن یا از ذوبان اعضاست و یا از جهت شدت عفونتست و حرارت زیرا که در رطوبات هرگاه که انجره ردیه محتقن شود موجب تعفن رطوبات می‌شود و حرارت و اگر نتن رایحه در براز نیست دلالت بر عکس این می‌کند و اما استدلال

تحفه خانی، متن، ص: ۱۰۳

از کف براز برین وجه است که اگر در براز غلبه کف باشد دلالت بر غلیان و جوشش بواسطه شدت حرارت و یا بر کثرت مخالط ریح می‌کند و اما استدلال از ییوست و صلابت براز و یا از رطوبت براز و براز یابس صلب دلالت یا بر تعب بسیاری ادرار بول چه هرگاه که رطوبات بطریق دیگر صرف شود در افعال ییوست و صلابت غالب می‌شود و یا ییوست بواسطه کثرت حرارت باشد چه حرارت کثیره نشف و تخفیف رطوبات می‌کند پس در براز ییوست و صلابت باشد و یا دال بر تناول اغذیه یابسه است یا دال بر طول بست غذاست در امعاء این یا بواسطه ضعف قوت دافعه است و یا بواسطه عدم وصول ممد در خروج براز است و یا طول بست بواسطه عدم انصباب مرار لذاع است چون منبه [۲۵] براز که صفراست بعد انجذاب کیوس [۲۶] بجانب جگر مفقود باشد هرآئینه خروج بقضای حاجت نباشد و علامت آن آنست که اگر چیزی مدفوع شود درد اثر رطوبت کمتر باشد و اگر سبب مکث سده در مجرای مراره [۲۷] باشد لون براز سفید خواهد بود چون صبع براز که از صفراست بواسطه سده انصباب نیافته است براز را لون سفید است و بیاید دانست که براز طبیعی آنست که متشابه الاجزا باشد و ثخن و حجم او مثل عسل است سهل الخروجست چون یابس و صلب نیست و لذع ندارد زیرا که انصباب صفرا بیرون از مقدار طبیعی نیست و لون او مایل بصفرت است و رایحه کریه شدید ندارد و عدیم الرایحه نیز است که این نیز اگر ...؟ ... باشد از طبیعی خارجست و قراقر که مبنی از ریح و تهیح بسیار است نیست چه اگر باین صفت باشد دلالت بر فجاجت و ضعف هاضمه می‌کند و زبد نیز ندارد زیرا که زبد نیز متفرع بر فجاجت و عدم تمامی فعل معده می‌شود و مقدار براز طبیعی متقارب ما کولست.

تحفه خانی، متن، ص: ۱۰۴

که ابدان انسانی سریع التحلل است و اگر مددی از بدل مایتحلل واصل بدن نشود در معرض فناست و مدتی که مطلوبست باقی نماند و اگرچه مدت بقای مطلوب که حیوة طبیعی می‌نامند آن نیز بر سبیل ندرت است چه از افراد انسانی قلیلی را مدت حیات صد و بیست شود از هزار یکی معلوم نیست که باین رسد و این نیز اگر مفاسد خارجی وارد نشود پس لابد است از بدل مایتحللی که ممد رطوبت غریزی که مرکب حرارت غریزی باشد تا بمدتی که در افراد اکثری نیست واصل شود این نیز بر تقدیر عدم وقوع مفاسد خارجیت که آن قتل و غرق و امثال اینست و هلاک مر حفظ حرارت و رطوبت غریزیست از نقصان و تعفن چه تمامی افعال که احتیاج باوست در بقای ابدان مثل جذب و دفع و امساک و هضم است و عنایت طیب مصروف بمراعات حفظ او می‌باید چنانچه سابقا شمه مذکور شد که نسبت رطوبت غریزی نسبت فتیله روغین است و نسبت حرارت غریزی نسبت نار است که باو فتیله مشتعل است چه هرگاه از روغن نقصان شود نقصان در (اشتعال) می‌شود و اگر روغن تمام شود نار تمام فانی می‌شود همچنین فنای رطوبت مستلزم فنای حرارت است که آن موت طبیعت است و بیاید دانست که تحقیق سخن درین مقام اینست که رطوبت غریزی که حرارت غریزی باو تمام قایم است او را دو نوع از آفات طاری می‌شود و هریک ازین دو آفت را سببین از داخل بدنست و سببی از خارج بدن اما سبب داخلی آفتین حرارت غریزی بافراط که سبب

تحفه خانی، متن، ص: ۱۰۵

تحلیل رطوبت شود و حرارت غریبی متولد از غذا و غیر آن موجب تعفن رطوبتست و سبب خارج مثل هوای محلل معفن و ما دام که این رطوبت باقیست و صلاحیت قبول حرارت غریزی دارد جود الهی مقتضی فیضان حرارت غریزیست و چون رطوبت فانی شود یا فاسد شود هر آئینه استعداد قبول فیض حرارت باطل شود و جود الهی نیز منقطع شود چه فیضان مشروط بصلاح استعداد بود بس نهایت غایت سعی طیب رعایت حفظ حرارت و رطوبت غریزیست بقدر وسع و دوام رعایت او بر وجهی که حرارت و رطوبت غریزیست خلل پذیر نباشد ممتنع است زیرا که موت طبیعی همه افراد انسان را ضروریست و این مبحث در مواقع خود تحقیق یافته و کمال حفظ صحت در تعدیل امور سبعة است که اول تعدیل مزاج است و دیگر اختیار مایتناول و دیگر تنقیه فضول و دیگر حفظ ترکیب و اصلاح روح و هوای مستنشق و اصلاح ملبوس و تعدیل حرکات بدنی و نفسانی ازین جمله است تدبیر نوم و یقظه و کلام هریک ازین امور مذکوره در معتدل المزاج خالی از سقم است و غیرش را قیاس بحسب قوانین طبی بر مزاج معتدلست.

[۳۶] مقاله در بیان ریاضت

مراد بریاضت حرکت ارادیت که صاحبش باو محتاج به نفس عظیم متواتر باشد و موفق استعمال او مامون از بسیاری از امراض بادیت و آنچه تابع ماده است از آفات اگر باقی تدبیر صواب باشد و این مشروط بوقت استعمال و خلا و ملای معده است زیرا که اگر متعاقب به تناول غذا واقع شود موجب فساد است و او موجب ضعف و اگر بر خلا واقع شود موجب تحلیل بسیار است و تصرف بحسب تحلیل

تحفه خانی، متن، ص: ۱۰۶

بسیار است و تصرف بحسب تحلیل در مواد صحیحه این نیز ردیست پس ریاضت در وقتی باد که خلا و ملا در معده بر وجه اعتدال باشد و غذای ماکول مرتبه کیلوس رسیده باشد و در ریاضت حرکت از ضعف بقوت بتدریج باید نه دفعی که در اول وهله بشدت حرکت کند و سبب احتیاج بریاضت آنست که انسان را از ماکول گریز نیست و آنچه ماکول می‌شود از اغذیه تمام آن جزو مغتذی نشود زیرا که در هر هضمی فضله در بدن می‌ماند که از آن تکرار فضلات کثیره در بدن مجتمع می‌شود چه اگر تحلیل نه‌رود موجب امراض کثیره است و اگر در دفع فضلات حاصله همیشه تدارک بایراد مسهل کنند از چند وجه نیک نیست یکی آنکه

طبیعت معتاد شود در دفع فضله موذی بمعین مسهل که بی‌این نتواند دفع کرد و این از امراض است و دیگر اکثر ادویه مسهل از اخراج خلط بقوت سمیت و بتکرار ایراد مسهلات با وجود اخراج مواد از کیفیات سمی در بدن می‌ماند که بمرور ایام از ایشان امراض ردیه متولد می‌شود و سخن بقراط است که الدواء کالصابون ینقی و ینکی پس چیزی محتاج الیه که کفایت تحلیل مواد فاسده کند و غایله مذکوره نداشته باشد آن ریاضت بر وجه اعتدال است و رعایت وقت و بحسب کمیت و کیفیت است و مشتمل بر منافع کثیره دیگر نیز هست که آن انعاش حرارت غریزی و تصلیب مفاصل و عضلات و تقویت و توسیع مسام که سبب سهولت تحلیل اوست و غیر ذالک من المنافع و بسیار است که تارک ریاضت را از امراض ردیه طاری می‌شود مثل دق و این را سبب ظاهری مقبتس زیرا که حدوث حمای دقی خالی از دو حال نیست یا آنکه انتقالست مثل سل و بعضی حمیات دیگر و یا مکس در حصبه و غیر ذلک و یا اصلیت مثل آنکه بر جرم قلب حرارت مستولی شد و شروع در افنای رطوبات محموده کرده اما آنچه از ترک ریاضت حاصل شود بظاهر عقل از آن ابا می‌کند مگر آنکه بواسطه ترک

تحفه خانی، متن، ص: ۱۰۷

ریاضت رطوبات وافره در بدن مجتمع شود نه بعد از استیلای حرارت مستقل [۲۸] بر رطوبات محموده شود و بتدریج شروع در افنای آنها کند انواع ریاضت مختلف است مثل سماع و خود را بریسمان محکم از درخت آویخته تحریک کردن چنانچه عورات می‌کند و آن را اراجیح می‌نامند پس واجب بر مرتاض تفنن در استعمال حرکات است و مر هر عضوی از اعضا را ریاضتست مختص بآن عضو مثل ریاضت آلات نفس که بصوتست گاه ثقیل و گاه خفیف و گاه بجهر و گاه خفی و درین ریاضت فم و لهات و لسان همه هست زیرا که درین حین همه متحرک است و علی هذا القیاس و از قوانین علاج آنست که عضو ضعیف را ریاضت بفرمایند مثل آنکه شخص را مرض ردیست که آن عبارت از امتلائی عروق ساقین و عظم آنست واجب برو آنست که تحریک یا بسیار نکند بلکه درین صورت ریاضت اعالی بدن می‌باید تا اثر آن با سافل برسد پس ریاضت عضو ضعیف تابع ریاضت عضو قویست و وقت ریاضت نزد نقاء بدنست از فضول خلطی و حین فراغت از بول و براز و بعد از انهضام غذا و آن قریب بوقت غذا ثانیست و آنچه دلالت بر هضم غذا می‌کند نضج بول است و شاهد حال او قوام و لون اوست چه اگر بسیار رقیق و بی‌رنگست دلالت بر فجاجت می‌کند و ببايد دانست که ریاضت بر امتلائی یا آنکه شدید الضرر است اما بهتر است از آنکه بر خلای مفرد واقع شود و بهترین اوقات ریاضت وقت اعتدال هواست در حرارت و برودت همچنانکه سابق مذکور شده و در مقدار ریاضت مراعات سه چیز می‌باید اول آنکه لون بشره که از سرخی بصفرت نه‌انجامد و ما دام که در مرتبه حمرتست وقتست و ثانی حرکاتست و آن و ما دامی که خفیف است هنوز وقتست و اما بشدت که می‌شود ترک باید کرد و ثالث حال اعضاست عند ریاضت

تحفه خانی، متن، ص: ۱۰۸

که اگر منقخ است مادامیکه زیاده می‌شود در انتفاخ هنوز وقتست و اگر متجاوز شد ترک باید کرد و مرتاض را عند قطع ریاضت اقبال بروغنی معرق باید کرد و عضو مرتاض را آن چرب کرد و درین هنگام عصر نفس باید کرد و هریک ازین سه چیز که مذکور شد آن را فائده هست اما اقبال بروغن از جهت اساله رطوبت باعضا و تخلخل آن و اما آنکه معرق باشد از جهت آنکه تسدید مسام کند یا تحلیل بسیار واقع نشود و حصر نفس از جهت تقویت حرارت در باطن است.

[۳۷] «مقاله در بیان دلک که از جمله ریاضات حمیده است و فوائد بسیار تحلیل مواد دارد»

و ازاله بعضی امراض درو مندرجست و ازو صلب می‌باشد و لین و صلب موجب استواری و شدت عضو مدلوک است و لین موجب ارخای او و ازو کثیر یعنی بسیار گرفتن او که مواقع است باشد موجب هزال و نحافت عضو است و معتدل ازو موجب فربهیست و خشن از دلک آنست که مالندگی بدست خشن و خروجش کنند و المس آنکه مالندگی بدست نرم و خرقة نرم کنند و آنچه بخرقة

باید دست خشن کنند افاده جذب خون می‌کند بآن عضو و آنکه بخرقه نرم و دست نرم کنند افاده حبس خون می‌کند در آن عضو و از آنچه در مقاله ریاضت دانسته شد ممکن است بدلک حصول تکثف عضو متخلخل و تخلخل عضو کشیف نیز و تصلیب لین و تلین صلب و جذب و حبس خون بطریق دلک و گاهی دلک را تقدیم بر ریاضات دیگر می‌کنند و آن را دلک استعداد می‌نامند و این در وقتیست که شخص را داعیه اختیار

تحفه خانی، متن، ص: ۱۰۹

ریاضتست و گاهی اختیار دلک بعد از ریاضت نیز می‌کنند و این را دلک استرداد می‌نامند وجه تسمیه ظاهر است چه در اول مقصود و حصول استعداد از برای ریاضتست و در ثانی تکرار آنست تا بقایای آنچه از اول مانده از مواد تدارک یابد و موجب اعیاء نشود که آن عبارت از یافتن کوفیست بواسطه ثقل اغذیه یا خلطی از اخلاط بدنی و تعبیر ازو در عرف عام بماندگی می‌کنند و دلک استرداد برفق و سکون می‌باید و بوجه اعتدال و بهترین مالندگی آنست که در آن استعمال ادهان محلله نیز باشد در مواقعی که مراد تحلیل مواد بارده باشد مثل روغن یاسمین و زبوق و مثل ذلک من الادهان.

[۳۸] مقاله در بیان استحمام و کیفیت اوقات آن

باید دانست که انسان کامل الصحه صحیح البنيه را احتیاج تحلیل حمام اینست و اگر حمام درآید می‌باید مقصودش استفاده حرارت لطیفه قلیله باشد و ترطب معتدل باستعمال آبهای ملایم و می‌باید که بگرم‌خانه درنیاید ازین جهتست که صحیح المزاج را ممنوعست مکث طویل در حمام و استعمال آب قدری می‌باید که موجب حمرت بشره شود نه چندانکه موجب حرارت قوی شود مرتاض را دخول حمام جایز نیست مگر بعد از استراحت از ریاضت و واجب بر مستحم دخول حمام و خروج ازو بتدریج است و می‌باید که استحمام بعد از هضم غذا باشد و بیش از خلای مفرط مگر آنکه تحلیل قوی خواهد و صفرای باید که قبل از دخول حمام نان منقوع در آب فواکه مثل انار شیرین و ترش اختیار کند و خود را در حمام از تناول اشیاء حاره و بارده بالفعل نگاه دارد و بعد از خروج از حمام نیز نگاه دارد زیرا که تا تبرید جواهر

تحفه خانی، متن، ص: ۱۱۰

اعضای رئیسه نکند و اگر حار باشد موجب ذوبان اعضا نیز نشود و محموم و صاحب تفرق اتصال و ورم را حمام مجوز نیست هریک ازینها را سببی هست صاحب حمیات بجهت آنکه اگر حمیات عفنی باشد ازدیاد در عفونت می‌شود و تفرق اتصال را بجهت آنکه مقصود در معالجه تفرق اتصال برهم آمدن و مندمل شدن عضو متفرق است و حمام موجب ارخا و سبب عدم اتصال و اندمال اوست و صاحب ورم را از دو جهت یکی ارخای عضو دارم و ریختن مواد و دیگر زیادتی عفونت عضو دارم و حمام مسخن و مبرد و مرطب و مبین و نافع و ضار همه هست اما هرکدام باعتباری زیرا که هرگاه مکث طویل درو واقع شود اول مسخن است و بواسطه طول مکث تحلیل بسیار می‌شود بعد از آن مبرد باشد و چون رطوبات بتحلیل رود بیوست حاصل می‌شود و چون استعمال آب بسیار کند و مکث بسیار واقع نشود مرطب باشد و نفع و ضرر ازو علی هذا القیاس ابدان که در انتفاع و تضرر مختلف است و حمام همچنانچه منافع دارد مضار نیز دارد و از منافع او آوردن خوابست پس کسی را که بی‌خوابیست مناسب باشد و دیگر تفتیح و جلاء و تحلیل و انضاج و جذب غذا بظاهر بدن و حبس اسهال و ازاله اعیاء و مضار او تضعیف قلبست اگر افراط درو شود یا مکث طویل واقع شود و حدوث غشی و تحریک مواد ساکنه و مهیا ساختن مواد و رطوبات از جهت عفونت و اما بجانب اعضای ضعیفه و این سبب حدوث اورام در اعضای ظاهره و باطنه است.

تحفه خانی، متن، ص: ۱۱۱

[۳۹] مقاله در بیان اغتسال به آب سرد و منافع و مضار و وقت آن

و استعمال آب سرد مجوز نیست مگر شاب قوی المزاج را در فصل تابستان و بوقت پیشین و می باید که بدن خالی از تخمه که فساد غذا است باشد و اسهال و یاقی و یا نزله نباشد و قبل از او بزمان اندکی جماع نیز واقع نشده باشد و استفراغ دیگر مثل فصد و حجامت و ریاضت مگر قوی که درین حین می تواند زیرا که درین صورت حصر غریزی که موجب قوت و نشاط و طراوت بشره است می شود و اگر استعمال آب سرد با وجود مذکور است ممنوعه اختیار کند موجب آفات کثیره است.

[۴۰] مقاله در بیان ماکول واجب

بر حافظ صحت اقتضار در ماکول گوشت گوسفند یکساله و نان گندم خالی از شوایب ردیه و از میوه اقتضار بر انگور رسیده شیرین و انجیر و خرما در بلادی که معتاد است خوردن او اما انگور بسبب آنکه از خون سلامت که موجب صحت بدنست حاصل می شود اما انجیر بسبب آنکه او میوه است که درو غذایت بسیار است و بدن را با وجود حصول کیموس نیک قوت نیز می دهد و مردمی را که در طبیعت ایشان قبض است بسیار ملایم است چه ازاله قبض می کند و اما ماکول از اغذیه دوائی را حافظ صحت ملتفت و مرتکب باید نشود زیرا که غذای دوائی آنست که درو مزاج دوا کرده باشند خواه بارد و خواه حار مثل غذای که درو کافور باشد با زنجبیل زیرا که بمداومت آن مزاج خارج از اعتدال می شود و مورث امراض مزمنه است الا حین

تحفه خانی، متن، ص: ۱۱۲

مرض که طیب صلاح در اختیار آن داند و آن نیز قدری صالح بملاحظه علاج خواهد بود همچنانچه دارچینی و زنجبیل در غذای مفلوج و مرتعش و غذا بی شهوت باید خوردن زیرا که از آن بدن را کوفتی حاصل می شود و دفع شهوت شدید نباید کرد زیرا که بوقت حصول شهوت غذا بالفعل باید خوردن زیرا که اگر تاخیر شود یاس طبیعت است از مطلوب او و این موجب مرض است و ادخال طعام بر طعام اول که هضم نیافته باشد ردیست و اطاله زمان خوردن نیز ردیست و این در ردأت فرودتر از ادخال است زیرا که در اول موجب فساد غذای اول است و در اطاله اختلاف هضم است و تکثیر الوان و انواع اغذیه موجب تحیر طبیعت است و ترک خوردن غذا بیش و حصول شیخ باید کرد که اگر دیگر مهمات لحظه مرتکب شود بمقدار اول تواند خورد و مداومت و ملاومت پرهیز موجب هزال و نحافت بدنست بلکه در حین صحت حکم پرهیزی در مرض دارد.

[۴۱] مقاله در بیان اسباب وجع

و وجع را با وجود ظهورش تعریف چنین کرده اند که احساس است بمنانی ازین حیثیت که منافی است و اسباب او منحصر است در جنس یکی ازین دو تغیر مزاج طبیعت است دفعتا و آن سوی مزاج مختلف اوست ثانی تفرق اتصال است و بیاید دانست که سوی مزاج یا مختلف است و سوی مزاج مختلف آنست که مر اعضا در جواهر خود مزاجست متمکن و بعد از آن او را مزاج غریب مضاد حادث می شود مر آن مزاج متمکن را و قوت حساسه احساس بود و آن منافی معتاد می کند یا متفق آنست که مزاج ردی گاهی متمکن در جوهر عضو می شود بحیثیتی که مثل مزاج اصلی می شود و ازو تضرر وجع عضو را حادث نمی شود و نیز بیاید دانست

تحفه خانی، متن، ص: ۱۱۳

که سوی مزاج مختلف بالذات مولم نیست مگر سوی مزاج حار و بارد اما یابس و رطب هر دو مولم نیستند بالذات لیکن مزاج یابس مولم است بالفرض بواسطه تفرق اتصال زیرا که بیوست سبب تفرق اتصالیست که آن موجب وجع و الم است و آنکه بیوست چون موجب تفرق اتصال است در خارج مثالی دارد و آن مثل گلی که برو آفتاب تابد چون در اندک زمانی انشقاق درو پیدا می شود و

این بواسطه بتخفیف و تنشیق و رطوبات است و طریبان یبوست که در جسم رطب موجب تفرق شده است پس یبوست بالعرض موجب وجع و الم باشد و مذهب جالینوس اینست که سبب ذاتی وجع تفرق اتصال است و این مذهب نزد اطبا خطاست و تحقیق [۲۹] این سخن در کتب معتبره شیخ ابو علی سیناست.

[۴۲] مقاله در بیان اوجاع

اطبا بعضی از امراض را که در آن بظاهر وجع ندارد از اوجاع شمرده‌اند زیرا که تعریف بر انها صادقست و اسماء داله بر آن وضع کرده‌اند مثلا حکاک که عبارت از خارش عضو است و سبب او ماده لذاع صفراویست یا خون تیز و یا ماده بورقی و یا سودای لذاع و یا ترکیب ازینها و دیگر خشونت در عضو است و سبب او خلط خشن است و دیگر ناخس است که بفارسی مسمی بخله است و از اعراض او تمدید غشاست عرضا و سبب او خلط است یا ریح یا بخار و دیگر حصول و حدوث ضاغط و فشردن در اعضاست و سبب او ماده ذو قوامست که از جمله اخلاط اربعه باشد و یا ماده غیر ذو قوام که مثل مائیسست و ریح باشد و دیگر حصول و حدوث تمدد در عضو است

تحفه خانی، متن، ص: ۱۱۴

و مراد بتمدد عضو است و کشیده شدن اعضاست و در جانب طول که البته مستلزم نقصان در عرض است و این اعصاب را طاری می‌شود و ماده ریح است یا خلط و دیگر فسخ است که آن را ماده حادث می‌شود که متخلل میان عضله و غشاست و این موجب تفرق اتصال غشا است از عضله و موجب جذب اوست بدو طرف او و دیگر مکسیره است و آن ماده است که متخلخل است میان عظم و غشای او و دیگر مسمی برخو است و آن آنست که ممد و لحم عضله است بی‌تمدید وتر و او را رخو نامیده‌اند زیرا که لحم عاری از وتر است پس تشبیه باسم محل باشد و سبب او ماده ممد و آن لحم است و دیگر ثاقب عضو است و آن آنست که کانه که عضو را بهر ما می‌کند و بنفوذی که دارد در عضو و سبب او ماده غلیظ است در عضو غلیظ مثل جرم معاقولون و دیگر مسلی است کانه که بسر جوال دوز می‌خلند زیرا که مسله جوال دوزست و سبب او نیز ماده غلیظ است لیکن ماده این فجست بواسطه غلظ ذاتش یا بواسطه غلظ محلش و دیگر خدر است و آن بی‌حس شدن عضو است و سبب او برد است یا انسداد و اگر بحدوث او صاحبش احساس یافت کند من حیث انه آفته وجع باشد زیرا که در تعریف وجع نیز همین واقع است و الا- داخل در باب دیگر باشد از امراض و دیگر ضربان در عضو است و سبب او ورم حار است در عضو حساس که مجاور عرق ضارب باشد و این ضربان در حال صحت در عروق ضواری موجود است اما مولم نیست و هر گاه که ضربان در حین خروج مزاج عضو از اعتدال واقع شود مولم است پس بر ضربان در عضو وجع و الم نباشد و دیگر ثقل در عضو است و سبب او یا ماده مورم است که از اخلاط باشد و یا ماده غیر مورم در عضو غیر حساس که آن متعلق بعضو حساس است یا ملفوفست در عضو حساس مثل اغشیه محیط بکبد و کلیه و شمه ازین سابقا در مباحث منافع غشا بتقریب مذکور

تحفه خانی، متن، ص: ۱۱۵

شد و دیگر عارضه که آن را اعیامی نامند و آن متاذی شدن انسانست بسبب حرکات و او را اصناف است و در مباحث اعیام خواهد آمد و دیگر لذع در اعضاست و سبب او خلطی است که او را کیفیت حاره است و ببايد دانست که وجع محلل قوت و مانع اعضاست از افعال صادره و او مسخن محلل خود است اولاً- و بعد از آن مبرد آن محلست آخر بان چیزی که آن موجب هزیمت لزوجت و سکون هر وجع یا بواسطه اشتغال حاسه اوست از مشغول همچنانکه عند النوم و سکر و یا بواسطه تخدیر مخدریست مثل اختیار افیون باکل یا طلا یا ضماد و یا بواسطه زوال موجب وجع است و اسباب لذت مقابل اسباب وجع است و این اسباب از جمله ما یغیر المزاج الطبیعی دفعه است تا موجب احساس شود و یا از جمله ما یرد الاتصال الطبیعی دفعه و هر چیز که مولم است از غیر

این دو جمله مذکوره مولم بتوسط هریک ازین دو است یا بتوسط هر دو معا مثل حرکت که مولم است بمثل تمدید یا کوفتن و خلط که مولم است بکمیت بواسط تفرق اتصال است که کمیت سبب این تفرق اتصال است و یا به کیفیت خلط سوء المزاج است و یا به کیفیت و کمیت هر دو رنج ازین جمله است

[۴۳] مقاله در بیان اسباب تخمه و امتلا

و این از جمله اسباب خارجیت که سبب بادی باشد مثل استعمال چیزی که شدید التریب باشد از متناولات و بسیاری دخول حمام و استعمال آب در آن و رفع موانع تحلیل که از جمله این آرام و قرار است به بسد و دعت ازو تعبیر می کنند در کتب و بتکرار این اسباب موجب اجتماع مواد کثیره است در بدن و این موجب نقصان تصرف طبیعت است درین مواد یا سبب از داخل بدنست مثل ضعف هاضمه یا دافعه یا قوت

تحفه خانی، متن، ص: ۱۱۶

ماسکه یا ضیق مجاری

[۴۴] مقاله در بیان اسباب ضعف و سبب او

یا واردست که بر جرم عضو می شود و این سوء مزاج است و یا سوی ترکیب و یا وارد بر روح حامل قوت می شود و این سوی مزاج اوست یا نقصان از جوهر روح است باستفراغی که مختص است باو و یا بر سبب اتباعست مر استفراغ غیرش را یا باستفراغ است که مختص بقوت است یعنی قوت جسمانی و این کثرت فعل اوست

[۴۵] مقاله در بیان اعراض

و مراد بااعراض دلایلت که دلالت بر احوال بدن انسان که غیر احوال صحبت صحتست می کند و آن اقوای ما یستدل به افعال است و آن معلوم شد که افعال سه قسم است بحسب انقسام مبادی و مصادر او که قواست که یکی قوت طبیعی باشد و دیگر قوت حیوانی و دیگر قوت نفسانی و استدلال یافت هر فعلی بر آفت قوتی می کند که مبدا و مصدر آن فعلیست و آفت آلت آن فعل همچنانکه استدلال باحوال افعال ارادی و حسی بر دماغ می کند و به نبض بر قلب و به بول و براز بر کبد و اگر وضعی کبد را طاری شود بول و براز شبیه بغساله گوشت تازه می شود و از اعراض بعضی دلالت بر نفس مرض می کند مثل اختلاف نبض در سرعت بر حمی و بعضی دال است بر محل مرض مثل نبض منشاری بر ورم در غشا و حجاب می کند و بعضی دلالت بر سبب می کند مثل علامات امتلا و بعضی از اعراض مستلزم مرض است مثل حمی حاره و وجع ناخس و سعال و ضیق حس و نبض متشاری بر برسام خالص و بعضی از اعراض

تحفه خانی، متن، ص: ۱۱۷

تابع است مر مرض را گاهی و گاهی تابع نیست مثل صداع و از اعراض بعضی دلالت بر چیزی می کنند که مولد دم است مثال سابق امتلا- است و مثال واصل عفونت زیرا که مراد بسبب سابق آنست که میان او و مرض واسطه باشد و سبب واصل آنکه میان او و مرض واسطه نباشد و همچنین است امتلا که سبب سابق است مر حمی عفنی را زیرا که امتلا واسطه است مر حمی زیرا که امتلا سبب عفونت می شود و بوجود عفونت حمی عفنی متحقق است بس درین مرتبه احتیاج بواسطه نیست و از اسباب بعضی مختلف است و آن آنست که سببی موجب مرض شود و بعد از بطلان سبب مرض باقی باشد مثل هوای حار که موجب صداع شود و بعد از زوال حرارت صداع باقی باشد و بعضی غیر مختلفه است زیرا که بعد از مفارقت سبب باقی نمانده باشد بزوال سبب زوال مسبب شده

است چه مراد و مقصود از مخلف ابقای خلف است پس بیاید دانست که اگر سبب بالذات نیست القای مخلف نمی‌کند و اگر سبب بالذات است زوال سبب موجب زوال مسبب است که مرض باشد و بیاید نیز دانست که ما یوثر فی البدن محتاج است بقوت فاعله و قوت منفعله و مدتی که در آن کفایت حاجت شود.

[۴۶] مقاله در بیان امراض مفرده

و امراض مفرده سه جنس است یکی سوء المزاج است و این شانزده قسم است همچنانکه سابقا مذکور شد و دیگر امراض ترکیب امراضیست [۳۰] که واقع در خلقتست یعنی در هیئت و صورت و این چهار است مرض خلقت مرض موضع مرض عدد مرض مقدار تحفه خانی، متن، ص: ۱۱۸

و امراض خلقت نیز چهار است یکی شکل و مرض شکل آنست که شکل عضو بواسطه لحوق آفت مضر در افعال صادر او باشد مثل آنکه شکل طبیعی را که مستدیر [۳۱] طولانیست و اگر بحسب خلقت شکل مربع واقع شود مضر است بافعال صادر از او و یا سردستی بحسب خلقت بزرگ واقع شد در اولی که عادتاً گنجیدن دست نمی‌گنجید پس این فعل از او مسلوب است و ثانی امراض مجاریست و این باین است که مجرای از مجاری خلقتا متسع است یا ضیق یا مفسد و هریک ازین سه موجب ضرر در فعل آن عضو می‌شود مثلاً- اگر ثقبه عینی واسع باشد موجب انتشار نور شود و رویت بنقصان باشد و اگر مجرای نفس ضعیف واقع شود مانع او حصول هوای ملایم بقلب باشد و اگر انسداد در مجرای بول یا مراره واقع شود افعال مقصوده ازیشان ناقص شود و یا باطل شود اول موجب مرض باشد و ثانی موجب هلاک و ثالث امراض او عیه است و فرقت میان وعا و مجرا زیرا که مجرا باصطلاح اطبا عضو مجوفی را گویند که در شیء متحرک باشد مثل عروق و شریان مجوف که افاده وصول هوای بقلب کند و مجرای مراره که افاده انصباب صفرا بمعده کند و وعا مجوفی مثل اوانی و ظروف عام‌تر که درو ساکن باشد مثل طحال و یا متحرک باشد مثل معده و امعا و مرض او عیه یا بواسطه آنست که بحسب صفرا واقع شده است یا کبیر و یا ممتلیست و یا خالی آنکه صفر است مثل معده زیرا که اگر صغیر واقع باشد بمجاورت حدوث ورم آفت در فعل او شدید است چه بواسطه ورم او را فشردن و ضغط حاصل می‌شود و کبیر مثل کیس الانثین و امتلا مثل انسداد بطون دماغ نیز در حدوث سکتة و خلق مثل خلو مثل خلو تجاویف قلب و خون نزد فرح شدید که مهلک است و رابع امراض سطوح اعضاست و آن یا سطح عضو است

تحفه خانی، متن، ص: ۱۱۹

در آن عضو خلاف آن مطلوبست و یا تجلس [۳۲] عضو است که مطلوب در آن خلاف آنست مثال اول قصبه ریه است زیرا که درو ملاست مطلوبست که سبب سلاست [۳۳] نفس باشد و عدم تاذی از خشونت و مثال ثانی معده است زیرا که درو خشونت مطلوبست تا افاده مکث غذا کند و هضم مطلوب از او حاصل شود چه اگر لمسا باشد موجب زلق غذا شود و بتدریج بزلق الامعا انجامد که مرضی در علاج غیر است پس این مذکور است امراض خلقتست و اما آنچه باقیست از اقسام اربعه امراض ترکیب ثانی ازین اقسام مرض وضعست و مراد بوضع اینجا موضع عضو است و مشارکت اما مرض موضع چهارم قسم است یکی انخلاع عضو از مفصلش [۳۴] و زوال او از غیر انخلاع و حرکت عضو در موضعش نه بر وجهی که می‌باید و سکون او در موضعش نه چنانکه می‌باید اما مشارکت بانیست که عضو قریب باشد عضوی را یا بعید از عضوی باشد نه بر وجهی که می‌باید و ثالث امراض عدد است و مراد بامراض عدد آنست که مرض در عدد عضو واقع شود مثل آنکه از جنس عضو زیادتی موجود شود و این دو قسم است زاید طبیعی و زاید غیر طبیعی مثل اصبع زاید و زاید غیر طبیعی مثل کرهما که در بدن پیدا شود و مثل حصاء مثانه و یا در عدد عضو نقصانی شود و این نیز دو قسم است یا طبیعی و یا غیر طبیعی و نقصان طبیعی مثل نقصان اصبع از اصابع که نه بحسب خلقت و نقصان غیر طبیعی مثل قطع یا تاکل اصبعی از اصابع که نه بحسب خلقت باشد و رابع مرض مقدار است و مرض او آنست

که مقدار عضو زیاده شود زیادتی که مضر بافعال باشد مثل داء الفیل و یا نقصانی شود که مضر بفعال عضو باشد مثل ضمور حدقه و زبان و غیرذلک اینها از امراض ترکیب است و ثالث از اجناس مرض تفرق اتصال است که مضر بفعال است یا بالذات تحفه خانی، متن، ص: ۱۲۰

همچنانکه مذهب قومیست و یا بواسطه سوی مزاجیست همچنانکه مذهب جمعیت از اطبا و اما امراض مرکبه امراضی را گویند که حصول ایشان باجماع امراض دیگر باشد مثل اورام و بثور که مرکبند از سوی مزاج مادی و تفرق اتصال و زیادتی مقدار.

[۴۷] مقاله در بیان قسیم اورام بحسب مواد

و این شش قسم است اخلاط اربعه که ماده ذو قوام است و ریخ و مائیه غیر ذو قوام است و بیاید دانست که آنچه متولد شود از خلط حار بالذات یا دمویست و یا صفراویست و یا مرکب از هر دو همچنانکه متولد از خلط بارد بالطبع و یا بلغمیست و یا سوداوی و یا مرکب از هر دو و بیاید نیز دانست که خلط بارد بالطبع گاهی موجب تسخین بالعرض می‌شود و ورم دموی محض را فلغمونی می‌نامند و صفراوی محض را حمره می‌نامند و مرکب از هر دو را باسم مرکب یعنی فلغمونی حمره یا حمره فلغمونی و در اسم تقدیم خلط غالب بر مغلوب می‌کنند یعنی اگر دمویت غالب باشد در ورم اسمش آنکه مقدم ذکر یافت و اگر صفراویت غالبست آنچه موخر مذکور شد و اگر در ورم مدّه که عبارت از ریمست واقع باشد آن را خراج می‌نامند و اگر خراج عارض لحم رخو شود مثل غسب و شیب فلل و خم ران که این مذکورات مصاب اعضای رئیسه است زیرا که ماده متوجه بقلب را دفع بجانب ابط که شیب بغلست می‌کند و ماده که متوجه بجانب دماغست نه پس گوش دفع می‌کند پس اینها مصاب اعضای رئیسه باشند و درین ماده خراجی اگر کیفیت سمی که سرایت بقلب کرده باشد آن را طاعون می‌نامند نعوذ بالله من شره و من شر ما خلق و ماده بلغمی که موجب ورم باشد دو قسم است یکی ورم رغو و او را اوزیما می‌نامند بعبارت یونانی و سلع لین که او نیز ماده بلغمیست و فرق میان این ذوبانست

تحفه خانی، متن، ص: ۱۲۱

که او ریمما مخالط جوهر عضو است و سلع متمیز است و غلافی و کیسه دارد و ورم سوداوی سه قسم است یکی صلابت است و او را بعبارت یونانی سقیووس [۳۵] می‌نامند و دیگر سرطانت و دیگر انواع غدد است که ماده بواسطه که استحکام سودای تعقدی یافته است و آن عبارت از هر غده [۳۶] است از اعضا که او مبریست از عضو و متمکن در محل خود لیکن بتحریک از جای خود می‌خیزد بخلاف عقد که او بتحریک از محل خود نمی‌خیزد و از جمله غدد است خنازیر که در عنق و ابط و اریبه حادث می‌شود و فرق میان صلابت و سرطان آنست که صلابت را و وجع نیست و سرطان شدید الوجع است و فرق میان این دو و میان اجناس غدد آنست که غدد مبریست [۳۷] از محل یا متشبث بظاهر عضو است و صلابت و سرطان مداخل و مخالط جوهر عضو است و دیگر ورم مائی که از ماده غیر ذو قوام است مثل استسقاء زقی قیله که آن عظم بیضها است و سبیش مائیه است و ورم ریخی دو قسم است تهیج است و ثانی نفخه و فرق میان این هر دو آنست که ریخ از تهیج مخالط جوهر عضو نیست و مقاوم جنس و وضع اصبع نیست و ممتنع [۳۸] نیست بخلاف نفخه که بوضع ید متفرق نمی‌شود و مجتمع است و از جمله اورام بثور است و اقسام او اقسام اورام است زیرا که بثور اورام صغار است و مال [۳۹] هر ورم یکی از سه چیزست یا صلابت یا جمع مدّه است یا تحلل و مر هر ورم را اوقات اربعه است که آن ابتدا و تزید و انحطاط و انتهاست و ابتدا عبارت از زمانیست که درو دفع

تحفه خانی، متن، ص: ۱۲۲

طبیعتست خلط را و ظهور حجم عضو ورم و تزید عبارت از زمانست که درو زیادتی ظهور حجم است و اجتماع مدّه و قیح و انحطاط عبارت از زمانست که درو تنزل و نقصان ورم است و انتها زمانیست که درو بلوغ بغایتست و هریک ازین اوقات اربعه یا

کلیست بحسب مرض از اول تا آخرش و یا جزویست بحسب نوبت نوبت.

[۴۸] مقاله در بیان اسباب سته و بیان سببیت او

چنین است که اسباب مغیره مر احوال ابدان انسانی یا حافظ او ضروریست باین معنی که این اسباب موقوف علیه حیات است و یا غیر ضروریست یعنی موقوف علیه حیات نیست و اسباب ضروریه شش است اول هواست و ثانی ماکول و مشروب و ثالث حرکت و سکون بدنی و رابع حرکت و سکون نفسانی و خامس نوم و یقظه و سادس استفراغ و احتباس و این مذکورات اسباب آنست که انسان را ضروریست زیرا که محتاج الیه است بالضرورت که اگر یکی ازینها در بعضی اوقات مفقود باشد بدن در معرض زوال است و بعضی ازینها اضطرار و احتیاج بر وجهیست که همیشه می‌باید که اگر نباشد خوف هلاک است و بیاید دانست که احتیاج بر وجهیست بهوا از برای ترویج قلب و تعدیل روح است باستنشاق و اخراج فضلات دخانی به نزد نفس و این ترویج و تعدیل باین طریق است که هرگاه که منبسط می‌سازد و عضلات صدر و آلات تنفس را منجذب می‌شود بآلات تنفس هوا بنا بر ضرورت خلا و هرگاه منقبض می‌سازد عضلات صدر آلات تنفس را خارج می‌شود آن هوا زیرا که اگر خارج نشود اسخن از هوای محتاج الیه می‌شود و این موجب سخوف قلب می‌شود و منجر بخفقان و هوا را تغیرات عارض می‌شود و این سه قسم است تغیرات طبیعی و تغیرات غیر طبیعی و تغیرات خارج از مجرای طبیعی اما تغیرات طبیعی تغیراتیست

تحفه خانی، متن، ص: ۱۲۳

که بحسب فصول است بغیر بهار و تابستان و سرما و زمستان و فصول نزد اطبا و غیر فصول چنین است زیرا که طیب از ربیع زمانی می‌خواهد که درو نشو و نمای نبات و اشجار و در آن زمان در بلاد معتدله احتیاج بدثار بیشتری نیست و احتیاج ترویج معتدل به نیز نیست و بخریف زمانی مقابل ربیعیست می‌خواهد و بصیف جمیع زمان حار می‌خواهد و بشتا جمیع زمان بارد می‌خواهد پس در آن جمیع زمان معتدل در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست [۴۰] می‌خواهد و مزاج صیف حار یابس است و مزاج خریف بارد یابس است و مزاج شتا بارد رطب است و هر فصل از فصول سته موافق مزاج صحی کیست که آن فصل مناسب مزاج اوست و مخالف آن کس است که سوی مزاج مناسب آن فصل دارد مثلا کسی از تابستان موافق [۴۱] صحی افتاده است و این فصل موافق مزاج اوست و کسی را سوی مزاج [۴۲] بواسطه کثرت بلغم است و بدین سبب مبتلا بمرض افلیج و یا رعشه است و فصل زمستان مخالف سوی مزاج صاحب افلیج است پس چنین شود که هر فصل موافق مرضی می‌باشد و مزیل مرضی زیرا که امراضی که حدوث آن بواسطه رطوبات و بلغمهاست فصل تابستان موجب تحلیل آن مواد است.

و ازاله آن مرض می‌کند و امراضی که حدوث آن در تابستان است فصل زمستان موجب تسکین مواد است و علی هذا القیاس و بهتر فصول آنست که وارد بر واجب خود باشد مراد آنست که جاری بر مقتضای خود باشد یعنی فصل زمستان مقتضی برد است و می‌باید که سرد گذرد و علی هذا القیاس و هوای متصف بجدوت آنست که پاک از مخالط ابخره و ادخنه باشد که مانع از کشف آسمان نشود مگر درحالی که فساد عام عارض هوا باشد و هوا نقی صافی است که

تحفه خانی، متن، ص: ۱۲۴

مخالط او بخار آجام و بطائح نباشد چه مراد بآجام که جمع اجمه است و آن عبارت از مثبت است و بطائح جمع بطیحه است و مراد بآن بعضی اشجار است چه هوای که مکث درین مواضع می‌کند ردیست و مراد به بخار جسم مرکب از اجزای مائی و هوائیست و مراد بدخان جسم مرکب از اجزای ارضی و ناریست و هوای ملاصق زمینی که همیشه بر روی او آب استاده نمناک است نیز ردیست زیرا که آن هوا سریع‌التعفنست و هوای ملاصق و مداخل مابقل که محل گشت بقل مرادیست نیز چنین است و خصوصا کرب و جرجر و درخت جوز و انجیر که بالخاصیه مجاورت آن مفید هواست و هوای مواضع عالیه و مرتفعه اصح است.

[۴۹] مقاله در بیان کیفیات اهو به و مقتضیات فصول اربعه

بباید دانست که هوای حار محلل رطوباتست و مرخی اعضا است و اگر در حرارت باعتدال باشد موجب حمرت وجه و طراوت او می‌شود بسبب آنکه جذب خون بظاهر بشره می‌کند و اگر در حرارت بافراط باشد موجب صفرت وجه می‌شود بسبب آنچه جذب کرده است و بسیاری عرق زیرا که از افعال حرارت توسع مسام است و اذابه بلغمها و رطوبات جامده و چون حرارت وافر ادرار عرق کند هر آئینه موجب تعلیل [۴۳] قول باشد زیرا که رطوبات بدنی معرق بطریق مسام خارج شود و کثرت حرارت هوا موجب ضعف هاضمه است و عطش چه ظاهر است که سبب تحلیل رطوباتست و حصول اشتیاق طبیعت بیارد رطب و هوای بارد موجب استواری بدن و اعضاست و مقوی قوت هاضمه است و موجب کثرت بول و ادرار و سبب احتقان رطوباتست و نیز مقلل ثقل است که مسما به براز است و سبب انحصار عضل مقعد است و مساعد معا مستقیم مرهیه عضل را بس موجب جلب مائیه هبول می‌شود و هوای

تحفه خانی، متن، ص: ۱۲۵

رطب ملین جلد و مرطب بدنست و هوای یابس بضد این هوای کدر موحش نفس است و مراد بکدورت آنست که ادخنه و ابخره کشف مخالطه او باشد و فصل ربیع که بهار است درو ثوران و طغیان اخلاط بدنست و این ثوران موجب حدوث امراض مادیست زیرا که هوای ربیع موجب سیلان مواد منجمد است که شتا احداث جمود او کرده بود و مختلفست امراض بسبب اختلاف مواد فصل زمستان مورث امراض بلغمیست و علی هذا القیاس زیرا که در هر فصل بسیاری از امراضیست که مناسب آن فصلست چنانچه شمه پیشترک گذشت و سر فصول در احداث امراض خریف است که تیره‌ماه می‌نامند و استحاله هوا یا بحسب کیفیت می‌باشد باین طریق که یا گرم می‌شود و یا سرد و یا استحاله در جواهر هوا می‌شود و آن بطریق است که متعفن می‌شود و یا فاسد می‌شود و این تغیر را در هوا باصطلاح اطبا و با می‌نامند و این تعفن که عارض می‌شود هوا را شبیه بتعفن است و مثل این در هوا معفن اخلاط و مضعف قلبست و مفسد او زیرا که اقرب بقلب است از روی وصول از سایر اعضای باطنی زیرا که هوای متعفن از راه نفس بالفعل باو واصل می‌شود.

[۵۰] مقاله در بیان اختلاف هوا باختلاف بلدان

بباید دانست که حال هوا مختلف می‌شود باعتبار بلدان بواسطه امور ارضی و آنچه ارضیست شش است یکی ازین بعد بلد است از خط استوا و یا اقرب اوست بخط استوا و این را عرض بلد می‌نامند دهر بلدی که مقارب مدار راس سرطانتست در شمال و یا مقارب مدار راس جدیست در جنوب آن بلد اسخن بلد است بحسب ضیق از آن بلاد که بعید است ازو بخط استوا و بباید دانست که بقعه که موضوع بر خط استوا است اعدل بقاعست بحسب این اعتبار بمذهب اصح زیرا که اعدل امزجه مزاج سکان

تحفه خانی، متن، ص: ۱۲۶

اقلیم رابع و این رای مذهب امام محر (فخر) و قول جمعی از محققین است و دلائل برین دارند و اعدلیست راجع بهواست و ثانی از امور سته ارتفاع بلد است یا انخفاض اوست و بلد مرتفع ابرد است و ثالث جبال واقع بر حوالی و اطراف بلده است و درین نیز بحسب قرب و بعد جبال هوا مختلف می‌شود زیرا که جبل موثر است در هوای بلد بسبب آنکه جبل یا شمالیست و یا جنوبی و یا شرقیست و یا غربی و بر هر تقدیر چون قریب باشد موثر است در هوای بلد بر وجوه بحسب رداءء و جودت اما جبل شمالی موجب انعکاس شعاع آفتاب بر بلد می‌شود و این موجب حرارت و سخونت بلد است و حبس ریح جنوبی بر بلد می‌کند که مطلوب نیست و منع ریح شمال می‌کند که هبوب آن مطلوب است و موجب صحت و جبل شرقی حبس ریح غربی بر بلد می‌کند که هبوب آن

مطلوبست و منع ریح شرقی می‌کند که هبوبش مطلوبست و جبل جنوبی منع ریح جنوبی از بلد می‌کند که هبوب آن مطلوب نیست و حبس ریح شمالی بر بلد می‌کند که مطلوبست و جبل غربی منع ریح غربی از بلد می‌کند که هبوبش مطلوب نیست و حبس ریح شرقی بر بلد می‌کند که حبس آن مطلوبست بس بهر تقدیر جبل جنوبی و غربی از شمالی و شرقی افضلست پس معلوم شد که چون تاثیر جبل در هوای بلد و جودت در رداءت هریک از جبل به نسبت بلد و رابع از امور سته بخارست و بخار که بابر است در هوای بلد و بلد مجری آنست که قریب بحر واقع باشد عام‌تر که بر ساحل بحر باشد و یا بر جزیره بلد که بحر محیط بآن بلد باشد و هوای بحر موجب ترطیب بلد است و اگر بحر بر شمال بلد باشد اعانت بر برودت هوای بلد می‌کند و اگر بر جنوب بلده باشد موجب غلظ هوای بلد است و سبب رطوبت و سخونت و اگر بحر محیط به بلد است نسبت هوا در رداءت و جودت ببلد برابر است و خامس ریاحست و او نیز موثر است در هوای بلد و

تحفه خانی، متن، ص: ۱۲۷

شمال که اطلاق او بر بادی که از جانب شمال می‌وزد نیز می‌گذرد و این نسیم موجب شدت و استواری و مقوی بدنست و ریاح سیلانات مواد ظاهره است و مسدد مسام و مقوی هضم است و عاقل بطن و مدر بول و این ریح افضل ریاح است باعتبار اکثریت منافع اگرچه مضرت او از جهت تسدید مسام است و ایجاب نزلات و زکام و اوجاج و اعصاب و اعضای عصبانی مثل مثانه و رحم و ریح جنوب که مراد بآن ریح جنوبست مرخی قوی است و مفتوح مسام و مثور اخلاط و مثقل حواس و این ریح مفسد قروح نیز هست زیرا که مرطب است و مورث حمیات عفنیست چه عفونت از تاثیر حرارت غربی و شی رطب حاصل می‌شود و چون اسباب مهیبا باشد تعفن قریب الحضور است و دیگر صباست که مراد بآن ریح صباست و آن نسیمیست که از جانب مشرق می‌وزد و آن قریب باعتدال است و بهترش آنست که هبوبش در اول نهار باشد بوقت بهار و تابستان و دبور که عبارت از نسیم جانب غربست نزدیک بصباست در جودت و بهترش آنست که هبوبش آخر بهار باشد و صبا از دبور است

[۵۱] مقاله در بیان حرکت و سکوت

بباید دانست که حرکت موجب سخونت است بس ما دام که مبالغه بحد افراط نباشد هرگاه که مجاور بحد افراط باشد تحلیل بافراط است و این موجب تبرید زیرا که تحلیل در رطوبت غریزی می‌شود و این مستلزم تحلیل در حرارت غریزیست زیرا که نقصان در محل مستلزم نقصان در حال است و سکون بافراط موجب استیلائی برد است زیرا که موجب انتعاش و حرارت غریزی مفقود است که آن حرکتست و مرطب است زیرا که حرارت غریزی که محلل رطوباتیست مختص است و حرکت شدید را

تحفه خانی، متن، ص: ۱۲۸

تسخین اکثر است و حرکت کثیره را شدیدیه نیست تحلیلش اکثر است و گاهی حرکت را اسباب معینه مر حرکت را مقارن می‌شود مثل آهنگر که پیش آتش حرکت می‌کند و گاهی مقارن حرکت اسباب مضاره می‌شود مثل قصار که در آب حرکت می‌کند در اولی تاثیر موافقت و در ثانی تاثیر مختلف است.

[۵۲] مقاله در بیان نوم و یقظه

عبارت از خواب و بیداریست و خواب شبهه است بسکون و بیداری شبهه است بحرکت و از فوائد نوم طبیعی تقویت همه قوی طبیعیست باحتقان حرارت غریزی و نوم زیاده بر قدر طبیعی مزحی قوی نفسانی است بترطیب سالک روح و مزیل اصناف اعیاست و اگر نوم [۴۴] واحد مستعد است مر هضم را مفید هضم اوست و نشر ماده موجود در بدن می‌کند و آثار او بظهور می‌آید و اگر نوم بر خلای معده واقع شود موجب تبرید است بسبب وفور تحلیل چه مقدار است که کلّ شیء جاوز حدّه ما لیس ضده زیرا که تحلیل

که آثار حرارتست که بنهایت انجامد در آن شیء که تحلیل درو واقع شده است و برودت که ضد حرارتست حاصل و بیداری مفید اضرار مذکور است و اگر بافراط انجامد مضعف دماغ است و بسیار است که بیداری بافراط موجب احتراق اخلاط صالحه باشد و خواب بافراط مورث امراض رطوبی بلغمیست و غالب از آثار نوم تسخین باطن و تبرید ظاهر است بسبب غور و فرو رفتن حرارت بداخل.

تحفه خانی، متن، ص: ۱۲۹

[۵۳] مقاله در بیان عوارض نفسانی

و بعضی از عوارض نفسانی محرک روح است بجانب داخل مثل غم و فرح و بعضی محرک اوست بخارج مثل غضب و فرح و بعضی محرک است بجانبین که خارج و داخل است مثل غضب با خوف و عارض بسیار است که در یک روح بجانب خارج قوت و بعنف می‌کند و تحریک برین وجه و شدت آن موجب خلو قلبست از روح و یا موجب اختناق اوست و اگر تمام بجانب خارج حرکت کند موجب احتقان اوست در دل هر دو موجب هلاک است مثل فرح غالب و یا فرح و سرور مفرط و بیاید دانست که بسیاری از تصورات سبب امور طبیعه می‌شوند مثل کند شدن دندان بتصور خوردن ترشی درین بسیاری از ماس را واقع شده است.

[۵۴] مقاله در بیان ماکول و مشروب

و هر چیزی که ماکول و مشروب می‌شود او را تاثیر است در بدن انسان و این تاثیر بر وجوه ثلثه است زیرا که خالی ازین نیست که موثر بحسب کیفیت است و بس مثل تبرید و تسخین و ترتیب و تجفیف فقط و یا موثر بحسب ماده است و بس مثل تغذیه و یا موثر بحسب صورت نوعیست و بس اول دواست و ثانی غذاست و ثالث ذو الخاصیه است مثال اول زنجبیل و کافور و مثال ثانی گوشت و نان و مثال ثالث خون ذو خاصه نافع و ضار می‌باشد مثل فادزهر و بیش و یا مرکب ازینها باشد اگر مرکب از کیفیت و ماده باشد دواى غذائیست و اگر مرکب از کیفیت و صورت باشد دواى ذو الخاصیه است

تحفه خانی، متن، ص: ۱۳۰

و اگر مرکب از ماده و صورت باشد غذای ذو الخاصیته است و در ترکیب اگر جانب کیفیت غالبست در اسم تقدیر دوا بر غذاست و دواى غذای می‌نامند و در اسم تقدیم جانب غالب می‌کند بر مغلوب و آنچه تاثیر بجمله جوهر خود می‌کند و آن آنست که فعل او بصورت نوعیه است مثل قوت جاذبه سقمویا مر صفرا را و آنچه مرکب بآن مستعد بقبول این خاصیه شده است مزاج است زیرا که در حکمت مبین و مقرر شده است که بعد از حصول مزاج مرکب مستعد بقبول فیضان صورت و نفس می‌شود از غذا و خاصیت مترتب بر آن می‌شود چنانچه ذو الخاصیات مذکور است و یا هیچ مزاج کیفیت از کیفیات اولی نیست که آن قوت فعلیست و یا قوت انفعالیست و قوت گاهی ملایم مزاج انسانست و گاهی منافی مزاج اوست مثال ملایم قوت حاصله مثل فادزهر که مثال منافی قوت سمی حاصله در پیش صالحه پیشترک بآن اشارت رفت و مراتب ادویه در قوای که بحسب کیفیات اربعه است چهار است اول مثلا تسخین در مرکب طبیعی بر وجهی که بی‌تکرار و اختیار بیشتر ازو حاصل نه‌شود و ثانی اقوی ازو اما بر وجهی که اختیار او بحد اضرار نه‌رسد مگر آنکه بتکرار باضرار انجامد و یا بیشتر افتد و ثالث آنست که فعل او بالذات موجب ضرر بین است لیکن باهلاک نمی‌انجامد و رابع آنست که تناول او بالغ بحد اهلایک است و این خاصیت ادویه سمیت و مقیس الیه در تناول مقدار معتدل ببدن معتدل المزاج است و اول که بدن معتدل المزاج در مقدار معتدل متاثر نشود معتدل است و ثانی که متاثر شود و اثر مختفی باشد مگر بتکرار درجه اولی است و ثالث که متاثر شود و اثر ظاهر باشد و متضرر نه‌شود مگر بتکرار درجه

تحفه خانی، متن، ص: ۱۳۱

ثانی و رابع که متاثر شود و متضرر نیز شود بتکرار درجه ثالث است و خامس که متاثر شود و متضرر نیز شود و با هلاک رساند درجه رابع است و این را دوی سمی می‌نامند مثل افیون.

[۵۵] مقاله در بیان فعل و انفعال

اشاره

بباید دانست که هرچه وارد می‌شود بر بدن انسانی از اشربه و اغذیه میان او و بدن تاثیر و تاثر است که آن عبارت از فعل و انفعال است زیرا که بعد از ورود خالی ازین نیست که وارد متغیر از بدن می‌شود و بدن متغیر از وارد می‌شود و یا آنکه متغیر از بدن می‌شود و تغیر نیز در بدن می‌کند و یا از بدن متغیر نمی‌شود و تاثیر در بدن می‌کند و مراد باین تغیر آخر تغیر در معنی می‌خواهند که آن تاثیر بحسب صورت نوعیه است و اگر این تاثیر از غذا صادر شود و غذای ذو الخاصیه است و اگر از دوا صادر شود دوی ذوالخاصیتست مثل افاده بر دو افاده بر سخونت و قسم اول که تاثیر وارد از بدن باشد خالی ازین نیست که تشبیه ببدن دارد یعنی جزو معتدی می‌شود یعنی اگر می‌شود آن غذای مطلق است و اگر تشبیه ببدن ندارد آن دوی معتدل است و قسم ثانی که تاثیر در بدن دارد و از بدن نیز متاثر می‌شود و این خالی ازین نیست که آخر فعل او افساد بدن است یعنی اول ازین دوی سمیست و ثانی ازین دوا اگر تشبیه ببدن دارد غذای دوائیست و اگر تشبیه ببدن ندارد دوی مطلق است و قسم ثالث از اقسام اول که از بدن متاثر و متغیر نمی‌شود و تاثیر در بدن دارد و مفسد

تحفه خانی، متن، ص: ۱۳۲

و مهلك است و او اسم مطلق است و سم یا حارست که حرارت او اعانت در تحلیل روح می‌کند مثل سمیت سم افعی و یا بارد است که برودت او اعانت در اطفاء حرارت غریزی می‌کند مثل سمیت عقرب.

فصل

بباید دانست که هرچه غذادهنده بدنست مسخن بدنست زیرا که آن غذا خون می‌شود و چون خون حار است مسخن است لیکن این تفاوت هست که خون از غذای حار اسخن از خون از غذای بارد است و تاثیرش در تسخین بدن اقوا و ابقاست و بارد بضد اینست.

[۵۶] مقاله در بیان غذا

و غذا مغیر حال بدنست بحسب کمیت و کیفیت و اما بحسب کیفیت چنانچه پیشترک معلوم شد اما بحسب کمیت اگر چنانچه ازدیاد در مقدار غذا واقع شود مبرد است دایما مگر آنکه برو عفونت طاری شود زیرا که حصول عفونت از تاثیر حرارت است در شی رطب و این نافع از حصول برودتست و نقصان در غذا از مقدار معتاد موجب و مورث ذریعه است و غذا یا لطیف است و یا کثیف است و یا متوسط در کثافت و لطافت و غذای لطیف آنست که ازو خون رقیق حاصل شود و کثیف آنکه خون غلیظ ازو متولد شود وسط آنکه ازو خون معتدل در غلظت و رقت حاصل شود و کثیر غذا اقسام آنست که کثیر آن مستحیل بدم شود و قلیل غذا برخلاف این مثال اول نیم‌برشت و مثال ثانی زرده تخم‌مرغ بریان و مثال ثالث زرده تخم‌مرغ جوشیده

تحفه خانی، متن، ص: ۱۳۳

و حسن الکیموس از غذا آنست که ازو خون صالح متولد شود و ردی الکیموس مقابل او و امثله جمیع اینها در معرفت قوی اغذیه

معلوم خواهد شد.

[۵۷] مقاله در بیان آبها در بدن

و اطبا برین اند که آب غذا نمی‌شود زیرا که بسیط است و هرچه بسیط است قابلیت غذا ندارد و اختیار شرب او بواسطه بدرقه غذا است از مجاری ضئیه و منافع دیگر از تبرید و ترطیب و ادرار و تسکین عطش و غیرذلک من المنافع و اتصال اینها اینست که جاری باشد بر روی زمین پاک و بعید المنبع باشد و از جانب جنوب بجانب شمال رود و بعد از آن آنکه بر روی سنگ رود شدید الجری باشد زیرا که جریان او باین خصوصیت مفید لطافت و تخلص از قبول عفونت و فساد است و یا از جانب مغرب شرق رود بحسب وزن خفیف باشد و اتصاف او باین اوصاف مفید بدن است و آنچه خالیست ازین اوصاف موجب ضرر است و گفته‌اند که بتقطرات غلیظه از طروق متعدده موجب لطافت و تخلص اوست از کدورت مواد فاسده و آب مطبوخ افضل از آب غیر مطبوخ است زیرا که طبخ تقلیل نفع می‌کند و مفید سرعت انحدار است و از آبها که فضیلت دارد آب بارانست و خصوصا که در تابستان باشد زیرا که هوای صیفی فضلات او را بتحلیل می‌برد و از شوایب ردیه پاک می‌سازد اما باران قبول عفونت بسرعت می‌کند بنا بر لطافت و اگر جوشانند مفید عدم قبول عفونت است و همچنین اگر فوق او را حموضات خورند و آب چاه ردیست قیاس به آب چشمه زیرا که بواسطه حرکت و قوت آب چشمه

تحفه خانی، متن، ص: ۱۳۴

بروی زمین آمده است و آب چاه بواسطه سستی بشیب چاه مانده است یکی از اسباب رداءت این گفته‌اند و همچنین است در رداءه آبی که مرور بر معدن رصاص و نحاس می‌کند و گفته‌اند که از خوردن این آبها بعضی امراض حادث می‌شود مثل قروح امعا و ضعف معده و غیر ذلک من الامراض الرديه و آب برکه آن عبارت از آبیست که بر روی زمین آید جریان نکند و بواسطه او حشایش کثیره روید و این نیز بسبب مزید بدی آب و این آب اردا از آب چاه است و آبهای ثلج و برف غلیظ است خصوصا که بوقت زمستان باشد و همچنین در بدی آبهای استاده که مجتمع در منابت نیست که نای اجامیه عبارت از اینست چه شرب او مولد بلغم و مرار است خصوصا که در تابستان باشد و مورث امراض طحال و استسقا و غیرذلک من الامراض است و آبی که غالب برو قوت حدیدیست یعنی مرورش بر معدن حدیدیست مقوی جمیع احشا و اعضای درونست و محرک قوت شهوانیست و مانع ذرب که آن عبارت از اسهال متابعت و استطلاق بطن و یخ و برف پاکیزه که باو مخالطه شیء ردی نباشد خواه او بذات خودش محلول باشد خواه با او تبرید آب دیگر کنند با شامیدن صالح است لیکن بواسطه شدت برد اکثف آبهاست و مکثف بلغم و مضیق مجاری خصوصا مجرای نفس ازو اکثار نستانند مگر قلیلی و صفاوی را در بعضی احیان اکثار آن محول باشد و اکثر مضرت او باعصاب لاحق می‌شود و طبخ او موجب صلاح اوست و آب سرد اگر معتدل المقدار آشامند موافق اصیحاى حار المزاج است و بلغمین و اصحاب امزجه بارده رطبه را مضر است زیرا که موجب فجاجت بلغم و رطوبات و مورث امراض بلغمیست اگرچه مقوی و محرک

تحفه خانی، متن، ص: ۱۳۵

شهوت حار المزاج است و اختیار آب گرم بی‌ضرورت مفسد هضم است و موجب طفو غذاست و مداومت آن مورث استسقااست و آب نیم گرم مغنیست و گرم و تر از آن بوقت غثیان و ثقل معده از طعام و وجع قولنج موجب قی و خلاصی از انست و اختیار آب نیم گرم بوقت سعال یابس مسکن و موجب سهولت خروج بلغم است و دو طایفه از مرضی را اختیار آب گرم نافع است اصحاب مالخولیا و صرع را زیرا که ضد مزاج سودا [۴۵] است و آب مالح موجب اسهال است در اول وهله بواسطه و بعد از آن موجب حبس بواسطه تجفیف و مداومت و مواظبت او موجب هزال و نحافت و نشافت بدنست و مورث و مولد حگه در اعضا و انتهای او جزیست و آبهای غلیظ مولد حصاء سدد است چه غلظت در آب بواسطه اختلاط ارضیست زیرا که رقیق آن بواسطه تاثیر حرارت

تلطیف یافته از مجاری طبیعه می‌گذرد و غلیظ می‌ماند و بتاثير حرارت متحجر می‌شود و مبطون و اصحاب اسهال بسیار است که از شرب آب غلیظ منتفع می‌شوند و سبب ظاهر است و از مصلحات و تریاقات آبهای غلیظ و شور اختیار جریهاست بعد از آن و آبی که مرور بر نوشادر کند خوردن او مورث اسهال است و جلوس در او و احتقان باو همین خاصیت دارد و آنکه مرور شد بر معدن زاك باشد حبس جمیع سیلانان می‌کند خواه این سیلان از دم باشد یا اخلاط دیگر لیکن ظاهر از سیلان خونست و این نیز خواه بطریق جلوس باشد و خواه بخوردن او شدید الضرر است بسبب جلب حیات و آب نحاسی را بعضی از اطبا موجب صلاح مزاج دانسته‌اند

تحفه خانی، متن، ص: ۱۳۶

[۵۸] مقاله در بیان اسباب احتباس و استفراغ

که هریک ازین دو در وقتی می‌باید و در وقتی نمی‌باید زیرا که خالی ازین نیست که مزاج و بدن صحیح است یا سقیم و اگر صحیح حفظ صحت حاصله ضروری است و اگر سقیم استرداد صحت زایله اسلم [۴۶] و اولی است پس بهر تقدیر احتباس در وقتی و استفراغ در وقتی باید و سبب احتباس شدت ماسکه است یا ضعف هاضمه یا ضعف دافعه است و یا ضیق مجاریست بنا بر عدم ارخا و سده واقع در مجاری ازین قبیل است و یا غلظ ماده است و یا کثرت ماده است و یا لزوجت اوست و یا فقدان احساس است بنا بر عدم انصباب مینه که صفر است بر تبرز و قیام بقضای حاجت و سبب این فقدان می‌تواند که وقوع سده در مجرای مراره باشد که مانع از وصول مینه است که آن صفر است و یا انصراف طبیعت است بجهت دیگر همچنانچه در استفراغات بحرانات می‌باشد و سبب استفراغ آنچه در شان او احتباس است قوت دافعه است زیرا که اگر ضعیف می‌بود موجب امساک می‌شد و یا ضعف ماسکه است چه قادر بر امساک نیست و یا اذیت ماده است بثقل و موجب ثقل یا کثرت اوست و یا غلظ جوهر اوست و کثافت او یا بسبب لذع است و موجب لذع و حدت اوست و یا بتمدید ماده است و تمدید او بسبب ریح است و یا بسبب رقت اوست و بر رقت اوسعه مجاری اعانت می‌کند در تمدید زیرا که هرگاه ماده رقیق باشد و مجرای واسع بیش ازو در مجاری می‌رود و کثرت او موجب تمدید است و یا این را بسبب تفرق اتصال است و اگر اعتبار ترکیب

تحفه خانی، متن، ص: ۱۳۷

در اسباب کنی علت در احتباس و استفراغ اقوی باشد و اگر هریک از احتباس و استفراغ بر وجهی که می‌باید نباشد مورث امراض کثیره است و تحقیق این سخن موقوف بر رجوع بر قوانین علاج است فارجم الیها حتی یتفق [۴۷] الیک.

[۵۹] مقاله در بیان موجبات استحمام

و در تعریف حمام صاحب موجز رحمه الله چنین گفته که خیر الحمام قدیم النباء واسع الفضاء عذب الماء معتدل الهواء و هریک ازین قیود را فوائد است قدیم النباء بسبب آنکه هر چند دیرینه است بخارات ردیه که از اهل و ساروج حاصل می‌شود ازو منتقی شده است و سعت فضا بسبب آنکه اگر ضیق باشد هوای او سریع التعفن و شدید الحرارة است و شیرین سبب آنکه اگر شور باشد متضرر ازو شخص می‌شود چه آب شور بچشم و گوش درمی‌آید و مضرات بدنی دیگر نیز بسیار است و معتدل الهواء را بیان فائده حاجت نیست چه از سرد بغایت منافع حمام مرتفع است و از گرم بغایت نیز منافع مرتفع است الا امراض مواد بغایت بارد را مفید است و حمام مشتمل بر سه مرتبه از خانه است مرتبه اول مبرد و مرطب است و مرتبه دوم مسخن و مرطب است و مرتبه سوم مسخن و مجفف است و مراد بثالث گرم‌خانه است و بدوم میان سر او بادل [۴۸] و یا سوخانه و ببايد دانست که حمام را تاثیر در بدن و تاثيرات بعضی بالعرض است مثل تبرید هوای او بواسطه تحلیلش روح و حرارت غریزی و تجفیفش بدن را زیرا که کل شیء جاوز

حدّه جاننش ضده مقرر داشته‌اند چه تحلیل اگر بغایت و نهایت انجامد تبرید حاصل می‌شود

تحفه خانی، متن، ص: ۱۳۸

آب شدید الحرارة موجب سخافت جلد بدنست چه جلد راست و مشام را کشاده می‌سازد پس حاصل نمی‌شود از آب در باطن چیزی که ترطیب بدن کند و مانع از تحلیل باشد و از تاثیراتی که حمام را بالعرض است تسخین اوست بواسطه هضم و نضج بر استعمال حمام گاه بطریق یبوست می‌باید و گاه بطریق رطوبت و مراد بحمام یابس آنست که شخص داخل درو استعمال آب نکند و این مجفف و مسخن است زیرا که رطوبات بدنی بعرق حاصل از حرارت بتحلیل می‌رود و مراد بحمام رطب مقابل اینست و هرکس که [۴۹] ترطیب از حمام کند او را محترز از تعریف و تحلیل باید بود و ترک دوام جلوس در حمام باید کرد و استعمال آبهای معتدل در حرارت و برودت باید کرد و خود را در آب [۵۰] شیر گرم زمانی مدید غوطه باید داد تا با رخا و تلیین عضو و فتح مسام بدن نیک متاثر از رطوبت شود و بعد از آن دیگر مکث نکند و همچنانچه در دخول بتدریج می‌باید در خروج نیز بتدریج می‌باید خصوصا در فصل تیرماه و زمستان چه هوا را درین دو فصل بعد از خروج حمام تاثیر بیشتر است زیرا که محدث نزلات شدید است و منجر شدن آن نزلات بامراض ردیه مهلکه است مثل ذات الجنب و سل و اقلیح و استسقا و غیرذکک من الامراض المناسبه لهذین الفصلین البته بیرون آمدن از حمام بمسلخ که آن جامه خانه است بتامل و تدریج تمام می‌باید و اگر بعد از آن بیرون آمدن تمریخ بدن بروغن گل کند صواب باشد زیرا که موجب حبس رطوبات که بدن ازو کسب کرده می‌شود و این مطلوب است و چون مراد از دخول حمام ترطیب بدن باشد و این فعل مناسب ابدان نحیفه یابسه است و در جامه خانه زمانی که طویل مکث کند تا مناسب تمام بهوای بیرون

تحفه خانی، متن، ص: ۱۳۹

حاصل شود آن زمان بیرون آید و دخول بر خلاء معده موجب تجفیف بدنست و مناسب نیست خصوصا که عرق شود و خصوصا عرق بافراط انجامد و بر امتلای معده کما ینبغی نیز نیک نیست مگر کسانی را که نحافت باشد و مراد تسخین بدن باشد زیرا که رداة بر سری دخول حمام ازین جهتست که موجب سده است چه اگر در حمام عرق و تحلیل بسیار شود در مواد و اخلاط یبوست طاری می‌شود و این موجب سده است و دیگر چون حرارت حمام محلل رطوبات است از اخلاط و غذا بدن را از مایتحلل گریز نیست پس ظاهر بدن جذب می‌کند و این سبب همین است و فربهی لیکن سبب سده نیز هست و علامت حدوث سده که بعد از دخول حمام باشد ثقل و تمدد در جانب ایمن و قرب کبد است و تدارک آن شربتی که مفتوح سده است باید کرد سکنجین بزوری و قرص فسنتین و امثال آن همچنانچه در معالجات سده مذکور است و آن کس که اختیار دخول حمام می‌کند او را محترز از تناول اشیاء حاره و بارده بالفعل می‌باید بود نزد دخول حمام زیرا که ارتکاب اشیاء مذکوره موجب و مورث امراض ردیه است مثل ذبول و استسقا بسبب سرعت نفوذ این اشیاء بمواضعی که در آن مواضع بواسطه وسعت مجاری بسیاری از آن را تشریب می‌کند و تاثیر بقدر آن در بدن می‌کند چون حار باشد موجب ذبول شود و چون بارد باشد موجب استسقا و فلیج و غیره ذلک از امراض مناسب متناول باشد و درو جمله مضار حمام چون ارخا و تلیین عضو می‌کند موجب سهولت انصباب اخلاط باعضای قابله ضعیفه است و اضرار بعصب زیرا که اعصاب خواه عصب حس باشد و خواه عصب حرکت چون از اعضا

تحفه خانی، متن، ص: ۱۴۰

ذکی الحس اند از مضار و منافع بسرعت متضرر و متنفع می‌شود و تضرر از اشیای بارده بسرعت بسبب آنست که روح از عضو ذکی الحس متنفر شده رجوع بمبداء اعصاب می‌کند حمایتا و اصلاحا همچنانچه در تشنجات واقع می‌شود و سبب اکثری اینست و افراط جلوس در حمام موجب تحلیل حرارت غریزیست و سقوط شهوت طعام و آبهای حمامات مختلف است بعضی بورقیست و بعضی کبریتی و مالح و غیرذکک می‌باشد و ازین جهت احکام آن مختلف می‌شود و آب خصوصات مذکوره و ما ینصبغ است و یا

این چنین اصالت واقع است و بهر تقدیر هریک را مزاجی و فائده ضرری هست و اما آب کبریتی محلل و ملطف مواد است و مزیل ترهل و سستی است و نافع اکثر اراضی که در جلد طاری می‌شود مثل جرب حکاک و قوبا و امثال آن و مانع انصباب مواد بقروح است و نافع عرق مدنی که معروف بریشه است و آن نحاسی که منبعش بمعدن نحاس است و یا بر معدن نحاس مرور می‌کند و آب حدیدی که مراد بروتنق سابق است یعنی بر آهن می‌گذرد یا منبعش حدید است و آب شور اینها همه نافع‌اند از امراض بارده رطبه و اوجاع مفاصل و استرخای اعضا و ربو و امراض گرده و تنگی نفس و مقوی جبو کسر است که آن بستن استخوان شکسته است و نافع دمامل است و هریک ازینها خصوصیتی در نفع بعضی اعضاست و آنچه مذکور شد علی‌الاجمال بود زیرا که آب حدیدی را خصوصیت باصبار و اعضای داخلی ست مثل معده و طحال و نحاسی نافع‌ست از امراض دهان و حلق مثل لهات و لوزتین و چشم که درو استرخا و رطوبت کثیره دارد [۵۱] و گوشی که درو

تحفه خانی، متن، ص: ۱۴۱

رطوبت و وسخ بسیار است و اما آب بحر و مراد ببحر پیش عرب آب ایستاده بسیار است مثل عمان و قلمز و در اکثر شور و تلخ می‌باشد و در استعمال او بعضی امراض را فائده است و از بعضی دیگر مضر است و آن بعضی که درو فائده است چون آب بحر بحسب مزاج حار رطب و یا حار مایل به بیوست است پس از امراض بارده یابسه و یا بارده رطبه بحسب اغتسال [۵۲] مفید است.

[۶۰] «مقاله در بیان تضحی که آن عبارت از مکث و گردیدن در آفتابست و جلوس در آن»

و این بحسب قلت و کثرت متفاوتست و بالجمله این نیز بحسب امزجه از وجهی مفید است و از وجهی مضر زیرا که اگر شخص مبتلا بمرض افلیج و یا استسقا باشد او را گردیدن در آفتاب و غلطیدن در ریگ گرم بسیار مفید و اگر چنانچه مبتلا بامراض حاره و صفراوی و یا دموی باشد بسیار مضر است و اجتناب از آن لازم است و بهر تقدیر محلل رطوباتست و مبالغه در آن شدید التحلیل است و باید که متردد خود را در آفتاب برهنه نسازد و مراد باین شدت حرارت آفتابست زیرا که اگر آفتاب شدید الحرارت باشد چنانچه در فصل بهار چه درین فصل کشف اعضا در اوقات معتدله می‌باید کرد فائده در اینست و بفرموده سید الثقلین صلی الله علیه و سلم موافق و مطابق است که فرموده اغتنمو برد الزیبع [۵۳] مضمون اینکه

تن می‌پوشانید از باد بهار گفت پیغمبر که یاران زینهار

هر آئینه درین فوائد بسیار است و تشفی از امراض و اسقام بی‌شمار

تحفه خانی، متن، ص: ۱۴۲

است و آنکه بوقت صیف باشد چون ظاهر جلد بواسطه کثرت حرارت متکاثف شود هر آئینه مانع از تحلیل رطوبات مفسده است.

[۶۱] «مقاله در بیان منافع اندفان در ریگ و تعریق بدن و بعضی اعضا در بعضی امراض بآبها و ادهان»

و بپاید دانست که اندفان در ریگ گرم مزیل ورم استسقا است و نافع از مرض افلیج و نشف رطوبات مفسده است از جلد و مسکن بعضی اوجاع و تعریق اعضا بروغن زیت مزیل مرض اعیاست و نافع از تشنج و احتباس بول و در مطبوخ روباه [۵۴] و گرگ [۵۵] نشستن افضل علاج است در وجع مفاصل و نقرس و اما پاشیدن آب و گلاب و قدری حرکت بر دو بوقت غشی نافع و منبه است و مزیل غشی است و منعش قوت و حرارت غریزی و مزیل کرب و لهب است و این تدبیر مضر است اصحاب نوازل و ادمغه ضعیفه بارده را و خصوصاً صداع بارده.

[۶۲] «مقاله در بیان اسباب سخونت و برودت و بیوست و رطوبت»

و بیاید دانست که از حکما و اطبا جالینوس حصر اسباب سخونت در پنج چیز کرده است و ازین پنج چیز حرکت است زیرا که حرکت مفراط موجب افراط تحلیل است که منتهی به تبرید می‌شود و دیگر ملاقات مسخن است از غیر افراط داخل و خارجا چه افراط موجب تبرید است چنانچه مذکور شد و دیگر متناول از ادویه و اغذیه حاره و دیگر حصول تکاثف که موجب تحفه خانی، متن، ص: ۱۴۳

احتقان حرارتست و عفونت و اسباب برودت را جالینوس در شش چیز حصر کرده است یکی حرکت مفراط و دیگر سکون بافراط و دیگر ملاقات آنچه مبرد است و دیگر ملاقات آنچه بافراط مسخن است و دیگر متناول مبرد از اغذیه و ادویه و دیگر تقلیل غذا بافراط و اما اسباب یبوست نیز منحصر در چهار چیز است یکی ماده مجفف و دیگر ملاقات آنچه مجفف است مثل آتش و هوای مجفف و دیگر تقلیل غذا و آب اگرچه یبوست ضعف جاذبه باشد و دیگر آنچه تحلیل باشد و اسباب رطوبت نیز منحصر در چهار چیز است یکی ماده رطب از اغذیه و اشربه و دیگر ملاقات آنچه مرطبتست از هوا و آب و آنچه بدین ماند و دیگر تکثیر غذا و اگرچه بطبع مرطب نباشد و دیگر اسبابی که جافه.

[۶۳] مقاله در بیان اسباب امراض ترکیب که یکی ازین فساد شکل است

و فساد در شکل یا واقع در اول خلقت است و این بسبب قصر قوت مصوره است و یا واقع بعد از تمامی خلق است و این مرض و غیر مرض می‌باشد مثال مرضی جذام و مثال غیر مرضی سرعت و مبادرت طفل بحرکت قبل از وقت و یا بواسطه اخذ قابله نزد تولد نه بوجه طبیعی و یا فساد در شکل بواسطه اسباب سده است و حصول سده بر سیل انضمام مجرایست چنانچه در انضمام رحم که علت مختص باوست و آن عبارت از بهم آمدن دهن رحمست که در شیء نفوذ بدشواری می‌کند و یا بر سیل التحام مجرایست باین طریق مجرا بهم می‌چسپد بر وجهی که بینهما چیزی نفوذ نمی‌کند همچنانچه انسداد مجرای بول و مثانه از حجر و رمل که ماده غیر طبیعتست و یا از تولول و لحم که در مجرا روئنده است و اسباب قسم اول تحفه خانی، متن، ص: ۱۴۴

یا برودتست یا یبوست و یا شدت قوت ماسکه و یا ضعف قوت دافعه است و یا ادویه قابضه و یا فساد شکل و بستن عضو از خارج و یا ورم که سبب آن ضغط و فشردن آن عضو ماؤف می‌شود و اسباب قسم ثانی چنانچه مذکور شد روئیدن تولول و لحم در مجراست و اسباب قسم ثالث کثرت ماده در مجری و یا غلظ ماده و یا لزوجت و هریک ازین مذکورات موجب انسداد غیر تام است اگر اعتبار اجتماع اسباب نکنی و یا سبب وفور ماده و یا لزوجت شدید است هر آئینه چون قلت ماده و یا عدم لزوجت و عدم غلظت انسداد باشد غیر تام باشد پس باعتبار از دواجات ممکنه وابسته است.

[۶۴] مقاله در بیان اسباب اتساع مجاری

و اتساع در مجاری یا سبب ضعف ماسکه است و یا بسبب حرکت قویه از دافعه است و یا بسبب استعمال ادویه مفتحه است داخل و خارجا و یا ادویه مرخیه رطبه است که بسبب ارخا موجب اتساع مجرا می‌شود.

[۶۵] مقاله در بیان اسباب خشونت

و خشونت در اعضا یا بسبب استعمال ادویه و اغذیه و اشربه شدید الحد است که بتقطع خشن می‌گرداند مثل حموضات و خشونات عبارت از عدم استوای اجزای اجسام و اعضاست و چون بتقطع الین آن منتفی شود و صلب بحال خود باشد خشونت حاصل شود و یا باستعمال شیء شدید التحلیل مثل زبد البحر و بسبب قابض قوی القبض که سبب برودت یبوست محشن است و یا بسبب اجزای

اراضی را کده است مثل غبار.

تحفه خانی، متن، ص: ۱۴۵

[۶۶] مقاله در بیان ملاست که ضد خوشونتست

و مراد بملاست ستوای اجزای اجسام و اعضاست و ملاست در عضو یا بسبب استعمال مفزیاتست که بلزوجت موجب ملاست عضو می‌بود و یا سبب محلل معتدل التحلیل است.

[۶۷] مقاله در بیان اسباب خلع

و مفارقت عضو از موضعش و سبب بی‌جا شدن عضو از محل خود یا بادیست که آن را سبب خارج از بدن می‌نامند همچنانچه عضو را بعنق بکشید و به این سبب از موضع بی‌جا شود و یا از محلی عالی بشیب بعنق فرود آیند و یا بد نیست مثل عروض غلبه رطوبه مرخیه معصیه بر مفاصل که موجب ارخاست و بی‌جا شدن اعضا از موضع خود.

[۶۸] مقاله در بیان اسباب

سوء مجاورت اعضا با یکدیگر و منع مقاربت و سبب درین مذکورات یا غلط عضو است خلقتا و یا ماده غلیظ و یا اثر قرحه و یا تشنج و استرخاء و یا جفاف خلط و تحجر آن و یا بسبب ولادتست.

[۶۹] مقاله در بیان سوء مجاورت بمنع مبادت عضوی

و یا بواسطه غلط است و یا بواسطه التحام اثر قرحه است و یا سبب تشنج است و یا ولادتست.

تحفه خانی، متن، ص: ۱۴۶

[۷۰] مقاله در بیان اسباب حرکات غیر طبیعی

و سبب در حرکات غیر طبیعی یا بیوست مضعف است یا مشنج و حصول تشنج در اعضا بسبب ماده است که موجب ازدیاد در عرض می‌شود و موجب نقصان در طول و یا سبب در حرکت غیر طبیعی سده است در طریق قوت و یا سبب فضول موزیه است ببرد همچنانچه در نافض که او محرکه غیر طبیعت و سبب درو فضول و خلط ردی از بلغم و یا سوداست و یا موزی بلذع که گزند نیست همچنانچه در قشعیریه از ماده عنفه که از صفراست و یا بواسطه عذر حرارت غریزیست و قلت او سبب استظهار عضله می‌شود ببرد و ازین ریجی حاصل می‌شود که تخلص می‌خواهد ازو همچنانچه در اختلاج که عبارت از بریدن اعضا است واقف صناعت طبابت مخفی نگردد که موزی اگر بخاربت قلیله است موجب تمطیست که از آن بخامیازه تعبیر می‌کند و یا اقوی از انست و این موجب اعیا است که ازو بمانده شدن و کوفت یافتن تعبیر می‌کند و یا ازین نیز اقواست و این موجب قشعیر است و ازین بفراسا تعبیر می‌کند و یا نیز اقواست موجب نافض است که معبر بلرزیدنست و ماده ریجی هر گاه که محتبس شود تحت الجلد حرکت حاصل ازین احتباس را اختلاج می‌نامند و اسباب زیادتی در عضو و غدد یعنی زیادتی از لحم و غیلول که آن ارخست و یا عضو عددی گوش و انگشتان و سبب ازین زیادتی کثرت ماده است و شدت قوت قابله است در اصل خلقت و اسباب نقصان یا واقع در اصل خلقت بسبب نقصان ماده و یا خطای قوت قابله و یا ضعف واقع بعد از خلقتست بسبب امور خارجه مثل قطع و یا بسبب امور داخله است و مثل تاکل.

تحفه خانی، متن، ص: ۱۴۷

[۷۱] مقاله در بیان تفرق اتصال

و مراد بتفرق اتصال انحلال فرد است یعنی در عضو وحدانی را اثینی و دوگانگی ظاهری شود که بر صفت وحدانی نماند همچنانچه بتقریب سبق ذکر یافت و سبب تفرق اتصال معروف یا امر داخلست یا خارج بدن و آنکه داخلست مثل خلط اکال محرق که سبب تیزی و احراق موجب تفرق اتصال عضوی که این اخلاط موصوفه مقارن اوست می‌شود یا سبب خلط مرطب مرخیست که سبب تفرق اتصال می‌شود یا خلط مجفف یابس است که بواسطه شدت یبوست موجب انصداع عضو می‌شود یا بسبب شدت قوت دافعه است که نه بر وفق مجری طبیعتست و گاهی موجب تفرق اتصال حرکت بر امتلاست و صیاح شدید و حرکات عنیفه و گاه بسبب الفخار اورام و شکافته شدن عضو ورم است و آنکه سبب از خارجست مثل قطع بآلت جارحه مثل کارد و شمشیر و یا سوختن بآتش و یا گزیدن حیوانات گزنده و یا به فرو بردن دنباله خود باعضا مثل عقرب و زنبور و یا گزیدن درنده مثل شیر و پلنگ و غیر ذلک.

[۷۲] مقاله در بیان اسباب قرحه که موجب تفرق اتصالست

و اسباب قرحه یا ورم منضجر و یا جراحت متفیح که باین سبب اجزای مضر و اتصال او متفرق شده است و یا بثوریست متاکل همچنانچه حال بثورات خبیثه است که موجب تاکل عضو و انبساط دروست و اسباب ورم بعضی از ماده است و بعضی از هیئت عضو است و قسم اول که از ماده است امتلاست

تحفه خانی، متن، ص: ۱۴۸

از مواد بسبب مذکور و قسم ثانی که از هیئت عضو است سبب شدت او مرقرحه را قوت عضو واقعت و ضعف عضو قابل و این قوت و ضعف مرین عضو را یا خلقیست مثل جلد و معاطف و مصابّ اعضای رئیسه مثل پس گوش و شیب بغل و خم ران چه هریک ازینها مصبّ عضو است و اعضای رئیسه زیرا که پس گوش مصبّ دماغ است و شیب بغل مصبّ دل است و خم ران مصبّ جگر است و مراد بمصّب آنست که هرگاه که ماده موذی متوجه هر کدام ازین اعضای رئیسه مذکور شود طبیعت باذن خالق تعالی دفعا للشر و استخلاصا من الهلاک او ماده موذی را بآن مصب و مفرغ که مخصوص آن عضو است می‌فرستد و مراد بعضو رئیس آنست که مبدأ و اصلست یعنی موقوف علیه حیاتست چه بانتفای هریک ازین اعضای مذکوره حیات مسلوبست زیرا که کسی را که دل و یا دماغ و یا جگر نباشد البته حیات نخواهد داشت و بیاید دانست که از قوانین کلیه صناعت اطبا اینست که هر جا که ذکاء حس عضو بشدت باشد هرآئینه از آفات و آلام آن عضو زود متاثر می‌شود و این صفت او را بلیه است تدبیر صواب درین مقام تبلید حس عضو است بعد از دوی که مغلظ خون باشد مثل هریسه و اگر تبرید قوی مخافت نباشد تناول خس که کاهست نافع است و از جمله معالجات پسندیده قویه است نزد ارباب این صناعت بسیاری از امراض قرح و لقای ماء توس از اعیاست و این تدبیر مقوی قوای طبیعه و حیوانیه و نفسانیه است و قریب باینست از معالجات انتقال از بلد ببلد و از هوا بهوای دیگر عام ترکه هوای بلد واحد باشد و بانتقال در هوا از بلد ببلد دیگر باشد و اگر مقصود در انتقالات استفاده هواست همچنانچه متبادر است انتقال از هوا بهوا مغنیست

تحفه خانی، متن، ص: ۱۴۹

از انتقال از بلد ببلد دیگر انتقال از هیئه بهیئه است و از جمله وصایای حذاق اطبا حذر از معالجات قویه است در فصول قویه مثل زمستان و در بلدان شمالی شدید البرد و تابستان و در بلدان جنوبی شدید الحر و فایده این قیود این است که اگر معالج در تابستان

بضرورت علاج بدوا در بلاد بارده کند محذوری نیست و همچنین اگر در زمستان در بلاد حاره باعطای ادویه مسهله کند نیز محذوری نیست اگرچه در فصلین مذکورین احتیاج بدوا افتد بمقتضای الضرورات تبيح المحظورات می باید البته اقدام نماید چه حذر در اوقاتی که مراد حفظ صحت باشد مشروط است و بیاید دانست که ارباب صناعت طبابت در هر انحراف مزاجی و امتلائی خلطی متصدی معالجه بضد نمی شوند بلکه در بسیاری از سوء المزاج بعد از مراعات حسن تدبیر اکتفا بتعدیل و تبدیل مزاج باشربه معتدله می کند و از جمله وصایا مراعات این قانونست که هر جا که بر معالج مشکل شود که مرض حار است یا بارد معالجه بدوای شدید الکلیفیه در حرارت یا برودت نکند و باید که در علاج بسبب اثر عرضی مغرور نشود

[۷۳] مقاله در بیان معالجات امراض سوء المزاج

بقوانین کلیه بوجه کلی اما اگر سوء المزاج مادی نیست در آن تعدیل و تبدیل مزاج کافیت و پسندیده و اگر مادیت استفراغ ماده موجب اگر دمویست بفسد و حجامت باید کرد و اگر از اخلاط ثلثه دیگر است بمسهل مناسب آن خلط و یا بمقی مناسب خلط موجب اگر مثل ماده بجانف فوق باشد و خصوصا که صفرا باشد و الا سعی بحفظ صحت و منع سبب باید کرد پس معالجه با اشیاء حاره جهت نضج سده باید کرد که متحرز از تبریدی باشد زیرا که درین حین موجب تعجر ماده است و ازدیاد حرارت تحفه خانی، متن، ص: ۱۵۰

چه بواسطه تبرید قوی حرارت محتقن می شود زیرا که برودت عضو تکثیف می یابد و مسامات مسدود می شود بلکه اقتصار و اکتفا بر ادویه حالیه مبرد قلیل البرد مثل عرق کاسنی که در برودت در اول درجه است و اگر امثال او کافی نباشد پس آنچه معتدل است باید کرد و اگر این نیز کافی نباشد پس آنچه حرارت لطیفه داشته باشد و بسیار است که فرط لطیفه مانع از نضج اخلاط حاره است و بیاید دانست که تسخین سوی مزاج بارد که هر گاه که برد استحکام یافته باشد صعب است و عسیر الزوال زیرا که تابع فنای حراره غریزیست که منشاء حیاتست و در ابتدا سهلست و سریع الزوال واجبست [۵۶] از تبرید سوی مزاج حار مستحکم زیرا که اینجا مانع فنای حرارت غریزی که سبب و مقوی حیاتست نیست چه باردات سورت حرارت منکسر می شود و سوء المزاج حار باعتدال می آید اما آنجا که سوء المزاج بارد مستحکم شده باشد و بر حرارت غریزی استیلا یافته باشد بایراد اشیای حار کم است که بصلاح آید و بعضی بصلاح شود و بیاید دانست که مزاج شیخ و پسر هر گاه که محتاج تبرید و ترطیب شود یعنی غلبه حرارت شیخ احساس کرده شود هر آئینه درین مقام از حرارت متضرر و محتاج تبرید و ترطیب خواهد بود و درین حین کافی نیست او را از تبرید و ترطیب مقداری که باعتدال آید بلکه در تبرید و ترطیب تجاوز بمزاج بارد رطب می آید که واقع شود زیرا که اگرچه این مزاج او را عرضیست اما مثل شده است.

[۷۴] مقاله در بیان آنکه کیفیت و وقت و صواب استفراغ کدام است

و بیاید دانست که اشیای معالجات بر صواب حکم استفراغ می کند مراعات او ده چیز است اول امتلاست از خلط و اگر خلا باشد مانع از استفراغست

تحفه خانی، متن، ص: ۱۵۱

ثانی قوت است و اگر ضعیف باشد مانعست ثالث مزاج است چه اگر مزاج حار و یابس باشد مانع از استفراغ است و سبب ظاهر است زیرا که مقصود از استفراغ فراغت از اخلاط ردیه است که موجب مرضست و رطوبات ردیه و هر گاه بدن حار یابس باشد و ادویه مسهله اکثر حار اگر ایراد کرده شود حرارت مزاج زیاده شود و مقتضی بمرض گردد و چون مقصود اخراج رطوبات باشد و مزاج یابس باشد بیوست در بدن غالب شود و این موجب دق و ذبولست نعوذ بالله من شره و اگر مزاج بارد رطب قلیل الحرارت

باشد نیز مانع از استفراغ است رابع سخته است که مراد بآن مثال هئیه بدنست در فربهی و لاغری و قصافت و لاغری بافراط مانع است و متحلل البدن فربه را نیز مانعست زیرا که فربه را بواسطه فربهی عروق تنگ شده است اگر ایراد دوی مسهل کنند و اسهال ادویه بقوت جاذبه از عروق است و این جذب بواسطه فربهی کما ینبغی حاصل نمی شود و طبیعه نیز بخل باخراج می کند و سبب در تخلخل بدن آنست که اگر ایراد دوی مسهل در بدن او کرده شود بواسطه تخلخل بدن دوا زود تاثیر می کند و بدن از دوا تشراب می کند و اثر کیفیت دوا در بدن می ماند و این مفضی باسهال مزمن می شود. خامس سنّ شخص است و اگر شخصی بسنّ بلوغ نرسیده است او را استفراغ بفسد و اسهال مجوّز نیست پیران را نیز فصد و استفراغ و اسهال ممنوع است و علت در عدم تجویز ظاهر است الّا عند الضرورة مثل آنکه حصبه و یا خنّاقی شود که درین صورت اقدام بفسد می توان کرد در پیران و اسهال خفیف در بعضی امراض دیگر- ششم فصلست و در بعضی فصول از فصول است استفراغ ممنوعست تابستان گرم و زمستان سرد و درین دو فصل بی ضرورت کلی فصد و اسهال ممنوعست زیرا که در تابستان

تحفه خانی، متن، ص: ۱۵۲

اخلاط ذایب است و صالح با فاسد آمیخته و ممزوج اگر فصد کرده شود و یا مسهل خورده شود از صالح و فاسد همه می آید و چون مقصود اخراج فاسد باشد غرض حاصل نمی شود و هفتم هوای بلد است زیرا که در هوای بلد جنوبی گرم استفراغ ممنوعست و در بلد شمالی قوی البرد نیز ممنوعست خواه تابستان باشد و خواه زمستان و اگر مراد نفس حرارت و برودت هوا باشد قید فصل کافیت و احتیاج بعض تعرض ببلد نیست و او را قسم هفتم اعتبار کردن بعید است هشتم عادتست زیرا که کسی که معتاد باستفراغ نیست او را مسهل دادن مخاطره است خصوصا مسهل قوی اما در فصد محل بحث است و نهم صناعتست زیرا که کسی را که در اضاعت و شغل او تحلیل بسیار است او را استفراغ ممنوعست مثل آهنگر و قائم بخدمت حمام و حال و دهم اعراض ملائسه مثل استعداد مرذوب و مراد بذرب ضعف ماسکه است و حصول اسهال باذنی ملین و سببی و در ایراد مسهل با چنین کس مخاطره است و از قوانین اینست که بعد از مراعات شرائط عشره طیب متجرب می باید که قصد پنج چیز در استفراغ کند اول اخراج آن چیز که موذی بدنست بحسب کمیت یا کیفیت و دوم آنکه آن اخراج به قدری که محتمل باشد و اگر ماده در بدن کثیر باشد از کثرت اسهال باید که معالج در خوف نشود چون قوت باشد و مریض را تحمل آن باشد هیچ خوف نیست مگر آنکه ضعف مستولی شود و یا از اخلاطی آید که موجب خوف باشد مثل خون و حبر سیاه بسته و این علامت بسیار بد است و زود در مقام امساک باید شد و اما اگر ازینها نیست خوفی نیست و سیم آنست که اخراج آن خلط

تحفه خانی، متن، ص: ۱۵۳

موذی از جهت و جانب میل ماده می کند زیرا که ماده که حرکت او بر سیل غثیانست البته توجه او بدیهی است پس او را امداد بقی باید کرد ماده که حرکت او بر سیل مخص است و البته متوجه بجانب اسفل و امعاست و عبارت موجز اینست که فالغثیان ینقی بالقئ و المخص بالاسهال و چهارم اینست که آنچه مستفرغ می شود مخرج طبیعی می باشد و عضو منقول الیه ماده احسن فرودتر باشد از منقول عنه و مشارک می باید با عضو منقول عنه مثل باسلیق ایمن جهت غلبه کند و صبور می باید باشد آن چیز که برو وارد می شود از اخلاط نیز و پنجم آنکه اخراج ماده و خلط بعد از انضاج می یابد و بطریق وجوب در امراض مزمنه و بطریق استحباب در امراض حاره مگر آنکه ماده صهیاج [۵۷] و تائر برو در طغیان باشد زیرا که درین صورت اگر ترک استفراغ واقع شود ضرر در ترک استفراغ اکثر است از ضرب در استفراغ غیر بیاید دانست که استفراغ ماده از غیر موضعش از دو وجه است یکی بجذب از خلاف قریب و ثانی بجذب از خلاف بعید است و می باید که عضو مجذوب عنه و مجذوب الیه متباعد در قطرین نباشد بلکه می باید در یک قطر باشد مثل آنکه کسی را از حلق خون می آید ترعیف او جذب از خلاف قریب است و قصد عروقی که در اسفل بدنست جذب او خلاف بعید است و هرگاه که ماده عاصی باشد در جذب و منجذب بجائی که مقصود است نشود رنج و تعب نباید در

جذب کشید همان کافیت که جذب کرده شد و لازم نیست که البته استفراغ خلط مجذوب شود از آن محل باین طریق که اخراج آن خون نیز باید کرد زیرا که جذب حکم استفراغ دارد زیرا که مقصود بتقید مولم بود از محلش و آن بجذب حاصل شد و تفن جذب مانع از توجه

تحفه خانی، متن، ص: ۱۵۴

ماده است بجانب عضو و کافیت و مقرر است که در هر جذب استفراغ لازم نیست و بسیار است که محجمه باید نهاد و جذب کرد و شرط ما که مراد بآن شگافتن و نیش زدن بر اخراج ماده کردنست شرط نیست و هر استفراغ که بافراط انجامد مورث و موجب نیست و هر کس را که معتاد بعلتی بوده باشد و او را قطع استفراغ شود و آن علت هر آئینه تقویت یابد و اگر استفراغ معاودت کند موجب خلاصی و برأت از آن علت باشد و یکی از قانون در استفراغ اینست که هر کس را که قوتش قوی و بسیار نباشد و در بدن او اخلاط کثیره ردیه باشد و جنبد و یا با خوف شدید الاخلاط یا اخلاط دیگر باشد در چنین ماده استفراغ دفعه واحده میسر نیست و استفراغ این چنین شخص قلیل بدفعات کثیره باید کرد و الا خطر و موجب هلاک است و بایاد دانست که جذب اسهال مواد را از فوقست و خلع او از تحت و اسفل و اسهال موافق است مر جذب موافق و مخالف را و هر گاه که مواد از تحت باشد اسهال مواد را جذب بخلاف جهت خود می کند و قطع مواد نیز از آن جهت می کند و قی مواد از ساقل خلع نمی کند مگر بطریق جذب و فعل فصد هم بجذب و هم بقلع بر حسب اختلاف مواضعها.

[۷۵] «مقاله در بیان قوانین شرکت میان قی و اسهال و فصد»

و بایاد دانست که هر کس کوشش در اکل تناول اغذیه جیده کرده است و او را قوت هاضمه قویست و غذا بروجه احسن می گذراند او را آنچه فهم و ضروری از ریاضت است کافیت مثل مالندگی و دخول حمام و بعد از آن اگر بدن ممتلی شود اکثر آن از بهترین اخلاط است که آن خون است و اگر

تحفه خانی، متن، ص: ۱۵۵

بحسب مقدار زیاده شود فصد با این چنین شخص اولی است از استفراغات دیگر مثل قی و اسهال و واجب بر آن کس که طلب اسهال یا قی می کند اینست تفریق طعام خود کند و آن را چند حصّه کند و اختیار مقداری که آن را بسهولت می گذراند و بر معده او ثقیل نباشد بخورد مقصود اینست که وقتی اراده مسهلی و یا قی می کند طعام بروجه معتاد نخورد و از اطعمه و اشربه مختلفه در روزی بدو سه دفعه اختیار کند می باید که از اطعمه مختلفه و اشربه مختلفه اختیار کند زیرا که اگر بر یک طعام و یا یک شربت مواظبت و مداومت نماید طبیعت معتاد بآن می شود باخراج ظنّت و بخل می کند خصوصا که آن معتاد در مقدار قلیل باشد و متداعی مسهل می باید که قبل از اختیار درین طبیعت سعی نماید و پیش از اسهال و قی در تلطیف حصول مواد که مقصود اخراج است اهتمام نماید و در توسیع مسام کوشد و مراد بتلطیف حصول نضح است در ماده و مراد بنضح تعدیل قوام خلط است و این بتغلیظ رقیق است و ترقیق غلیظ و تقطیع لزج از اخلاط و این سبق ذکر یافت و بعد از ملاحظه مراعات این قانون بدن از تعب در اخراج از مواد مامونست پس بر معالج صایب التذییر تقصیر درین مراعات مجوز نیست و از قوانین معتبره این فن نیست که اگر فصد و اسهال ضروری باشد بواسطه فصد استفراغ اگر چنانچه ازدیاد اخلاط در بدن بر نسبت طبیعی باشد یعنی چون خون در بدن از سائر اخلاط بیشتر است و ازدیاد غیر طبیعی نیز اگر بر همین نسبت است اول فصد را تقدیم باید کرد و بعد از آن بمهلت هر کدام که از اخلاط غالب باشد اخراج باید کرد بادویه مختصه بآن خلط و این قانون از جمله وصایای بقراط است در استفراغ اخلاط و همچنین اگر اخلاط بلغمی مخلوط با خون باشد و اگر لزج و بارد باشد

تحفه خانی، متن، ص: ۱۵۶

و اگر تقدیم فصد کنند در خلط غلظ و لزوجت زیاده می‌شود پس واجب است درین مقام اول اسهال است و اگر چنانچه نسبت زیادتی اخلاط در بدن بوجه مساواتست در مقام نیز ابتدا بفسد می‌باید و بعد از آن استفراغ هر خلط که غالب است در بدن از اخلاط ثلاثه دیگر که غیر خونست می‌باید کرد و اگر نسبت ازدیاد اخلاط بر مساوات نیست به این معنی که از اخلاط ثلاثه پیشتر از خونست آن زمان تقدیم استفراغ آن خلط می‌باید کرد تا نسبت اخلاط متساوی شود و بعد از آن فصد می‌باید کرد اگر در خون غلبه ظاهر باشد و شمه ازین بتقریب مذکور شد و اوفق در تدبیر کسی که قریب العهد بفسد است بوقت ضرورت و حاجت خوردن داروی مسهل است و اگر چنانچه کسی را فصد واجب شده باشد و او تقدیم داروی مسهل کند خطاست زیرا که موجب حدوث امراض منکر است و تب و اضطراب و باعث بر اختیار استفراغ کیف کان خواه بفسد باشد و خواه بدوای مسهل و غیر ذلک از استفراغات همه وقت باعث کمیت و بسیاری مواد و اخلاط نیست زیرا که گاه رداءت کیفیت خلط نیز موجب اخراج است اگر بحسب کمیت قلیل باشد و بر معالجات صائب التدبیر مراعات این قوانین از قلیل و کثیر واجبست و گاه شخص را با وجود احتیاج باستفراغ و تنقیه بدن مانعی از استفراغ پیش می‌آید و یا عادت ندارد و یا هرچه از دوا می‌خورد پیش از حصول اسهال قی می‌کند درین صورت مذکوره تبدیل دوا بصوم و نوم باید کرد که در حصول فائده قریب بخوردن دوا مسهل نیست زیرا که روزه داشتن ریاضت است که در آن بسیاری از مواد فاسد بتحلیل می‌رود و خواب نیز اگرچه رضایت نیست اما در خواب حرارت غریزی متوجه داخل می‌شود

تحفه خانی، متن، ص: ۱۵۷

و اخلاط و رطوبات موزیه را بتحلیل می‌برد و گاه استفراغ بفسد یا باسهال بر سبیل انتظار [۵۸] می‌باشد یعنی چون کسی را در بعضی اوقات معینه مرض عادتاً طاری می‌شود مثل آنکه عادت شخص است که هر بار درد چشم می‌شود و یا وضع مفاصل پیش از حدوث این امراض تنقید مواد موجب مرض را بفسد و یا دوا مسهل اخراج می‌کند تا درین امراض نیفتد و مراد باستظهار این معنیست و گاه مریض و معالج محتاج می‌شود بدوائی که مجانس خلط مستفرغست و موافقت او در کیفیت پس واجبست که دوائی با او خلط کنند که مخالف در کیفیت باشد و موافق در اسهال مثالش سقمونیا است که بفارسی محموده می‌نامند و موافق صفراست از خلط زیرا که مزاج و طبع صفراء حار یابس است و مزاج محموده نیز همین است و مسهل صفراست پس ظاهراً علاج بفسد نباشد و این خلاف قانون است پس طیب باید با محموده از ادویه بارده که بفسد مزاج صفراست بیامیزد مثل هلیله زرد و یا شیرخشت که در کیفیت مخالف صفراست زیرا که بارد است و اسهال موافق زیرا که هر کدام ازینها مسهل صفراست و بقراط گفته است که هر که لاغر و خشک است و سهل الاجابه بقی است اولی در تنقیه او آنست که بقی و ادویه معینه واقع شود و مناسب بقی از فصول اربعه بهار و تیرماه است و تابستان اگر ضرورت افتد اما قی در زمستان مخاطره است خصوصاً که ضیق الصدر باشد و صاحب ضیق النفس و سرفه را در همه اوقات خطر است و استعمال اسهال در اشخاصی مناسب است اگر معتدل السحنه باشد و این هر دو تدبیر به نسبت کسانی را که همیشه خلط ایشان نازل از فوق به تحت باشد بعضی اصحاب اسهال و زلق امعا تنقیه ایشان بمسهلات محال است و بسیار است که مقی در بعضی معده

تحفه خانی، متن، ص: ۱۵۸

افاده اسهال می‌کند و این بسبب یکی از چند چیز است یا معده قویست و اجابت بقی می‌کند و یا مقی در شدت جوع واقع می‌شود و بدن تمام آن را بر سبیل غذائیت جذب می‌کند و در وصله بدن می‌نشیند و یا آنکه شارب مقی لین الطبیعه و صاحب جذب ربوده که مراد اسهال متابعتست و تمام مقی را بطریق اسفل دفع می‌کند و باشارت مقی معتاد بقی نبوده و گاه مسهل نیز مفید قی می‌باشد و این نیز بسبب چند چیز می‌باشد یا ضعف معده شارب مسهل و یا بیبوست حاصل در ثقل و یا کراهت و یا بشاعت طعم دوا و یا شارب دوا از تخمه و فساد غذا بوده اگر چنانچه دوا مسهل بر شخصی که احتیاج بمسهل دارو وارد شود و اسهال واقع نشود و یا

اسهال واقع شود و ماده نضج یافته باشد و درین هر دو صورت موجب تحریک خلط است و پریشان ساختن او بجمیع بدن و استیلای او بر بدن و نباید دانست که از اخلاط بدن صفرا اسرع الاجابت است بقی از باقی از اخلاط و اما قی خون خطر و مهلک است و هر دارو که افاده این می‌کند سم قاتل است و سودا عصیبت در اجابت بقی و اگر واقع شود نیز مخاطره و اما بلغم متوسط است در اجابت و عدم آن و ایراد مسهل خفیف بآنست صاحب تپ اگر ضرورت شود اصوبست از ایراد مقی و ایراد ادویه قویه در اسهال و در زمان اسهال بسیار بد است و نیز نباید دانست که ضعف اسهال ادویه مسهله را بقوت جاذبه است که دردیست و بسیار است که مسهل جذب رقیق می‌کند و غلیظ خلط را می‌گذارد و مسهل سودا و قول آن کس که می‌گوید هر دوا که جذب خلطی از اخلاط می‌کند و اختصاص بآن خلط می‌کند چون ازو اسهال بوجود نیامد و جذب خلط نکند و در بدن ماند آن خلط پیش متولد می‌شود و این قول

تحفه خانی، متن، ص: ۱۵۹

خطاست و صواب نیست و قول نیز آن کس که گفته است که هر دوی مسهل که وارد شود در بدن ارق را اولاً جذب می‌کند و این نیز صحیح نیست زیرا که انجذاب اخلاط در طریق مندفع می‌شود تا آنکه در امعا اگر حاصل ست طبیعه بخارج دفع می‌کند و کمیت که اخلاط از امعا صعود بجانب معده کند و اگر چنانچه بواسطه انسدادی که در امعا احيانا بعضی اشخاص را واقع می‌شود و اخلاط و اثقال بمعده صعود می‌کند البته طبیعت او را بقی دفع می‌کند همچنانکه در بعض قولنجهها و اگر چنانچه مقی بمعده وارد شود و در معده مکث کند جذب خلط بجانب خود می‌کند از امعا و غیر آن.

[۷۶] مقاله در بیان اسهال و قوانین او و استعمال حمام پیش از دوی مسهل

و نباید دانست که از جمله قوانین در اسهال اینست که هر کس که اراده خوردن دوی مسهل بغرض دفع اخراج مواد فاسده که موجب مرضست می‌کند می‌باید که اگر مانعی نباشد از دخول حمام دو سه نوبت پیش از دارو بحمام رود و مکث بسیار نکند و آبهای معتدل موافق مزاج بر خود ریزد و بتدریج بیرون آید و در دخول نیز بتدریج درآید و در آمدن حمام را پیش از دوا فواید بسیار است و الا امداد در نضج ماده است و تلین اعضا و مهیا شدن اخلاط بسهولت دفع و اکثر اطباء بعد از خوردن مسهل دخول حمام را تجویز نه کرده‌اند بسبب حصول قبض که منافی مقصود است مگر در زمستان تجویز کرده‌اند اما بتکرار مجوز نیست و مقصود درین تجویز تحلیل ما بقی از اخلاطست و پس نیز باید که زمان مکث

تحفه خانی، متن، ص: ۱۶۰

اندکی باشد و باید که اصلاً بگرم‌خانه حمام درنیاید تا موجب عرق نشود قبض حاصل می‌شود در کسی که معتاد بخوردن داروی مسهل نبود باید که ارتکاب مسهل قوی و ادویه قویه در مسهل نکند و هرگاه که معالج خواهد که بعضی اشخاص که ایشان را عادت بوده باشد و اخلاط غلیظه لزجه در ایشان مجتمع باشد و توهم سده نیز باشد و ایشان را احتیاج بمسهل باشد اول باید که اصلاح مزجه ایشان بملینات مناسب و امزجه ابدان و لحوم و صلبه و ترطیب بدن و اغذیه مرطبه دسمه و بعد از آن در مقام اخراج ماده از ابدان ایشان شود بادویه مسهله موافقه قویه و یا خفیفه بمقتضای ماده مثل حرّیف و غیر او و بیاید دانست که خواب بعد از خوردن ادویه مسهله قویه می‌توان و موجب تقویت اوست در اسهال و اما هرگاه که دارو بعمل مشروع کرد بعد از آن تا انقطاع عمل دوا مجوز نیست زیرا که خواب کسر و ابطال قوت دوی ضعیف می‌کند و سکون بعد از خوردن دارو واجبست تا حرارت بتدریج تاثیر در دوا کند و مشتمل برو شده اعانت در اسهال و تلین نماید و در حین خوردن دارو تا بعمل شروع کند روایح طیه در پیش باید نهاد و بو شدن تا مانع از غثیان باشد و پیش از حصول مقصود قی نشود مثل گل خراسان که برو گلاب و سرکه پاشیده باشند و مثل بهی و سیب و بوئیدن پودینه تازه مانع از قی است و کسی را عادت قی باشد و بالضرورت اختیار دوی مسهل کند باید که

اندک از طرخون نیک بخاود و بوقت قی آمدن هر دو بازوی او محکم بندنند هر کسی که بعد از خوردن دوا خوف از قی دارد برو لازم است که پیش از اختیار بدو سه روز قی کند و می‌باید که در طعام آن کس که داعیه خوردن مسهل دارد نمک را کمتر اندازد و بعد از خوردن داروی مسهل اگر اهمال

تحفه خانی، متن، ص: ۱۶۱

در اسهال شود چند روزی [۵۹] بسکون راه در همان محل رود حرکت بر دوی ضعیف موجب ابطال فعل اسهال است پس بر دوی ضعیف حرکت نباید کرد و چون سرعت و سهولت اجابت نشود قدری آب گرم و یا گلاب گرم کرده با قدری مصطکی خورد و چنین فرموده‌اند که کسی را حرارت بر مزاج او غالب باشد پیش از اختیار دوی مسهل باید که ماء الشعیر و آب انارین خورد خصوصا که ضعیف البدن باشد و ضعیف المعده و اگر چنین نباشد اولی آنست که ادویه مسهله را بر نهار اختیار کند در تابستان بوقت سحر و در زمستان و تیرماه بوقت صبح و از شروط آن کس که از تشویشات مذکوره ندارد و دوی مسهل بر نهار اختیار کرده است تا عمل دارو منقطع نشود هیچ شربتی و غذای اختیار نکند و اگر چنانچه شخصی صفراوی مزاج باشد و در معده او غلبه صفرا باشد و پرهیز بطول انجامیده باشد آن‌چنان کس را مجوز است که اندک نان در آب انارین تر کرده پیش از دوی مسهل خورد و اگر حب بجهت اخراج خلط سودا می‌خورد باید که در مطبوخ افیمون بشاهتره خورد و اگر بجهت اخراج خلط بلغم می‌خورد بمطبوخ قنطوریون دقیق خورد و اگر بجهت اخراج صفرا می‌خورد در مطبوخ هلیله خورد و جها را پیش از خشک شدن باید که نخورد و نباید دانست که جمع میان دو مسهل در یک روز مخاطره است اما امداد بگلاب و مثل مصطکی اگر در اجابت تاخیر شود مجوز است و تلقان جو با قدری آب گرم بعد از تمامی عمل موجب غسل و تقای معده است از رائحه کریهه دوا و بارد المزاج از تمامی عمل مناسب آنست که تخم ریحان قدری به آب نیم گرم خورد و اندک قند و یا اندک تخم تراتیزک به آب گرم و اندک قند

تحفه خانی، متن، ص: ۱۶۲

هر گاه که بلغمیست دور پیش باشد و حار المزاج را البته تخم اسبغول شسته با قدری قند بآنچه صواب دید معالج باشد و به آب سرد خورد اگر سرفه و ضیق النفس نداشته باشد اگر شخص را بعد از مسهل حرارت و یابس شود ماء الشعیر دادن بهترین معالجات غذائیست و دادن مثل سکنجبین و یا شربت لیمو و آنچه از شربتها باینها ماند تا چهار پنج روز نباید زیرا که موجب سحج است و مرتکب مسهل را باید که دوم روز بحمام رود و اگر چنانچه در حمام او را مکث خوش می‌آید دلالت می‌کند برین که در بدن او بقیه از خلط مانده است و اگر چنانچه او را مکث و بودن حمام مرغوب نیست دلالت برین می‌کند که بدن او از خلط تنقیه یافته است و اطبا چنین گفته‌اند که خوردن آب گرم در وجعی که بعد از اسهال و فصد جگر را عارض شود البته از آن بکند و نباید دانست که از افضل اوقات از برای اختیار مسهل بهار و تیرماه هست و تابستان تا ضرورت قوی نشود درین امر دلیری نباید کرد اما در زمستان بسبب آنکه اخلاط جامد است و اگر ایراد مسهل کند موجب صعوبت دفعست و حصول تعب و حدوث اعراض منکر و اما در تابستان برخلاف این اخلاط ذایب است و صالح و فاسد بهم مخلوط شده و در طبیعه طیب بصالح و ارسال فاسد کردن صعوبت ناچار هر گاه که ایراد مسهل واقع شود صالح و فاسد اخراج یابد و این خطاست پس اگر ضرورت و اضطراب باعث بر ایراد مسهل شود در زمستان در ایام حارّه و معتدله او باید اختیار کرد و همچنین در تابستان اگر احتیاج افتد در ایام بارده او بوقت سحر باید اختیار کرد اما درین دو فصل به نسبت جمیع ابدان و اشخاص سمین و نحیف و قوی و ضعیف مرعی باید داشت غایتش نسبت نحیف و ضعیف بطریق اولی و مراعات

تحفه خانی، متن، ص: ۱۶۳

این قانون پیشتر باید کرد و از قوانین مرعیه این صناعت اینست که طبیعت را در امراض خفیف جزئیه عادت بمسهل نباید فرمود و تا

طبیعه در معاوضه بامراض قلیل بی‌معاونت دوی عاجز باشد و دیگر ایراد ادویه مسهله همیشه بواسطه آنکه در اکثر ادویه مسهل قوت جاذبه همیشه [۶۰] هست که بآن قوت اخراج مواد می‌کند و چون ایراد دوائی مسهل بر بدن مترادف و متعاقب شود هرآئینه از قوت و کیفیت همی [۶۱] بدن متاثر شود و این بتدریج احداث کیفیات و امراض ردیه می‌کند و دیگر اکثر چنین است که در معده‌ها قوت بیشتر نیست موجب ضعف و خرابی می‌شود و ازین جهت است که حکماء گفته‌اند که الدواء کالصابون ینقی و ینکی یعنی داروی مسهل حکم صابون دارد همچنانکه صابون جامه را پاک می‌سازد اما کهنه می‌سازد دوائی مسهل اگرچه بدن را پاک می‌سازد اما موجب بعضی امراض است اگر بتکرار واقع شود.

[۷۷] مقاله در بیان علامت وقت قطع عمل داروی مسهل

اشتداد غلبه خواب و عطش است بعد از اسهال تام وقتی که سبب حرارت معده و ییوست سابق بر داروی مسهل نبوده باشد و یا سبب حدث و حرارت ادویه مسهله نیز نبوده باشد بلکه همین رقیق و رطوبات و اخلاط از بدن سبب استراحت و خواب و شدت عطش باشد این دلیل قطع عمل داروست.

[۷۸] «مقاله در بیان تدبیر قطع اسهال داروی مسهل»

اگر اسهال بافراط انجامد بستن هر دو بازو و یا از پیش ران خوردن فلونیا

تحفه خانی، متن، ص: ۱۶۴

و یا تریاق فاروق و عرق کردن در حمام اگر ضعف غالب نباشد و یا به تبخیر بخار آب گرم از شیب جامه و مالیدن اعضا باشیاء قابضه و نهادن محجمه میان دو شانه و جذب کردن که در آن شرط نکنند که شرط نیست و مقصود همین جذب فقط یعنی نیش نزنند و مراد بشرط اول که واقع شده اینست و ضمادات فایده بر معده نهادن و اگر ضماد با یکی از سویقات قابضه مخلوط کنند اولی باشد و اختیار مسکن در هوای معتدل کند نه در بارد بقوه که مکثف مسام است و نه در حار که موجب قلق و اضطراب است و خوردن قوابض از اشربه و فواکه که ترش نباشد و خوردن تلقان بهی و یا سنجند و یا سیب و از مجربات در خوردن اسهال تسکین تخم تراثیرک مطبوخ در دوغ است مقدار دو مثقال و اختیار غذای بارد قابض که برف سرد ساخته باشد و کردن قی بخوردن آب گرم موجب احتباس و موافقت زیرا که موجب جذب برخلاف است و اگر بهیچ یکی ازین تدبیرات تسکین نیابد مرتکب مخدّرات باید شد اما درین تدبیر مخاطره است زیرا که اکثر اطبا برین اند که در مخدر خوردن در معالجات توقف باید کرد خصوصا که شخصی نحیف و ضعیف باشد و ضعف در اعلا- مرتبه ساخته و قوت بتحلیل رفته از مخدّرات اصلا نباید داد الا خفیف‌ترین مخدّرات و آن نیز مقدار اقل من القلیل و بی‌مصلح آن اصلا مرتکب نباید شد.

[۷۹] مقاله در بیان قانون تدبیر کسی که داروی مسهل خورده باشد

و اسهال نشده باشد و اعراض منکر مثل هول و تلواسه و اضطراب حاصل شده باشد اولی آنست که اگر کیفیت و اعراض ردیه هنوز بر شخص بوجود

تحفه خانی، متن، ص: ۱۶۵

نیامده باشد مشغول بتحریک ماده نباید شد و اگر چنانچه کیفیت ردیه حادث شود اختیار یا بصلی پیش نباید کرد و آن اندک‌اندک باید و صواب درین مقام این است و به آب نیم گرم که درو اندک نظرون حل کرده باشند باید آشامید که موجب قی است و اگر چنانچه اجابت و یا قی باین دو تدبیر حاصل نشود حقنه باید اختیار کرد و شیافات و حمولات باید برداشت و مصطگی در آب گرم

قدری باید آشامید و بسیار است که خوردن قوابض درین حین موجب عملست اگر درین تدبیرات نیز تشفی حاصل نشود فصد باید کرد و همچنین اگر دوی مسهل بعد از دو روز عمل نکند فصد بغرض آنکه کیفیت ادویه مسهله سمیه منتشر نکند باعضای رئیسه نشود و اگر بدن قابل فصد باشد البته در فصد تاخیر نباید کرد که خوف تشویش است.

[۸۰] مقاله در بیان احوال ادویه و تدبیر در دفع ضرر او

و باید دانست که بعضی ادویه مسهله بسیار عامله [۶۲] قوی الخضر است مثل خریق اسود و تربد اصفر و غاریقون اسود و ماذریون که هریک ازینها را سمیت قویست و چون بوقت حاجت طیب ازین چیزها بواسطه استیصال بعضی موادهای قویه بر اشخاص ایراد کند و اگر چنانچه بعد از خوردن احداث کیفیات ردیه و اعراض منکره کند پس باید بدفع مشغول شود و دفع ضرر آن به قیء است و بعد از آن حیل در فرود آوردن آن باسفل و بعد از آن خوردن تریاق و بهره‌چیه موجب کسر حدت ادویه مذکور شود بتغیر و تلین و دسومه و یا بخوردن آب سرد و یا نشستن در آب سرد و نیز بایست دانست که از ادویه بعضی از آن جمله است که مناسب مزاج اشخاص بعضی از بلدانست و مناسب مزاج اشخاص بعضی دیگر

تحفه خانی، متن، ص: ۱۶۶

نیست مثل سقمونیا که در بلاد سرد نیز عملش ضعیف است و به نسبت آن اشخاص بعضی دیگر نیست تا مقداری بیشتری اختیار نکنند عمل کما ینبغی نمی‌کند و این قول را ایلاقی در معالجات خود آورده است و این سخن موافق اصل مسئله این فن نمی‌نماید زیرا که ادویه مسهله بقوت جاذبه خود کیف کان عمل می‌کند و آنکه در بلاد عرب عملش قوی باشد و در بلاد عجم و ترک ضعیف در سخنان اطباکم است و معقول نمی‌نماید و از جمله چیزها که معرفت او بر طیب لازم است آنست که گاهی به نسبت بعضی ابدان اختیار قوت دوا می‌باید کرد نه جرم جسم آن و آنکه در بعضی مرض و امراض گفته‌اند که از دوا و غذا کیفیت و قوت آن دهند همین معنی دارد و این معامله با مریض می‌کند که معده او از طعام ثقیل می‌شود و یا ضعف معده دارد که جرم غذا را نمی‌تواند گذرانید و درین حین تلطیف در غذای بماء اللحم می‌کند و همچنین در ادویه خون خواهند که بدن مریض از کیفیت دوا متأثر و بهره‌مند شود و جرم دوا در بدن نماند بعضی ادویه در آب طبخ کرده و با آن آب و با قند شربتی مقوم و با جلاب ساخته مثل گلاب و عرق گاوزبان و مسک بید آمیخته می‌دهند چنانکه در مرض خفقان دوق و غشی و هر بیماری که بطول انجامیده باشد و تحلیل بسیار شده و در معالجه اعضای رئیسه باید که طیب صایب التدبیر از ادویه عطریه که موافق دل و دماغ باشد بیامیزد و بعضی چنین گفته‌اند که دوی مسهل گاهی افاده اسهال بتحلیل می‌کند مثل تربد و گاه بعصر می‌کند مثل هلیله و این را فعل بالعرض می‌نامند و گاه بمجرد رطوبت تلین می‌کند مثل شیرخشت و گاه بازلاق می‌کند مثل آلو و لعاب اسبغول و این خاصیاتست مر این ادویه مذکوره را و در اکثر ادویه مسهله قویه

تحفه خانی، متن، ص: ۱۶۷

سمیت است و اسهال آن بر سییل قهر طبیعت است پس اصلاح آن بوقت خوردن بادویه که در آن فادزهری باشد اولی است و گفته‌اند که جمع میان دوائی مریق و عاصر و تلین بر وجهی که هر سه متکافی القوه باشد بلکه همان مقدار می‌باید شد که عاصر با تلین ممزوج و مخلوط باشد.

[۸۱] مقاله در بیان تدبیر قی و منافع و مضار او و احوالی که عارض مردم می‌شود

مرتکب قی می‌شوند و بتدارک قی اگر بافراط واقع شود و بایست دانست که از اشخاص که ایشان را قی کردن مجوز نیست اگر مرتکب شوند مخاطره است این جماعت‌اند که مذکور می‌کرد و کسی که هیئت او تنگ مخلوق شده است و گردن او باریک و یا

نفس بدشواری می‌زند و شخصی که مهیا شده باشد از برای نفت الدم و کسی که ضعیف المعده باشد و کسی که بسیار فربه باشد و کسی که بروقی دشوار باشد و کسی که عادت قی کردن نداشته باشد این جماعت مذکوره را قی مجوز نیست و هرگاه ازین طایفه را قی ضرورت افتد تجربه بقی خفیف باید کرد و ایراد مقیثیات قویه بر ایشان جائز نیست و اگر چنانچه اجابت قی باسانی بمقی خفیف حاصل شود بعد از آن ایراد قوی می‌توان کرد و هرگاه قی شخص عسر الاجابت باشد و قی ضروری باشد حیل در آن اول مهیا ساختن شخص و عادت فرمودن اوست و از اغذیه لینه سریع الهضم باو دادن و در غذا دسومت اختیار کردن و میل بشیرینیه نمودن و ترک ریاضات شاقه کردن و بوقت قی کردن اختیار غذای چند لذیذ باید کرد باین ملاحظه که چون شخص عسر الاجابت تحفه خانی، متن، ص: ۱۶۸

است و اگر طبیعت بخل و طنت کند و اجابت نماید باری بغذای صالحی طنت کرده باشد بهتر اینکه بغذای غیر صالح و اما در فصد قی اشخاص که ایشان را اجابت قی بسهولت و سرعتت اغذیه مختلفه که مهیج قی باشد ایراد باید کرد و هر کسی که اراده قی می‌کند پیش از شروع در قی هر دو چشم باید بر قاده بندد و شکم را بقماطه محکم به بندد تا بوقت زور قی آفت بچشم نرسد و سبب مجوز نشود و همچنین تا آفت بشکم نرسد و برده از شکم بوقت زور عنیف از هم نرود زیرا که ازین نوع بلیه و مخاطرات در قی بسیار است و معالج می‌باید که ازین چیزها چشم نپوشد و تغافل نکند و سهل نشمارد که مواضع خطر در استفراغات بسیار است و در جمیع آن بتدبیر صایب سلوک طریق صواب کند تا داخل در زمره اطبا نباشد و اگر شخصی قی کننده قوی است مقی را بر نهار بیاشامد اگر مانعی نباشد و باید که بعد از دو ساعت از گذشتن نهار که چاشت گاه است اختیار کند و اگر سرعت و سهولت اجابت نماید قدری آب گرم ممزوج بروغن کنجد بیاشامد تا بزودی اعانت بر قی نماید و بهترین اوقات اختیار قی فصل تابستان است در ایام معتدله در حرارت و برودت و بعد از قی تا شهوت تمام بغذا حاصل نشود اختیار غذا نباید کرد و عطش حادث بعد از قی را تسکین بخوردن شربت سیب باید کرد و غذا کباب از مرغ جوجه باید داد و اگر شخصی قی کند و در طعم مدفوع بقی حموضت احساس می‌کند آن روز غذا را در آخر روز از همان کباب مرغ اختیار کند و اما منافع قی از جمله تنقیه معده است از رطوبات اخلاط فاسده و تنقیه دماغ است و بدن خصوصا اسافل بدن طریق جذب و قی نافع آنست که بعد از حدوث او خفت حاصل شود شهوت غذا کامل باشد و در نبض قوت مبنی از صحت

تحفه خانی، متن، ص: ۱۶۹

یابد و در احوال مشاهده قوت کند و مواقع استعمال قی امراض مزمنه است مثل استسقا و صرع و مالیخولیا و جذام و برص و نقرس و عرق النسا و بعضی امراض رحم و بیاید دانست که از قوانین علاج اینست که هرگاه شخصی را قی و فصد هر دو ضروری باشد قی را بدو سه روز از فصد پیشتر باید کرد و فصد را تاخیر باید کرد خصوصا که در معده شخص غلظ غلیظ باشد و باید که قی کننده بعد از قی روی خود به آب ممزوج با گلاب و سرکه بشوید و قدری مصطکی به آب و اندک قند بخورد و بحمام رود و استراحت کند و آن روز قی غذای لذیذ اختیار کند و بقراط در ماهی دو بار بقی کردن امر کرده است تا اگر از قی اول تقصیری شده باشد ثانی موجب تدارک ما بقی کند و قی برین وجه نافع است از بسیاری از امراض ردیه مزمنه و چون دانسته شد که قی را منفعت بسیار است در ازاله بعضی امراض که بوجه مذکور واقع شود و مضرت بسیار نیز دارد اگر چنانچه بافراط واقع شود به نسبت بعضی اشخاص و ابدانی که مذکور شد و بسیار است که بواسطه زور بقوت زکی از احشا و پرده‌ها می‌درد و موجب هلاکتست پس درین امر احتیاط باید کرد و دلیری نباید کرد و اگر در مواقعی که قی ضروری باشد و مانع از قی باشد طریق صواب بتدبیر حقنه است و اختیار او.

و از منافع حقنه اخراج فضول و اخلاط ردیه است از امعا و تسکین وجع گرده و مثانه و ازاله قولنج و وجع او و جذب فضول ردیه موجب مرض از اعضای رئیسه و این باجزای حاره قوی می‌باشد و اجزای ضعیفه لینه او

تحفه خانی، متن، ص: ۱۷۰

می‌باشد و آنچه حاره است مجوزه در امراض قویه است و آنچه لینه است در جمیع اوقات فضول و سایر امراض که حقنه را در آن منفعت است اختیار آن مجوز است و بهترین اوضاع شخص بوقت حقنه بر هیئت استلقا است و نصب افتادن بعد از آن افتادن بجائی که وجع در آن جانب است و بهترین اوقات از برای حقنه در تابستان بوقت صباح است و یا عصر و در زمستان بوقت نیم‌روز و می‌باید که شخصی که اراده حقنه می‌کند پیش از اختیار حقنه بحمام نرود زیرا که حمام قابض است و مقصود آنچه از حقنه است حاصل نمی‌شود و اما حقنه در حمام و بعد از حقنه بحمام رفتن مجوز است بلکه بعد از حقنه و مسهل البته بحمام می‌باید رفت.

[۸۳] «مقاله در بیان تدابیر و قوانین و جمیع اطباء در مواضع محتاج بآن»

و ببايد دانست که دوا را دو قوتست لطیفه و کثیفه و هرگاه که معالج استعمال دوا بطریق ضماد و طلا در موقع مقصود علاج کند قوت لطیفه نفوذ در عضو می‌کند و کثیف محبتس در عضو می‌شود و می‌ماند پس انتفاع درین نافذ حاصل است مثل مزاج تلقان جو با کشنیز در طلا و ضماد و خنازیر و مقرر داشته اند که آنچه بر اعضای رئیسه ضماد و طلا کنند در آن از ادویه عطریه می‌باید کرد تا افاده قوت آن عضو کند و در طلا و یا ضماد مزاج ادویه قابضه باید کرد تا حفظ قوت آن عضو کند و مراعات امثال این قوانین در اوقات علاج معالج را ضروری است و اگر در بعضی اوقات بطول احتیاج افتد از حار و بارد بالفعل مثل آب گرم و آب سرد باید که معالج احتیاط کند اگر چنانچه در آن عضو از فضول

تحفه خانی، متن، ص: ۱۷۱

اخلاط متعفن نیست اول استعمال آب گرم کند و بعد از آن استعمال به آب سرد و اگر چنانچه چنین نیست استعمال بعکس مذکور کند.

[۸۴] «مقاله در بیان تدبیر فصد و مراعات قوانین او»

بباید دانست که فصد استفراغ کلیست سبب آنکه جمیع اخلاط در عروق همراه خونست و بوقت اخراج آن از همه بقدر حاجت طبیعی بیرون می‌فرستد اما فصد در صورتی که تزیاید اخلاط بوجه طبیعی باشد یعنی در بدن پیشتر از جمیع اخلاط خونست و بوقت تزیاید اخلاط خون پیشتر از اخلاط دیگر زیاده می‌شود و بعد از آن بلغم و بعد از آن صفرا و بعد از آن سودا اگر چنانچه سبب زیادتی برین وجه و کیفیت است و معالج این معنی از شخص ادراک کرده بوقت ضرورت در اخراج تقدیم خون می‌کند و فصد می‌فرماید و بعد از آن اخراجی هر خلطی که در بدن ما سواى خونست می‌کند بمسهل و یا قئ و یا حقنه اما فصد متعین است در اخراج خون و بقیه اخلاط بطریق مذکوره و فصد یکی از دو شخص را واجبست اول آنکه شخص بواسطه بسیاری خون که دروست مهیا شده است از برای حدوث امراض دموی پس پیش از حدوث فصد باید کرد که درین بلیه و آفت واقع نشود و ثانی شخص که بالفعل مبتلا بامراض دموی شده باشد و یا آنکه او را عادت حدوث امراض دموی در بعضی اوقات بوده باشد مثل آنکه در بهار شخصی مبتلا بحصبه و یا اخراج و دمامل می‌شود پس او را بوقت آن فصد پیش از وقوع این حرارت فصد باید کرد و گاه باعث بر فصد وقوع سقطه و ضربه است بملاحظه آنکه خون منصب بمحل و موضع آفت نشود و موجب زیادتی الم و وجع نگردد و همچنین است که اگر شخص کاور می‌باشد

تحفه خانی، متن، ص: ۱۷۲

که خایف باشد از انفجار او پیش از نضح پس باین ملاحظه فصد باید کرد و چون امراض دموی مادامیکه مخوف است و شخص در آن واقعست فصد را درو اباحت است و اوقات استعمال او پیش جالینوس و توابع او اوسع است و می‌گویند که اگر شخص در مرض دموی واقع است او را تپ عارض شده در اوائل ترک و فصد باید کرد تا ترقیق فضول نکند و در بدن جاری نشود و بخون صالح ممزوج و مخلوط شده موجب فساد بدن نشود بلکه فصد بعد از نضح می‌باید کرد و گذشتن مرض از ابتدا و بلوغ بانتهای و اگر مانعی پیدا نشود اینست مشرب جماعتی از اطبا که اقتدا بجالینوس دارند و مراعات این قانون مرعی می‌دارند و از جمله وصایای ایشان اینست که تحریک ماده بفسد و استفراغات روز طغیان و حرکت ثوران امراض نکند و مراد باین قول ایام بحرانت و نیز گفته‌اند که در امراض ذی بحران اخراج خون بسیار از شخص بکنند بلکه اول تسکین اعراض ردیه کنند و اگر اعراض منکر تسکین نیابد قلیلی از خون اخراج کنند و بیک دفعه خونی که مقصود اخراج اوست نکند و معالج باید که از برای اخراج بار دیگر از خون در بدن گذارد تا بوقت حاجت باخراج بقیه از خون باشد و دیگر در تقلیل اخراج ملاحظه حفظ قوت نیز هست و همچنین شخص بعید العهد بقی اگر شاکی باشد بسبب حدوث تکسر و درهم شکستن و کوفت یافتن در خود مناسبت که اندکی خون بگیرد اگر چنانچه در خود کثرت خون و ثقل از آن ممر احساس کند اگرچه زمستان باشد و از غذا [۶۳] فصد گاهی احتیاس طبیعت است و گاه تولد اخلاط کثیره در بدن هرگاه که در قوت ضعیف باشد و بسیار است که از فصد غشی حادث می‌شود و باین ملاحظه که غشی شود پیش از فصد قی فرمایند صواب باشد زیرا که مانع از حدوث قی و

تحفه خانی، متن، ص: ۱۷۳

غثیان است و ببايد دانست که بر شخصی که او را قولنج باشد فصد کردن او مخاطره است و مجوز نیست و عوراتی که ایشان را طمث جاریست و یا حبلی دارند و حامله‌اند ایشان را نیز فصد مجوز نیست زیرا که موجب سقوط فرزند و غشی است و هر دو مخاطره است مگر ضرورت قوی باشد آن نیز بقدر قوت و واجب و فصد کسانی را که در ایشان امتلای غذائی ظاهر باشد مجوز نیست زیرا که ضرر بسیار درین وقت حادث می‌شود خصوصاً که اخلاط بدنی خام و غیر نضح باشد زیرا که موجب ضعف قوتست و خوف هلاک و اما در کسی که اخلاط سوداوی برو غالب باشد اگر فصد کند قدری و بعد از آن اخراج دیگر ضروری باسهال بمسهل مناسب آن خلط بمهلت کند باکی نیست و ببايد دانست که هرکسی را که دم صالح درو قلیل است و اخلاط ردیه درو بسیار او را فصد بهیچ وجه جائز نیست زیرا که آنچه صالحست و بکار می‌آید ممد حیاتست بلکه حیات بالقوه است که می‌رود و آنچه فاسد در بدن می‌ماند و اگر معالج بفکر صایب و تشخیص ثاقب دریافته باشد که در شخص خون ردی الکافیة هست اخراج آن خون بدفعات و قلیلاً قلیلاً مجوز است و تغذیه این چنین اشخاص مذکوره بغذای محمود سریع الهضم باید کرد و اعاده اخراج خون قلیل از شخصی که خون قلیل فاسد دارد بعد از غذاهای نیکو باید کرد تا خون بد بیرون رود و خون صالح که از غذای صالح حاصل شده بجای آن و خلق آن باشد و بدن بدین تدبیر بصلاح آید و ببايد دانست که فصد صیف اگرچه حفظ است مر قوت را اما اخراج لطیف و رقیق خون می‌کند و حبس کثیف آن و آنکه واسع است و اگرچه در تنقیه اداخل است اما موجب غشی است بواسطه خون بسیار و مضعف قوت و این طریق فصد

تحفه خانی، متن، ص: ۱۷۴

با مردم فربه مناسب است زیرا که فربهی ضغط عروق ایشان کرده است و خون مطلوب باخراج اگر چنانچه ضیق واقع شود بیرون نمی‌آید و در زمستان نیز اگر چنانچه ضرورت افتد واسع باید زد زیرا که در زمستان خلط خون افسرده و منجمد است و اگر چنانچه ضیق واقع شود بیرون نیاید الا آنچه رقیق صالحست و اگر بوقت تابستان بفسد ضرورت افتد البته ضیق باید خصوصاً که شخص نحیف البدن خشک باشد و نحیفان و کسانی که ایشان را قوت بسیار نیست و حال آنکه ایشان را فصد ضرورت شده است مناسب آنست که بطرف قفا تکیه کنند و فصاد رگ زند زیرا که قوت را ضعیف نمی‌سازد و فصد در تپهای تیز و ابتدای آن پیش بعضی

اطبا که اقتدا بجالینوس دارند مجوز نیست اگرچه جالینوس را در امراض دموی مبالغه و تعجیل است در فصد و اما درین سخن فصد دیگر است و در حمیاتی که شخص را تشنج باشد مجوز نیست اگرچه احتیاج و ضرورت بفسد دارد و کسانی که ایشان را از حمیات عفنی نباشد نیز نباید اخراج خون کرد و اگر معالج را رای بر گرفتن خون قرار یابد قلیل باید اخراج کرد و اگر حمی شدید الالتهاب و سوزناک نباشد پس طیب را نظر بقوانین عشره در اخراج و جذب خون باید کرد و بتامل صایب در قاروره و غیر آن کرده اخراج باید کرد و اگر چنانچه بول رقیق و ناری باشد و نبض ضعیف باشد حذر آن فصد باید کرد اخراج باید کرد که خوف هلاک است اگر بول سرخ و غلیظ باشد و سحنه بشره سرخ البته در فصد تاخیر نباید کرد و اختیار فصد در حال سکون باید و اگر در حمیات و لرزه و خوردن سرما باشد درین صورت نیز حذر از فصد باید کرد اگر شخص معالج بتوهم خون فصد کرد باید نظر در خون خارج از شخص کند بیند اگر چنانچه خون غلیظ و رنگین باشد

تحفه خانی، متن، ص: ۱۷۵

قدری که واجبست اخراج کند و الا که خون رقیق و صافی باشد در حال حبس خون باید کرد و نگهداشت که ازو فصد صرف شود که خطر عظیم است و اگر چنانچه در حمی فصد ضرورت شد فصد باید کرد و اعتماد بقول که می گوید که سیلی بخون گرفتن نیست بعد از رافع نمی باید کرد و البته می باید گرفت و این قول و مذهب جالینوس است و مقتدیان با او زیرا که جالینوس می گوید که الی الفصد سیل و لو الی الاربعین بیش تا چهل روز در امراض دموی اگر در علیل قوت باشد فصد می توان کرد و اخراج خون بقدر حاجت و غایتش آنست که پیش او نیز در ابتدا اولی است و اگر در ابتدا تقصیر و اهمال شده باشد هروقت که معالج اختیار می کند بعد از رعایت قوانین مجوز است و در خراسان و عراق و فارس گاهی بقول جالینوس عمل می کند چون در مرض صعوبتی و اشکالی پیدا شود و بسیار است که موافق می افتد و موجب خلاص است و بسیارست که فصد در حمیات دموی از فصد اما در ابتدا و پیش از نضح مفرط نیابد و مفرط بعد از نضح مجوز است و گاه فصد چنان موافق می افتد که در حین اخراج خون تسکین می یابد و از وصایای حدّاق اطبا اینست که شخص بارد المزاج قلیل الدم را فصد نکند شخص مقیم در بلد شدید البرد ای شخص مبتلا بدرد قوی را و بعد از محلل و کسی را که از چهارده سنّ او کمتر باشد یعنی بسنّ بلوغ نرسیده باشد و کسی که پیر شده باشد و کسی که بسیار لاغر خشک باشد و کسی که بسیار فربه باشد و شخصی که بشره او سفید باشد و یا زرد و آثار غلبه خون در ایشان نباشد این جماعه مذکوره را بی ضرورت قوی فصد نباید کرد که فصد مخاطره است و در فصد خون هلاک است و از جمله وصایا اینست که

تحفه خانی، متن، ص: ۱۷۶

هر کس که او را مرض بطول انجامیده باشد اما بر معالج ظاهر شده که شخص مبتلا بمرض فاسد الدم است و سبب مرض و بطول انجامیدن مرض او را سبب اینست باید که نظر در سحنه او و احوال او کند و نیش زند اگر چنانچه خون سیاه غلیظ ردی الکافیّه بیرون آید قدری واجب بقدرت قوت علیل بگیرد و الا همان لحظه امساک و حبس خون کند و دیگر باید که فصد بر امتلا از طعام نیز نکند زیرا که اخراج هر خلط که واقع می شود و بدل مایتحلل است البته از غذا با هضم بخود جذب خواهد کرد و این موجب حدوث سدّه و امراض مزمنه ردیه است در فصد صاحب تخمه توفیق باید کرد تخمه ازو زایل شود و بعد از آن فصدی که او را ضروریست باید کرد تا تخمه و اخراج خون که بمقداری که ضرورت و واجب باشد باید گرفت و همچنین کسی که در معده او صفرا بیشتر متولد می شود و خصوصا بر نهار او را فصد نباید کرد و فصد باعث معالجه نرف الدم می باشد بملاحظه جذب برخلاف تا نرف منقطع شود و درین مقام رعایت این قانون باید کرد که محل نیش عضو مقصود ضیق باید و اخراج خون اندک اندک و بمزّات و دفعات باید نه در یک روز مقدار کثیر بلکه در دو سه روز کمتر از روز سابق و این مراعات و اخراج خون وقتی میسر است که در عیلی قوت باشد و الا امثال این امراض بسیار در خطر است و مهلت نمی دهد و در فصد بوقت زمستان اگر ضرورت افتد در معتدل ترین ایام اختیار باید کرد و در تابستان بقوت برودت هوا صباح یا پگاه اختیار باید کرد و اصحاب مالیخولیا و اصحاب جنون

و سواس سبت بوقت خواب باید کرد و ضیق باید و فصد مورب به نسبت کسی باید کرد که او تبسیه خواهد کرد و مراد به تبسیه باز کردن و دوباره است و فصد معترض آن کس را که در باز کردن آن بهمان روز اول

تحفه خانی، متن، ص: ۱۷۷

و زمان فصد اکتفا کند و فصد مورب آن راست که بعد از یک روز در روز دیگر باز گردان کند و فصد طول آن کس را باید کرد که قوت بسیار دارد و اقتصار در تبسیه بیک روز و دو روز نمی کند و مراد بعرض آنست که نیش زدن بعرق عرق مایل باشد و مراد بطول آنکه پیش بر طول عرق مفصود واقع شود و خواب ما بین التبسیه و فصد مجوز نیست و خطاست و تبسیه که باز گردانست کسی را مجوز است که قوت او بیش باشد و مقدار زمان او لحظه است و بهترین تبسیه در بعضی امراض دموی آنست که بعد از دو یا سه روز واقع شود و از منافع تبسیه آنست که گفته اند که حفظ قوت است باکمال استفراغ یعنی در تبسیه کمال استفراغ از خون واقع می شود و بواسطه اهمال و مهلت ضعف ظاهری نمی شود و خواب پیش از فصد و بعد از فصد که متقارب با فصد باشد مجوز نیست زیرا که موجب انکسار در اعضاست و حصول ثقل و گرانی جمیع بدن و پیش از فصد بحمام نباید رفت زیرا که موجب تحلیل و برهم نشستن عروق است و غیر اخراج خون مگر آنکه شخص بسیار خون باشد و بقوه و باید که شخص بعد از فصد طعام بسیار نخورد و معده را از طعام ممتلی نسازد بلکه بتدریج از قلیل بکثیر نقل کند و بعد از فصد نیز بحمام نرود ریاضت شاقه اختیار نکند و اگر چنانچه از دست راست شخص خون گرفت و خون بیرون نیامد و یا دست ورم کرد باید که از دست دیگر نکشاید و آن کس را که بریدن او اخلاط غالبست فصد موجب ثوران و طغیان خونست و اخلاط دیگر نیز و اصلاح او محتاج بفصد متواتر است و خون سوداوی نیز محتاج بفصد متواتر است ازین جهت است که اصحاب مالخولیا فصد بتکرار و مهلت می فرمایند و بیک دفعه بسیار اخراج نمی کند و وقت اختیار فصد چاشت گاه بعد از تمامی هضم غذا

تحفه خانی، متن، ص: ۱۷۸

و این از برای حفظ صحت است و اما بوقت ضرورت وقت اخراج او همان وقتست که ضرورت شد و در آن وقت تاخیر مجوز نیست مگر آنکه مانعی قوی پیدا شود و گاه شخص عرق بسیار می کند و سبب امتلائی بدن اوست از خون و اخلاط این چنین شخص نیز محتاج بفصد است اما درین معالجه باید که بتامل صایب احتیاط کند که سبب سوء المزاج دیگر و یا مقدمه ذبول نباشد و درین صورت فصد مخاطره موجب هلاک است.

[۸۵] مقاله در بیان عروق مفصوده و معروفه و منافع او

باید دانست که عروق مفصوده بعضی شرائین است و بعضی از آورده که در دستست شش است که از آن جمله قیفال است و او عروق و ورید است لیکن بر مفصل رسغ از جانب وحشی و منفعت او استفراغ و تنقیه خون از گردن و ما فوق او که بعضی از سر باشد و شیء از ما دون رقبه و شراسیف و ثانی باسلیق است و او رگ و ورید است نیز مفصل رسغ از جانب انسی و منفعت او تنقیه و استفراغ از تنور بدن و نواحی آنست تا باسفل بدن و ثالث اکحل است و او ورید و عرقست ساکن میان قیفال و باسلیق و متوسط الحکم است در منفعت و رابع جبل الدرع است و او رگیست ساکن بر پشت ساعد و درست مشاکل قیفال است و خامس اسلیم است و او رگیست در جانب پشت و سبب میان خنصر و بنصر و از جانب راست مفید اوجاع و اورام کبد است و از جانب دست چپ نافع از اوجاع و اورام طحال و جربست و سادس ابطست و حکم او در منفعت حکم باسلیق است و ازین شش عروق مفصود

تحفه خانی، متن، ص: ۱۷۹

و چهار را محل فصد را پیش مابض است که محل اتصال ساعد است با عضد از جانب ایسر الاسیلم و ابطی که محل فصد ایشان از همان محل ظهور ایشانست و عروق مفصود از پا چهار است یکی عرق النّساست و فصد او عظیم المنفعت از علت عرق النسا و

نقرس و دوالی و داء الفیل دوم صافن است و منفعت استفراغ خون از اعضای که در تحت کبد است و اماله خون از اعضای عالیه بسافله است و مفید ادرار خون حیض محتبس است و مفتوح افواه بواسیر و جریان خون محتبس است و سیم از عرق مابض رکه است که او مسمی باسم مابض و چون او را مابض می کشایند باین اسم می خوانند در منفعت جاری مجرای صافن است و اقوی از وی در ادرار طمث و وجع مقعد و بواسیر و چهارم عرق بس پاشنه و او در منفعت جاری بر مجرای صافن است و ببايد دانست که فصد عروق یا مانع از امراضیست که مواد مایل بجانب سر و دماغ باشد و نافع است از مرض سوداوی و ضعف قوت درو اشد است از ضعف فصد دست و اما عروق مفصوده از سر و حوالی او بسیار است از جمله آن فصد عرق جبهه است و او نافع از ثقل سر و دماغ است خصوصاً در موخر سر و نافع از شقیقه است و ریشها که بر سر می شود و سیم فصد هر دو عرق صدغین است و او نیز نافع از شقیقه و صداع و رمدمزمن و دمعه و غشاوه و جرب اجفانست و بثور که در اجفان می شود از عشا که مراد شب کوریست نیز نافع است و چهارم سه رگ که در پس گوش است و فصد او نافع از ابتدای نزول آب در چشم است و مانعست سر را از قبول بخارات ردیه که از معده متصاعد بدماغ می شود و از ریشهای گوش و پس سر نیز نافع است و پنجم دو رگیست در پس گوش که می گویند که فصد او ابطال نسل می کند و جالینوس

تحفه خانی، متن، ص: ۱۸۰

این ابطال را منکر است و ششم فصد عروق و دجانست و منفعت او در ابتدای جذام است و موجب عدم زیاده شدن این علتست بلکه موجب ابطال ازاله این علتست و منفعت بلیغ در خناق شدید دارد و نافع از ضیق النفس و ربودن ذات‌الریه و گرفتگی او را بسیار خون باشد و از علل طحال و هر دو پهلو نافع است و هفتم فصد عرق ارنه است که بر نوک بینی می باشد و فصد او نافع از کلفه و کدورت رنگ رو و بشره است و از بواسیر و بثوری که در بینی می شود و خارش او بسیار است و فصد او حمرت رو را زیاده می کند و منتشر بجمیع بشره می شود کانه که شخص را با دشنام شده است پس مضرت او بیشتر از منفعت او باشد هشتم فصد عروق و رگیست که بقرب نقره است و او نافع از سدریست که خون لطیف حادث می شود و نافع از اوجاع قدیمه نیز هست که در سر متمادی شده است نهم چهار رگست که دو در شیب لب بالاست و دو در شیب لب پایانست و او مسمی باین اسم شده است و بدین سبب و فصد او نافع از علت قلاعتست که مراد دمیدگی دهن است و نافع از درد لثه که گوشت بیخ دندانست و از اورام او و از بواسیر و شقاقی که در بینی و لب حادث می شود و دهم رگی که در شیب زبانست بر باطن ذقن و فصد او نافع از خناق است و اورام لوزتین یازدهم رگیست که در شیب زبانست و در نفس زبان واقعست و فصد او نافع از ثقل و گرانی زبانست که سبب خون باشد و دوازدهم رگیست که او را اطبا عنفقه می نامند و فصد او نافع از بخر است که بوی دهن است سیزدهم رگیست که آن را عرق البته می نامند و او را فصد از جهت معالجه فم معده می کند و چهاردهم رگیست که بر کبد است و فصد او نافع از استسقا است اما در فصد او خطر است و حجام دانا می باید

تحفه خانی، متن، ص: ۱۸۱

که آن رگ را شناسد و بداند که چه مقدار خون می باید گرفت و پانزدهم رگیست که فوق طحال است و فصد او نافع از اورام و علل طحال است و اما شرائین که ازو فصد مجوز است اول از آن شریان صدغ است و فصد او از برای حبس نوازل از دماغ بچشم است در ابتدای نزول و مراد بسل در میان کحلالان و جرحان اینست و دوم دو شریانست که در پس گوش است و فصد او نیز از برای نزول آب و رمدمزمن و غشاوه که پرده است که موجب تیرگی چشم شود و از جهت غشا که مراد شب کوریست نیز نافع است و در ازاله صداع مزمن قوی نافع است و سیم شریانست که در حلق است و منفعت فصد او در امراض حلق است و استادان کامل او را فصد نتوانستن کرد و ممکن نیست فصد او و بر تقدیر امکان بسیار خطر است پس ترک این تدبیر اولی است چهارم شریانست که بر پشت کف دست است و فصد او را اطبا بالغ المنفعه در اوجاع کبد دانسته اند و این را جالینوس بسیار مبالغه کرده است و چنین گفته

که مرا دردی در جگر بود و مزمن شده بود و یکی از حکما را بخواب دیدم که مرا چنین فرمود و چون این رگ را با فهم فصد کردم ازین علت خلاص شدم.

[۸۶] مقاله در بیان کیفیت فصد قیفال

و اکحل را فوق مابض که محل اتصال ساعد است با عضد از جانب انسی باید کرد و فصد باسلیق را مایل و فرودتر بجانب ذراع باید کرد و در فصد اکحل حجام را احتیاط باید کرد زیرا که دروی خطر است بسبب آنکه در تحت او عصبه است ناگاه نیش بروی نباید و فصد او طولانی باید و صواب در فصد

تحفه خانی، متن، ص: ۱۸۲

حبل الذراع اینست که او را مورب رسد [۶۴] و فصد باسلیق عظیم الخطر است بواسطه آنکه در تحت او شریانی و عصبه و عضله نیز هست و اگر پیشتر واقع شود خوف هلاک است و علامت خطائی واقع در فصد باسلیق و رسیدن پیشتر آنست که خون رقیق اشقر بیرون می‌آید فی الحال مبادرت به بستن او به پشم خرگوش باید کرد و اندک کند یا و نیز الحاق کرد و خون سیاوشان اگر باشد بهتر و بر عضد و ساعد آب سرد باید ریخت تا اعصاب و شرائین و اعضا را کفایتی حاصل شود و ضیق در عروق و مانع از جریان خون شرائین باشد و محل فصد را به پشم و ادویه مذکوره محکم باید بست و چهار روز نباید کشاد و بعد از چهار روز نیز در کشادن احتیاط باید کرد و بتأنی باید کشاد که در جریان خون از شرائین زندگانی مشکست و حواشی محل فصد را با قوابض ضماد طلا- باید کرد و درین نیز مقصود تکثیف عضوست و تسکین خون و فصد اسلیم بدین وجه است که باید پیشتر زد و اگر تابستان باشد در آب دست مفسود را باید گذاشت تا قدری که از خون مطلوبست بسهولت در آب بیرون آید و اگر زمستان باشد فصد اسلیم ضرورت باشد در حمام باید کشاده و دست در آب گرم باید نهاد و بهتر اینست که در فصد نیز بر طول واقع شود و فصد عرق النساء بوقت ضرورت از جانب وحشی بقرب کعب باید و اول اسفل ساق محکم باید بست تا رگ ظاهر شود و پیش از فصد عرق النساء اولی آنست که علیل بحمام رود و فصد او نیز بر طول باید و فصد صافن اولی آنست که مورب بجانب عرض و عروق مفسوده از سر را هوای وداجین اولی آنست که مورب زنند و عرق صدغین و هر دو ماق که بر جانبین چشم است و تا گلو را خفیه نکنند ظاهر نمی‌شود و بعد از

تحفه خانی، متن، ص: ۱۸۳

ظهور فصد آنها را بر احتیاط باید کرد و فصد رگی که در شیب زبانست و آنکه بر زبانست نیز بر طول می‌باید و اما در فصد وداجین البته اول مضع بعضی ادویه کرده مثل کندر و دم الاخوین می‌باید نهاد که او نیز بر محل شریانست و بعد از سیلان خون تسکین او مشکل است و بسیار آن در همین تدبیر رفته‌اند.

[۸۷] مقاله در بیان تدبیر حجامت و قوانین او بوجه کلی

و نهادن علق که بر مواضعی که اخراج خون بطریق جذب قوی مطلوبست از آن مواضع و بر واقف ازین صناعت مخفی نگردد که تنقیه حجامه حوالی و حواشی جلد را اکثر از فصد است و منفعت او در ابدان بسیار نحیف قلیل است و باید که اختیار حجامت در وسط ماه کند و اولی اینست زیرا که زیادتی خون مثل زیادتی سایر رطوبات و آبهاست و آن را اطبا تابع زیادتی نور قمر داشته‌اند و گفته‌اند که جمیع آبها و اخلاط بدنی که تابع رطوباتست در چهاردهم و پانزدهم که کمال نور قمر زیادتی می‌شود و در مباحث بحران تحقیق این مسئله کرده‌اند و مقرر ایشان اینست پس نقصان خلط بوقت طغیان و زیادتی اولی است و نیز باید که در ساعت دوم از نهار واقع شود و مختار حجامت باید که بعد از حجامه حذر از دخول حمام کند مگر آن کس که خون در کمال غلظ باشد و

درین حین اولی اینست که او را بحمام رود بعد از آن بیک روز حجامت کند و بیاید دانست که حجامت در مقدم راس مضر است بحواس دهن و حجامت بر ثقره و حلیفه قائم مقام فصد اکحل است و منفعت او دارد و نافع از گرانی واقع در ابرو آنست و مجفف و منشف رطوبات پلک چشم است و نافع از جرب العین و بخر است

تحفه خانی، متن، ص: ۱۸۴

و حجامت بر کاهل بدل فصد باسلیق است و منفعت او می‌رساند و نافع از درد حلق و عکب است و حجامت بر اخد عین حلیقه و قائم مقام قیفال است در منفعت و نافع جمیع اعضای سر است اما اکثر اطبا بدین متفق‌اند که حجامت او موجب نسیانست و حجامت را کاهل گفته‌اند که موجب ضعف معده است و از خفقان حادث می‌شود و او را از بلندترین کاهل و در محافات او باید حجامت کرد و از هر شیب بر باید کرد باندکی و حجامت بر ساقین موجب تنقیه خون است و مدر طمث است که مراد خون حیض است و از عورات هر کدام سپیدپوست و بشره باشد و متحلل البدن حجامت ساقین ایشان را موافق از فصد صافن است و حجامت برهامه نافع از اخلاط و پریشانی عقل است و بعضی اطبا گفته‌اند که نافع از شیب است که سفید شدن مویست بزودی و این بسیار بعید است زیرا که علت شیب بلغم و فساد اوست و چون مصلح او موجود او ضروری خصوصاً در این چنین علل و نافع امراض چشم نیز هست مگر آن کس را که توهم نزول باشد که هیچ حال مجوز نیست و حجامت شیب ذفن نافع از اعضای سر است و حجامت بر قطن نافع از دمامل است که در ران می‌شود و از برای جرب و بشور او بسیار نافع است و نقرس و بواسیر و داء الفیل و ریاح مثانه و رحم و حکاک که در اعضا می‌شود نافع است و حجامت بر ران از پیش که مراد جانب انسی است نافع از ورم خصیتین است و جراحی که در فخذین می‌شود و ساقین و پس ران که مراد جانب وحشیست و نافع از اورام و جراحاتست که در پشتگاه می‌شود و حجامت بر اسفل زانو مانع است از ضربان ورم زانو که حادث از اخلاط و خراجات ردیه است و ریشه‌ای کهنه که در ساقین می‌شود و حجامت بر

تحفه خانی، متن، ص: ۱۸۵

هر دو کعب نافع است از جهت احتباس طمث که خون حیض است و عرق النساء و نقرس و حجامت و جذب که با شرط باشد یعنی بمجرد جذب اکتفا نکند و اخراج خون نیز کند و درو چند فائده است اول استفراغ از نفس ازو محموم و دیگر بقای جوهر روح از غیر استفراغ ازو دیگر ترک تعرض مر استفراغ اعضای رئیسه را وقتی که مراد بجذب اخراج خون باشد در حجامت کردن واجبست که نیش را بر عمیق برزنند تا جذب از غور واقع شود و اما در جذب بی شرط و بی اخراج خون و درین مقام مراد معالج انجذاب ماده است از جهت و جانب حرکت ماده و گاه مرادش ابراز و اظهار ورم غایر است از تحت جلد بسطح ظاهر جلد و گاه مراد نقل ماده ورم حادث ناخس از آن عضو بعضوی که در جوار اوست و گاه درین جذب مراد تسخین عضو است بحامل طبیعی او که زایل شده همچنانکه در قیله از اقسام فتق است و مقصود از قیله فرود آمدن مثل روده و غیره در مجرای کیس خصیه است و برد نزول او بکیس اگر رو بمحلش بکند موجب هلاک است و گاه مراد معالج در جذب تسکین وجعست در موضع دردمند و غذای شخص که حجامت کرده بعد از ساعتی باید دارد در معالجات صبیان که در آن حجامت می‌باید کرد آنست که حجامت ایشان در دو سالگی حجامت بی‌باعث قوی نکنند البته و اگر صفاوی مزاج حجامت کند غذای او بعد از حجامت خوردن حب الزمان و عرق کاسنی با قند است و یا خوردن کاهوست با سرکه و حجامت کردن بر اعالی بدن موجب مانع از انصباب مواد است بجانب اسفل و اما نهادن علق بجهت جذب از غور بدنست و اقوی است و مراد بعلق مذکور شد که زلوک است و استعمال او نافع از امراض جلد است مثل سعفه که مراد شیربجه [۶۵] است که بر ظاهر سطح عضو می‌شود بر رو و سر

تحفه خانی، متن، ص: ۱۸۶

کودکان را از اشخاص دیگر بیشتر می‌شود و نهادن علق بر هر عضوی که بر آن سعفه واقع شود نفع بلیغ دارد.

[۸۸] مقاله در بیان حبس استفراغات بقوانین کلیه

و بیايد دانست که حبس استفراغ مثل اسهال و رعاف و غيره ذلک يا باماله ماده است بجانب مخالف بی ارتکاب استفراغ و ديگر مثل نهادن محجمه بغرض محجمه بغرض جذب بخلاف ماده ساييل بی آنکه شرطی کنند يعنی به بشری عضو که ماده در آن مجذوب شده است بشگافند چنانچه اگر عورتی را نرف الدم از رحم شود محجمه بر سينه او بايد نهاد و جذب کرد و اخراج خون پيشتر از محل محجمه نبايد کرد و گاه باشد که احتياج باماله ماده و استفراغ هر دو باشد مثل فصد باسليق از جهت نجف مذکور هر گاه که بر طيب و فور ماده موجب ظاهر باشد پس درين صورت بجذب فقط اکتفا نبايد کرد مثل آنکه شخص را بواسطه اجتماع اخلاط فاسده کثيره در فم معده قی حادث شده و تسکين نمی يابد پس مقی بايد داد که آن خلط فاسد موجب قی تمام شده بيرون آيد و معده از اين خلط فاسد پاک شود بعد از آن تقويت معده و فم آن بادويه مقويه و اشربه نافع از مفرد و مرکب بايد کرد و يا حبس استفراغ بادويه منجمده مغلظه بايد کرد تا موجب جمود و تغلظ خلط شاهد شود و يا حبس بادويه قابضه بايد کرد که موجب ضم و بهم آمدن مجاری باشد و تکاثف آن و يا حبس بادويه مغزيه که در ايشان غالب باشد مثل لعاب بزوری که ايشان را بريان کرده باشند زیرا که قلی ادويه لعابيه مفيد فروقت و اين موجب سد مجاری است تا باين فعل مانع از استفراغ باشد همچنانکه در اسهالات اين علاج مرعيت و گاه احتباس ماده ساييل

تحفه خانی، متن، ص: ۱۸۷

بادويه کاويه می باشد تا موجب خشک ريشه بر فوق جراحت و سبب اندمال قرحه ساييله باشد و اين تدبير مخصوص جراحاتيست که استفراغ ايشان بخروج قيح و صديد و افره است و عدم نشف و جفاف قرحه و يا حبس استفراغ به بستن عضو است همچنانکه ما فوق آرنج را می بندند بسبب خطای فصاد در رگ زدن باسليق و رسيدن نيش بر شريان که تحت باسليق است و اگر محل نشتر بين و ظاهر باشد بنهادن پشم خر گوش و بر ساختن محل نيش از پشم او خانه عنكبوت و چند روز ناکشودن او و برف اگر چنانچه بسبب انتفاخ و کشوده شدن دهن عرقست تدبير بقاضاتست و اگر چنانچه سبب خرق و دريدن رگست هم بقابض و هم بمغزيست مخلوط با يکديگر مثل گل مختوم و صمغ عربی اما درين صورت نجات مشکل است اگر چنانچه از خورده شدن لحم باشد اين استفراغ و تدبيرات بحری بايد کرد که منبت آن گوشت خرده شده نباشد مخلوط بحری که محل تاکل را جلا دهد.

[۸۹] مقاله در بيان قانون و كيفيت معالجات سده بروجه کلی

و بيايد دانست که سبب سده يا غلظ خلط و يا لزوجت و چسپيدگی او و يا کثرت اوست و در تدبير اخلاط کثيره و اگر چنانچه با او سبب ديگر در سده مقارن نيست فصد و اسهال کافيست و در تدبير اخلاط غليظ احتياج بمحلات حالیه است و در اخلاط لزجه احتياج بمقطعات ادويه است و خصوصا که خلط لزج رقيق باشد و بايد که معالج حذر در تحليل غليظ از دو شیء که ضد يکديگرند کند اول بتحليل ضعفی که موجب زيادتی تخلص ماده باشد و زيادتی حجم ماده از غير بلوغ تحليل تام که موجب زيادتی سده می شود زیرا که چون تحليل تمام نباشد سده هنوز باقی باشد

تحفه خانی، متن، ص: ۱۸۸

و متعاقب اسباب سده دارد می شود پس موجب زيادتی سده باشد و ثانی تحليل بقوت که بدین سبب لطيف اخلاط و رقيق ماده سده بتحليل تمام نه رفته و کثيف و غليظ آن متحجر شده و اصعب از سده آنست که در عروق حادث شود و اصعب از اين آنست که در شرائين واقع شود و اصعب از همه آنست که در اعضای رئيسه واقع شود.

[۹۰] مقاله در بيان معالجات اورام و بسط و شق بقانون کلی

و از قانون و قواعد معالجه اورام آنست که هرگاه که ورم در عضوی که مجاور اعضای رئیسه نباشد صواب آنست که ابتدا در علاج او بر برادعات و جاذبات بجانب خلاق توجه ماده کنند و بتدریج خلط محلات با رادعات باید کرد تا انتهای ورم این قاعده را مرعی باید داشت و در انتها اختصار بر محلات باید شد و در انحطاط ورم بر محل باید کرد و این قواعد بعد از استفراغ بدن از خلط فاسد موجب ورم مرعی دارند اتم و اولی است و بروادع در اورام حاره البته باید که از ادویه بارده صرفه باشد و در اورام بارده البته باید که رادع بارد صرف نباشد بلکه مخلوط باشد بادویه حاره که در ایشان قبض باشد تا قوت عضو و رادع را نگاه دارد و آن ادویه مثل اذخر است که خلال مامو نیست و اظفار الطیب و محلات در اورام بارده رخوه واجبست که منشف و مجفف پیشتر باشد از آن جمله اورام حاره استعمال می‌باید و قاعده و قانون دیگر اینست که هرگاه که اورام حادث بسبب اسباب بادی باشد مثل ضربه و سقطه در آن ورم اثر امتلا از اخلاط نباشد قاعده و قانون علاج درین مقام اینست اولاً تدبیر با رخا و تحلیل

تحفه خانی، متن، ص: ۱۸۹

باید و الا که امتلائی خلطی نباشد بمثل اول علاج باید کرد و اگر چنانچه عضو وارم مفرغ و مصب اعضای رئیسه باشد درین صورت ترک رادع بر این چنین ورم باید و اصلاً رادع استعمال نباید کرد که محل خطر است زیرا که ماده متوجه بعضو رئیس می‌شود و موجب هلاک است و هرگاه که ورم در مقام جمع مده و قح باشد و خصوصاً که در مواضع رخو که حالب و اربیه باشد درین صورت گاه ورم منفجر بذات و نفس خود می‌شود و احتیاج بشق و بسط ندارد بلکه احتیاج گاه بمنضج نیز نیست و گاه ورم چنانست که در اعضای صلبه واقعست و درین صورت احتیاج بمنضج و بسط و شق نیز می‌شود و تمامی انضاج بادویه می‌باشد که در آنها با وجود حرارت تغریه و تسدیه باشد که موجب حصر حرارت در محل ورم باشد مگر آنکه حرارت غریزی ضعیف باشد و عضو مایل به فساد شده باشد و درین حین استعمال مفتحات باید کرد و اگر بسط و شق کنند نیش را بعمق باید زد بعد از آن استعمال ادویه باید کرد که در آن تحلیل و تجفیف باشد و اما معامله باورام صبیه که تجاوز از مرتبه ابتدا کرده باشد چنین باید کرد که گاهی تلین او بادویه که حرارت و سخونت و بتخفیف قلیله در آن باشد باید کرد و گاهی بادویه محله در آن استعمال باید کرد بنا بر خوف نجر و معامله بحسب تدبیر در اورام نفخی چنین باید کرد که عنایت و اهتمام مصروف بقطع ماده نفخ باید کرد و تسخین لطیف که موجب تحلیل نفخ باشد و توسیع مسام بادویه مفتحه و تدبیر اورام با قرحه مثل نملة بتبرید از غیر ترطیب باید کرد و اگرچه قرحه بر وجهی باشد که مقتضی ترطیب باشد اما نباید کرد زیرا که قرحه در علاج محتاج بتجفیف و تشیف است و ترطیب مانع ازین و اما تدبیر اورام باطنی به تنقیه ماده است از خلط موجب ورم اولاً به فصد و بعد از آن باسهال و حذر فرمودن

تحفه خانی، متن، ص: ۱۹۰

صاحب ورم از دخول حمام و خوردن شراب و تقلیل اغذیه که درو گوشت باشد مگر نزد ضعف و سقوط قوت زیرا که از اختیار این چیزها ماده ورم زیاده می‌شود و ترک حرکات نفسانی و بدنی درین علت ضروریست و درین ورم نیز ابتدا اختیار چیزی که رادع باشد باید کرد اما آن رادع از ماکول و غیر آن هرچه باشد بحسب مقدار می‌باید قلیل باشد که حمل ثقیلی نشود خصوصاً که ورم در معده باشد یا کبد و بوقت تحلیل ماده البته دواى محلل می‌باید خالی از ادویه قابضه طیب الریح نباشد تا قوت آن عضو وارم را نگاه دارد بوقت تحلیل و این از جمله قوانین و قواعد واجبه المراعات است و موافق‌ترین ملینات در حین ورم باطن مثل عنب الثعلب است خصوصاً که درد قوی باشد زیرا که در عنب الثعلب ردع و تلین و تحذیر همه هست و خیارشبر نیز مفید است و تغذیه اصحاب اورام باطن نباید کرد مگر بغذای لطیف و آن نیز در حال خفته و هرکس که مبتلا بورم احشا و باطن باشد و قوت او ساقط باشد قریب الهلاک است و اگر چنانچه ورم باطنی منفجر شود او را بشرتی که غسل ورم از وسخ کند ضروریست مثل جلاب از ماء العسل و بعد از آن چیزی که موجب نضج ما بقی ماده و تجفیف آن باشد باید داد و بعد از انفجار و بقای تمام ماده اقتصار بر مجففات باید کرد و گاه چنانست که طیب جاهل فق معمولی را ورم تشخیص کرد و نیش بر آن زد و آن خود معانی بود نازل

بکیس انثین و آن خطا و غلط بین است و بهمه حال مریض و اصحاب او از چنین جاهلان باید که اشد پرهیز لازم دارند و علی کرم الله وجهه و رضی عنه فرموده است لو كانت الجهال فی الجنة جارا لترك الجنة و اخترت ناراً، و گاه چنانست تحفه خانی، متن، ص: ۱۹۱

که در باطن ورمی در معا واقع شد و طیب جاهل چنین گمان برد که بر صفاق که پوست شکم است واقع است و پیش فرمود و شخص بالفعل مر دوا این غلط بین است و اگر چنانچه ورم بر صفاق باشد بسط و شق که آن بسیار مخاطره است و از قوانین بسط و شق بوقت احتیاج و ضرورت آنست که می‌باید که براه اسره و غصون که مراد چینهاست که بر ظاهر اعضای انسان می‌باشد واقع شود مگر آنکه در پیشانی این حکم نزد جمیع اطبا مسلوب و ممنوع است زیرا که اگر در پیشانی شق یا بسط براه غصون واقع شود جمیع اعصاب و رباطاتی که از بالا بشیب و جانب چشم می‌آید همه بریده می‌شود پس نباید کرد بخلاف مواضع دیگر از اعضا که این چنین نیست و البته براه غصون باید کرد و همچنین در اعضای که اعصاب در برخلاف غصون و جین عضو باشد احتیاط باید کرد و شق و بسط برخلاف غصون باید کرد و دیگر در جمیع مواقع که در آن بسط و شق ضرورت باشد براه غصون باید چنین است قوانین موضوعه اطبا فعلیکم بها و باید که معالج در جراحی که آن را بسط و شق کرده باشند بر آن استعمال روغن می‌کند و این قانون مخالف می‌شود زیرا که اختیار مرهم در خراجات محتاج الیهاست و اکثر مرهم خالی از روغن نیست و فرق نیز میان مرهم و طلا و ضماد باینست که در مرهم البته روغن مستعمل می‌باشد و بی‌روغن مستعمل نمی‌شود و در ضماد و طلا ضرورت نیست و اگر خالی از روغن می‌باشد پس می‌تواند که منع او از روغن صرف باشد در خراج و دیگر منع از رسانیدن روغن در خراحی کرده‌اند که او را شق کرده باشد نه در جمیع خراج بدین سبب که روغن مرخی عضو است و مطلوب در علاج خراج تخفیف و تنشیف اوست

تحفه خانی، متن، ص: ۱۹۲

و اندمال و بهم آمدن سر جراحیست و روغن مانع ازین خصوصاً که جراحی بسیار چرک و مده و صدید باشد پس رعایت قواعد و قوانین این تدبیر و معالج صایب التدبیر واجبست و همچنین در خراج و قروح کثیر الرطوبه استعمال اشیای که در آب و روغنها بسیار باشد نباید کرد بملاحظه مذکوره بلکه مثل مرهم قلقطار استعمال باید کرد و اگر احتیاج شود و مرهم قلقطار مرهمی است که یکی از اجزای او نوع از زاج است و زاج را قلقطار می‌نامند و او را به این سبب مرهم قلقطار می‌گویند و هرگاه که مرهم قلقطار می‌نهند فوق مرهم اسفنج در آب قابضی مثل آب مازو و یا آب که درو برگ مورد جوشیده باشند تر کرده بر روی مرهم که بر محل قرحه نهاده اند باید نهاد.

[۹۱] «مقاله در بیان تدبیر عضوی که فاسد شده باشد و او را احتیاج بقطع بآلت حدید و دور ساختن او باشد بقانون و قاعده کلی»

و بیاید دانست که هرگاه که عضوی از اعضای که رئیسه نه باشد و بقرب اعضای رئیسه نیز نباشد بواسطه سوء المزاج ساذج و یا سوء المزاج مادی فاسد و درو از طلا و مرهم و ضماد فایده ندارد و تدبیر آن بقطع لحم فاسد است و دور کردن او و اما معالج درین صورت باید که ملاحظه ضعف و قوت علیل کند و اگر چنانچه این قطع بغیر حدید و آلات برنده حاصل شود بهتر باشد مثل ادویه که اسقاط او بواسطه حدت می‌کند مثل نهادن فلافیون و امثال آن زیرا که بسیار است که عند القطع آلت حدیدی از اجزای صالحه عضو که بقرب فاسد می‌رسد

تحفه خانی، متن، ص: ۱۹۳

و آن را می‌برد اردوان مثل عروق نابضه و امثال آنست و این موجب هلاک است و اما چون فساد بر وجهی باشد که باستخوان سرایت کرده باشد و علاجات دیگر کافی نباشد و قطع اجزای فاسده بآلت قاطعه ضروریست اما جراح کامل باید که این کار تواند

کرد و باید که بعد از قطع فاسد محل مقطوع را البته بروغن داغ کند تا از نرف خون در امان باشد و این تدبیر وقتی مجوز است که علت در شکم و بقرب اعضای رئیسه نباشد چنانچه مذکور شد و باید که جراح بوقت قطع فاسد میل در محل فساد فرستد زیرا که ما بین مصالح و فاسد اجزای صالحه نیز می‌باشد و آن باین طریق متمیز می‌شود که بهر جا که سر میل آنجا استاد و نمی‌کند درد می‌کند آن عضو صالح است باید که قطع فاسد از شیب آن کند و در هر جا که میل باسانی می‌رود و در ما بین التصاقی و پیوستگی نیست باید دانست که بفساد نجامیده است آن را البته قطع باید کرد که فساد باعضای صالحه منتهی نشود.

[۹۲] مقاله در بیان معالجات تفرق اتصال بقواعد و قوانین کلیه

و بیاید دانست که تفرق در اعضای عظمیه واقع می‌شود علاج او بتسویه آن استخوانهاست و مراد بتسویه راست ساختن استخوانهای شکسته است و برهم نشانیدن و محکم بستن آن بوجه ملایم چنانکه شکسته‌بند می‌کنند و بعد از بستن ملازم و مداوم سکون باید بود تا بی‌جا نشود و ایراد غذای غروی بر علیل باید کرد که موجب حصول و تولد خلط غضروفی شود که آهن و طرفین انکسار بیند و او را مثل کفشیر دیگر آن باشد اما تفرق اتصال که در اعضای لینه واقع می‌شود در علاج او مراعات سه چیز باید کرد که اصل است اول قطع سبب او وقتی که سبب او تفرق

تحفه خانی، متن، ص: ۱۹۴

مواد بدنی باشد و چشم و قطع ماده سایل از موضع تفرق و ثانی الحام شق بادویه و اغذیه موافقه و ثالث منع عفونت حادث در محل تفرق بهره ممکن باشد و اما در علاج بقیه قروح غرض تجفیف است پس هرچه از قروح وسخ و صدید دارد و عفونت استعمال ادویه حاره اکاله درو یابد مثل قلقطار و زاج و زرنیخ و نوره و دوی مرکب از زنگار و موم و روغن کنجد که این مجموع مرهمی باشد باید نهاد و اگر چنانچه در قرحه لذع سوختنی باشد تسکین آن بموم و روغن گل باید کرد و بیاید دانست که هر قرحه که صغیره باشد یا کبیر که بسبب او از جوهر عضو چیزی نرفته باشد و از وسط او چیزی خورده نشده باشد در علاج چسپانیدن هر دو لب و طرفین با یکدیگر و نیک بستن بکرپاسی کافیت و این مثل زخمهائیت که از کارد و شمشیر حادث می‌شود و باید که در وقت بستن احتیاط کرده شود که چیزی در میان جراحت از آنچه غیر عضو است نماند و آن مثل روغن و غبار و گاه و غیر آن زیرا که ماندن این چیزها در میان جراحت مانع از الحام است و بهم آمدن و چسپیدن عضو مجروح و اما تفرق اتصال و قروچی که ضم طرفین و لبهای او ممکن نباشد و یا قرحه چنان باشد که درو فضا مملو از صدید که حوبانچه است باشد و از جوهر عضو چیزی رفته باشد و انجیر که رفته است اگر از جمله جلد عضو است و احتیاج بچیزی دارد که موجب ضم بر آن عضو و خشک ریشه شود و موضع تفرق بصلاح آید و آنچه از ادویه مفید این معنیست بالذات آن قوابض است و آنچه بالعرض است مثل زنجار و قلقطار که زاج است زیرا که اینها اعونند در تجفیف و اتم در حصول مقصوده احداث خشک ریشه و اگر چنانچه آنچه از محل تفریق رفته است اجزای لحمیت

تحفه خانی، متن، ص: ۱۹۵

عنایت طیب می‌باید که مصروف با نبات و رویانیدن آنچه رفته است از گوشت باشد و انجیر که رویاننده گوشت است از ادویه می‌باید که متعدی و متجاوز نباشد در تجفیف از درجه اولی و درین تدبیر شرایط است و ازین شرایط یکی اعتبار مزاج عضو اصلی است و مزاج قرحه حادث در عضو باین معنی که عضو غضروفیست و یا لحمیت و یا عصبیت و مزاج قرحه باین معنی که از کدام نوع قرحه و ثبره و تفرق است و اگر چنانچه عضو شدید الرطوبت است و قرحه را شدت و بسیاری رطوبت نیست درین مقام در علاج تجفیف اندک کافیت و اگر چنانچه عضو یابس المزاج باشد و قرحه بسیار رطوبت تجفیف او بادویه باید کرد که در درجه ثانیه باشد و ثالث و واجب است که در معتدلین بینهما تعدیل کنند در علاج و دیگر اعتبار مزاج جمیع بدنست و اگر چنانچه بدن

شدید الیوست واقع شده باشد و عضو زاید در رطوبت باشد و یا بعکس این باشد درین صورت نیز تجفیف معتدل کافیت و اگر چنانچه هم بدن و هم عضو زاید در رطوبت باشند واجب بر معالج درین صورت تجفیف بلیغ است و یا آنکه هر دو زاید در بیوست اند نقصان در تجفیف از حال معتدل باید کرد و از جمله شرایط اعتبار مجففاتست زیرا که مجففات منبت لحم اگرچه ازیشان تجفیف شدید مطلوب نباشد اما ازیشان مثل فایده تجفیف که آن جلا باشد گاه مطلوبست و یا بواسطه حرارت و لطافت جلائی قرحه ازو مطلوب باشد پس لازم نیست که از هر چیز که مجفف باشد از ادویه حاره مقصود همین جفاف باشد و پس زیرا که در علاج قروح بچند چیز معالج را احتیاج است تجفیف و غسل و جلا و الحام و ختم که مراد خشک ریشه سر ریش است اینها همه در اکثر ادویه حاره مجففه

تحفه خانی، متن، ص: ۱۹۶

موجود است و هریک باعتباری در وقتش مستعمل می‌شود و نظر معالج مقصود بر یک فائده و خاصیت نیست و بایاد دانست که هر دو اینکه مجفف بلالذغ است که عضو و جراحت را نمی‌سوزاند او داخل در ادویه منبئه است و موجب رویانیدن گوشت در آن عضو و نیز بایاد دانست که در هر قرحه که در موضع و محل غیر لحمی باشد اندمال او بعسر است و بایاد دانست که در قروچی باطنی واجبست که معالج با مجففات او ادویه منقیه خلط کند مثل غسل و ملاحظه ادویه مختصه بعضو کند همچنانچه استعمال مدرّات در علاج آلات بول و اگر مراد معالج اندمال و الحام قروح آلت بول باشد باید یا مدرّات از ادویه قابضه که درو لزوجتی باشد باو آمیزد مثل گل مختوم و بایاد دانست که در ختم و اندمال قروح موانع است و از جمله موانع ردات بدی مزاج خونست که متوجه بجانب عضو متقرح است و بسیاری خونی که سایل است و موجب ترطیب قرحه است و فساد استخوانی که تحت قرحه واقع است و رفتن خون و ریم ازو و این نوع قرحه که بفساد استخوان انجامیده باشد علاج او مشکل است مگر اول باصلاح آن استخوان و تراشیدن فساد واقع از روی آن استخوان بآلات موضوعه از برای همین تدابیر و گرفتن گوشتهای فاسد که بر روی اوست و پاک ساختن قرحه از وسخ و باقی علاج همچنانکه مذکور شد و قرحه در صلاح و نیک شدن احتیاج بغذا از جهت تقویت دارد و گاه احتیاج بتقلیل غذا از جهت تقلیل ماده قرحه و قطع او و این دو مقتضا دارد و میان این دو مقتضا مخالفت و منافات است و طیب صایب التدبیر باید که بهره صواب داند اختیار کند و رعایت آنچه موافقت لازم دارد و هرگاه که بی‌اختیار غذای پیشتر صدید و قیح

تحفه خانی، متن، ص: ۱۹۷

و مده در قرحه بیش شود و بایاد دانست که این سبب نضح بالغست و این چنین قرحه را صواب نیست که در ابتدا و تزید آب گرم باو رسانند و اما هرگاه که متقیح شود و وجع ساکن شود رسانیدن آب گرم رخصتست و مجوز و در علاج هر قرحه که هست می‌باید معالج متامل باشد در رنگ آن قرحه و دهن جراحت آن بادویه مناسبه وجهی کند اندمال و التحام و اختتام یابد و بایاد دانست که فسخ که بی‌جا شدن عضو است بی‌جدائی از جای خود تفرق اتصالیست غیر و آن در تحت جلد است و از جلد بعید است و می‌باید که ادویه موضعی او از ضماد و طلا و مرهم اقوی باشد از آنچه در ظاهر جلد و سطح عضو واقع می‌شود و هرگاه که فسخ غیر بحد مبالغه باشد البته شرط باید کرد محل تفرق مکشوف شود تا دوائی که برو نهند اثرش زود باو رسد و اما در سایر تفرق اتصال مثل رض که کوفته شدن شدید است عضو را علاج او فصد است و اما در شدتی که تفرق اتصال در ظاهر جلد است علاج بنهادن مجففاتست از (مراهم) و اگر چنانچه تفرق اتصال قلیل است مثل خلیدن سر سوزن و یا نوک خاری اصلاح آن را حواله بطبیعه می‌باید کردن و احتیاج بآن نیست که در امثال این تفرقات اندیشه علاجات قویه کرده شود مگر آنکه از نیش زدن حیوانات سمی باشد مثل غنده و عقرب که متلف و مهلك است و یا تفرق او اندکی و درد و الم او بسیار باشد و یا نیش و تفرق بر عصبی واقع شود که خوف ورم آن عصب باشد چه درین صورت احتمال امراض مهلك که حدوث تشنج است هست و علاج این

قسم علاج سم آن حیوانست و آن بروجه جزایت در محلش واقع مذکور است و اما در علاج وی که دردمند شدن عضو و مفصل است سبب یافتن الم شدید بسببی از اسباب

تحفه خانی، متن، ص: ۱۹۸

خارجی مثل آنکه در وقت از بالای بشیب فرود آمدن مثل یا دست بر چیزی رسد و درین نوع بستن ملایم بعصابه کافست و با او اندکی از ادویه که درین امر مفید است مثل زفت و روغن بابونه و امثال این هرگاه که اجتماع شدخ و فسخ شود یعنی تفرق هم در لحم باشد و هم در عظم یا غضروف ابتدا بعلاج شدخ باید کرد و اما در علاج سقطه و ضربه فصد و جذب از خلاف باید کرد و پرهیز از گوشت و تلطیف در غذا و استعمال ادویه که در معالجات اینها از اطلیه و اضمده و مراهم بطریق جزئی و خصوص مرض در محلش مذکور است باید کرد.

[۹۳] مقاله در بیان داغ نهادن

و ببايد دانست که داغ نهادن در بعضی امراض و قروح خبیثه عتیقه از جمله معالجات پسندیده است اما او بعد از یأس از معالجات دیگر و در آخر امراض مذکوره باید و ازین است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که آخر الدواء الکی و فایده داغ در محلی که فرموده‌اند منع انتشار فساد و تقویت عضو مأؤف است که در او سوء المزاج بارد حادث شده است و دیگر تحلیل مواد فاسد که بعضو مأؤف شده و فایده دیگر حبس و تسکین خون از محلی که سیلان می‌کند و هرگاه معالج بغرض تسکین خون از سیلان عضوی را داغ می‌کند می‌باید که داغ را عمیق‌تر کند تا محل آفت متأثر شود موجب خشک ریشه بر محل داغ باشد و اگر چنانچه معالج از برای اسقاط گوشت زاید از جراحت می‌کند می‌باید که مطلع بر حد صحیح جراحت از فاسد شود و از حد صحیح محل وجع است زیرا که آنچه فاسد شده است آن را الم و وجعی نمی‌باشد زیرا که ازو

تحفه خانی، متن، ص: ۱۹۹

حرارت غریزی و روح فانی شده است و چون حد فاسد و صحیح بر معالج واضح شود می‌باید که آلت داغ را خواه آهن باشد و خواه فتیله بر محل فاسد بنهد و مقداری که طیب متجرب و جراح صایب التدبیر مناسب و مصلحت داند بسوزد و گاه چنانست که لحم و عظم هر دو فاسد می‌شود پس با وجود داغ بر لحم استخوان را که در شیب اوست و بفساد انجامیده نیز داغ باید کرد تا فساد گوشت و استخوان هر دو باطل شود و این تدبیر در غرب می‌کنند و مراد بغرب جراحت بناسور انجامیده کنج چشم است از جانب انسی و اما این تدبیر مذکور که در فساد گوشت و استخوان هر دو باشد در قروح و جراحات بیشتر مخاطره است زیرا که مغز سر از حرارت آتش زود متأثر می‌شود و این موجب اختلاط عقل و هلاک است و دیگر داغ بر عصب و اوتار و رباطات مخاطره است و درین تدبیر جراح عالم بقوانین اعمال می‌باید.

[۹۴] مقاله مختومه از قسم علمی و عملی در بیان قانون در اجتماع مرض

و ببايد دانست که از قوانین علاج اینست که هرگاه که امراض مجتمع شوند در بدن واحد واجب درین مقام اینست که ابتدا در علاج بامری کرده شود که درو یکی از سه خاصیت است یکی آنکه صحت و خلاصی ازو موقوف بر ثانی از مرض باشد و صحت اولی صحت ثانی نباشد مثل ورم و قرحه حادث با او پس درین مقام واجب علاج ورم است اولاً تا سوء المزاج زایل شود بعد از آن اشتغال بعلاج قرحه باید کرد مگر آنکه حدوث ورم تابع قرحه باشد و درین صورت در علاج عکس این باید کرد و ثانی آنست که اجتماع باین طریق باشد که مرضی

تحفه خانی، متن، ص: ۲۰۰

سبب آن دیگر باشد مثل حدوث سده و تب زیرا که سده بسبب تب است پس درین صورت اقدام او بازاله معالجه سبب باید کرد و سده را باید کشود و اگر در اصلاح و علاج سده معالج محتاج بادویه حاره که مضر است با تب خواهد شد اما چون سبب تب شده است و چون سده زایل شود تب نیز زایل شود و پس از اختیار بعضی ادویه حاره مفتحه باکی نیست اما باید که قوی الحرات نباشد و مثل سل که در شش قرحه است و بسبب این قرحه تب و دق حادث شده است پس اولاً علاج قرحه باید کرد بادویه مجففه و تب را چون عرض حادث از قرحه است باید گذاشت و چون قرحه بصلاح آید تب نیز بصلاح خواهد آمد اما معالج در علاج سل باید که جانبین قرحه و تب را مرعی دارد با وجود استعمال مجففات باردات رطبه نیز ایراد کند و ثالث آنست که یکی از دو مرض مجتمع واجب الاهتمام بشان اوست مثل اجتماع تب محرقه با افلیج پس درین صورت معالجه محرقه بفسد باید کرد و ملتفت بافلیج نباید شد و اما هرگاه که مرض و عرض جمع شود ابتدا در علاج بمرض باید کرد مگر آنکه عرض بر مرض غالب باشد پس درین صورت علاج عرض باید کرد و ملتفت بمرض نباید شد مثل قولنج و وجع حادث ازو زیرا که اگر وجع شدید شود و اثر او بیاطن سرایت کند بالفعل مهلک است پس درین صورت استعمال مخدر از برای تسکین وجع ضروریست اگرچه موجب غلط ماده مرض و استحکام شده است و علاج او بحقنه است - تمام شد باب اول در قسم علمی و عملی از کتاب مسمی بتحفه خانی که مشتمل بر مقالات است و الله اعلم بالصواب - تمام شد

تحفه خانی، متن، ص: ۲۰۱

باب ثانی در امراض مختصه باعضای انسان و این باب مشتمل بر مقالاتست

[۹۵] مقاله اول در صداع

اشاره

و صداع وجع و المی است در اعضای سر و مراد باعضای سر جدران اربع است و یا فوخ و قاعده و عظم قشر و جدران اربع عبارت از چهار دیوار گرد سرست و مقصود ازین تعین و تقید اخراج رمد است که آن الم و وجع چشم است و درد سر یا از سوء المزاج ساده است یا مادی و ماده که خلط موجب مرض است منقسم می شود بذو قوام و غیر ذو قوام و ذو قوام منحصر در چهار قسم است خون و صفرا و بلغم و سودا و غیر ذو قوام ریح که با دست و مائیه که آبست و سبب صداع یا ماده که ذو قوام است که حارست مثل خون و صفرا و یا بارد است مثل بلغم و سودا و سبب صداع دموی را علامت امتلا و پیری عروق و رگهای سر است و کشیده شدن آن و این امتلا - بر دو نوع می باشد امتلائی بحسب اوعیه که ظروف خون است که از رگهای مجوف مودع از برای سکون و حفظ خون است در رسانیدن بمواضع مقصود من عند الله و یا بحسب قوت است و علامت امتلا بحسب اوعیه سرخی بشره است و ثقل و سستی بدن و گرمی آن و کشیده شدن عروق و ثقل و تمدد چشم و ظهور رگها و بسیاری تمطی که او دست کشیدن است از برای دفع ثقل از خود بی اختیار و تاؤب که دهن باز کردنست بدفع ثقل و تمطی

تحفه خانی، متن، ص: ۲۰۲

عام است جمیع بدن را و تاؤب مخصوص بدفع ثقل طاریست معده را و علامت او خواب و عظم نبض و سستی و کلال فکر و حواس و شیرینی دهن و حدوث حالتی شبیه باعیا که مراد بآن مانده شدن و کوفت یافتن است و گاهی چکیدن خون از بینی و لته باندک سببی و غلط قاروره و سرخی و اشقریت آن و خصوصاً که فصل ربیع باشد و بدن لحنانی و مزاج حار و سن شباب و تدبیر متقدم از مشروب و ماکول شاهد عدل دلالت بر دمویت و علامت امتلا بحسب قوت ضعف نبض و سقوط شهوت غذا و ثقل از حرکات و سرعت تاثر و قلت سرخی رنگ اعضا و عدم نضج قاروره و بعد از تحقق.

علاج صداع دموی

سبب صداع دموی علاج فصد از قیفال است و اخراج خون بسیار از قوت باشد و خون غلیظ سبز و سیاه باشد یا سرخ و غلیظ و زمان و سن موافق باشد درین تدبیر و پست نشانیدن کیفیت خون بچیزهای بارد تلین طبیعت بمطبوخ فواکه باید کرد و مزوره و غذا ماء الشعیر باید داد اگر تپ باشد و اگر تپ نباشد و سرفه نباشد جلاب بارد باید داد مثل تمر هندی ده درم و ترنجبین صاف کرده و یا شیرخشت ده درم و با تلین طبیعت به آب فواکه باید کرد مثل عناب و آلوی بخاری و تمر هندی و سپستان در بنفشه و ترنجبین و خیارشنب و شکر سفید و یا قند از هریک مقداری صالح که طبیعت مصلحت داند و یا بنفشه و نیلوفر از هریک پنج درم و تخم کاسنی سه درم و از شکر سفید و یا قند ده درم و از ترنجبین ده درم مجموع غیر قند در دو پیاله گلاب جوشیده تا نیم بماند صافی تحفه خانی، متن، ص: ۲۰۳

ساخته نیم گرم باید خورد غذا مزوره از ماش مقشّر و شیر مغز بادام و اگر سرفه نباشد غذا آب آلوی کوهی با شیر مغز بادام و کشمش با مزوره از تمر هندی و شکر و شیر مغز بادام و یا بنفشه مربی ده درم و ترنجبین ده درم مجموع در یک و نیم پیاله آب جوشیده تا نیم بماند صافی ساخته نیم گرم باید آشامید و یا انار شیرین و ترش با شحم افشرده مقدار نیم رطل که یک پیاله تقریباً می‌شود با ده درم قند سفید و ده درم ترنجبین باید خورد.

لخلخه که نافع از صداع حار دموی باشد

لخلخه که نافع از صداع حار دموی باشد روغن گل یک جزو و گلاب و سرکه از هریک ربع مجموع در شیشه گلو تنگ کرده نیک برهم زده بر بینی نهاده باید بوئید و ازین لخلخه اندکی بوقت وجع بر سر باید مالید و با لئه کتان کهنه بآن آلوده کرده بر سر باید نهاد و بوقت وجع هریک از گلاب و سرکه بر سر مالیدن نافع است و نیز اسبغول در قدری سرکه زده با لعاب دهد و بر سر مالیدن نافع است و گل خطمی در سرکه زدن که لعاب دهد بر سر مالیدن بوقت وجع نافع است و چکانیدن روغن کدو و یا بنفشه و یا روغن نیلوفر و یا روغن بید در بینی نافع است.

صداعی که ماده او صفراست

و صداعی که ماده او صفراست سبب او صعود بخارات صفراوی است بدماغ و ممتلی شدن عروق سر است از ماده صفراوی و بخارات آن

تحفه خانی، متن، ص: ۲۰۴

و علامت این سبب زردی روست و بشره و التهاب و سوزش سر و بسیاری تشنگی و تلخی دهن و سرعت نبض و سقوط شهوت غذا و ناریت بول در ابتدا و سفیدی و رقت آن حین ازدیاد وجع بسبب صعود صفرا بدماغ و این صداع باین علامت محل خوف است و منذر سرسام و خوف وجع و سرعت زوال او سریعا از علامت احسنه است و دال بر لطافت و رقت ماده و سرعت تحلیل آن و اگر با این علامات مقارنت زمان تابستان یا تیرماه و شباب سن و صفراویت مزاج دائمی و نحافت بدن و تدبیر سابق از اغذیه و اشربه باشد در دلالت بر صفراویت ماده درین حین او کد است.

علاج صداع صفراوی

علاج صداع صفراوی قریب بعلاج دموی است غایتش در اغذیه و اشربه بجانب ترطیب اهتمام و عنایت طیب بیشتر می‌باید و ترک

فصد زیرا که چون ماده صداع صفرا باشد اگر چنانچه فصد کنند وجع بیشتر شود زیرا که خون برطوبت خود مصلح است صفرا را و درین ماده تلین طبیعت بمطبوخ هلیله زرد و هلیله کابلی و سکنجبین باید و یا به آب فواکه مثل آلوی بخاری و عناب و تمر هندی و سپستان و هلیله زرد که این جمله پیش اطبا معدود از فواکه است و شربت بنفشه و شربت خشخاش و ربوب فواکه بارده و خمیره بنفشه که مراد بآن بنفشه (مربی) است در حین سرفه از هریک قدری که معالج مناسب داند زیرا که بسیاری از شربت‌ها و ادویه نزد اطبا تخمین و وابسته (بحدس) طیب است و اگر گرفتگی او ازو تپ باشد غذا ماء الشعیر باید داد اگر نباشد ماش مقشر و اسفناخ

تحفه خانی، متن، ص: ۲۰۵

و شیره مغز بادام فائق باید ساخت و اگر سرفه و گرفتگی آواز نباشد جلاب و شربت از آب انارین که با شحم آن فشرده باشند با قدری قند و ترنجبین صافی باید داد و چون سرفه نباشد غذا آش آلوی کوهی و یا تمر هندی و یا حب رمان و یا زرک با شیره مغز بادام باید داد در قند و کشمش در آش فائق باید ساخت و اگر صداع صفراوی اشتداد یابد مخوف است زیرا که اکثر آنست که منجر بسرسام می‌شود و درین حین واجب بر معالج آنست که مبالغه در تلین و اسهال صاحب صداع نماید به آب فواکه و حقه لینه و سقوط بروغن بارد مثل روغن بید و روغن کدو و شیر عورات و نهادن جراد کدوی برهامه و خیار و عنب الثعلب تازه از برگ و میوه کوفته بر سر ضماد باید کرد تنها یا با سرکه و آب سرد و آب بهی و برگ نی تازه کوفته بر سر ضماد کردن نافع است و یا آب سرد و آب برد و سرکه ضماد باید کرد و اگر هیچ‌یک از مذکورات موجود نشود آب سرد بر سر باید ریخت و این بفصل تیرماه و تابستان مناسب است و اما هر جا که زمستان باشد بسیار سرد نباید و بوئیدن کافور و صندل و گلاب نیز بسیار نافع است بانفرد یا باجماع و جلاب از گلاب و تلقان جو و لعاب اسبغول و سرکه نافع است و برهامه شیاف مامیثا و صندل و گل سرخ و کافور طلا کردن نافع و اگر وجع شدید باشد بنفشه و اندک کافور درو باید چکانید و اگر در سر بخارات و طنین و دوی که مراد آواز گوش است باشد استعمال باردات بطریق طلا کردن ممنوع است حذر باید کرد و درین صورت استعمال روغن بابونه با قدری تلین طبیعت باید کرد بحقنه که درو از حشایش ملطفه باشد مثل بابونه و شبت و حله و مثل اینها و جلاب درین ادویه بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته دو مثقال و

تحفه خانی، متن، ص: ۲۰۶

بنفشه خشک دو مثقال و قند سفید و ترنجبین صافی از هریک هفت مثقال و غذا مزوره ماش مقشر و نخود مقشر و اگر قبض باشد فائق شیر بادام و عسل اطراف به آب گرم سبوس باید کرد که مفید است و اگر با صداع قلق و کرب و اضطراب باشد که مراد باین حال و هول و تلواسه است در عرف اهل سمرقند و زردی چشم که مستمر بصفرا است نیز باشد شربت درین مقام آب انار معصور نیم ترش است با شحم چه مطلوب سوی ردع تلین طبیعت نیز هست و اندک گلاب نیز باشد صواب باشد و یا آب که بر روی جغرات می‌استد که آن را اطبا می‌نامند و مراد باین دوغ نیست چنانکه بعضی گمان برده‌اند زیرا که درین زرد آب که از جغرات بیرون می‌آید تلین طبیعت هست و این مطلوبست و غذا درین مقام از اشیاء بارده باید مثل آش کدو که درو آب غوره باشد و یا آب انارین مزوره سازند و اگر قوت نباشد از مرغ جوجه و مرغ بیابانی مطبخه ازین اشیا باید ساخت و مقام و مسکن در جای باید که بحسب هوا ملایم مرض باشد و ضد این نباشد.

چیزی که نافع اصحاب صداع حار صفراویست

و چیزی که نافع اصحاب صداع حار صفراویست آلوی سیاه یا بخاری و مشمش که آن عبارت از زرد آلوی خشک است و بجهت تقویت معده و ردع بخار نافع است و چاویدن [۶۶] بهی و امرود مناسب است و بولس از حکما گفته است که چیزی در علاج صداع حار صفراوی که بی‌خوابی در آن باشد که ابلغ از چکانیدن شیر انسان در بینی نیست و می‌باید که شیر دخترک باشد و روغن بنفشه

تحفه خانی، متن، ص: ۲۰۷

و هر دو می‌باید یا برف سرد ساخته باشد و جالینوس در مضرت چیزها که درد سر را زیاد می‌سازد گفته است که رایحه صبر موجب ازدیاد صداع است خصوصا که شخصی که مبتلا بآن باشد و گاهی صداع سبب خوردن شراب حاصل می‌شود این صداع را صداعی بخاری می‌نامند و سبب این اجتماع فضلات شرابست در معده و صعود و تراقی بخارات آن بدماع خصوصا که دماغ شارب ضعیف و شراب کهنه باشد و علاج این قسم از صداع نقص بقایای اوست از معده بقی بسکنجین و آب گرم و مالیدگی اطراف مثل دست و پا و گردن و یا شویه با سبوس و آب گرم و تیرید دماغ بروغن گل و اندک سرکه بطریق مالیدن و شربت سکنجین ساده صادق الحموضه و شربت غوره و یا ریواج و حیل که خواب آید که بهترین علاجه در تسکین صداع اینست و غذا از زرک و عدس مقشر و یا از سماق و یا غوره و اگر نحافت بدن باشد مثل مرغی از لحوم و یا گوشت خفیف گوسفند درین آبها مذکور پختن و از شوربایش خوردن مناسب است و جالینوس گفته است که هرکرا صداع عقب نوم حاصل شود می‌باید مبادرت باکل کند و البته چیزی نخورد و نیز گفته که از اشیای مهیج صداع حارست مکث در حمام بسیار گرم است و مکث در آفتاب است و نشستن در پیش آتش است و مقارنه و مقاربه دخان است و مکث طویل در آن و خوردن سیر و پیاز و شهدانه و جرجیر و حله و روائح منتنه و مثل قطران و روائح طیه حاره مثل مشک و غالیه نیز در ادمغه حاره موجب و از اسباب صداع است و زعفران بالخاصیه مصدع است خوردن و بوئیدن او نیز این هریک خاصیت دارد و لبنیات و روغنها

تحفه خانی، متن، ص: ۲۰۸

و ماهی و کرفش این مذکورات از اشیا مضر بدماع است و سرکه بوئیدن نافع دماغ حارست و خوردن و مبالغه در آن مضعف دماغ است.

مسهل که نافع از صداع صفاوی باشد

صفت مسهل که نافع از صداع صفاوی باشد و اسهال بر فق کند اجزای آن پوست هلیله زرد ده درم یا بیست درم بحسب قوت و ضعف نیم کوفته در سه رطل آب که یک و نیم کاسه قیاسا می‌شود بآتش آهسته باید جوشید تا دو حصه آب رود و یک حصه بماند از کریاس گذرانیده و صافی ساخته بیست درم قند سفید با پانزده درم ترنجبین صافی آمیخته بخورد و اگر صاحب صداع را سرفه باشد باید که در علاج شربت و جلاب او هلیله و هرچه مثل هلیله باشد در خشونت استعمال نکند و درین صورت شربت و جلاب مسهل ازین مطبوخ دهند بنفشه خشک پنج درم و نیلوفر چهار درم و عناب و سپستان از هریک بست عدد و تخم کاسنی سه درم و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته سه درم و آلوی شیرین بست عدد و تخم خبازی که او را نان کلاغ می‌نامند هفت درم مجموع ادویه در سه رطل آب که یک و نیم کاسی می‌شود بآتش آهسته می‌باید جوشید تا نصف بماند از کریاس گذرانیده صافی ساخته درو قند یا ترنجبین بست درم و فلوس خیارشبر ده درم حل کرده و دیگر گذرانیده صافی ساخته نیم گرم بر نهار باید اختیار کرد.

حیی که مسهل و جاذب صفا باشد

حیی که مسهل و جاذب صفا باشد از دماغ بی‌اذیت و اضرار اجزای آن

تحفه خانی، متن، ص: ۲۰۹

بنفشه خشک دو درم و سقمونیای مشوی در جوف سیب ما به نیم دانگ و دو حبه و تربد سفید مجوف تراشیده بروغن بادام جرب کرده یک درم و رب سوس نیم درم و پوست هلیله زرد یک درم مجموع کوفته و پیخته و به آب حبه‌ها باید ساخت هریک مقداری که باسانی توان فرورد و این شربت واحد است بعد از جلاب منضج پنج شش روزه و غذای ملایم این جلاب بوقت سحر باید

اختیار کرد و تا وقت نیم روز توقف کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن شربت از قند ده مثقال و اسبغول شسته یک مثقال در چهار قاشق آب سرد شربت کرده باید آشامید و غذا بتاخیر در روز دارو چنانچه اگر از دارو نیمروز خلاصی باید غذا میان پیشین و عصر باید اختیار کرد و اگر پیشین خلاص شود بوقت عصر اختیار باید کرد و اطبا در تاخیر غذا بعد از دوی مسهل مبالغه دارند و سبب مبالغه آنست که چون امعا آلوده بدوی مسهل شده است و اگر غذا زودتر خورده شود آن غذا نیز آلوده بدوا می‌شود و چون طبیعت مشتاق بدل مایتحلل شده است غذای مخلوط بدوا را جذب بقوت کرده باعماق بدن (عروق) می‌برد و بمکث منجر باسهال مزمن می‌شود که طیب از علاج او عاجز است و این ترکیب از هر صداع حار مفید و اگر صاحب صداع اختیار حب نتواند کرد تدبیر اینست که سقمونیا نیم دانگ بر وجهی که وصف کرده شد که مدبر باشد و قدری آلو بخاری شیرین پاک کرده از گرد و غبار و در دیکچه باید انداخت و آب قدری که بالای او دو انگشت مضموم بایستد و بآتش آهسته بجوشند تا آلو مهرا شود و فرود آورده بدست باید مالید و از کرپاس گذرانیده دیگر در دیکچه انداخته بآتش آهسته بجوشند تا نیم بماند و بعده قدری قند که باعتبار دو آب آلو باشد و یکی قند

تحفه خانی، متن، ص: ۲۱۰

و سقمونیا درو انداخته و بآتش آهسته بقوام باید آورد و صاحب صداع پنجاه درم ازین شربت بعد از پرهیز غذا و جلاب پنج شش روز بر نهار اختیار نماید و این شربت اصحاب یرقان و حمیات حاره را و کسانی را که ایشان را احتیاج به مسهل قوی هست نیز بسیار نافع است و چون حبوب و مطبوخات کثیره الادویه که در ایشان بشاعه و کراهه طعم است معده آن چنان اشخاص قبول نمی‌کند و متاذی بقی می‌شود استعمال این چنین شربت در مواد صفاوی و اخراج آن مناسب است.

طلا که تسکین صداع حار کند

و طلا که درین مقام نافع باشد و تسکین صداع حار بکند در لحظه از اجزای آن افیون طسو [۶۷] و پوست خشخاش یک درم کوفته و بیخته و به آب برگ خس که آن کاهوست و یا برگ خس تنها را گرفته بر موضع وجع طلا باید کرد و خوردن کاهو از صداع حار بسیار نافع است.

صداعی که از سوء المزاج بارد بادی باشد

و صداعی که از سوء المزاج بارد بادی باشد و این دو قسم است بلغمی و سوداوی و صداع بلغمی را سبب فرورفتن بلغم است در اغشیه دماغ و جنگ در زدن آن در عروق دماغ و یا سردی غشای سر است و یا سبب برهنه کردن سرست در هواهای سرد و متاثر شدن سر از آن و یا آشامیدن اشربه بارده بالطبع یا بالفعل علاماتها اسباب گرانی سر است و شدت وجع و

تحفه خانی، متن، ص: ۲۱۱

میل وجع بجانب موخر سر و عدم سرخی در چشم و روی و سردی ملمس و ظاهر جلد سر و بطؤ نبض و سفیدی قاروره و کدورت آن و رطوبت دهن و منخرین و سیلاب لعاب از دهن بوقت خواب و کدورت حواس و یافتن راحت و آرام و قرار از مالیدگی و کمادات مسخنه و این صداع در مشائخ و در بلدان بارده و در زمستان و اهل تنعم و راحت و ترقه و ابدان بلغمی و نسوان و کسانی که تدبیر سابق ایشان از ماکول و مشروب بارد رطب بوده باشد حادث می‌شود و این صداع اگر مزمن شود و بزودی زایل نشود مخوف است زیرا که مآل او صرع یا سکنه یا فالج یا لقوه و یا عمی است و در اصحاب وجع شقیقه در اکثر منجر بنزول آبست از چشم و بر طیب و مریض مبتلا باین صداع واجب است که در معالجه این اهمال نکنند و سهل نشمارد و این صداع در ابتدا سهل العلاج است و علاج او تنقیه دماغ است از بلغم غلیظ و تنقیه جمیع بدن است بحبوب مسهله و ایارجات و تلطیف غذا و تجفیف بدن

صاحب صداع و در علاج در اول امر سزاوار آنست که چند روز بر نهار صباح جلاب از بیخ سوسن سه درم در آب جوشیده و صافی ساخته و درو ده درم گل‌قند آمیخته صبح بخورد و غذا نخورد شکسته با شیر مغز بادام یا مغز تخم معصفر و بعد از ظهور اثر نضج در قاروره- حب صبر که باین صفت که مذکور می‌کرد و باید داد اجزای آن صبر سقوطری یک مثقال حب النیل نیم درم تربد تراشیده با روغن بادام چرب کرده یک درم غاریقون نیم درم شحم حنظل دانگی نمک هندی دانگ و نیم مقل دانگی مصطکی دانگی کثیرا دانگی مجموع ادویه کوفته بیخته و به آب بادیان خمیر کرده حبها باید ساخت هریک بمقداری که توان فرورد بوقت سحر

تحفه خانی، متن، ص: ۲۱۲

بباید تناول کرد تا وقت نیم روز صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد از فراغت از عمل دارو شربت از قند ده مثقال و تخم اسبغول یک مثقال شسته در چهار قاشق آب شربت کرده باید خورد چنانکه رسم است و غذا با همان میان عصر و پیشین اختیار باید کرد و بعد از اسهال بر سر صاحب صداع روغن سداب و یا روغن اقحوان و یا بابونه و یا یاسمین و یا روغن سوسن باید مالید و اگر باین تدبیر تنقیه حاصل نشود و صداع بحال خود باشد حب ايارج باید داد و این ترکیب در قرابادین موجودست رجوع بوقت احتیاج آن کتاب کرد و نطولی که درین مقام نافع است اجزای آن و ترکیب بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و شبت از هریک مجموع در پنج رطل آب باآتش آهسته باید جوشید تا نیمه بماند و نیم گرم ازین مطبوخ بر سر صاحب صداع بارد باید بدفعات در مقامی که هوایش معتدل باشد ریخت و سعوطی که نافع ازین صداع باشد اجزا و ترکیب آن مر و کندر و حضض و جندیستر و زعفران و فلفل سفید و سیاه از هریک یک درم مشک نیم دانگ مجموع کوفته و بیخته و به آب برگ مرزنجوش خمیر کرده قرصها باید ساخت و در سایه خشک کرده بوقت احتیاج یکی ازین قرصها را به آب بر سنگ مالیده نیم گرم در بینی باید چکانید- طلائی که نافع از صداع بارد باشد اجزای آن صبر سقوطری و جندیستر و قسط و مر و ضمغ عربی و زعفران از هریک دو درم انزروت و کندش از هریک سه درم که دو مثقال است مجموع ادویه کوفته و بیخته و به آب خمیره کرده بر کاغذ طلا- کرده بر سر باید چسپانید- ضمادی دیگر نافع از صداع بارد اجزای آن بیخ قثاء الحمار تازه که مراد بقثاء الحمار کبر مرغانست رومی و اگر موجود نشود بدل او

تحفه خانی، متن، ص: ۲۱۳

یک مقدار و نیم آن درمنه است یا دو درم مجموع بقدری آب و روغن زیت و اگر زیت موجود نشود بدل او روغن کنجد باید کرد و جوشید یا بیخ نرم شود و به آب صافی آن نطول سر باید کرد و ثقل را نیک کوفته بر سر ضماد باید کرد.

صفت حب اصطیخون کبیر

صفت حب اصطیخون کبیر که درین مقام مستعمل است و مخرج خلط بلغم و منقی دماغ از خلط فاسد آخر او ترکیب آن پوست هلیله کابلی شش درم که چهار مثقال است آمله منقی از دانه و افسستین و غاریقون از پرویزن موی گذارنیده از هریک سه درم آسارون انیسون که بادیان رومی است و تخم کرفش از هر یک دو درم تربد سفید مجوف تراشیده بروغن بادام شیرین چرب کرده هفت درم افتیمون پنج درم ايارج فیکرا هفت درم قرنفل یک درم و سقمونیا که محموده است سه درم که دو مثقال می‌شود مجموع کوفته و پیخته بجلاب یا بعسل خمیر کرده حبها باید ساخت و مقدار خوردن از حب و ترکیب بوقت حاجت بعد از پرهیز و جلاب چند روزه یک مثقال است و اگر ماده صداع سوداوی باشد سبب او امتلای عروق سرست از سودا و علامت این سبب خشکی و لاغری بدن است و کبودی روی و میل بسواد جمیع بشره و اعضا و سواد لون قاروره و کبودی آن و بول که سبزی زند و بموجب غلبه شهوت کاذبه غذا باشد شده و افکار ردیه و خفت وجع و عدم سوزش و عطش و رقت نبض و بطؤ او و گاهی در صداع

سوداوی قاروره سفید می‌باشد و رقیق این علامت ردی است و نیک نیست همچنانچه در صداع صفراوی و تب صفراوی بیاض و رقت قاروره

تحفه خانی، متن، ص: ۲۱۴

از علامات ردیه است زیرا که خوف از سرسام است و سرسام از امراض مهلک است و با این علامات اگر کهولت سن منضم گردد که آن پنجاه و شصت سال در دلالت بر سودا اتم است خصوصا که زمان خریف باشد و مزاج یابس باشد و بدن خشک و نحیف علاج درین مقام اسهال سودا است هلیله سیاه و اف تیمون و غاریقون و اسطوخودوس و بسفایج و ایارجات و حبوب و بعد از حصول نقا تبدیل و تعدیل مزاج و سر بروغنهای مناسب مزاج و مرض و چرب کردن مثل روغن نرگس و روغن بادام شیرین و جلاب از قند ده درم و بادرنجبویه دو درم و بیخ سوسن تراشیده سه درم و غذا مزوره از نخود شکسته و شیره مغز بادام شیرین یا مغز تخم معصفر سازد و هرگاه که نضج در قاروره ظاهر شود تنقیه دماغ بحب ایارج باید کرد و یا بحب شیبیار و یا بحب صبر و یا بنقیع صبر و یا مطبوخ اف تیمون و یا باین حب مسهل سودا که نوشته می‌شود و مسهل خلط سودا است و منقی دماغ از خلط فاسد سوداوی و درین غایله و خطری نیست اجزای آن اف تیمون دو درم غاریقون یک درم تربد سفید مجوف تراشیده بروغن بادام چرب کرده یک درم اسطوخودوس یک درم بسفایج یک درم مجموع ادویه کوفته و پیخته و به آب بادیان خمیر کرده جها باید ساخت هر یک بمقداری که باسانی فرو توان برد و این یک شربت است بعد از منضج و جلاب هفت هشت روزه و غذای مناسب این حب در سحری باید اختیار کرد و تا وقت پیشین صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن شربت از ده مثقال قند و دو قاشق گلاب و دو قاشق آب و یک مثقال تخم ریحان شسته اختیار باید کرد غذا را روز دارو و آخر روز بوقت عصر اختیار باید کرد و بولس از حکما گفته‌اند که صداع حادث از ماده

تحفه خانی، متن، ص: ۲۱۵

سوداوی ضعیف می‌باشد و جالینوس گفته است که من در صداع حادث از سوداوی مزمن استعمال مثل خردل که قحی می‌نامند بطریق ضماد و طلا می‌کنم و روغن قحی بر سر می‌مالم و این آزموده موجب بخاخ و خلاص ازین صداع است و نیز جالینوس گفته است و علیک فی علاج الصداع السوداوی باستعمال الحبوب و المسهلات مره بعد اخری یعنی در علاج صداع سوداوی باستعمال حبوب مسهله بتکرار می‌باید کرد زیرا که سودا از اخلاط غلیظ عسر الدفع است و بسهولت زایل نمی‌شود و در پرهیز و جلاب از ملاحظه حصول نضج بادویه قویه و ده روز اقلش جلاب و غذای مناسب باید اختیار کرد و درین صداع و این ماده ترک بی‌خوابی بسیار و خواب بسیار هر دو بسیار مضر است باعتدال باید و از غذای بارده و حامضه اجتناب باید کرد مثل دوغ و سکباج که آش با سرکه است و امثال این اغذیه و گاهی صداع بسبب ماده ریچی می‌باشد که محتبس در سر شده است و آن بسبب تصاعد و تراقی بخارات غلیظ است که در بطون و اغشیه دماغ متمکن شده است و علامت این سبب دوی و طنین است و عدم ثقل زیرا که ماده از حبس ریح و بخار و او را صفت لازم است و انتقال از محلی بمحلی و این نیز بواسطه خفت و حرکت اوست علاج درین مقام تحلیل ریح و ابخره است بادویه محله و کاسره ریح مثل بادیان و تخم کرفش با قند سفید گفته‌اند اما اگر ماده صداع بخارات سوداوی باشد اولی آنست که تخم کرفش را درین مقام استعمال نکنند زیرا که در کتب متقدم این فن تاکید یافته که کرفش بالخاصیه مورث صرع هست خصوصا که در حوالی سر ماده سودا و بخارات سوداوی موجود باشد البته باید که استعمال کرده نشود و غذا نخود مقشر است و آب او اگر

تحفه خانی، متن، ص: ۲۱۶

حرارت نباشد و استعمال نظولات حاره (مرطفه) مثل آبهای و ریاحین حاره مثل یاسمین و مراد عرق اوست و سعوط به آب مرزنجوش و مداومت بحمام دایم و بوئیدن گلهای لطیفه در حرارت بحسب مزاج و قوت و صداعی که بمشارکت معده حادث شود

و این بدو طریق می‌باشد یکی بواسطه سوء المزاج معده و یا بواسطه امتلائی معده از اخلاط رديه فاسد و آنکه بواسطه امتلائی معده است از بلغم علامت او تقلب نفس است که مراد تتابع دل برهم زدن است و غثیان که مراد بغثیان که میل بقی است و آروق ترش و بسیار آب در دهن جمع شدن و بسیار تخمه و فساد غذا در معده و تجفیف وجع حادث ازین اخلاط بوقت خلای معده و اشتداد وجع بوقت امتلا و علاج درین صورت قی است به آب شبت جوشیده سه درم و تخم خربزه نیم کوفته پنج درم در قدری آب نیک طبخ کرده از کرپاس گذرانیده صافی ساخته و دو مثقال نمک طعام و عسل بست درم آمیخته نیم گرم باید خورد و زمانی صبر کرد اگر چنانچه سهولت خود آید فیها و الا باید انگشت و یا پر مرغ چرب کرده بروغن کنجد بحلق باید فرستاد تا بیرون آید و یا لوبیای سرخ و تخم چقندر و فودنج و نمک از هریک سه درم که دو مثقال باشد در آب دو پیاله طبخ باید کرد تا نیمه بماند و قدری ترب نیز اگر در آن بجوشند صواب باشد و نیم گرم باید آشامید و قی گردد و اگر باسانی بدر نیاید تدبیر سابق از پر مرغ و روغن مذکور باید کرد یا آب نخود جوشیده و یا ماهی شور و یا بخوردن گوشت (ماجه) شور بهر تقدیر تدبیر قی می‌باید کرد و تقویت دماغ بخارات مقویه طویه موافقت سر و دماغ مثل عنبر و عود و آنچه در تقویت مثل اینهاست و غذا نخود آب ساده و صعتر و اگر باین تدبیرات صداع تسکین نیابد اختیار حقنه حاره

تحفه خانی، متن، ص: ۲۱۷

قویه باید کرد- حقنه که درین مقام نافع است اجزا و ترکیب آن برین وجه است سنمکی پنج درم که سه مثقال و دو دانگ می‌شود و حله و تخم زعیر از هریک ده درم که هر ده درمی هفت مثقال می‌شود که ازین دو دارو چهار مثقال باشد و انجیر خشک و عناب و سپستان از هریک بست عدد و خطمی سه درم و خسک و بابونه و شبت از هریک یک کف و بنفشه و نیلوفر از هریک سه درم مجموع ادویه در شش رطل آب که سه کاسه قیاسا می‌شود باید جوشید تا دو حصه برود و یک حصه بماند از کرپاس گذرانیده یک درم بوره ارمنی و یک درم و نیم نمک طعام و عسل و آبکامه و روغن کنجد از هریک هفت و نیم مثقال مجموع باهم خلط کرده نیم گرم در محقنه ریخته بعد از خوردن نخود آب اگر بوقت تابستان باشد بوقت صباح (یا پگاه) و اگر بوقت زمستان باشد نماز پیشین یا نیم روز بدو دفعه یا سه دفعه در زمستان در خانه گرم یا حمام و در تابستان در خانه که هوایش معتدل باشد این تدبیر باید کرد و ایارج فیقرا و ایارج ارکاغانس را درین صداع نفع بسیار است و در اجزا و تراکیب و ترکیب این دوا بوقت حاجت رجوع بکتاب قرابادین ملانسی باید کرد که اکثر ترکیب مستعمله در امراض آنجا مشروح و مبین شده است و یا سبب در صداع ریختن خلط مراریست در معده و علامت این سبب غثیان و تقلب نفس است که مراد به تقلب و غثیان برهم زدگی متتابع است و تلخی دهن و عطش شدید و قلت و کرب که مراد باین هول و تلواسه است و اندوه و سوختن فم معده و آروق بدبو و سکون نیز سیری و هیجان و غلبه آن نیز گرسنگی و علاج درین قسم صداع قی است به آب گرم و اطعام علیل بنان در سرکه تر کرده و یا در آب انار

تحفه خانی، متن، ص: ۲۱۸

نیم ترش تر کرده یا در آب غوره یا در دوغ ترش و اگر با صفرا اندک بلغمی ممزوج باشد ترک دوغ اولی است و اختصار ما سبق زیرا که دوغ تقویت بلغم می‌کند و موجب مزید صداع است و تلین طبیعت بمطبوخ فواکه باید کرد و شربت آلو و تمر هندی یا قند و ترنجبین از هریک ده درم و غذا مزوره اگر تمر هندی با شیره مغز بادام و کشمش زیرا که در کشمش اندک حموضتی است و تقویت معده می‌کند و در شیره بادام تلین مطلوب حاصل است یا مزوره از ماش مقشر و شیره مغز بادام و اسفناج و تقویت دماغ بشمومات و لخلخها که مقوی دماغ است باید کرد مثل عنبر و صندل لخلخه مثل آب سیب و بهی و صندل و کشنیز تر باید کرد و به آب تر و بادرننگ و صندل اگر مراد زیادتی ترطیب باشد و بیاید دانست که مراد بمزوره آش پرهیز بیمار است و در اصطلاح قدمای اطبا آش پرهیز آنست که درو گوشت نباشد و شیخ بو علی تعمیم کرده و مزوره نام آش پرهیز ساخته مطلقا خواه در آن گوشت باشد و خواه گوشت نباشد و روغن گل و سرکه و گلاب و روغن نیلوفر و سرکه بوئیدن و سعوط روغن بنفشه و نیلوفر در بینی از

جمله تدابیر نافع است و یا سبب در صداع ریختن خلط سوداویست در فم معده و علامت این سبب سوختن معده است و ترشی دهن و بسیاری اشتها طعام و آروق ترش بدبو و یافتن خفت ازین اعراض بعد از قی سوداوی و علاج درین مقام تنقیه فم معده است به قی آب گرم و قدری جوز القی ممزوج باین آب و یا کنکرزد که مراد باین صمغ خرفش است و او را تراب القی می‌نامند در لغت عرب و جلاب از بادرنجبویه مقدار یک درم و قند ده درم اول بادرنجبویه را در یک و نیم پیاله آب باید با تش آهسته جوشیده تا نیم بماند

تحفه خانی، متن، ص: ۲۱۹

از کرپاس گذرانیده صافی ساخته قند درو انداخته نیم گرم باید آشامید و غذا مزوره از نخود آب صرف با شیره مغز تخم معصفر اختیار باید کرد و جهت تلین طبیعت و اخراج ماده حب افیمون و یا مطبوخ افیمون و تقویت سر و دماغ بشمومات حاره رطبه باید کرد مثل نرگس و یاسمین و یا غیر و استعمال اطریفلات مقویه دماغ نیز درین مقام نافع است و سعوط از آب مرزنجوش و استنشاق مشک و غالیه نیز درین مقام نافع است و.

صداع که سوء المزاج خالی از ماده باشد

صداعی که از سوء المزاج خالی از ماده باشد او دو نوع می‌باشد حار یا بارد و آنکه حارست یا از اسباب خارجی حادث شده است مثل نشستن در آفتاب و یا پیش آتش و علامت آن مقارنه و مقاربه سبب است و یا تقدم آن و عطش شدید و سخونت ملمس راس و قلت آب دهن و خشکی بینی و زبان و سکون این اعراض باشیاء بارده و علاج درین مقام شربت سکنجبین به آب سرد آشامیدن و یا برف سرد ساخته باید خوردن و با شیره تخم خرفه مقدار پنجاه مثقال با قند سفید ده مثقال و یا آب خیار مقدار سی درم با قند سفید ده درم و تمر هندی مقدار ده درم با قند سفید مقداری که اندک شیرینی حاصل شود و یا شربت آلو و شربت سیب ترش و یا شربت غوره با گلاب و غذا مزوره از ماش مقشر و یا تمر هندی و حب الرمان و تبرید سر و دماغ بچیزهای بوئیدنی و نطولات بارد بالطبع و مالیدن مثل روغن گل و اندک سرکه بر سر و مقام و مسکن در محل که مناسب معالجات مذکوره درین صداع است

تحفه خانی، متن، ص: ۲۲۰

یعنی مسکن که بارد بحسب هوا و یا صداع بسبب اسباب داخله است مثل حادث از خوردن فلفل و زنجبیل و نان خواه و علامت این اسباب تقدم سبب است و یبوست مناخر و عطش شدید و ابخار ردیه و وسواس و بیخوابی - و علاج درین مقام تبرید دماغ است بروغنی و نطولات بارده مثل روغن بنفشه و کدو و نیلوفر و نهادن تراشه کدوی تر و گل او ورق کدو بر سر و عرق بید با اندک سرکه و صندل گلاب بر سر مالیدن و جلاب درین مقام از اشیاء بارد مثل تمر هندی و آب انارین معصور با شحم آن و سکنجبین ساده و آب هندوانه و تلین طبیعت به آب فواکه و ترنجبین و شیرخشت و صداع حادث بسبب غم ازین قبیل است و بهترین علاج درین مقام خواب کردن تحصیل ترطیب دماغ و مزاج بخوردن کاهو بلغت مسما بخس است و خیار و هندوانه و غذا مزوره از ماش مقشر و کدوی تر و گوشت مرغ جوجه و یا ماء الشعیر اگر حرارت در جمیع بدن احساس کند و

صداع که حادث از سوء المزاج بارد است

صداعی که حادث از سوء المزاج بارد است بی‌ماده است نیز یا از اسباب خارج بدن می‌باشد مثل حادث از ملاقات برد و گردیدن بهوای سرد و سر بهوا دادن و به آب سرد در آمدن و علامت این اسباب تقدم سبب و بلاده حواس و ثقل سر و میل وجع بجانب موخر سر و سکون وجع بکمالات حاره مثل بادیان و سبوس و ارزن گرم کرده نهادن و علاج درین نوع صداع جلاب از بادیان دو درم و بیخ سوسن تراشیده سه درم و گلقدن شکری یا عسل ده درم

تحفه خانی، متن، ص: ۲۲۱

و غذای مزوره از نخود آب با مغز تخم معصفر و خوردن گوارشات حاره و کمادات حاره و دخول حمام و سر بر بخارات گرم و یا حشایش حاره داشتن و یا از اسباب داخله است مثل حادث از خوردن ادویه بارده مضره بدماغ مثل افیون و کافور و خوردن آب سرد و مثل این و علامت این نیز تقدم اسباب مذکوره است و مقارنت و مقاربت آن و برودت ملمس سر و منتفع شدن به پوشیدن سر بخرقه گرم و علاج این صداع تسخین و گرم ساختن سر است و دماغ به نطولات و روغنها و مشومات حاره و خوردن گلقد و نخود آب و گوشت طیهو و بمرغ خانگی و اطریفل بزرگ و تریاق اربعه پیش از طعام و بعد از طعام مجوز نیست اگر صداع بقوت و مزمن شود موجب کوریست و گاهی صداع و در بعضی اشخاص بحیثیتی می‌شود که فتح عین میسر نیست و کانه که بمیخ می‌گویند یا بر ماه می‌کنند یا آره می‌کنند و در اکثر بکوری می‌انجامد و نزول آب در چشم و این صداع را بیضه می‌نامند و از تاریکی منتفع می‌شود و از روشنائی متضرر و این صداع اکثر عارض کسی می‌شود که دماغش ضعیف باشد و آفات مواد را زود قبول می‌کند و طبیعت از دفع آن بخود عاجزست.

علاج درین نوع صداع تقویت دماغ است بشمومات و ادویه خوشبوی مقوی دماغ و موافق او بحسب واجب مثل عنبر و عود و بعد از آن تنقیه دماغ و جمیع بدن از اخلاط فاسده و رطوبات ردیه بایارجات و حبوبات نافعه و حب شبیار و تلین طبیعت بحقنه حاره و حمولات از شیافات ملینه و جلاب و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته از هریک سه درم و قند سفید ده درم اول آن دو را در یک و نیم پیاله آب باید جوشید تا نیمه بماند از کرپاس گذرانیده صافی

تحفه خانی، متن، ص: ۲۲۲

ساخته قند اضافه کرده نیم گرم باید آشامید و غذا مزوره از نخود و ماش مقشر و شیره مغز بادام و از معالجات اوست جوشیدن مذاب تازه در روغن زیت و اگر موجود نشود در روغن کنجد چندانی که رنگ سبز سداب در روغن ظاهر شود و ازین روغن بسر باید نیم گرم مالید و اطبا قول درین معالجه این نوع صداع را فضل شمرده‌اند یعنی گفتگوی بی‌فائده است زیرا که شفا یافتن ازین صداع دورست اما بهر تقدیر در معالجه او سعی باید کرد تا زیاده نشود و سبب نزول آب در چشم نگردد حبی که نافع درین صداع باشد صبر سقوطری یک مثقال پوست هلیله زرد یک مثقال و مصطکی نیم درم مجموع کوفته پیخته و به آب گرم خمیر کرده حبهها باید ساخت و بوقت نضح خلط سحر باید فروبرد و این یک شربت است و حب فوقانیز درین صداع بسیار نافع است و اجزا و ترکیب این برین وجه است عصاره افسنتین یک درم صبر سقوطری یک درم سقمونیا نیم دانگ شحم حنظل دو دانگ مجموع کوفته و پیخته و به آب کرفس خمیر کرده حبهها باید ساخت و این نیز یک شربت است.

[۹۶] مقاله در بیان شقیقه

اشاره

و این اسم است مر درد شقیقه را و او درد و المی است در یکی از دو شق سر و آنکه عام نیست تمام سرا سبب آنست که ماده این مرض در غایت قلت است و هر جانب که اضعف است قبول آفت می‌کند درین مقام مناقشه جاریست زیرا که قلت ماده مستلزم حدوث آفت در احد شقین معین نیست غایت ما فی الباب مقتضی حدوث آفت در شقی از شقوق باشد چرا جائز

تحفه خانی، متن، ص: ۲۲۳

نباشد که بر تقدیر قلت ماده منتشر بجمیع اعضا و اجزای سر شود و صداع عام باشد این مقدار توان گفت که ماده قلیله بعد از حدوث تجاوز و سرایت از آن محل بمحلی دیگر نمی‌کند و این نیز وقتی باشد که ماده ذو قوام باشد و اما اگر ماده غیر ذو قوام

باشد مثل مائیت و ریح بحث است و سبب این صداع که شقیقه است سبب او سبب صداع مذکور است غایتش که در شقیقه ماده در یک جانب است و در معالجه این صداع سزاوار آنست که عنایت طیب مصروف بجائی که الم دروست باشد و ماده این صداع یا حار دموی است و یا صفراویست و یا بارد بلغمی است و یا سوداویست و علامت شقیقه دموی علامت صداع دموی است و علاج فصد قیفال است و اسهال و تلیین طبیعت به آب فواکه و مطبوخ خیارشبر و همچنین علامت شقیقه صفراوی علامت صداع صفراوی است و علاج صداع صفراویست بمطبوخ هلیله زرد و تنقیه جمیع بدن از خلط صفراوی و نطولات بآبها که در آن حشائش بارد طبخ کرده باشند و چون درین مرض خوفاً لنزول باید کرد که آن عبارت از بریدن رگی است قریب صدغ و داغ کردن و نیک بستن آنکه خون شریان جریان نکند و اگر بعد از جریان تسکین نیابد خوف هلاک است پس بوقت جریان خون از ادویه لذوقیه که مراد بآن ادویه چسپانیدن سر جراحی است مثل افیون و صمغ عربی و تخم کاهو و کتیرا و دم الاخوین مجموع برابر کوفته و نیک صلایه کرده به آب گرم خمیر کرده بر روی کاغذ مالیده بر سر جراحی که خون ازو جاریست باید نهاد و چند روز او را نباید از محل خود برداشت تا تمام خشک شود و اطبا درین باب مبالغه و اهتمام بلیغ دارند زیرا که در جریان خون

تحفه خانی، متن، ص: ۲۲۴

شریان و عدم سکون خطر عظیم است و اما درد شقیقه بلغمی و سوداوی را علامت و علاج هر دو قریب علامت و علاج درد سر بلغمی و سوداوی و از شقیقه بلغمی جلاب از تخم بادیان دو درم و از گل انگبین قندی که مراد باین گلکند است ده درم و غذا مزوره از نخود آب و شیره تخم معصفر باید دلو و تنقیه دماغ و جمیع بدن بحب استحقون باید کرد و.

صفت حب استحقون

اجزای حب استحقون سلیخه هفت درم غاریقون ده درم صبر سقوطری بست درم سنبل و حب بلسان و فقاح اذخر که مراد باین گل کوز گیاهی است که او را خدال مامونی می‌نامند از هریک دو درم زعفران نیم درم افیمون و شحم حنظل از هریک پنج درم مصطکی یک درم مجموع ادویه کوفته و پیخته و به آب برگ بادیان خمیر کرده حبها باید ساخت و مقدار خوردن ازین ترکیب بوقت حاجت و بعد از پرهیز چند روز جلاب و غذا یک مثقال باید اختیار کرد.

علاج شقیقه سوداوی

علاج شقیقه سوداوی بخوردن جلاب از بادرنجبویه دو درم و از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته سه درم قند سفید ده درم بر وجهی که رسم است طبخ کرده صافی ساخته قند آمیخته باید خورد و غذا نخود آب و روغن بادام و تنقیه بدن بعد از نضح ماده حب افیمون و یا مطبوخ افیمون باید کرد و تقویت دماغ بلخلخه که مقوی دماغ باشد باید کرد که حار رطب باشد و نطول بر سر حشایش حاره رطبه

تحفه خانی، متن، ص: ۲۲۵

جوشیده نیم گرم بر سر باید ریخت و خود را از گرمای بسیار گرم و از سرمای بسیار سرد محفوظ و پوشیده باید داشت و در دو سه روز دواء المسک مقدار مثقال بر نهار باید خورد که بسیار نافع است وقتی که ماده شقیقه بلغم و سودا باشد اجزای آن و ترکیب دواء المسک برین وجه است جندیبستر یک درم و نیم نانخواه که مراد باین جوانی است و زعفران و تخم کرفس از هریک چهار درم افسستین رومی و صبر سقوطری از هریک یک درم سنبل و سازج هندی و مرمکی و مشک از هریک ده درم مجموع ادویه کوفته و پیخته بدو وزن ادویه عسل و باقی خمیر کرده در ظرفی چینی یا شیشه برداشته باید در شیب جو نهاد و مقدار خوردن ازین معجون یک درم در دو قاشق گلاب گرم کرده یا آب گرم کرده و گاهی صداع در عورات سبب ورم و یا قرحه در رحم حادث

می‌شود و علاج وی همان علاج عضو است و گاهی صداع بسبب جراحت و یا ورم در گرده و مئانه و ارتفاع بخارات ازین اعضا بدماغ حادث می‌شود و علاج آن علاج این اعضا مذکورست

[۹۷] مقاله در بیان مرض دوار و علاج آن

اشاره

و دوار عبارت از گردیدن سر است و این حالی است که انسان خیال می‌کند که اشیاء بروی می‌گردد و سبب این مرض خلط غلیظ خام است که جنگ در بطون و پردهای دماغ زده است و یا عروق دماغ مملو ازین خلط شده و ازین خلط بخارات غلیظه که بتحلیل نمی‌رود حادث می‌شود و سبب این اعراض می‌گردد و روح نفسانی بسبب این بخارات در حرکت می‌آید خصوصا که نظر باشیاء دائره مثل گردانیدن چرخ و نظر کردن در چرخ آسیا و نظر در تحفه خانی، متن، ص: ۲۲۶

آب جاری که شدید الجری باشد ممد و معاون این اعراض است و نظر از بلندی بجانب پستی حذر باید کرد زیرا که فضول و بخارات موجب درین حین حرکت می‌کند و می‌گردد همچنانکه بر خود گردد کسی که سماع کند چه این موجب حرکات مختلفه خلط و بخارات در سر است مثل حرکت کرد یا دو این اخلاط خالی ازین نیست که منصب و متمکن در سر است یا از اعضای دیگر مترقی و متصاعد بسر می‌شود و آنکه سبب در نفس دماغ متمکن باشد و این نیز خالی ازین نیست که ماده بارد بلغمی است و علامت او بلادت در حواس و بسیاری خواب رفتن و بسیاری آب دهن و سفیدی بول و غلظ آن و قلت عطش و کسل و سستی در جواب از سوال و بطوء و سستی در نبض و لین آن و بسیاری طنین و دوی که مراد باین آواز کردن گوش است و علاج آشامیدن جلاب از بادیان رومی و یا بادرنجبویه و برگ گاوزبان از هریک دو درم در دو پیاله آب باید جوشید تا نیمه کمتر بماند از کرپاس گذرانیده و از گلکند عسلی که مراد باین جلنجبین است ده درم آمیخته بر نهار باید خورد و غذا مزوره از نخود مقشر با شیر مغز تخم معصفر و بعد از آن تنقیه بدن بعد از نضح خلط موجب مرض بحب ایارج و یا حب شبیار و حب صبر و غرغه بماء العسل که درو صبر و ایارج و سیاه‌دانه و خردل و فلفل طبخ کرده باشند و بر بخار آبها که درو حشایش حاره طبخ کرده خود را داشتن مثل بابونه و اکلیل الملک و چکانیدن چندیدستر در بینی حلیل را و کندس و سیاه‌دانه و مرزنجوش و فلفل ضروریست و خود را بر بخار جوشیده ادویه ملطفه داشتن نافع است آن نیز مثل بابونه و اکلیل الملک و صعتر و مرزنجوش و قیصوم و شیخ و تمام شاهفرم که مراد بآن گل و گیاهی ریحانست و ورق غار که حب الغار میوه این درخت

تحفه خانی، متن، ص: ۲۲۷

است و زیتون و امثال اینها و حقه حاره نیز درین مقام نافعست زیرا که موجب جذب مواد است بجانب اسفل و مانع اذیت اخلاط و بخارات مترقیه متصاعده بدماغ و اگر سبب ماده بارد سوداوی باشد و علامت آن وسواس و حب و حدت [۶۸] همیشه صامت و ساکت بودن است و کثرت افکار ردیه بی‌موجب آن و ظلمت بصر و بی‌خوابی و خشکی زبان و کمی آب دهن و تحلیل اشیاء سوده و کدورت قاروره و صلابت نبض و ضعف آن و علاج درین مقام آشامیدن جلاب از بادرنجبویه دو درم و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته دو درم با ده درم قند سفید اول ادویه با قدری آب که مناسب دوا باشد باآتش آهسته طبخ کرد تا نیم بماند از کرپاس گذرانیده صافی ساخته بعد از آن قند اضافه کرده نیم گرم باید آشامید چنانچه عادت و رسم است و غذا مزوره از نخود شکسته و ماش مقشر با شیر مغز بادام و بعد از ظهور نضح در قاروره و تنقیه بدن و دماغ از فضول و اخلاط موزیه سوداویه باید کرد بمثل حب افیمون و یا بمطبوخ افیمون و یا مطبوخ هلیله و یا بمطبوخ تربد و تقویت سر و دماغ بشمومات حاره و عطر و عطوسات و

غراغر که موجب قلع اخلاط لزجه از دماغ و حواشی آن شود همچنانکه در معالجه دوار بلغمی مذکور شد و گاهی دوار عقب امتلا حادث می‌شود و معالجه آن به قی است و تنقیه معده از غذا فاسد و سزاوار مر صاحب دوار بلغمی و سوداوی را آنست که متعاهد اطریقل صغیر شود و التزام اکل جلنجبین ده درم با بادیان رومی و مصطگی از هریک مقدار دانگی خلط کرده بخورد و گاهی دمار حادث از کیموس و خلط حار می‌شود و آن با صفراسست و یا خونست علامت دوار صفاوی قلق یعنی اندوه و

تحفه خانی، متن، ص: ۲۲۸

التهابست در سرکه مراد باین سوزش است تلخی دهن و زردی رنگ سرعت زوال دوار و بسیاری عطش و تحلیل اشیا زرد و سقوط اشتهای طعام و ناریت بول و یافتن راحت بچیزهای بارد از اشربه و اغذیه و ادویه و آهویه و سرعت نبض و حرارت ملمس سر و علاج درین مقام قی است و اخراج ماده صفر از سر و جمیع بدن بمطبوخ هلیله یا بحب بنفشه که او را تقویت محموده کرده باشند و جلاب از تخم کاسنی دو درم و از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته دو درم غذا مزوره از ماش مقشر با شیر مغز بادام و تقویت سر بمشمو مات بارده مقویه مر دماغ را مثل بنفشه و گل نیلوفر و گل بهی و سیب و نطولات محلله و عطوسات و سعوطات بارده و چکانیدن گلاب و اندک سرکه در بینی و بوئیدن برگ آس از مقویات سر و دماغ است.

علامات دوار دموی

و علامات دوار دموی سرخی رنگ بشره و اعضا و شیرینی دهن و گرانی سر و گرمی آن و بیرون آمدن عروق سر بواسطه امتلای عروق از خون و سیلان و دمعه از چشم بوقت دوار.

علاج دوار دموی

و علاج درین مقام فصد قیفال است و حجامت ساقین و آشامیدن جلاب از تمر هندی ده درم قند سفید ده درم و یا آب انارین افشرده با شحم آن با قند و یا با سکنجبین ساده با گلاب از هریک ده درم و نظیفه خون و حل تلین طبیعت

تحفه خانی، متن، ص: ۲۲۹

به آب فواکه و یا بمطبوخ فواکه و اگر حدوث دوار بشرکت معده باشد علامت آن غثیان است و تهوع و آروق بدوام و سوئی استمر که مراد بآن بد گذرانیدن معده است غذا را و سابقه تخمه و ضعف معده و اختلاف حال دوار در شدت و سکون و علاج تنقیه معده است از اخلاط فاسده بقی و تدابیر که موجب جودت قوت هاضمه باشد و اصلاح حال معده و تقویت او و تنقیه او بحبوب و معاجین نافعه ملینه مقویه مثل معجون خیارشنب و جوارشان مثل گوارش سفرجلی و گوارش مصطگی و گوارش عود که دو مقوی معده‌اند و از گوارشات مقوی معده که موجب جودت هضم باشد مثل گوارش مصطگی و گوارش عود و عنبر و آشامیدن گلکند ده درم و یا دو درم بادیان اگر چنانچه تشخیص خلط بارد در معده کرده باشند و حل و تلین طبیعت بحقنه حاره تا جذب مواد بجانب اسفل کند و این حقنه که مذکور می‌گردد نافع است اجزا و ترکیب آن سنای مکی هفت درم قنطوریون دقیق که مراد بآن تخم و گیاه جاروب خاتنگ است سه درم تخم زعیر و تخم حله و گل خطمی و سبوس گندم و جو کشک کرده و بنفشه خشک و گل سرخ از هریک یک کف متوسط مجموع ادویه در سه رطل آب باید جوشید تا یک رطل بماند از کرباس گذرانیده صافی ساخته نمک طعام یک درم و روغن کنجد ده درم و ابکامه ده درم و بوره ارمنی نیم درم مجموع با مطبوخ نیک خلط کرده در محقنه که آلت این عمل است نیم گرم بسه دفعه ریخته در یک روز اگر تابستان باشد صباح تا پگاه و اگر زمستان باشد بوقت نیم روز نیم گرم در خانه گرم باید عمل کرد و بیشتر از عمل اختیار شوربای مزوره پرهیز باید کرد و با شیرینی که مقوی معده باشد باید خوردن تا عمل بر خلای معده واقع نشود و یا تنقیه معده باین مقی که مذکور می‌گردد باید کرد ترب یا ورق باید کوفت

تحفه خانی، متن، ص: ۲۳۰

و آب ازو گرفته اندک عسل و اندکی نمک طعام باید آمیخته آشامید و زمانی صبر باید کرد اگر بخود بیرون آید فبها و الا دست انداخته باید قی کرد و یا تخم ترب ده درم و تخم خربوزه نیم کوفته پنج درم و تخم شبت و گیاه او ده درم در سه رطل آب این مجموع را باید جوشید تا برطلی باز آید و صافی ساخته اندک نمک طعام و اندک عسل آمیخته نیک خلط کرده باید آشامید و قی کرد و هرگاه بدین تدابیر معده پاک شد متعاقب ده درم گلگند قندی با دانگ و نیم مصطکی آمیخته باید خوردن و اگر بعد از خوردن غثیانی حادث شود و قی متعسر باشد البته اختیار آب گرم با سکنجبین ساده و عسل فوق آنچه خورده شده است باید کرد و در امر خیر اهمال نباید کرد و حتی الامکان سعی باجابت قی باید کرد و اگر پر مرغ با روغن کنجد چرب کرده بحلق فرستاده قی کند ممکن که بسهولت قی شود و از مقیات مجربه بیخ خربزه است که پنج مثقال در دو پیاله آب بجوشند تا نیمه بماند از کرپاس گذرانیده بیاشامند بسهولت قی می‌شود و گاهی حدوث دوار سبب ضعف و خفقان که مراد باین ارتعاش و بریدن دل است می‌باشد و سقوط قوت در حین اکثریست همچنانچه ناقهین را حادث می‌شود علاج دوار حادث ازین سبب را علاج آن خفقان است و تقویت دل باشربه مقویه مفرحه و بمفرحات مقویه و معاجین مناسبه است و اگر قبض باشد تلین طبیعت بادویه موافقه قلب باید کرد و در غذا این قوانین و مراعات مرعی باید داشت و از اشربه بشربت حماض و ترنج و شربت سیب و اگر حدوث دوار بشرکت بعضی اعضای دیگر باشد علاج آن اعضا باید کرد تقصیر در علاج دوار نیز نباید کرد و سعی در تقویت سر و دماغ باید کرد تا بخارات و آفات را بزودی این اعضا قبول نکند و گاهی حدوث دوار بعضی را بسبب حرارت مزاج

تحفه خانی، متن، ص: ۲۳۱

دماغ می‌باشد و این بسبب تراقی و تصاعد بخارات دماغ می‌شود چه در خارج معلوم است که اگر در شیب دیگری که درو آب کمترست آتش کنند تمام آن آب و رطوبات که در دیگ است در لحظه بخار شده متصاعد و متراقی می‌گردد همچنین است حال حرارت مزاج و تصاعد بخارات بسبب حرارت. و علاج درین مقام تبرید دماغ است بمشمو مات بارده عطره و سعوطات مناسبه از روغن زعیر آن و بوئیدن سرکه و گلاب اگر بیخوابی نباشد و بوی خوش ادویه عطره بارده و آشامیدن دوغ و یا آب انارین و قند و مالیدن روغن گل بر سر و غذا مزوره از زرک و یا حب رمان که مراد آتش ناردان. و گاهی سبب دوار سقظه و یا ضربه می‌باشد که عارض سر شده است و علاج درین مقام فصد است خصوصا که شخص دموی باشد و قلع ماده از دماغ و تقویت دماغ و گاهی حدوث دوار بسبب وزیدن ماده‌های بارده می‌باشد که سر تاثیر کرده است و علاج درین مقام گرم ساختن و گرم داشتن سر است بکمادات گرم مثل سبوس و یا ارزن گرم کرده و یا گل و سبوس گرم کرده و بمثل ضمادات گرم و غذا از قلیها که درو مثل دارچینی و مصطکی قدری انداخته باشند.

[۹۸] مقاله در بیان سدر

و آن عبارت از مرضیست دماغی که در آن انسان خیال می‌کند که گویا دخانی از بدن او مرتفع شده متصاعد و متراقی بدماغ می‌شود و خود را چنان می‌یابد که مگر در ظلمت است و در چشم خود حین حدوث این مرض تاریکی احساس می‌کند و در گوش آواز و این اعراض مذکوره اکثر در حین قیام و قعود حاصل می‌شود و ماده این

تحفه خانی، متن، ص: ۲۳۲

مرض سوداست و بخارات ناشی از سودا و سبب در حدوث او آنست که ماده سوداوی بصفت کثافت خود تضیق مجاری و مسالک روح نفسانی می‌کند و مانع از نفوذ روح بوجه طبیعی در عروق دماغ می‌شود و تبرید و تحذیر دماغ می‌کند و علامت این اسباب بلاده حواس است و گرانی سر و سوی فکر و فرغ و بسیاری سکوت و تخیل اشپای سیاه و علاج درین مقام آشامیدن جلاب حار از

بادرنجبویه دو درم و قند سفید ده درم و غذا مزوره از نخود با شیره مغز بادام و اگر بسیار ضعیف باشد گوشت مرغ در آن طبخ کند و تنقیه بدن و دماغ از خلط فاسد بعد از ظهور نضج در قاروره بمطبوخ ایتیمون و حب ایارج و باین حب که مذکور می‌گردد درین مرض بسیار نافع است هلیله سیاه یک درم تربد تراشیده بروغن بادام چرب کرده یک درم و نیم بنفشه خشک دو درم بادیان رومی یک درم اسطخودوس و بسفایج و ایتیمون از هریک یک درم و نیم مجموع ادویه کوفته و پیخته و به آب بادیان خمیر کرده جها سازند هریک بمقداری که سهولت توان فرورد بوقت سحری بعد از جلاب و ظهور نضج باید خورد تا وقت نیم روز صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن شربت از قند و گلاب و تخم ریحان شسته بطریقی که رسم است باید اختیار کرد و مزوره پرهیز را درین روز در آخر باید اختیار کرد همچنانکه قانون طبی باین ناطق است و شربت مذکور شربت واحده است و اگر باین تدابیر خلاص و نجاج حاصل نشود دست بدامن حقنه باید زد که امید نجات است و حقنه قویه باید و بتدریج باید و این علاج وقتی است که سبب سدر از اخلاط و امتلای آن در عروق سر و جمیع بدن باشد و اما هرگاه سبب سدر سقطه و ضربه بوده باشد که بر سر واقع باشد و از آن ورم الم و وجع در حجب دماغ باشد که منع از نفوذ روح و سلوک کرده باشد علاج درین

تحفه خانی، متن، ص: ۲۳۳

صورت تبعید ماده است از دماغ اگرچه بفسد باشد و حفظ سر از غبار و آفتاب تا موجب غلبه عطسه نشود چه عطسه درین مرض مضر است و ضماد سر بموم روغن که از روغن گل و روغن بنفشه و بادام و اندک کتیرا درو کرده باشند باید کرد و گاهی سدر بوقت صداع بارد یا حار حادث می‌شود اگرچه سیبل ندرتست و این از جهت شدت وجع است در حجب دماغ و علاج درین مقام علاج صداع حار و بارد مذکور است.

[۹۹] مقاله در بیان سرسام

اشاره

و سرسام ورمی است در دماغ و یا در حجب دماغ و این ورم از دم و صفراست همچنانچه قول اصح اطبا است و اگر از دم باشد علامت آن خنده و خشونت زبان و صداع و گفتن هذیان و سرخی بسیار در چشم و رو و عظم نبض و سرخی قاروره و غلظت و خشونت آن و خون بینی اندک و کراهت روشنائی و تب تیز مطبوقه و گرانی سر و علاج فصد از قیفال است و اخراج خون بقدر قوت و طاقت و اگر چنانچه ضعف باشد و مریض متحمل فصد نباشد حیل در اخراج خون بطریق دیگر باید کرد از مواضع دیگر مثل مالیدن بینی تا خون بیرون آید و تلین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقیع زردآلوی خشک و شربت آلو و آشامیدن جلاب هر صباح از عناب و آلوی بخاری از هریک بست عدد و تمر هندی و قند سفید و ترنجبین از هریک ده درم و غذا آب جو کشک کرده جوشیده یا بنفشه و نیلوفر و عناب سپستان و خشخاش و این شربت در صورتیست که سرفه نباشد و اگر سرفه باشد جلاب از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی از هریک سه درم و سپستان بست عدد در قدری آب که مناسب باشد بجوشند تا نیم بماند

تحفه خانی، متن، ص: ۲۳۴

از کرپاس گذرانیده و بر نهار بیاشامد غذا درین مقام کشک جو جوشیده و تلین طبیعت در روز ششم اگر نضج در قاروره ظاهر باشد و اگر نضج در روز ششم ظاهر نباشد تا روز هشتم تاخیر باید کرد و تعجیل در اسهال و تلین اولی است از تاخیر و اسهال و تلین طبیعت بمطبوخی که باین اجزاست سنمکی هفت درم بنفشه خشک یا تر پنج درم نیلوفر چهار درم تخم کاسنی نیم کوفته سه درم که دو مثقال است آلو و عناب و سپستان از هریک بست عدد مجموع ادویه در یک من و نیم آب بوزن شرع آهسته طبخ باید کرد تا نیمه رطل بماند از کرپاس گذرانیده شیرخشت ده درم و ترنجبین ده درم و خیارشیر ده درم درین مطبوخ انداخته بدست

باید مالید تا حل شود از پرویزن موی گذرانیده صافی ساخته سحر باید آشامید و صبر کرد تا عمل دارو آخر شود و غذا درین مقام آب جو کشک کرده مطبوخ در آخر روز باید داد و اگر باین سرسام هذیان گفتن و اختلاط عقل باشد البته تدبیر بلخلخه از برای تقویت دماغ اهتمام باید کرد مثل صندل سفید و سرخ و گلاب و آب خیار و اندک سرکه و شیر عورات و روغن گل و مالیدن اطراف به آب گرم و بنفشه و سبوس و خطمی و اندک از نمک طعام و مراد باین تدبیرهای مشویه است که در میان اطبا متعارف و مشهور است و نهادن تراشه کدو تر بر سر از معالجات و مرطباتست و بوئیدن ریاحین بارده عطره نیز ازین جمله است مثل بنفشه و نیلوفر و گل خشخاش و گل سیب و از برگ بید فراش ساخته و برو گلاب پاشیده بر آن خواب کردن نافع است و آشامیدن آب هندوانه مقدار پنجاه مثقال مفیدست و اگر قدری قند نیز باو بیامیزد بهتر باشد و خوردن آب خیار نیز همین فائده دهد و اخراج آب خیار مثل اخراج آب هندوانه است

تحفه خانی، متن، ص: ۲۳۵

بطریق کوفتن و افشردن و نیز نافع است شربت خشخاش درین علت اگر بی خوابی بسیار باشد اما این معالجه را اگر موقوف دارند بهتر باشد بنا بر مقرر [۶۹] اطمینان که تحذیر دماغ و اعصاب مخاطره است و نیز نفع بلیغ دارد آشامیدن لعاب اسبغول با جلاب موافق مرض و اگر سبب ورم دماغ صفراوی صرف باشد و این مسمی خالص بقرانیطس است و علامت او زردی هر دو چشم و بسیاری حرارت و زردی روی و زردی زبان و کمی راحت و بسیاری هذیان گفتن و بی خواب بودن و خفت سر و دماغ و خشکی چشم و منخرین و شدت عطش و غضب و بدخلقی و زردی قاروره و ناریت آنکه مراد غلبه و اشتداد صفراست در بول و سرعت نبض و علاج درین مقام صرف عنایت طیب است بجانب تبرید مزاج سر و ترطیب آن و مالیدن و عرق کردن سر در روغن گل و اندک سرکه و عرق کردن سر بروغن بنفشه نیز از علاجات حسنه است و روغن کدو نیز درین مقام نافع است بطریقه مذکوره و بالجمله تقویت دماغ بمبرّادات تا زود قبول آفت نکند و اسهال طبیعت به آب فواکه و مطبوخ آنکه سابقا مذکور شد و آب زردآلوی خشک که در آب نقیع کرده باشند و آب انارین شیرین و ترش نیز که بعضر اخراج آن کرده باشند با شحم آن مفید است و اختیار جلاب صباحا بر نهار از تمر هندی ده درم و تخم کاسنی سه درم و عناب و آلوی بخارا از هریک بست عدد و قند سفید ده درم و ترنجبین پانزده درم و اقتصار اگر هر یک غذا که باشد بر آب کشک جو جوشیده که درو اندک خشخاش و بنفشه و عناب و سپستان نیز جوشیده باشد و شربت بنفشه و بنفشه مربی نیز درین مرض بسیار نافع است و استعمال لخلخهای بارد رطب نیز که در سرسام

تحفه خانی، متن، ص: ۲۳۶

دموی مذکور شد نیز بسیار نافع است و نهادن تراشه کدوی تر بر سر و تراشه خیار و خس که مراد بآن کاهوست و برگ و گیاه عنب الثعلب تازه نیز نافع است و خواب کردن بر فراش صندل و برگهای بید تازه که بر وی گلاب پاشیده باشد بسیار نافع است و موضع و مسکن علیل باید که درو صور و نقوش نباشد زیرا که اطبا درین مرض امتحان کرده‌اند و این حقنه که مذکور می‌گردد درین مرض نافع است خصوصا که صفراوی باشد زیرا که اسهال برفق می‌کند و حرارت پیش احداث نمی‌کند بلکه اطفای حرارت می‌کند و در حمیات حاره نیز موافق است اجزای آن و طریق ترکیب سبوس گندم و بنفشه خشک و تخم خطمی و جو کشک کرده مقشر نیم کوفته از هریک یک کف عناب و سپستان از هریک بست عدد و نیلوفر چهار درم که دو مثقال و چهار دانگ می‌شود و سنامکی پنج درم مجموع ادویه در چهار رطل آب بآتش آهسته باید جوشید تا یک رطل و نیم بماند از کرپاس گذرانیده درو ده درم شکر حل کرده و ده درم روغن بنفشه آمیخته نیم گرم در خانه گرم بوقت زمستان و در خانه معتدل بوقت تابستان حقنه باید کرد چنانچه رسم است و حقنه دیگر از برای همین غرض که اطفای حرارت غریزی کند و موجب تسکین عطش نیز باشد از کشک جو جوشیده دو اوقیه و لعاب تخم اسبغول یک اوقیه و روغن بادام شیرین یک اوقیه و یک اوقیه روغن کدو مجموع نیک برهم زده باید در محقنه ریخته و بر وجوه مذکور عمل باید کرد و این حقنه سوزاک و تپ را پس می‌نشانند و اسهال در سرسام صفراوی

اعتبارش اولی است زیرا که توجه و تصاعد ماده درین مرض بجانب دماغست و بعضی اطبا گفته‌اند که هرکس که از شصت سال تجاوز کرده باشد و او را سرسام حار

تحفه خانی، متن، ص: ۲۳۷

دموی یا صفراوی عارض شود نجات و خلاص ازین مشکل است و بقراط گفته است که سرسام در جمیع اجناسش قتال است و نیز گفته که سرسام عارض کسانی می‌شود که مزمن خمر باشند و حلاوی بسیار خورند و گوشت را مداوم و ملازم باشند و در آفتاب بسیار تردد کنند و پیش آتش بسیار نشینند و اگر در حمیات حاره علیل نفرت از روشنائی کند و درد سر باشد علامت حدوث سرسام است و اما اگر سبب سرسام خلطی سوداوی یا بلغمی باشد و علامت سوداوی گفتن هذیان است و خوف و گریستن و بی‌خوابی و زوال عقل و خشکی مناخر و لهاة و همیشه بازماندن و کشودن چشم و مبهوت شدن و حصول تغییر عظیم در مریض و خفت سر و حصول ضعف صفر و بطو و اختلاف و صلابت در نبض و سواد و غلظ در قاروره و این نوع از سرسام آمده است از روی آفت و خلاصی.

و علاج درین مقام اسهال طبع است بحقنه و حبوب مسهله منقیه مر سودا و آشامیدن ماء الشعیر و ترنجبین و جلاب از بنفشه و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته از هریک سه درم و از قند سفید ده درم و غذا ماء الشعیر و نخود مقشر و شیر تخم خشخاش زیرا که مراد باستعمال خشخاش درین مرض حصول خواب است و تحذیر حس از افکار ردیه مشوشه و بعد از ظهور نضج در قاروره اسهال طبیعت بمطبوخ که بدین صفت است سنامکی هفت درم بیخ سوسن موصوف سه درم و بنفشه خشک و نیلوفر و تخم کاسنی و تخم کشوث از هریک سه درم و مویز سرخ شیرین پاک کرده از دانه ده درم و پرسیاوشان و اسطوخودوس و بسفایج از هریک چهار درم و گل سرخ تازه یا خشک پنج درم بادرنجبویه دو درم مجموع ادویه در سه رطل آب بآتش ملایم طبخ باید کرد تا یک رطل و نیم بماند از کرپاس گذرانیده هفت مثقال

تحفه خانی، متن، ص: ۲۳۸

فلوس خیارشمبر درو حل کرده نیک بدست مالیده و یامیز ده درم ترنجبین صافی نیز باو آمیخته دیگر از پرویزن موی گذرانیده بر نهار باید آشامید و صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد از تمامی عمل شربت از نبات یا قند سفید باید آشامید و مزوره پرهیز را آخر روز اختیار باید کرد اگر قوت باشد و الا بعد از پیشین بوقت تابستان و در عصر بوقت زمستان اختیار باید کرد و بعد از تنقیه بمقتضای الاطیبه بعد التنقیه ضماد و تنطیل در سر باید تا دماغ را قوتی حاصل شود که قبول آفت نکند و تنطیل و ضماد باشیاء و آبها که درو بابونه و بنفشه طبخ کرده باشند ملایم است و شبت و ریحان نیز درو باشد بهتر باشد و سر بروغن نیم گرم مثل روغن بادام شیرین و روغن کنجد تازه خالص چرب کردن نافع است و اگر باین روغنها قدری شیر عورات بیامیزند در ترتیب دماغ بهتر باشد

سرسام بلغمی

و اما سرسام بلغمی که او مسمی ست بلیثر غس است و علامت او تثاؤب و کسل است و مراد بتثاؤب خامیازه کردن است بطریق دهن باز کردن و خواب طویل و تپ دائمی ساکن و ثقل جمیع حواس و مبهوت بودن و حیرانی و اختلاط و پریشانی عقل و همیشه ساکت و صامت بودن و نسیان که مراد بآن فرامشکاریست. و علاج آشامیدن جلاب از بادرنجبویه و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته از هریک سه درم که دو مثقال می‌شود و قند سفید ده درم اول مجموع ادویه در یک کاسه آب بآتش ملایم باید جوشید تا نیمه کمتر بماند از کرپاس گذرانیده مقدار مذکور قند آمیخته باید آشامید غذا ماء الشعیر مقشر نیم کوفته

تحفه خانی، متن، ص: ۲۳۹

جوشیده با اندک نخود مقشر و تلین طبیعت و بحیوب مسهله و حقه ملینه مذکوره در سرسام سوداوی و غرق کردن سر در روغن گل و گلاب و اندک حرکت چنانکه پیشترک مذکور شد نهادن اطلیه محله و تطولات ملطفه مواد مثل بابونه و شبت و غیرذلک و معطسات واقعه مواد مثل مشک و سیاه‌دانه و کندر و امثال اینها و استعمال این شیاف که مذکور می‌گردد بسیار نافع است زهره گاو یک درم و شحم حنظل نیم درم و جعده و خطمی از هریک سه درم اول قدری شکر به آب طبخ باید کرد تا بقوام آید بعد از آن ادویه مذکوره کوفته و پیخته باو خمیر کرده غلیظ شیاف باید ساخت هریک بطول دو پیوند انگشت خرد دست و بغلط نیز همان مقدار و بوقت حاجت بروغن بادام چرب کرده باید برداشت و صبر کرد تا ماده منقطع و منقلع گردد.

نوع دیگر از سرسام است

و نوع دیگر از سرسام است که خبیث انواع سرسام است و او را اسقافلوس می‌نامند و این علت بواسطه رواه کم است که علاج پذیرد و بفلاح انجامد و سبب او انصباب و ریختن ماده تیز متحرق است در تجاویف و بطون و شرائین دماغ و علامات او علامات سرسام صفراویست بلکه اشد از دست و از علامات و خشکی لب و دهن و بینی و زبانت در اول حدوث مرض و علاج او علاج سرسام صفراویست اگر تجاوز از سه روز کند.

مرض ماشرا

و مرض ماشرای معروف بین الاطبا و ناس ازینجمله است غایتش حدوث

تحفه خانی، متن، ص: ۲۴۰

ماشر در اجزای خارجیت از سر مثل رو و بینی و قریب چشم و این نیز بدترین انواع سرسام است از وی اعراض و علاج از دو قسم اخراج خونست بطریق فصد از قیفال و اخراج خون بقدر قوت و مزاج و تلین طبیعت بمطبوخ فواکه و باقی علاج، علاج سرسام دموی است.

[۱۰۰] مقاله در بیان سبات

و سبات عبارت از خواب کردن بسیار غیر طبیعت است که صاحبش به تنبیه متنبه نمی‌شود و چشمها مسبوت هر دو پوشیده است که باسانی نمی‌تواند کشاد و اگر بزور درآورده شود چشم بتویش می‌کشاید و باز برهم می‌نهد و سبب این مرض یا سوء المزاج بارد رطب ساده است یعنی بی‌ماده که عارض دماغ شده است بسبب مبالغه در خوردن ادویه و اشربه و اغذیه میزده مخدّره و یا تقدم اسباب مذکوره است و برودت ملمس سر و کیودی رنگ بشره و صلابت نبض و بطؤ او و بیاض قاروره و عروض حالتی شبیه باعراض صرع و علاج درین مقام دفع تباهی ادویه مخدّره که واقع بوده باشد و تبدیل مزاج دماغ بروغنه‌های حاره بحسب کیفیت که ملطف باشد مثل زنبق و روغن یاسمین و شبت و بابونه و خوردن جلاب از بادیان رومی دو درم و از گلغند عسلی ده درم و غذا مزوره از نخود و مغز تخم معصفر قدری که مناسب باشد و یا سبب ماده خام رطب است و علامت آن گرانی در مقدم سر و سیلان آب از منخرین و بسیاری آب دهن و اختلاج و بریدن ابروان و هر دو چشم و اگر برو صیحه کشند و خواهند که متنبه شود برو متنبه شدن بسیار صعب باشد و این نوع سبات را اگر در معالجه اهمال شود سر بسکته یا صرع کشد

تحفه خانی، متن، ص: ۲۴۱

یا مودی بفالج و لقوه شود و علاج درین مقام آشامیدن جلاب از بادرنجبویه و گاوزبان و بادیان رومی از هریک دو درم و از گلغند قندی ده درم اول ادویه در دو پیاله آب باتش ملایم باید جوشید تا نیم کمتر بماند از کرپاس گذرانیده گلغند مذکور درو حل

کرده نیم گرم بر نهار باید آشامید و غذا مزوره از نخود با اندک فلفل و دارچینی و نانخواه با مغز تخم معصفر بعد از آن تنقیه بدن بعد از ظهور نضج در قاروره و بحقنه حاره درین صفت که مذکور می گردد خشک و شبت و بابونه و سنامگی از هریک هفت درم حله پنج درم بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته سه درم تخم بادیان و تخم کرفس از هریک دو درم اشق و مقل ازرق از هریک نیم [۷۰] درم سکینج دانگی مجموع ادویه در شش رطل آب باتش ملایم باید طبخ کرد تا دو رطل بماند صافی ساخته و از بوره و نمک طعام در هریک نیم درم آمیخته و ابکامه و روغن زیت اگر موجود شود و عسل در هریک ده درم در تابستان بوقت صباح و یا پگاه و در زمستان بوقت پیشین نیم گرم حقنه باید کرد چنانچه رسم است و خوردن شربت بادرنجبویه با دواء المسک شیرین اصحاب سبات را قوی نافع است و تنقیه دماغ بحب ایارج و حب ایارج لوغاذیا باید کرد و چکانیدن روغنهای حاره در دماغ و بوئیدن بویهای خوش و گلهای خوشبوئی که مایل بحارارت باشد مثل مرزنجوش و یاسمین و نمام و صعتر و گرسنه بودن علیل و خوردن اطریفلات و تبدیل مزاج بسیار نافع است.

و اما اگر سبب تصاعد و تراقی بخارات حاره باشد همچنانکه در حمیات حاره و در تپهای حصبه حادث می شود علاج درین صورت علاج آن حماست که سبب شده است و تقویت سر و دماغ بمشومات خوش بو اگر سبب بخارات متصاعد از معده است و علامت آن سابقه تخمه است و امتلای غذای و دوی و طنین که مراد باین هر دو

تحفه خانی، متن، ص: ۲۴۲

آواز گوش است و یافتن خفت از جوع و خلای معده و علاج درین مقام تنقیه معده است و صرف عنایت و اهتمام باصلاح حال معده می باید و از تقویت و تعدیل مزاج او بقی و اسهال و حقنه و حبوب مسهله و اگر سبب ضربه یا سقطه باشد که بر صدغین واقع شده باشد و موجب کسر عظم که آن موجب سد مسالک روح نفسانی است و انسداد آن و بدین سبب متعذر است حرکت روح بظاهر و درین مقام علاج معالجه کسر است و استعمال مقویات دماغ و رادعات مثل مغاٹ و ماش و گل سرخ و صندل و فوفل و امثال اینها نهادن بر موضع مأؤف و یا سبب ورم جگر است و علامت آن علامت ذات الجنب است و درین مقام علاج ذات الجنب باید پیش گرفت علاجی که مسخن بدن و دماغ باشد و این مرض را نافع بلیغ باشد بدین صفت است زنجبیل و فلفل و انکبر و سیاه دانه و قسط از هریک پنج درم بر گ سداب خشک و حلتیت از هریک ده درم و جندیستر که مراد خصیئه سگ آبیست دو درم و نیم مجموع ادویه کوفته و پیخته و اندک عسل صافی که کفایت باشد خلط کرده بوقت حاجت هر روز مقدار یک مثقال باید بر نهار اختیار کرد و درین مرض آبگیر فقط نیز نفع بلیغ دارد ازو قدری که کفایت باشد با قدری عسل صافی خلط کرده بوقت حاجت اختیار باید کرد و زنجبیل و عسل و حبه سودا که مراد سیاه دانه است با عسل درین علت نافع است و خوردن مویز شیرین و چهار مغز و سداب و نارجیل که مراد مغز چهار مغز هندیست نافع است و قلیها و مطبخها که درو ابازیر یعنی ادویه حاره کرده باشند نافعست و از اغذیه که مناسب اصحاب این مرض است نخود آب است با روغن زیت و از ابازیر زیره و شبت و روغن چهار مغز از چیزها که درین مرض بسیار مضر است و

تحفه خانی، متن، ص: ۲۴۳

بهاک مودی می شود خوردن شرابست زیرا که موجب مزید مرض است و نافع بلیغ است ماء العسل با قاویه یعنی ادویه حار لطیف خوش طعم مثل دارچینی مصطگی و فلفل و غیرذلک و طریق ساختن ماء العسل بدین وجه است که عسل یک رطل و آب شش رطل هر دو باهم خلط کرده بر صفت جلاب باتش ملایم طبخ باید کرد و کف گرفته بوقت رفتن یک حصه و ماندن دو حصه از زنجبیل و فلفل و سنبل و دارچینی و قرنفل و قولنجان و مصطگی از هریک یک مثقال کوفته و پیخته در خریطه سفید کرده باید انداخت و دو سه جوش داده باید فرود آورد در ظرف سنگین باید حفظ کرده و یا در شیشه و بوقت حاجت اندک اندک باید آشامید.

[۱۰۱] مقاله در بیان سهر

و این مرض عبارت از افراط و کثرت بیخوابی است و سبب اکثری بیوست غالبست بر دماغ و علت غلبه بیوست می‌تواند که غم شدید باشد و یا بسیاری استفراغ رطوبات باشد و یا سبب گردیدن در ایام حاره در آفتاب باشد و یا بی‌خوابی ضروری بواسطه نگاه داشت و یاس اشیا از دزد و یا بواسطه اختیار ریاضت باشد همچنانکه ارباب سلوک راه آخرت راضی باشد و یا بواسطه سفری که همیشه اختیار ایوار و شبگیر می‌کنند همچنانکه ارباب تجارت و خادمان کشتی را ضروریست و جالینوس گفته که مردی را دیدم که بیخوابی کشیده بود و درو اخلاط عقل و جنون حادث شده بالجمله علامت او خفت در سرست و حواس و خشکی زبان و منخرین و علاج او ترطیب مزاج دماغ است و دوشیدن شیر عورات

تحفه خانی، متن، ص: ۲۴۴

بر صاحب سهر و غرق کردن سر بروغن گل بنفشه و روغن کدو و ریختن آبی که درو خشخاش و بنفشه و امثال آن دارو جوشیده باشد بر سر و از جمله علاجات نافعه دخول حمامات معتدله مرطبه است و بوئیدن مشومات که رایحه طویه دارند از ادویه و ریاحین و فواکه آنچه مرطب باشد و نشوقات منویه و مراد بآن چکانیدنیهاست از طریق بینی مثل روغن خشخاش و آب کاهو اگرچه خشخاش مرطب نیست امّا جلب نوم ازو مجرب شده است و در بقیه علاج ملاحظه ترطیب است و از چیزها که خواب می‌آرد مالیدن باعتدال است و او از آب وقتی که حایل نباشد به این معنی که او از آب دریاها جاری که مخوف است نباشد و اصوات ملایم نیز موجب حصول خواب است ازینجا که کودکان را در گهواره باصوات خواب می‌روند و از جمله آنچه جلب خواب می‌کند تعب بلیغ و پیاده رفتن است و در خوردن اقحوان و زعفران نیز این خاصیت گفته‌اند که خواب می‌آورد و در خوردن کاهو مجرب شده است و در شیب سر نهادن شبت بوقت خواب موجب خوابست و تنقل بمغز بادام و تخم خشخاش آورنده خوابست پس بهر تقدیر حیل در خواب صاحب سهر باید کرد و بعد از دخول حمام مرطب که آبش و هوایش معتدل باشد خواب نیاید این علامت ردیست که دلالت بر حدوث و سواس و جنون می‌کند درین صورت جلاب هر صباح بر نهار دو درم شربت بنفشه و یا ده درم شربت خشخاش به آب نیم گرم سه قاشق باید آشامید و غذا مزوره از ماش مقشر و کدوی تر اگر وقتش باشد و اسفاناخ و کشنیز تر و ریختن آب نیم گرم بر سر و از چیزها که خواب آورد مثل بوئیدن افیون و دخول حمام بعد از گذشتن طعام از معده و اجتناب از خوردن اشیا حامضه و حریفه و گاهی سبب سهر وجع و تپ و امتلای

تحفه خانی، متن، ص: ۲۴۵

و سوی هضم می‌باشد باجماع مجموع و یا بانفراد هریک و علامت وجود آن اسبابست و علاج درین مقام علاج سبب است و تنقیه بدن از موجب و سعی باصلاح هاضمه.

[۱۰۲] مقاله در بیان سبات سهری

و سبب او اجتماع اسباب سبات و اسباب سهر است و اختلاط بلغم است با مره صفرا و علامت او خواب طویل در وقتی و در وقتی بیداری بافراط باقلق و اندوه و سبب در حالتین آنست که وقتی سوء المزاج بارد مستولی بر دماغ می‌شود و احداث نوم طویل می‌کند و اگر سوء المزاج حار مستولی بر دماغ می‌شود احداث غلبه بیداری می‌کند و از علامات انتفاخ رو و بشره و سرخی آنست در بعضی اوقات و علاج درین مقام تنقیه بدن و دماغ است از خلط غالب موجب بحبوب و حقنه و تبدیل مزاج بحسب واجب و این وابسته بحدث طیب متجربست و حبی که نافع است درین مرض بدین صفت است تربد تراشیده بروغن بادام چرب کرده یک درم سقمونیا که محموده است نیم دانگ (از مثقال) بادیان و تخم کرفس از هریک نیم درم بنفشه خشک دو درم پوست هلیله زرد یک

درم نمک نفتی نیم درم مجموع ادویه کوفته و پیخته و به آب بادیان خمیر کرده باید جها ساخت هریک به مقداری که باسانی توان فروبردن و بعد از پرهیز و جلاب در مرض و نضح ماده سحر باید خورد و تا وقت نیم روز صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن شربت ملایم مزاج باید اختیار کرد چنانچه معهود و رسم اطبا است و غذا آخر روز اختیار باید کرد اگر چنانچه ضعف غالب نباشد و الا بعد از شربت بزمانی غذا اختیار باید کرد حقه که درین مرض نافع است بر این وجه است سنای مکی پنج درم سبوس گندم

تحفه خانی، متن، ص: ۲۴۶

در کیسه کرده یک کف پرسیاوشان پنج درم بنفشه خشک سه درم عناب و سپستان از هریک ده عدد نیلوفر سه درم تخم حله ده درم بابونه و اکلیل الملک از هریک هفت درم مجموع ادویه در سه رطل آب باآتش ملایم طبخ باید کرد تا یک رطل و نیم بماند از کرپاس گذرانیده صافی ساخته ده درم فلوس خیارشنبه و روغن کنجد و عسل از هریک پانزده درم و نمک طعام و بوره ارمنی از هریک نیم درم آمیخته نیک خلط کرده در خانه معتدل الهوا در حرارت و برودت در تابستان صباح یا پگاه و در زمستان میان روز عمل باید کرد. و نوعی ازین مرض را شخوص می‌نامند و سبب او ماده سوداوی غلیظ که منجر می‌شود و متصاعد بدماغ می‌شود و آنجا بخار مرتکم می‌شود و آن را اخذ نیز می‌نامند و علامت او شخوص هر دو چشم است و فساد حرکات او و علاج درین نوع تنقیه بدن است بحقه حاره اگر چنانچه مریض ضعیف نباشد و قوت این تدبیر داشته باشد و اگر قوت نداشته باشد تدبیر بحسب نطولات مفید باید کرد مثل ورق سلق که مراد بآن چقدر است و آب سبوس گندم و خطمی برین وجه که سبوس یک کف و برگ چقدر است یک دسته در یک کاسه آب باید جوشید باآتش ملایم تا نیم بماند از کرپاس گذرانیده و بوره ارمنی یک درم و شحم حنظل مقدار دانگ و نیم روغن کنجد ده درم و شکر سرخ پانزده درم آمیخته نیک بدست مالیده و نیم گرم در خانه معتدل الهوا در تابستان بوقت صباح یا پگاه و در زمستان بوقت نماز پیشین در خانه گرم عمل باید کرد و اگر در حال مریض مقتضی فصد باشد برین وجه است که آثار و علامات خون غلبه آن در مریض ظاهر باشد فصد از قیفال باید کرد و حجامت ساق نیز باید کرد و اگر حال مریض مقتضی فصد نیست به این معنی که آثار و علامت

تحفه خانی، متن، ص: ۲۴۷

خون ازو ظاهر نیست در معالجه اکتفا باشربه و جلابات موافقت باید کرد مثل جلاب از بادرنجبویه سه درم و بادیان رومی دو درم و گلکند عسلی ده درم و غذا آب نخود آب با مغز تخم معصفر و بوقت ظهور نضح اسهال مریض بحب افیمون و یا بمطبوخ او و این نیز بوقت انتفاء تپ است و حرارت مزاج و اگر ازین اعراض موجود باشد درین صورت تدبیر بوضع روغن‌هاست بر سر مریض مثل روغن کدو و روغن بادام شیرین و روغن بنفشه بادام و روغن نیلوفر و استعمال نطولات مفیده مثل بابونه جوشیده و شبت و بنفشه و خشخاش و تخم کاهو در قدری آب جوشیده و نیم گرم بر سر مریض باید ریخت و یا خرقة باین آبها تر ساخته بر سر باید نهاد و تغذیه مریض بغذای سریع الانهضام باید کرد مثل حشو که مراد باین اماله است بروغن بادام شیرین و یا روغن کنجد رقیق پخته باید داد و موخر سر مریض را بضمادات محلله از روغن و غیر آن چرب کرده باید مالید و گاهی سبب این مرض تراکم و برهم نشستن بخار بلغم غلیظ می‌باشد و علامت آن مبهوت و حیرانی ماندن مریض است و چشم برهم نازدن و بازماندن چشمهای اوست و علاج او علاج سبات است از خوبات مسهله و حقه و مالیدن روغن رنق است بر پس سر او و درین روغن اندک از چندیدستر حل کنند بهتر باشد و یا فریون.

[۱۰۳] مقاله در بیان صرع

و سبب او سده غیر تامه است که حادث می‌شود در مجاری اعصاب محرکه مر اعضا را پس منبع روح نفسانی می‌کند از سلوک طبیعی در اعصاب و از همین

تحفه خانی، متن، ص: ۲۴۸

جهت زود حادث می‌شود و زود منقطع می‌شود زیرا که او مثل ریح غلیظ است که بشدت حادث می‌شود و در لحظه ساکن می‌شود و موجب تشنج و درهم کشیدن اعصاب است بجانب مبداء و این کیفیت عام در جمیع بدن را زیرا که سده واقع در مبادی اعصابیست که دماغ باشد و گاهی صاحب صرع را در حین نوبت گرفتن از دهن کف می‌آید و این سبب مخالطه ریح است با رطوبت و علامت صرع بدی اخلاق و حواس است پیش از وقوع و ثقل سر و تقدم درد سر و زردی روی و شدت غضب باندک سبب و بعضی از صرع را ماده در تجویف دماغ می‌شود و بعضی بشرکت اعضای دیگر می‌باشد و اما آنکه خاص بسر باشد و ماده بلغمی باشد علامت کدورت حواس است و حیرت و بلادت و بیاض رنگ و بسیاری آب دهن و آب بینی و ظاهر شدن کف از دهن بوقت صرع و سفیدی رنگ قاروره و غلظ آن و بطو نبض و اختلاف آن و بریدن ابروان و حرکت غیر مستوی در زبان و علاج آن تنقیه بدن و دماغ است بحب ایارج و حب صبر و مطبوخ تربد و حقه قویه و آشامیدن جلاب از بادیان و بادیان رومی و بادرنجبویه از هریک سه درم و از گلگند قندی ده درم اول ادویه در یک کاسه آب بآتش ملایم باید جوشید تا نیمه بماند بعد از آن از کرپاس گذرانیده و صافی ساخته مقدار گلگند مذکوره را درو حل کرده نیم گرم کرده بر نهار باید آشامید و غذا مزوره از مغز تخم معصفر باید ساخت و اندکی از دارچینی در آش باید انداخت و تنقیه بدن و دماغ بعد از ظهور نضج در قاروره حبی که بدین صفت است باید کرد ایارج فیکرا مثقال حب النیل نیم مثقال صبر سقوطری مثقال شحم حنظل نیم درم نمک هندی نیم درم بادیان رومی یک درم مقل دانگی کتیرا دانگی مصطگی دو دانگ مجموع ادویه کوفته و پیخته و به آب بادیان

تحفه خانی، متن، ص: ۲۴۹

خمیر کرده جها باید ساخت و چنانکه رسم است بعد از پرهیز باید اختیار کرد و یا بحب قوقا و بحب اصطحیقون بعد از جلاب و غذا ملایم و ظهور نضج در قاروره بحبوب مذکور تنقیه بدن و دماغ باید کرد چنانچه رسم است و مبالغه و عنایت طیب مصروف بتنظیف ماده موجب صرع باید و بحفظ بدن مصروع از مواضع بارد و جهت ریح و از حرارت قویه نیز چند باید فرمود و بالجمله اعتدال مرعی باید داشت و اجتناب از نظر در آب شدید الجری و از مشاهده حرکات دوریه مثل حرکت چرخ آسیا و چرخ عورات و نظر از مواضع مرتفع بجانب سفلی و از اختیار شراب و مستی اشد حذر باید کرد و همچنین جلوس طویل در حمام و از جماع و از غذا منجر مثل غذای که درو سیر و پیاز و امثال اینها باشد اجتناب لازم باید داشت و از بر نشستن و خصوصا تاختن آن و از نظر در اشیاء برآقه مثل شعله آتش و از اراجیح که مراد بآن ریسمانی است که عورات آن را بر درخت بسته خود را در آن آویخته ریسمان را حرکت می‌دهند و آن را اهل سمرقند آلو بحک می‌نامند از برای لعب و دفع ملال چنین می‌کنند و صاحب صرع می‌باید ازین فعل محترز باشد و مقرر جمیع اطبا و متفق علیه ایشان است که صاحب صرع را خوردن کرفس بسیار مضر است و از جمله وصایای ایشان احتمال و اجتناب از خوردن کرفس است زیرا که مهیج ماده صرع و از جمله اشیا که بالخاصیه مضر است باقلاست و اطعمه غلیظه مثل هریسه و عدس و گوشت گاؤ و بز کوهی نر است زیرا که ازین چیزها ماده سودا متولد می‌شود و خوردن آش بادنجان نیز و دوغ و چهار مغز از جمله مضراتست و از ادویه منجره حاره نیز حذر اولی است مثل خردل و فلفل و لیکن بوقت نوبت صرع تسخین دماغ مصروع بادویه حاره باید کرد تا بزودی موجب افاقه

تحفه خانی، متن، ص: ۲۵۰

و بهوش آمدن او شود و از غذا اقتضاریه نخودآب که درو گوشت مرغ فربه پخته باشد باید کرد و یا طیهو و یا دراج زیرا که گوشت این جانوران سریع الهضم و لطیف است و شوربای ایشان الطف است از گوشت ایشان و سایر مرغان و در علاج این

مطلوبست و باید که درین مزورها قدری دارچینی باشد و چکانیدن روغن زنبق که درو اندک جنبدیستر حل کرده باشند در بینی و دماغ صاحب صرع بسیار مفید است و اگر حلتیت ماء العنب حل کرده در حلق مصروع بوقت نوبت بریزند و یا حب شیار در آب مرزنجوش حل کرده در بینی او چکانند موجب افاقه و بهوش آمدن است و تبدیل مزاج مصروع

تریاق اربعه

تریاق اربعه کردن موجب شفاست و ترکیب تریاق اربعه بدین صفت است جنطیانا رومی و زراوند طویل و حب الغار و مرمکی اجزا برابر کوفته و پیخته و با سه وزن ادویه عسل مصفی خلط کرده نیک برهم زده در ظرفی چینی یا سنگین باید برداشت و اگر مدتی در شیب جو باشد بهتر است و استعمال او بطریق خوردن بعد از چهل روز بوقت حاجت یک مثقال است و مداومت بخوردن تریاق مژودیطوس و یا معجون سالسوس سبب نجات و موجب خلاص ازین مرض است صفت معجون سالسوس برین وجه است سالسوس و عاقرقرا و اسطوخودوس از هر یک دو [۷۱] درم غاریقون پنج درم و قردمانا و حلتیت و زراوند مدحرج از هر یک دو درم مجموع ادویه نیک کوفته و پیخته و سکنجین عنصلی خمیر کرده مقدار خوردن ازین معجون بوقت حاجت بر نهار یک مثقال است و اما اگر ماده و سبب صرع سودا باشد علامت او فزع و وحشت و همیشه ساکت و صامت بودن و عروض خفقان و تقدم ظنون و افکار فاسده

تحفه خانی، متن، ص: ۲۵۱

و حموضت کف صادر از دهن بوقت نوبت و علاج درین مقام تنقیه دماغ و بدن از خلط سوداست بحب افیمنون و یا بمطبوخ او و تقویت سر و دماغ بمشومات حاره و عطر مثل نرگس و مرزنجوش و بابونه و استعمال عطوسات مثل مشک و غالیه که درین مرض قوی نافع و موثر است و سیاه‌دانه بوئیدن نیز درین مرض منفعت بلیغ دارد و استعمال نطولات حاره ملطفه مثل بابونه و شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش جوشیده بر سر نیم گرم ریختن و آشامیدن شربت بادرنجویه با تریاق اربعه و مژودیطوس نافع است و دمیدن فاوانیا کوفته بر بینی و دماغ صاحب صرع موجب نجاتست و مراد بفاوانیا عود صلیب است و او را درین مرض و ام الصبیان خاصیت عجیب و غریب است و اطبا را زعم اینست که بمداومت نفع او و آشامیدن شربت این مرض بتدریج زائل می‌شود و غرغره بیاارج فقرا نیز در سرکه عنصل بر موجب تقلیل این ماده است از دماغ و اگر درین غرغره قدری خردل نیز بیامیزند بسیار نافع است و یا با خردل و عسل غرغره باید کردن زیرا که دماغ بازیت موجب عطسه می‌شود و اما اگر ماده مرض خون باشد علامت او ظهور غلبه دمویت است در بشره و قاروره و گاهی از بینی خون آمدن و از موضع رخو که باندک تحریک خون می‌رود رفتن خون مثل مقعد و بیخ دندان و عمور آنکه مراد گوشت میان دندانهاست و علاج درین مقام استفراغ خون است بقدر قوت و طاقت و حاجت و تلافی در تدبیر و معالجه کم خوردن غذاست خصوصا گوشت تا ماده مرض حاصل نشود و تقویت سر و دماغ بروغن گل و روغن کنجد و بوئیدن سرکه و گلاب باهم آمیخته و آشامیدن رب فواکه و اما اگر بشرکت معده باشد علامت او غثیان و تهوع است قبل از نوبت و بریدن معده و رعشه او و گزیدن در معده خصوصا بوقت گرسنگی

تحفه خانی، متن، ص: ۲۵۲

و بریدن لب و بسیاری آب دهن و سیلان لعاب و اطلاق طبیعت و ادرار بول و خفت نوبت صرع بعد از قی و شدت نوبت در امتلاهی طعام و تخمه و علاج درین مقام قی است بمطبوخ شبت و کنکرزد عسل که مراد بان صمغ حرشف است و مراد باو تراب القی و این خاریست که شتر می‌خورد و او اوراق طویل بسیار خار دارد و از میان نیزه می‌کشد بقد آدمی که برو صمغ می‌بندد و این مقی است و در کتب تراب القی مذکور می‌شود و این صمغ است و اهل شیراز علف و برگ او را کنکر می‌نامند و از برگ آویخته با جغرات آمیخته قاتق می‌سازند و می‌خورند و این قاتق را کنکر ماست می‌نامند زیرا که جغرات را مردم عراق و فارس ماست

می‌نامند و اندک نمک نیز درین مقل باید آمیخت و تلین طبیعت بحبوب مسهله منقیه و معاجین ملطفه باید کرد مثل معجون خیارشنب و معجون شهریاران و سعی باصلاح معده و هاضمه باید کرد و تقویت معده بگوارشات مقویه مسخنه باید کرد مثل گوارش مصطگی و گوارش عود و عنبر و معجون ماده الحیوه که او را در عرف عوام فلاسفه می‌نامند و نیز تلین طبیعت بمطبوخ که درو تربد و گلقلند باشد و بادرنجبویه و بادیان رومی اگر سه شب متوالی هر شب یک مثقال ایارج فبقرا با قدری عسل خمیر کرده صاحب این علت بخورد بسیار نافع است و غذا درین مقام نخودآب با مغز تخم معصفر و اندک دارچینی و اندک کشنیز خشک زیرا که کشنیز مانع از تصاعد و تراقی بخارات است و قلبها که درو ادویه لطیفه حاره باشد نیز موافق است و تنقل به بسته و کشمش نیز نیک است و اما اگر بشرکت عضو دیگر باشد مثل قدمین و ساقین و رحم که این اعضا نیز سبب در حدوث صرع می‌شود مضرت این بدین سبب است که ماده بارده و یا ریخ غلیظ ازین اعضا مرتفع شده متصاعد

تحفه خانی، متن، ص: ۲۵۳

بدماغ می‌شود و حدوث این ماده در عضو وقتی است که مسالک آن عضو مسدود می‌شود و روح حیوانی کما ینبغی نفوذ نمی‌کند و ماده منجمد می‌شود و در آن عضو فاسد می‌گردد و این موجب تبرید و حصول سمیت در ماده است و این کیفیت هر جا که از طریق اعصاب سرایت بدماغ کند و موجب تکثیف مجاری روح نفسانی می‌شود بشدت مدوی که دارد دماغ ازو متغیر شده متشنج می‌شود و علامت او اینست که البته در حین نوبت احساس بارتفاع شیء موذی ازین اعضای مذکوره صاحب صرع می‌کند و یا احساس بحرکت مثل کرمی یا مورچه می‌کند گویا که ازین عضو بجانب سر و دماغ می‌رود و خامیازه و تاؤب متعاقب اینها حاصل می‌شود و صرع می‌کرد و اعصاب بجانب دماغ که مبدأ عصب است کشیده می‌شود دفعا للموذی اگر چه غرض مطلوب بحصول نمی‌انجامد که انقلاع و انقطاع ماده صرع است و اما کار طبیعت مهما ممکن توجه بدفع ماده موذی و مرض است و علاج درین مقام تقویت عضو ماؤف است و اصلاح حال او تنقیه بدن از فضول رذیه فاسده بحب ایارج و یا بحب فوقایا و با ایارج جالینوس و حب ایارج لوغادیا و تلطیف معالجه و تدبیر باغذیه حاره ملطفه و مالیدن روغنهای گرم بحسب قوت بالفعل و تسخین عضو ماؤف بوضع محجمه حاره برو یعنی کدو حجامت که آتش درو زده بر عضو می‌نهند زیرا که مقصود درین فعل تحصیل حرارتست از برای عضو ماؤف اما باید شرط نکند یعنی نشتر نزنند زیرا که مراد طیب جذب دم صالح است باین محل تا ماده سمی که موجب صرع می‌شود کم شود و عضو صلاح یابد پس اخراج دم نباید کرد و جراحی نباید ساخت و بسیار مزات بباید آن عضو را مالید و حدوث صرع از ماده صفراوی چنانکه زعم اکثر اطبا است بسیار کم است و اگر حادث شود

تحفه خانی، متن، ص: ۲۵۴

سریع الزوال است و علامت صرع صفراوی زردی روی و بشره است و چشمها و سوزش و شدت اختلاط عقل و اضطرابست و آنکه اطفال را حادث می‌شود و ام الصبیان می‌نامند ازین قبیل است زیرا که ایشان را حادث نمی‌شود مگر با وجود تب و حرارت مزاج و این را دال بر وجود صفرا ساخته‌اند و درین بحث است زیرا که تب می‌تواند که مستفرغ بر بلغم شود زیرا که حدوث حرارت مزاج منحصر در صفرا و خون نیست و علاج درین مقام استفراغ صفراست بمطبوخ هلیله و بمطبوخ فواکه و قرص طباشیر ملین و تبدیل مزاج بربهای بارده که مقوی دماغ باشد مثل ربّ سیب و ربّ بهی و مالیدن اطراف مثل پا به آب گرم و سبوس و گاهی حدوث صرع سبب گزیدن مار و نیش زدن عقربست عصب را و چون طریق تضرر و منفعت دماغ عصب است بعد از نیش این حیوانات سمی اذیت و سمیت بدماغ زود متصاعد و متراقی شود و احداث این مرض می‌کند و علامت تقدم سبب اوست و علاج درین مقام آشامیدن جلاب از گلقلند ده درم و تخم بادیان دو درم اول بادیان در یک پیاله آب بآتش ملایم باید جوشید تا نیمه بماند از کرپاس گذرانیده یک درم تریاق اربعه درو حل کرده باید بر نهار آشامید غذا نخود آب با مغز تخم معصفر و گاهی سبب صرع تولد کرمهاست در بطن از خورد و کلان مثل حیّات و حب القرع که مسمی است بزبان فارسی بکرم کدودانه و اینکه سبب صعود

بخارات ردیه است بدماغ و علامت او شدت و جمع است احیانا در بطن بوقت جوع و زردی روی و بسیاری سیلاب لعاب از دهن و زود گرسنه شدن و علاج درین مقام قتل کرم است و اخراج آن بادویه قتاله و مخرجه و آشامیدن شیر نیم رطل هر صباح با شکر سفید که قندست ده درم و غذا نخود آب

تحفه خانی، متن، ص: ۲۵۵

با مغز بادام و یا مغز تخم معصفر سه روز متوالی این تدبیر باید کرد و دو روز چهارم سیح ارمنی و برنگ کابلی مقشر و ترمس که آن باقلای شامیست و تربد و سرخش و قسط هریک یک درم و حب النیل نیم درم مجموع ادویه کوفته و پیخته درین شیر که مذکور شد پاشیده سحر باید آشامید و تا آخر روز صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و کرمها ساقط شود و اگر در اسهال تاخیر شود قدری آب گرم و اندک سرکه درو ریخته باید آشامید و غذا آب اقط و شیر بسیار و بعد از آن مقدار یک درم گشنیز خشک با بست درم دوشاب آمیخته باید خورد فرزجه از زهره گاو و بوره ارمنی از هریک یک درم و شحم حنظل نیم درم مجموع کوفته و با زهره گاؤ آمیخته فرزجه ساخته چنانکه رسم است باید برداشت و یا ده درم ابکامه و بست درم دوشاب باهم آمیخته نیک برهم زده بر نهار باید آشامید این ماسویه و غیر او از اطبا گفته‌اند که الصرع و السل داء لا یکاد ان یبرءوا و القول فی علاجها افضل و بعضی از اطبا گفته‌اند که زنی را دیدم صرع داشت و صرع با شترک رحم بود و حامله بود چون فرزند زائید صرع ازو دور شد و گاهی صرع بواسطه علل طحال و ورم او حادث می‌شود و گاهی بسبب مشارکت مراق حادث می‌شود و علامت او آفت درین اعضاست و صلابت طحال و نفخه آن و علامت آفت در مراق آروق ترش و قی طعام غیر منهضم و علاج درین مقام صرف و عنایت طیب است باصلاح حال این اعضا و جالینوس گفته است که اگر در علاج مصروع اهمال شود آخر الامر حال مصروع با فلیج می‌انجامد و اگر صرع پیش از بلوغ طاری شود در اکثر نزدیک بلوغ ازو زایل می‌شود و بقراط گفته است که هرکس را در بست و پنج سالگی مرض صرع طاری شود ازو خلاصی ندارد و تا آخر عمر با او خواهد بود خلاف این قول مرتب این سودا را مشاهده افتاده است و برین تدبیر شواهد دارد که شخصی را سن او بست و پنج سال

تحفه خانی، متن، ص: ۲۵۶

بیشتر بود صرع ازو بمعالجات زایل شد و مژودیطوس درین مرض بسیار نافع است و همچنین تریاق ثمانیه.

تریاق ثمانیه

و تریاق اربعه و اجزا و ترکیب تریاق ثمانیه برین وجه است زراوند طویل و ریوند چینی و پوست بیخ کبر و حب الغار و جنطیانا و قسط و عروق که مراد بآن زردچوبه است و مرمکی همه اجزا بوزن برابر کوفته و پیخته با سه وزن ادویه عسل مصفی نیم گرم خمیر کرده در ظرف چینی یا شیشه باید برداشت و مقدار خوردن ازین تریاق بوقت حاجت بعد از چهل روز یا دو ماه یک مثال است و بعضی حکما اطبا گفته‌اند که اگر عاقرقرحا کوفته و پیخته اندکی از راه بینی بدماغ مصروع بدمند اگر عطسه زند امید نجات است و الا خلاصی ازو مشکل است و بعضی گفته‌اند که کفی که در نوبت از دهن مصروع می‌آید کانه که تنقیه دماغ اوست.

معجونیه که نافع اصحاب صرع بلغمی و سوداوی باشد

و معجونیه که نافع اصحاب صرع بلغمی و سوداوی باشد دارچینی و مویز از دانه پاک کرده علك بطم از هریک بست و چهار درم که هفده مثقال قیاسا می‌شود مرواخر که مراد خلال مامونست از هریک دوازده درم اظفار الطیب و سنبل رومی و سلیخه و اکلیل الملک و سعد و حب الغار از هریک سه درم قصب الزیره نه درم زعفران یک درم مجموع ادویه کوفته و پیخته با سه وزن ادویه عسل صافی نیم گرم خمیر کرده باید در ظرف سنگین یا چینی یا شیشه برداشت ازو بوقت حاجت مقدار خوردن یک درم است.

تحفه خانی، متن، ص: ۲۵۷

[۱۰۴] مقاله در بیان نسیان**اشاره**

و مرض نسیان را که مراد بآن فراموش کاریست اطبا چنین تعریف کرده‌اند که فساد ذکر است یا فساد فکر یا تخیل و بعضی دیگر در تعریف او چنین گفته‌اند که نقصان ذکرست یا بطلان او و یا نقصان فکرست و یا بطلان او و این مقام مقتضی مزید تحقق است و در کتب این فن بسط این مقام کما ینبغی نیست و بالجمله آنچه درین مقام آورده‌اند اینست که نقصان ذکرست به این معنی که در قوت حافظه نقصانی واقع شده که چیزها بوجه کمال و تمام در یاد نمانده باین معنی که بعضی را یاد دارد و بعضی را یاد ندارد از آنچه در ماضی و حال برو می‌گذرد و یا ماضی را یاد آورد وقتی و حال را متذکر نیست و این نقصان و فساد ذکر است و این باین طریق است که محل این قوت خللی و ضعفی یافته است و یا آنکه هیچ چیز از ماضی و حال یاد ندارد و این بطلان ذکرست و نقصان فکر آنست که مقدمات از برای ادای خود مقصود خود کما ینبغی ترتیب نمی‌تواند کرد و بطلان فکر آنکه اصلاً قادر بر ترتیب دو مقدمه که ادای مقصود کند نیست و طیب متدرب را عنایت مصروف بمداوی محل حافظه و معالجه آن می‌باید که باشد و سبب آفت نسیان بیشتر از (ارتباك) و جنگ درهم زدن و اختلاط بلغم غلیظ است باجزای دماغ و ترطیب آن دماغ را مجاوز از حد اعتدال و این مانع است از قبول ما ینطبع فیه و این را تمثیل بمشمعه کرده‌اند که گداخته باشد زیرا که درین حین هریک از نقوش و اشکال را قبول نمی‌کند و درو منطبع نمی‌شود پس اعتدال محل قوت حافظه در رطوبت و یبوست ضروریست پس معالج متدرب را تدبیر این باید کرد و علامت این مرض

تحفه خانی، متن، ص: ۲۵۸

بَلت و تری دائم منخرین است و گرانی سر و بسیاری خواب و کدورت حواس و قطرات اشک از چشم و علاج تنقیه دماغ است بحب ایارج و یا حب قوقایا و یا بایارج لوغاذیا و یا غرغره بماء العسلی که درو فوتنج و خردل قدری مناسب جوشیده باشد مثل آنکه در یک کاسه ماء العسل سه مثقال خردل و دو مثقال فوتنج جوشیده که ازین ادویه طعام درو ظاهر شود و عطوسات مثل کندش و سیاه‌دانه و خردل که مراد تخم قحی است و بعد از آن تبدیل و تعدیل مزاج دماغ بنطولات و روغنهای گرم باشد مثل روغن زبیب و خیری و روغن قسط و مرزنجوش و مثل ذالک و بوئیدن جندبیدستر و فوتنج و مشک و جوزبوا و خوردن زنجبیل پرورده مقداری اعتدال و گاهی خوردن معجون ماده الحیوه که او را معجون فلاسفه نیز می‌نامند اصحاب این مرض را که ماده رطوبت و بلغم باشد بسیار نافع است و سرکه عنصل قاتق آتش مناسب است و سکنجبین عنصلی را درین مرض قوی نافع شمرده‌اند اگرچه اکثر اطبا را گمان اینست که سرکه اضراشیاست درین مرض پس معلوم می‌شود که خاصیت نفع از جانب عنصل است و ترکیب عنصل مضرت از سرکه درو می‌شود و جلاب درین مرض هر صباح از بادیان یک درم و از بادرنجبویه دو درم و از اصل سوس تراشیده نیم کوفته سه درم و از گلکند عسلی ده درم اول ادویه را در دو پیاله آب باید جوشید بآتش ملایم تا نیم کمتر بماند از کرپاس گذرانیده بعد از آن عسل مذکور را باید آمیخت و نیم گرم باید آشامید و غذا درین مقام نخودآب با مغز دانه معصفر و دارچینی و فلفل مقداری که طعم ادویه در غذا ظاهر شود باید انداخت و بعد از ظهور نضج در قاروره و اسهال طبیعت بحب ایارج باید کرد و حقه حاره را نیز درین مرض منفعت تمام است و آن در مرض صرع بتفصیل مذکور شد و در اعاده آن اضاعت وقت و طویل در کلام است و کنکرزد و

تحفه خانی، متن، ص: ۲۵۹

مصطکی را نیز درین مرض نفع عظیم است در تجفیف رطوبت دماغ و زیادتی حفظ و چنین گفته‌اند که (آبگیر) مری با غسل ازاله نسیان می‌کند و حافظه را تقویت بلیغ می‌کند و بعضی از حکما گفته‌اند که نسیانی که با صحت بقیه بدن است دلالت بر صرع و سکت می‌کند و نیز گفته‌اند که صاحب نسیان باید که از آب سرد و از خوردن کاهو بسیار حذر کند و از بقول بارده رطبه نیز و همیشه مداومت بخوردن گل‌قند عسلی نماید مقداری مناسب و ماده الحیوه نیز گاهی اختیار کند و مداومت اطریفلات نیز بسیار نافع است و بجای آب ماء العسل اختیار کند و از ادویه که مخصوص این مرض است وقتی که سبب مرض بلغم و رطوبات دماغ باشد و زعم اطبا اینست که بمداومت بتدریج مزید این مرض است سعد و زنجبیل [۷۲] و دار فلفل است و عود را بر بخار آنها که در آن ادویه محله طبخ کرده باشند داشتن مثل بابونه و مرزنجوش و امثال اینها و چیزها که از آن اجتناب می‌باید کرد سکر و غم و حزن است درین مرض مباحثه علمی و درس مسایل دقیقه بسیار نافع است و موجب ذکاء ذهن - و معجونی که نافع ازین مرض است و حافظه را تقویت می‌کند و بلغم و رطوبات که موجب مرض است ازاله می‌کند فلفل و آبگیر و دارچینی و قرفه و سنبل از هر یک ده درم و سنبل الطیب پنج درم جوزبوا سه درم زعفران دو درم عود دو درم و مشک دانگ مجموع ادویه کوفته و پیخته سه وزن تمام ادویه عسل صافی خمیر کرده در ظرفی سنگین یا چینی باید برداشت و مقدار خوردن ازین معجون بوقت حاجت بر نهار یک مثقال است از ادویه چیزی که جرم و جوهر دماغ را تقویت کند مغز جوز هندی است که او را نارجیل می‌نامند و از غذا چیزی که همین تقویت دارد شوربای درّاج و طیهو و مرغ فربه خانگی است و اطبای حکما گفته‌اند که در مرض نسیان شخص بمرتب می‌رسد که نام خود را نیز فراموش می‌کند.

تحفه خانی، متن، ص: ۲۶۰

معجون لبان

و معجون لبان را نیز درین مرض بسیار نافع داشته‌اند اجزای آن اینست کنندر و آبگیر و سعد از هر یک ده درم فلفل و زنجبیل از هر یک پنج درم مجموع ادویه کوفته و پیخته و بعسل صافی ساخته سه روز تمام ادویه خمیر کرده بردارند و مقدار خوردن بوقت حاجت یک مثقال است. و گاهی سبب نسیان سودا می‌باشد و بدین سبب در محل قوت حافظه هیچ منطع نمی‌شود سبب بسیاری یبوست که درین خلط است و مذکور شد که اعتدال رطوبت و یبوست در انطباع شرط است و چون خلط سودا ایس اخلاط است بسبب غلبه این خلط جفاف و یبوست غالب می‌شود قبول انطباع و انتعاش نمی‌کند و علامت این سبب بی‌خوابی دائمی و خشکی منخرین است و بر صاحب نسیان که سبب سودا باشد بدو کلمه متتابع تکلم مشکل است و اگر این نسیان بوقت تیرماه شود و سن کهولت و پیری باشد و رنگ بشره بکبودی مائل باشد در دلالت بر سودا اقوی است و علاج درین مقام تنقیه دماغ است و بدن از اخلاط سوداوی بحب افیمون و مطبوخ او و مالیدن روغن بنفشه و روغن کنجد بر سر و آشامیدن جلاب هر صباح از نیلوفر و بادرنجبویه از هر یک دو درم و قند سفید ده درم مجموع ادویه که در قدری آب که مناسب دوا باشد با آتش آهسته طبخ باید کرد تا نیم بماند از کرپاس گذرانیده و قند درو آمیخته نیم گرم باید آشامید و یک درم و نیم بحسب وزن یک مثقال است و ملاحظه آب در امثال این جلاب امر تخمینی است و امثال این تدبیرات جزئی را بسته باختیار و صواب دید طیب است غذا درین مقام باش مقشر و نخود مقشر و شیر مغز بادام شیرین است و مداومت حمام است

تحفه خانی، متن، ص: ۲۶۱

و تراشیدن سر و چرب کردن آن بروغن کدو و روغن بادام شیرین و نطولات حاره رطبه که در محل متعدده مذکور شد و گاهی سبب نسیان سوء المزاج حار بی‌ماده می‌باشد و علامت آن تخیل اشیاء ملون و شعلهای آتش و خشکی منخرین و قلت آب دهن و گرمی ملمس سر و علاج درین مقام تنقیه دماغ است اگر از صفرا چیزی باشد و ترطیب آن به آب نطولات که در آنها از حشایش

بارده رطبه طبخ کرده باشند مثل بنفشه تر و یا خشک و نیلوفر و مالیدن سر بروغن کدو و روغن بنفشه و سر را گاهی درین دو روغن عرق کردن و هر صباح جلاب از شربت ده درم و از ترنجبین صافی ده درم در قدری مناسب آب شربت کرده باید آشامید و غذا اثاله که احشو می‌نامند از مغز نان میده و اندک قند با روغن بادام پخته باید خورد و یا جلاب از عناب و سپستان از هر یک بست عدد و از بنفشه خشک پنج درم و قند سفید ده درم و ترنجبین ده درم مجموع ادویه در قدری آب که مناسب ادویه باشد بآتش ملایم طبخ باید کرد تا نیم بماند از کرپاس گذرانیده و قند مذکور درو انداخته نیم گرم باید آشامید و غذا درین مقام ماش مقشر با شیر مغز بادام و اسفاناخ و کدوی تر اگر بوقتش باشد و ریختن آب نیم گرم بر سر و خوردن مویز شیرین و مغز خیار مغز هندی.

[۱۰۵] مقاله در بیان مرض مالیخولیا

اشاره

و مالیخولیا را اطبا چنین تعریف کرده‌اند که و تغیر الظنون عن المجری الطبیعی و بعضی دیگر چنین تعریف کرده‌اند که هو تشویش الظنون و الفکر الی الفساد او الخوف الی الفساد یعنی تغیر ظنون و فکر از حال صلاح و طبیعی بجانب فساد و غیر طبیعی و خوف از چیزها که در حال صلاح و طبیعی عادتاً از آن انسان را خوف نیست

تحفه خانی، متن، ص: ۲۶۲

مثل آنکه عادتاً انسان را از گذشتن از میان مقابر خوف نیست و از مرده خوف نیست و بحصول این مرض این حالت حاصل می‌شود که می‌ترسد و علی هذا القیاس سایر تغیرات او و سبب این علت یا خلط سوداویست که مختص بدماغ است و یا سبب امتلاء جمیع بدن است از اخلاط سوداوی و یا آنکه ماده در مراق است که مراد پوست شکم است و این قسم را سوداوی مراقی می‌نامند و علامت آنکه بسبب مختص بدماغ باشد امتلاهی جمیع بدن از سوداست و درین مناقشه جاریست زیرا که درین نظر است و مسلم نیست که اختصاص سبب بدماغ امتلاهی جمیع بدن باشد زیرا که جائز است که جمیع بدن ما سوای دماغ ممتلی از خلط سوداوی باشد و خلط سوداوی در دماغ نباشد پس چون علامت اختصاص سبب بدماغ باشد غایت ما فی الباب اینست که کثرت سودا در بدن علامت و امارت آنست که این خلط عام است جمیع بدن را و ظن غالب باشد و این موجب حکم قطعی نیست و دیگر از علامت نحافت بدن است و کبودی و سودا زبان و تیرگی میل بکبودی بشره و تقدم تدبیر سابق از غذا و غیر آن که موجب حدوث این ماده باشد بطریق تولد یا استحالت و بسیاری کدو تعب و صلابت نبض و بطؤ آن و اختلاف آن و صفای قاروره و تقدم تخمه غذا و قراقر و نفخ در بطن و احشا و بسیاری موی در بدن و هریک از صفای قاروره و بسیاری موی دلیل بر ماده سودا بدین سبب است که چون ماده سوداوی از اخلاط اغلظ است که ازو چیزی منفصل نمی‌شود که موجب صیغ و سواد بول و قاروره شود و کثرت موی بنابراین که ماده موی خلط سودا و دخانیت اوست و در هر فرد از انسان که این علت باشد علامت غلبه این خلط است و علامت دیگر فرغ و وحشت است با وجب و حدت و تنهائی و بسیاری غم و اندوه و بسیاری سکوت و بسیاری فکر و بسیاری نظر بجانب ارض و اکثر

تحفه خانی، متن، ص: ۲۶۳

عروض مالیخولیا کسانی راست که ایشان نحیف و لاغر باشند و حکما چنین گفته‌اند که مالیخولیا اکثر ارباب ذکا و عقلای ناس و کسانی را که در عواقب امور فکر و تامل می‌کنند می‌شود و علاج درین مقام اول فصد از صافن است و اخراج خون بقدر قوت و طاقت می‌باید و عرق کردن سر بروغن بنفشه بادام و روغن کدو و تنقیه دماغ بحبوب مسهله سودا مثل حب افیتمون و مطبوخ او چند

نوبت و هر نوبت بعد از جلاب منضج چند روزه و باید که معالج از تدبیر او دیگر نشود زیرا که ماده سودا عاصی از نضج است و دیر نضج می‌یابد و جلاب هر صباح از شربت بنفشه ده درم و از ترنجبین ده درم و غذا نخودآب با شیر مغز بادام شیرین و اسفناخ اگر وقتش باشد و بعد از ظهور نضج در قاروره تنقیه بدن بحبوب مذکوره و بمطبوخ مذکور و یا بمطبوخ هلیله زرد و سیاه و حقه لینه درین علاج نافع است و بحقه حاره که در علاج نسیان و سبات مذکور شد برحسب واجب و سن و قوت و وقت باید کرد و مداومت چکانیدن شیر انسان در بینی و دماغ صاحب مالخولیا و تمام سر در آن عرق کردن از انفع اشیاست و چمیه و پرهیز اصحاب مالخولیا از ماهی و گوشت قاق و گوشت آهو کرب و عدس و باقلا و گوشت گاؤ و بادنجان و پنیر کهنه و ترب و خردل و جمیع اشیا حاره و حامضه و مالحه اجتناب باید فرمود و بعد از اخراج سودا اصحاب مالخولیا را تناول اغذیه لذیذه و پالوده‌های رقیق که از قند پخته باشد و روغن بادام بر سر آن پاشند و از گوشت بره و بزغاله فربه و مرغ فربه و مداومت حمام نافع است و بالجمله آنچه از اغذیه موجب فربهی بدن شود نافع است. و اگر سبب حدوث مالخولیا احتراق بلغم باشد علامت آن رطوبت منخرین است و سیلان لعاب از دهن و ثقل جمیع بدن و بلادت و کسل از جواب و سوال و سکوت و قلت اضطراب و حرکت قلت حرارت بدن

تحفه خانی، متن، ص: ۲۶۴

و علاج درین صورت فصد است از صافن و یا باسلیق و آشامیدن جلاب از بادرنجبویه و نیلوفر و اصل سوس تراشیده نیم کوفته از هریک سه درم و از گلگند قندی ده درم اول ادویه در قدری آب که ملایم باشد باید جوشید تا نیمه بماند از کرباس گذرانیده صافی ساخته گلگند مذکور آمیخته نیم گرم باید خورد و غذا نخودآب با شیر مغز بادام و یا مغز تخم معصفر بعد از ظهور نضج در قاروره و تنقیه بدن بحب افیمون یا بمطبوخ افیمون و اگر بر صاحب این مرض خوردن حب یا مطبوخ دشوار باشد سنمگی هفت درم و بادرنجبویه و نیلوفر از هریک سه درم مجموع ادویه در دو نیم پیاله آب بآتش آهسته طبخ باید کرد تا از سه حصه یک حصه بماند از کرباس گذرانیده ده درم قند سفید و از معجون نجاح هفت مثقال یا پنج مثقال بقدر قوت و طاقت مریض و حال و سن او درین مطبوخ حل کرده بوقت سحر باید داد و حتی دیگر که نافع ازین مرض باشد و اسهالش برفق باشد و موجب تعب نباشد اجزای آن اینست افیمون بست درم بسفناج ده درم غاریقون پنج درم نمک هندی سه درم و اسطوخودوس هفت درم ایارج فیکرا ده درم و مقدار خوردن ازین مجموع سه درم است که دو مثقال می‌شود و دواء المسک شیرین نافع است و مفرحی که نافع این مرض باین اجزاست بادرنجبویه و پوست اترج و قرنفل و مصطکی و قرفه و جوزبوا و قافله و نارمشک و بهمن سفید و بهمن سرخ و درونج و زرنباد و زعفران و تخم بادروج و تخم فرنجمشک از هریک دو درم و مشک خالص یک دانگ مجموع ادویه نیک کوفته پیخته و بعد از آن پوست چهل هلیله کابلی و سه عدد آمله منقی از دانه مجموع این هلیجات و آمله در سه رطل آب بآتش آهسته باید جوشید تا یک رطل بماند و بعد از آن صافی ساخته یک رطل عسل

تحفه خانی، متن، ص: ۲۶۵

باین مطبوخ آمیخته نیک برهم زده دیگر باید طبخ آهسته کرد تا بقوام عسل آید و ادویه کوفته و پیخته را باو نیک خلط کرده و در ظرفی سنگین یا چینی باید برداشت و مقدار خوردن ازین مفرح بوقت حاجت بر نهار یک مثقال است و اگر سبب حدوث مالخولیا احتراق صفرا باشد علامت آن زیان گفتن و بیخوابی و برجستن و بسیاری اضطراب و صیاح و غضب و ضرب و شتم ناس و درآیندن جامه بر خود و زردی روی و تمام اعضا و نظر مثل نظر سباع و درندها کردن و تدبیر سابق و اگر از ماکول و مشروب حار یابس بوده باشد در دلالت بر صفرا اقوی است و علاج درین مقام تنقیه دماغ و بدن از خلط صفراست بحب بنفشه و یا بمطبوخ هلیله زرد و یا بمطبوخ افیمون و یا معجون نجاح و عرق کردن سر بروغن بنفشه بادام و یا روغن کدو و یا روغن بادام شیرین و مالیدن شیر بر سر و حذر نمودن از بیخوابی و آنچه سبب بیخوابی است و از جوع و تعب پرهیز باید کرد و بوقت عطش صبر از آب نباید کرد زیرا که

عطش سبب زیادتی مرض است و علی هذا القیاس و از تنهائی و غضب نیز پرهیز واجب است و اگر صاحب مالیخولیا را که سبب احتراق صفراست احتیاج شستن سر شود او را شستن سر بآبی که درو ورق بید یا خطمی و بنفشه جوشیده باشند باینها شستن اولی است و عنایت طیب باید که درین علاج مصروف بتبرید و ترتیب دماغ صاحب مرض باشد و باوجود این از تقویت دل غافل نشود باشیای که درین مرض موافقت و همچنین بتقویت معده اصحاب این مرض باید کرد که مراعات حال معده و نگاه داشت او از ضروریاتست و بمقدار حرارت و برودت اشتغال بتدبیر آن باید کرد و اگر حدوث مالیخولیا بسبب احتراق سوداوی طبیعی باشد علاج آن اعسر از علاج انواع دیگر از اخلاط است و از اصلاح

تحفه خانی، متن، ص: ۲۶۶

بعیدتر است زیرا که سودا که از احتراق اخلاط دیگر از ما سوی خود است در کیفیت ییوست بکمال است خصوصا که سودای طبیعی که در حد ذات خود یابس بوده باشد و احتراق یابد هرآئینه ایس انواع سودا خواهد بود پس در علاج اعسر باشد و چون ییوست غالب باشد عاصی از قبول نضج خواهد بود و اجابت [۷۳] و علامت این نوع بسیاری فکر و غم و تخیلات فاسده ردیه است و گریستن و حب خلوت و وحدتست و علاج درین مقام تنقیه دماغ و جمیع بدن است از اخلاط سوداوی بحب افیمون و بمطبوخ او و ایارج جالینوس و ایارج لوغادیا و معجون بخاخ مره بعد اخری و آشامیدن جلاب هر صباح از بادرنجبویه و گاوزبان و نیلوفر و بنفشه خشک از هریک سه درم و از گلقد قندی ده درم و غذا نخودآب با شیر مغز بادام شیرین و یا تخم معصفر و اندک ماش مقشر و بوقت ظهور نضج در قاروره تلین طبیعت و اسهال بمطبوخ افیمون و یا بمطبوخ هلیله سیاه بروجه مذکوره باید کرد و آشامیدن ماء الجبین یا افیمون و تلین طبیعت باو درین مرض بسیار نافع است. ماء الجبین که درین علت نافع باشد بدین طریق باید گرفت شیر بز اگر سرخ رنگ آن بر کبود بهتر باشد یک رطل و مقرر است که رطل نود مثقال است و در دیکچه پاکیزه شیر را باید جوشید بآتش آهسته و بوقت جوشیدن یک اوقیه سکنجبین ساده در وی باید انداخت و بقاشقی تحریک باید کرد تا اثر بریده شود همین که پرید و زردآب از پنیر جدا شدن گرفت دیگر را باید فرود آورد مجموع زردآب و پنیر را در کرپاسی سفید باید ریخت و بر روی کاسه باید آویخت تا زردآب که ماء الجبین عبارت از آنست بآهستگی درین ظرف فرود آید و نباید افشرد که پنیر از وی فرود آمده مخلوط نشود که او اجزای قابضه است و قدری افیمون درین ماء الجبین آمیخته باید بر نهار آشامید و قیمة مذکوره سکنجبین در گرفتن ماء الجبین هفت

تحفه خانی، متن، ص: ۲۶۷

مثقال و نیم است و همچنین شوربای خروس پیر با بسفایج و ایارج جالینوس در تنقیه دماغ صاحب مالیخولیا نفع بلیغ و خاصیت عجیب دارد.

حقنه که نافع درین مرض است

و همچنین احتقان بحقنه لینه مثل تخم زعیر و حله و بابونه و خطمی و سبوس گندم و کشک جو و بنفشه خشک و تر و نیلوفر و اشباه (عشبه) و امثال اینها از هر کدام قدری مناسب و آب که در آن طبخ می‌کند مناسب بر وجهی که رسم و عادت است در تابستان بوقت صباح و یا پگاه و در زمستان بوقت نیم روز عمل باید کرد و چنین گفته‌اند که بعد از عمل و اجابت خلط صاحب این علت را سبب خلاصی و نجاتست و ازین فوایدست که عمل را معالجه فاضله گفته‌اند و از جمله معالجاتی که در همه انواع مالیخولیا مفید است استماع آوازهای خوش است و هم‌چنین با کسانی که بسط غالب بر ایشان باشد و مطالعه کتب و مسایل دقیقه و تفکر و تخیل در آن هر چیز که موجب سرور و نشاط باشد مثل موانست احبا و آنچه مضر است مخالف اینهاست و اگر صاحب مالیخولیا مجرد باشد تا دل اختیار کند و این را بعضی اطبا مفید دانسته‌اند و عرق کردن سر بروغهای رطبه مثل روغن بنفشه بادام و

روغن کدو و روغن بادام شیرین و ریختن آب نیم گرم بر سر و این حیلها برای ترطیب دماغ است و جلب خواب و ازین جمله است جمله نظولات که موجب مزید ترطیب دماغ است و از جمله نظولات مفیده بنفشه خشک و پوست خشخاش و تخم کاهو و تخم خطمی و کشک جو از هر یک یک کف مجموع در سه چهار کاسه آب باید جوشید بآتش ملایم تا بنصف آید و نیم گرم بر سر نطول باید کرد و بعد از نطول شیر عورات از سینه

تحفه خانی، متن، ص: ۲۶۸

گرم گرم بر سر صاحب مالیخولیا باید دوشید که قوی نافع است و ترطیب دماغ و حصول خواب اگر شیر دوشیدن صعوبتی داشته باشد پنبه بشیر آلوده کرده بر سر باید نهاد و سعوط نیز بروغنهای که سابقا درین باب و صرع مذکور شد مفید است و هر صباح جلاب از عرق گاؤزبان سه قاشق و قند سفید ده درم- و معجون مفرح در علاج این علت یک مثقال حل کرده باید آشامید و صفت آن معجون اینست گل سرخ و سعد و قرنفل از هر یک پنج درم و بسباسه و قرفه و تخم فرنجمشک از هر یک سه درم مجموع ادویه کوفته و پیخته و بشربت سیب خمیر کرده بر نهار مقدار مذکور مداومت باید کرد. و دواء المسک شیرین نیز درین مرض بسیار منفعت دارد و اجزا و ترکیب آن اینست مروارید ناسفته و کهربا و ابریشم خام مقراض کرده در غایت نرمی از هر یک دو درم مشک خالص یک مثقال و نیم تخم فرنجمشک و تخم نماد و مرزنجوش و مصطکی و جوزبوا و فلفل و دار فلفل و دارچینی و قرنفل و جوزبوا که آن قافله صغار است و سازج هندی و پوست اترج و بهمن سفید و بهمن سرخ و تخم بادروج از هر یک یک درم و نیم که یک مثقال است مجموع ادویه کوفته و پیخته و بدو وزن تمام ادویه غسل صافی آمیخته نیک برهم زده در ظرفی چینی یا سنگین باید برداشت و ظروف معاجین بتکرار دگر کرده شده است زیرا که ملاحظه از ضروریات است و مقدار این معجون در خوردن یک مثقال است و گاهی حدوث مالیخولیا سبب ورم در مراق است یا سبب سده دروست و این سده در او از خلط سوداوی غلیظ حادث می شود و ازین خلط بخارات غلیظه مترافی و متصاعد بدماغ می شود و موجب این مرض می شود و علامت او انتفاخ بطن است و قراق آن

تحفه خانی، متن، ص: ۲۶۹

و لین آن و شعور و احساس بتصاعد بخارات دماغ و تنگی سینه و احساس بمثل رسیدن دخانی بحنک که سقف دهان است و پیشگاه آن و بسیاری آب دهن و آروق ترش بدبو و بد گذرانیدن معده طعام را و همیشه حصول ثقل در معده و جوع بافراط که گرسنگی تسکین بخوردن نمی یابد و سبب کثرت سودا و ریختن آن فم معده و درین مقام علاج اسهال سوداست برفق از مراق مطبوخات لینه و حقنهای لینه و جلاب هر صباح از بادرنجبویه و گاؤزبان از هر یک یک درم [۷۴] و از گلگند قندی ده درم و غذا از زیرباج و مراد از زیرباج و سکباج و الله اعلم و با آتش سرکه که در آن گوشت باشد و این آتش درین پرهیز با مرغ می باید و بعد از ظهور نضج در قاروره اسهال طبیعت بمعجون خیارشنب و سنای مکی از هر یک پنج درم و قند سفید ده درم و فلوس خیارشنب که در آب بادرنجبویه مطبوخ حل کرده باشند و یا در آب گاؤزبان ده درم و بادرنجبویه و گاؤزبان در قدری آب که مناسب باشد بآتش ملایم جوشیده تا نیم آید از کرپاس گذرانیده و چنانکه رسم است و معجون خیارشنب مذکور را درو حل کرده باید آشامید و بر مراق بابونه و شبت جوشیده نیم گرم باید ریخت و آب جوشید و فرنجمشک نیز مراق ریختن همین منفعت دارد روغن زبوق و روغن سوسن نیز بر مراق نیم گرم مالید و این وقتی که در مزاج حرارت پیشتری نباشد مناسبست و اما اگر حرارت در مزاج باشد ترک استفراغ بمسهل باید کرد و زیاده بر یک نوبت نباید کرد و از جهت جلب خواب چنانچه مذکور شد شیر بر سر باید دوشید زیرا که مرطب دماغ است و ریختن آب نیم گرم بر سر و بحمام معتدل الهوا و معتدل الماء درآمدن و استعمال آب پیشتر از جلوس کردن

تحفه خانی، متن، ص: ۲۷۰

نیز مفید ترطیب دماغ است و آرنده خواب و خوردن جلاب از نیلوفر و تخم کاسنی و عنب الثعلب که مراد انگور شفاست و باین

اسماء در اکثر ماوراء النهر مشهور است از هریک سه درم و از ترنجبین ده درم و قند سفید ده درم بر وجهی که عادت و رسم جوشیدن مطبوخات باید جوشید و بر نهار باید آشامید و چون در اکثر مواضع این کتاب در باب جوشیدن جلابات بیان صافی وافی کرده شده است احتیاج بتکرار بسیار در امثال این جلابات و مطبوخات نیست و غذا ماء الشعیر و یا ماش مقشر با شیر مغز بادام و کدوی تراگر وقتش باشد در آش باید انداخت و نوع دیگر از مالیخولیا است که آن را قطرب می‌نامند و حال این شخص که مبتلا باین مرض است در حرکت و بیقراری تشبیه بحال حیوانی کرده‌اند که آن را بعبارت یونانی قطرب می‌نامند و مراد بقطرب کرمی است صغیر سریع الحركت که بروی آب متحرك است بحرکات سریعه مختلفه و سبب این نوع سودای محترقه است و علامت او آنست که صاحبش را لحظه آرام و قرار نیست و درین حرکات محل توجه خود نمی‌داند و همیشه سر در پیش انداخته در کوچها می‌رود و همیشه از خلق نفورست و علاج درین صورت ترطیب مزاج دماغ است و عرق کردن سر بروغن بنفشه و یا نیلوفر و یا کدو و یا مجموع اگر بیوست در دماغ و بی‌خوابی غالب باشد و تنقیه دماغ و بدن از خلط سودای متحرق بمطبوخ افتمون و یا بحب او و جلاب هر صباح از بنفشه پنج درم و عناب ده عدد و قند سفید ده درم مجموع ادویه منضجه در قدری آب که مناسب باشد طبخ باید کرد تا نیمه بماند از کرپاس گذرانیده صافی ساخته قند درو آمیخته نیم گرم باید آشامید و غذا ماش مقشر و شیر مغز بادام و

تحفه خانی، متن، ص: ۲۷۱

اسفاناخ و کدوی ترا در آش باید انداخت و مداومت دخول حمام باید کرد و آبهای ملایم بر سر باید ریخت که موجب ترطیب دماغ و آمدن خوابست و این تدبیر درین مرض از ضروریاتست و گاهی جنون و وسواس که متفرع بر مالیخولیا می‌شود و معدود از دست عقب حمیات حاره حادث می‌شود مثل تپ حصبه و سبب این تصاعد و تراقی ابخره حاره سودای بدماغ است و علاج درین مقام ترطیب مزاج دماغ است بدوشیدن شیر بر سر و اگر شیر انسان باشد بهتر و تراشه کدوی ترا و تراشه بادرنگ و امثال اینها بر سر صاحب این مرض نهادن قوی نافع است و شربت درین مقام سکنجین ده درم در شیر خرفه مقدار پنجاه درم باید داد و خوردن کاهو بملا حظه جلب خواب و غذا ماء الشعیر با مرغ جوجه و یا گوشت بزغاله و گاهی این مرض به سبب خوردن ادویه حاره و مبالغه در آن حادث می‌شود مثل فلفل و زنجبیل و سبب اغذیه حاره نیز حادث می‌شود مثل آش بسیار سیر و اشیای که درو ادویه حاره باشد زیرا که اینها امداد در احتراق اخلاط می‌کنند و موجب تصاعد و تراقی بخارات بدماغ می‌شود و سبب اسباب خارجی از بدن نیز می‌شود مثل جلوس بسیار در آفتاب و پیش آتش و گردیدن در آفتاب زیرا که این اسباب امداد اسباب داخلی می‌کنند در حدوث مرض و از حکمای بعضی گفته که گاهی حدوث مالیخولیا سبب فکر عمیق در مسایل مشکله و حل آنست که درین مقام این او ترک فکر در آن مسایل است و ایراد اشربه و اغذیه مرطبه دماغ و مالیدن روغنهای مرطبه که سابقا مذکور شد بدماغ و گفته اند که نسوان را مرض مالیخولیا بسیار کم است که حادث شود و اگر احیانا حادث شود افحش و بدتر از رجال است و این مرض که ایشان را طاری می‌شود

تحفه خانی، متن، ص: ۲۷۲

بیشتر سبب احتباس طمث است که خون حیض و مداوات و علاج آن ادرار و سیلان آنست بادویه مختصه بآن مثل دادن جلاب از پرسیاوشان و بیخ سوسن و رتک از هریک پنج درم و قند سفید ده درم مجموع ادویه در قدری آب باید جوشید تا به نیمه بازآید از کرپاس گذرانیده صافی ساخته قند آمیخته نیم گرم باید آشامید غذا درین مقام نخودآب و یا گوشت مرغ و یا آش زیرباج که با سرکه است و نخود است که درو گوشت مرغ و یا بزغاله باشد و زعفران درین غذا البته باید که باشد بملاحظه تفریح و تلطیف خون و ادرار آن و از جمله چیزها که معدود از مالیخولیا داشته‌اند رعونت و حمق است و حبّ ترفع فوق القدر و پوشیدن جامها که در میان خلق عادت نیست و خیلا و تکبر بر شخصی را که عادت او محل این نیست این مذکورات در هر که موجود شود که او محل اینها نباشد معدود از مالیخولیاست و حبّ ترفع فوق القدر مثل گدایی که او را داعیه سلطنت باشد و کسی که همیشه جامه عادی در

میان خلق می‌پوشید بناگاه جامه از پوست خرس ساخته و بر سر زنگوله آویخته و در بازارها می‌گردد و فقیری که به هیچ کس تکبر داب او نبود بیک التفات بادشاهی دست و پا کم کرد و بهمه درویشان جنس خود بلکه از جنس خود هم فزون تر تکبر می‌کند اینها را از جمله مالیخولیا عدّ کرده‌اند و سبب این معدودات آفت و خلل در افعال فکرت و علاج اینها نیز ترتیب مزاج دماغ است بروغنه‌های حاره رطبه مذکوره سابقا و قطع و هجران از اسباب آن و نظولات رطبه بر میان سر ریختن مثل آبهای که درو حشایش حاره رطبه جوشیده باشند و غذا درین صورت ماء اللحم و یا نخودآب از گوشت مرغ و طیهو و درّاج باید داد. و عشق که عبارت از استحسان شمایل و صور حسینیه است

تحفه خانی، متن، ص: ۲۷۳

آن را نیز اطبا از مالیخولیا عدّ کرده‌اند زیرا که سبب او موافق اسباب بعضی انواع مالیخولیاست و علامت او زردی رنگ بشره است و نفس تیز مثل نفس کسی که از بلندی و پستی یا از پستی به بلندی حرکت کند و غلبه غفلت و حیرت و سر در پیش افگندن و طول سکوت و بسیاری فکر ردی و سرعت نبض بتحضیض نزد سماع معشوق و اختلاف آن و صلابت آن و بیداری بافراط و علاج درین مقام اشتغال باشغال عظیمه که موجب نسیان معشوق باشد و خلاصی ازین بلیه و یا اختیار سفر و هجران لله درّ قایله و قدس سره. شعر

دوای عشق گویند از سفر خیزد چه دانستم که در دل مهر آن مه خواهد افزون شد بهر منزل

و کدخدائی و صید کردن را نیز از علاج این مرض دانسته‌اند و باختن شطرنج نیز نافع از افکار ردیه است و نافع ازین مرض و درین مرض غذاهای نیک اختیار باید کرد و مثل نخودآب با گوشت مرغ و یا گوشت پاجه مهرا و یا مالیدن سر و عرق کردن آن بروغنه‌های رطبه و تفریح و تقویت دل و دماغ بمفرحات یا قوتی و اشربه مقویه مثل شربت ترنج و شربت سیب و باید که طبیب در معالجه مالیخولیا اهماال نکند و دست از علاج کوتاه نکند چه بسیار آن ازین ورطه خلاص یافته‌اند غایت آنست که ماده سودا بزودی نضج نمی‌یابد اهتمام بشان نضج و صرف عنایت باستعمال ادویه مسهله مناسبه و ادویه منضجه بر همین قیاس اختیار کند.

[۱۰۶] مقاله در بیان مرض سکنه

و این مرض را اطبا چنین تعریف کرده‌اند که السکنه تعطل کل الاعضاء عن الحس و الحركة یعنی مرض سکنه معطل شدن جمیع اعضاست از حس و حرکت و سبب

تحفه خانی، متن، ص: ۲۷۴

این مرض سده تامه عامه است مر بطون دماغ را حایل شده است میان صعود و تراقی روح حیوانی از قلب بدماغ و میان روح نفسانی از دماغ بجمیع اعضاء و حدوث او دفعتا است و باقی نمی‌ماند از حرکات مگر نفس زدن بر کمال خفا و اکثر این سده از خلط غلیظ بلغمی چسپیده است و گاهی سبب سکنه غلبه خون بر بدن و امتلای دماغ و جمیع شرائین ازوست و این سکنه پیش بعضی اطبا مسماست بخناق قلبی و علامت سکنه که از بلغم غلیظ لزج باشد ثقل سر است پیش از وقوع این علت و دوار و طنین که مراد باین دو گردش سر است و آواز گوش بر طریق لف و نشر مرتب و کسل از حرکات و ظلمت بصر و پریدن جمیع بدن و بسیاری خواب و برهم ساویدن دندان در خواب و امتلای عروق و برد اطراف و بسیاری آب دهن و آب بینی و حصول زبد و کف دهن در سکنه دلالت بر عدم خلاصی می‌کند و صعوبت مرض و صعوبت نفس زدن دلالت بر عدم الخلال این علت می‌کند و خلاصی ازو و بقراط گفته است که السکنه اذا كانت قویته لم تبرؤ آن کانت ضعفه لم یسهل برها یعنی اگر سکنه قویست ازو خلاصی نیست و اگر ضعیف است ازو خلاصی و فلاح مشکل است و اگر مشتبه شود مسکوت زنده است یا زنده نیست بلکه چشم او را باید گردانید اگر مرده است البته حدقه بغور رفته است زیرا که ممکن نیست که بمیرد و حدقه مرتفع باشد و بغور نرود و دیگر اندک پنبه رقیق

بقرب منخرین و سوراخ بینی او باید نهاد اگر چنانچه پنبه حرکت می کند زنده است و الا حیات از او منقطع شده است و علاج آنست که اولاً او را تا هفت روز حرکت ندهند و در مقام معالجه نشوند بعد از گزشتن هفت روز پر مرغ بروغن گل یا روغن سوسن چرب کرده

تحفه خانی، متن، ص: ۲۷۵

بایارچ فیکرا آلوده کرده بحلق باید فرستاد اگر حیات درو هست بواسطه کمال مرارت این دوا متاثر می شود و البته میل بقی می کند و دیگر ایارج و دوای شریف منقی دماغ است از اخلاط لزجه موجب این مرض و در بینی مسکوت مثل مشک و کندش و سیاه دانه و خریق و فلفل کوفته باید دمید و از تریاق ثرودیطوس و یا تریاق کبیر که مسمی به تریاق فاروق است یک مثقال در ماء العسل حل کرده در گلویش باید ریخت و اگر ازینها موجود نباشد بادیان رومی و یا زیره و مصطکی در آب جوشیده اینها حل کرده و قلدی گلقلند عسلی با او آمیخته باید در گلویش ریخت و سر صاحب سکنه را باید تراشید و جندبیدستر بر آن باید طلا کرد و فلفل و امثال آن نیز اگر بآن بیامیزند صواب بود و از نمذ غلیظ طاقیه بر سر مسکوت پوشند و بر بالای این طاقیه طابه آهن گرم بنهند تا گرمی بسر سرایت کند چنانکه سر بسوزد و حقنه حاره نیز باید کرد از مثل قنطوریون دقیق و تخم حنظل و فرفیون و امثال این ادویه آنچه در وقت گنجد و بعد از وقوف و شعور هر صباح جلاب از بادیان رومی و بادیان شهری و گاؤزبان از هریک سه درم و از گلقلند عسلی ده درم مجموع ادویه در قدری آب که مناسب دوا باشد باید طبخ کرد باآتش ملایم تا نیم بماند از کرپاس گذرانیده بعد از آن عسل مذکور در آن حل کرده باید داد غذا درین مقام نخودآب و مغز تخم معصفر با گوشت کنجشک و یا کبوتر و یا طیهو و فلفل و دارچینی در آتش باید انداخت و بعد از خلاصی از مرض تنقیه دماغ مسکوت بحب ایارج و ایارج لوغاذیا در هر هفته باید کرد و بقدر قوت و طاقت و امکان و غرغره بعد از خلاصی از مواد در دماغ باقی باشد بغرغره باسفل منزل می شود و در دماغ مسکوت زهره کلنگ باید چکانید بمرات

تحفه خانی، متن، ص: ۲۷۶

و آب مرزنجوش نیز چکانیدن بسیار مفید است و از اشربه اقتصار بر ماء العسل باید کرد و این تدبیر اصحاب سکنه است تا بست و چهار روز گذشتن و بعد از بست و چهار روز اگر ازین مرض خلاص شود در اکثر آنست که مبتلا بمرض فالج می شوند بالقوه و قدر کثرت و قلت ماده و اگر بعد از خلاصی بهر کدام ازین دو مرض که مذکور شد مبتلا شود نظر در علامات و اسباب باید کرد و اگر علامات سبب دم ظاهر باشد اخراج خون بفسد قیفال باید کرد و حجامت ساقین نیز باید پس درین مقام علامت خون در عروق اوداج و رگهای پیشانی است و سرخی چشم و شیرینی طعم دهن و سرخی روی و غیر ذلک از علامات خون که ظاهر باشد و این خلاصی است که منجر بفالج نمی شود و تنقیه دماغ بحب بنفشه و خوردن جلاب منضج ساده از قند سفید ده درم و یا جلاب ساده یا مفرح معتدل مقدار یک درم و یا بیخ سوسن سه درم و غذا ماش مقشر اگر قبض باشد شیره مغز بادام شیرین و نخودآب و بعد از آن اختیار حقنه معتدله و غرغره بماء العسل تنها و گاه سبب در حدوث سکنه ضربه و سقطه می باشد که بر سر واقع می شود که موجب انکسار قحف است و ورم حجاب و غشا است و انسداد مسالک روح نفسانی است از سلوک طبیعی و علامت تقدم سبب است که ضربه و سقطه است و علاج درین مقام نیز فصدست و اخراج خون بعد از قوت و واجب و تقویه مزاج دماغ بشمومات و عطوسات و سعوطات بارده معتدله و لخلخهای مقویه دماغ و باقی علاج علاج اورام است.

تحفه خانی، متن، ص: ۲۷۷

[۱۰۷] مقاله در بیان مرض فالج

و فالج را چنین تعریف کرده اند که هو استرخاء احد شقی البدن یعنی فالج سست شدن و بیحس شدن یکی از دو طرف بدن است

که آن جانب راست یا چپ باشد و در بعضی از تعریفات او قید طولاً نیز هست و بالجمله سبب این مرض انصباب و ریختن خلط بلغمی است که موجب انسداد مسالک اعصاب می‌شود و اولاً- حدوث خدر است در اعضا که این ماده درو منصب شده است و موجب تبخیر شدن آن و اعضا است و بعد از آنکه ماده تمام در عضو استقرار می‌یابد و اعصاب تمام از افعال خود می‌ماند آن زمان اسم او فالج است و علامت او بطلان حس و حرکت است و نبض بطی و متفاوت می‌باشد و قاروره سفید و اثر فجاجت برو غالب و بسیاری آب دهن و بسیاری خواب و قلت عطش و گاه درین مرض بول سرخ و زرد می‌شود بسبب ضعف کبد است و یا حدوث ورم در کبد و اگر درین مرض رنگ عضو بحال خود است و تغییری ندارد و باریک نشده است از علامات حسنه است و قریب بعلاج و صلاح است خصوصاً که سن شباب باشد امید تمام در نجات است و اگر برخلاف این باشد علاج آن مشکل است و در اکثر از آن نجات نیست و علاج این مرض کیف کان آنست که تا چهار روز مفلوج بهیچ معالجه اشتغال ننماید و از هیچ ادویه ارتکاب نکند زیرا که خوردن ادویه در روز اول این مرض موجب زیادتی این علت است سبب حرکت ماده و ریختن او بر عضو ضعیف و از چهار روز که تجاوز کند هر صباح جلاب از بادرنجبویه و بادیان رومی از هریک سه درم

تحفه خانی، متن، ص: ۲۷۸

و از گلقدن عسلی ده درم و غذا از نخودآب یا مغز تخم معصفر و اندک فلفل و دارچینی تا شش هفت روز چنین باید غذا خورد و درین ایام پرهیز از آب خوردن باید کرد و اقتصار بر ماء العسل باید کرد و یا ماء الاصول باید کرد هرگاه اثر نضح تمام در قاروره ظاهر شود اختیار حب صبر باید کرد و حقه حاره که درین مرض است از معالجات پسندیده است البته باید اختیار کرد و حب صبر باین ترکیب در فالج باید اختیار کرد صبر سقوطی یک مثقال بوزیدان و مارهیره [۷۵] و تربد تراشیده بروغن بادام چرب کرده از هریک سه درم غاریقون نیم درم نمک هندی یک دانگ شحم حنظل نیم درم بادیان رومی نیم درم مقل دانگی مجموع ادویه کوفته و پیخته به آب جبهها باید ساخت از هریک مقداری که توان فروردن بعد از آنکه پرهیز از جلاب و غذا اختیار کرده باشد خورده تا وقت پیشین صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن از قند و تخم ریحان شربتی که میان ارباب پرهیز معروف و مشهور است باید خورد و غذای پرهیز را روز دارو تاخیر باید کرد و بوقت نماز دیگر باید خوردن و بعد از سه روز این مرض این حقه که نوشته می‌شود اختیار باید کرد ورق غار و قسط و مرزنجوش و حله و اکلیل الملک و خسک و برگ بید انجیر با تخم آن و مرماخور و سداب تر و کرنب و شبت و قیصوم و تخم زعیر و ابهل که میوه برس است از هریک ده درم شحم حنظل نیم درم قنطوریون دقیق دو درم مجموع ادویه در چهار رطل آب بآتش آهسته باید جوشید تا از سه حصه یک حصه بماند از کرپاس گذرانیده اگر روغن زیت موجود شود ده درم و آبکامه پانزده درم عسل بست درم و از نمک و مقل و بوره ارمنی از هریک نیم درم که دو دانگ است آمیخته باید بوقت تابستان بعد از خوردن

تحفه خانی، متن، ص: ۲۷۹

شوربای نخودآب بوقت صباح یا بوقت نماز دیگر و در زمستان بوقت نماز پیشین بدو سه دفعه حقه باید کرد و هر رطل مذکور نود مثقال است بوزن بدل روغن زیت و روغن کنجد است بهمان وزن و اگر درین حقه بواسطه نمک و بوره ارمنی خوف از حدوث مغص و پیچاک شکم شود بدل نمک و بوره آب افشرده گندنا باید کرد و اگر این حقه بر مریض صعب باشد حقه ازین اخف باید اختیار کرد تخم زعیر و برگ چقندر و برگ بید انجیر و شبت و نانخواه و مرزنجوش و هزار اسفند که او را حرمل می‌نامند و اکلیل الملک و تخم معصفر و حله از هریک یک کف مجموع در سه رطل آب بآتش آهسته باید طبخ کرد تا نیم بماند از کرپاس گذرانیده از عسل و آبکامه و شکر سرخ از هریک ده درم و از روغن زیت یا کنجد پانزده درم چنانچه سابقاً مذکور شد حقه باید کرد و از مرکباتی که نفع او درین مرض بین است و درین مرض خوردن تریاق مؤودیطوس و تریاق کبیر که مراد بآن تریاق فاروق است و گوارش بلادر درین مرض از انفع اشیاء است اما باید که در خوردن او مبالغه واقع شود تا تب حادث نشود و مقادیر ماکوله

است مرکبات زیاده بر یک مثقال نیست و باید که درو مطبوخ یا عصاره بادرنجبویه خورده شود و مقدار مطبوخ یا عصاره ده درم است و اگر این تدبیر واقع شود بعد از آن علامت فلاح و بهبود ظاهر شود بعد از آن مداومت و مواظبت بمالیدن روغنهای مناسب بر اعضای مفلوجه مثل روغن ناردین و روغن قسط و روغن زبیب و روغن سوسن و روغن فریون و روغن جندیبستر و روغن سیاه‌دانه که مخصوص این مرض و رعشه است و روغن سداب و روغن حب حنظل و مالیدن نطف سفید بر عضو مفلوج بسیار نافع است و همچنین روغن خردل که مراد بآن

تحفه خانی، متن، ص: ۲۸۰

روغن تخم قجیست و اشیاء نافعہ چاویدن اشیاء حاره است مثل فلفل و دارچینی و مصطکی و بر سر مثل نوشادر و یا روغن بلسان اگر موجود شود طلا- کردن بسیار نافع است و آنچه بقایای خلط موجب فالج را ازاله می‌کند ادویه است که باو عطسه کنند و آن مثل مشک و فلفل و جندیبستر کندش و امثال این کوفته و پیخته و اندکی بر سر نایجه بدماغ باید دمید و چکانیدن جندیبستر محلول و روغن زیت با روغن زبیب و بوئیدن ریاحین حاره مثل نرگسی و یاسمین و امثال اینها آنچه در کیفیت موافق باشد مفید است و خوردن سکنجبین عنصلی با زوفای یابس نیز از اشربه این مرض است و خوردن ایارج فیکرا در هر هفته یکبار منفعت بلیغ بین دارد مداومت ماء الاصول که باین اجزاست نیز نفع بلیغ می‌رساند پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کرفس و اذخر که خلال مامونی می‌نامند از هر یک هفت درم تخم بادیان و تخم کرفس و بادیان رومی از هر یک سه درم نانخواه و زراوند و سیاه‌دانه از هر یک دو درم مجموع ادویه در هفت رطل آب باید بآتش ملایم جوشید تا سه رطل ماند از کرباس گذرانیده صافی ساخته نگاه باید داشت و هر روز مقدار خوردن دو اوقیه است و هر اوقیه بوزن هفت و نیم مثقال است و مقدار رطل سابقا مذکور شد و باین ماء الاصول عسل یا فانیذ باید آمیخت از هر کدام که موجود باشد ده درم و سزاوار اینست که هر هفته متعاهد خوردن مژودیطوس باشد که نافع است و تریاق فاروق و مقدار بادرنجبویه نیز از انفع اشیا است اگر موجود شود ملازم و مداوم باید بود و مقدار شربت بادرنجبویه ده درم است باید که صاحب فالج از خوردن و تره و کدوی تر و آنچه بدان ماند اجتناب نماید و هر کس که می‌خواهد که از فالج و لقوه و رعشه در امان باشد در شکم سیری خواب

تحفه خانی، متن، ص: ۲۸۱

نکنند و می‌باید که بطن خالی باشد و بحمام کم رود و مثل پنیر و مسکرات و منجرات ارتکاب نکنند که مودی بهلاک می‌شود و هرگاه که با فالج حرارت مزاج باشد سعی در تسکین حرارت مزاج باید کرد اولاً و بعد از آن استعمال بعلاج اصل باید کرد و آن بمثل شربت سیب و سکنجبین ساده و غذا مزوره از زیرباج باید داد و خدر نیز نوعی از فالج است بلکه مقدمه فالج است و علاج او علاج خفیف از فالج است همچنانکه سوء القنیه مقدمه استسقا است.

[۱۰۸] مقاله در بیان مرض تشنج

و تشنج را چنین تعریف کرده‌اند که هو تفلص العضو الی مبداه یعنی درهم کشیدن و مراجعت کردن عصب است بجانب مبداه که دماغ است و این بر دو نوع است و یکی ازین دو نوع سبب رطوبتی است که در عصب و عضله مملو شده است و از طول عصب نقصان یافته و ازدیاد در عرض عصب شده است و این نوع دفعتا حادث می‌شود و ثانی بسبب استفراغ کثیره حادث می‌شود و این موجب جفاف عصب است و این دفعتا نیست بلکه قلیلاً قلیلاً و تدریجیست و این را تشنج یابس می‌نامند و استدلال بر سبب و از مزاج و سن و بلد و تدبیر سابق است و علامت تشنج امتلای حدوث اوست دفعتا از غیر ظهور سبب با علامات غلبه بلغم و علاج درین مقام یا حب صبر بعد از نضح ماده و بخوردن جلاب هر صباح از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته سه درم که دو مثقال است و از گلکندی قندی ده درم که هفت مثقال و نیم می‌شود و غذا نخودآب با شیره تخم معصفر با روغن کنجد و یا روغن چهار مغز و

مالیدن بدن بروغن بید انجیر و روغن قسط و یا روغن زیتون

تحفه خانی، متن، ص: ۲۸۲

و روغن جنیدستر روغن فریون و روغن تمام روغن مرزنجوش و مثل اینها و این تشنج را اطبا سهل العلاج شمرده‌اند و اگر زود بمعالجه اشتغال نمایند بزودی زایل می‌شود و می‌باید که کمادات او اکثر از نمک گرم کرده باشد و ازین منفعت بسیار یافته‌اند و آمیختن هزار اسفند نیز با نمک بهترست و نطول درین مرض بمطبوخ بابونه و شبت و سعتر و اکلیل الملک باید کرد و اما آنچه از تشنج بسبب یبوست حادث می‌شود عسیر العلاج است و در معالجه از تشنج رطب بعیدتر است و خلاصی ازو بر سیب ندرت است و سبب تشنج یابس استفراغ بسیار است از اسهال و غیر آن و یا بیخوابی بسیار بدوام و حرکات عنیفه کثیره و یا غم مفرط و یا مرض حار و علامت او حدوث تشنج بتدریج و اندک‌اندک و ضمور و گداختن و خوردن عضو ماؤف و باریک شدن آن و تقدم اسباب مجففه از داخل و خارج و علاج درین مقام ترطیب بدن است بخوردن جلاب و اشیاء مرطبه مثل شیر خر و شیر عورات و شیر گاؤ و بز و غذا ماء الشعیر بروغن بادام شیرین یا ائاله که از نشاسته باشد و یا گوشت فربه بزغاله و بره و مرغ جوجه و گوشت ماهی خورد و مالیدن روغن بنفشه و روغن کدو و چکانیدن شیر عورات بدماغ و چکانیدن روغن بنفشه و کدو نیز در تشنج یابس منفعت بلیغ دارد و شربت خشخاش نیز درین مرض نافع است و شربت بنفشه ابلغ است در نفع و در طبخ این ادویه که نوشته می‌شود نشستن بسیار نافع است برگ کاهو و برگ کدو و بنفشه و اگر تازه باشد بهتر و نیلوفر و برگ تخم خطمی و برگ خشخاش و برگ چقدر و مالیدن بدن صاحب تشنج بموم روغن که معمول بروغن بنفشه بادام باشد و موم پاکیزه و کتیرا و خوردن آب انار شیرین و هندوانه و خیار و بادرنگک نیز با قند سفید نافع است و غذا ماش مقشر

تحفه خانی، متن، ص: ۲۸۳

و کدوی تر و شیر بادام شیرین و اسفناخ و برگ خرفه. و گاهی سبب حدوث تشنج بسبب نیش زدن عقرب است و علاج درین مقام خوردن تریاق اربعه است جلاب قند و غذا درین مقام نخودآبست و گاهی حدوث تشنج سبب قرحه حاره است که بر عصب واقع شده است و علاج او علاج قرحه است و اصلاح حال او و گاهی حدوث تشنج سبب حصول کرمهاست در معده و امعا و علاج قتل و اخراج کرم است بادویه که مخصوص اوست مثل شیخ و ترمس که باقلای شامی است و سرخس و تربد سفید و سقط و قنبیل و حب النیل و امثال اینها آنچه در ادویه در اخراج کرم متعین شده است و تمدد کز از هر کدام نوعی از تشنج است غایتش تمدد و تشنج عارض مر عصب راست از جانبین و کز از تشنج عارض مر عضلات ترقوه است.

[۱۰۹] مقاله در بیان لقوه

و لقوه را چنین تعریف کرده‌اند که اللقوة علتة آلیة تحدث بغتة فی عضلات الوجه و العین و تحدث اعوجاجا فی الوجه و لا یمكن تغمیض احد عینیه و اذا نفخ فی فیه یخرج من شق واحد یعنی این علت موجب کجی رو می‌شود بواسطه عروض او عضلات وجه را و اگر باد در دهن صاحب لقوه بدمند از یک شق بیرون می‌رود و سبب او خلط بارد غلیظ بلغمی است که موجب انسداد مجاری عصب حس و حرکت است بجانب فکین و این موجب ابطال مضغ و چاویدن لقمه است و علامت او بطلان و یا نقصان افعال مطلوبه است از عضو که این علت عارض او شده است و علاج او علاج فالجست و استعمال غراغر بایارج فیقرا و ماء العسل و پوست بیخ کبر و اندکی از بوره و سعوط بروغن مرزنجوش یا زهره کلنگ و استعمال حقنه حاره مذکوره

تحفه خانی، متن، ص: ۲۸۴

در معالجه فالج و نشستن صاحب لقوه در خانه تاریک و آئینه در پیش نهادن و سعی کردن در آنکه روی خود را در آئینه بیند و سر به بخارات آبها که در آنها که از ادویه ملطفه جوشیده باشند داشتن و این بعد از تنقیه از خلط موجب مرض باید زیرا که بعد از دفع

ماده موجب دفع بقایای مرض است و آن ادویه مثل نماد و مرزنجوش و صعتر و شیخ و مرماخور و جندییدستر و امثال اینهاست در کیفیت و تلطیف و چاودیدن کندر و مصطکی و حلتیت و نگاه داشتن جوزبوا و قرنفل و دارچینی و دار فلفل و امثال اینها در دهن و چاودیدن اشیاء حاره در مرض لقهو منافع بسیار است و جلاب هر صباح از بادیان و بادرنجبویه و گاوزبان از هریک دو مثقال و گلکند عسلی هفت نیم مثقال اول ادویه چنانچه رسم است که بمقداری آب که مناسب دوا باشد باید طبخ باید کرد تا نیمه بماند از کریاس گذرانیده صافی ساخته عسل مذکور را درو خلط کرده نیم گرم باید آشامید غذا نخود آب با مغز تخم معصفر و دارچینی و فلفل و نانخواه و اگر بمعالجات مذکور شفا حاصل نشود بحقنه غیر حاره رجوع باید کرد و استعمال در معالجه بدوای حاره از اغذیه و ادویه نباید کرد زیرا که ادویه و اغذیه حاره مجفف اخلاط است و مغلظ او بواسطه آنکه چون لطیف اخلاط بتحلیل رود غلیظ بماند و لقهو اگر ابتدا بجانب ایسر عضو باشد عسیر العلاج است زیرا که جانب ایسر اقرب بحرارت عزیزبست و روح حیوانی و هرگاه اول ماده متوجه آن شود علامت قوت و شدت ماده است و عجز طبیعت از دفع آن.

تحفه خانی، متن، ص: ۲۸۵

[۱۱۰] مقاله در بیان اختلاج

و اختلاج را اطبنا مقدمه لقهو دانسته‌اند و منذر و بیم‌دهنده از آن و سبب موجب ماده بلغمی است که لزوجت تمام دارد و بواسطه تاثیر حرارت غریزی در آن و تحلیل آن ریخ حاصل می‌شود و با بخاری که از مسام بسهولت خارج نمی‌شود بواسطه غلظت و قوت دافعه می‌خواهد که او را بجانب ظاهر جلد اخراج که او درین حین بینهما مدافعه واقع می‌شود بدین سبب حرکت اختلاجی در ظاهر جلد حادث می‌شود و علاج درین مرض تنقیه بدن از خلط بلغم است بحبوب مسهله و ایارجات مذکوره در علاج افلیج و تشنج و غیرذلک از امراض دماغی و تلطیف در تدبیر ماده رقیق تا برود و غلیظ بماند و جلاب از شربت بادرنجبویه با تریاق اربعه و یا با مطبوخ بادیان و غذا درین مقام نخود آب با دارچینی و کمادات مسخنه بر موضع اختلاج نهادن و ضمادات محله که در معالجه فالج و لقهو مذکور شد بکار بردن و مالیدن موضع اختلاج بروغنهای گرم بالفعل و بالقوه مثل روغن سوسن و روغن زیتون و روغن قسط و مثل این آنچه حاضر باشد.

[۱۱۱] مقاله در بیان مرض زکام

و سبب زکام منجلب و منجذب شدن رطوبات و فضول رطبه است بجانب منخرین و سبب این انجلاب و انجذاب ما سوای مزاج حارست که عارض دماغ شده است از اسباب خارجی مثل تاثیر حرارت آفتاب و مالیدن روغنهای گرم بر سر و یا سبب خوردن اشیاء حاره نیز مثل سیر و پیاز و تخم قجی و امثال

تحفه خانی، متن، ص: ۲۸۶

این آنچه موجب حرارت دماغ و ترقیق فضله فضولی باشد موجب انصباب بمنخرین و علامت آن خاییدن بینی و سرخی روی و چشم است و علاج فصد از قیقال است و اخراج خون بقدر قوت و طاقت و برحسب واجب و ضرورت و تغلیظ ماده و تبرید دماغ و خوردن جلاب هر صباح از بنفشه و از عناب ده عدد و قند سفید ده درم ادویه چنانچه رسم است در آب مناسب دوا طبخ باید کرد تا بنصف آید و قند مذکور بعد از صافی ساختن آمیخته نیم گرم باید آشامید و غذا ماش مقشر با شیره مغز بادام و اگر با زکام سرفه باشد و صداع جلاب درین مقام از بنفشه خشک یا تر سه مثقال و سپستان بست عدد عناب پانزده عدد و قند سفید و ترنجبین از هریک ده درم و یا خمیر بنفشه ده درم و یا شربت بنفشه ده درم و اگر چنانچه در زکام مذکور بی‌خوابی باشد شربت خشخاش است و غذا آنچه مذکور شد و در غذا شیره خشخاش زیاده باید کرد تا درین حصول خواب امداد نماید و در اوقات بیخوابی

خوردن تخم کاهو در آش و غیر آن قوی نافع است و اگر چنانچه سبب زکام برو منکشف و مسدود مسام و جلد باشد زیرا که این موجب احتقان بخارات می‌شود و عدم خروج آن مسام پس ضرورتست که متنزل شود براه منخرین و علامت این سبب تقدم وجدان بر دست و علاج درین مقام تسخین سرست و گرم نگاه داشتن او بمنادیل و خرقهای گرم کرده و اگر برودت بشدت یافته باشد هر آئینه محتاج بکمادات قویه مسخنه خواهد شد و به تبخیر قوی و نطولات و مشومات مسخنه و درین مرتبه دخول حمام نافع است و اگر طبیعت بسته باشد حيله در انحلال طبیعت باید کرد بمثل سنانسه مثقال و دو دانگ و نیلوفر و بنفشه و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته و پرسیاوشان از هریک دو مثقال و قند سفید و ترنجبین از هریک ده درم

تحفه خانی، متن، ص: ۲۸۷

که مجموع قند و ترنجبین پانزده مثقال می‌شود چنانچه رسم است در آب مناسب دوا طبخ کرده صافی ساخته قند و ترنجبین اضافه کرده نیم گرم کرده باید آشامید و غذا مزوره از ماش مقشر و نخود مقشر و خود را ببخارات آب جوشیده بعضی حشائش حاره مثل مرزنجوش و شبت و بابونه و اکلیل الملک و مقدار اینها عند الطیب امر تخمینست و احتیاج در خیلی از مواضع بتعین مقدار نیست و ازین جهت است که در بعضی احتقانات از فلان دوا یک کف و از فلان یک کف نوشته‌اند و هیچ مقید بتعین مثقال و درم نشده‌اند و ابسته بحدش طبیب ساخته‌اند و اگر در زکام راه نزول رطوبت مسدود شود که موجب عسر نفس باشد و اذیت تبخیر موجب انتفاح سده است و همچنین است تبخیر بکاغذ سوخته.

[۱۱۲] مقاله در بیان مرض رعشه

«الرعهه علة يحدث في الاعضاء والآلة و يكون عن ضعف القوة الحاملة للعضو و هي حركة ارادية امر ثبات ارادى يخلط بتحريك غير ارادى» و رعشه علتی است که عارض اعضاء آلیه می‌شود مثل دست که آلت بطش است و پا که آلت مشی است و از عضو ضعف قوت حامله مر عضو را باشد و رعشه عبارت از حرکت ارادست مختلط با حرکت غیر ارادی و سبب او سوء المزاج بارد مادی است و یا غیر مادی است که عارض عصب شده و ارخای عصب کرده و سست ساخته و اکثر حدوث او مشایخ و پیران است و کسانی که مدمن خمراند و بافراط مرتکب می‌شود و کسانی که آب سرد بافراط می‌خورند و گاهی حدوث رعشه بسبب آلام نفسی باشد مثل غم و خوف و فرغ و غضب و خجالت مفرط و یا بسبب وفور لذت

تحفه خانی، متن، ص: ۲۸۸

و فرح بسیار نیز می‌شود و علاج درین مواقع خوردن جلاب حار است از بادیان نیم کوفته و از بادیان رومی نیم کوفته از هریک دو درم و از گلگند عسلی ده درم بر وجهی عادت و رسم طبخ کرده در آب مناسب صافی ساخته قند و گلگند مذکور بآن آمیخته نیم گرم باید بر نهار اختیار کرد و غذا نخود آب با شیره مغز تخم معصفر و اندکی دارچینی و زعفران و فلفل و بعد از ظهور نضج در قاروره و تنقیه بدن بحب ایارج و یا حب صبر باید کرد و خوردن روغنهای گرم بعد از تنقیه درین مرض بسیار نافع است مثل روغن پسته و روغن فندق و روغن چهارمغز و روغن بیدانجیر و روغن لبان و بلسان و این از انفع علاج است و مالیدن روغن حار بالفعل و بالقوه در اصول اعضا مثل شیب بغل و خم ران و سرون و کتف مثل روغن قسط و روغن زبیب و جمیع اعضا بهریک ازین روغنها که حاضر باشد عرق کردن و در آفتاب نشستن و بحمام گرم در آمدن و ازین روغنها در حمام مالیدن نیز بسیار نافع است و خوردن گوشت شتربچه و یا گوشت اسپ مقداری معتدل نافع است و خوردن نارجیل که مراد بآن مغز چهار مغز هندی است نیز بسیار نافع است و خوردن مغز کله خرگوش درین مرض بسیار مفید است و از رعشه آنچه بسبب سوء المزاج بارده بی‌ماده است بواسطه مصادمت هوای بارد است که بافراط بود و خوردن ادویه بارده و یا آب بارده و علاج درین مقام تسخین اعضاست بمالیدن روغنهای گرم مذکوره و خوردن جلاب از حلتیت یا ماء العسل و مالیدن عضو مؤف بروغن جنبدیستر و آنکه سبب خوردن شراب است و

مداومت و مواظبت آن علاج ترک آنست و ایراد ضد بسبب تقویت دماغ بروغن مورد و روغن بید و روغن گل و خوردن ربه‌های

تحفه خانی، متن، ص: ۲۸۹

میوه‌های قابض مقوی دماغ مثل ربّ بهی و سیب و امرود و عنب و غیرذلک و غذا آش عدس که درو کرب باشد و رعشه که سبب او غضب و یا خوف و یا فزع باشد علاج آن ازاله سبب است بهر حیلہ که توان و برفتن خواب و حصول راحت است و آنکه سبب لذت و فرح است او سریع الزوال است زیرا که سبب سریع الزوال است و گاهی حدوث رعشه بسبب جفاف اعصاب می‌باشد و این جفاف بسبب استفراغ کثیر است و این قسم از رعشه بدترین اقسام است و بسیار کم است که مفصی بفلاح و نجات شود و بهر حال از علاج دست کوتاه نباید کرد و در استعمال مرطبات تقصیر و اهمال جائز نباید داشت مثل شربت بنفشه و شربت سیب شیرین و غذا ماش مقشر یا کدوی تر و شیره مغز بادام شیرین و یا ائاله از آرد میده و روغن بادام و قند و مالیدن صاحب رعشه اعضای ماؤفش را و مالیدن روغن گرم بران اعضا مثل روغن بابونه و آنچه بآن ماند و روغن بابونه درین مقام نافع است طریق ساختن او آنست که یک من شرع گیاه و گل بابونه رسیده را در چهار رطل آب بآتش ملایم باید جوشید تا به یکمن بازآید و از کرپاس گذرانیده یک من روغن کنجد صافی با این مطبوخ ساخته بآتش آهسته باید جوشید تا آب برود و روغن ماند و بعد از آن در شیشه یا ظرفی پاکیزه باید برداشت و بوقت حاجت نیم گرم ازین روغن بر اعضای ماؤفه بر نقش باید مالید و طریق دیگر ساختن روغن بابونه آنست که یکمن روغن کنجد پاکیزه در شیشه باید کرد دو اوقیه که پانزده مثقال باشد بابونه تازه رسیده درو باید انداخت و سرش محکم کرده و چهل روز در آفتاب باید نهاد و بوقت حاجت استعمال باید کرد و بایید دانست که جوانان را بسیار کم است که علت رعشه حادث شود مگر آنکه مدمن خمر باشند و درین صورت اکثر چنین است که باین مرض

تحفه خانی، متن، ص: ۲۹۰

مبتلا شوند و کسانی که در خوردن بسیار می‌کنند خصوصا که در جانب شب می‌خورند و کسانی که با وجود این ریاضت و تعب نمی‌کشند نیز درین بلیه و علت می‌افتند و گاهی حدوث رعشه بسبب گزیدن و نیش زدن حیوان ذو سم است و علاج درین مقام خوردن تریاق است در شربت بادرنجبویه و غذا مزوره از نخودآب و ازاله بسبب موجب مرض که اثر نیش آن حیوان است بادویه که ازاله آن می‌کند و پیران در وقوع این مرض ازاله ناس زیرا که باندی سبب مرض گرفتار می‌شوند.

[۱۱۳] مقاله در بیان ضعف بصر

و سبب ضعف بصر سوی مزاج بارد مادی رطب است که ترطیب و تبرید دماغ می‌کند و تغیر روح باصره حاصل می‌شود و نقصان در ابصار و علامت آن دمعه و رمص که مراد بآن حلم است و عدم حرمت و وجع و همیشه کدورت در چشم می‌کند و ازدیاد این احوال بعقب خوابست و خوردن غذا و در حال تخمه فساد اشد است و علاج درین مقام خوردن جلاب از بادیان و بیخ سوسن تراشیده از هریک دو درم مجموع در قدری آب مناسب دوا طبخ باید کرد تا به نیمه بازآید از کرپاس گذرانیده صافی ساخته و قند سفید ده درم در آن آمیخته نیم گرم باید آشامید غذا نخود آب با شیره مغز بادام شیرین و در غذا اقتصار بر همین غذا باید نمود و از ظهور نضج در قاروره تنقیه دماغ بحب ایارج فیکرا و یا بحب بنفشه مقوی تبرید باید کرد و اندک محموده که از نیم دانگ باید متجاوز نباشد و غرغره بماء العسل و بادیان و ایارج فیکرا هریک مقداری مناسب اول بادیان در ماء العسل آمیخته و دیگر ایارج را نیک برهم زده نیم گرم غرغره باید کرد و کحل درین باب روشنائی کبیر و یا باسلیقون

تحفه خانی، متن، ص: ۲۹۱

ممسک یعنی درو جزوی از مشک می‌باید باشد تا در تعجیف رطوبات ادخل باشد و امثال آن از ادویه عین که درین مرض موافق باشد باید ساخت و اگر از سوء المزاج حار مادی باشد و ماده دموی باشد علاج آن فصد و حجامت است و التزام پرهیز از مضار

خوردن جلاب از عناب ده عدد و بنفشه پنج درم و قند سفید و ترنجبین از هریک ده درم مجموع بر وفق عادت و رسم طبخ کرده ترتیب داده نیم گرم باید آشامید و غذا درین مقام ماش مقشر با شیره مغز بادام و اسفاناخ و تنقیه دماغ بحب بنفشه و کحل بمثل حصرم می باید کرد و از شیاف و درو رایحه باشد.

[۱۱۴] مقاله در بیان رمد

و رمد عبارت از ورم حار است که عارض ملتحمه است و ملتحمه عبارت از مجموع سواد و بیاض لحم که داخل این ثقبه است و این ورم خالی از سوزش و خارش و ثقل و دردی باشد و طبقه و ملتحمه طبقه ظاهر از چشم است یعنی آنچه محسوس است از و جوهر او گوشت سفید چرب است که مخالط جمیع عضلات چشم است و جمیع اجزای او سائر باین عضلات است. و علامت دموی از رمد حكاك (حكك) و درد قوی با گزیدن و ضربان جانین صدغین و حدوث ورم و تمدد آن و جمع شدن رمص و چکیدن اشك و مثل آنست و اگر ماده صفرا باشد علامت آن حكه و گزیدن و عدم رمص و حلم و چکیدن اشك است و علاج هر دو قسم فصد از قیقال است از جانبی که معلول است و در اول استعمال ادویه نیز ممنوع است و چشم عضو ذکی الحس است باندك المی متالم می شود و تلین طبیعت از ضروریاتست زیرا که هم تقلیل ماده مرض می شود و هم نفع

تحفه خانی، متن، ص: ۲۹۲

از تصاعد بخارات مواد صفراوی نیز بدماغ و عین می کند و این مطلوب است و این تلین یا بمطبوخ فواکه و یا بحب بنفشه و جلاب درین مقام از عناب ده عدد و از بنفشه تر یا خشک پنج درم مجموع بطریق رسم و عادت چنانکه در مواضع مذکور شد ترتیب داده باید آشامید و قند درین جلاب و ترنجبین از هریک ده درم است و غذا ماش مقشر و شیره مغز بادام شیرین و اسفاناخ و در ایام شدت وجع در رمد دموی و صفراوی دادن گوشت ممنوع است خصوصا که شخص بقوت باشد مگر آنکه شخص نحیف و ترکیب ضعیف داشته باشد آن زمان ثقل و تعلل بمرغ باید کرد ساقط نگردد و اگر جانب صفرا غالب باشد به آب انارین مشحوم تسکین باید داد و درو قدری قند سفید باید آمیخت و یا تمر هندی یا قند باید اختیار کرد و ارتکاب ترشی نیز فصد باید کرد که مانع دیگر مثل سرفه و یا ضیق النفس نباشد و اگر ازینها موجود باشد شربت در تبرید و ترطیب منحصر در بنفشه و نیلوفر است و اما اگر سرفه نباشد آلوی بخاری و عناب با قند ده درم و تلین طبیعت بمطبوخ هلیله زرد در اول چکانیدن شیر دخترک با رقیق سفید تخم مرغ نافعست و مسکن وجع ضماد از صندل سفید و گلاب و آب برگ کشنیز تر و یا کشنیز با جرم او و حضض که نوعی از مامیثاست و اقاویا و مامیثا و غذا در اغذیه بارده رطبه و مثل ناردان و آس با قند و شیره مغز بادام شیرین زیرا که اگر ترشی بصرافت خود باشد مضر است و کحل بشیاف ابیض و کافوری و افیون باید و اگر وجع شدید باشد و خلیدن زیرا که درین صورت از تحذیر حاره نیست و تحذیر نیز بحسب قانون طبی از ضعیف با قوی بحسب تدریج باید و چکانیدن لعابات بارده رطبه مثل لعاب بذر قطونا و دانه بهی و شیر دخترک و ضماد بعصارات بارده مثل عصاره و افشوده برگ عنب الثعلب و یا عصاره کاهو و بقله الحمقا و یا کشنیز تر

تحفه خانی، متن، ص: ۲۹۳

و یا آب گل کدو و شستن روی به آب که درو قدری برف باشد اما در آن مبالغه نباید کرد و اگر سبب رمد ورم از ماده بلغم باشد علامت آن انتفاخ ملتحمه از غیر حمزه و درد قوی و بسیاری حلم و چکیدن اشك است و چسپیدن هر دو پلک چشم بواسطه رطوبت بسیار بر یکدیگر خصوصا در خواب و حدوث ثقل در سر و علاج درین صورت تنقیه دماغ از خلط بلغم بحبوب مسهله ایارجات مسهله و غاریقون و تربد و شحم حنظل است و حقه لینه نیز درین مقام مناسب است و اگر وجع بشدت باشد و نقیع صبر بعرق کاسنی و یا بعصاره عنب الثعلب اختیار باید کرد و بقراط چنین گفته است که رمد که ماده او بلغمی عسیر الانفکاک است و بزودی ازو خلاصی نیست اما سلیم است و رمد یابس و صفراوی سریع الانفکاک است اما درو خوف حدوث قرحه هست و اگر

سبب رمد و ورم سودا باشد علامت آن قلت رطوبت است و التصاق و چسپیدن پلکهای چشم با یکدیگر و بسیار کم است که این رمد بی صداع باشد البته درین رمد اکثر صداع می‌باشد و علاج درین مقام ترطیب مزاج دماغ است بشربت بنفشه و خشخاش و چون بی خوابی نیز بواسطه یبوست خلط می‌باشد بجهت جلب نوم شربت خشخاش نیز گاهی باید داد و تحذیر نیز بواسطه وجع مطلوبست و جلاب درین مقام از بنفشه و سپستان و نیلوفر و قند آن هر کدام مقداری مناسب به آب مناسب دوا طبخ کرده و صافی ساخته قند مذکور درو آمیخته نیم گرم باید آشامید غذا ماش مقشر و شیره مغز بادام شیرین و اسفاناخ و یا ماء الشعیر و دخول حمام و آبن از انفع اشیا است و چکانیدنیها و بوئیدنیها مرطبه بر مزاج دماغ را درین رمد نافع است و ترک استفراغات قویه و مولدات رمد خوردن انگور و خربزه بسیار و خرما و آش بادنجان

تحفه خانی، متن، ص: ۲۹۴

و چهارمغز است و اینها را بالخاصه موجب رمد داشته‌اند و بعضی از اطبا چنین گفته‌اند ترک ترطیب و غذا گاه موجب رمد است زیرا که در ترک انسداد مسام است و توجه ماده بجانب دماغ و چشم.

[۱۱۵] مقاله در بیان طرفه که نوع از مرض چشم است [۷۶]

تحفه خانی؛ متن؛ ص ۲۹۴

طرفه را چنین تعریف کرده‌اند که خون تازه که منصب بطبقه ملتحمه شود و این انصباب بواسطه انخراق و انشقاق آورده اوست و یا بسبب ضربه و سقطه که عارض او شده است و یا بسبب صیحه عظیمه همچنانکه موزن و مقری و قاری مبالغه در مد اصوات می‌کنند چه بواسطه این زور خرق و انشقاق در آورده حادث می‌شود و یا حرکت عنیفه مثل آنکه چیزی گران را بر میدارد و مثال این و علاج فصد و حجات است اولاً و بعد از آن استفراغ دیگر از تلین طبیعت و جلاب و فواکه و در چشم چکانیدن خون درین مقام از عناب بست عدد و بنفشه پنج درم و قند سفید ده درم و ترنجبین ده درم چنانچه رسم است طبخ کرده و صافی ساخته قند مذکور درو انداخته نیم گرم باید اختیار کرد و غذا ماش مقشر با شیره مغز بادام و تلین طبیعت به آب فواکه و یا مطبوخ فواکه و چکانیدن در چشم خون شیب پز فاخته و یا بچه کبوتر و یا از شیب پراکنده بط مفردا اگر تشویش قوی نباشد و اگر تشویش قوی باشد با گل ارمنی و گل سرخ و فوفل و در انتها ضماد با کلیل الملک و دم الاخوین که مراد بآن خون سیاوشان است و بیخ سوسن و زعفران و زرده تخم مرغ که در روغن گل نیک خلط کرده باشند و گاهی حدوث طرفه در نادر بسبب مده است و درین صورت چکانیدن شیر دخترک و اندک کندر

تحفه خانی، متن، ص: ۲۹۵

کوفته بآن آمیخته نافع است و گذاشتن پشم نرم در روغن گل و با شیر دخترک آلوده کرده نیم گرم باید نهاد و ضماد بورق و آب برگ عناب الثعلب تازه است و اگر حدوث طرفه از مده باشد حمیه و پرهیز از گوشت و شیرینیها باید کرد و جلاب هر صباح از عناب ده عدد و از بنفشه تر یا خشک پنج درم که سه مثقال و دو دانگ می‌شود و قند سفید ده درم که هفت و نیم مثقال باشد مجموع ادویه چنانکه رسم است طبخ کرده قند مذکور درو آمیخته نیم گرم باید آشامید و غذا ماش مقشر و شیره مغز بادام و بعد از ظهور نضج در قاروره تنقیه دماغ بحب بنفشه مقوی بمحموده و محموده می‌باید که از دانگ و یا نیم دانگ زیاد نباشد و بمطبوخ فواکه و با مطبوخ هلیله زرد و آنچه بدو ماند باید کرد و استعمال شیاف آبها درین علت قوی نافع است که در سنگ باب مالیده بمیل کشند و ترکیب و اجزای آن اینست دم الاخوین و افیون از هریک یک درم اقلیمیای مغسول و توتیا و اسفیداج و قلعی و سرفه کندر از هریک ده درم و انزروت یک درم و نیم مجموع ادویه نیک کوفته و صلاویه بلیغ کرده تا همچو هبا شود و به آب شیافها

باید ساخت هریک بمقدار جو کلان تر و وقت حاجت در سنگ به آب مالیده بمیل باید در چشم کشید و هر جا که چشم ورم کند بسبب سقطه یا ضربه علاج آن فصد از عروق قیفال است و حجامت و خوردن جلاب هر صباح از عناب بست عدد و قند ده درم چنانچه رسم است طبخ کرده صافی ساخته قند اضافه کرده نیم گرم باید خوردن و یا خمیر بنفشه و ترنجبین صافی مقداری صالح اختیار باید کرد و تلین طبیعت به آب فواکه و یا بمطبوخ فواکه باید کرد و غذایش عدس با شیر مغز بادام و کدوی تر درین صورت استعمال شیاف ایض نافع است و اجزا و ترکیب او اینست اسفیداج قلعی شسته ده درم انزروت سه درم نشاسته و کتیرا

تحفه خانی، متن، ص: ۲۹۶

از هریک دو درم افیون مصری نیم درم مجموع ادویه نیک کوفته و صلایه بلیغ کرده تا همچو غبار شود و به آب شیافها باید ساخت هریک از جو بزرگتر و نیک خشک کرده بوقت حاجت به آب در سنگ مالیدن بمیل باید کشید.

[۱۱۶] مقاله در بیان ظفره که او را بفارسی ناخنه می نامند

و آن عبارت از پرده و غشای عصبانی است که حادث در طبقه ملتحمه می شود و از ماق انسی ابتدا کرده بجانب وحشی میل کرده سواد چشم را می پوشد و این غشا گاه غلیظ می باشد و گاه رقیق و گاه تمام اکلیل و سواد را می پوشد و گاه باره از او را و گاه ساکن در همان صداست که پیدا شده است و این علت مشته بسبل می شود و فرق میان او و سبل این است که ناخنه مبتدی از جانب واحد است و در اکثر از جانب فوق انسی می باشد و از آن جانبی متجاوز شده بجانب اکلیل و سواد چشم آید و چشم را می پوشد و دیگر اصل ناخنه میین و مرئیست بلکه از جمیع اطراف چشم ابتدا کرده می آید و چشم را می پوشد و دیگر اصل ناخته میین و مرئیست و اصل سبل مبین است و هر دو از علل موجب عما است اگر ابتدا بعلاج آن قیام نماید و علاج او در ابتدا فصد است عرق قیفال است و تنقیه دماغ و بدن از فضول لزجه بلغمی حاصل در ملتحمه است و سبب این مرض را پرهیز از لبنیات که شیر و جغرات و از چربیها نیز و از اغذیه غلیظه مثل کله و هریسه و گوشت گاؤ و هر غذا که مولد بلغم غلیظ لزج باشد و جلاب هر صباح از بیخ سوسن تراشیده و نیم کوفته سه درم و از بادیان نیم کوفته دو درم و از گلقدن عسلی ده درم مجموع بر وفق عادت و رسم ترتیب داده نیم گرم

تحفه خانی، متن، ص: ۲۹۷

باید آشامید و غذا نخود آب با شیر مغز بادام با شیر تخم معصفر و گوشت طیهو یا کبک و تنقیه بدن و دماغ بحب ایارج جالینوس و اکتحال درین مقام بادویه حاره مثل روسخنج و نوشادر و زهره بز و عسل و شیاف دینار و قیص جون و باسلیقون و روسنائی نیز نافع است و شیاف دینار جون باین اجزاست که مذکور می گردد و اقلیماء ذهب و اسفیداج قلعی از هریک ده درم کتیرا و مر مکی از هریک پنج درم نحاس سوخته ده درم بسد که مراد بآن مرجان سفید است و مروارید ناسفته و دم الاخوین از هریک چهار درم زردچوبه یک درم زرنیخ سرخ و نبات یا قند سفید و اقاویا از هریک نیم درم افیون هفت درم زعفران دو درم و لباب گندم که نشاسته است دو درم مجموع کوفته و بیخته نیک صلایه کرده تا همچو هبا شود و به آب خمیر کرده شیافها باید ساخت هر یک بمقدار جو کلانتری و بوقت حاجت به آب بر سنگ مالیده کشید و اگر چنانچه ناخنه غلیظه باشد و مزمن یعنی دیرینه شده باشد علاجی ندارد مگر کشط و مراد بکشط برداشتن پرده و غشاست از روی چشم به آلاتی که جراحان و کخالان را می باشد و آن را ستاره (صناره) می نامند و این عمل بعد از تنقیه بدن بحبوب و ایارجات مذکوره سابقا می باید و نوع دیگر از ظفره غریب می باشد گویا ظهار است مر طبقه ملتحمه را و بطانه است مر طبقه صلبه را و این نوع را اصلا علاج نیست زیرا که از داخل و خارج طبیعت مبین است و کشط و قطع را درو تاثیر و فائده نیست بلکه این اعمال بالفعل موجب کوریست و عما و درین مقام شیافات حاره مذکور باید بکار برد و دوام و لزوم پرهیز از موجبات و مولدات این مرض باید کرد و ترک اطعمه غلیظه بتخصیص طعام شب

اگرچه لطیف باشد و مداومت برداشتن بخارات آب گرم تا موجب سخونت چشم و روی شود که علامت تاثیر از بخار است و چند روز بحمام باید رفت و خود را

تحفه خانی، متن، ص: ۲۹۸

این چنین بر بخار آب گرم خانه حمام باید داشت متعاقب و متوالی اگر چنانچه غشای ظفره رقیق شود و منفعت از ظاهر شود فبها و الا استعمال این شیاف که مذکور می‌شود می‌باید کرد که قوی نافع است شاذنج عدسی دوازده درم که قیاسا هشت مثقال باشد صمغ عربی و نحاس محرق از هریک شش درم که چهار مثقال است قلقطار محرق که مراد بآن زاج سرخ است سوخته باشند و زنگار از هریک دو درم افیون یک درم و نیم مجموع ادویه کوفته و پیخته و دیگر صلایه کرده و به آب سداب و آب بادیان خمیر کرده شیافها باید ساخت هریک را بمقداری جو بزرگتر و در سایه خشک کرده بوقت حاجت ازین شیاف یکدو عدد را به آب بر سنگ مالیده و بمیل باید کشید و هریک ازین شیاف یک عدد را به آب بر سنگ مالیده و بمیل باید کشید و هریک ازین شیاف می‌باید در سه چهار مرتبه بکار رود و زیاده برین موجب تشویش دیگر است در چشم.

[۱۱۷] مقاله در بیان مرض سبل چشم

و این علت عبارت از غشاوه و پرده‌ایست که عارض چشم می‌شود به سبب امتلای عروق چشم از خون غلیظه و این غشا مثل کریاس بافته از عروق شعریه است و سرخ و غلیظ و ازو دمه سایل است و خالی از حكاك نیست و صاحبش قادر بر ابصار شعاع آفتاب نیست و این پرده گاهی چنانست که واصل بانسان عین می‌شود که مراد بآن مردمک چشم است و محل بینائی اوست و او را بواسطه این انسان عین نام باشد که از غایت صفائی که دارد که هر که در مقابل او می‌آید همچو آئینه خود را در آن می‌بیند کانه که انسان درو هست او را

تحفه خانی، متن، ص: ۲۹۹

انسان عین گفتند یعنی مرد چشم و این پرده در انبساط گاهی بانجامی رسد و گاه چنان می‌شود که ازینجا تجاوز کرده تمام سیاهی کلان را نیز می‌پوشد و موجب ضعف و عدم ابصار چشم می‌شود. و علاج او با ناخنه متقاربت اول فصد قیفال می‌باید و متعاهد استفراغ می‌باید شد و مداومت حمام می‌باید کرد و در خلای معده بهتر است و فصد عروق پیشانی درین علت نافع است و اسهال صفرا بمطبوخ هلیله مذکور سابقا باوصاف مذکوره و ترک منجرات مطلقا خصوصا شراب که درین مرض از اضر اشیاست و خوردن شیرینیها و شیر و جغرات و خرما و چهار مغز بالخاصه درین غلبه مضر است و حفظ چشم خصوصا درین علت از دخان و غبار باید کرد و کثرت تکلم و کثرت سجود مضر است و جماع نیز از بدترین چیزهاست درین مرض و بوقت خواب ارتفاع و ساده لازم است و می‌باید که سربست نباشد و جلاب درین علت هر صباح از بنفشه پنج درم و عناب ده عدد و قند سفید و ترنجبین از هریک ده درم چنانکه رسم است در قدری آب مناسب طبخ باید کرد تا نیمه بماند صافی ساخته قند و ترنجبین به آب آمیخته نیم گرم باید آشامید غذا ماش مقشر با شیر مغز بادام و بعد از آن نضج ماده مطبوخ باین اجزا که مذکور می‌گردد و سنای مکی پنج درم بنفشه تازه یا خشک پنج درم نیلوفر چهار درم پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه از هریک هفت درم گل سرخ پنج درم و تربد سفید تراشیده نیم کوفته دو درم مجموع ادویه در سه رطل آب باید طبخ کرد بآتش ملایم تا یک رطل بماند صافی ساخته و درو فلوس خیارشبر ده درم و ترنجبین صافی ده درم باید مالید تا حل شود و از پرویزن موی گذرانیده و نیم دانگ محموده در جوف سیب باید نهاد ختم باید کرد مجموع ادویه صلایه کرده باو آمیخته سحری بعد از پرهیز

تحفه خانی، متن، ص: ۳۰۰

هفت هشت روزه اختیار باید کرد و تا وقت نیم روز صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن شربت از قند و تخم ریحان

شسته آب مناسب آن باید خورد و اگر باین علاج تشویش کم نشود اختیار حب بنفشه باید کرد و اگر چه معالجه بمسهلات نافع و اما اگر پرده غلیظه باشد چاره بغیر از کشط نیست اما این عمل را جراح دانا باید و الا غایب امر کوریست ازین عمل زیرا که آلتی چند دارند از آهن مثل آنها را اسفاره می‌نامند و سرهای نیز باریک مثل سوزن دارد و کج و آن پرده باینها برمی‌دارند و سر هریک ازین آلات در پرده محکم می‌باید ساخت و همه برابر گرفته می‌باید برداشت و بمقراض پرده بر روی چشم می‌باید برید و مشاهده این کار هر که کرده باشد حکم بمخاطر می‌کند و در اکثر این عارض کسانی می‌شود که مرطوبی باشند و دمویت در ایشان غالب باشد و این مرض را از امراض متوارث شمرده‌اند و بعضی برینند که ساریست و این خلاف است و درین علت شیافات حاره حاده نافع است و آن در ظفره مذکور شد احتیاج بتکرار نیست و بعضی از حدّاق اطبا برینست که مداومت درین مرض بکشیدن شیاف گلکند مزیل این علت است و اجزای این شیاف اینست که مذکور می‌گردد و روسنحتج پنج درم زنجبار دو درم نوشادر و بورق و زرنیخ مصدقاقد از هریک یک درم مجموع ادویه کوفته و پیخته و بار دیگر صلایه کرده تا همچو غبار شود و یک هفته باید گذاشت و بعد از یک هفته در آبی که درو اندکی صمغ عربی باشد خمیر کرده شیافها باید ساخت هریک بمقدار جوی و بوقت حاجت آید بر سنگ به آب مالیدن بمیل باید کشید اما این تدبیر وقتی می‌باید که دست از علجات دیگر شسته باشد زیرا که این ادویه بسیار تند و تیزست.

تحفه خانی، متن، ص: ۳۰۱

[۱۱۸] مقاله در بیان چرب چشم

و چرب را اطبا سه نوع شمرده‌اند یکی آنکه حدوث او در سطح باطن جفن است که آن درون پلک چشم باشد و البته مستلزم به خشونت قلیله در محل حدوث چرب است و حمره کثیره و ثانی خشونتش بیشتر و حمرت و غلظش کمتر و ثالث آنست که اقواست بحسب خشونت و حمر و غلظ از نوع ثانی و علاج هر دو نوع اول و ثانی اسهال و تنقیه بدنست از خلط موجب و قعد است اگر در خون زیادتی باشد بر قدر واجب و اکتحال بادویه حاره حاده مثل روشنائی و شیاف احمر و شیاف اخضر باید کرد و اگر با حمرت رمد جمع شود استعمال آب موافق هر دو باشد باید و اگر احتکاک باشد درین صورت استعمال ادویه لینه باید کرد که موافق تر است و تنقیه بدن بمطبوخ اف تیمون و یا حب اف تیمون اولی است و مداومت حمام از انفع تدابیر اینست و جالینوس گفته است که هیچ چیز در چرب عین انفع از آن نیست که پلک چشم را بگردانند و مازوی کوفته و پیخته برو پاشند و این را از علجات مجربه عد کرده است و بعد از پاشیدن این دارو چشم را ساعتی پوشد و بخواب رود و گفته که از اصل منقطع می‌شود و اصلا عود نمی‌کند و اگر این علت بطول انجامد و بنوع ثالث انجامد علاج تنقیه بدن است به آب فواکه و یا بمطبوخ فواکه و یا خمیره بنفشه هر صباح ده درم و ترنجبین صافی ده درم مجموع با قدری آب گرم باید آشامید و غذا درین مقام ماش مقشر با اسفناخ باید داد هر روز و شب بلکه چشم گردانیده نبات با شکر باید تراشید و اگر با این نوع چرب حکاک در اتاق باشد باید قدری کاسنی کوفته و پیخته و ازو رفاد ساخته و بروغن گل و گلاب مالیده بر چشم باید بست

تحفه خانی، متن، ص: ۳۰۲

بوقت خواب و اگر در بیداری نیز میسر باشد باید بست و اگر این نیز کافی باشد نیک و الا علاج بشیاف ایض باید کرد و شیاف آبار نیز درین مقام نیک است و شیاف زیره نیز همین منفعت دارد و هر جا که چسب خاریدن کرد و خشونتی که در اجفان است باید خارید و اگر ورم کند استعمال ادویه باید کرد که او را حدتی و حرارتی باشد و این ممکن نیست که تسکین باید مگر بعد از فصد و تنقیه تمام بدن از خلط موجب و الا پیش از آنکه از ماده تحلیل یافته باشد منجذب بموضع ماؤف می‌شود.

[۱۱۹] مقاله در بیان نزول آب در چشم و این از آفت عظیمه چشم است

و این علت عبارت از جمع شدن و استادن رطوبت است در ثقبه عینیه که موجب انسداد مجاری خروج شعاع و نور است بجانب مبصرات نظر بمذهب قایلان در ابصار بخطوط شعاعی و یا سبب منع از نفوذ اشعه بجانب مبصر نظر بمذهب قایلین در ابصار بانطباق بر اختلاف مذهبین و سبب او یا برودت مزاج دماغ است و یا اسباب بادیست مثل سقطه و ضربه بر سر و این موجب حرکت دماغ است و حرکت رطوبت آنجا و راه یافتن و منزل شدن بچشم و مفسد ساختن ثقبه و ممتلی ساختن عصب مجوف از رطوبات سایله است گاهی سبب صداع مزمن می‌باشد و علامت آن آنست که در پیش چشم می‌شود و مثل مورچگاه می‌نماید و گاهی مثل شعاع چیزی می‌ماند باختلاف استعمال و این مسمی بخیالات است و گاهی سبب تراقی و تصاعد بخارات از معده بسر می‌باشد و این را دلالت بر نزول نیست و فرق میان آنچه سبب نزول باشد و میان بخارات بخلا و امتلای معده از بخارات است و اگر در خلا و امتلا و جوع و

تحفه خانی، متن، ص: ۳۰۳

شعب بر یک و طیره است محل خوب است و علاج در ابتدا تنقیه دماغ است بحب ایارج فیکرا و بحب فوقایا و خوردن جلاب از بادیان سه درم و از بادرنجبویه و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته دو درم و از گلقد قندی ده درم مجموع ادویه با قدری آب که مناسب دواست باآتش ملایم طبخ باید کرد تا نیمه بماند از کرپاس گذرانیده صافی ساخته و گلقد درو آمیخته نیم گرم باید آشامید غذا نخود آب با شیره مغز بادام یا مغز تخم معصفر و بعد از استفراغ تمام از خلط غرغره بماء العسل و ایارج فیکرا بتکرار باید کرد و از اطعمه بارده رطبه محترز باید بود و از بقول و فواکه نباید خورد و جماع درین علت بسیار مضر است و امتلاء از طعام و خوردن شراب که موجب بخارات ردیه است این همه از اسباب کوریست و درین مرض آنچه نافع است در ابتداء شیافات حاده است و اکحال که موجب سد مسام باشد و امداد در سیلان نزول آب نکند مثل شیاف مرارات و با سلیقون و استعمال این شیاف که مذکور می‌گردد و اجزاء و ترکیب او اینست مراره تکه که بز نر است مقداری و در هر ده درم ازو یک مثقال شحم حنظل که مثل هبا او را کوفته باشد و وزن نیم درم فرفیون و نوشادر نیم درم و از سکینج یک درم و نیم با این مراره باید نیک مالید در هاون تا حل شود در آفتاب نیک خشک باید ساخت و بعد از آن به آب بادیان خمیر کرده شیافها باید ساخت هر یک مقداری جوی و بوقت حاجت بگلاب بر سنگ باید مالید و ازو بر چشم باید چکانید و اگر تنها ازین مراره بمیل نیز کشند بسیار نافع است و نیز نافع ازین علت مراره لکلک [۷۷] یا گرگی و یا بط هریک ازینها و برابر او آب بادیان تر مجموع در شیشه آهنه کرده و شیشه را در گل حکمت گرفته خشک ساخته و در خاکستر

تحفه خانی، متن، ص: ۳۰۴

گرم باید نهاد و بجوی باریک آهسته آهسته تحریک باید کرد تا همه با یکدیگر نیک خلط شود و باید گذاشت تا شیشه سرد شود و دایم بمیل ازو در چشم باید کشید و از چیزی که مانع از نزول آب در چشم است که هر سال دو سه تنقیه دماغ بحب ایارج باید کرد و از چیزها که موجب سلامت ازین علت است خوردن آب بادیان و آب سداب و طبخ آبگیر و طبخ دار فلفل و طبخ مامیران و طبخ زردچوبه مرارت و طبخ بادروج و خوردن حلیت هریک ازین مذکورات را در عدم حصول این علت دخل تمام است و آنکه از نزول استحکام یافته است و چشم را نابینا ساخته او را علاج غیر قدح نیست و این نیز بعضی نزولات را قابلیت قدح است و استاد کامل درین شرط است زیرا که بسیار عمل قدح مخاطره‌ست زیرا که بیاض چشم را از جانب وحشی بیشتر قطع می‌کنند و ممتلی مجوف ملسا دارند از آهن یا غیر آن و آن را در طبقه که آب در آن ساکن شده می‌فرستد تا آب بتافتن میل در جوف میل آید و اکثر چنین است که طبقه را نمی‌یابند و علی‌الفقدان صورت چشم که باقی بود از نیز نمی‌ماند پس احتراز ازین تدبیر اولی باشد و آنکه قابل قدح است از آب سفید رقیق صافی است و درین آب علیل ادراک ضو و شعله آتش می‌کند و این علامت صفائی آب

متمکن در آن طبقه است و قابلیت آن دارد که بجوف میل آید فاما آنکه غلیظ باشد آن را قابلیت قدح نیست چرا که بواسطه غلظت و تمکن از محل خود حرکت نمی‌کند و کحلی که موجب حدت بصر باشد و منع نزول آب کند باین اجزاست که مذکور می‌گردد توتیای کرمانی قدری باید گرفت و نیک کوفته به آب بادیان نیک صلایه کرده و آب مرزنجوش تر و خشک ساخته و این عمل سه بار باید کرد و خشک ساخته بعد از آن زنجبیل و فلفل و دار فلفل و مامیران از هریک عشر توتیا مجموع نیک

تحفه خانی، متن، ص: ۳۰۵

کوفته و پیخته و یا این توتیا جمع کرده دیگر به آب بادیان بسیار صلایه باید کرد و گاهی ازین بمیل باید کشید.

[۱۲۰] مقاله در بیان جهر که علت چشم است

و آن عبارت از نادیدن در روزست و سبب او قلت روح باصره است و رقت او و ضعف او بمثابه که روشنائی روز و آفتاب برو غالب می‌آید و او را تاثیر در ابصار نمی‌ماند و حال صاحب او مثل حال خفّاش است مقرر چو آفتاب برآید ستارها عدم است زیرا که منزله نور بصر بمنزله نور کوكب است نشسته بآفتاب و هرجا که آفتاب ظاهر شود نور ایشان پیش آفتاب کان لم یکن است پس روح باصره انسانی هرجا که ضعیف و قلیل شود ضیا و روشنی آفتاب او متلاشی و منعدم می‌سازد در ظلمت قوت و روح باصره مجتمع می‌شود و موجب ابصارست و علاج درین مقام تقویت مزاج دماغ است و ترطیب باغذیه رطبه و تغلیظ خون باغذیه لزجه و خوردن گوشت کله و پاچه و هریسه و از میوه انگور و انجیر و خوردن کاهو و خیار و از خاصیت خوردن کاهو تقویت چشم ضعیف است و ضعیف ساختن چشم قوی است و جلاب درین مقام از عناب بست عدد و قند سفید چنانکه رسم است طبخ کرده اضافه کرده نیم گرم باید خورد و غذا ماء اللحم و یا پاچه بزغاله مهرا و یا هریسه معمول و یا گوشت بره و تقویت مزاج دماغ بوئیدن ادویه طیب الرائحه بارده و اکتحال چشم به برود حصرم و مثل او.

تحفه خانی، متن، ص: ۳۰۶

[۱۲۱] مقاله در بیان مرض عشا

و آن عبارت از نادیدن در شب است که ضد جهر است و سبب این علت بخارات غلیظه است که مرتفع و متصاعد بدماغ می‌شود و موجب تکثیف روح باصره می‌شود و تغلیظ او و چون بواسطه تلطیف شمس او را و ترقیق آن سبب ابصار در روز می‌شود و یا چون در روز انسان اکثر متحرک است و حرکت موجب تلطیف مواد غلیظ است پس موجب ابصار در روز باشد و علاج او درین مقام خوردن جلاب از تخم کاسنی و بادیان و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته. از هریک سه درم و گلقدن عسلی ده درم و غذا نخودآب با مغز تخم معصفر و گوشت مرغ و یا کبک و طیهو با فلفل و زنجبیل و تخم قجی و تنقیه دماغ و بدن بحب ایارج و یا بحب قوقایا و استعمال معطسات مثل مشک و جندبیدستر و کندش و فلفل و سر بر بخار آبها حشایش مطبوخه ملطفه داشتن مثل بابونه و شبت و اوراق تازه بادیان و خسک و قنبل و فلفل و دار فلفل نیک کوفته و او را در زخم جگر بز نیز فروبرده بر آتش باید انداخت تا در حین پختن ازو زردآب یا کف جوشیده ظاهر می‌شود آن را جمع کرده در چشم صاحب عشا باید کشید که بسیار نافع است و شافی که درین علت مجربست اجزای آن زعفران زهره کلنک و مراره شبوط و زهره بز از همه برابر فلفل و دار فلفل برابر با یکدیگر مجموع ادویه با این زهره نیک صلایه کرده خشک ساخته و به آب بادیان خمیر کرده شیافها باید ساخت از هریک بمقداری جوی و بوقت حاجت باید ازین شیافها به آب بر سنگ مالیده و یا بگلاب بمیل در چشم باید کشید.

تحفه خانی، متن، ص: ۳۰۷

[۱۲۲] مقاله در بیان حدوث سفیدی در چشم

و این علت عبارت از بیاض رقیق است که بر ظاهر قرینه ظاهر می‌شود و گاهی این بیاض غلیظ نیز می‌باشد و اکثر حدوث او بعد از قرحه عین می‌باشد بواسطه طول چشم پوشیدن و کودکان را نیز حادث می‌شود بعد از رمد و آن نیز بسبب انطباق پلک چشم است و ناکشودن او و ریختن مواد فاسده بچشم و عدم نور و ضیا که محلل مواد است و اکثر چنین است که علاج نمی‌یابد و مقطوع الطمع از ابصار است و زوال اثر او مشکل است و بالجمله علاج او تنقیه بدن و دماغ است بحب ایارج و حب بنفشه و ایارج جالینوس و جلاب هر صباح از گلکند ده درم و از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته سه درم مجموع ادویه چنانکه رسم است ترتیب داده و در آب مناسب طبخ کرده و بنصف آورده از کرپاس گذرانیده گلکند بآن آمیخته نیم گرم باید خوردن و غذا نخودآب با شیره مغز تخم معصفر و اکتحال باکحال جالبه باید کرد و اگر احتیاج بمقلی باشد تلین باید داد که مناسب مقام باشد و بیاض صبیان را علاج باین شیاف باید کرد که مذکور می‌گردد کندر انزروت و صبر سقوطی و لعاب تخم مرود و دم الاخوین و سرمها و اقلیمیای فضا اجزای ادویه همه برابر مجموع ادویه کوفته و پیخته و به آب خمیر کرده شیافها باید ساخت هریک بمقداری جوی و در سایه خشک کرده و ازین شیاف بر سنگ به آب مالیده بمیل باید کشید و ازین علت سرگین موش و سرگین کنجشک و سرگین اطفال و زبد البحر و انزروت و شکر هریک ازینها را نفع بلیغ است و اگر از هریک جزوی و از بوره ارمنی

تحفه خانی، متن، ص: ۳۰۸

ربع جز گیرند و مجموع نیک کوفته و صلایه بلیغ کرده گاه در چشم معلول باشند بسیار نافع است و اگر بیاض غلیظ باشد این شیاف که مذکور می‌گردد آن را زایل می‌کند سکینج و اشق و زردچوبه اجزا برابر زبد البحر و بوره نان که بآن مراد نمک پاکیزه است در جزو و زنجار ربع جزو مجموع ادویه کوفته و پیخته و نیک صلایه کرده به آب بادیان خمیر کرده شیافها باید ساخت هریک بمقداری جوی و در سایه خشک کرده بوقت حاجت بر سنگ به آب مالیده بمیل باید کشید.

[۱۲۳] مقاله در بیان شعر منقلب که میان عوام الناس موی باسکونه می‌نامند

و این از علل خبیثه عسر العلاج چشم است و حدوث این علت از رطوبت کثیره عنیفه در اجفان و اشعار است که مراد اینها پلک چشم است و محل روئیدن مژگان است و علاج خوردن جلاب هر صباح از گلکند عسلی ده درم است به آب گرم و غذا نخودآب با شیره مغز تخم معصفر و دارچینی و بعد از آن تنقیه دماغ و بدن بعد از ظهور نضح بحب قوقایا و ایارج فیکرا و مطبوخاتی که در ایشان سرداروج از تربد باشد و از غاریقون و ایارج فیکرا از هریک نیم درم بعد از اکتحال باکحال حاره ملطفه منقیه مثل روشنائی و شیاف اخضر و باسلیقون و بعد از کندن موی زیاده و داغ کردن موضع موی را بسوزن تفتیده بعد از آن موضع را بخون ضفدع و یا شیره آنچه و یا بزهره خارپشت و جنبدیدستر هر دو برابر کوفته و صلایه بلیغ کرده و بخون کبوتربچه حل کرده بموضع موی کند طلا باید کرد و اگر یک موی باشد یا دو موی باید بدقیق بمومهای دیگر چسپانید و این تدبیر معلوم جراح

تحفه خانی، متن، ص: ۳۰۹

است و تشهیر وابسته باعمال ایشانست و درین اعمال حذر از جهال کحالین باید کرد زیرا که چشم عضو شریف لطیف است و باندک اذیت و آسیب معیوب می‌شود و از علاج ناحج درین مقام آنست که ارضیه که کرمی است و کرمی از حشرات او را و از سم جز و نوشادر سوخته اجزا برابر بسر که خمیر کرده بعد از کندن موی و از آن موضع طلا- کرد و اگر موی منقلب بسیار باشد احتیاج بتشمیر است و مراد بتشمیر آنست که پاره از پلک چشم که محل موی منقلب است بمقراض می‌زند که این موی درو می‌روید باطل شود اما درین عمل هیئت چشم و حواشی او کریه می‌شود و بدنماست اما چشم از اذیت تمام خلاص می‌شود بعد

ازین باین ادویه اکتحال باید کرد که نفع عجیب دارد صدف سوخته و مصطکی و قطران از هریک اجزاء برابر کوفته و پیخته و یا زاج اندکی آمیخته و دیگر صلایه کرده در چشم باید کشید اما بهتر همان تشمیر است اگر صاحبش راضی شود زیرا که بعد از تشمیر هر دو جفن با یکدیگر نمی‌چسپد و بدنماست چنانکه مذکور شد و الا تا زمان حیات صبر بر اذیت این علت باید کرد.

[۱۲۴] مقاله در بیان انتشار و ریختن اشفار که مراد مژگان است

و سبب درین علت رطوبت حادّه است که در اصول مژگان حاصل می‌شود و غذای او مختلط باین رطوبت حادّه می‌گردد و این رطوبت از مثل خلط صفرا یا سوداست و علامت او حمرت و صلابت در اجفان است و ریختن موی مژگان و بقیه اعضا بواسطه مقاسات و معارضات امراض حاده می‌باشد همچنانکه ناقهان را حادث می‌شود و علاج درین مقام تنقیه سر و دماغ است از تحفه خانی، متن، ص: ۳۱۰

رطوبات و مرار زیادتی بعد از آن خوردن مرطبات و مالیدن روغنهای شیرین مرطب دماغ مثل روغن بنفشه بادام و روغن کدو و نیلوفر و غذا ماش مقشر و نخود مقشر با شیر مغز بادام شیرین و اگر چنانچه حدوث این علت بسبب مقامات امراض و کثرت استفراغ باشد ترک استفراغ باید کرد و اکتحال بحجر ارمنی زیرا که در علاج این علت بسیار مفید است و استعمال این دوا که نوشته می‌شود اجزای آن و ترکیب بیخ نی و دانه تمر و شیخ و دخان کندر سوخته از همه ادویه مذکوره برابر یکدیگر از هریک ده درم باشد و سنبل هندی و حب بلسان از هریک شش درم و سنگ لاجورد بست درم مجموع ادویه کوفته و پیخته و دیگر در صلایه مبالغه باید کرد و با میل در محل مژگان و پلک چشم هر روز بتکرار باید کشید و باید که صاحب مرض و معالج در مرض این علت اهمال ننماید که در اکثر بقصر و اهمال در علاج و بناسور منتقل می‌شود و منجر باین می‌شود که منخرین را سوراخ کرده قیح و صدید از جانب بینی می‌آید و از سوراخ ظاهر می‌شود.

[۱۲۵] مقاله در بیان مرض حول که از امراض چشم است

و سبب او تشنج حادث در پردهای دماغ است که منجذب می‌شود بدین سبب طبقه صلب از چشم صاحب حول و حدوث این تشنج یا سبب یبوست مفرطه است که بسبب استفراغ کثیره واقع شده است از اخلاط اربعه و رطوبت بدن و یا بسبب حدوث امراض حاده و مقاساء حراره قویه غریبه همچنانکه در مرض قوانیطس که عبارت از مرض سرسام است واقع می‌شود

تحفه خانی، متن، ص: ۳۱۱

و علاج درین مقام ترطیب دماغ است باشربه و اغذیه رطبه مثل شربت بنفشه و شربت خشخاش و خوردن جلاب از بنفشه پنج درم و نیلوفر چهار درم و قند سفید و ترنجبین صافی از هریک ده درم مجموع ادویه در مقداری مناسب آب بآتش ملایم جوشیده تا نیمه بماند از کرپاس گذرانیده و بعد از آن قند و ترنجبین اضافه کرده بر نهار باید اختیار کرد و غذا ماش مقشر با شیر مغز بادام و کدوی تر در آتش باید انداخت و سر را در روغن بنفشه عرق باید کرد و یا روغن نیلوفر کدام که موجود شود و اگر ترطیب اقوی باید هر دو روغن و روغن کدو نیز و گاهی سر بشیر عورات عرق باید کرد و نطولات مرطبه بر سر باید نهاد مثل آبهای حشایش رطبه که سابقا در امراض دماغ مذکور شد باید ریخت که مثل بنفشه تر و خشک و نیلوفر و برگ بید و امثال آن باشد و یا سبب درین تشنج امتلائی اغشیه دماغ است از رطوبات و علامت او علامت تشنج امتلائی است و علاج او خوردن جلاب است از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته سه درم و از بادیان نیم کوفته دو درم و از گلکند سکنجبین عسلی ده درم و غذا نخود آب با شیر تخم معصفر و بعد از ظهور نضج در قاروره و تنقیه بدن و دماغ از اخلاط فاسده حب ایارج جالینوس و ایارج لوغاذیا و مالیدن روغن بر سر و از روغنهای حاره محله روغن بابونه و روغن شبت و روغن زیتق و برجس و امثال این آنچه در مزاج و کیفیت مشابه اینها

باشد و گاه حدوث این علت سبب آنست که در طفولیت مرضه احتیاط در خواب کردن طفل در گهواره نکرده و ید بسته است و در شیر دادن بیک جانب خوابانیده این نیز از اسباب قویه است در حدوث این علت

تحفه خانی، متن، ص: ۳۱۲

و علاج درین مقام تکلیف طفلست بنظر بجانب مخالف جهتی که چشم بآن جانب میل کرده و کج شده و صاحبش را حذر از اغذیه منجرّ واجب و لازمست و از ادویه حاره مجففه نیز اجتناب اولیست و اما اگر این علت مولودی باشد بچه از مادر احوال آمده باشد او را علاجی نیست.

[۱۲۶] مقاله در بیان قمل حادث در مژگان و اشفار

القمل يتولد في الاشفار من حرارة خارجة عن الطبع و من رطوبة فاسدة معفنة يدفعها الطبيعة الى الاجفان تولد قمل که اسبش باشد در اشفار سبب حرارت خارجه از طبعست و رطوبت فاسده معفنه که طبیعت او را دفع بجانب اجفان می کند و در منابت اشعار این حیوان متکون می شود علاج او اسهال طبیعت است بحب ایارج و بحب قوقایا و مصطگی و غرغره بآنچه منقی دماغ است مثل ایارج فیکرا و ابکامه و ماء العسل و شستن چشم و اجفان به آب شور و بعد از آن روغن دانه تلخ زردآلو بر آن طلا کردن و با روغن بادام تلخ و بمویزج طلا کردن اگر چنانچه ماده قمل بیش باشد قدری صبر سقوطری نیز درین طلا دخل باید کرد و یا بوره ارمنی را بر محل حدوث قمل باید پاشید زیرا که او باطل کننده قمل است و یا شبّ یمانی که مراد زاک بلور است کوفته و پیخته برو باید پاشید و طلا با زیق گشته یا حنا و نمک باید کرد و اگر آب بحر شور موجود شود بآن آب خمیر کرده بر اشفار طلا باید کرد و یا آب و نمک و کحل از چیزها باید که موجب قتل اسبش باشد و یا زرنیخ سرخ کوفته با مویزج و صمغ عربی آمیخته بر آن موضع طلا باید کرد اما محافظت باید کرد که درون چشم

تحفه خانی، متن، ص: ۳۱۳

نرود و آلا ترک این معالجه اولی است و صاحب این علت را سزاوار این است که اجتناب از آن بدارو نماید و پرهیز از امتلا کند و حمام در جوع و خلای معده در آید.

[۱۲۷] مقاله در بیان قروح چشم

سبب قروح العين مادة حادة محرقة و القروح يمكن حدوثها في سایر الطبقات غير آن ما يخرج في غير الملتحمة و القرنية العينية لا يظهر للحس علامة الدمع و الوجع و نحس کنحس الابرة و شدة الضربان و سبب حدوث قرحه در چشم ماده تیزست و حدوث قروح در سایر الطبقات چشم ممکن است اما آنچه از قرحه در غیر ملتحمه و قرنيه و عینه است ظاهر حس نیست و علامت او دمعه و چکانیدن اشک است و درد و جستن او کانه که سر سوزن در آن می خلد و شدت ضربان که مراد بآن جستن رگها و شریانات صدغین است و علاج درین مقام فصد و حجامت است و پرهیز از گوشت و شیرینیها و تنقیه دماغ و بدن بحب بنفشه و یا بحب ایارج فیکرا و خوردن جلاب هر صباح از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته سه درم و بنفشه سه درم در قدری آب که مناسب دوا باشد طبخ کرده صافی ساخته با قدری قند که مناسب باشد شیرین کرده باید خوردن غذا نخود و ماش مقشر و این شربت و غذا وقتی که حرارت و تپ نباشد نیک است و آلا اگر حرارت مزاج باشد و سرخی چشم و سروری گرم باشد درین صورت جلاب از عناب ده عدد و بنفشه سه درم و قند سفید و ترنجبین از هریک ده درم چنانچه رسم است طبخ کرده و قند و ترنجبین صافی کرده بر نهار اختیار باید کرد و یا خمیر بنفشه و ترنجبین صافی

تحفه خانی، متن، ص: ۳۱۴

از هریک ده درم باهم آمیخته به آب گرم باید آشامید غذا ماش مقشر با شیره مغز بادام یا غذا ماء الشعیر یا بنفشه و خشخاش و اسهال طبیعت به آب فواکه و یا بمطبوخ او یا بمطبوخ هلیله و یا نقیع هلیله و اگر با او بی‌خوابی باشد و شدت ضربان درین صورت جلاب از شربت خشخاش باید خورد و ترطیب مزاج دماغ بروغنه‌های مرطبه مذکوره سابق باید کرد و غذا ماش مقشر و کدوی تر باید داد.

[۱۲۸] مقاله در بیان حدوث حرقت در عین

سببها انصباب اخلاط حاده مرئیة او ارتقاء بخارات حاده لذاعیة الی طبقات العین و سبب او انصباب خلط حاده است که صفراویت درو غالب باشد و یا تراقی و تصاعد بخارات ماده لذاعیه است بطبقات چشم و علاج درین صورت استعمال شیاف حصرم است و ضماد چشم بکاسنی کوفته و روغن گل چرب کرده نیم گرم بر چشم باید نهاد و اگر این علاج کافی باشد و تشویش درو شود فبها و الا علاج بفصد و حجامت باید کرد و تلبین طبیعت به آب فواکه و یا بمطبوخ فواکه و یا بطبخ هلیله زرد و جلاب درین صورت هر صباح از عناب و آلوی بخاری از هریک دو عدد و تخم کاسنی سه درم و قند سفید ده درم و ترنجبین صافی ده درم و مجموع ادویه در قدری آب که مناسب باشد بآتش ملایم طبخ کرده بنصف آورده از کرپاس گذرانیده قند و ترنجبین آمیخته بر نهار اختیار باید کرد غذا ماش مقشر و شیره مغز بادام شیرین و کدوی تر و کحل بعد از تنقیه با کحالی که موجب دمع و اشک باشد باید کرد کحلی که موجب دمع باشد و این مرض را نافع فلفلین از هریک درم زعفران چهار درم حضض شش درم سنبل

تحفه خانی، متن، ص: ۳۱۵

چهار درم کافور دانگی مجموع ادویه نیک و نرم کوفته و در صلایه مغاله [۷۸] کرده و بوقت حاجت بمیل باید کشید و ملازمت حمام باید کرد و اگر این دوا منفعت نرساند و تنقیه بحب ایارج باید کرد و یا بحب بنفشه که او را تقویت تربد سفید و غاریقون کرده باشند و جلاب درین مقام بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته سه درم و گلقدن قندی ده درم و غذا نخودآب که از گوشت بره و نان میده و از میوه انجیر و انگور رسیده سفید و آنچه از میوه در طبیعت اینها باشد.

[۱۲۹] مقاله در بیان حفظ و نگاهداشت چشم از تیرگی و ضعف

و حافظ چشم را از چند حذر باید کرد از جماع بافراط و از مشی بسیار و خوردن شراب و جمیع مسکرات و منجرات مثل سیر و پیاز و آنچه در تبخیر باینها ماند مثل خوردن کوامیخ و گوشت شور و عدس و باقله و بادنجان و نگاه داشت چشم از سمومی در مواضعی که او باشد و از هوای سرد و بسیار سرد و حار بسیار و از غبار و دخان و از آواز بلند کردن قوی و بسیار کتابت کردن و بسیار گریستن و بیخوابی کشیدن و نظر در اشیای براقه کردن و قرأت خطهای باریک کردن و از جمله حفظ چشم سر بروغن مناسب چرب کردن است مثل روغن بنفشه و روغن کدو و روغن بادام شیرین و امثال این و آب شیر گرم گاهی بر سر ریختن است و کشیدن روشنائی در چشم و کحل الجواهر بسیار نافع است و ازین ادویه که مذکور می‌شود کحلی باید ساخت و کشیدن توتیای هندی و کرمانی از هریک پنج درم اقلیمیای فضی و اقلیمیای ذهبی نحاس محرق زبد البحر سرمه اصفهانی شادنج عدسی از هریک ده درم مجموع ادویه نیک کوفته و در صلائی مبالغه کرده و در آب بارد بادیان چند روز خوابانیده اول

تحفه خانی، متن، ص: ۳۱۶

بادیان در قدری آب باید جوشید و صافی ساخته ادویه کوفته صلایه کرده را درین آب باید سه روز نهاد بعد از آن خشک کرده بوقت حاجت بمیل در چشم باید کشید و اگر یکبار دیگر در آب هلیله مطبوخ یک روز بنهند هنوز قوی و بهتر باشد و کحل الجواهر که چشم را جلا دهد و تقویت بسیار کند و حدت نظر بخشد سرمه اصفهانی هشت درم مارقشیشا پنج درم اقلیمیای ذهب

شسته دوازده درم و مروارید ناسفته سه درم لعل نیم درم ساذج هندی دو درم مشک نیم دانگ که اول احجار را در سنگ سماق یا سنگ یشب آب سا باید کرد و در کاسه چینی به آب نرم از درشت جدا باید کرد و ته نشین ساخته و بقیه را نیز بهمین دستور تا همه یک ذات شود و آب از سر ریخته باید گذاشت تا خشک شود و باقی ادویه نیک کوفته و پیخته و مبالغه در صلایه کرده دیگر لعل و مروارید باهم آمیخته دیگر باید صلایه کرد تا همچو هبا شود و بوقت حاجت بمیل باید کشید و چشم صحیح را از برای حفظ در هفته یکبار کشند کفایت است اما چشم ضعیف بی قوت را در هر دو روز باید کشید.

[۱۳۰] مقاله در بیان امراض گوش

و از جمله امراض او دو دست و سببه اما سوء المزاج حار فان کان سببه غلبته الدم علامته حمرة الوجه و حرارة الراس و الصداع و الثقل و الدمعة و تخییل الاشیاء الحمرة (حاوی) و سبب وضع در گوش یا سوی مزاج حاره مادیست و ماده خالی ازین نیست که خون است و علامت او علامت خون است و سرخی روی و حرارت در سر و صداع و ثقل و چکیدن اشک از چشم و تخیل از اشیای سرخ و علاج درین مقام فصد از عرق قیفال است و اخراج خون بحسب طاقت و واجب و چکانیدن در گوش تحفه خانی، متن، ص: ۳۱۷

آب برگ بقله الحمقا و شیر دخترک و آب تراشیده کدوی تر و آب خیار هر کدام که موجود شود وقتش باشد با روغن گل و ضمادات بارده کردن مثل برگ کاهو و صندل و کشنیز تر و آب برگ خرفه و ملوخیا که مراد آب برگ معجر دخترک است و عرق کردن سر بروغنها که بارد باشد مثل روغن بنفشه و گل نیلوفر و خشخاش و اگر با درد سوزاک باشد چکانیدن اندک سفیده تخم مرغ که با روغن گل او را برهم زده باشند یا بروغن بنفشه نافع است و یا این قطور که نوشته می شود باید چکانیدن و روغن گل دو درم و سرکه نیم درم و آب غوره تازه نیم درم مجموع نیک برهم زده باید چکانید و لحظه صبر باید کرد و بعد از آن دیگر اندکی چکانید و همچنین سه نوبت در روزی باید چکانید و بر حوالی گوش بصد لاین سفید و سرخ و گلاب طلا باید کرد و آب کشنیز تر و یا بهر دو و به آب برگ کاهو نیز نیک است و آب برگ بید و آب برگ همیشه بهار که مراد بحی العالم در کتب طب اینست و جلاب هر صباح از عناب ده عدد و از بنفشه پنج درم و از قند سفید ده درم و از ترنجبین ده درم اول مجموع ادویه در قدری آب به آتش طبخ کرده از کرپاس گذرانیده صافی ساخته و قند و ترنجبین صافی اضافه کرده باید خوردن و یا از خمیره بنفشه ده درم و از ترنجبین صافی ده درم بجای آن اختیار باید کرد غذا درین مقام ماش مقشر با شیر مغز بادام و تنقیه بدن بعد از حصول نضج بمطبوخ فواکه و هلیله زرد و یا سبب غلبه صفراس و علامت او شدت درد و الم است و خلیدن و سوزاک و زردی روی و شدت حرارت ملمس جلد سر است و بسیار عطش و استراحت بیافتن هوای سرد و علاج چکانیدن روغنهای بارده مذکوره در گوش و تلین طبیعت به نفوع فواکه و ترنجبین صافی و شیرخشت باید کرد و اگر وجع شدید باشد و بی طاقت سازد حب افیون در

تحفه خانی، متن، ص: ۳۱۸

روغن گل حل کرده باید چکانید و این تدبیر تا ضرورت قوی نباشد نباید اختیار کرد زیرا که گذشت سابقا که تحذیر اعضای رئیسه و ذکی الحس حتی الامکان نباید کرد و مضرات که مشروح مبین شد و هر صباح جلاب درین مقام آب انارین است که محصور با شحم آن باشد مقدار پانزده مثقال با ترنجبین صافی و قند سفید از هر یک مقدار ده درم و غذا ماء الشعیر اگر چنانچه تپ باشد و حرارت مزاج باشد و اگر تپ و حرارت مزاج نباشد غذا ماش مقشر با شیر مغز بادام و یا سبب سوء مزاج از ماده بارد بلغمی است و علامت او وجع آهسته و عدم سرخی و سوزش در حوالی گوش و ساکن شدن وجع بکماذات مسخنه و تقدم تدبیر از ماکول و مشروب بارد و رطب و گرانی سر و تری منخرین و بسیاری آب دهن و علاج درین مقام خوردن جلاب از بادیان و بادرنجبویه از

هریک دو درم یا گلقدن قندی ده درم و آب قدری که مناسب باشد طبخ کرده به نیم آورده از کرپاس گذرانیده گلقدن درو آمیخته باید آشامید و غذا نخود آب با شیر تخم معصفر و گوشت مرغ و یا طیهو و تنقیه دماغ بعد از ظهور نضج بحب ایارج و یا بحب قوقایا و غرغره بایارج فیکرا و یا ماء العسل و یا با سکنجین عسلی و چکانیدن روغنهای گرم بالقوه مثل روغن ترب و روغن قسط و روغن باردین و روغن زیبق و چکانیدن عصاره مرزنجوش نیم گرم در گوش و این را از مجربات داشته‌اند و یا روغن بادام تلخ با آب ترب و اگر وجع مقارن رطوبت سایل از گوش باشد علاج از چکانیدن زهره کلنگست در گوش با روغن بادام و اگر سبب ماده سوداوی باشد علامات آن علامات سوء المزاج بلغمی است غایتش در جانب سودا خشکی است در مناخر و دهن و ثقل در سر قلیل است و علاج درین ماده اشربه و اغذیه حاره رطبه است و تنقیه دماغ

تحفه خانی، متن، ص: ۳۱۹

بحب اصطیخون و حب اف تیمون است و مطبوخ اف تیمون و عرق کردن سر بشیر اگر شیر انسان باشد بهترست و چکانیدن در گوش روغنهای حاره رطبه مثل روغن نرگس و روغن بادام شیرین و یا سبب وجع بشره یا ورم حادث در گوش است و علامت آن شدت وجع و سرخی روی و بسیاری سوزش موضع ورم و قلق و اضطراب است و ثقل در سر و جبهه و چکیدن اشک بظهور نیم و چرک و خوناب است از مناخر و حدوث تب و علاج درین مقام فصد از قیفال است و تلین طبیعت به آب فواکه و شیرخشت و یا ترنجبین و یا بمطبوخ فواکه و یا بمطبوخ هلیله و جلاب هر صباح از عناب ده عدد و از بنفشه تر یا خشک هر کدام حاضر باشد پنج درم و قند سفید ده درم چنانکه رسم است ترتیب داده بر نهار اختیار باید کرد غذا ماء الشعیر با شیر تخم خشخاش و چکانیدن در گوش شیاف ابیض با شیر دخترک و طلا و یا به آب عنب الثعلب و اگر وجع تسکین یافت فیها و الا باین ضماد تضمید باید کرد نیلوفر سه درم بابونه و خطمی و بنفشه و بیخ او از هر یک پنج درم باقلی و جو کشک کرده از هر یک ده درم مجموع کوفته و پیخته و به آب برگ عنب الثعلب و روغن بنفشه و آب کشنیز تر خمیر کرده بر موضع وجع باید نهاد و علیل را از گوشت و از جمیع اغذیه حاره پرهیز باید فرمود و از جمیع منجرات حذر باید کرد و اگر باین تدبیرات تسکین نیافت پس بیاید دانست که ورم و بشره در مقام اجتماع مده و تقیح است و درین مقام تدبیر چکانیدن لعاب مرو و حلبه و تخم زغیر است از هر کدام لعاب گرفته باید نیم گرم چکانید مفرده یا مجموعه و اینها اگر بشیر دخترک چکانیدن بهتر باشد و بعد ازین تدبیر باید که فتیله از کتان ساخت و بعسل آورده بر عنزروت کوفته و پیخته گردانیده در سوراخ گوش باید نهاد تا از ریم و چرک نقا یابد و اگر از ماده غلیظ چیزی باقی ماند اکلیل الملک

تحفه خانی، متن، ص: ۳۲۰

و بابونه و شبت و بنفشه در قدری آب باید جوشید و گوش مأؤف بخار او باید داشت و از اشیاء که موجب تسکین وجع است که سبب او شبره یا ورم باشد چکانیدن حب افیون با دو حبه چندیدستر است بشیر دخترک در گوش و اگر سبب حدوث و حصول تولد گرم باشد در گوش سبب امتداد و طول مدت قرحه و علامت او خاریدن شدید است و احساس بحرکت گرم در گوش و ظهور او گاهی و خروج او احیانا از گوش و علاج درین صورت استعمال ادویه قتاله گرم است و اخراج کرم بچکانیدن آب شیخ و آب مرزنجوش است بسوراخ گوش و چکانیدن آب برگ شفتالو و یا بوره ارمنی با سرکه تیز و یا عصاره افسنتین و یا آب شحم حنظل و بعد از تنقیه سوراخ گوش بمیلی که از چشم ساخته شده باشد و دیگر تعطیس و بجذب عطس بقضیب بادیان خشک باین طریق که یک طرف او را بسوراخ گوش می‌باید خلانید و سر دیگر را باتش می‌باید گردانید و قریب بچهار انگشت که نزدیک می‌شود بگوش رطوبات بواسطه آتش منجذب بخارج می‌شود و تعطیس بآنست که از ادویه حاره بسوراخ بینی بدمند و باین نیز دفع بسیاری از موادی شود از دماغ.

و صمم عبارت از کریست و ناشنوائی و اگر این علت مولودی باشد او را علاجی نیست و صرف اوقات در علاج او ضائع است و همچنین است حدوث او در کبر سن و مشایخ را که علاج پذیر نیست مگر بر سبیل ندرت و آنچه از صمم از غیر اینهاست یا سبب غلبه ماده صفراست همچنانکه در امراض حاره و بحرانات حادث می شود بسبب تراقی و تصاعد بخارات بدماغ و امتلای منافذ ازو انسداد طریق

تحفه خانی، متن، ص: ۳۲۱

صوت بدین سبب و اگر سبب این است علامت آن تپ و سوزش است و علاج درین مقام خوردن جلاب هر صباح از شربت بنفشه و ترنجبین از هریک ده درم و یا بنفشه مربی که مراد خمیر اوست ده درم با ترنجبین ده درم یا عناب ده عدد و آلوی بخارا ده عدد یا ترنجبین صافی ده درم و شیرخشت ده درم و غذا ماء الشعیر اگر تپ باشد و اگر تپ نباشد ماش مقشر با شیره مغز بادام و اسهال طبیعت بعد از ظهور نضج به آب فواکه و یا بمطبوخ هلیله که درو سرداروج از محموده باشد مقدار نیم دانگ و بعد از تنقیه تا آب انارین معصور مطبوخ با پوستش در گوش باید چکانید و یا اندک روغن گل نیم گرم باید چکانید. و اگر سبب گرمی ماده بلغمی غلیظ باشد که بر عصب مفروش می ریخته باشد که محل شنوائی این عصب است و علامت آن گرانی سر است و بسیاری خواب و حکاک و بلادت حواس و ظلمت بصر است و علاج درین صورت خوردن جلاب هر صباح از بادیان رومی و بادیان از هریک سه درم و از گلگند عسلی ده درم مجموع ادویه بر وجهی که مذکور شد مکرر به آب مناسب ترتیب داده چنانکه رسم است بر نهار باید اختیار کرد و غذا نخود آب با شیره مغز تخم معصفر و اندک فلفل و بوقت ظهور نضج تام در قاروره تنقیه دماغ بحب ایارج و حب قوقایا و حب ایارج لوغادیا و حب اسطحقون باید کرد و در سوراخ گوش روغن دانه تلخ زردآلو باید چکانید و روغن بادام تلخ نیز نافع است و همچنین روغن سداب و روغن زبیب و یا روغن شحم حنظل و یا آب مرزنجوش یا اندک زهره کلنگ و یا از خردل که تخم قجی باشد و یا انجیر خشک نیک بهم کوفته فتیله ساخته در سوراخ گوش باید نهاد و گاهی سبب گرمی سده حادث در صماخ است و این سده بسیار است که بواسطه اجتماع و سخ است و بواسطه

تحفه خانی، متن، ص: ۳۲۲

مکث و طول زمان گاه باشد که متحجر نیز می شود و گاه آن را ادراک بحق بصره می توان کردن هر جا که گوش را بمحاذاه آفتاب دارند و بمثل آلتی که آن را کلبتین و انبور نیز می نامند توان گرفت باری درین صورت علاج بهر حیل که میسر باشد اخراج آن سده است و دور ساختن آن و سخ دیگر تدبیر در اخراج چکانیدن شیر و روغن بادام است که موجب لین آن سده می شود. و گاهی سبب در حدوث کری سقطه و ضربه می باشد که عصب مفروش را هتکه و سستی حاصل شده است و آن شنوائی که آن عصب مفروش است معیوب شده و این قسم را نیز علاجی نیست و گاه سبب در حدوث کری حصول یبوست و افزهست مر دماغ را و علامت این یبوست ضمور وجه و عینین است و بغور رفتن آنها و باریک شدن بینی و حدوث او البته بعد از بی خوابی بسیار و یا گرسنگی بسیار و یا هر دو می باشد و علاج درین مقام ترطیب مزاج دماغ است بعرق کردن سر بشیر و نهادن نطولات رطبه و چکانیدن روغنهای مرطب مذکوره سابقا در گوش مثل روغن بنفشه و روغن کدو و آنچه بآنها ماند و غذا نیز از اطعمه رطبه مثل باجه و کدوی تر و ماش مقشر و امثال اینها.

[۱۳۲] مقاله در بیان علت دوی و طنین

و مراد بطنین و دوی صوتیست که انسان در نفس خود احساس و ادراک می کند و در خارج از دماغ وجودی ندارد و این علت اگر بسیار زور آورد منجر بامراض مهلکه می شود و سبب او ریاح غلیظه است که از فضول غلیظه که در سر و دماغ است حاصل شده و

علامت او ثقل و تمدد است و دوام

تحفه خانی، متن، ص: ۳۲۳

طنین و علاج خوردن جلابست هر صباح از بادیان رومی و بادیان از هریک سه درم و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته چهار درم و گلکند عسلی ده درم مجموع ادویه به آب مناسب چنانچه عادت و رسم است ترتیب داده گلکند بآن ضم کرده نیم گرم بر نهار باید اختیار کرد و غذا نخودآب و بادیان رومی و دارچینی باید انداخت و اندک زعفران و چون زعفران مضعف معده مغشیست مبالغه در آن مجوز نیست و بعد از تنقیه دماغ بحب ایارج و حب اصطحیقون و غرغره بماء العسل یا ایارج فیکرا و چکانیدن در گوش روغن سوسن و روغن قسط و یا آب ترب و یا جندیدستر و یا جا و شیر و یا شونیز که سیاه‌دانه است و سر را بر بخارات آبهای حشایش حاره ملطفه مطبوخه داشتن مثل بابونه و شبت و اکلیل الملک و قيصوم و شیخ و ترمس و ورق غار و ورق ترب و یا میعه سایله مقدار یک درم با روغن چیزی آمیخته باید چکانید و یا با روغن قسط از هر کدام که موجود شود سه درم درو میعه سایله حل کرده باید چکانید و ملازمت حمام درین مرض نافعست و گاه حدوث این علت بواسطه شدت یبوست و خلای معده است و علامت او آنست که در گرسنگی اشتداد می‌یابد و بوقت سیری ساکت می‌شود و علاج درین مقام ترطیب مزاج دماغ است بریختن آب نیم گرم بر سر و عرق کردن در شیر و چکانیدن روغن گل با سرکه برهم زده و یا با روغن بنفشه و خوردن اغذیه و اطعمه مرطبه فربه سازنده و مداومت و مواظبت حمام نموده. و گاه حدوث این علت از ضعف قوت سامعه است همچنانکه ناقهان را عارض می‌شود و علاج درین مقام خوردن جلاب از شربت حماض است و یا شربت اترج و یا شربت سیب ترش از هر کدام که موجود شود ده درم در قدری آب که ملایم باشد و غذا درین مقام

تحفه خانی، متن، ص: ۳۲۴

ماء اللحم است و تقویت دماغ و سر به بویهای خوش مقوی دماغ و چکانیدن روغن گل در گوش و شیافی که درین علت نافع باشد و از گرانی گوش نیز شحم حنظل یک درم بوره نان که مراد نمک است نیم درم جندیدستر و زراوند مدحرج از هریک یک مثقال عصاره افسنتین و قسط و فرفیون از هریک دانگی مجموع ادویه کوفته و پیخته و بزهره گاو خمیر کرده شیافها باید ساخت بمقدار جوی و در سایه خشک کرده بوقت حاجت به آب بر سنگ مالیده برابر عدسی را در سوراخ گوش باید چکانید و اگر با روغن بادام تلخ چکانند بهتر باشد.

[۱۳۳] مقاله در بیان حفظ گوش از آفات

و بر حافظ سمع واجب است که حذر از اطعمه و اغذیه غلیظه بارده و یا حاره منجره کند و از ریاح شدید و اصوات قویه مثل طبل و نقاره صبخ و بوق و رعد و آنچه بدینها ماند اجتناب نماید و هر سال تنقیه معده و دماغ بحبوب و ایارجات کند و اخراج و سخ که موجب سده و مانع از شنیدن است با آلاتی که از برای همین کار که متعین شده است مثل گوش کاو که متعارف بین الناس است و آن آلت می‌باید که مجلا باشد و از طلا یا نقره اولی است و می‌باید که سری که بگوش ارسال می‌نمایند تیز نباشد که از آن الم قوی بگوش نرسد و گاهی در گوش روغن زیبق و نسرين باید چکانید و گاهی آب گرم و اگر در شب روغنهای مذکوره چکانند و صباح به آب گرم و از میعه و یا کاغذ فتیله محکم تر ساخته بگوش فرستند و و سخ را پاک سازند و بمرور ایام بسیاری از و سخ پاک می‌شود و طریق شنوائی مفتوح می‌گردد و می‌باید که در باب اخراج و سخ از گوش اهمال و تقصیر واقع نشود که بطول زمان و مدت ایام

تحفه خانی، متن، ص: ۳۲۵

و سخ بواسطه حرارت طافحه متحجر می‌شود و از زمان اخراج آن در کمال صعوبت است.

[۱۳۴] مقاله در بیان دخول آب و هوام و حشرات در گوش

و علامت دخول هوام و کرمها در گوش آنست که گاهی در گوش حرکت می‌کند و گاه ساکن است و علاج آن قتل و کشتن آن کرم است بادویه قاتله و اخراج آن بادویه مخرجه مثل قبیل و شیخ و قسط و آب برگ شفتالو و امثال اینها او آنچه مخرج و قاتل کرم است و نیز باید که سر که از جهت دخول هوام تدبیر نیکوست صبر سقوطی در آب حل کرده در گوش چند قطره متعاقب چکانیدن و یا عصاره افستین چکانیدن و عصاره برگ بحر نیز نافع است و عصاره باقله و فوتنج و طبخ شحم حنظل و چکانیدن زهره بز نیز گفته‌اند. اما علامت دخول آب در گوش و آنجا متمکن شدن آن آنست که اکثر بواسطه شناوری کردن و غوطه خوردن در آب و ریختن آب بر سر واقع می‌شود و اگر این سبب مقدم بوده باشد بتدبیر آن اهتمام باید کرد و گاه سبب دخول حمام و ریختن آب بسیار بر سر است و علاج آن حجل است و مراد بحجل آنست که کف دست بر گوش باید نهاد و دیگر پای خود برداشته بالا باید جست و این در میان ناس متعارف است که بعد از غوطه خوردن در آب و بیرون آمدن از آب بتوهم دخول آب در گوش چنین می‌کنند و این را اطباء حجل نامیده‌اند و این فعل موجب خروج آب از گوش است و اگر باین تدبیر بیرون نیاید باید بآنچه چوب بادیان یک سرش را به پنبه پیچیده در گوش نهاده و جانب دیگر را چرب کرده باید درگیرانید و همین که حرارت آتش بر سر واصل می‌شود جذب آب می‌کند و یا باید که فتیله از پنبه در گوش آغشته ساخته و این عمل مرات و تحفه خانی، متن، ص: ۳۲۶

کرات باید کرد مقصود اینست که پنبه موجب تنشیف و خشک ساختن آبست و تفتیح سوراخ گوش و اگر آب گرم در گوش آمده باشد چکانیدن روغن گل نیم گرم بگوش مناسب است و یا روغن بنفشه نیم گرم.

[۱۳۵] مقاله در بیان امراض انف

و یکی از آن فقدان رایحه است و این را چشم می‌نامند و سبب او اجتماع خلط غلیظ است درد و بطن دماغ که موجب سده مجرای دماغ شده است و منعقد درین دو محل شده و سزاوار در علاج آنست که اول از بادیان سه درم و از قند سفید ده درم اول بادیان در یک پیاله آب بآتش ملایم باید جوشید تا نیمه بماند از کرپاس گذرانیده صافی ساخته قند آمیخته نیم گرم بر نهار باید خوردن و غذا نخود آب با شیر مغز بادام و یا مغز تخم معصفر و تلین طبیعت بعد از ظهور نضج در قاروره بحب ایارج و حب قوقایا و بعد از تنقیه تامه استعمال معطسات باید کرد مثل کندش و سیاه‌دانه و فلفل و مشک داروی که درین علت نفع بلوغ دارد و جالینوس معتبر دانسته است سیاه‌دانه را نیک کوفته و پیخته در صلایه مبالغه کرده تا همچو صبا شود و در روغن زیت کهنه یا کنجد حل کرده و مریض را باید فرمود که دهن خود پر آب سازد و سر را نیک بجانب قفا کج کند و ازین داروی معمول با روغن بر بینی او باید دمید تا عطسه دهد و این عمل سه بار باید کرد و این فعل برای آنست که اگر ماده را بوئیدن را مسدود ساخته باشد از آن راه برخیزد و این عمل را در صباح باید کرد و اگر بواسطه این فعل در خیشوم درد و سوختنی حادث شود مثل روغن بنفشه یا گل و یا روغن کدو باید چکانید و دخان کبریت

تحفه خانی، متن، ص: ۳۲۷

در علت چشم موجب تفتیح طریق شامه است و بینی بر بخاراتی که درو خشک جوشیده باشد داشتن نیز درین علت بسیار نافع است و اگر سبب حدوث علت چشم خلط غلیظ باشد که در ثقبه استخوانی که مشابه حلمی ثدیست و محل بوئیدن اشیاء اوست و منصب شده و استوار شده و علاج این بقطورات ملاطفه و استعمال ادویه بقطعه باید کرد مثل سیاه‌دانه کوفته و پیخته مثل غبار و آب چقدر و یا به آب مرزنجوش آب فوتنج یا بول شتر.

[۱۳۶] مقاله در بیان حدوث و حصول بوی بد در بینی

و سبب او یا حدوث عفونت اخلاط است در مصفات که مراد عبارت از محل و بیول و روایح است بشامه و علاج آن خوردن جلابست هر صباح از عناب ده عدد و آلوی بخاری بست عدد و قند سفید ده درم اول آلو با عناب در دو پیاله آب بآتش ملایم طبخ باید کرد تا یک پیاله بماند از کرپاس گذرانیده قند آمیخته نیم گرم باید خوردن و غذا ماش مقشر با شیره مغز بادام و تلین طبیعت به آب فواکه و یا بمطبوخ فواکه و نقیع مشمش که مراد بآن زردآلوی خشک است درین مقام و غرغره سکنجین با خردل کوفته اول یک قاشق سکنجین در دو سه قاشق آب باید آمیخت و نیک برهم زده تخم قجی کوفته درو انداخته برهم زده به سه دفعه غرغره باید کرد چنانکه رسم است و در بینی فوتنج کوفته و یا با دروج کوفته باید دمید و بینی را هر صباح بمطبوخ فوتنج باید شست و یا بیول شتر و یا هر یکی در آب حل کرده در بینی باید چکانید.

تحفه خانی، متن، ص: ۳۲۸

[۱۳۷] مقاله در بیان بواسیر حادث در بینی

و حدوث بواسیر بینی یا مولودیست و این قسم را علاجی نیست و یا سبب سده حادث در منخرین است و این سده گوشتی است که در منخرین روئیده است و این را بواسیر انف می‌نامند و بسبب این سده قصبه بینی ممتلی می‌شود و این موجب ضیق مجراست و علاج اول فصد است و حجامت و تلین طبیعت بمطبوخ فواکه و یا بمطبوخ هلیله و جلاب هر صباح از عناب ده عدد و قند ده درم اول عناب در یک پیاله آب بآتش ملایم باید جوشید تا نیمه بماند از کرپاس گذرانیده قند اضافه کرده نیم گرم بر نهار آشامید غذا ماش مقشر و شیره مغز بادام و اگر قیح و صدید که مراد چرک یا ریم آمیخته است از بینی سایل باشد فتیله آلوده کرده باید نهاد اما در استعمال ادویه حاره یا سمی بقرب دماغ خطر است و اگر این تدبیر نیز واقع نشود اولی است مگر بعد از یأس و از جمله چیزها که بتدریج و مداومت مزید بواسیر انف است و اذیت بسیار نمی‌رساند و موجب وجع و الم نیست این دواست پوست انار ترش قدری باید گرفت و او را نیک سحق و صلایه کرده قدری آب درو باید چکانید تا مثل مرهمی شود و فتیله درازی باو آلوده کرده در بینی باید فرستاد و این فعل در اکثر اوقات شب بهتر است که فراغت از خلق هست و زاج و زنجار نیز کوفته و صلایه کرده و فتیله بآن آلوده کرده در سوراخ بینی فرستادن نیز از مجرباتست و اگر باین تدابیر و علاجات دور نشود علاج آن قطع و تراشیدن بآلات حدید است.

تحفه خانی، متن، ص: ۳۲۹

[۱۳۸] مقاله در بیان حدوث قروح و ریشها که در بینی شود

و سبب در حدوث این ریشهای در بینی انصباب مواد است از دماغ بمواضع حدوث این قروح و بتحلیل رفتن اجزای لطیفه و متحجر شدن اجزای غلیظه اوست و این فعل موجب قرحه است و اگر قرحه رطبه است به این معنی که ازو رطوبات عفنی مثل چرک و قیح سایل است علاج فصد قیفال است و حجامت ساقین و اخراج خون و جلاب از عناب و شکر و تنقیه دماغ بحب بنفشه و یا بمطبوخ فواکه و استعمال مرهمی که درو اسفیداج که مراد سفیده قلعی است باشد و مردارسنگ و خبث نقره و خاکستر سرب مجموعه در ده مثقال روغن کنجد و سه مثقال موم اول موم را در روغن باید گذاخت و نیم سرد ساخته ادویه مذکور کوفته و پیخته درین موم و روغن انداخته بدسته هاون بسیار باید مالید تا نیک خلط شود و باید برداشت و ازین مرهم فتیله از پنبه کهنه ساخته و برو مالیده باید بسوراخ بینی فرستاد و هر روز دو بار یا سه بار باین طریق مداومت باید کرد و اگر قرحه حادث در بینی خشک باشد هر صباح

جلاب از شربت بنفشه و ترنجبین صافی از هریک ده درم به آب گرم مقدار مناسب باید آمیخت خوردن غذا ماش مقشر و نخود مقشر در بینی از روغن بنفشه ده مثقال و موم صافی یا مخ ساق بقر دو مثقال و لعاب دانه بهی نیم قاشق اول موم در روغن مذکور باید گداخت و نیک برهم زده فتیله بآن آلوده بر موضع ماؤف باید نهاد و این موم روغنی است نافع از برای قرحه خشک که در بینی حادث می‌شود و اگر ریش و قرحه قدیم شده باشد و به ناسور انجامیده هر روز بینی را بآبی که درو سرکه آمیخته باشند تحفه خانی، متن، ص: ۳۳۰

باید شست و نیک پاک کرده اندکی خربق ابیض کوفته و پیخته به بینی باید دمید و یا بدل این تخم تراتیزک و یا فلفل کوفته و پیخته باید دمید

[۱۳۹] مقاله در بیان رعاف که از امراض بینی است

و این مرضی است که در بعضی امراض و بحرانات اگر بوقت [۷۹] واقع نشود بسیار خوف است و مراد برعاف مضموم الراء رفتن خونست از بینی و اما در حد ذات خود این مرض قوی است اگر زود تسکین نیاید زیرا که در لحظه هلاک می‌کند و حدوث رعاف یا بسبب بحرانت است که طبیعت دفع دم موذی موجب مرض می‌کند و علامت او آنست که اکثر بعد از حدوث حمیات حاره حادث می‌شود که آن حمی دمویست یا صفراوی و در روز با حوری اکثر الوقوع است و چنین رعافی را قطعش و تسکین او مجوز نیست مگر آنکه ضعف غالب شود و خوف از تلف مریض باشد و یا نحیف البدن باشد آن زمان تعجیل در امساک و حبس آن باید کرد و اگر حدوث رعاف سبب دیگر باشد مثل حدت خون و زیادتی مقدار و طغیان او و آنکه بسبب حدت خون است و علامت او آنست که رقیق است و کم کم می‌آید و علاج او خوردن جلابست هر صباح از عناب ده عدد و از سکنجبین ساده ده درم و از شربت سیب یا گلاب ده درم اول عناب را با قدری آب باید جوشید تا مهرا شود و از کرپاس گذرانیده با شربت سکنجبین خلط کرده سرد ساخته باید داد و آنجا که شربت سیب است از شربت سیب ده درم و از گلاب دو قاشق یا بیشتر شربت کرده باید داد و غذا درین مقام آش زرک و نخود مقشر و ماش مقشر و یا آش سماق باید داد و اگر قبض باشد از تمر هندی و آلو باید داد و هو آش نخود

تحفه خانی، متن، ص: ۳۳۱

است و یا ماش و یا هر دو و آب سرد بر سر صاحب رعاف باید ریخت که در تسکین بسیار ممد است و در بینی صاحب این علت آب سرد و آب کشنیز تر که درو مثل برف و یخ باشد و بسیار سرد باشد باید چکانید و اطراف صاحب رعاف را باید بست که موجب جذب ماده است بموضع الم که خلاف بینی باشد و مراد باطراف دست و پاست و محل بستن آن بازوست از دست و رانست از پا و چنان باید بست که محل بستن بدر آید و حدوث ورم حصبه نیز درین مرض بسیار مجربست و خانه عنکبوت که با سیاهی که نوشته می‌شود آغشته کردن و از غبار آسیا قدری برو پاشیده در سوراخ بینی باید فرستاد و شاخ سوخته و نرم کوفته گوزن را که پنبه یا لته بآن آلوده کرده بر سوراخ بینی نهند بسیار نافع است و کافور به آب کشنیز تر و اندک سرکه بر پیشانی طلا کردن نیز مفید است و سرگین خر افشوده آب آن در بینی چکانیدن نیز بسیار مجربست و اگر اینها نشود اگر چنانچه از سوراخ جانب راست می‌آید و بسیار می‌آید کدوی حجامت در جانب راست در میان مایل بجانب راست جگر باید نهاد و جذب کرد و اگر از سوراخ چپ می‌آید کدو را مایل بجانب سپرز باید نهاد و جذب کرد و اگر از هر دو سوراخ می‌آید کدو بر میان راست معده باید نهاد و جذب باید کرد اما درین جذبها نباید بریدن و مراد همین جذب بجانب مخالف است و پس از ادویه که درین علت نافع باشد مازوی خام است زیرا که در خام تجفیف بیشترست و شب یمانی که زاک بلور است و اتراک آن را اجف تاش می‌نامند و نشاسته و صمغ عربی اجز برابر نرم کوفته و پیخته باید در بینی دمید و یا همین ادویه بر فتیله که در سیاهی آغشته کرده باشند پاشیده بسوراخ بینی

فرو باید برد و یا کاغذ سوخته و ودع سوخته که آن را کرپاسه می‌نامند

تحفه خانی، متن، ص: ۳۳۲

بر بینی باید نهاد و یا کندر و یا خون سیاوشان و انزروت نیک کوفته و پیخته بسوراخ بینی باید دمید و دمیدن کهربا و بسد سوخته بر بینی همین خاصیت دارد و ترکیب دیگر گل سرخ و کهربا و گلنار و مازو اجزا برابر کوفته و پیخته باید دمید و خطمی در سرکه نیک برهم زدن که لعاب دهن و بر سر مالیدن بسیار منفعت دارد و تسکین رفتن خون بینی می‌کند و خوردن آب بغایت سرد و در آب سرد نشستن و غوطه خوردن بسیار نافع و رعافی که سبب آن بسیار خون باشد در دماغ و بدن و علامت آن بسیار آمدن است و علاج آن فصد است از قیفال و نهادن محجمه بر کاهل مایل بجانبی که از آن جانب خون می‌رود چند بار محجمه می‌باید نهاد و جذب کرده و خون بیرون بگیرد چنانکه مذکور شد که درین مقام مقصود جذب بلاخراج است و می‌باید که جذب قوی باشد و مکرر و خوردن دوغ ترش به آب سرد بسیار نافع است و هر جا که رعاف تسکین باین تدبیرات نیابد آنچه مغلظ خون باشد از اشربه و اغذیه تقصیر و اهمال نباید کرد و از اغذیه مثل عدس که خائف از آب سماق و یا غوره و جمیع چیزها که درو قبض است و از اشربه مثل شربت انارین و شربت زرک و شربت بهی یا برف و امثال این و سرکه و گل ارمنی و از عدس ائاله کرده بر سر مالیدن نیز نافع است و پر نرم بوم بسرکه آلوده کرده در سوراخ بینی باید نهاد و بوئیدن افیون از مخدرات نیز مسکن است اما خوردن افیون درین مقام مخاطره است و اگر باین تدابیر تسکین نیابد سر صاحب رعاف را باید تراشید و در کج سفید گذاخته باید گرفت بغلظ باشد و گذاشت تا خشک شود و اگر در کج قدری سرکه به آب مخلوط باشد بهتر و اما رعافی که سبب گزیدن افعی یا جانور زهرداری باشد آن را علاجی نیست

تحفه خانی، متن، ص: ۳۳۳

و خلاصی از آن مشکل است.

[۱۴۰] مقاله در بیان امراض لسان

و از جمله امراض زبان ورم اوست و ورم زبان یا مادیت و یا ماده خالی ازین نیست که دمویست یا صفراوی و یا بلغمی است و یا سوداوی و اگر ماده دمویست علامت آن سرخی زبانست و سوختن او و قلت سیلان لعاب از زبان و دهن و علاج درین مقام فصد قیفال است و اخراج خون بقدر قوت و واجب و حاجت و تلین طبیعت بحقنه و اگر نتواند چیزی آشامید و اگر نتواند بمطبوخ فواکه یا ترنجبین و شیرخشت و خیارشنبه از هر کدام پنج مثقال درین مطبوخ حل کرده صافی ساخته بر نهار بخورد و یا در آب آلوی خشک که تر کرده باشند و جلاب از عناب ده عدد و بنفشه دو [۸۰] مثقال و قند هفت مثقال اول عناب و بنفشه در قدری آب که ملایم باشد جوشند و به نیم آورده از کرپاس گذرانیده صافی ساخته قند آمیخته نیم گرم باید داد و غذا ماء الشعیر باید داد و اگر سبب صفرا باشد علامت آن جوشش زبان و بشره است که مراد دمیدن چیزهاست بر روی زبان و بسیار وجع و الم و سوختن و عطش و زردی رنگ زبان و علاج درین مقام خوردن جلاب هر صباح از تمر هندی ده درم و آلوی بخارا ده عدد و عناب ده عدد شکر ده درم مجموع ادویه ترتیب داده و طبخ کرده بر وجهی که رسم است باید اختیار کرد و غذا ماء الشعیر و قاتق آب انارین معصور با حشم و یا آب خیار و هندوانه بجای شربت باید داد و تلین طبیعت باین ادویه باید کرد سنای مکی هفت درم آلوی بخارا و عناب و سپستان از هر یک ده عدد بنفشه تر و خشک

تحفه خانی، متن، ص: ۳۳۴

و یا نیلوفر و یا تخم کاسنی از هر یک سه درم که دو مثقال است و پوست هلیله زرد هفت درم و تمر هندی پانزده درم و برگ گل سرخ پنج درم و عناب الثعلب چهار درم و ترنجبین و شیرخشت از هر یک پانزده درم و یا از خیارشنبه بجای شیرخشت و ترنجبین

بست درم و یا حقنه اگر علیل قادر بر آشامیدن نباشد باین ادویه باید کرد سنای مکی پنج درم بنفشه و تخم کاسنی از هریک سه درم عناب و سپستان از هریک بست عدد سبوس گندم و خطمی و جو کشک کرده از هریک کف دست مجموع در سه رطل آب باید بآتش ملایم جوشید تا دو رطل بماند از کرپاس گذرانیده فلوس خیارشنب و شکر سفید از هریک پانزده درم درو حل کرده دیگر از پرویزن موی گذرانیده ده درم روغن کنجد و ده درم ابکامه و ده درم ترنجبین صافی و از نمک طعام و بوره ارمنی از هریک بمقدار نیم درم آمیخته بدو دفعه نیم گرم بوقت تابستان صباح یا پگاه بوقت زمستان نیم روز باید حقنه کرد اما پیش از حقنه شربتی یا شوربای بعلیل باید داد درین هر دو نوع که ماده دموی و صفراویست غرغره و مضمضه برب شاهتوت باید کرد و یا غرغره و مضمضه آب انارین باید کرد و یا به آب سماق و یا عناب بست عدد عدس ده درم و عنب الثعلب ده درم در قدری آب که مناسب ادویه باشد طبخ کرده از کرپاس گذرانیده و آب کشنیز تر بآن آمیخته باید مضمضه کرد و اگر سبب ورم زبان ماده بلغمی باشد علامت آن بسیاری سیلان لعاب دهن است و سفیدی رنگ زبان و قاروره و قلت عطش و قلت وجع و علاج درین مقام خوردن جلاب هر صباح از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته سه درم و قند سفید ده درم اول بیخ سوسن در قدری آب باید جوشید تا به نیم آید و از کرپاس گذرانیده صافی ساخته قند آمیخته نیم گرم باید آشامید و غذا درین مقام

تحفه خانی، متن، ص: ۳۳۵

مزوره نخودآب با شیر مغز بادام و تنقیه بدن اگر ممتلی باشد بحب ایارج یا بحقنه حاره و مضمضه بماء العسل مطبوخ که درو از اصول و بذور حاره باشد مثل پوست بیخ بادیان و بادیان و شبت و پوست و بیخ کبر و پوست بیخ کرفش و امثال این و یا غرغره بآبی که درو انجیر و شبت طبخ کرده باشد و لعاب تخم زعیر نیز در آن باشد و مالیدن زبان بعسل و سعت و فوتنج و هر چیز که سیلان آب و لعاب از دهن شود بآن مالیدن زبان نافع ورم است و اگر سبب ورم ماده و سوداوی باشد و علامت آن قلت آب دهن است و خشکی زبان و سواد آن و علاج درین مقام خوردن جلاب از بیخ سوسن تراشیده کوفته سه درم و قند سفید ده درم بیخ سوسن اول در قدری آب که مناسب باشد باید بآتش ملایم طبخ کرده به نیم آورده از کرپاس گذرانیده صافی ساخته قند آمیخته نیم گرم باید آشامید و غذا نخودآب با شیر مغز بادام و پرهیز از اغذیه و اطعمه باید کرد که مولد سودا باشد و تلین طبیعت بعد از ظهور نضج در قاروره بحب ایتیمون و یا مطبوخ ایتیمون باید کرد و مضمضه بشیر بز و یا بشیر خر باید کرد با روغن بنفشه و یا روغن کدوی آمیخته و یا آب جوشیده انجیر و لعاب زعیر و یا لعاب حله و زبان را به پیه بط و یا پیه مرغ و یا اندک روغن سوسن و یا روغن کنجد باید مالید و مضمضه به آب بادیان جوشیده و اندک فلوس خیارشنب باید کرد و گاهی سبب در ورم زبان خوردن ادویه سمیه است و درین صورت علاج آن علاج سم است.

[۱۴۱] مقاله در بیان علت قلاع که از امراض دهن است

و مراد بقلاع دمیدن زبان و دهن است و سطح آن و علامت آن

تحفه خانی، متن، ص: ۳۳۶

حمرت زبان و سطح دهان است با حرارت و علاج آن خوردن جلاب هر صباح از آب انارین معصور با شحم آنست مقدار سه اوقیه که قیاسا بست و یک مثقال باشد با قند سفید و ترنجبین از هریک ده درم آمیخته باید آشامید تا موجب تلین طبیعت نیز باشد و غذا ماش مقشر با شیر مغز بادام و یا با آلوی کوهی و شیر مغز بادام و اندک قند و تمر هندی و تلین طبیعت به آب فواکه و نقیع زردآلوی خشک که مراد تر کرده اوست و یا بمطبوخ فواکه و اخراج خون بفسد و حجامت اگر ضعفی در مزاج نباشد و مانعی از سن و غیرذلک نباشد و فصد وقتی که صبی و طفل نباشد زیرا که پیش از بلوغ فصد مجوز نیست و هر صباح سه بار یا بیشتر دهن بسرکه و گلاب باید شست و قدری روغن گل نیز درین آب باید آمیخت و از گل سرخ و سماق و گلنار ادویه برابر یکدیگر نیک

کوفته در دهن قدر قدر نگاه باید داشت و اگر قدری طباشیر و آرد عدس بوقت سوزاک باین ادویه آمیزند صواب باشد و ترکیب دیگر از ذرورات نافع مجربه کشنیز خشک و گل سرخ و سماق و فوفل و طباشیر و گلنار اجزا برابر و اندک کافور بوقت شدت سوزاک آمیخته نیک کوفته و پیخته در دهن پاشید نگاه باید داشت و دیگری گل سرخ و سماق و گلنار و نشاسته و تخم خرفه و تخم کاهو و صندل سفید و سرخ و طباشیر و فوفل از هریک ده درم و کافور نیم دانگ مجموع ادویه کوفته و پیخته و بر زبان دهن پاشیده نگاه باید داشت و بعد از آن مضمضه بگلاب و سرکه اندک روغن باید کرد و اگر قلاع کودکان را باشد برگ گاوزبان سوخته و یا آرد عدس پاشیدن کافی است و تخم خرفه با شیاف مامیثا بر زبان مالیدن با گلاب نافع است درین علت و اگر سبب حدوث قلاع رطوبات بلغمی مالحه است علامت آن بیاض لون زبانست

تحفه خانی، متن، ص: ۳۳۷

و عدم عطش و قلت درد و الم و علاج درین صورت خوردن جلاب هر صباح از گلقلند قندی ده درم و بادیان نیم کوفته سه درم اول بادیان در قدری آب بر وجهی که رسم و عادات است جوشیده و به نیم آورده و گلقلند آمیخته نیم گرم باید آشامید و غذا نخود آب با شیر مغز بادام و تنقیه دماغ بعد از ظهور نضح بحب ایارج و یا بحب صبر و یا بمطبوخ تربد و غرغره آبها که در ایشان عاقرقرحا و شبت و نانخواه جوشیده باشد باید کرد و مضمضه به آبی که درو مامیران چینی و اندک سرکه جوشیده باشند باید کرد و اگر درین آب قدری تخم ترب نیم کوفته و عاقرقرحا نیز جوشند بهتر باشد و یا آبی که درو عرق زیتون و مرزنجوش و اکلیل الملک و برنجاسف جوشیده باشند و درو لعاب تخم زعیر باشد و اگر حدوث ورم از ماده غلیظه سوداویه باشد و علامت او سواد زبانست و گزیدن بقوت و سوزش و خشکی آن و قلت آب دهن و لعاب و علاج درین مقام تنقیه دماغ بحب افیتمون و بمطبوخ او باید کرد و زبان شحم بط و مغز ساق گاؤ و روغن بنفشه و روغن بادام طلا باید کرد و در ابتدا مضمضه بسرکه که درو مازوی جوشیده باشند باید کرد و یا گلنار و سماق و یا همه باید کرد و در آخر علت مضمضه بآبی که درو انجیر خشک و شبت و اکلیل الملک و بابونه جوشیده باشند باید کرد و اگر ثبرات و قروح سیاه شود و ازو رائحه کریهه بمشام رسد و زاج قلقطار که مراد زاج سرخ است و فوتنج و گلنار و گل سرخ و سماق و شبت یمانی که مراد بآن زاج بلور است اجزا برابر کوفته و پیخته باید بر دهن و سطح زبان پاشید و دهن اول بسرکه و گلاب باید شست و اگر ابهل که میوه سرو کوهی است درین آب جوشیده مضمضه کند بهتر باشد.

تحفه خانی، متن، ص: ۳۳۸

[۱۴۲] مقاله در بیان امراض حلق

و از جمله امراض حلق سقوط لهات است و مراد بسقوط افتادن آویزه اوست که لحم زایدست و سر حلق از جانب بالا و در جانب شیب دو زایده دیگرست لحمی که آن را لوزتین می نامند و سبب سقوط لهاء و حنک که مراد بآن سقف دهن است انصباب خلط حار حاده است درین لحم که او را لهاء می نامند و علامت آن حمزه لهاتست و سوزش آن و وجع و الم شدید و عطش مفرط و علاج فصد و حجامت است و اسهال طبیعت به آب فواکه و یا بمطبوخ آن و مضمضه یا سرکه که درو برگ مورد و گل سرخ جوشیده باشند و غرغره با گلاب و سرکه درین علت نافع است و دمیدن گلنار و نوشادر و سماق برابر بسیار نافع است و غرغره برب شاهتوت نیز نافع است و غرغره به آب انار هفتجوش نیز همین خاصیت دارد و دارو که نافع باشد در محل لهات پاشیدن نافع است اجزا و ترکیب آن سماق و گل سرخ و گلنار و مازو و کشنیز خشک و فوفل اجزا برابر کوفته و پیخته و گاه سبب حدوث این علت انصباب خلط غلیظ بلغمی است در حنک و لهات و علامت آن بیاض لون است و عدم وجع سوزش و بسیاری آب دهن و حلق و سستی زبان و گرانی آن و علاج تلین طبیعت است بمطبوخ تربد و یا بحب ایارج و مضمضه و غرغره بعد عاقرقرحا و آبکاه و یا تخم ترب بادیان و شبت جوشیده در ماء العسل غرغره باید کرد و یا بمطبوخ انجیر.

تحفه خانی، متن، ص: ۳۳۹

[۱۴۳] مقاله در بیان علت بخر

که آن عبارت از رایحه ناخوش دهن است و بوی بد آن و سبب حدوث آن و گاهی حرارت معده است و علامت آن تخفیف آن و یا عدم آنست بوقت خوردن غذای رطب و یا خوردن طعام بسیار و علاج درین مقام تسکین و تطفیه حرارت معده است بخوردن آب انارین یا قند سفید و ترنجبین و یا تمر هندی و قند و ترنجبین و یا خوردن آب خیار یا قند و یا خوردن آب هندوانه با قند و ترنجبین و مقصود از الحاق ترنجبین یا قند مزید لین در طبیعت است و یا آب زردآلوی خشک تر کرده و یا سکنجبین ساده ده درم به آب برف سرد کرده اختیار کند تا هر صباح از عناب ده عدد و شکر ایض ده درم سویق الشعیر و تالقان جو سه درم با سه قاشق آب سرد خوردن و غذا آشی که به آب انار ترش و یا به آب ریواج و به آب غوره و یا زرک پخته باشند و در آن گوشت مرغ باشد و باید که صاحب این علت که سبب حرارت معده است مبادرت بخوردن طعام کند و معده را خالی نگذارد و مداومت بخوردن آب زردآلوی خشک تر کرده کند که درین علت قوی نافع است و اما اگر معده را قوت بکمال نباشد پس توقف درین علاج باید کرد از تکرار زیرا که از تکرار خوردن آب زردآلوی معده از کار می‌رود زیرا که مضعف معده است و نگاه داشتن این حب که نوشته می‌شود در دهن هر شب و روز سعد و اذخر و سنبل و عود و گلنار و صندل سفید و پوست ترنج و رامک و قافله مجموع ادویه کوفته و پیخته و بجلاب قند یا عسل حبها باید ساخت هریک بمقدار نخودی در دهن بوقت خواب هر شب نگاه باید داشت و گاه سبب بخر

تحفه خانی، متن، ص: ۳۴۰

غلبه رطوبت متعفن در معده و دهن است و علامت آن آنست که بخر در خلای معده جوع و شبع برابر و یکسانست و علاج درین صورت تنقیه معده است بقی آب شبت و تخم ترب و عسل و نمک و تخم خربزه مجموع جوشیده و با عسل آمیخته و ادباج بی‌نمک خورده باید قی کرد در هفته یکبار یا دو بار و اسهال طبیعت بحب صبر و یا بحب قوقایا و یا بمطبوخ تربد و یا نقیع صبر و یا شربت افستین و هر صباح جلاب از گل‌قند قندی ده درم و از سکنجبین ده درم و چهار قاشق آب نیم گرم شربت کرده باید خوردن غذا ماش مقشر و نخود مقشر با شیر مغز بادام و خوردن در بعضی اوقات اطریفل صغیر و زنجبیل پرورده مناسب است و عود و کبابه چاویدن نیز درین علت نافع است و اگر از سعد و زنجبیل و کبابه از هریک مثقال با عسل خمیر کرده حبها ساخته در دهن نگاه دارند صاحب این مرض را بسیار نافع است و صاحب این علت را می‌باید که از اغذیه و اطعمه غلیظه پرهیز کند که موجب فساد و شدت رایحه می‌شود زیرا که مولد ماده علت است مثل ماهی و شیر و جغرات و گوشت بزّه و مداومت بخوردن هلیله پرورده باید کرد که قوی نافع است در ازاله بوی بد در دهن و مداومت چاویدن کندر و مصطکی و قرنفل و قافله نیز مفید است و گاه سبب بخر و بوی بد دهن فساد عمور است که مراد گوشت میان دندانست بسبب انصباب مواد حاده درین محال و یا اجتماع رطوبت فاسده عفن و علامت این ورم عمور است و جلب رطوبات فاسده و وجع در محل ورم و علاج درین مقام فصد است و حجامت و خوردن جلاب از عناب و آلوی بخارا از هریک ده عدد و از تمر هندی ده درم و غذا ماش مقشر با شیر مغز بادام و یا غذا آش زرک یا آلوی کوهی مع مغز بادام و ترک گوشت و شیرینیها و تنقیه دماغ بحب بنفشه و

تحفه خانی، متن، ص: ۳۴۱

بمطبوخ هلیله و یا نقیع فواکه با نیم دانگ محموده و مضمضه با سرکه که درو گلنار و آس که برگ مورد است جوشیده باشند و استعمال سنون که مطیب رایحه کریهه باشد و مقوی دندانها از جمله آن اینست قوقایا و صندلین و گلنار و گل سرخ و سعد و کرمازو و رایک و مصطکی و فوفل و عود و سک و قرنفل و هلیله زرد از هریک پنج درم مشک و کافور از هریک دو دانگ

مجموع کوفته و پیخته بوقت حاجت در دهن نگاه باید داشت حب مطیب دیگر جوزبوا و فوفل و دارچینی و قولنجان و پوست اترج خشک کرده با پوست نارنج و ورق خلال مامونی که مراد اذخر است داشته مصطکی از هریک سه درم مجموع ادویه کوفته و پیخته و بگلایب خمیر کرده حبها باید ساخت هریک بمقدار نخودی و خشک کرده بوقت حاجت بوقت خواب در دهن باید نگاه داشت.

[۱۴۴] مقاله در بیان علت خنق که از جمله امراض حاره مهلکه است

و در تعریف خنق اطبا چنین گفته‌اند که هو امتناع نفوذ النفس الی الریه و القلب یعنی خنق آنست که نفس را بشش و دل دخول ممتنع است و سبب این امتناع و عسر و یا ورم لوزتین است که مذکور شد و این ورم یا از ماده دموست و یا صفراوی و علامت دمو امتلاء پری عروق و بدن است از خون و سرخی چشم و سوزش در حلق و ضربان شرائین متصله بحلق و بدین سبب حرارت در دهن است و دلایل دیگر از تدبیر متقدمه از اغذیه و اشربه و سن و عادت و فصل و اضاعت و غیر ذلک آنچه سابقا واقع شد که امداد درین علت کرده و علاج درین مقام فصد از قیفال و حجامت ساقین باید کرد و از میان دو شانه بگرفتن خون و نهادن محجمه بر دو طرف سینه بی گرفتن خون و این تدبیر جهت تبعید ماده است از حلق

تحفه خانی، متن، ص: ۳۴۲

و جذب ماده فاسده برخلاف محل علت و این بهر حیل که توان باید کرد و غرغره بر ادعات ماده مرض مثل عناب جوشیده و عدس آب عنب الثعلب و آب کشنیز تر و رب شاهتوت و یا غرغره آبی که درو عناب و عدس و عنب الثعلب و تخم کاهو و تخم کاسنی جوشیده باشند و تلین طبیعت به آب فواکه و یا بمطبوخ فواکه و اگر چاویدن و فروبردن غذا بر صاحب علت مشکل باشد اکتفا در اخراج ماده بحقنه لینه باید کرد مثل سنای مکی و بنفشه و نیلوفر و عناب و آلوی بخارا و سپستان و تخم کاسنی و سبوس گندم و خطمی و برگ چقندر و فلوس خیارشنب و روغن کنجد و ترنجبین و ابکامه و اندک نمک طعام از هریک مقداری که صواب دید معالج باشد اختیار باید کرد بر وجهی که رسم و عادت است ترتیب داده عمل باید کرد و هر دو قدم علیل را باید به آب گرم و سبوس و بنفشه مالید و هر صباح از عناب و آلوی بخارا از هریک ده عدد و تمر هندی ده درم و ترنجبین با شیرخشت از هریک ده درم چنانکه رسم است ترتیب داده باید آشامید غذا ماء الشعیر و نباید گذاشت که طبیعت بسته شود زیرا که درین علت احتباس طبیعت نیک نیست و موجب تصاعد و تراقی بخارات بجانب اعالی می‌شود و می‌باید اماله ماده مرض بجانب اسفل کرده بهر حیل که جایگیر باشد و اگر غرغره به آب انارین معصور با شحم کنند در ردع ماده بسیار مفید است اما این تدبیر در اول باید کرد و در انتها مناسب نیست بلکه در انتها محلل صرف باید اختیار کرد و اگر ماده مرض صفرا باشد علامت او وجع شدید و سوزاک آن ورم و اندوه و عطش شدید و خشکی دهن و تلخی آن و بیخوابی و اضطراب و درین مقام نیز علاج فصد است و تلین طبیعت به آب فواکه و مطبوخ آن و غرغره بر شاهتوت و شربت عناب با قدری آب و خوردن آب انارین با قند و ترنجبین و خوردن زردآلوی تر کرده

تحفه خانی، متن، ص: ۳۴۳

و یا عناب و عدس در آب جوشیده و آب انارین قدری درو آمیخته و اندک سرکه غرغره باید کرد و آب کشنیز تر و شربت شاهتوت و آب خیار و به این جمله نیز غرغره کردن بسیار مفید است غذا ماء الشعیر و اگر قادر بر خوردن غذا نباشد حقنه باید کرد بآنچه مذکور شد و نباید گذاشت که علیل تکیه کند بنا بر خوف بسته شدن نفس و حبل الخنق که بالخاصیه مزیل این مرض است و مراد بآن ریسمان است که در گردن افعی بسته و افعی را بآن کشته‌اند و اثر خون افعی می‌باید که در آن ریسمان باشد که چنین گفته‌اند که در خاصیت ابلغ است و بستن این ریسمان در گردن مخنوق منجی و مخلص ازین مرض مهلک است و چکانیدن خون

کاسه بشت در گلوی مخنوق گرم گرم از جمله منجیاتست و نهادن ضمادات جاذبه مواد از بیرون گلو اگر مزاج دماغ علیل قوی باشد و اگر سبب خفاق ماده بلغم و یا سودا باشد و علامت بلغم عدم سوزاک و عدم حرارت و قلت وجود سفیدی رنگ بشره و بسیاری لعاب دهن و شدت ضیق نفس و عسر فروبردن غذا و تهیج روی که مراد بیرون آمدن اوست و بلندی اوست و علاج درین ماده غرغره برب چهار مغز تر است و سرکه او که موضوع از برای همین مرض است باید کرد و تلین طبیعت بحقنه و شیاف است ملینه باید کرد و یا با حاده باید کرد و یا غرغره بعسل و ابکامه و یا بمطبوخ انجیر و سکنجبین باید کرد که درو تخم قجی که خردل است باشد و یا به آب ترب و مویز و خردل و عاقرقرحا باید و دوی نافع در یک ماده تخم ترب و تخم هزار اسفند و خردل و حلتیت از مجموع برابر یکدیگر کوفته و پیخته بحلق باید دمید و این تدبیر بعد از انحطاط و رو به بهی آوردن ورم مناسب است و غرغره بماء العسل و سرگین و اشرك بآن آمیخته باید کرد و همچنین است که اگر

تحفه خانی، متن، ص: ۳۴۴

سرگین فراشتک نیک کوفته و نوشادر کوفته برابر آمیخته بر حلق دهند نافع است و هر صباح جلاب از بادیان یک درم و از قند سفید ده درم چنانچه رسم است اول بادیان جوشیده صافی ساخته قند آمیخته نیم گرم باید اختیار کرد و غذا نخودآب با شیر مغز بادام و اگر ماده مرض سودا باشد و علامت ترشی طعم دهن است و خشکی آن و صلابت و سختی ورم و کبودی رنگ صاحب خناق و علاج اول فصد باسلیق است و حجامت هر دو ساق و گرفتن خون از هر دو و باید که درین مقام اکتفا بمجرد جذب فقط نکند و مالیدن هر دو ساق و هر دو قدم بسیار و از آبی هم به آبی که درو از حشایش محله جوشیده باشد مثل خطمی و بابونه و اکلیل الملک و و استفراغ و تنقیه بدن بحقنه حاده و اجزای آن اینست سنای مکی پنج درم و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته سه درم بابونه و شبت از هریک یک کف دست و تخم حله شکسته ده درم قنطاریون دقیق دو درم تربد سفید دو درم و عناب و سپستان و انجیر خشک از هریک ده عدد و مویز دانه بیرون کرده ده درم و اکلیل الملک و بابونه از هریک یک کف بادیان نیم کوفته دو درم و مرزنجوش ده درم مجموع ادویه در سه رطل آب باید جوشید تا یک رطل و نیمه بماند از کرپاس گذرانیده پانزده درم فلوس خیارشنبه درو حل کرده و از پرویزن موی گذرانیده و ده درم ابکامه و ده درم روغن کنجد و نیم درم بوره ارمنی درو حل کرده و شحم حنظل دو دانگ آمیخته نیک برهم زده نیم گرم بدو دفعه عمل باید کرد و غرغره درین ماده بآبی که درو شبت و نیم جوشیده باشند و یا شیر که درو انجیر جوشیده باشند باید کرد و درین علت باید حذر از کثرت کلام و آواز و اضطجاع و به پشت افتادن و اما ذبحه که عبارت از ورم هر دو جانب حلقوم است و این نیز از امراض حاده مهلکه است و این

تحفه خانی، متن، ص: ۳۴۵

بدتر از خناق است و سبب او امتلای بدن است از خون و بسیار خوردن شیرینیا و گوشتها و خوردن شراب و ترک استفراغ در مدتها و علامت این علت آنست که از بیرون حلق از گوش بگوش دیگر سرخی هلالی ظاهر شود و سیلان لعاب دائمی از دهن و صاحبش چاویدن و فروبردن غذا نیست و اگر در فروبردن مبالغه کنند از هر دو منخر او بیرون می آید و قادر بر تکلم نیز نیست و جنوظ عین او را لازم است که مراد بیرون آمدن چشم بجانب بیرون و علاج او فصد قیفال است و اخراج خون بحسب واجب و قوت و غرغره برب شاهتوت و آب کشنیز تر و آب برگ عنب الثعلب و عدس مطبوخ و فلوس خیارشنبه هر روز بکرات و مرات کثیره که بیش از پنجاه نوبت باشد زیرا که این تدبیر را در خلاصی تجربه کرده اند اگر قوت باشد و نحافت بدن نباشد اعاده فصد ثانیاً و ثالثاً باید کرد که اگر تدبیر را تاثیری هست کشایش در تخلیص ازین مرض ازین بابست و تلین طبیعت به آب فواکه و بمطبوخ و یا نقیع او باید کرد و اگر از ملینات چیزی فرونتواند برد سعی در حقنه باید کرد و ابتدا از لینه باید کرد و حقنه لینه و حاده چنانچه مذکور شد و اگر کار علیل بتواتر نفس انجامد و شدت اختناق البته سعی در نهادن ضمادات جاذبه از خارج خلق باید کرد و در امر این علت اهمال نباید کرد زیرا که این علت بدترین خنقاهاست و باید که لحظه لحظه بماء الشعیر غرغره کند و به آب انار

ترش با قدری سرکه نیز غرغره مفید است چنانکه سابقا در خنق مذکور شد و اگر از چهار روز گذرد امید انفجار ماده است زیرا که اکثر اورام درین مدت نضج می‌یابد و درین حین که گمان نضج باشد بمثل شیر و لعاب حله و لعاب تخم مرو و یا خمیر ترش در شیر حل کرده بنهد

تحفه خانی، متن، ص: ۳۴۶

و اگر ماده منفجر شد و ورم تخفیف یافت و چاویدن و روبردن غذا آسان شد باید که آب زردآلوی تر کرده پنجاه درم و ده درم ترنجبین و ده درم شیرخشت درو حل کرده صافی ساخته باید آشامید و باید که معالج درین مرض نگذرد که طبیعت بسته شود و این در علاج اصل است و غذا درین مقام ماء الشعیر است با روغن بادام و حشو و اثاله از آرد جوشیده و شیره مغز بادام و یا روغن بادام و گاه در حواشی حلق بثور حادث می‌شود و گاه حدوث او بقصبه شش می‌رسد و از ماده دموی یا صفراوی و علامت او حرقه و سوختن گلو است بوقت چیزی فروبردن و خصوصا از اغذیه و اشربه که درو ملوحت و حموضتی باشد و یا شیرین باشد زیرا که از قبول این طعوم بمحل آفت متادی می‌شود و موجب وجع و الم قوی است و علاج درین مقام فصد قیفال است و خوردن جلاب هر صباح از شربت عناب و یا شربت سکنجبین ساده ده درم با سه خیار قاشق آب که سرد نباشد و غذا ماء الشعیر و روغن بادام و لعاب اسبغول و یا لعاب دانه بهی و یا اثاله از آرد میده جو و نشاسته بروغن بادام شیرین و یا روغن بنفشه بادام و پرهیز و هجران از گوشت و هرچه مولد ماده مرض است خصوصا شراب و شیرینیها و ترشیها نیز زیرا که موجب کثافت جلد حلق و خشونت سطح و مورث ضیق النفس است و هر جا که بقرحه انجامد علاج بموم روغن باید کرد و بمرهم ایض.

[۱۴۵] مقاله در بیان درماندن استخوان و خار و زلوک بخلق

و تدبیر آن و علامت آن آنست که از حلق و دهن آنچه می‌آید خون رقیق صافی است و کرب و غم و اندوه و کم است که متعلق بقصبه ریه شود و علاج

تحفه خانی، متن، ص: ۳۴۷

اگر چنانچه آنچه درمانده است مدرک بحس بصر شود آن را بآلتی که موضوع از برای همین معنی ساخته‌اند باید گرفت و اگر مدرک بحس نباشد علاج ضربه است بر خرز کردن که مراد بآن پیوند اوست و پا از جانب قفا بر محاذات سینه و درین مرض ضرب خالی از خطر نیست زیرا که گاه ضرب سبب استحکام خار و استخوان در محلی که محکم شده است می‌شود و از آنچه پیش داخل شده بود پیش می‌آید و دیگر بیرون آمدن او مشکل است و این سبب هلاک است و علاج دیگر آنست که از اغذیه مزلقه که در آن از لاق قوی باشد باید داد که آنچه درمانده است از آن موضع بلغزد و بیرون آید مثل اثاله از آرد باقلی که درو مثل تخم مرو و یا تخم ریحان و امثال آن انداخته باشد و دیگر آنست که لقمه کلانتری از گوشت و یا غیر آنکه تواند فروبردن برشته محکمی استوار ساخته یکسر رشته بدست کسی که دهد و لقمه را فروبرد همین که لقمه از حلق تجاوز کند رشته را بقوت بیرون کنند که البته انجیر که بخلق درمانده باین لقمه متعلق شده بیرون می‌آید و این از تدابیر حسنه است درین بلیه و علاج در اخراج زلوک که در حلق چسپیده است با آشامیدن و غرغره کردن سرکه و نمک است و یا غرغره بسرکه و تخم قجی باید کرد و یا به تخم تراپیزک و یا غرغره بسرکه و سیر کوفته و با سرکه خلط کرده غرغره باید کرد و خوردن سیر فقط نیز سبب بیرون آمدن زلوک و کشتن اوست و یا در حلق بوره و نوشادر و تخم قجی باید دمید و دمیدن زاج در حلق نیز بیرون آورنده اوست و از تدابیر حسنه درین مقام اینست که علیل را بگرم‌خانه حمام باید در آورد و چندان مکث باید فرمود که نزدیک بغشی رسد و درین حین گل ببارق و یا یخ نیک سرد ساخته بر دهن علیل باید داشت

تحفه خانی، متن، ص: ۳۴۸

که البته بیرون می‌آید و این را ارباب تجربه و حذاق اطبا بکرات امتحان کرده‌اند و این تدبیر پیش ایشان از مجربات شده است.

[۱۴۶] مقاله در بیان امراض دندان

و از جمله امراض دندان درد و الم آنست و سبب او یا سوی مزاج حار است و علامت او وجع شدید است که موجب قلق و کرب است و سکون با ملاقات اشیاء بارده بالفعل و بالقوه و گاه حدوث ورم نیز در لثه که گوشت بیخ دندان است می‌باشد و حمرت و ضربان آن و علاج درین مقام فصد از قیفال است و حجامت میان دو شانه و فصد رگ پیشانی و اسهال طبیعت بمطبوخ فواکه و مطبوخ هلیله و نگاه داشتن سرکه و گلاب در دهن و اگر وجع شدت بآن قدری کافور نیز باینها باید آمیخت و مضمضه باید کرد و یا سرکه و گلاب و روغن گل و آب خیار مضمضه باید کرد و یا به آب برگ کاهو به آب کشنیز تر و یا آب برگ خرفه و اندک افیون مضمضه باید کرد شربت درین مقام تمر هندی ده درم و قند سفید پانزده درم و یا جلاب از عناب ده عدد و قند سفید ده درم چنانکه رسم است ترتیب داده باید آشامید و غذا ماش مقشر با شیر مغز بادام و تمر هندی و شیر بادام و اندک قند جهت قاتق و یا غذا از آب انار ترش و شیر مغز بادام و ماش مقشر و اگر سبب سوء مزاج بارد بلغمی باشد و علامت او سکونست حین ملاقات اشیاء حاره بالقوه و بالفعل و عدم حمرت لثه و ضربان آن و ضرر یافتن از ملاقات اشیاء بارده و طغیان وجع بعد از ملاقات و علاج درین صورت تنقیه بدن و دماغ است بحب ایارج و یا بحب صبر و یا بمطبوخ تربد و جلاب هر صبح از

تحفه خانی، متن، ص: ۳۴۹

سکنجبین عسلی ده درم و یا از سکنجبین قندی ده درم با قدری مناسب آن آب نیم گرم آمیخته چنانکه رسم است ترتیب داده اختیار باید کرد و غذا نخود مقشر با شیر مغز بادام و یا شیر مغز تخم معصفر و اندک دارچینی در آتش باید انداخت و مضمضه بسرکه که درو فوتنج جوشیده باشند و صعتر و عاقرقرا و بیخ کبر از هریک و یا همه و مالیدن ایارج فیکرا در دندان درین صورت نافع است و مضمضه بماء العسل که درو زوفا و فوتنج و عاقرقرا و پوست بیخ قنار الحمار جوشیده باشند و مراد بقنار الحمار کبر موعانست و اکثر این گیاه در مزارات می‌روید و بعضی اطبا را گمان اینست که مامیثا است و این غلط است و مالیدن بیخ دندان بعاقرقرا و بوره و زنجبیل و فلفل و شیطرح هندی بسیار نافع و مسکن وجع است و یا مضمضه بسرکه که درو تخم حنظل جوشیده باشند باید کرد که بسیار نافع و مجربست و یا زنجبیل بسرکه جوشیده باید در دندان نهاد و یا ازین دارو باید در دندان دردمند نهاد نوشادر و افیون از هریک نیم درم و عاقرقرا یک درم و نیم کوفته و پیخته بر دندانانی که خورده شد و بسیار درد می‌کند باید نهاد و این دارو در تسکین درد نظیر ندارد اما باید احتیاط کرد که بگلو نرود زیرا که افیون و نوشادر هر دو مخاطره است و اگر باین تدابیر تسکین نیابد علاج نهادن فلونیای رومی یا فارسی نیز موجب تسکین وجع است اما در صورتی که از دندان فایده نمانده باشد و خورده شده بهتر آنست که باستاد کامل اخراج باید فرمود که بکند و اگر دندان را سوراخی و آفتی غیر از وجع طاری شده سعی در تسکین وجع باید کرد زیرا که دندان جوهر نفیس است و محتاج در وصول غذا بکمال بیدن و دیگر موجب زینت انسانست و دیگر در کندن آفات عظیمه متصور است بلکه بسیار آن واقع شده و موجب هلاک شده و یکی از آفات او

تحفه خانی، متن، ص: ۳۵۰

آنکه اگر در هوای سرد دندان کند و از آب سرد و هوای سرد و از تری اجتناب نکند کزک که مراد بآن تشنج است و از امراض مهلکه که مهلت نمی‌دهد واقع می‌شود و بعد از وقوع از هزار یکی خلاص نشده است و آفت دیگر آنکه بعد از کندن دندان اگر احتیاط نکنند محل دندان جراحی شود که بهیچ تدبیر علاج نیاید و بناسور انجامد و دیگر از جمله آفات آنست که اگر دندان پیش باشد و از جانب بالا- و بیخ آن محکم بوقت کندن آفت عظیم است چشم را و خوف نزول است پس در کشیدن دندان سالم از خورده شدن بسیار تامل باید کرد و بهر دردی دندان نباید کشید و گاهی بسبب وجع دندان شرکت معده می‌باشد و علامت او

اشتداد و هیجان وجع است بعد از خوردن غذای غلیظ و علاج تنقیه معده است بقی به آب شبت و تخم خریزه و آب ترب و نمک مداومت باطریفل و گوارش مصطکی و یا گوارش عود و غذا ماء اللحم و اجتناب از خوردن در شب باید دایم سیر نباید خوردن و گاه سبب درد دندان کرمی است که درو حادث می‌شود و این اکثر در دندانهای خورده شده می‌باشد و علاج او اخراج کرم است بنحوی که از سیر و تخم ترب و زعیر با پیه بز کوفته و بر بالای آتش نهاده و کاسه شیب سوراخ کرده سرنگون مانده دهن بر محاذاه سوراخ آن باید نهاد و آب که در دهن جمع می‌شود در کاسه آب باید انداخت کرمهای ریزه سفید سرسیاه ظاهر می‌شود و هر دندان که می‌جنبند و می‌افتد اگر بواسطه کبر سن است او را علاجی نیست و حدوث امراض دندان اگر بسبب رطوبت عفن و یا بواسطه بخار معده و امثال اینها اگر باشد درین صورت سعی علاج او بمحققات و قوابض باید کرد و بر حافظ دندان واجب است که حلویات چسپیده مثل حلوی مغزین خصوصاً که از مغز چهار مغز باشد حذر کند و از آب سرد بالای آتش گرم و از عکس این نیز حذر کند.

تحفه خانی، متن، ص: ۳۵۱

[۱۴۷] مقاله در تغییر دندانها بحسب رنگ مثل سیاه شدن و سبز شدن و کبود شدن

و این احوال سبب نفوذ مواد ردیه است در جوهر دندان و علاج درین مقام تنقیه بدن و دماغ است از اخلاط فاسده موجب این علت و غرغره بآبی که درو پوست بیخ کبر و بادیان جوشیده باشند باید کرد و بر دندان از ادویه جالیه که دندان را سفید سازد باید طلا کرد مثل شاخ گوزن سوخته و پوست تخم مرغ سوخته و آرد جو و زبد البحر و شیخ و سرطان سوخته از هر کدام سه درم سادج هندی نیم درم مجموع کوفته و پیخته و در انگشت از کرپاس نو پیچیده برین دارو آلوده کرده بر دندان باید مالید و این دارو در کمال جلا و تقویت دندان است و عدس مقشر و جو مقشر و خطمی در قدری سرکه جوشیده مضمضه باید کرد و آب عنب الثعلب با سرکه مضمضه کردن نیز همین خاصیت دارد و گاهی دندان را حاضر حادث می‌شود مراد بحفر چیزیست سفید مثل کج که بر بیخ دندان متحجر می‌شود و این بسبب تصاعد بخارات از معده است و علاج آن تنقیه معده است بقی و حبوب مسهله و خوردن آب زردآلوی تر کرده و آب فواکه و مداومت مسواک است و استعمال سنونات جالیه که مذکور شد و بتقریب بالا مذکور شد که از سنون مراد ادویه مستعمل در علاج دندان است و حافظ دندان را واجب است حذر از اغذیه غلیظ مبخّر است چنانچه در علاج درد دندان مذکور و گاهی دندان را حکه عارض می‌شود که صبر از خریدن و دندان برهم ساویدن ندارد و سبب حدوث او اطعمه غلیظه است و خصوصاً که تیز باشد و خوردن آبهای غلیظ و از خوردن

تحفه خانی، متن، ص: ۳۵۲

این اغذیه و ازین آبها اخلاط غلیظ متولد می‌شود و باصول و بیخهای دندان می‌ریزد و علامت این علت آنست که در لثه که گوشت بیخ دندان است حکه شدید است و علاج درین مقام خوردن جلاب هر صباح پنجاه درم آب برگ خرفه خوردنست و یا سکنجبین ساده ده درم با شیر تخم خرفه ده درم و یا آب هندوانه قیاسا بست مثقال و قند ده درم باید آشامید و یا از عناب و آلوی بخارا از هریک ده عدد و قند سفید ده درم و غذا ماش مقشر و کدوی تر با گوشت بزغاله و یا مرغ جوجه و تنقیه بدن و دماغ بعد از ظهور نضج در بول بمطبوخ فواکه و یا بمطبوخ هلیله و مضمضه به بیخ حماض که در سرکه جوشیده باشد و مراد بحماض درین مقام قوی است و یا مضمضه بسرکه و گلاب باید کرد و گاهی بشیخ و دندان برهم ساویدن عارض مشایخ و نسوان و صبیان را می‌شود و پیران را بواسطه آنکه ضعف در عضلات هر دو فک ایشان شده است و بواسطه ضعف بدن ایشان قابل انصباب مواد شده است و بدین سبب مواد از دماغ به بیخ دندانها می‌ریزد و مثل تشنج عارض می‌شود و چون انصباب درین حال بیشتر است و شعور مفقود تا خود را حفظ تواند کرد و بدین سبب این فعل صادر می‌شود و علاج اگر چنانچه عارض صبیانست تحریک ماده نمی‌باید

کرد و ایشان را بحال خود می‌باید گذاشت که بمرور ایام این علت از ایشان برسیدن بلوغ زایل می‌شود و اما پیران را و نسوان را تدبیر تنقیه بدن و دماغ است بحب ایارج و یا حب صبر و یا حب قوقایا و چرب کردن بروغن گرم مثل روغن سوسن و زببق و هر صباح آشامیدن جلاب از بادرنجبویه و بادیان نیم کوفته از هریک دو درم و گلکند ده درم مجموع غیر از گلکند باید قدری آب که مناسب دواست طبخ کرده

تحفه خانی، متن، ص: ۳۵۳

به نیم آورده گلکند درو حل کرده نیم گرم باید آشامید و غذا نخودآب با شیره مغز تخم معصفر و گاهی کندی دندان را عارض می‌شود و از آن اطباً تعبیر بآن می‌کنند که آب دندان زایل شده است و اگر حدوث او پیران راست و کسانی که ترشی بسیار می‌خورند و صاحب این علت نمی‌تواند چیزهای محکم و خشن را چاویدن و گاه چنان می‌شود که چیزهای نرم معتاد را نمی‌تواند چاوید مثل نان و پیران را بسبب برودت دماغ این عارض می‌شود و علاج او بادیان رومی و بادیان از هریک دو درم و گلکند عسلی دو درم و غذا نخودآب با شیره مغز تخم معصفر و تنقیه دماغ بحب ایارج و یا ایارج جالینوس و نهادن کمادات بمغز چهار مغز بریان کرده و یا بزرده تخم مرغ بریان کرده گرم باید نهاد و یا پیاز عنصل پخته بر دندان کند شده باید نهاد و یا پیاز عنصل با سرکه باید نهاد دندان را بحب الغار و شبت و زراوند مدحرج باید مالید و اگر حدوث این علت از سوی مزاج حار باشد مضمضه بشیره خرفه و یا بشیر باید کرد و روغن گل بر دندان باید مالید و اما حدوث ورم حار در لثه که گوشت بیخ دندانست که علامت آن سرخی رنگ محل ورم است و سوختن او و وجع و ضربان او و بیرون آمدن خود باندک سببی از او و علاج او فصد از قیفال است و حجامت میان دو شانه و بخوردن جلاب هر صباح از عناب و آلوی بخارا هریک ده عدد و از قند سفید ده درم مجموع چنانکه رسم است ترتیب داده باید آشامید و یا از آب انارین معصور با شحم آن سه اوقیه که بست دو نیم مثقال می‌شود و یا ده درم قند سفید و ده درم ترنجبین صافی آمیخته باید خوردن و غذا آش آلوی کوهی و تمر هندی و یا لیمو و یا نارنج با شیره مغز بادام و اندک قند و تلین و اسهال طبیعت بمطبوخ فواکه و یا بمطبوخ هلیله و فصد از چهار رگ که

تحفه خانی، متن، ص: ۳۵۴

مراد دو رگ از داخل لب بالاست و دو رگ داخل لب شیب است و نزد اطباً اسم او چهار رگست باید زد که درین علت نافع است و مضمضه با سرکه و گلاب باید کرد و یا به آب سماق و سرکه هر دو باید کرد و این دوا که نوشته می‌شود در ازاله او نظیر ندارد (گلنار) و مازو و میوه سرو و اقماع انار ترش که بر درخت نرسیده است و طباشیر و گل سرخ و طراثیث و فوفل و سماق اجزا برابر کوفته و پیخته در بیخ دندان باید پاشید و مضمضه با سرکه و آب برگ عنب الثعلب منفعت بلیغ می‌رساند و صاحب این مرض را باید پرهیز از خوردن شراب و گوشت و شیرینیها کرد و مکیدن انار نیم ترش که اهل خراسان می‌خوش می‌نامند و خوردن امروز زردآلو و شفتالو و سیب ترش درین مرض قوی نافع است و سزاوار آنست که عمور را مکرر بمالد و گاه در لثه و عمور دندان قروح حادث می‌شود و مذکور شد که مراد بلثه گوشت بیخ دندانست و مراد بعمور گوشت میان دندان و علاج او آنست که اگر چنانچه از گوشت بیخ دندان و عمور فاسد شده باشد و قابل اصلاح نباشد آنها را باید برید و دور کرده و از ادویه مجففه قابضه بر آن باید پاشید و تنقیه بدن و دماغ از اخلاط فاسده بحبوب و ایارجات و شیبارات باید کرد و استعمال ادویه که مزیل فساد است در لثه باید پاشید مثل فلافیون و باید احتیاط کرد که بگلو نرود و الا ترک این علاج اولی است زیرا که فلافیون مرکب از اخشار و زرنیخ است و هر دو سم است پس در امثال این ادویه بحسب صلاح و فساد او بر طبیب تنبیه لازم است تا معالج متهم بخطا نشود و بعد از نهادن این ادویه مضمضه بسرکه که درو گلنار جوشیده باشند و یا مازو و یا سماق و یا همه بقدر فساد و عدم آن باید کرد.

تحفه خانی، متن، ص: ۳۵۵

و سیلان خون از دهن اگر بسبب قروح حادثه در دهن است علاج او علاج قرحه است که مذکور شد و اگر سبب امراض لثه است نیز مذکور شد و اگر سبب جریان خون تشقق و ترقیدن دهن است علاج او خوردن جلابست هر صباح از بنفشه دو مثقال و عناب ده عدد مجموع ادویه در قدری آب که مناسب باشد طبخ کرده به نیم آورده و هفت مثقال قند سفید آمیخته نیم گرم اختیار باید کرد و غذا ماش مقشر و شیره مغز بادام باید ساخت و لعاب دانه بهی و لعاب اسبغول با قدری روغن بادام شیرین و یا روغن بنفشه بادام خلط کرده بر مواضع تشقق باید مالید و بر لب اگر واقع باشد پوست رقیق که بیضه مرغ و یا پوست رقیق که از درون نی بیرون می آید باید چسپانید و پاشیدن طباشیر و کبابه و نشاسته و کشنیز خشک کوفته و عدس مقشر و تخم خرفه و گل سرخ اجزا برابر کوفته و پیخته پاشیدن بسیار نافع است و اگر سوزاک باشد کافور و صندل سفید و عدس مقشر و سماق مجموع ادویه برابر کوفته و پیخته بر عضو مأوف باید مالید و مالیدن شحم بط و مرغان بر زبان و دهن ترقیده بسیار نافع است و اما سبب بسیاری آب دهن و سیلان آن حرارت و رطوبت است و علامت آن ازدیادست در حین گرسنگی و در حین تقلیل غذا و علاج آن اگر علامات غلبه خون ظاهر باشد فصد است از باسلیق و اخراج خون بقدر قوت و طاقت و خوردن جلاب هر صباح از ربّ بهی ده درم و یا شربت سیب ترش ده درم و یا رب ریواج و یا شربت انار ده درم با گلاب و مضمضه به آب برگ سیب کوفته معصور و یا به آب برگ بهی

تحفه خانی، متن، ص: ۳۵۶

معصور و یا کاسنی که او را شسته باشد با نمک خوردن و اما سبب بلغم باشد در سیلان و علامت او علامات غلبه بلغم است و علاج او خوردن جلابست هر صباح از گل‌قند قندی ده درم و غذا نخود آب با شیره تخم معصفر و گوشت مرغ و تنقیه معده بقی بماء العسل و تخم ترب و ترب و شبت و بیخ سوسن و نمک و امثال این آنچه منقّی بلغم باشد و هر شب استعمال اطرینفل صغیر دو مثقال بخوردن باید کرد و اگر این فائده تمام ندهد اطرینفل کبیر باید اختیار کرد و خوردن گوارش عود نیز درین مرض بسیار نافع است و گوارش مصطکی نیز همین حکم دارد از هر کدام که باشد مقدار خوردن یک مثقال است و خوردن نان با عسل نیز نافع است و چاویدن دارچینی و مصطکی و قاقله و کندر نیز بسیار نافع است و خوردن خردل که تخم قجی باشد یک مثقال و تخم تراپیزک دو مثقال باندک عسلی آمیخته باید خورد و استعمال این چیزها وقتی باید که مزاج خیلی حار نباشد و الا بمداومت این اشیا مزاج زود از اعتدال بیرون می آید پس گاه گاه باید صاحب این علت می باید از فواکه بسیار ارتکاب نکند و از بقول بارده مجتنب باشد مثل خیار و بادرنگ و در سیلان لعاب دهن کودکان مجرد مالیدن به افاقیا کافی است و در ایشان تدبیرات قوی نمی باید کرد.

[۱۴۹] مقاله در بیان سعال

که مراد بآن سرفه است و چون مجرای خروج ما یدفع بسرفه حلق و دهن است پس درین امراض معدود شد و تعریف سعال چنین کرده اند که السعال حرکته رجائیه من الریه لدفع شیء مودی فیه و ازین جهت مقرر که معدود از

تحفه خانی، متن، ص: ۳۵۷

امراض ریه است و آوردن او در میان امراض حلق وجهی ندارد مگر بملاحظه مذکور و سبب او خشونت حادث در قصبه ریه است و این خشونت بسبب وصول دخان و یا غبار است بقصبه شش و علامت او وجود سبب و تقدم اوست و درین صورت علاج ملسا گردانیدن قصبه ریه است باشیاء لعابی مثل جلاب از بنفشه و یا شربت او و یا شربت خشخاش از هریک ده درم در قدری آب گرم که مناسب است و غذا ماش مقشر با شیره مغز بادام و اسفاناخ و یا حسو از آرد باقلی با شیره مغز بادام و یا بادام و اندک قند سفید و یا ائاله از نشاسته و روغن بادام شیرین و اندک قند و این نوع سرفه سهلست و منجر بمرض دیگر نمی شود مثل سل و ذات الجنب و

ذات الریه و اما آنکه سبب او ورم شش باشد و یا ورم جگر باشد معالجه هر یک در محلش مذکور خواهد شد و گاه حدوث سعال بعقب زکام می‌باشد و سبب این نزول خلط غلیظ لزج است بریه و علاج او هر صباح آشامیدن جلاب از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته است سه درم و سپستان ده عدد و پرسیاوشان ده درم و زوفائی خشک سه درم و قند سفید ده درم مجموع ادویه غیر از قند در مقداری آب که مناسب ادویه باشد باید طبخ کرد تا به نیم آید صافی ساخته قند مذکور آمیخته باید آشامید و غذا ماش مقشر و شیره مغز بادام و اندک نخود نیز و اگر آنچه از دماغ فرومی‌آید رقیق باشد و سبب در سرفه این چنین خلطی باشد و علامت او آنست که در خواب پیش می‌شود و اگر این چنین سرفه شود و بطول انجامد خوف حدوث سل است و علاج او خوردن جلابست هر صباح از شربت خشخاش ده درم در قدر آب گرم و غذا ماش مقشر و شیره مغز بادام و اسفاناخ در دهن نگاه داشتن ازین حب السعال که مذکور می‌گردد نشاسته و کتیرا و مغز بادام مقشر و مغز دانه بهی

تحفه خانی، متن، ص: ۳۵۸

و مغز دانه حماض که مراد تخم فو است و ربّ سوس اجزا برابر مجموع کوفته و پیخته لعاب دانه بهی و یا لعاب اسبغول خمیر کرده جها باید ساخت هر یک بمقدار بخوری و هر شب چهار عدد در شیب زبان نگاه باید داشت و این حب موجب تغلیظ ماده است و لزوجت و مانع است از ریختن و سیلان بمواضع اذیت و گاهی حدوث سرفه بواسطه کثرت رطوبت ریه است و علامت او خرخره سینه است می‌رسد مانع را که درین مقام مناقشه کند و گوید که لا نسلم که این علامت دلیل رطوبت نفس ریه شود چه می‌تواند که از دماغ بلغم کثیر براه قصبه شش نازل شده باشد و بواسطه دخول و خروج نفس تحریک او می‌کند صورت خرخره محسوس می‌شود پس ازین دلیل در اثبات مدّعا تمام نیست و این قسم بیشتر پیران را حادث می‌شود و اشخاصی را که مرطوبی باشند و علاج درین مقام خوردن جلابست هر صباح از بیخ سوسن سه درم و انجیر خشک ده عدد و مویز طایفی ده درم بر وجهی که رسم است ترتیب داده نیم گرم باید آشامید و غذا نخودآب و شیره مغز بادام و تنقیه بدن و دماغ از فضول غلیظ باین مطبوخ باید کرد سنای مکی پنج درم بیخ سوسن تراشیده سه درم و انجیر خشک ده عدد و مویز طایفی پانزده درم و بادیان نیم کوفته و تخم خبازی که مراد تخم معجر دخترک است و پرسیاوشان و تخم کاسنی نیم کوفته و بنفشه خشک و نیلوفر از هر یک سه درم و از عناب و سپستان از هر یک ده عدد مجموع ادویه در سه رطل آب بآتش ملایم طبخ باید کرد تا یک رطل بماند از کرپاس گذرانیده صافی ساخته از فلوس خیارشنب و ترنجبین و یا شکر سفید صافی از هر یک ده درم درو مالیده و صافی ساخته باید اختیار کرد و در شیب زبان ازین حب که نوشته می‌شود نگاه باید داشت ربّ سوس پنج درم بادیان و فلفل و قردمانا و مغز بادام تلخ مقشر از هر یک ده درم حلتیت یک درم ادویه کوفته و پیخته و بعسل

تحفه خانی، متن، ص: ۳۵۹

خمیر کرده جها باید ساخت هر یک بمقدار نخودی و هر شب چهار عدد را در شیب زبان باید نگاه داشت و آب آن را فرو باید برد و یا جلاب هر صباح از شربت زوفا ده درم در قدری آب گرم حل کرده باید خوردن و غذا نخودآب با شیره مغز بادام و گاه حدوث سرفه بواسطه شدت و سبب حرارت مزاج شش است و علامت آن سرعت نبض اوست عطش و سرخی رو و عدم نفث و خشکی آنچه احيانا بیرون می‌آید و علاج این خوردن جلابست از قند و لعاب اسبغول و یا لعاب دانه بهی و مقدار قند ده درم و از لعاب نیم قاشق و آب گرم سه قاشق و غذا ماش مقشر و کدوی تر و روغن بنفشه و یا خوردن شیره خرفه سه اوقیه که هر یک هفت و نیم مثقال می‌شود چنانکه مجموع بست و دو نیم مثقال باشد با ده درم قند سفید و مالیدن سینه بموم روغن که از موم صافی و روغن بنفشه بادام و یا روغن نیلوفر ساخته باشند و آب کشنیز تر در آن باشد و یا آب برگ کاهو و غذا ماش مقشر و کدوی تر و نگاه داشتن سپستان تر بر زبان و یا دانه بهی بسیار نافع است و لعوقی که درین مقام منفعت دارد لعاب اسبغول و لعاب دانه بهی و لعاب تخم مرو مجموع برابر با روغن بنفشه بادام حل کرده و اندک نبات آمیخته لحظه لحظه باید لیسید و گاه سبب سرفه سوی مزاج بارد

است که شش را عارض شده است و علامت سرفه قلت عطش است و استراحت بیافتن سرای گرم و حمام و علاج درین مقام بخوردن جلابست هر صباح از شربت زوفا ده درم در دو سه قاشق آب گرم و یا از گلکند عسلی ده درم و از پرسیاوشان سه درم و انجیر خشک و مویز شیرین از هر یک ده عدد و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته چهار درم و غذا نخودآب با شیر مغز تخم معصفر و یا از معجون قفی دو مثقال و مالیدن سینه بروغن سوسن و نسرين

تحفه خانی، متن، ص: ۳۶۰

و یا روغن پسته و گاه حدوث سرفه بسبب سوء المزاج یابس می‌باشد و علامت او سرعت نبض و صلابت آنست و زیاده شدن از بوقت مشی و حرکت و حدوث عطش و سکون او بوقت دخول حمام و علاج او خوردن هر صباح تخم اسبغول است و یا شیر خرفه ده درم و یا از شیر خیارین سه اوقیه با قند ده درم و ترنجبین صافی ده درم و اگر با سرفه تپ باشد غذا باجه بزغال مهرا در ماء الشعیر.

[۱۵۰] مقاله در بیان بجه و تغیر صوت

و مراد به بجه و تغیر صوت گرفتگی آواز است و سبب این علت اگر امتلای بدن و قصبه ریه است از خون علامت آن سرخی بشره است و غلظ و سرخی بول و عطش و عظم نبض و شیرینی دهن و علاج درین مقام فصد است از قیفال و حجامت از میان دو شانه و اخراج خون بقدر قوت و خوردن جلاب هر صباح از عناب و سیستان از هر یک ده عدد و از بنفشه سه درم و قند ده درم مجموع بر وجهی که مذکور شد ترتیب داده نیم گرم اختیار باید کرد و غذا ماش مقشر و کدوی تر و یا سبب امتلای قصبه شش است از آنچه از دماغ می‌ریزد و علاج درین مقام خوردن شربت خشخاش است یا شربت عناب هر کدام که حاضر باشد ده درم- و اگر سوء مزاج حار باشد که در حنجره حادث شده است و علامت او آنست که اکثر بعد از تپهای صفراوی می‌باشد و علاج او خوردن شیر خر است و یا شیر بز و خوردن ماء الشعیر رقیق و یا آب خیارین و یا آب هندوانه از هر کدام که باشد سه اوقیه با قند سفید و ترنجبین از هر یک ده درم و غذا ماش مقشر با شیر مغز بادام و اسفناخ و یا ورق خبازی

تحفه خانی، متن، ص: ۳۶۱

که مراد برگ معجر دخترک است و او قایم مقام اسفناخ است در امثال این مواقع و معالجات چنین امراض و یا حلیب گندم کشک کرده و یا باجه مهرا. و اگر سبب علت سوء مزاج بارد باشد علامت او حدوث این علت بملاقات هوای بارد است و علاج او خوردن جلابست هر صباح از پرسیاوشان و بیخ سوسن تراشیده کوفته از هر یک سه درم و گلکند عسلی ده درم و غذا نخودآب با شیر مغز معصفر و نگاه داشتن این حب که نوشته می‌شود و در زیر زبان تخم قجی بریان کرده و مغز بادام تلخ و فلفل و دار فلفل و تخم بادیان از هر یک سه درم و زعفران نیم درم مجموع ادویه کوفته و پیخته و بعسل و یا بجلابی خمیر کرده جها باید ساخت هر یک بمقداری نخودی حل کرده هر شب چهار عدد در شیب زبان نگاه باید داشت و آب آن را فرود باید برد. و اگر حدوث این علت را سبب سوی مزاج رطب باشد که همیشه حنجره را ترطیب می‌کرده باشد علاج او خوردن هر صباح جلاب از گلکند عسلی ده درم و بادیان و بادیان رومی از هر یک سه درم ترطیب داده بر وجهی که رسم است اختیار باید کرد غذا نخودآب و غرغره بماء العسلی باید کرد که درو مثل پوست بیخ بادیان و شبت و بیخ کبر و بیخ سوسن طبخ کرده باشد و یا سیاه‌دانه سه درم بماء العسل طبخ کرده غرغره باید کرد و خوردن زنجبیل پرورده درین مقام هر روز بمقدار سه درم نافع است. و گاه حدوث بجه صوت بسبب سوء مزاج یابس است و علامت او آنست که با گرفتگی او از صلابت نبض نیز هست و صفائی بول و علاج درین مقام خوردن شربت بنفشه و یا شربت نیلوفرست و یا لعاب اسبغول با قند ده درم بمقداری آب که مناسب باشد و غذا شوربای مرغ است و یا اشکنه نان میده در

شیر و قدری قند و مالیدن سینه که بموم روغنی

تحفه خانی، متن، ص: ۳۶۲

که از روغن بنفشه بادام و یا روغن نیلوفر ساخته باشند و بالجمله در علاج این علت بچیزهای لعابی بیشتر میل باید کرد اگر چنانچه در معده ضعفی نباشد زیرا که اکثر لعابات مضعف معده است و گاه سبب در حدوث بحه صوت اخراج جامه است بسرعت بعد از حرکت و عرق و دریافتن هوای سرد بدن را و علاج درین مقام فصد است اگر چنانچه بحه و گرفتگی آواز بشدت نباشد بخوردن جلاب از عناب ده عدد و از بنفشه پنج درم چنانچه رسم است ترتیب داده نیم گرم باید آشامید و غذا ماش مقشر با شیر مغز بادام و یا باقلی مقشر با شیر مغز بادام و ملازمت حمام و گاهی حدوث بحه سبب صیاح شدید کثیره است که موجب خشونت و ورم حنجره و قصبه ریه می‌شود و علاج درین مقام بخوردن جلابست از شربت بنفشه ده درم و سپستان و تخم خطمی و تخم خبازی از هر یک سه درم و قند سفید ده درم چنانچه عادت و رسم است ترتیب داده باید آشامید و غذا ائاله رقیق از آرد میده گندم و یا آرد باقلی با روغن بادام شیرین و با شیر بادام و اندک قند سفید و مالیدن روغن بنفشه بادام بر سینه و یا موم روغن از موم صافی و یا روغن بادام شیرین و اندک کتیرا و نشاسته و لعاب خطمی و یا غذا از زرده تخم مرغ نیمبرشت و گاه حدوث بحه بسبب خوردن آب سرد و برف می‌باشد و علامت آنست که دفعتا حادث می‌شود و علاج درین مقام بخوردن جلاب از بیخ سوسن نیم کوفته سه درم در قدری آب طبخ کرده به نیم آورده ده درم قند آمیخته نیم گرم و غذا شوربای گوشت یا زرده تخم مرغ نیمبرشت و یا ائاله از نشاسته و شیر مغز بادام و اندک قند و یا از روغن بادام شیرین و گاه حدوث بحه صوت بسبب خوردن اشیاء حرّیقه است مثل سیر و پیاز و قچی و امثال آنها و علاج این قسم بخوردن شیر خرفه است

تحفه خانی، متن، ص: ۳۶۳

که از سه درم تخم کشیده باشد در چهار قاشق آب و ده درم قند و یا آب انار شیرین و ده درم ترنجبین صافی و غذا آش اسفناخ و کدوی تر و ماش مقشر و ورق خبازی و یا دوغ یا باجه بزغاله مهرا.

[۱۵۱] مقاله در بیان امراض قلب

اشاره

و مراد بقلب دل است و بیاید دانست که دل رئیس ترین و شریف ترین عضو سایر اعضای رئیسه است که در بدن انسانست زیرا که تکون و تولد روح حیوانی که مبداء و موقوف علیه حیوانست دروست و دیگر نفس ناطقه که مدیر و متصرف است در بدن اول متعلق است بروح حیوانی و آخر منفصل است از روح حیوانی زمان انقطاع حیات پس او مطیع نفس ناطقه است در مدت حیات که او اشرف موجوداتست در بدن که متصف بصفات کمال حقیقتا اوست و نیل درجات انسان بسبب اوست پس دل محل تکون روح باشد شریف تر و رئیس تر باشد از جمیع اعضای دیگر و ارسطو از حکما در شان او گفته است که هو اول عضو یتحرک من الحیوان و اخر عضو یسکن منه وقت الهلاک و بر خبیر از صناعت طبابت مخفی نماند که نفس انسانی را قوت فاعله است که فعل انبساط و انقباض باوست و قوت منفعله است که عند الفرح و غضب و غم و خوف و خجالت باین قوت منفعله است و همه این انفعالات بر روحی است که در قلب است و قلب را تحمل آفت و جراحت نیست و اگر واقع شود هلاک دفعتا است بخلاف سایر اعضای دیگر با آنکه گفته‌اند که اگر ورمی درو واقع شود نضح پذیر نیست و جمیع این احوال او را بواسطه شرافت و ریاست است و اما آنکه گفته‌اند که معدن حرارت غریزیست دلیل بر آن اینست که

تحفه خانی، متن، ص: ۳۶۴

بعضی حکما گفته‌اند که اگر دل حیوانی را در حین حیات بشگافند و دست درو خلند دست را از گرمی طاقت و صبر نیست پس

تمام عنایت طیب مصروف بنگاه داشت مزاج او از آفت می‌باید باشد و صیانت از آلام و امراض او و نیز بیاید دانست که فرح مقوی قلب است زیرا که او را دو چیز لازم است یکی تقویت قوت طبیعت و ثانی تخلخل روح زیرا که روح حیوانی در حال فرح منبسط می‌شود در بدن و متوجه بجانب خارج و تحریک نفس می‌کند و تابع است مر تقویت قوت طبیعه را سه چیز از اسباب فرح یکی اعتدال مزاج روح و دوم بسیاری تولید آنچه بدل ما یتحلل از ارواح است و سیوم نگاه داشت و حفظ از استیلائی تحلل بر ارواح و تخلخل روح را دو چیز تابع است یکی استعداد حرکت و انبساط از جهت لطافت قوام روح را و ثانی انجذاب ماده غایبه است بروح و مراد بماده غایبه خون و کیموس صافی است که ماده روح است بالحقیقت و غم مضعف دل است و او را دو چیز تابع است یکی ضعف قوت طبیعه بسبب کثرت تحلل و استیلائی حرارت غریبه بسبب اضطراب نفس از اسباب عامه و دویم تکاثف روح بسبب برودت حادث از انتفای حرارت و حرب حرارت غریزه بواسطه شدت انقباض و احتقان از روح پس تواتر فرح آماده می‌سازد روح را از برای فرح و همچنین تواتر غم آماده و مهیا می‌سازد روح را از برای غم و خوف و الم و خجل و امثال اینها از آنچه محلل قوای حیوانیست و روح بافراط و هرچه مضعف دل است

سوء المزاج حار

و سبب سوء مزاج مختلف در قلب می‌شود و سوء مزاج دل اگر حارست علامت او شدت عطش و طلب آبست و عظم نبض و سرخی قاروره و غلظت آن و تحفه خانی، متن، ص: ۳۶۵

بسیاری حرارت سینه و قلق و هول و اضطراب و سوزاک و سکون و تلذذ بهوای سرد و سرعت غضب باندک سببی و یافتن سخونت و گرمی در مزاج خون و علاج خوردن جلاب هر صباح از نیلوفر سه درم و قند ده درم چنانکه رسم است ترتیب داده اختیار باید کرد و یا از شربت سیب ده درم و گلاب ده درم و عرق گاوزبان ده درم و یا از شربت نارنج یا ترنج یا حماض از هر کدام که موجود باشد ده درم با عرق گاوزبان و گلاب و عرق بیدمشک از هریک ده درم آمیخته باید آشامید و غذا آش زرک با شیر مغز بادام و گوشت مرغ جوان و یا آش به آب نارنج و یا لیمو یا شیر مغز بادام باید داد و شربتی دیگر در ضعف دل شربت سیب ده درم و کشنیز خشک یک درم و گل سرخ خشک پنج درم و طباشیر ربع درم کوفته و پیخته و یا شربت سیب مذکور خمیر کرده باید لیسید و اگر حرارت مستولی باشد و عطش بقوت یابد آبی که بر روی جفراست می‌آید مراد بآن زردآب حاصل از جفراست است نیم رطل و از کنک که مراد بآن دو آتسه است و این را بیشتر در بوکسمات اطلاق می‌کنند ده درم درین آب جفراست باید گذاشت که نرم شود باید خوردن و درین تدبیر معده قوت می‌یابد و بر سینه ضماد از صندلین سرخ و سفید و گلاب باید کرد و پیراهن کتان در گلاب و صندل آغشته کرده باید پوشید و ماوی در مکانی باید گرفت که مسبب شمال باشد و این دوا نیز بسیار نافع است طباشیر ده درم و گل سرخ پنج درم و کبابه سه درم مجموع ادویه در سه رطل دوغ ترش گاوین باید یک شب خوابانید و بوقت حاجت و عطش یک رطل اختیار باید کرد و این مفرح را نفع بلیغ است در تقویت دل تخم کاهو و مغز تخم خربزه و مغز تخم بادرنگ از هر یک پنج درم تخم خرفه سه درم مروارید ناسفته و مرجان سفید و کهربا از هریک یک مثقال صندل سفید دو مثقال عود هندی و درونج و زرنباد و بهمن سفید از هریک دو درم

تحفه خانی، متن، ص: ۳۶۶

سرطان نهری سوخته و ابریشم مقرض کرده یا سوخته از هریک یک مثقال قاقله صغار و طباشیر از هریک دو مثقال و گل سرخ چهار درم زعفران نیم مثقال کافور نیک نیم دانگ مشک و عنبر از هریک دانگی گاوزبان کوهی پنج درم مجموع ادویه کوفته و پیخته و دیگر صلایه کرده با شربت بهی و یا شربت سیب دو وزن ادویه نیک خلط کرده باید برداشت و مقدار خوردن ازین معجون

بر نهار یک مثقال است.

مفرحی دیگر

مفرحی دیگر که معتدل است و اصحاب ضعف دل را بسیار موافق و ملایم مروارید ناسفته و مرجان سفید از هریک ده درم کهربا پنج درم صندل سفید و صندل سرخ از هریک هشت درم گاوزبان ده درم فرنجمشک شش درم تخم کاسنی پنج درم درونج عقربی سه درم ساذج هندی چهار درم گل سرخ شش درم زرنباد چهار درم طباشیر هشت درم سنای مکی شش درم تخم فرنجمشک و تخم بادرنجوبیه از هریک چهار درم زعفران دو درم کافور جودانه یک درم عنبر اشهب یک درم و نیم مشک خالص دو دانگ عود ده مثقال کشنیز خشک پنج درم و تخم خشخاش سفید چهار درم بنفشه خشک و گل ارمنی از هریک چهار درم مجموع ادویه کوفته و پیخته و نیک صلایه کرده با شربت سیب آمیخته نیک خلط کرده در ظرف چینی باید برداشت و مقدار خوردن ازین مفرح بوقت حاجت بر نهار یک مثقال است.

سوء المزاج بارد

و اما اگر دل را سوی مزاج بارد باشد علامت او بیاض بول است و سفیدی رنگ بشره و بطؤ و دیری حرکت نبض و صغر آن و تفاوت و ضعف نفس و

تحفه خانی، متن، ص: ۳۶۷

بتحلیل رفتن قوت و کسل و خواب بسیار رفتن و رفتن طراوت از بشره و بیدلی و فزع و استراحت بوصول هوای حار و بقرب آتش نشستن و علاج درین صورت خوردن جلابست هر صباح از بادرنجوبیه و گاوزبان از هریک سه درم و گلکند و قندی ده درم اول گاوزبان و بادرنجوبیه در قدری آب که مناسب باشد باید جوشید تا نیم بماند از کرپاس گذرانیده گلکند مذکور درو آمیخته برهم زده نیم گرم باید اختیار کرد و غذا نخورد آب با شیره مغز تخم معصفر و اندکی دارچینی و گوشت مرغ یا دزاج و یا طیهو و یا کبک و درین ماده تنقیه بدن از بلغم و سودا باید کرد و چون سوء مزاج دل از ماده بلغمی و سوداوی باشد بمثل مطبوخ اقیمون در بلغم و معجون نجاح در سودا باین طریق ترتیب که سناء مکی هفت درم یا پنج درم و بادرنجوبیه سه درم مجموع در دو پیاله آب باتش آهسته طیخ باید کرد تا نیمه کمتر بماند از کرپاس گذرانیده ده درم قند که هفت و نیم مثقال می شود بآن آمیخته و هفت درم معجون نجاح درو حل کرده بوقت صبح بر نهار باید آشامید و تا نیمروز صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن از قند ده درم و تخم ریحان شسته یک مثقال و دو قاشق گلاب و دو قاشق آب شربت کرده باید خوردن و استعمال مفرحات و معاجین مفرحه بعد از تنقیه اولی است و معجون مفرح بلغمی مزاج و سوداوی مزاج را نافع باشد مصطگی و عود و دارچینی و فلفل و سگ و سنبل و جوزبوا و پوست ترنج هریک یک مثقال و مشک دانگی مجموع ادویه کوفته و پیخته و بر ب بهی و یا رب سیب دو وزن تمام ادویه نیک خلط کرده باید برداشت و بر سینه ضماد از آن حاره عطر باید کرد و موم روغنها که در آن از ادویه حاره خلط کرده باشند و روغن گل و یا روغن یاسمین و یا

تحفه خانی، متن، ص: ۳۶۸

روغن زبیبی بوده باشد باید نیم گرم مالید و دواء المسک حار درین باب نافع و اجزای او ازین ادویه باید مصطگی و سنبل و دارچینی و قرنفل و جوزبوا و کبابه و قاقله و سعد و هیلبوا و اذخر و پوست ترنج و عود و تخم بادرنجوبیه و تخم بادروج و تخم فرنجمشک و بادیان و مرزنجوش و نام و زنجبیل و دارفلفل از هر یک دوازده و نیم مثقال و مروارید ناسفته و کهربا و مرجان سفید و هر دو بهمین که سرخ و سفیدست و ساذج هندی و زرنباد و درونج عقربی از هریک شش مثقال و دانگی و نیم، مشک خالص دانگ و نیم

ابریشم مقرض کرده در غایت نازکی یک مثقال مجموع ادویه نیک کوفته و پیخته اگر عسل بهلیله کابلی یعنی که هلیله را بآن پرورده باشند پیدا شود خوب و آلا بدو وزن تمام ادویه عسل صافی خلط کرده نیک برهم زده باید برداشت و مقدار خوردن ازین معجون بر نهار یک مثقال است.

سوء المزاج یابس

و اما اگر سوء مزاج یابس عارض دل شود و علامت او نحافت و لاغری بدن است و صغر نبض و تواتر آنست و سفیدی رنگ بول و علاج او هر صباح جلاب از نیلوفر و بادرنجوبیه از هریک سه درم که دو مثقال است و قند سفید ده درم مجموع بر وجهی که عادتست طبخ کرده قند آمیخته نیم گرم باید آشامید غذا ماش مقشر با شیر مغز بادام و کدو و اسفناخ و خوردن ماء الشعیر بروغن بادام و خوردن شیر بز و یا شیر خر و دخول حمام و استعمال آب نیم گرم کردن و بر سینه ضماد از موم روغن که از روغن بنفشه و یا روغن نیلوفر ساخته باشند باید کرد و اگر اندک کتیرا نیز با این موم روغن مخلوط باشد صواب بود و خوردن این معجون که مذکور می گردد دل را

تحفه خانی، متن، ص: ۳۶۹

جمع احوالش تابع است مرجان سفید و کهربا و مروارید ناسفته و فرنجمشک و سک پوست ترنج از هریک شش درم که چهار مثقال می شود ابریشم خام مقرض کرده و بادرنجوبیه از هریک ده درم سندروس سه درم بادروج و کشنیز خشک از هریک دو درم بهمین سرخ و سفید از هریک پنج درم بادرنجوبیه مصطکی سه درم و مشک و عنبر از هریک یک درم مجموع ادویه نیک کوفته و پیخته با یک و نیم وزن تمام ادویه اگر حرارت مطلوب باشد عسل و اگر اعتدال مطلوب باشد رب سبب یا بهی خلط کرده نیک برهم زده باید برداشت و مقدار خوردن بوقت حاجت بر نهار یک مثقال است.

سوء المزاج رطب

و اگر سوء مزاج دل رطب باشد و علامت او بطؤ نبض و دیری حرکت آنست و نرمی آن و سفیدی رنگ بول و غلظت آن و کسل و کاهلی در حرکات و سرعت انتقال باندک سببی و سرعت زوال آن نیز و قلت اشتهای طعام و علاج این قسم خوردن جلابست هر صباح از بادرنجوبیه سه درم و گلکند عسلی ده درم مجموع بر وجهی که عادتست طبخ کرده عسل بآن آمیخته نیم گرم باید اختیار کرد و غذا نخودآب از گوشت مرغ و یا گوشت طیهو و یا کبک و یا دراج و شیره مغز تخم معصفر و اگر بدن ممتلی باشد تنقیه بدن بحب افیمون و یا بحب ایارجی که تقویت او بافیمون کرده باشند باید کرد و بعد از تنقیه بدن هر روز از مفرحی که معتدل در حرارت و برودت باشد مقدار مثقالی بر نهار باید خوردن.

تحفه خانی، متن، ص: ۳۷۰

[۱۵۲] مقاله در بیان خفقان که مرضی از امراض ردیه دل است و گاه چنان مستولی می شود که موجب هلاکت

و مراد بخفقان حرکت اختلاجیست که عارض می شود یعنی بر بدن و از بدن دل است و سبب این حرکت یا شیء موزیست بدل می رساند و این موزی یا حرارت است که بدن بواسطه بسیاری او ممتلی شده است و تمام بدن ازو متاثر شده و یقین که اذیت در این حین دل را بیش از جمیع اعضای دیگر است و علامت او سرخی رو و بشره است شیرینی دهن و حرارت مزاج و قلت شهوت طعام و بسیاری عرق و عظم نبض و سرعت آن و سرخی رنگ بول و غلظت آن و علاج درین صورت و تحقیق آن فصد از باسلیق است اولاً و یا فصد از صافن اگر چنانچه علیل را قوت و طاقت باشد آن نیز بقدری مناسب و درین کوهه تدبیر بعد از ثواب تشخیص

حرارت باید کرد و آلبا مخاطره است و باشربه موافقه مسکنه حرارت خون رجوع باید کرد بمثل شربت سکنجبین ساده ده درم و گلاب ده درم و یا شربت سیب ده درم و یا شربت ریواج و یا شربت ترنج از هر کدام که موجود شود ده درم و خوردن روعی که روغن ازو گرفته باشند و احيانا خوردن قرص کافور مقدار دو دانگ درین شربتها که مذکور شد و غذا آش زرک که درو اندک نخود باشد و یا آشی که از ترشی ترنج پزند و یا آش سرکه که در این گوشت مرغ باشد و یا گوشت بزغاله و اگر سبب امتلاى بدن از صفرا باشد علامت آن سوزاک و بسیاری عطش و زود از چیزها متاثر شدن و سرعت نبض و تواتر آن و تلخی دهن و خشکی آن و زردی رو و بشره و زردی رنگ بول و ناریت آن و علاج او علاج دمویست مگر غیر فصد و جانب ترطیب با وجود تبرید تحفه خانی، متن، ص: ۳۷۱

در علاج صفراوی اقوی می‌باید و خوردن اشربه و اغذیه مقویه دل و ملاحظه و سعی در دادن قرص کافور در ماده صفراوی بواسطه شدت حرارت صفرا بیشتر می‌باید کرد و طلاهای بارده از صندل و گل سرخ و آرد جو کشنیز خشک و اقاویا و گلاب بر سینه باید کرد پیراهن کتان بر گلاب و صندل آغشته علیل را باید پوشید و مسکن علیل بر محل وزیدن باد شمال باید ساخت و حوالی مکان جلوس او را آب باید پاشید و مثل برگ بید و ریحان را گلاب بران باید پاشید و پیش او باید نهاد و تنقل بسیب و امرود رسید نیک باید فرمود و این معجون مفرح درین ماده بسیار نافع است اجزا و ترکیب برین وجه است تخم کاهو و مغز تخم خربزه و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار از هر یک پنج درم و تخم خرفه و مغز تخم حماض که مراد تخم قوالست از هر یک درم طباشیر سفید چهار درم که دو مثقال و چهار دانگ مثقال باشد صندل سفید و صندل سرخ از هر یک سه درم کشنیز خشک سه درم تخم کاسنی چهار درم زرک پنج درم مجموع ادویه کوفته و پیخته و بدو وزن تمام ادویه شربت سیب خلط کرده نیک برهم زده در ظرفی چینی نگاه باید داشت و مقدار خوردن ازین معجون یک مثقال است و گاه حدوث خفقان بواسطه غلبه و اجتماع ماده سوداویست در عروق قلب و علامت فزع و وحشت و بدخلقی است و بدی افکار و بد نفس زدن و دیدن خوابهای پریشان و امکانه مظلمه و چیزهای سیاه و علاج او تنقیه بدن است از خلط سوداوی بحب افتمون و یا بمطبوخ او و یا بمطبوخ هلیله مقوی بافتیمون و یا تنقیه بسنای مکی یا معجون نجاح و بقیه علاج او علاج سوء المزاج یابس است که عارض دل می‌شود و جلاب هر صباح از بادرنجبویه و نیلوفر از هر یک سه درم و قند سفید دو درم مجموع این جلاب بر وجهی که رسم است در قدری آب طبخ کرده و به نیم آورده از کرپاس گذرانیده قند مذکور آمیخته نیم گرم باید

تحفه خانی، متن، ص: ۳۷۲

خوردن و غذا نخود آب با شیر مغز بادام و گوشت مرغ و ترطیب مزاج و نهادن ضماد بر سینه او روغنهای خوشبوی و گاهی خوردن دواء المسک شیرین مقدار یک مثقال بر نهار و اگر سبب خفقان بسیاری رفتن و صرف شدن خون باشد و یا بسیاری تعب و ریاضت مثل دوختن و محنت کردن و یا بسبب تدبیر در ما تقدم از ماکول و مشروب زیرا که اینها اسباب نقصان خونست و اگر در تپها می‌شود موجب ضعف دل است و علاج درین مقام اختیار اغذیه جید الکیموس است بعضی غذای که ازو خون خوب حاصل بود و غذاهای که موجب فربهی شود مثل گوشت بز و نان گندم پاکیزه که بسیار میده نباشد و زرده مرغ که نیمبرشت کرده باشد و مالیدن روغنهای شیرین نیم گرم بر بدن مثل روغن بادام شیرین و یا روغن بنفشه بادام نیلوفر و امثال اینها و ترک ریاضت و تعب و بیخوابی و گرسنگی و آرام و قرار گرفتن و در مساکن معتدله و هوا و آب را بسر زدن و گاهی بحمام قدیم معتدل الهوا درآمدن و اندک مکث کردن و آبهای معتدل که موافق مزاج باشد ریختن و زود بیرون آمدن و در دخول و خروج حمام رعایت بتدریج باید کرد و گاه حدوث خفقان بسبب گزیدن و نیش زدن حیوانات ذو سم است و علاج درین گزیدن آن صواب است و هر یک بتفصیل در کتب طبی بیان کرده اند و درین کتاب و بعضی از آنها در محلش مذکور خواهد شد و گاه حدوث این بمشارکت معده است بسبب خلط چسپنده در معده است و میان دل و معده قرب جوارست هر آئینه ازین او بدل می‌رسد و آنچه دلالت برین سبب می‌کند

احوال معده آنچه از او مدفوع می‌شود از فوق و سفلی و علاج او درین مقام خوردن جلاب است هر صباح از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته سه درم و قند سفید ده درم اول بیخ سوسن در قدری آب بآتش ملایم باید طبخ کرده تا به نیم آید و از کرپاس گذرانیده صافی ساخته قند

تحفه خانی، متن، ص: ۳۷۳

درو آمیخته نیم گرم باید خورد و غذا نخودآبی که بشیره مغز تخم معصفر باید داد و تنقیه معده بقی به خوردن آبی که درو سیب و تخم خربزه نیم کوفته طبخ کرده باشد و اندک نمک نیز باشد آشامیده زمانی صبر کرده اگر بخود آید بهتر و الا پر مرغ یا دست انداخته قی باید کرد و اگر درین مطبوخ قدری عسلی نیز اضافه کنند بهتر باشد و بعد از بقای معده گوارش مصطکی و یا گوارش عود و عنبر باید گاهی اختیار کرد و تقویت دل و معده بمفرحات حاده که مذکور شد باید کرد و اگر بلغم غلیظ سودا مخلوط باشد و علامت آن آنست که بوقت قی همراه بلغم ماده سودا بیرون می‌آید و طعم دهن ترش می‌باشد و همیشه انکا دره از صاحب علت فاسده است و بدخلقی این قسم را بیرون نیز هست و علاج درین صورت تنقیه بدن است باین حب که مذکور می‌گردد تربد سفید مجوف تراشیده و بروغن بادام چرب کرده و افیمون از هریک درم حاشا و شحم حنظل و غاریقون و حجر ارمنی از هریک دانگی محموده در آب بهی یا سیب بریان کرده نیم دانگ نمک طعام دانگی اسطوخودوس نیم درم مقل مجموع ادویه کوفته و پیخته و به آب بادیان یا به آب شहतوت خمیر کرده حبها ساخته و سحر فرو باید برد و تا نیم روز صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و این اشربه تامه است و باید که استعمال این حب بعد از ظهور نضح و درین خلط واقع شود و الا مخاطره است و بعد از تنقیه باید که ملازمت و مداومت بخوردن گوارشات مذکوره فرمایند و اگر با بلغم خلط صفرا ممزوج و مخلوط باشد و علامت آن دفع بلغم یا صفر است بطریق قی و یا بطریق براز و عطش و سوزاک و علاج آن بخوردن جلاب است هر صباح از تخم کاسنی و بیخ سوسن از هریک سه درم و قند ده درم اول ادویه در قدری آب طبخ کرده به نیم آورده از کرپاس گذرانیده قند مذکور آمیخته

تحفه خانی، متن، ص: ۳۷۴

نیم گرم باید خوردن غذا نخود مقشر و ماش با شیره مغز بادام و تنقیه معده باین حب که مذکور می‌گردد و تربد مجوف سفید چرب کرده و افیمون و سنای مکی و شहतوت از هریک یک درم هلیله زرد نیم درم و گل سرخ نیم درم مجموع ادویه کوفته و پیخته و به آب بادرنجبویه خمیر کرده یا به آب بادیان حبها باید ساخت هریک بمقداری که بآسانی توان فروبرد و بعد از ظهور نضح سحری فرو باید برد و تا نیمروز صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن قند ده مثقال و تخم ریحان یا تخم اسبغول شسته دو مثقال در چهار یا پنج قاشق آب شربت کرده باید خوردن و غذا را درین روز قریب بنماز دیگر باید اختیار کرد و بعد از تنقیه بدن از رب مقویه دل باید گاهی اختیار کرد مثل رب بهی و رب سیب و رب حماض ترنج و یا رب لیمو اما باید که ربهای ترش بعد از دارو نیک تنقیه اختیار کرده فاما رب بهی و رب سیب شیرین را بعد از دارو را اختیار می‌توان کرد و غذا بعد از تنقیه آش از نخود ماش به آب انارین ترش و یا زرک و اگر علیل ضعیف و نحیف باشد مرغ متوسط در فربهی و لاغری و یا نخود یا تمر هندی اگر قبض در طبیعت غالبست و شیره مغز بادام و اندک قند یا شکر.

[۱۵۳] مقاله در بیان انجه

معالج را دانستن آن در علاج مرض دل و احوال او ضرور است پس بایند دانست که طیبب متدرب می‌باید عالم و عارف بمزاج ادویه و دانا باشد از مفرح و مقوی آن و بدانند که فعل تا کدام سبب علت است و کدام بمزاج پوشیده نماند که ادویه که تاثیر او بخاصیت است او را تاثیر زودتر است از ادویه

تحفه خانی، متن، ص: ۳۷۵

که او را فعل و تاثیر بحسب مزاج است زیرا که مزاج طبیعت آنست که خاصیت طبیعت است که موجود است در اجسام مرکبه از عناصر از فیض الهی و عالم علوی ازین جهت که امتزاج در مرکب ذو الخاصیه بر وجهی واقع شده که افاده این خاصیت کرده است بواسطه استعدادات مختصه و اما ادویه که تاثیر ایشان بحسب مزاج است دل را تاثیر او متاخر است از ادویه ذو الخاصیه و هم بحسب مزاج زیرا که دوائی که درو تاثیر هم بخاصیت است و هم بمزاج درو دو تاثیر است یکی از ممر خاصیت و یکی از ممر کیفیت و مزاج و اما دوائی که او را همین کیفیت است و پس او را همین یک تاثیر پیش نیست و اطبا خاصیت را مستند بصورت نوعی مرکب می‌دارند بتوسط استعدادات و فیضان الهی تاثیر او را دوا بحسب مزاج و کیفیت فقط است درو این اعتبار نمی‌کنند و فرق برین وجه کرده‌اند و چندی از ادویه مفرده و مرکبه که مناسب عضو رئیس و شریف دل و دماغ است در آخر این کتاب مذکور خواهد شد.

[۱۵۴] مقاله در بیان غشی

که از جمله امراض مهلکه دل است و غشی را چنین تعریف کرده‌اند که هو تعطل جمیع الحواس الضعف القلب یعنی غشی بیکار شدن جمیع حواس است بسبب ضعف عارض مر دل را و سبب اجتماع روح است بدل حین ضعف بسبب دفع ذی و یا بسبب استفراغ بسیار از اخلاط همچنانکه در فصد می‌باشد اگر مبالغه نشود و یا عادت شخص چنین بوده باشد و رعافات و نزفها و اسراف در خون حیض در عورات و یا در اسهالات قویه و یا در شنیدن از اخبار مسرّه و یا اخبار موحشه و یا غم و حزن قوی و یا در امراض حاده و گاه سبب اختناق رحم است

تحفه خانی، متن، ص: ۳۷۶

بسبب تصاعد و تراقی بخارات از خون محتبس ردی الکفیه و رسیدن آن بدل و در محلش مذکور خواهد شد و گاه سبب حدوث غشی گزیدن و نیش زدن حیوانات و حشرات ذو سم است که اثر کیفیت سمی بدل می‌رسد مثل مار و غنده و عقرب و گاه سبب خوردن زهر است و یا ادویه سمی مثل مرگک موش و یا پش و افیون که از خوردن زهر است و یا ادویه سمی این چیزها اعراضی که حاصل می‌شود کمینه مرتبه‌اش حصول غشی است و انتهایش هلاک و گاه بسبب انسداد و بسته شدن آلت شریان است که موضوع است از برای رسانیدن هوای ملایم بدل باخراج هوای دخانی که ملایم و موافق دل و روح حیوانی نیست و چون طریق وصول منافع و دفع مضار مسدود گردد هر آئینه این علت که غشی است حاصل شود و گاه سبب در حدوث سده حصول سده را ابهر است و مراد بابهر شریانست مجوف و موضوع من عند الله بمصلحت رسانیدن روح حیوانی بواسطه او بجمیع بدن و این سبب امان نمی‌دهد و موجب هلاک است و بالجمله علامت غشی زردی رنگ بشره است و ضعف او و اگر چنانچه بر صاحب غشی فریاد کنند نیک نمی‌شود و علاج در آن غشی که سبب او ضعف دل باشد آنست که در خفقان گذشت و علاج در اندک بسبب استفراغات بسیار است تقویت تمام بدن است و تقویت دل خصوصا بخوردن جلاب هر صباح از شربت ترنج و یا نارنج و یا سیب از هر کدام که حاضر باشد ده درم یا گلاب ده درم اندکی آب با عرق مشک بید و غذا ماء اللحم لذیذ پخته و درو مقویه کشنیز انداخته در گلوی علیل بریزند زیرا که درین علت صاحبش را قوت چاویدن و فروبردن نیست و یا زرده تخم نیمبرشت و از اغذیه آنچه مقوی دل باشد و علیل آن را باسانی تواند فروبرد و سریع الهضم باشد و مرطب بدن مثل ماء الشعیر که درو مرغ فربه جوشیده باشد و مهرا شده باشد و ترطیب مزاج

تحفه خانی، متن، ص: ۳۷۷

بدن بهر حيله که ممکن باشد در آن اهمال نباید کرد از اغذیه و اشربه و لخلخه از ربّ سیب و صندل و آب کشنیز بر بینی باید داشت و بوئیدن عنبر دل و دماغ را بسیار تقویت می‌کند و علاج در آنکه سبب آن وجع شدید باشد ازاله و دور کردن سبب است به نهادن محلات بر محل وجع و اگر وجع در شدت بکمال باشد محلات خفیفه باید نهاد و اولاً و اگر تسکین شد فیها و الا اگر

ضرورت افتد مثل فلونیای رومی باید نهاد و یا تخم بنک دیوانه که او را بزر البنج می‌نامند و تخم خشخاش که درینها تحذیر عضو و تسکین وجع است اما حدّاق اطبا این علاج را موقوف داشته‌اند درین علت زیرا که بسیار آن را موجب صحت شده و بسیاری را موجب هلاک و می‌گویند که در مثل غشی که مرض دل است و در امراض دماغی مخدرات را استعمال نه‌کنند و اما در آنچه سبب اعراض نفسانی باشد ازاله سبب است بپاشیدن گلاب و آب سرد بر روی و بوئیدن آنچه بوی خوش داشته باشد و مقوی بدل باشد باید بوئید و در آن خانه که صاحب این علت است کباب مرغ باید کرد تا رایحه طیبه غذای بمشام علیل رسد که قوی نافع و مقوی دل است و بهر او بدن را کمتر از بهر خواب نیست و خوردن رب و شربت فواکه درو اندکی عنبر باشد بسیار نافع است مقدار ده درم با ده درم گلاب و قدری آب و بر سینه صندل سفید و گلاب و اندک کافور باید ضماد کرد و غذا درین صورت آش زرک و قدری نخود و شیره مغز بادام و اندک قند باید در غذا آمیخت که بسیار ترش نباشد و گوشت مرغ یا طیهو درین آش مهرا باید ساخت و شوربای آن بگلوی صاحب غشی باید اندک‌اندک ریخت و علاج در آن قسم که سبب سوء مزاج دل باشد تعدیل مزاج اوست بضد سبب اگر بارد باشد باشربه و اغذیه باید کرد که مایل بحرارت باشد و اگر حار باشد باشربه و اغذیه برعکس

تحفه خانی، متن، ص: ۳۷۸

این باشد یعنی باید برودت و در مفرحات مر علیل را همین طریق در علاج سلوک باید داشت و علاج در آنچه سبب اختناق رحم است علاج آن علاج عضو است و آن در امراض رحم مبین خواهد شد و علاج آن سبب گزیدن حیوانات و حشرات و یا خوردن اشربه و ادویه و اغذیه باشد هریک محل خود مذکور خواهد شد و آن بتریاقات و فادزهرات خواهد بود و علاج در آنچه سبب انسداد طریق وصول هواست بدل که مراد بآن طریق شریان در بدنست تقویت دل است بمفرحات و کشودن سده است بادویه مقویه مفتحه و اشربه مثل سکنجین بزوری و سکنجین عنصلی از هر کدام که حاضر باشد ده درم به آب قدری که بسنده باشد در شربت و غذا زیرباج و درو گوشت مرغ مهرا و علاج در آنکه سبب انسداد مسلک و ابهر است که گفته شد که مراد به ابهر شریانست که روح حیوانی درو نفوذ کرده بجمیع بدن واصل می‌شود و انسداد او موجب هلاک است و حدوث او اکثر دفعی است و هلاک او فجات است و سبب آن هیچ معلوم نیست و ازین جهت است که بقراط گفته است که هرکس که او را دفعتا غشی شود بی‌سابقه علتی و مرضی و سببی او را هلاک بطریق فجات است و به‌هرحال بر طیب آنست که دست از علاج ما دام که اثر حیات درو هست باز ندارد باین طریق که دواء المسک یک مثقال در شربت سیب ده درم در قدری عرق مشک بید حل کرده در گلوی صاحب علت باید ریخت و اگر قبض بر صاحب علت غالب باشد ازاله آن بشیافات ملینه مثل سنا و بنفشه و یا اگر هیچ نباشد صابون آب نارسیده شیاف باید ساخت و برداشت و بوی خوش همیشه بر بینی او باید داشت و گاهی تحریک علیل بمالندگی کف پا و بازوی او باید کرد.

تحفه خانی، متن، ص: ۳۷۹

[۱۵۵] مقاله در بیان ذات الزبه

که عبارت از ورم کرم است که شش را عارض می‌شود و این ورم حار خالی ازین نیست که از ماده دمویست که خونست و یا از ماده صفراویست و یا از ماده است که از دماغ بشش ریخته است و اگر ماده ورم شدت درد است و ضربان در عضو ورم و شدت سرخی چشم و عطش و تشنگی بسیار و سرخی رخساره بواسطه تصاعد بخار و راحت یافتن از هوای سرد و نسیم سرد و خشکی زبان و نبض عظیم موجی و بسیاری زردی رنگ بول و اگر در اول روز معالج اطلاع یابد و در روز دوم و یا روز سیوم علاج فصد باسلیق است و یا نحر البدن و گرفتن خون بسیار اگر چنانچه خون غلیظ و تیره و سیاه باشد و علیل بسیار ضعیف نباشد و اگر چنانچه خون صافی بیرون آید زیاده بر چهل درم خون نباید گرفت و خوردن جلاب هر صباح از عناب و سپستان از هریک ده عدد و از

بنفشه و نیلوفر از هریک چهار درم و قند سفید ده درم مجموع ادویه غیر قند در قدری آب که مناسب دوا باشد اول طبخ کرده به نیم آورده از کرپاس گذرانیده صافی ساخته قند آمیخته نیم گرم باید داد و ده درم ترنجبین صافی نیز درین جلاب باید آمیخت اگر طبیعت بسته باشد و غذا ماء الشعیر که درو از بنفشه سه درم و نیلوفر سه درم و عناب ده عدد و سپستان ده عدد جوشیده و باوجود این ده درم شربت بنفشه نیز درین غذا باید آمیخت و اندک روغن بادام شیرین که کهنه نباشد و مقدار روغن پش از ده درم باشد و کم از آن نیز نباشد و گاهی لعاب اسبغول لعاب دانه بهی و روغن بنفشه بادام از هریک ده درم باندکی قند سفید آمیخته باید لیسیدن و تلین طبیعت در روز ششم یا هشتم بمطبوخ خفیف

تحفه خانی، متن، ص: ۳۸۰

باید کرد و تلین در روز ششم اولی است و در امثال این علل توقف و تاخیر در تلین نیک نیست و البته تعجیل باید کرد و مطبوخ بدین صفت باید سنای مکی هفت درم بنفشه تر یا خشک و تخم کاسنی و نیلوفر از هریک سه درم عناب و سپستان از هریک ده عدد تخم معجر دخترک سه درم مجموع در سه رطل آب باید جوشید باآتش ملایم تا یک رطل بماند از کرپاس گذرانیده شیرخشت و ترنجبین از هریک پانزده درم درو مالیده نیم گرم باید آشامید و یا از فلوس خیارشبر بست درم بجای آن دو نیک مالیده صافی ساخته نیم گرم باید آشامید اگر چنانچه بهار یا تابستان باشد سحر باید آشامید و اگر چنانچه زمستان باشد چاشت گاه باید اختیار کرد و اگر سحر واقع شود تا نیم روز صبر باید کرد و اگر چاشت واقع شود تا وقت میان پیشین و عصر تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن شربت از قند ده درم و لعاب اسبغول دو مثقال در قدری آب نیم گرم شربت کرده باید خوردن و غذا روزه دار و اگر قوت باشد آخر روز باید خوردن و آن مقدار چهل درم از ماء الشعیر است و لعاب اسبغول و روغن بنفشه بادام و یا روغن بادام شیرین و روز هفتم شربت از قند سفید یا نبات یا عرق بیدمشک باید داد و مقدار قند ده درم و مقدار عرق بیدمشک نیز ده درم و قدری آب که در حلاوت معتدل باشد نیم گرم باید خوردن و اگر درین شربت اندکی لعاب اسبغول باشد صواب بود و غذا این مرض بعد از خوردن ملینات و شربتها یک نوبت از ماء الشعیر است و بر وجهی که مذکور شد و آن نیز آخر روز و اگر تپ زایل شود و اعراض ردیه این علت کم شود نیک و آما اعاده بمطبوخ ملین مذکور در روز هشتم نیز باید کرد تا ماده مرض بالکلیه دور شود و اگر سبب ورم ماده صفاوی باشد و علامت آن

تحفه خانی، متن، ص: ۳۸۱

سوزاک و تپ تیز و تشنگی بسیار و اندوه سر خشک و ضیق النفس و لذت و استراحت بیافت هوای سرد و حرارت بسیار در سینه یافتن و علاج او علاج دمویست آلا آنکه فصد نیست و در جانب و در جانب تبرید و ترطیب اقوی از دموی می‌باید و باید که معالج در معالجه این علت چون در تبرید و ترطیب سعی می‌کند باید که از استعمال ادویه خشنه حذر کند زیرا که درین علت ضیق النفس از اعراض شدید مهلکه اوست و اشتداد ضیق النفس موجب هلاک است و صاحب این علت می‌باید که حذر از خوردن آب سرد و ترشی بالکلیه کند و در مکانی باشد که در آن غبار و دخان نباشد و سر و سینه برهنه نکند و اما مسکن نیز چنان متعفن نباشد که بواسطه حرارت و تنقیه علیل هلاک شود و همیشه سپستان نیم پخته در دهن نگاه دارد و سینه همیشه بروغن بنفشه بادام چرب کند و اگر ازین روغن موم روغن سازند و بمالند بهتر باشد و اگر اندکی کتیرا نیز درین موم روغن بیامیزند بهتر باشد و اما آنکه سبب درو ریختن ماده تیزست از دماغ بشش و متقرح شدن شش بدین سبب آن را سل می‌نامند و مراد بسل قرحه است که در شش حادث شود و حدوث این علت بعقب ذات الزیه است یا ذات الجنب و علامت او تپ ساکن نرم است و سرخی رو بواسطه تصاعد بخارات و سرفه با خون و ریم آمیخته و فرق میان خلط و چرک و ریم بآنست که مدفوع در آب باید انداخت اگر چنانچه ریم و چرک است در آب حل می‌شود و اگر چنانچه خلطی از جنس بلغم باشد یا صفرا و سودا از آب متمیز است چنانچه اگر خواهند بر سر چوبی خلط را از آب جدا می‌توان ساخت که محسوس و متمیز باشد از یکدیگر و دیگر تمیز و فرق میان خلط و چرک بآنست که

مدفوع را از دهن بر آتش اندازند اگر چنانچه ریم و چرک است در سوختن ازو

تحفه خانی، متن، ص: ۳۸۲

رایحه کریهه بمشام می‌رسد و اگر چنانچه نیست این رایحه بمشام نمی‌رسد و سقوط موی و نحافت بدن و چسپیدن جلد پیشانی بر استخوان و رفتن طراوت و رونق از بشره و علاج اول حدوث خوردن جلاب است هر صباح از شربت خشخاش و یا شربت بنفشه از هر کدام که حاضر باشد ده درم با ترنجبین صافی ده درم بقدری آب نیم گرم و یا از سیستان و عناب از هریک ده عدد مجموع در مقداری آب که مناسب دوا باشد بآتش ملایم طبخ باید کرد تا نیمه بماند صافی ساخته و قند سفید ده درم و ترنجبین صافی ده درم آمیخته نیم گرم باید اختیار کرد و غذا ماء الشعیر که درو سرطان نهری پخته باشند باید داد طریق دادن سرطان که مراد بآن پنج پایه است و در خراسان بسیار است که اول او را سر و پاها می‌باید کند و شکم او را به آب و نمک نیک می‌باید شست و در شستن اطبا خاکستری چوب تاک به آب بوده‌اند و غالباً مقصود آنست که رایحه کریهه ازو دور شود و اگر از خوردن سرطان علیل متفر شود ماء الشعیر با پاچه گوسفند مهرا پخته باید داد و یا ائاله از نشاسته و روغن بادام و اندک نبات با قند باید داد و اندکی شیر خشخاش نیز باید آمیخت و سینه و بدن را بمثل روغن بنفشه باید چرب کرد و روغن کدو و روغن بادام شیرین نیز درین حکم است و اگر از ماء الشعیر متفر شود غذا شیره ماش با پاچه پخته باید داد و اگر طبیعت بسته باشد درین غذا از شیر بادام باید آمیخت و اسفاناخ و یا برگ خرفه در آتش باید انداخت و کدوی تر اگر بوقت باشد بهتر است و اصحاب سل را خوردن شیر خر و شیر عورات بسیار نافع است بر نهار مقدار بست مثقال و اگر از پستان بمکد بهتر باشد و در تاثیر اسرع باشد و می‌باید معالج در معالجه سل غافل از قرحه نشود و بعضی چیزها که موجب جلا و نقای قرحه است از ادویه ایراد کند و اهتمام بایراد مسکنات صرفه کند از

تحفه خانی، متن، ص: ۳۸۳

اشربه و اغذیه و لعوق و حبوب و سفوف که درین علت نافع است و تا امکانست دست از علاج باز ندارد اگر تپ بر بدن استیلا باید از مبردات مثل قرص کافور و یا آنچه فعل تبرید درو باشد آنچه لایق مقام باشد درین باب اهمال و تقصیر نباید کرد و گاه‌گاه اختیار آ... فرمایند و گاهی بحمام معتدل الهوا درآید و بسیار مکث نکند و در دخول و خروج از حمام مراعات تدریج کند و سر و سینه مکشوف از حمام بیرون نیاید و خود را از هوا نگاه دارد و در حمام و بیرون حمام بعد از بیرون آمدن آب سرد بخورد و از جمله چیزها که صاحب این علت را مفیدست خوردن ماء العجین است در ابتدای این علت و انتهای او و اگر چنانچه معده ضعیف نباشد که با نان میده نان خورش سازد زیرا که او را در فرجه ساختن ابدان نحیفه خاصیت عظیمه است در ترطیب ابدان ایشان مطلوبست و اما احتیاط مرعی باید داشت که در طبیعت اصحاب این علت تلین میسر شود با سهل نرسد که اسهال درین مرض مخاطره است سبب سل باید که از غضب و جماع پرهیز کند و از کثرت کلام نیز زیرا که سکوت و سکون و آرام و قرار را در به شدن قرحه مدخل تمام است قرصی که صاحب سل را نفع بلیغ رساند باین صفت باید گل ارمنی و گل مختوم و نشاسته از هریک پنج درم سرطان نهری سوخته شسته از خاکستر او ده درم طباشیر و کتیرا از هریک شش درم ربّ سوس سه درم مجموع کوفته و پیخته و بلعاب دانه بهی قرصها باید ساخت و در سایه خشک کرده بوقت حاجت مقدار خوردن دو درم در شربت خشخاش و یا در شربت بنفشه و اگر درین قرص بوقت شدت حرارت دو درم مغز تخم بادرنگ و دو درم مغز تخم خیار بیامیزند صواب باشد و لعوقی که نافع اصحاب سل کشد بدین طریق باید مغز تخم بادرنگ و باقلی مقشر و مغز تخم خیار و مغز تخم کدو از هریک پنج درم

تحفه خانی، متن، ص: ۳۸۴

صمغ عربی و کتیرا و نشاسته از هریک هفت درم و بادام مقشر دوازده درم و مغز تخم خربزه ده درم و مویز شیرین دانه بیرون کرده بروغن بادام پخته دوازده درم و مغز دانه بهی ده درم مغز بادام و تخمها نیک کوفته با مویز منقی مطبوخ مجموع در دو رطل آب

بآتش ملایم طبخ باید کرد تا نیم بماند و از آن قند سفید یک رطل باید آمیخت و دیگر بآتش آهسته طبخ باید کرد تا غلیظ شود و در ظرفی پاکیزه برداشته از غبار و دخان نگاه باید داشت و بوقت حاجت درین علت هر روز مقدار ده درم باید لیسید و یا شربتی که درین علت نافع است آمیخته نیم گرم باید خورد و شربت نافع ازین علت آب انار شیرین دو رطل و آب سیب نیم رطل و شکر و قند سفید یک رطل مجموع بآتش ملایم طبخ کرد تا نیم بماند و قوام حاصل کند و سرد ساخته در ظرفی باید نگاه داشت و مقدار خوردن ازین شربت هر صباح بر نهار ده درم است و از جالینوس و غیر او از حکما و اطبا این عبارت آورده‌اند که گفت السل و الصرع داء آن لا یکاد آن بیرأ و القول و علاجها فضل یعنی این دو مرض نزدیک نیست که به شوند و صاحب این مرض رستگاری باشد پس سخن در معالجه ایشان بامید خلاصی سخن زیادتی باشد اما بدرگاه اله بسیاری از مبتلایان باین علتها خلاصی و نجات یافته‌اند دست از علاج این امراض باز نباید داشت که حضرت حق سبحانه که حکیم مطلق و معبود بحق اوست از دار الشفاء خود دوی دردمندان کرامت می‌فرماید و ناامیدی بدرگاه او کفرست دوی دیگر که نافع مسلول باشد گاوزبان کوهی سه درم گل ارمنی چهار درم گل سرخ پنج درم مغز تخم کدو و مغز تخم خیار از هریک شش درم رب سوس سه درم کثیرا و صمغ عربی و نشاسته از هریک چهار درم سرطان نهی سوخته و مغز بادام مقشر

تحفه خانی، متن، ص: ۳۸۵

از هریک ده درم مجموع ادویه نیک کوفته و پیخته و به آب خمیر کرده قرصها باید ساخت و مقدار خوردن در آن مرض بوقت حاجت یک مثقال است در شربت سیب ده درم.

[۱۵۶] مقاله در بیان ذات الجنب

اشاره

که مراد باین علت ورم حادث در غشا و رده مستطین است مر اضلاع و حجاب را و این دو قسم است زیرا که حدوث ورم و یا در جانب چپ است و یا در جانب راست و آنکه در جانب چپ حادث شود اشد است از روی خطر زیرا که قریبست بدل و بحسب امراض هم عظیم است و در هر دو خطر است و علامت او تپ تیز دایمی است و درد شدید بیقرار و ضربانه و جستن در موضع الم و اندوه و عطش و سوزاک ضیق نفس و نفس زدن متواتر نبض صلب سریع منشاری و زردی رنگ بول و یا سرخی آن و غلظ بول و گاه حدوث اختلاط عقل که مراد پریشانی اوست و سرفه و با نفث و بلغم سرخ مبنی از خون و علاج اگر در روز اول و ثانی و ثالث معالج را اطلاع شود فصد است از قیصال از جانب مخالف یعنی اگر ورم در جانب چپ باشد از دست راست و اگر جانب راست باشد از دست چپ باید فصد کرد و خون بحسب قوت و طاقت باید اخراج کرد مزاج قوی باشد و شخص ضعیف و نحیف باشد و فصل بهار باشد و خون مقدار یک رطل که نود مثقال باید گرفت و اگر ضعیف و نحیف باشد زیاده بر چهل مثقال مجوز نیست اخراج خون و این تدبیر در صورتیست که ورم دموی باشد و جلاب هر صباح از بنفشه تر یا خشک و نیلوفر از هریک سه درم و از سپستان و عناب

تحفه خانی، متن، ص: ۳۸۶

از هریک ده عدد مجموع ادویه چنانکه بکرات نموده شد در قدری آب طبخ کرده صافی ساخته ده درم قند سفید و ده درم ترنجبین صافی آمیخته نیم گرم بر نهار باید داد و غذا ماء الشعیر که درو بنفشه و نیلوفر از هریک سه درم و خشخاش یک درم و عناب و سپستان طبخ کرده باشد با ده درم شربت باید خوردن و ده درم روغن بادام شیرین نیز درین غذا باید خلط کرده و هر جا که نضج در قاروره ظاهر شود در روز ششم در اسهال و تلبین طبیعت توقف نباید کرد و تعجیل درین امر باید کرد و مطبوخی که درین مقام

مناسب است سنای مکی هفت درم بنفشه و نیلوفر از هریک چهار درم سپستان و عناب آن هریک ده عدد و تخم کاسنی سه درم مجموع ادویه در سه رطل آب با آتش آهسته باید طبخ کرد تا یک رطل بماند از کریاس گذرانیده درو از شیرخشت و ترنجبین صافی از هریک پانزده درین حل کرده صافی ساخته بر نهار باید آشامید و یا از فلوس خیارشبر بست درو حل کرده بوقت بهار یا تابستان باشد اختیار باید کرد و اگر زمستان باشد بوقت صبح اختیار باید کرد تا نیم روز صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و اگر قوت باشد و اگر قوت نباشد شربت از قند ده درم و لعاب اسبغول ده درم باید خورد با قدری آب نیم گرم و غذا در آخر روز ماء الشعیر سه درم باید اختیار کرد یا ده درم شربت بنفشه و ده درم روغن بادام شیرین چرب کرده و اگر این روغنها را موم روغن ساخته و اندکی کتیرا آمیخته بمانند بهتر باشد و صاحب این مرض از آب سرد بسیار حذر کند و از حرکات عنیفه خصوصا از جماع که درو هم حرکت نفسانی هر دو هست و ضرر او اشد ضررهاست از ممر حرکت و اگر از ماده مرض بقیه مانده باشد اعاده مطبوخ در روز هشتم و نهم باید کرد و نباید از معاوت ترسید اگر در مریض قوت قوی باشد و اگر ماده ورم

تحفه خانی، متن، ص: ۳۸۷

صفرا باشد علامت تب نیز محرقست و شدت سرفه و خشکی آن و زردی آنچه مدفوع می شود و سرعت نبض و تواتر آن و بسیاری بستگی و راحت یافتن از هوای سرد و خلیدن محل ورم و گفتن هذیان بواسطه تصاعد بخارات بدماغ و پریشانی عقل درین سبب و علاج او نیز فصد است اما از جایی که ورم در آن جانب است و درین فصد که از جانب ورم است نباید ترسید از صد و خون بوضع ورم همچنانکه در ماده دموی ترسیده می شد و بخوردن شربت است هر صبح و یا خمیر بنفشه و یا شربت خشخاش از هر کدام که باشد ده درم با ترنجبین صافی پانزده درم و یا جلاب از عناب ده عدد و قند سفید ده درم و ترنجبین صافی ده درم اول عناب را در قدری آب بر وجهی که رسم است طبخ کرده صافی ساخته قند و ترنجبین مذکور آمیخته نیم گرم باید اختیار کرد و غذا ماء الشعیر مخلوط با شربت بنفشه و روغن بادام از هریک ده درم در سی درم ماء الشعیر و تلین طبیعت بمطبوخ مذکور در علاج دموی بعد از تنقیه تامه سعی در تبرید و ترطیب مزاج علیل باید کرد با شربه و اغذیه که منافی سرفه نباشد و سبب زیادتی آن نشود باید کرد مثل شیر خرفه پانزده مثقال با ده درم قند سفید و یا آب خیار و یا به آب هندوانه از هر کدام که حاضر باشد پانزده مثقال با ده درم قند سفید و یا ده درم ترنجبین صافی و غذا ماء الشعیر مذکور و با روغن بادام این در صورتیست که تب و سرفه باقی باشد و اما اگر تب و سرفه تمام زایل شده باشد غذا ماش مقشر و شیر بادام و یا شیر مغز تخم کدو و اسفناخ است و یا در آش برگ خرفه و برگ کاهو و برگ معجر دخترک است که معروف و مشهور است و مریض را درین مرض اگر قوت هست در غذا تفلیل باید کرد و بخوردن آب انار شیرین و اندک اندک از سیب شیرین تعلل باید کرد و آنچه بدین اند و از فواکه

تحفه خانی، متن، ص: ۳۸۸

بسرفه مضر نباشد.

ماده ورم بلغمی

و اما اگر ماده ورم بلغم باشد و این قسم پیش اطبا آسانترین انواع ذات الجنب است زیرا که حرارت و حدت صفرا و خون درو نیست علامت او سفیدی رنگ بول است و غلظت آن و تب تسکین و قلت خلیدن محل ورم و درو بسکون و سفیدی آنچه بسرفه بیرون می آید با اندکی سرخی و بطو و دیگر حرکت دیر کردن نبض و بسیاری آب دهن و علاج این قسم نیز فصد است و اخراج خون اندک از با سلیق و خوردن جلاب هر صبح از سپستان ده عدد و از بیخ سوسن و عنب الثعلب که انگور شفاست از هریک سه درم قند سفید و ترنجبین از هریک ده درم چنانکه مکرر مذکور شد ترتیب داده نیم گرم بر نهار باید آشامید و غذا ماء الشعیر یا اندک نخود مقشر و تلین طبیعت بعد از ظهور نضج در بول باین مطبوخ سناء مکی پنج درم و انجیر خشک عدد و بیخ سوسن

تراشیده نیم کوفته سه درم و تخم کاسنی سه درم و مویز شیرین دانه بیرون کرده ده درم بنفشه و نیلوفر و تخم معجر دخترک از هریک سه درم مجموع در سه رطل آب بآتش آهسته طبخ باید کرد تا بیک رطل بازآید از کرپاس گذرانیده و ده درم ترنجبین صافی و ده درم فلوس خیارشبر درین مطبوخ حل کرده صباح هر نهار باید آشامید و تا بار دیگر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن جلاب از قند سفید ده مثقال و از تخم ریحان یک مثقال شسته در چهار قاشق آب نیم گرم باید آشامید و غذا آخر روز ماء الشعیر بر وجهی که مذکور شد و اگر بمطبوخ مذکور نقا و نحیف حاصل شد نیک و الا اعاده این مطبوخ بار دیگر باید کرد تا ماده تمام زایل شود و اگر ماده علت و ورم سودای متحرکه باشد و این بدترین اقسام

تحفه خانی، متن، ص: ۳۸۹

و انواع سوداست و زودتر هلاک کننده و علامت او تب و سواد زبان و خشونت آن و خلیدن بقوت و دشواری نفس زدن و دشواری آمدن خلط بلغم هذیان و اختلاط عقل و پریشانی آن و هر لحظه جستن و بدخلقی درین قسم نیز فصد است بقدر قوت و طاقت و بحسب مزاج و واجب و خوردن هر صباح جلاب از بنفشه سه درم و از سپستان ده عدد و قند سفید و ترنجبین از هریک ده درم مجموع بر وجهی که مکرر مذکور شد ترتیب داده نیم گرم بر اختیار باید کرد و غذا همچنانچه مذکور شد ماء الشعیر با شربت بنفشه و تلبین طبیعت بمطبوخی که مذکور شد دو علاج قسم بلغم و تحفه نرم و باقی علاج ذات الجنب بلغمی است و اما (شوحم) ورمی است که در اضلاع و حجاب یا خلف از جانب درون عارض شود و اعراض او باشد از اعراض سایر انواع ذات الجنب است و علامت او عطش و سوزاک و هول و اندوه و شب بیداری و درد شدید و خلیدن بقوت و عدم امکان بهیچ جائی بر هیچ شکلی از اشکال و علاج او نیز سعی و مبادرت بفسد است از باسلیق و گرفتن خون بسیار بحسب قوت و واجب و بخوردن جلاب هر صباح از بنفشه خشک یا تر و نیلوفر از هریک سه درم و از ترنجبین صافی و قند سفید از هریک ده درم چنانچه رسم است ترتیب داده بر نهار نیم گرم باید اختیار کرد و غذا ماء الشعیر بوجه مذکور باید داد و حقه باین اجزا باید کرد در اول حدوث علت سناء مکی هفت درم بنفشه خشک نیلوفر از هریک سه درم سبوس گندم یک کف گل خطمی پنج درم و جو کشک کرده نیم کوفته یک کف دست برگ چقندر یکدسته عناب و سپستان از هریک بست عدد مجموع ادویه در سه رطل آب بآتش ملائم طبخ باید کرد تا یک رطل بماند از کرپاس گذرانیده از فلوس خیارشبر ده درم و

تحفه خانی، متن، ص: ۳۹۰

شیرخشت و ترنجبین از هریک پانزده درم درو حل کرده از پرویزن موی گذرانیده و ده درم ابکامه و ده درم روغن کنجد و ده درم روغن بادام شیرین و نمک طعام دو دانگ و نیم گرم و در باشد نیم روز و اگر بوقت تابستان باشد صباح بار دیگر بدو دفعه عمل باید کرد اول شربتی از قند ده درم و تخم ریحان یک مثقال در آب نیم گرم چهار قاشق باید خوردن و بعد از آن این عمل باید کردن و بقیه علاج ذات الجنب است که مذکور شد از اشربه و از اغذیه.

ذات الصدر

و گاه حدوث ورم در حجاب و پرده قاسم است مر صدر را بنصفین و این قسم از ذات الصدر می نامند و علامت او تب تیز دایمی است و عطش شدید و درد و خلیدن محکم صاحبش احساس وجع از سر گلو تا فم معده می کند و کرب و اندوه و اضطراب و بسیاری عطش و زردی رنگ بول و سرعت نبض و نشاریه آن و عدم قدرت علیل بزیر داشتن سر بجانب شیب نظر کردن و تکیه بجانب قفا و پهلو کردن علیل از غایت عسر است و علاج او فصد از باسلیق است بقدر قوت و طاقت و باقی تدبیر از اشربه و اغذیه و ملینات تدبیر ذات الجنب است و درین علت معالج باید اهتمام بمالیدن موم روغن از روغن بنفشه و یا روغن کدو بر اضلاع و سینه علیل بکند و میان هر دو کتف علیل نیز ازین موم روغن بمالد.

تحفه خانی، متن، ص: ۳۹۱

[۱۵۷] مقاله در بیان امراض معده**اشاره**

و باید دانست که سوء المزاج معده یا حار ساذج است و ماده ندارد و علامت او عطش بسیارست و خشکی در فم معده و قلت و (ریق) و آروق نیز دخانی و سرعت فساد اغذیه لطیفه درو و قلت شهوت غذا و میل و اشتیاق بچیزهای ترش و راحت یافتن بخوردن آن. و علاج درین صورت بخوردن جلاب و شربت است از سکنجبین ساده که ترشی درو غالب باشد درم و یا از رب ریواج و یا رب سیب ترش و یا رب غوره از هر کدام که حاضر باشد درم با درم گلاب و آب برف مقداری که کافی باشد و یا یخ و این سوء المزاج را خوردن آب سرد بغایت نافع است خصوصاً بوقت هضم طعام اما نه چنان بسیار باید که بسبب بسیاری آب در غذا فساد حاصل گردد و همچنین خوردن دوغ ترش نیز نافع است که سرد باشد اما دوغ بالای غذا باید خوردن که مفسد غذاست و غذا درین مقام آتش زرع و یا تمر هندی با قدری نخود و ماش مقشر است با شیره مغز بادام و مضر به که مراد بآن آتش بسرکه است بسیار موافق است و اگر درین غذا قدری کشمش اندازند صواب باشد تا طعم او باعتدال آید و نیز در کشمش تقویت معده گفته‌اند. و اگر سوء المزاج حار یا صفرا باشد علاج تنقیه معده است از خلط صفراوی بعد از تحقق علامت و تعین سبب و علامت او عطش دایم و گریه و قلق که مراد باینها اندوه و تلواثه است و تلخی دهن و زردی زبان و بیرون آمدن صفرا و ظهور او بقی و براز و زردی بول و آروق بدبوی بعد از خوردن طعام پس معده را بقی کردن پاک باید ساخت بخوردن آب گرم و سکنجبین و تخم خربزه جوشیده و بیخ سوسن جوشیده و شبت و تخم ترب جمیع

تحفه خانی، متن، ص: ۳۹۲

اینها بقی است مفرده و مجموعه اگر قی بسکنجبین تنها حاصل نشود اختیار باید کرد و اگر کافی باشد احتیاج باین مذکورات نیست و تلین طبیعت به آب فواکه و مطبوخ فواکه باید کرد و یا شربت آلو و ترنجبین از هریک پانزده درم و یا شیرخشت پانزده درم بر وجهی که رسم است نیم گرم باید خوردن و بعد از آن تعدیل و تبدیل مزاج بربوب و قرصهای بارده که مناسب این علت است باید کرد مثل رب سیب و قرص طباشیر که مذکور شد اختیار سکنجبین سفرجل درین علت بغایت نافع است و بدین صفت باید ساخت بهی ترش رسیده را از دانه ریشم که بر روی اوست پاک باید کرد و پوست ازو نباید دور کرد که قبض و تقویت معده در پوست او بیشتر است و همچنان در هاون و یا در جوار سنگین و یا چوبین باید کوفت و افشرده آب ازو باید گرفت بمقدار دو نیم سیر بوزن سمرقند و از سرکه نیک چهار یک سمرقند و در پاتله پاکیزه بآتش آهسته جوشیده کف و درد ازو گرفته دو نیمه قند بوزن سمرقند که صد و بست مثقال می‌شود آمیخته دیگر بآتش آهسته باید جوشید تا بقوام آمیخته هر صباح ازین شربت پانزده درم که ده مثقال می‌شود با درم گلاب و قدری آب که مناسب باشد شربت کرده باید خوردن و این شربت هر علت که در معده بسبب حرارت باشد بسیار نافع است و در غایت تقویت و جالینوس مبالغه درین باب می‌کند و می‌گوید ضمان بر من اگر چنانچه مبتلا بضعف معده که سبب حرارت باشد نیک نشود و اما او درین شربت قدری زنجبیل یا فلفل زیاده کرده است و درین شربت اگر مزاج بسیار گرم نه باشد دو مثقال توان آمیخت و الا نباید آمیخت و خوردن شربت (میبه) ساده ضعف معده که از برودت باشد نیز بسیار نافع است و اجزای او اینست آب افشرده بهی که دانه بیرون کرده باشند و پوست او گرفته باشند

تحفه خانی، متن، ص: ۳۹۳

و ترش باشد دو نیم سیر سمرقند و آب انگور شیرین صافی نیمه دو نیم سیر و قند سفید چهار یک سمرقند که شصت و دو نیم مثقال

می‌شود اول آب بهی و آب انگور در پاتله قلعی کرده پاکیزه باید جوشید و کف و درد ازو گرفته مذکور باید آمیخت دیگر باتش آهسته جوشید تا بقوام آید و بوقت حاجت پانزده درم که ده مثقال می‌شود در قدری گلاب و آب که مناسب شربت باشد آمیخته بر نهار باید اختیار کرد.

سفوف مقوی

سفوفی که نافع بلیغ از ضعف معده صفاوی باشد گل سرخ خشک کوفته ده درم و طباشیر سفید پنج درم و سماق پاکیزه کوفته سه درم و مصطکی یک درم و رامک نیم درم و پوست هلیله زرد دو درم و قند سفید بوزن جمیع ادویه مجموع یک کوفته و صلایه کرده هر صبح مقدار دو مثقال بر نهار سفوف باید کرد و اگر اندک آب سرد از عقب بیاشامد صواب بود.

سوء المزاج حار رطب و علاج آن

و اگر سبب سوء المزاج معده حرارت و رطوبت باشد علامت او غثیان است و قلت شهوت طعام و بسیاری آب دهن خصوصا بوقت خلای معده و تغیر یافتن طعام بجانب فساد و یافتن رایحه کریهه بوقت آروق و درین مقام علاج قی است بخوردن سکنجبین و آب ترب و شبت جوشیده و اندک روغن کنجد باید آمیخت تا اجابت قی آسان باشد. غذا درین صورت زیرباج از نخود و شیره مغز بادام و اندک سرکه باید داد و مراد از زیرباج شورباست که درو سرکه باشد و اندک با شکر درو

تحفه خانی، متن، ص: ۳۹۴

باید آمیخت و یا از نارنج و نخود و شیره مغز بادام و قدری کشمش و معده را بکرات بقی پاک باید کرد و سفوفی که درین مقام نافع و مقویست برین گونه ترتیب باید کرد گل سرخ و طباشیر از هریک ده درم و سماق سیزده درم و کشنیز خشک در سرکه خوابانیده بریان کرده پنج درم مجموع ادویه کوفته و پیخته هر صبح دو مثقال در آب انار میخوش باید خوردن و یا در شربت سکنجبین سفرجلی که سابقا مذکور شد باید خوردن و یا شربت سکنجبین ساده از هر کدام که حاضر باشد ده درم است و گاهی سبب سوء المزاج معده حرارت و بیوست بی ماده می‌باشد و علامت او نحافت و لاغری بدن است و قبض در طبیعت و بسیاری تشنگی و خشکی زبان و علاج درین مقام خوردن جلابست هر صبح از شیره خرفه مقدار یک اوقیه که هفت مثقال و نیم باشد با ده درم قند سفید و یا از آب هندوانه مقدار پانزده مثقال با قند و ترنجبین صافی از هریک ده درم و غذا ماش مقشر با شیره مغز بادام یا روغن بادام شیرین و اسفاناخ و یا برگ کاهو و معالج را باید که عنایت مصروف بجانب تبرید مزاج معده عللیل باشد و ترتیب آن یا علاج بر وفق قانون طبی باشد بخوردن شیر بز و یا شیر خر و ماء الشعیر و معده را باین ضماد که مذکور می‌گردد باید ضماد کرد صندل سفید و صندل سرخ و گلاب و آب برگ خرفه و یا شیره از تخم او و آب برگ کاهو و آب برگ کاسنی و آب برگ بید و آب تراشیده کدوی تراجزا برابر و نیم دانگ کافور آمیخته استعمال باید کرد و گاهی درین ماده ازین قرص که نوشته می‌شود باید عللیل را داد که بسیار نافع است زرک هفت درم صندل سفید و مغز دانه کدو و مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنگ و طباشیر سفید و تخم خرفه و از هریک پنج درم گل سرخ شش درم مجموع ادویه کوفته و پیخته و به آب خمیر کرده قرصها سازد مقدار خوردن ازین

تحفه خانی، متن، ص: ۳۹۵

قرص یک مثقال است در پانزده مثقال آب غوره. و اگر سبب سوء المزاج معده بارد یابس بی ماده باشد علامت او قلت عطش و بد گذرانیدن غذا و آروق ترش و بدبوست و نبض بطی دیر حرکت و صغیر و سفیدی رنگ قاروره و بسیاری شهوت طعام و بسیاری تخمه و فساد غذا و این نوع ضعف معده از تدارک و تدبیر بسیار دور است و بهر تقدیر علاج او بخوردن جلابست هر صبح از

بادرنجبویه سه درم و از گل‌قند قندی ده درم بر وجهی که رسم است طبخ کرده صافی ساخته گل‌قند مذکور آمیخته بر نهار باید خوردن غذا نخود آب و شیره مغز بادام یا تخم مغز معصفر باید ساخت و بر معده از روغنهای موافق باید مالید مثل روغن نرگس و زیبق و سوسن و خيرو و مداومت بخوردن اطریفلات باید کرد در هر روز از هلیله پرورده اختیار باید کرد و اطریفل مقدار یک مثقال و از هلیله مقدار دو مثقال وقتی ازین و وقتی از آن اختیار باید کرد و گوشت مرغان مثل طیهو و درّاج و کبک و مرغ خانگی در غذا اختیار باید کرد و از ضمادات نافع مثل سنبل احمر و مصطکی و نانخواه که مراد بآن حیوانی است از هریک سه درم پوست قصب الزریره پنج درم مجموع ادویه کوفته و پیخته به آب بهی بر معده و فم معده ضماد باید کرد و اما اگر سبب سوء المزاج معده و ضعف و حرارت و رطوبت بی‌ماده باشد علامت او غثیان است و سیلان لعاب از دهن و تغیر فساد در ماکول و حدوث صداع بعد از خوردن بسبب تصاعد بخارات از معده بدماغ و علاج درین مقام خوردن جلابست در سکنجبین ساده ده درم و گل سرخ کوفته و پیخته سه درم و مصطکی دانگی مجموع بر وجهی که عادتست ترتیب داده نیم گرم اختیار باید کرد و غذا آش از زرک و ماش مقشر و نخود مقشر و شیره مغز بادام و گوشت طیهو و مرغ و کبک هر کدام ازینها که موجود شود و بقیه علاج او اهتمام تحفه خانی، متن، ص: ۳۹۶

تبرید مزاج معده است باشربه و اغذیه لایقه و تجفیف آن بفواکه و ربوب قابضه مثل انار و بهی و انار ترش افشرده با شحم آن.

سفوف انار دانه

و سفوفی که درین مقام مناسب است دانه انار بریان کرده ده درم طراشیت سه درم حب الآس سه درم مصطکی نیم درم سعد یک درم مجموع ادویه کوفته و پیخته مقدار خوردن ازین سفوف یک درم در ده درم شربت بهی باید خوردن و اگر سبب سوء المزاج معده و ضعف او برودت بی‌ماده باشد علامت آن ضعف هاضمه است و نرمی طبع و نفخ در شکم و بسیاری شهوت طعام و دیر از معده گذشتن او و تغیر او بترشی و حدوث آروق ترش و بسیاری آب دهن و علاج درین مقام خوردن جلابست هر صباح از بادیان نیم کوفته سه درم و از گل‌قند عسلی ده درم بر وجهی که رسم است باید ترتیب داده اختیار کرد و غذا نخود آب با مغز تخم معصفر و دارچینی باقلیها که درو از توایل و ابذار که مراد حوّلج است اثر رطب و یابس باشد و مناسب تدبیر باشد انداخت و گاهی زنجبیل پرورده.

گوارش

گوارش مشک و یا مصطکی از هر کدام مقدار خوردن سه مثقال است و گوارش دیگر که نافع باشد درین علت کندر نانخواه مصطکی از هریک شش درم فلفل اذخر حب الغار عود از هریک سه درم مجموع ادویه کوفته و پیخته با مویز شیرین با دانه نیک کوفته که مقدار مویز سه وزن تمام ادویه باشد خمیر کرده باید برداشت

تحفه خانی، متن، ص: ۳۹۷

و مقدار خوردن ازین معجون یک مثقال و دو دانگ است و اگر سبب ضعف معده سوء المزاج بارد رطب بادی باشد که ماده او بلغم و چسپنده باشد و علامت او آروق ترش و کمی شهوت طعام و نفخ در شکم و بسیاری حدوث تخمه و فساد غذا در معده و میل باغذیه که درو تیزی باشد و حدوث غثیان و بسیاری آب دهن خصوصا بوقت خواب و رنگ صاحب علت بول او بسفیدی مایل و دیر حرکت کردن نبض و نرمی آن و خروج مواد بلغمی بقئی و علاج درین مقام پاک ساختن معده است بقئی بچیزها که سابقا مذکور شد و بخوردن جلاب از بادیان رومی و بادیان رسمی و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته از هریک سه درم و از گل‌قند عسلی ده درم چنانچه رسم است ترتیب داده نیم گرم بر نهار باید آشامید و غذا درین صورت نخود آب است با شیره تخم معصفر و دارچینی

و فلفل و زعفران و یا باقلیه‌های خشک که در آن مثل دارچینی و فلفل انداخته باشد و گاهی خوردن زنجبیل مربی ده درم و یا معجون زیره مقدار یک مثقال و تلین طبیعت بحب ایارج و یا بایارج جالینوس و یا بایارج لوغازیا و بحقنه حاده که سابقا مذکور شد و چرب کردن معده بروغنهای گرم مثل روغن زبیب و سوسن و نرگس و خيرو.

گوارش کندر

و خوردن گوارش کندر درین ماده بسیار نافع است و اجزا و ترکیب او برین وجه است فلفل و دار فلفل از هریک سه درم و کندر پنج درم و قولنجان و زنجبیل از هریک دوازده درم جوزبوا و قرنفل از هریک سه درم و قند سفید مقدار تمام ادویه اگر شخص پیر باشد و برودت مزاجش غالب باشد بجای قند عسل باید کرد اول ادویه نیک کوفته و پیخته و قند در قدری آب بآتش آهسته بقوام آورده ادویه آمیخته نیک

تحفه خانی، متن، ص: ۳۹۸

برهم زده باید برداشت و اگر با عسل سازند عسل صافی که موم ازو گرفته باشد او را حاجت بقوام آوردن نیست زیرا که غلیظ است باید در آتش نهاد تا گرم شود و بعد از آن ادویه در آن خلط کرده نیک برهم زده باید برداشت و مقدار خوردن ازین معجون بر نهار یک مثقال است و اگر خواهند که باعتدال آید در غلظت و رقت برابر تمام ادویه قند و یک برابر تمام ادویه عسلی سازند و این بهتر است و اما اگر سبب ضعف سوء المزاج معده برودت و یبوست با ماده باشد و ماده سودا باشد علامت او حرقت معده است و بسیاری شهوت طعام با ضعف هاضمه و بسیاری نفخ در معده و ترشی طعم دهن و زردی رنگ رو آمیخته بسیاهی و غلظ بول و سواد او و بطو نبض و دیر حرکت کردن او و صغرا او و تواتر او بزرگی سپرز و حدوث قی ترش که سبب کندی دندانست و خشکی زبان و بسیاری عطش و قلت آب دهن و لین طبیعت احیانا و در بعضی اوقات و علاج درین مقام تنقیه معده است بقی کردن بآنچه مذکور شد و اسهال بآنچه مناسب سودا است مثل حب افیمون و یا مطبوخ او و جلاب هر صباح از شربت بادرنجبویه ده درم به آب گرم بر نهار و غذا نخودآب با شیر تخم معصفر و ملازمت اطریفلات و گلقلندها که از قند باشد یا بادیان رومی و یا بادیان معروف و گرم ساختن معده و تقویت او بگوارش زیره و گوارش زیره باین صفت باید ساخت زیره مدبر در سرکه صد درم زنجبیل بست درم فلفل ده درم نانخواه و برگ سداب خشک هریک پانزده درم مجموع ادویه کوفته و پیخته و بمقدار تمام ادویه عسل صافی آمیخته نیک خلط کرده باید برداشت و بقوت حاجت مقدار خوردن یک مثقال است. و اگر سبب ضعف معده سوء المزاج رطب بی ماده باشد علامت او بسیاری آب دهن است و قلت تشنگی و تنفر از اغذیه رطبه و چربیها و حدوث غثیان در اکثر اوقات و تقلب نفس که مراد بآن قی متعاقب است و سرعت

تحفه خانی، متن، ص: ۳۹۹

فرود آمدن و گذشتن غذا از معده و اذیت یافتن در خوردن آب سرد و میوه تر و آنچه بدین ماند و علاج درین مقام خوردن جلاب و شربت است هر صباح از بادیان رومی و بادیان مشهور از هریک سه درم و از گلقلند عسلی ده درم مجموع بر وجهی که عادت و رسم است و مکرر مذکور شد ترتیب داده نیم گرم بر نهار اختیار باید کرد و غذا ماء اللحم و باقلیها که مراد از ادویه یابسه باشد مثل کشنیز خشک و زیره و فلفل و دارچینی و امثال اینها باشد و یا گوشت مرغ و یا طیهو و امثال آن بادویه حاره مذکور و خوردن اطریفلات و زنجبیل پرورده و گوارش مصطکی و گلقلند عسلی ده درم و از مصطکی و عود و بادیان رومی و پوست ظاهر پسته از هریک نیم درم نیک کوفته و پیخته و با این گلقلند آمیخته نیک برهم زده بدو دفعه باید خوردن و بر معده ازین ادویه باید کرد روغن مصطکی و یا عود و یا چیزی با گلاب و اگر بواسطه رطوبت در معده سوی هضم لینی حاصل شود معجون خبث الحديد بسیار نافع است و اجزای او اینست هلیله سیاه و بلبله و آمله از هریک ده درم قنبیل اذخر سعد و زنجبیل و فلفل و نانخواه و کندر از

هریک پنج درم خبث الحديد که مراد چرک و وسخ آهن است در دکان آهنگری موجود است از ده درم او را نیک کوفته در سرکه تیز باید دو شب خابانید و بیرون آورده نیک صلايه باید کرد تا همچو هبا شود و مجموع ادويه نیک کوفته و پیخته و با دو وزن تمام ادويه غسل صافی خلط کرده نیک برهم زده باید برداشت و هفت هشت روز ازین معجون هر روز متعاقب یک مثقال باید داد که بسیار نافع است و اگر خبث الحديد را هفت روز در سرکه گذارند هنوز بهتر باشد و اگر قوی را دو مثقال دهند شاید و این معجون معده را تقویت بلیغ می کند و جمیع رطوبات او را خشک می کند و (خلنه) را زایل می گرداند و ازین جهت است که در زلق الامعا

تحفه خانی، متن، ص: ۴۰۰

که اسهالیست بواسطه ضعف معده بلغمی و ملسا شدن پرز و حمل و اطبا در علاج آن نیز فرموده اند و از منافع او تسکین خون بواسیر و خون حیض نیز هست و در حبس بول نیز نافع است زیرا که ادرار بول می کند و هاضمه را تقویت می کند و رنگ روی را طراوت و سرخی می بخشد و آواز را صافی می سازد و غیر ذلک از منافع درو بسیارست و بالجمله تقویت جمیع طبیعی می کند و اما اگر سبب ضعف در معده سوء المزاج یابس بی ماده باشد علامت او نحافت و لاغری بدن است و روز به روز گداختن او و تشنگی و خشکی زبان و کمی آب دهن و نفع یافتن باغذیه رطبه و علاج درین مقام خوردن جلابست هر صبح از نیلوفر سه درم و قند سفید ده درم بر وجه مقرر ترتیب داده نیم گرم اختیار باید کرد و یا از آب انار شیرین بست و دو مثقال و قند سفید ده درم باید خوردن و یا از آب هندوانه سه اوقیه که او نیز بست و دو مثقال می شود و قند سفید ده درم و یا شیر خرفه سه اوقیه یا مقدار قند مذکور و غذا ماش مقشر با کدوی تر و شیر مغز بادام و گوشت بزغاله و یا مرغ جوجه و یا گوشت ماهی و آش تمر هندی با شیر مغز بادام نیز درین ماده نیک است و حویج این آشها ماش مقشر و نخود مقشر نیز اندکی می توان انداخت و از اسفناخ و کشنیز تر نیز.

[۱۵۸] مقاله در بیان درد معده

و از جمله امراض ردیه معده درد اوست و اگر بدوام و طول انجامد علامت ورم است درو و این اگر بزوری و بصلاح و فلاح نیاید موجب هلاک است و سبب وجع معده یا سوء المزاج معده است و یا انصباب اخلاط ردیه در معده و انواع سوء مزاج معده سازج و مادی حار و بارد و یابس و رطب یا تدبیر آن و علامت مذکور

تحفه خانی، متن، ص: ۴۰۱

شد و یا سبب در وجع و الم معده ماده غیر ذو قوام است که غیر اخلاط اربعه است و آن مائیه و ریح است و اگر سبب ریح باشد علامت آن قراقر و نفخ است در معده و تمدد و کشیده شدن آن و آروق بسیار و فواق خصوصا بخوردن چیزها که نفاخ است و غلبه درد و نفخ بعد از خوردن این چیزها از اغذیه و اشربه و فواکه و بعد از گذرانیدن غذا نیز و یافتن راحت به بیرون آمدن باد خواه بآروق و خواه از طریق دیگر و علاج او کسر نفخ است و تقویت و تسخین معده بکاسرات ریاح و مقویات معده و اصلاح قوت هاضمه و این بخوردن جلاب است هر صبح از بادیان و بادیان رومی از هریک سه درم و از گلکند عسلی ده درم مجموع بروجه مقرر ترتیب داده گلکند آمیخته نیم گرم باید بر نهار اختیار کرد و غذا نخود آب با دارچینی و گوشت مرغ با ثوقلی قدری که بر معده ثقیل نیاید و خوردن گوارشات که کاسر و پریشان سازنده باد باشد مثل معجون زیره و گوارش مصطکی و کندر که مذکور شد و خوردن اطریفلات حاره مذکور و چاویدن کندر و مصطکی و نانخواه و آنچه بدینها ماند از ادویه و خوردن زنجبیل پرورده درین علت بسیار نافع است اما بقدری صالح که مزاج از اعتدال تمام بیرون نیاید و بر معده کمادات حاره باید نهاد تا درو گرمی حاصل شود مثل جاورس که قناق می نامند و سبوس و نمک گرم کرده و در خریطه گرفته باید نهاد و اگر سرد شود دیگر گرم کرده باید نهاد و درین غلبه این نیز گفته اند که او را گرسنه باید ساخت و آب گرم بر معده او باید ریخت و بر معده نظولاتی که در ایشان از

حشایش حاره طبخ کرده باشد باید نهاد مثل بابونه و شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش و نماد ورق ریحان و سفوف ازین ادویه اختیار باید کرد بادیان رومی و بادیان از هریک سه درم نانخواه یک درم و کرویا که چیز است از بادیان خوردتر و از زیره کلان‌تر ازو

تحفه خانی، متن، ص: ۴۰۲

یک درم و قند برابر تمام ادویه مجموع ادویه نیک کوفته و باهم آمیخته هر صباح مقدار سه مثقال باید و با گلاب گرم یک قاشق آشامید و بر معده روغن مصطکی و روغن بابونه و روغن گل باید مالید و طریق روغن مصطکی ساختن اینست که روغن زیت خالص اگر باشد و یا روغن کنجد خالص و اگر روغن گل باشد بهتر چهل و پنج مثقال و مصطکی ده مثقال و روغن در کاسه مسین باید انداخت و مصطکی نیک صلایه کرده درین روغن باید انداخت این کاسه مسین را بر روی آب که در دیگی باشد باید نهاد و آتش ملایم باید کرد که آب بجوش آید و روغن مصطکی نیز بجوش آمده مصطکی درو حل می‌شود و بهترین طریق ساختن روغن مصطکی اینست و یا سبب در وجع و الم معده خوردن طعام و غذا مودی و مولم معده است و اینکه مودیسست یا بسبب بسیاری مقدار اوست که بحسب ماده بسیار معده ازو متاذی شده و بدرد آمده و اگرچه بسیار بحسب مقدار نبوده اما در حد ذات خود کیفیت ردی داشته مثل آش بادنجان و یا گوشت گاوقاق و امثال اینها پس در اطعمه طریق اذیت بیکی از دو سبب است و یا بهر دو و این بدتر است و معالج را علاج او صعبت و علامت او تقدم سبب است یعنی باید دید که صاحب این علت ازین غذا اختیار کرده بوده است یا نی و این وجه عقیب خوردن حادث می‌شود و طغیان او در سر هست و علاج درین مقام قی طعام مولم است و بسیار کم خوردن اگر وجع از ممر مقدار باشد و آما اگر از ممر کیفیت بد غذا باشد علاج در ترک آن نوع علامت و بخوردن گوارش مصطکی و یا گوارش عود است از هر کدام که موجود باشد یک مثقال است و غذا درین مقام کباب است از گوشت مرغ که برو کشنیز خشک و زیره پاشیده باشند و اگر سبب وجع و الم معده ضعف او باشد و علامت او آنست که متعاقب خوردن غذا پیدا می‌شود و اگر صاحب علت قی

تحفه خانی، متن، ص: ۴۰۳

می‌کند دور می‌شود و علاج درین صورت تنقیه معده است از اخلاط رديه و تقویت آن و این در صورتیست که در معده خلط مودی مولم باشد و آما ضعف زیاده می‌شود و خوردن جلاب از عنب الثعلب پنج درم و بادرنجوبیه سه درم و قند سفید ده درم مجموع بروجه مذکور ترتیب داده قند آمیخته نیم گرم باید آشامید و غذا درین صورت نخود آب با شیر تخم معصفر باید داد و تلین طبیعت اگر اخلاط رديه در معده باشد بجلاب از سناء مکی هفت درم و عنب الثعلب پنج درم و بیخ سوسن تراشیده و نیم کوفته سه درم قند سفید ده درم مجموع ادویه با آتش ملایم در دو پیاله آب باید جوشید تا از سه حصه یک حصه بماند از کرپاس گذرانیده پنج مثقال معجون درو حل کرده سحر باید اختیار کرد و تا نیمروز صبر باید تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن شربت از قند و گلاب و تخم ریحان مقداری که رسم است اختیار باید کرد و بعد از دارو علیل باید که دیگر از اغذیه غلیظ اصلا اختیار نه کند و هرچه دیر هضم می‌شود از آن حذر کند مثل هریسه و کله و فرنی و فالوده و جغرات و شیر و گوشت گاو و آش باذنجان و گوشت قاق و از میوه زردآلو و شفتالو و خربزه خصوصا که مزه نداشته باشد و هندوانه اینها همه مضعف معده است و از جمیع بقول و حبوب تفاحه پرهیز باید کرد و از نان و آش آرد و از غذا بقلیها از گوشت مرغان سبک و گوشت توقلی و نخود و دارچینی در آش باید انداخت و ازین گوارش که مذکور می‌گردد هر هفته دو سه نوبت اختیار باید کرد نانخواه و کندر از هریک سه مثقال و دو دانگ و از سنبل و سعد از هریک سه درم مجموع ادویه کوفته و پیخته مقدار تمام ادویه عسل صافی آمیخته نیک برهم زده در ظرفی باید برداشت و مقدار خوردن ازین معجون بر نهار یک مثقال است و اگر درد تسکین شود بعد از آن از معجونات و گوارشات معتدله اختیار باید کرد مثل گوارش مصطکی به آب لیمو و یا گوارش کندر

تحفه خانی، متن، ص: ۴۰۴

به آب لیمو و یا گوارش عود و یا این ترکیب که نوشته می‌شود باید ساخت آب ترنج یک رطل که نود مثقال می‌شود و آب سیب یک رطل مجموع باید جوشید که یک رطل بماند و عسل یک رطل و گلاب چهل مثقال و قند سفید یک رطل آمیخته دیگر باید جوشید تا بقوام آید و بعد از آن قرنفل و دارچینی و مصطکی از هر یک یک درم و عود ده درم بادرنجبویه سه درم مجموع کوفته و پیخته قریب فرود آوردن دیگر باید انداخت و نیک برهم زده بعد از قوام آمدن باید فرود آید و در ظرفی چینی باید نگاه داشت و بوقت حاجت مقدار خوردن ازین شربت دو مثقال است با قدری گلاب گرم کرده و قراقر و نفخ معده شربت بر ضعف معده و ضعف هاضمه می‌شود و بر معالجات صائب التددیر احتیاج آنکه در تدبیر این را علت خارج از معده درو نیست برین صورت تدبیر استعمال کواسر ریاح آنچه مناسب مقام باشد کند.

[۱۵۹] مقاله در بیان شهوت کلبی که یکی از علل رذیه معده است

و شهوت کلبی عبارت از زیادتی شهوت عادت و طبیعی بر ماکولات است و اشتداد جوع و حرص بر غذا و سبب سوء مزاج بارد منکشف است مرفم معده را و علامت او نفخ و ثقل در معده است و قلت عطش و تمدد معده و بسیاری سیلان لعاب از دهن و لین طبیعت و بد گذرانیدن غذا و علاج درین مقام گرم ساختن معده است بخوردن جلاب هر صباح از بادیان سه درم و از گلقدن عسلی ده درم مجموع چنانکه رسم است ترتیب داده نیم گرم بر نهار اختیار باید کرد و غذا درین مقام نخودآب با شیره مغز تخم معصفر باید داد و تنقیه معده بحب ایارج باید کرد اگر در معده از اخلاط فاسده سوداوی باشد یا بحب صبر و یا بقدر صبر

تحفه خانی، متن، ص: ۴۰۵

هرجا که معده پاک شد از خلط سوداوی فاسد تقویت معده بخوردن اطرینفات باید کرد از اطرینفل صغیر یا کبیر هر کدام که موجود باشد از کبیر یک مثقال و از صغیر مقدار خوردن یک درم است و غذای دائمی تا انقضای مرض نخودآب است یا گوشت مرغ فربه و یا گوشت ثوقلی فربه و دارچینی یا فلفل در آش باید انداخت و چاویدن مصطکی و کندر و زیره صاحب این علت را بسیار نافع است و یا سبب بسیاری ریختن سوداست در معده و فم او و علامت او سوختن معده است بر وجهی که صاحبش بی آنکه چیزی خورد صبر نمی‌تواند کرد و دیگر قلت عطش و آروق ترش و بسیاری مقدار براز و علاج درین صورت تنقیه معده است از خلط سوداوی بحب افیمون و یا بمطبوخ افیمون و بخوردن جلاب هر صباح از بادرنجبویه سه درم و قند سفید ده درم بر وجهی که بکرات تقریر کرده شد ترتیب داده اختیار باید کرد و غذا نخودآب با شیره تخم معصفر باید داد و گاهی بقی به آب گرم و یا به آب که درو شبت و تخم ترب و تخم خربزه جوشیده باشد و یا عسل و سکنجبین و به آب گرم قی باید کرد و اگر چنانچه قوت باشد و غلبه سودا فصد باسلیق نیز فرموده‌اند و درین محل بحث است زیرا که باخراج اگرچه سودا نیز هست اما بفسد موجب ضعف است و درین مرض مخاطره است و دیگر زیرا که نقصان در حرارت می‌شود و حرارت مطلوب در تقویت معده و این معالجه نمی‌کنند مگر از جهال اطبا بسی درین معالجه توقف اولی است و به بعضی ادویه موافقت تسخین سپرز باید کرد و گاه سبب درین بسیاری تخلخل بدن است و علامت او تقدم اسباب تخلخل از حرکت و راه رفتن در هوای گرم و بسیار نشستن در حمام و بیخوابی بسیار کشیدن و غم بسیار خوردن و عدم آفت در قوت هاضمه و عدم مقدار براز

تحفه خانی، متن، ص: ۴۰۶

بر غذای ماکول و علاج درین مقام خوردن اغذیه غلیظه که دیر هضم شوند مثل قلیها که در آن زردک باشد و خوردن گوشت کله و هریسه بگوشت گاؤ و نشانیدن علیل در آب سرد و مسکن در امکانه بارده ساختن و بر زمینهای سرد نشستن و روغن بنفشه و یا موم روغن بنفشه ساختن بر بدن مالید و بعد از خوردن طعام روغن آس که مراد روغن مورد است و روغن معمول از بید بر معده و

بدن مالیدن بسیار مفید است و یا سبب حدوث این علت در استفراغ بسیار است و جوع بسیار که بدن محتاج بغذا شده است و جمیع اعضا را غذا مطلوبست و شهوت غذای کسانی که از بیماری بر خواب اند ازین مقوله است و علامت این تقدم اسباب مذکوره است از آنچه معدود شد و و علاج درین صورت دادن غذای کثیر التغذیه است بچند کرات اندک‌اندک و یا بحسب ماده بر مقدار تسکین جوع باشد و بحسب کیفیت ضرر رساند و علیل را حذر از اختیار تعب باید کرد و راه بسیار نباید رفت و از جمیع حرکات بدنی که اختیاری است پرهیز باید کرد و از حرکات نفسانی نیز زیرا که از حرکات نفسانی بدن نیز متاثر و منفعل است و بالجمله از هر چیزی که موجب تحلیل است حذر باید کرد و از دخول حمام اشد حذر و یا سبب حدوث این جوع وجود کرمهاست و حیات اوست در بدن که غذا صرف ایشان می‌شود و آنچه کیلوس می‌شود ایشان می‌خورند و علاج درین صورت بعد از احساس اسقاط ایشان است بادویه که مسقط و مهلک این کرمهاست و گاه سبب در حدوث این علت اجتماع و برهم نشستن خلط بلغم غلیظ ترش است در فم معده و علامت آن علت تشنگی و ترشی دهن و آروق ترش و بسیاری برآز با بلغم علاج درین مقام تنقیه معده است از خلط مذکور و بخوردن جلاب از بادرنجبویه سه درم و از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته سه درم و از گلقلند عسلی ده درم و غذا درین صورت

تحفه خانی، متن، ص: ۴۰۷

نخودآب با شیره مغز بادام و یا شیره مغز تخم معصفر یا اندک فلفل و زیره و نانخواه و دارچینی و بقی کردن معده را پاک کردن بانچه سابقا مذکور شد و بعد از تنقیه معده بقی چاودین ادویه حاره مثل کندر و مصطکی و بخوردن گلقلند عسلی ده درم و بادیان کوفته سه درم مجموع باهم آمیخته بر نهار باید خوردن و غذا در آخر روز بعد از قی مناسب است و از نخودآب چنانچه مذکور شد باید اختیار کرد و از لحوم مرغ یا کبک درین آشی باید انداخت و تلین طبیعت بحب ایارج فیکرا و بحب صبر باید کرد و گاه سبب حدوث جوع سوی مزاج بارد بافراط می‌باشد که فم معده را بیحس ساخته بواسطه برودت و قوت جذب و حس نمانده است و بقیه اعضا را احتیاج و میل بسیار بغذا است و این نوع جوع را جوع البقر می‌خوانند و علامت او نحافت بدن و ضعف قوتست و درد معده و حصول غشی در بعضی اوقات بسبب قرب فم معده بدل و این وجع را نیز باین اعتبار وجع الفواد می‌نامند و اکثر عروض این علت مسافران راست که سفر در ایام سرما می‌کنند و در زمستان و علاج درین تمام بجهت افاقت و شعور از غشی پاشیدن آب سرد و گلاب است بر روی و بوئیدن مشک و عنبرست و برگ گل ریحان و مالیدن اطراف مثل دست و پا و بستن بازو و ران بر وجهی که بدرد آید و مالیدن روغن بر مواضعی که مالیده می‌شود مثل روغن نرگس و زیتق و حیلده در شعور علیل بکندن موی سر اوست و کف پا را محکم کوفتن و بعد از شعور از شربت بادرنجبویه ده درم با گلاب باید داد و یا گلقلند عسلی ده درم با بادیان رومی سه درم کوفته خلط کرده باید داد و غذا درین صورت ماء اللحم باید داد از گوشت مرغ و یا طیهو و درآج یا دارچینی و اندک زعفران و بقدر نباتی که در آب سیب و یا شربت تر کرده باشند بسیار نافع است و تقویت فم معده و اصلاح حال او با طریفلات

تحفه خانی، متن، ص: ۴۰۸

و جوارشات باید کرد و تبدیل و تعدیل مزاج معده باشربه و اغذیه موافق بانچه طیب مجرب صواب داند باید که مثل گوارش مصطکی و کندر و گوارش کمونی که مراد معجون زیره است عود و عنبر درین بسیار نافع است از هر کدام که حاضر باشد مقدار خوردن یک مثقال بر نهار اما اگر سبب وجع نوع ضعف شدید فم معده باشد منضم بحرارت جمیع بدن و علامت او کرب و لهب است یعنی اندوه و سوزاک و تلواسه است و تشنگی بسیار و خشکی برآز و مدفوع و حصول و حدوث غشی در گرسنگی و سقوط قوت و علاج درین مقام خوردن جلابست هر صباح از سکنجبین ساده ده درم و جلاب پانزده درم و یا از شربت سیب و یا شربت بهی از هر کدام که موجود باشد ده درم با قدری آب و گلاب شربت کرده نان درو شکسته باید خوردن و یکی از امراض معده حدوث عطش و تشنگی غالب است و سبب او یا اجتماع بلغم شور است در معده و یا خلط یابس چسپیده غلیظ در فم معده و قسم

اول را علامت اینست که اگر صاحبش بر عطش صبر می‌کند و آب نمی‌خورد تشنگی از او زایل می‌شود و این قسم را اطبا عطش کاذب می‌نامند و علاج درین مقام قی است بسکنجبین و آب ترب و پاک ساختن معده از خلط بلغم چسبیده و خوردن سکنجبین و غذا درین مقام نخود آب است با شیره مغز بادام و اندک سرکه در آش باید انداخت و آنکه سبب حرارت و یبوست باشد علاج او خوردن سکنجبین ساده است پانزده درم با گلاب ده درم و قدری آب سرد که در طعم بی‌مزه نشود و یا آب انار قائی و یا انارین مقداری که مسکن باشد باید خوردن و شربت غوره و شربت لیمو و نارنج نیز درین ماده نیک و یا تمر هندی و قند مقداری که صالح باشد و غذا آش غوره و یا تمر هندی و یا زرک هر کدام که موجود شود با شیره مغز بادام

تحفه خانی، متن، ص: ۴۰۹

باید خوردن و قدری قند یا شکر پاکیزه باید آمیخت تا بسیار ترش نشود و اما اگر سبب عطش حرارت سینه و دل یا جگر و یا شش باشد علامت او سوزاک و هول و تلواسه در سینه و حرارت یافتن از فصول هوای بارد و علاج در جمیع این اسباب ضد آنست در اشربه و اغذیه مذکوره در حرارت و جمیع اشربه بارده حامضه نافع است اگر سرفه نباشد و جمیع اغذیه مذکوره در قسم سوء المزاج حار معده موافق است و خوردن غذا از ماء الشعیر در حین غلبه حرارت و یبوست نافع است و مسکن و اما روی علیل در مهب شمال باید و هوای سرد و تر باید و اما اگر سبب عطش برودت دل باشد ازین ترکیب اختیار باید کرد صندل سفید و صندل سرخ و تخم بادرنگ و مغز تخم تره و مغز تخم کدو از هر یک سه درم صمغ عربی نشاسته کتیرا از هر یک نیم درم و تخم خرفه پنج درم طباشیر سفید دو درم مجموع ادویه کوفته و پیخته بلعاب اسبغول خمیر کرده حبها باید ساخت در سایه خشک کرده مقدار خوردن ازین یک مثقال است در شربت سکنجبین ده درم با قدری آب و گلاب و یا در شیره خرفه مقدار سه قاشق.

[۱۶۰] مقاله در بیان سوی هضم و ناآواریدن طعام از معده و دیر از معده گذشتن

اشاره

سوی هضم سه نوع است اول ضعف معده است و مراد بضعف معده آنست که در طعام در معده مکث کند و زود از معده نه‌گذرد و علامت او تمدد و درهم کشیدن معده است و ثقل او و دوم از انواع ثلاثه آنست که طعام در معده هضم نشود چنانکه می‌باید و علامت او سوختن معده است و آروق کانه

تحفه خانی، متن، ص: ۴۱۰

رایحه دخان از او ناشی می‌شود و بشراسیف کشیده می‌شود و مراد بشراسیف بوهای (سر استخوانهای) سینه است و نفخ و قراقر در معده و بوی بد براز و ثالث حصول تخمه است و تخمه آنست که طعام اصلا هضم نشود و فاسد شود و علامت او ثقل در معده است و ثقل نفس که مراد غثیان و میل بقئ پی‌درپی است و حدوث نفخ و قراقر در معده و آروق خالی از رایحه و طعم و علاج در نوع اول تقویت معده است با شربه و ربوب بارده مثل شربت سکنجبین و شربت انار و شربت سیب و مثل رب ریواج و رب بهی و سیب و انار و لیمو و نارنج از هر کدام که حاضر باشد ده درم بگلاب قدری که مناسب باشد و به آب شربت کرده باید خورد و شربت سکنجبین سفرجلی که در ضعف معده در تمام انواع آن نافع است از آن نیز مقدار خوردن ده درم است یا گلاب و غذا زیرباج از گوشت مرغ جوجه و نخود و ماش مقشر و اندک سرکه در آش باید کرد و کشنیز خشک در آش باید کرده و سفوفی که نافع از ضعف معده باشد باین اجزا که مذکور می‌گردد باید ساخت گل سرخ و کشنیز خشک از هر یک پنج درم کدو یا و زیره مدبر در سرکه از هر یک سه درم طباشیر نیم درم مغز تخم تره و مغز تخم بادرنگ از هر یک سه درم مجموع ادویه کوفته پیخته سه مثقال بوقت صبح باید خوردن و اگر سبب در ضعف معده سوء المزاج بارد باشد در سوء المزاجات معده مذکور شد تعدیل و

تقویت معده بادویه حاره ضد بارد باید کرد از اشربه و اغذیه و معاجین و گوارشات و ضماد ... مراعات اینها در علاج باید کرد و جلاب و شربت از گلکند عسلی باید داد با گلاب و مقدار گلکند ده درم و گلاب قدری ملایم و از مصطکی و عود از هر یک نیم درم کوفته و پیخته درین شربت باید داد و علاج در نوع ثانی اگر سوء المزاج بارد ماده باشد علاج تنقیه معده است از خلط فاسد تحفه خانی، متن، ص: ۴۱۱

بقی کردن به آب گرم و عسل و تخم ترب و شبت و صمغ کنکرزد که مراد به آن تراب القی است و بخوردن جلاب از بادیان رومی و بادیان معروف و مشهور از هر یک سه درم و از گلکند عسلی ده درم مجموع ترتیب داده چنانکه رسم است بر نهار باید اختیار کرد و اگر برودت در معده بکمال باشد ملازمت و مداومت بخوردن دواء المسک تلخ و شیرین باید کرد و یا تریاق در هر دو روز یک درم اختیار باید کرد و غذا درین مقام گوشت مرغ و نخود و دارچینی باید اختیار کرد و جمیع کبک و طیهور و دراج درین ماده نافع است و اختیار گوارش عود و یا مصطکی نافع است

گوارش عود

و گوارش عود در معالجه این ماده باین اجزا باید ساخت سنبل و مصطکی و قرنفل و جوزبوا و بسباسه از هر یک ده درم بادیان رومی تخم کرفس از هر یک یک مثقال عود هندی چهار درم هلیله کابلی چهار درم مجموع ادویه کوفته و پیخته و با مقدار تمام ادویه عسل صافی آمیخته نیک برهم زده در ظرفی باید داشت و مقدار خوردن ازین معجون ... یک مثقال است و اگر سبب ضعف سوء مزاج حار یا ماده باشد علامت او در امزجه حاره مذکور معلوم شده است علاج درین مقام تعدیل مزاج است بخوردن جلاب از سکنجبین ساده یا سکنجبین سفرجلی از هر کدام که حاضر باشد ده درم با گلاب و آب مقداری صالح و یا شربت سیب ده درم با طباشیر ربع درم که دانگی باشد و غذا آش زرک و یا ریواج و یا آش یا سرکه یا گوشت مرغ و خوردن قرص زرک صاحب این علت را بسیار نافع است اجزا او ... زرک خشک شش درم گل ارمنی طباشیر و صندل سفید و تخم خرفه از هر یک چهار درم مجموع ادویه کوفته و پیخته

تحفه خانی، متن، ص: ۴۱۲

و یا شیر خرفه خمیر کرده قرصها باید ساخت هر یک یک مثقال و ازین یک قرص در شربت سکنجبین یا دوغ که روغن ازو گرفته باشد باید خوردن مقدار صالح از شربت با دوغ و نوع ثالث از اقسام مذکوره که سبب در آن بسیاری اغذیه غلیظه است علاج درین مقام قی آن طعام است که موجب ثقل است بخوردن آب شبت جوشیده و عسل و نمک و سکنجبین ساده با روغن کنجد و یا بخوردن خربزه بی مزه بسیار و درین علت بهتر آنست که یک روز دو روز گرسنه گردد و در اوقات صباح طعام قلیل خورد زیرا که گفته اند شعر

ز کم خوردن چو آهو می‌دویدم ز پر خوردن بسی را مرده دیدم
و در کلام نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ واقع است در طب النَّبِيِّ كِه
إِذَا جَلَسْتَ فِي الطَّعَامِ وَأَنْتَ تَشْتَهِيهِ وَيَقُومُ وَأَنْتَ تَشْتَهِيهِ

اشارت بخوردن قلیل است که در نجی المخففون و هلک المثلون و اشارتی وافی باین معنی نیز هست و اختیار گلکند صاحبها بسیار مفید است و باید که از ده درم که قیاسا هفت مثقال می‌شود می‌باید زیادت نباشد و مصطکی نیم درم با او باید آمیخت و اگر در طبیعت قبضی باشد تلین طبیعت بمعجون سفرجلی پنج درم در آب گرم حل کرده صبح باید خوردن و تا پیشین صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و در هر دو سه روز اعاده می‌باید کرد اگر اجابت قی بسهولت حاصل نشود معجون گوارش شهریاران باید اختیار کرد و اگر بر جوع تحمل نباشد بعد از هر دو روز یکبار کباب از مرغ باید خوردن در طرف مباح اما مقدارش باید قلیل باشد

و معده صاحب علت را بمثل ... گرم باید نگاهداشت و یا بنهد و پنبه گرم کرده و یا سبوس و نمک کماد باید کرد تا گرمی در معده صاحب علت پیدا شود و در خواب کردن شکم بزیر نهد و برو خواب کند تا در معده حرارتی احداث

تحفه خانی، متن، ص: ۴۱۳

کند و اگر وقت تابستان باشد و علیل جوان باشد در بعضی اوقات در آب سرد غوطه خورد تا حرارت غریزی متوجه داخل شود و سبب گرمی معده شود و در قوت هاضمه امداد باید کرد و معده علیل از روغنها که مقوی معده است باید مالید مثل روغن گل و روغن مصطکی و روغن بهی معمول یا مصطکی از آنچه مقوی معده است اهمال نباید کرد و مالیدن روغن ناردرین درین علت بسیار منفعت دارد و در ضعف معده که از برودت باشد هیچ چیز از آب سرد مضرتر نیست و باید که حذر کند.

[۱۶۱] مقاله در بیان فواق که از علل ردیه معده است

و در تعریف فواق اطبا چنین گفته‌اند که الفواق حرکتی للمعدة لدفع شئی موذی فیها یعنی فواق حرکتی است معده را از جهت دفع چیزی که اذیت می‌رساند بمعده و این موذی یا خلط تیزست از اخلاط و یا غذای گرم تیز است و اگر سبب این مذکور است علامت او سوختن معده است و حدوث قی نیز از مره صفرای و یا مره سوداوی و علاج درین صورت قی است بسکنجین و آب گرم و آب شبت جوشیده و عسل از هر کدام مقداری صالح و برگ ترب و جرم او هر کدام که موجود شود طبخ کرده آشامیده قی باید کرد و یا بآبی که درو لوبیا و تخم خربزه جوشیده باشد و عسل آمیخته آشامیده قی باید کرد و هرگاه که معده بقی از خلط فاسد پاک شده باشد جلاب از لعاب تخم اسبغول شسته و یا لعاب دانه بهی و اندک روغن بنفشه و یا روغن بادام شیرین مقدار پنج درم و ده درم قند سفید و از لعاب مقدار نیم قاشق در دو سه قاشق گلاب و آب برهم زده باید خورد و غذا درین مقام ماء الشعیر است با روغن بادام شیرین و یا ماش مقشر و روغن بادام و کدوی تر

تحفه خانی، متن، ص: ۴۱۴

و یا تالقان جو با قدری آب سرد و اندک قند و اگر سبب ریح و نفخ محتبس در طبقات معده باشد و یا در فم معده و اکثر حدوث این نوع صبیان و اطفال را می‌شود و کلانان را در عقب بحه می‌باشد و علاج آن بخوردن گلکند است ده درم و فوتنج کوهی که مراد کاکو مصطکی و یا زیره و یا زنجبیل و یا نانخواه از هر کدام که حاضر باشد نیم درم است گلکند و یا بخوردن معجون زیره است و گوارش مصطکی و یا عود و از هر کدام که باشد یک مثقال و همیشه مصطکی باید چاوید و آبخش فرو باید برد و عطسه را در ازاله ماده فواق نفع و تاثیر تمام است و حبس نفس را نیز همین تاثیر است و گاه سبب در حدوث فواق خوردن اطعمه غلیظه است و علامت آن وجود سبب است سابقا و آرام و قرار که موجب سکون شخص است و موجب حدوث این علت است و دخول حمام و علاج درین اسباب مذکوره اولاً تنقیه معده است از آن طعام غلیظ بقی و کم خوردن و سفوفی که درین مقام نافع است باین اجزا باید زیره و نانخواه و بادیان رومی و تخم کرفس اجزا برابر کوفته و پیخته صباح بوقت خواب سه درم سفوف باید کرد و چاویدن سعت و نانخواه و فروبردن در فواق بلغمی و امتلای از غذا بسیار نافع است و اگر سبب در حدوث فواق خوردن آب سرد باشد و یا آب و نان چنانچه بسیار واقع می‌شود و یا خوردن برف و یخ و امثال اینها که در معده‌های بارد موجب اذیت است و حدوث فواق و علامت او تقدم سبب است و علاج درین صورت خوردن جلابست هر صباح از شربت بادرنجبویه ده درم و از بادیان و از بادیان رومی از هر یک سه درم و گلکند عسلی ده درم ترتیب داده نیم گرم بر نهار باید آشامید و غذا درین صورت نخودآب با شیر مغز تخم معصفر باید داد و صاحب علت را حرکت و ریاضت بسیار نافع است و جمیع اعراض نفسانی از غضب و خوف

تحفه خانی، متن، ص: ۴۱۵

و غیرذلک نفع بلیغ دارد و گرسنگی بسیار و نافع است زیرا که اینها همه سبب تحریک حرارت غریزیست و فم معده بروغن زیق و یا سوسن و نرگس باید چرب کرد زیرا که در چرب کردن و مالیدن بامثال این روغنها نفع بسیارست و گاه سبب حدوث فواق استفراغات کثیره است و متعاقب استفراغات می‌باشد مثل قی و اسهال و این بسیار خطرناک است زیرا که سبب یبوست و جفاف است و ازین تشنج خشک حاصل می‌شود و ازین از جمله ... مهلکه است و خلاصی ازین ورطه بسیار مشکل و اگر علاج برتر می‌شود باشیاء رطبه است و از اشربه و اغذیه و بالجمله علاج او خوردن جلابست هر صباح از گلاب و لعاب اسبغول و لعاب دانه بهی و روغن بادام شیرین و یا روغن بنفشه بادام از هر کدام که موجود شود ده درم و نبات یا قند سفید ده درم مجموع ترتیب داده به آب سرد باید داد و غذا ماء الشعیر و یا برف و یا یخ سرد کرده باید داد و روغن بادام درو باید آمیخت و یا شربت خشخاش و یا شربت بنفشه از هر یک ده درم و یا غذا کدوی تر در ماء الشعیر پخته باید داد و بر معده از موم روغن معمول به آب کدوی تر ضماد باید کرد و یا به آب برگ همیشه‌بهار که مراد بحی العالم اوست و لعاب خطمی و کتیرا درین موم روغن باید آمیخت و یا با روغن کدو باید ساخت و موم صافی و این فواق بدترین اقسام دیگر است.

[۱۶۲] مقاله در بیان بطلان و نقصان شهوت غذا که از جمله امراض ردیه معده است

و باید دانست که بطلان اشتها و نقصان او بواسطه سوء المزاج حاره است که موجب سستی معده شده است و علامت او عطش شدید است و تنفر از اغذیه تحفه خانی، متن، ص: ۴۱۶

حاره و حدوث آروق بدبوی دخانی و استراحت بخوردن آب سرد و علاج خوردن جلاب و شربت از آب انارین افشرده با شحم آن مقدار بست و دو مثقال یا ده درم و قند سفید و یا تمر هندی و قند از هر یک ده درم در قدری آب سرد شربت باید کرده آشامید و یا سکنجین ساده و یا رب غوره و یا رب ریواج و یا شربت سیب از هر کدام که موجود شود ده درم ترتیب داده به آب سرد باید آشامید و غذا درین صورت آش زرک و یا از آب انارین باید پخت که درو ماش مقشر باشد و اندک نخود با شیر مغز بادام شیرین و اگر سبب حدوث این علت ریختن ماده صفراوی تیز باشد و یا شور علامت او سوختن معده است و غثیان و قی و شدت عطش و راحت یافتن از هوای سرد و تلخی دهن و یا شوری او و علاج درین صورت تنقیه معده است ازین خلط بخوردن سکنجین به آب گرم و قی کردن و روغن کنجد نیز درو باید تا اعانت بر قی کند و هرگاه معده ازین خلط پاک شود تقویت معده بربوب مقوی قابض باید کرد مثل رب غوره و سکنجین سفرجلی و شربت زرک و خوردن اشیای که بسرکه پرورده باشند مثل سرکه کبر و غیرذلک هم از مقویات معده است باید داد و غذا آش از زرک و یا غوره و یا آش با سرکه چنانچه مذکور شد و یا گوشت مرغ جوجه و مکیدن انار میخوش درین علت مفید است و اگر سبب خلط بلغمی چسپنده باشند در معده و علامت او عدم تشنگی و یا قلت اوست و راحت یافتن بخوردن اغذیه و اشربه و معاجین و گوارشات حاره است و علاج درین مقام نیز تنقیه معده است بقی از خلط بلغمی بمثل تخم ترب و یا به آب افشرده برگ ترب و یا تراب القی قدری در قدری آب جوشیده اندک عسل درو خلط کرده نیم گرم آشامیده قی باید کرد و چون معده از خلط فاسد پاک شود از گلکند ده درم در بعضی اوقات باید خوردن

تحفه خانی، متن، ص: ۴۱۷

با سه درم بادیان رومی ملازمت و مداومت بخوردن گوارش مصطگی و یا عود باید کرد و یا شربت از سکنجین سفرجلی که از عسل ساخته باشد درین ماده بسیار نافع است و طریق ساختن سکنجین سفرجلی با عسل برین وجه است آب بهی دو نیم سیر سمرقند و سرکه نیز دو نیم سیر سمرقند و عسل صافی ساخته صد مثقال مجموع در یک دیگچه پاکیزه بآتش آهسته طبخ باید کرد تا بقوام آید و ازین شربت مقدار خوردن ده درم است و سفوفی که درین علت نافع است برین وجه است نانخواه و قوتنج و بادیان

از هریک پنج درم مصطگی و سنبل و قرنفل از هریک دو درم مجموع ادویه نیک کوفته و پیخته صباح و پگاه یک درم باید آشامیدن و اگر سبب حدوث این علت خلط متعفن باشد در معده علامت است که بوی بد دهن است و براز بدبو و حدوث غثیان و تقلب نفس که مراد لحظه‌لحظه میل بقی است و شدت و بسیاری عطش و علاج درین صورت نیز تنقیه معده است بقی از خلط متعفن بسکنجین و آب گرم و تلین طبیعت به آب فواکه و یا بمطبوخ فواکه باید کرد و بعد از تنقیه معده یا تقویت بگوارش عود و عنبر و مصطگی و امثال آن باید کرد و یا سبب درین علت استغنائی بدن است از غذا یقین که میل نمی‌کند و همیشه مترفه می‌باشد و علاج درین مقام ریاضت و حرکت بسیار است و جلوس طویل در حمام و عرق کردن تا درو بیوست حاصل شود و طبیعت مشتاق بدل ما یتحلل شود و میل بغذا کند و از چیزها که شهوت غذا را می‌برانگیزاند خوردن سیر و پیاز است و شلجم و کبر که در سرکه پرورده باشند و اگر سبب انقطاع و بطلان شهوت غذا کثافت جلد باشد علامت او صبر است بر جوع و علاج خوردن جلاب هر صباح از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته سه درم و قند سفید ده درم مجموع بر وجهی که رسم است با قدری آب مناسب

تحفه خانی، متن، ص: ۴۱۸

طبخ کرده قند مذکور آمیخته نیم گرم باید آشامید غذا نخودآب با شیر مغز بادام شیرین و یا شیر مغز تخم معصفر و استعمال نطول بدین وجه باید بابونه و اکلیل الملک و نماد و برگ غار و شبت از هریک سه مثقال مجموع در مقداری مناسب بآتش آهسته طبخ باید کرد و بر تمام بدن باید ریخت و بعد از آن بدن را بخرقه درشت باید مالید و بر بدن روغن سوسن و یا زبیب و یا خیری باید مالید و در حمام باید نشست تا عرق شود زیرا که عرق موجب فتح مسام است و ازاله کثافت جلد و سبب دیگر در طلاقلت ریختن سوداست از طریق طحال بغم معده که اوست منبه و محرک شهوت است علامت او عدم طلب غذاست و صبر بر جوع اگرچه غذا در معده او هضم می‌شود و دلیل برین سبب آنکه هر جا که از ترتیبه صاحبش تناول می‌کند داعیه خوردن و میل بطعام می‌شود و علاج او اهتمام است بتفتیح سده از طریق طحال بعده بخوردن جلاب هر صباح از سکنجین بزوری ده درم در آب گرم مقداری وافی باید اختیار کرد و غذا زیریاج است و خوردن اغذیه پاکیزه که در سرکه پرورده باشند و قی را در قلع این علت تاثیر عظیم است و قی بمقیات مذکور سابق باید کرد و اگر سبب حدوث بطلان و نقصان بطلان حس عصب است که از دماغ بمعده است علامت او آنست که احساس بخوردن چیزهای تیز نمی‌کند و فواق درو حادث نمی‌شود زیرا که احساس بموذی نمی‌کند و غشی نیز او را کم حادث می‌شود و علاج او درین مقام هر صباح خوردن بادرنجوبیه است سه درم و گلکند عسلی ده درم و غذا نخودآب با شیر مغز تخم معصفر و تنقیه دماغ بحب ایارج باید کرد و یا بحب صبر و یا بحب قوقایا و بعد از آن تقویت معده بخوردن زنجبیل پرورده و امثال آن باید کرد و تقویت دماغ بمثل عنبر و آنچه مقوی اوست باید کرد.

تحفه خانی، متن، ص: ۴۱۹

[۱۶۳] مقاله در بیان مرض قولنج

اشاره

و قولنج را اطبا چنین تعریف کرده‌اند که القولنج مرض معوی مولم یعسر معه خروج ما یخرج بالطبع یعنی قولنج مرض با درد و المی است که معا و امعا را عارض می‌شود که با وجود حدوث او خروج ربه از بیرون می‌شود دشوار است و ایلاوس که مراد بان پیچ و تاب افتادن در معا مستقیم است و بسیار خطر از قولنج است و سبب قولنج یا بلغم غلیظ چسپنده زجاجیست که باثقال مخلوط شده و از غایت غلظی که دارد از بیرون آمدن اثقال و براز را مانع می‌آید و علامت او شدت وجع است و احتباس و قبض در شکم و ساقط شدن شهوت غذا و سابقه فساد غذا نیز و بیرون آمدن بلغم غلیظ احیانا همراه براز و علاج او خوردن جلابست هر صباح بادرنجوبیه

و بادیان و تخم کرفس از هریک سه درم با قدری آب طبخ کرده صافی ساخته ده درم گل‌قند عسلی و یا قندی درو خلط کرده نیم گرم باید آشامید و در وقت وجع و الم غذا نباید خوردن صبر باید کرد تا درد تسکین شود. و غذا بعد از تسکین وجع نخود آب و شوربای آن از گوشت مرغ فربه اگر سبب تخمه نبوده باشد و ملین طبیعت باین ادویه باید کرد سناء مکی هفت درم و بادرنجبویه سه درم و بادیان نیم کوفته دو درم مجموع در قدری آب که مناسب باشد باید طبخ کرد و از کریاس گذرانیده صافی ساخته ده درم قند درو آمیخته و از معجون خیارشنبه هفت مثقال یا شش یا پنج مثقال بحسب قوت و ضعف و بنیه علیل نیم گرم بوقت صبح باید داد و یا درین مطبوخ بجای معجون خیارشنبه پنج مثقال معجون سفرجلی که موضوع از برای همین نوع علتهاست حل کرده نیم گرم باید داد و بر محل وجع سبوس و قوناق و نمک گرم کرده باید در خرید

تحفه خانی، متن، ص: ۴۲۰

کرده نهاد و علیل را بوقت شدت وجع در آبن باید نشاند و مراد بآبن آن آب گرمی است که درو بابونه و خطمی و اکلیل الملک و شبت و قيصوم و خسک و کرم و نام و ورق غار و عنب الثعلب جوشیده باشد و امثال آن از ادویه آنچه مناسب مرض و حال مرضی باشد و در طشتی ریخته در خانه معتدل الهوا در حمام در طشت آب باید علیل را نشاند و اگر باین تدابیر و معالجات وجع تسکین یافت و طبیعت کسوده شد نیک و الا حب سکینج باید داد که در قرا بادینات مذکور است و یا این حب که نوشته می‌شود ایارج فیکرا و تربد از هریک یک درم که چهار دانگ از مثقال است و شحم حنظل دانگی و نمک هندی دانگی قرنفل دانگ مجموع ادویه غیر مقل کوفته و پیخته و مقدار در قدری آب گرم حل کرده ادویه باو خمیر کرده حبها باید ساخت و هریک بمقداری که باسانی توان کرد برین و این یک شربت است چنانچه باید اختیار کرد و صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن اندک شربت از قند و تخم ریحان و اندک روغن بنفشه بادام درو باید آمیخت تا اعانت بیشتر بر اجانب کند که مطلوبست و گاهی مشتبه می‌شود درد قولنج بدرد گرده یا درد جگر و درد معده و درد رحم در عورات و درد خاصره و فرق ظاهرست زیرا که دردهای اینها از گرده و غیر آن محال خود متمکن است و درد قولنج منبسط در تمام شکم است اما فرق میان وجع قولنج و وجع که سبب حدوث کرمهاست در امعا صعوبت دارد زیرا که وجع که سبب کرمهاست نیز منبسط است در تمام شکم و فرق بائیسست که حدوث وجع که از ممر کرم است در گرسنگی می‌باشد زیرا که تا زمانی که غذای گرم در امعا آماده است تعرض بامعا و اجزای آن نمی‌کند همین که غذا نماند

تحفه خانی، متن، ص: ۴۲۱

تعرض برودها می‌کند پس حدوث او در گرسنگی باشد و درو قولنج بورود غذا بیشتر می‌شود و در خلای امعا وجع ضعیف‌تر و ساکن‌تر است و اگر سبب قولنج بادی و نفخی باشد که در طبقه معده و امعا متمکن شده باشد بواسطه خوردن میوه‌ها و بسرعت بتحلیل نمی‌رود و موجب قولنج می‌گردد و علامت او تقدم سبب است و حدوث قراقر و نفخ در معده و آروق مکرر با این لین در شکم و خروج براز رقیق لزج- و علاج درین مقام بخوردن جلابست هر صباح از بادیان و بادیان رومی و نانخواه از هریک سه درم و گل‌قند عسلی ده درم مجموع بر وجهی که دستورست ترتیب داده نیم گرم باید آشامید و غذا نخود آب با شیره تخم معصفر باید داد و تلین و اسهال طبیعت بحب منتن باید کرد و یا بمعجون سفرجلی و تقویت معجون زیره که سابقا مذکور شد باید کرد و با این حب که مذکور می‌گردد تسکین وجع باید کرد تخم کرفس و بادیان رومی و نانخواه از هریک یک درم جنیدستر ربع از مثقال مجموع ادویه کوفته و پیخته و به آب حبها باید ساخت هریک یک مثقال و بوقت وجع مقدار خوردن در گلاب گرم کرده یک مثقال است و در احتباس طبیعت این شیاف باید برداشت خطمی و بوره از هریک یک مثقال شحم حنظل نیم مثقال محموده دانگی و نیم مجموع ادویه کوفته و پیخته و شکر سرخ مقداری که در خمیر کردن این ادویه کافی باشد اول شکر را در اندک آبی حل کرده بر آتش باید نهاد که حل شود و آب باید که بسیار کم باشد و ادویه کوفته را درو خمیر کرده شیافها باید ساخت هریک

مقدار دو پیوند انگشت خرد دست و خشک ساخته بوقت حاجت باید برداشت. شیافی دیگر که درین مقام نافع باشد زهره گاؤ و بوره و شحم حنظل و گل خطمی از هریک سه درم سکینج درم و مقل نیم درم

تحفه خانی، متن، ص: ۴۲۲

مجموع ادویه نیک کوفته و پیخته و مقل و هر صمغ که هست در آب گرم باید حل کرد و بقیه ادویه درو خمیر کرده شیافها باید ساخت بمقدار مذکور و بوقت حاجت باید برداشت و زمانی صبر باید کرد و اگر ازین تدبیرات فلاح و خلاص نشود رجوع بحقنه باید کرد باین ادویه که مذکور می گردد سناء مکی هفت درم انجیر خشک ده عدد عناب بست عدد سپستان سی عدد مویز شیرین بی دانه پانزده درم خشک و بابونه و اکلیل الملک و شبت از هریک یک کف دست مجموع ادویه در سه رطل آب بآتش آهسته طبخ باید کرد تا نیم بماند از کرپاس گذرانیده صافی ساخته ازو نیم رطل که چهل و پنج مثقال باشد درو ده درم ابکامه و غسل پانزده درم و روغن کنجد پانزده درم درو حل کرده و نمک و بوره از هریک نیم درم آمیخته نیم گرم عمل باید کرد اگر تابستان باشد بوقت عصر و اگر زمستان باشد نیم روز. حقنه دیگر نافع درین علت اگر سبب بلغمی سناء مکی پنج درم انجیر خشک ده عدد عناب بست عدد سپستان سی عدد و خشک و شبت از هریک ده درم مغز تخم معصفر و مغز تخم بید انجیر از هریک هفت درم قنطوریون دقیق و قنطوریون غلیظ از هریک سه درم و پرسیاوشان چهار درم سداب و رطبه که مراد بآن برنجفه است از هریک یک کف برگ کرم و برگ چقدر از هریک یکدسته اکلیل الملک و بابونه از هریک یک کف تخم حله و زعیر از هریک پنج درم و تخم کرفس و بادیان و بادیان رومی از هریک سه درم سیوس گندم و خطمی از هریک سه درم مجموع ادویه در شش رطل آب که قیاسا کاسه می شود بآتش ملایم طبخ باید کرد تا یک رطل که نیم کاسه است ماند این را بدو دفعه عمل باید کرد باین طریق که از کرپاس گذرانیده صافی ساخته هفت مثقال

تحفه خانی، متن، ص: ۴۲۳

روغن کنجد و هفت مثقال ابکامه و شکر سرخ پانزده درم و بوره و گل ارمنی نیم درم درو حل کرده اگر علت قوی باشد و طبیعت متحسب بجای روغن کنجد و روغن زریق باید کرد و یا روغن شبت و بجای شکر غسل باید اختیار کرد و بدو دفعه در محقنه ریخته صباح یا بوقت عصر در تابستان و بوقت نیمروز در زمستان و این ترکیب جهت این علت بسیار موافق است تخم کرفس و بادیان و نانخواه از هر یک سه درم و تخم برنجفه چهار درم مجموع ادویه کوفته و پیخته و مقدار تمام ادویه غسل صافی خمیر کرده و مقدار خوردن ازین مرکب بوقت وجع یک مثقال است در قدری گلاب گرم کرده و امّا اگر سبب قولنج ورم در محلی از مواضع امعا باشد که بضیق مکان موجب انسداد ائقال باشد و علامت او درد بقوت اوست عطش قوی و قی صفراوی و بسیاری عرق و ضربان در محل ورم و وجع و حدوث این دفعی نیست بتدریجی است زیرا که تابع ورم است چون ورم بکمال ازدیاد رسد زمان خطر است و چون در هزل و انحطاط آید امید تمام در نجات و خلاص است پس معالج را از راه طبابت حال ورم باید کرد و علاج مرضی درین صورت اول فصد است اگر علیل را قوت باشد و بسیار ضعیف و بی حال نباشد و باید که معالج درین ماده ادویه قوی الحرات اسهال نکند و باید که از لته و خرقة سرد ساخته بر موضع بنهد و نطول به آب گرم باید کرد و روغنهای نیم گرم بر موضع ورم و درد باید مالید و جلاب هر صباح عنب الثعلب پنج درم و تخم کاسنی سه درم و قند سفید ده درم و ترنجبین پانزده درم اول ادویه در قدری آب بر وجهی که رسم است باید طبخ کرد و قند و ترنجبین آمیخته نیم گرم باید آشامید و غذای ماش مقشر با شیره مغز بادام و تلین طبیعت باین مطبوخ ملین که مذکور می گردد باید کرد

تحفه خانی، متن، ص: ۴۲۴

سناء مکی پنج درم عناب و سپستان از هریک بست عدد پرسیاوشان و تخم خطمی از هریک سه درم عنب الثعلب سه درم مجموع ادویه در سه رطل آب که یک و نیم کاسه رسمی می شود بآتش ملایم طبخ باید کرد تا یک رطل ماند از کرپاس گذرانیده صافی

ساخته پانزده درم از فلوس خیارشنبه درو مالیده بر نهار باید آشامید و صبر کرده تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن شربت او قند از تخم ریحان و گلاب نیم گرم و اندکی روغن بنفشه بادام باو خلط کرده نیم گرم باید خورد اگر صاحب این علت آب گرم با قدری روغن بادام شیرین بکرات بخورد بسیار مفید است و همچنین است شوربای مرغ فربه که درین علت خوردن نفع بلیغ دارد و اگر بجهت حصول قوت قدری نان درو اشکنه کند می‌شاید اگرچه از راه علاج خوردن نان درین علت دور می‌نماید و یا هر صباح جلاب از شربت بنفشه و ترنجبین صافی از هریک ده درم چنانچه رسم است ترتیب داده در آب گرم باید خوردن و یا از شربت بنفشه ده درم و شیرخشت ده درم در قدری آب گرم حل کرده باید خوردن و یا عناب و آلو از هریک ده عدد و نیلوفر و بنفشه از هریک سه درم در قدری آب باتش آهسته طبخ کرده تا عناب مہرا شود و از کریاس گذرانیده صافی ساخته ده درم قند آمیخته نیم گرم باید آشامید و غذا درین مقام ماش مقشر و یا ماء الشعیر که از جو کشک کرده مقشر باشد و روغن بنفشه بادام اندکی درو خلط کرده باید خوردن و حقه باین اجزا باید کرد جو کشک کرده نیم کوفته و سبوس گندم و خطمی از هریک یک کف برگ معجر دخترک و برگ چقندر از هریک یک دسته مجموع ادویه در سه رطل آب باتش ملایم طبخ باید کرد تا یک رطل بماند از کریاس گذرانیده و صافی ساخته فلوس خیارشنبه ده درم و شکر سرخ و ترنجبین صافی

تحفه خانی، متن، ص: ۴۲۵

از هر یک پانزده درم درو حل کرده دیگر صافی ساخته و روغن بنفشه بادام ده درم و نمک دو دانگ آمیخته نیم گرم عمل باید کرد چنانکه طریق مکررا مذکور شد و اگر چنانچه در موضع ورم لذع و گزیدن باشد. حقه بماء الشعیر و عناب و سپستان و خطمی و آب هندوانه و آب برگ معجر دخترک و آب کدوی تر و لعاب اسبغول از هریک پانزده درم و بنفشه و روغن کدو و روغن نیلوفر از هر کدام که موجود شود بست درم ادویه چنانچه رسم است جمع کرده نیم گرم عمل باید کرد و غذا شورباهای روغنین بروغن بادام و یا شوربای مرغ فربه. و گاه سبب التوا هست و درهم پیچیدن رودهاست و یا سبب کشوده شدن مجرای کیس اثنین است و فرود آمدن امعا است بکیس و علامت او آنست که عقیب حرکت شدید و یا برجستن بقوت و کوفت یافتن بقوت از خارج و یا افتادن از مکان عالی بزیر و یا کشودن را فتق و فرود آمدن باد در کیس اثنین و درین اسباب مذکوره علامت آنست که وجع در آن مکان است که آفات مذکوره بآن لاحق شده است و منتقل و متجاوز از آن مکان نیست و وجع زیادتی بسیار ندارد و علاج درین مقام مالیدن شکم و موضع وجع علیل است برفق و حرکت دادن علیل بحركات مختلفه آهسته و بستن ساق علیل و بالا برداشتن تا آنچه از امعا بکیس آمده است رجوع بمکان خود کند و قرار یابد. و جلاب هر صباح از عنب الثعلب که مراد باو انگور شفاست پنج درم و از قند سفید ده درم اول عنب الثعلب در قدری آب چنانکه رسم است باید جوشید و صافی ساخته قند مذکور درو آمیخته نیم گرم باید آشامید و غذا نخودآب با روغن بادام بیشتر و یا روغن کنجد باید و اگر باین تدبیر معا بمکان خود عود نه کند فرموده‌اند که مقدار یک درم زبیب ناکشته دهند و زیاده برین ندهند و علیل را فرمایند که بسیار راه فرود بر شکم

تحفه خانی، متن، ص: ۴۲۶

علیل است باهستگی فرود آرند تا زبیب فرود آید و اما این تدبیر پیش حذاق اطبا در التوای روده و پیچ افتادن در روده که از باد باشد تجویز کرده‌اند.

ایلاوس

و مراد بایلاوس که مفسر برت ارحم است اینست و بعضی اطبا گمان برده‌اند که ایلاوس آنست که از جفاف ائصال و خشکی آن در رودها باریک حادث شود علامت آن قی برآز است و درو بقوت مسهل کانه که بحوالی دوز می‌خلند و آن را که سبب فتق و فرود آمدن رودها بامعا باشد معالجه آن در علاج قیله و فتق مذکور خواهد شد و آنکه سبب درو بیوست ثقل باشد علامت او تقدم تناول

اطعمه یابسه است و یا قلت مقدار آن و حرارت غالبه مجففه و اگر سبب او حرارت امعا باشد علامت او شدت عطش است و دوام سوزاک و بوی بد در براز و آن را که سبب بسیاری تحلیل بدنی باشد بسبب بسیاری راه رفتن و حرکت کردن و علامت او تقدم اسباب مذکوره است و سبب در آنکه یبوست امعا باشد علامت او غثیان است و عدم براز و علاج آنکه سبب ثقل یابس باشد خوردن جلابست هر صباح از بنفشه ده درم و از ترنجبین پانزده درم بر وجهی که رسم است ترتیب داده نیم گرم باید آشامید و غذا درین مقام ماش مقشر و نخود مقشر با شیره مغز بادام و مرغ فربه و شوربای چرب تا امدادی در اجابت طبیعت کند و یا شربت بنفشه بست درم و ترنجبین ده درم فلوس خیارشنب پانزده درم و یا شیرخشت ده درم درو آب گرم حل کرده باید داد و از یبوست و اثقال و محجر آن ازین باید زعیر و تخم حله و تخم تره تیزک از هریک ده درم مجموع در دو رطل آب باید طبخ

تحفه خانی، متن، ص: ۴۲۷

بآتش آهسته ملایم تا یک رطل بماند از کرپاس گذرانیده صافی ساخته و درو ترنجبین پانزده درم در روغن کنجد ده درم حل کرده ازو مقدار بست درم نیم گرم باید داد و آن قسم را که سبب حرارت امعا است علاج خوردن جلابست هر صباح از قند سفید ده درم و ترنجبین ده درم و آب هندوانه بست درم باید خورد غذا ماش مقشر با شیره مغز بادام و کدوی تر و یا جلاب از بنفشه تر و تخم کاسنی و عنب الثعلب از هریک سه درم و قند سفید ده درم و ترنجبین ده درم مجموع ترتیب داده چنانکه رسم است دیگر را تقریر یافت باید نیم گرم آشامید و یا باین اجزا که مذکور می گردد حقه باید کرد بابونه و اکلیل الملک و بنفشه خشک و تر و نیلوفر و تخم خبازی که مراد معجر دخترک و برگ خطمی و سبوس گندم و لبلاب و پرسیاوشان از هریک یک کف عناب و سپستان از هریک بست عدد مجموع ادویه در سه رطل آب بآتش ملایم طبخ باید کرد تا یک رطل بماند از کرپاس گذرانیده صافی ساخته لعاب اسبغول و لعاب تخم زعیر و روغن بنفشه بادام و فلوس خیارشنب و ترنجبین از هریک ده درم درین مطبوخ حل کرده دیگر صافی ساخته نیم گرم در محقنه ریخته در تابستان صباح یا پگاه و در زمستان بوقت نیمروز عمل باید کرد و این یک رطل را بدو دفعه عمل باید کرد و علاج در آن قسم که بسیاری راه رفتن او و تحلیل بسیار از بدن باشد بخوردن جلابست هر صباح از بنفشه عربی که خمیر بنفشه می نامند و شربت خشخاش از هر کدام که حاضر باشد ده درم بگلاب گرم و یا آب گرم بر نهار باید خوردن و غذا درین صورت از نشاسته و روغن بادام شیرین و یا از شیره آرد میده همچنانکه (جست) پالوده از آرد می گیرند و شوربای مرغ فربه و مالیدن موم روغن که از روغن بنفشه بادام ساخته باشند

تحفه خانی، متن، ص: ۴۲۸

بر تمام بدن باید مالید که درین موم روغن اندک لعاب خطمی و کتیرا نیز باشد و یا حلوائی که از نشاسته و روغن بادام و قند یا نبات باشد و خوردن مسکه و نبات با قدری نان نیز مفید است و ماء اللحم بسیار چرب نیز مفید است و محل و مسکن علیل می باید در مهب شمال و خوش هوا باشد و علاج در آن قسم که ایلاوس است و بدترین اقسام و مهلک ترین آن علی اختلاف الاقوال بین الاطبا که بعضی سبب در حدوث او پیچ و تاب افتادن در روده است و عدم نفوذ ریح و ثقل از امعا و بعضی سبب یبوست ثقل است در امعا دفاق می گویند چنانکه در اول این اشارت بآن واقع شد بهر تقدیر خوردن فلونای رومی است تا تحذیر حس کند و موجب سکون وجع باشد و اجزای او برین وجه است فلفل سفید و بزر البنج از هریک ده درم افیون پنج درم زعفران سه درم فرفیون و عاقرقرا از هریک یک درم مجموع کوفته و پیخته و بمقدار تمام ادویه عسل صافی خلط کرده باید برداشت و مقدار خوردن ازین معجون بوقت حاجت و اضطراب سه درم است و این معجون را بوقتی باید داد که از معالجات و تدبیر دیگر مایوس شده باشد زیرا که در تحذیر حس اگرچه تسکین می شود و اما تغلیظ و یبوست ماده موجب مرض زیاده می شود پس از علاج اصل که تلین طبیعت است با شربه و بحقنه معالج می باید غافل نشود و معجون فلافل و شهریاران و سفرجلی مسهل که در علت قولنج مختار است و بسیار مفید از هر کدام که موجود شود مقدار خوردن پنج مثقال است در قدری قلیل آب گرم و باین اجزا که مذکور می گردد

حقنه باید کرد او را اگر طبیعت بتدابیر سابقه اجابت نکند بابونه شبت حله تخم کرفس و بادیان نیم کوفته از هریک ده درم انجیر خشک بست عدد سکینج مقل حارشر از هریک دو درم مجموع ادویه

تحفه خانی، متن، ص: ۴۲۹

در پنج رطل آب که قیاسا دو نیم کاسه رسمی می شود بآتش آهسته طبخ باید کرد تا نیم کاسه بماند از کرپاس گذرانیده و صافی ساخته بست درم روغن کنجد یا روغن بیدانجیر و ده درم ابکامه و بوره و نمک طعام از هریک یک درم درو حل کرده نیم گرم عمل باید کرد باید که این مطبوخ را در یک روز بدو دفعه عمل بکند و بعد از هر عمل صبر باید کرد که از ماده علت منقلع و منقطع شود.

معجون شهریاران مجرب

و معجون شهریاران که درین علت آزموده است باین اجزاست هلبله کابلی منقی از دانه هلبله و آمله از هریک ده درم و فلفل ده درم و دارفلفل سه درم زنجبیل و دارچینی از هریک سه درم قاقله دو درم خیربوا مراد قاقله صغار است و شیطرج از هر کدام پنج درم نارمشک چهار درم تربد سفید تراشیده دوازده درم محموده پنج درم زعفران ده درم قند سفید سی درم مجموع ادویه کوفته و پیخته و بوزن تمام ادویه عسل صافی آمیخته برهم زده باید برداشت و مقدار خوردن ازین معجون بوقت حاجت سی درم است.

روغن طلا

بر نهار شکم علیل را باین روغن که مذکور می گردد می باید مالید آب سداب و آب برگ کرفس از هریک سی و سه مثقال و زیره و نانخواه و تخم کرفس از هر یک پنج درم مجموع ادویه در آب سداب باید جوشید تا از سه حصه یک حصه بماند و روغن زیت یا روغن کنجد از هر کدام که حاضر باشد نیم رطل که چهل و پنج

تحفه خانی، متن، ص: ۴۳۰

مثقال می شود آمیخته بآتش آهسته باید جوشید تا آب فانی شود و روغن ماند و امعا را باین روغن نیم گرم چرب باید کرد.

سفرجلی مسهل

و معجون سفرجلی که درین مرض نافع است باین اجزا باید ساخت و این معجون بوقت شدت وجع باید داد و تربد تراشیده سی درم محموده ده درم مصطگی و قرنفل و سک و زنجبیل و فلفل و دارفلفل و جوزبوا و خرفه از هر یک ده درم آب بهی ترش و عسل صافی از هریک یک رطل هر دو بآتش نرم باید تا بقوام آید و باقی ادویه کوفته و پیخته باو خلط کرده باید برداشت و مقدار خوردن ازین معجون دو مثقال و واجب بر صاحب این علت آنست از ابتداء مرض دو سه روز غذا اختیار نکند اگر قوت داشته باشد خصوصا که غذا غلیظ باشد و بدن و جسم صاحب علت قوی و غلیظ باشد و استعمال ریاضت خفیفه نیز بر چنین شخصی لازم است و نشستن در آبن که درو بابونه و شبت و اکلیل الملک و نام و خشک و تخم بیدانجیر و سعتر و فوزنج و عنب الثعلب جوشیده باشند و بر امعا روغن خشک و یا روغن شبت و بابونه و روغن خیری از هریک با مجموع نیم گرم باید مالید و اگر اشتیاق بغذا شود قلیلی از نخودآب با شیره تخم معصفر باید داد و درین نخودآب مثل گوشت مرغ و یا گوشت طیهو و دزاج و کبک و امثال اینها باید باشد که هر جا که امعا را نقا از خلط مودی حاصل شود فبها و الا بقیه از خلط باشد این شیاف که مذکور می گردد ممد اجابت است بوره ارمنی و نمک هندی و تخم حنظل از هریک پنج درم سکینج سه درم مجموع ادویه

تحفه خانی، متن، ص: ۴۳۱

باید گذاخت و شحم حظل نیک کوفته در آن خلط کرده شیافها باید ساخت و هر یک بمقداری که مذکور شد و بوقت حاجت باید برداشت و صبر باید کرد تا ماده متوجه اسفل شود شیاف ترنجبین دیگر اسهل ازو ترنجبین و یا بوره ارمنی و صابون از هر یک دو درم مجموع ادویه باهم آمیخته باندک آب خمیر کرده شیافها باید ساخت هر یک بمقدار مذکور سابقا.

[۱۶۴] مقاله در بیان قی و تهوع و غثیان

در تعریف قی چنین گفته‌اند که القی حرکتی من المعدة اذ دفع شی فیها یعنی معده از طریق دهن و تهوع و حرکت است از قوت دافعه که اعانت نمی‌کند او را حرکت مندفع و غثیان حالتی است معده را که کانه که متقاضی دفع است که لحظه‌لحظه میل بقی می‌کند اما باسانی بیرون نمی‌آید و اسباب احوال مذکور مختلف است زیرا که اگر خلط موجب علت منصب در جوف معده باشد ازو قی حادث می‌شود و سهولت زیرا که مهیا از برای دفع ایستاده است باندک مددی بیرون می‌آید هیچ احتیاجی بمدد نیست چون طبیعت از وجود او متنفر است مانعی از اجابت نیست و اگر ماده موجب مداخل است در جوف معده و بواسطه غلظ و لزوجت چنگ در پرز و حمل معده زده است ازو تهوع حادث می‌شود زیرا که مندفع باوصاف مذکوره بغایت عاصی از اطاعت و اجابتست و اگر چنانچه ماکول و مطعوم در معده زایده است بحسب کیفیت و یا بحسب کمیت ازو غثیان حادث می‌شود و آنکه بحسب شبست که بسیاری مقدار است آن موجب غثیان شود ظاهر است و اما آنکه کیفیت باشد مثل آنکه طعامی است

تحفه خانی، متن، ص: ۴۳۲

اندک اما رایحه و یا طعم بد دارد که طبیعت آن را مکروه می‌دارد و ازین جهت قبول نمی‌کند پس بعد از وقوع متقاضی قی است و این اخلاط موجه یا صفراوی است و یا بلغمی است و یا سوداوی است و یا دموی است و آنکه صفراوی است علامت او تلخی دهن و خشکی آن و عطش غالب و سوزاک در معده وی اندوه و تلواسه و بیرون آمدن صفرا بقی و علاج درین مقام تنقیه معده است بقی خوردن سکنجین و آب گرم و یا به تخم خربزه و یا بیخ خربزه جوشیده و سکنجین و یا خوردن خربزه بر بالای گوشت ماهی تازه و از عقب سکنجین خوردن به آب گرم و اگر بخود آید نیک و الا پر مرغ در روغن کنجد چرب کرده بحلق باید فرستاد تا قی سهولت آید و هر جا که معده بقی پاک شد هر صباح جلاب از آب انار نیم ترش مقدار سه اوقیه که بست و دو نیم مثقال باشد باید خوردن با ده درم قند سفید و یا شربت انار بوانیه و یا شربت غوره و یا شربت سیب ترش که درو اندک قند باشد با شیر مغز بادام و گوشت مرغ و جویج آش نخود مقشر باید و یا از تمر هندی و یا از زرک و اگر در قی افراط شود و معده علیل را به آب بهی و یا سیب و صندل سفید و سرخ و گلاب باید ضماد کرد و اندکی کافور نیز باید آمیخت و ازین سفوف که مذکور می‌شود باید اختیار کرد گل سرخ و طباشیر از هر یک دو درم و ریوند چینی و کهربا و عود از هر یک یک مثقال سماق و زرک و دانه انار از هر یک پنج درم پوست ظاهر پسته یک درم مجموع ادویه کوفته و پیخته مقدار خوردن ازین سفوف یک مثقال و معده را باین ادویه طلا باید کرد مسک و اقاویا و کفک قصیر و گل سرخ و سعد و کندر از هر یک پنج درم مجموع ادویه کوفته و پیخته و به آب برگ مورد تازه اگر باشد و اگر نباشد از خشک او باید جوشید به آب او ادویه

تحفه خانی، متن، ص: ۴۳۳

مذکوره را خمیر کرده بر فم معده طلا- باید کرد یا پوست بیرون تازه پسته سه درم و عود یک درم و نیم مجموع کوفته و پیخته با شربت غوره باید خوردن شربتی که قی صفراوی را تسکین دهد آب انار ترش و آب بهی و آب سیب ترش و آب غوره و آب زرک از هر یک یکمن شرع و گلاب نیم من شرع و تمر هندی شصت درم که چهل مثقال می‌شود باید در دیگچه سنگین با آتش آهسته طبخ کرد تا از مجموع نیم بماند و بعد از آن از مصطکی و عود از هر یک دو درم در خریطه کرده دهنش محکم بسته درین آب میوه‌ها باید جوشید و بعد از آن فرود آورده خریطه را درین دیگ نیک مالیده افشرده ثقل باید دور کرد مقدار نود مثقال قند

سفید آمیخته دیگر با آتش ملایم طبخ باید کرد تا بقوام آید سرد ساخته در ظرفی باید نگاه داشت و بوقت حاجت ازین شربت مقدار خوردن ده درم است به آب سرد و اگر سبب حدوث قی دفع بحرانی باشد در قطع و حبس او خوف هلاک است الّا که بافراط انجامد و قی موجب هلاک آن زمان باید حبس کرده باشربه موافقت مقام و اگر قی بلغمی باشد و یا سوداوی علامت او قلت تشنگی و سوزاک و ترشی طعم دهن و آنچه بقی بیرون می آید و شوری آن و حدوث قراقر و نفخ و تنفر از اغذیه رطبه و چربیها و علاج درین مقام تنقیه سده است بقی بماء العسل و شبت و نمک و کنکرزد که صمغ حرشف است و مراد بحرشف تراب القی است که در کتب این فن در مواضع متعدده مذکور و مسطور است و تخم خطمی و تخم خبازی که مراد تخم معجر دخترک است و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته و نمک طعام و تخم ترب و از بیخ او که مراد خودش است و یا آب برگ او از هر کدام که بوقتش حاصل و حاضر باشد یگان یگان و یا مجموع بحسب حاجت و در مقدار آب طبخ باید کرد و در روغن کنجد

تحفه خانی، متن، ص: ۴۳۴

باید آمیخت و بعد از خوردن نخود آب باید آشامید و اگر معده باین تدابیر از خلط فاسد پاک نشود مقیء را ازین قوی تر باید ساخت زیرا که بلغم و سودا در اخراج عاصی است و بالحاح قوی محتاج است چنانچه مکرر از ادویه مقی مذکور شد اگر مقی زیاده کرده بر وجهی که رسم است اختیار باید کرد و در مطبوخ مقی جوز القی مقدار دو دانگ زیاده باید کرد و هر جا که معده از اخلاط بلغمی و سوداوی پاک شد هر صباح شربت از گلکند عسلی ده درم و از بادرنجبویه سه درم و از هلیله کابلی و زنجبیل پرورده از هر یک ده درم و از گوارش کندر و یا عنبر و عود از هر کدام که موجود شود یک مثقال دواء المسک شیرین مقدار یک درم بر نهار اختیار باید کرد این تدابیر دایم دستور العلاج باید تا معده تقویتی کند و از فواکه و شیر و جغرات و گوشت ماهی و هریسه و از طعامهای بسیار چرب حذر باید کرد و گاهی حرکت براه رفتن باید کرد و در ریاضت معتدل بسیار تعب نباشد باید کشید و اکثر غذا از نخود آب و شیره معصفر و یا گوشت مرغ و یا طیهو و یا درّاج آنچه ازینها موجود شود و دارچینی باید ساخت گاهی مطبخه از گوشت مرغ بابکامه باید پخت و خوردن فائق اگر مانعی از سرفه نباشد از سرکه بودینه باید اختیار کرد اما اندک شربتی بآن ضم باید کرد سفوفی که نافع از قی بلغم باشد باین اجزا باید ترتیب داد کندر و مصطکی از هر یک پنج درم عود هفت درم حبّ الزّمان که مراد دانه انار است پانزده درم قرنفل چهار درم پوست ترنج و تخم فرنجمشک از هر یک ده درم قافله جوزبوا و بسباسه و سعد از هر یک چهار درم گل سرخ شش درم سنبل پنج درم بودینه باغی چهار درم سک پنج درم ادویه کوفته و پیخته مقدار خوردن ازین سفوف بوقت حاجت بر نهار سه درم است که دو مثقال باشد و قرصی که قطع حبس قی بلغمی و

تحفه خانی، متن، ص: ۴۳۵

سوداوی کند باین اجزا ترتیب باید کرد و این قرص بسیار مقوی معده است پوست سبز پسته چهار درم و عود و مصطکی از هر یک سه درم سک پنج درم گل سرخ چهار درم مجموع ادویه کوفته و پیخته و به آب سیب خمیر کرده قرصها باید ساخت و خشک کرده مقدار خوردن ازین قرص یک مثقال است بر نهار و اگر سبب غثیان بسیار خوردن طعام و غذا باشد و علاج او قی کرده است به آب گرم و دفع غذا با شبت و آب ترب و غیرذلک از چیزها که سابقا مذکور شد باید خورده قی کرد بعد از قی گوارش مصطکی و امثال آن باید اختیار کرد و اگر سبب خوردن غذاء ردی بد کیفیت باشد اگرچه مقدارش قلیل باشد علاج درین صورت نیز قی است به آب گرم و غیرذلک از مذکورات و بعد از تقویت معده بشربت انار مدینه و رب ریواج و رب غوره باید کرد و اما این دو در علاج معده صفراوی انطباق است و شربت بهی و یا رب آن در تقویت معده و تسکین قی در غایت است فعلیک به و شربت لیمو هم تقویت معده می کند و هم تفریح دل و مسکن قی است در اعلا مرتبه و اگر با شربت بهی ترکیب باید اتم و اقوی باشد و اما استعمال شربت نارنج در معده بلغم اگرچه اطبا در تسکین قی تجویز کرده اند اما مضعف معده است مگر با مصلحات آن استعمال کنند و ازین اشربه که تعیین یافته است با گلاب باید از شربت ده درم و گلاب ده درم است به آب سرد قدری که در

شریت کافی باشد و اگر سکنجبین سفرجلی موجود شود در غایت نفع است در علت مذکوره خواه سبب بلغم باشد و خواه صفرا و سودا بسیار نافع است و آب انارین با قند نیز منفعت بسیار دارد و غذا از آب انار و یا زرک و یا غوره و یا گوشت مرغ باید و یا طیهو و یا کبک و امثال اینها پخته باید خورد و اما سبب در قی خون و نفث آن

تحفه خانی، متن، ص: ۴۳۶

بر انداختن خونست از راه دهن اگر انفجار و شگافته شدن رگی و سر رگی باشد و یا انقطاع آن و علاج درین مقام اگر قوت باشد فصد باسلیق است و خوردن شربت از صمغ عربی و تخم زوف و یا لعاب اسبغول و گل ارمنی بریان کرده از هر یک یک مثقال و اول گل ارمنی بریان کرده از هر یک یک مثقال و صمغ را نیک باید کوفت و دیگر تخم اسبغول را نمی باید کوفت و تخم زوف را نیز نمی باید کوفت و همچنان با صمغ و گل ارمنی آمیخته بر حب الآس و یا ربّ بهی آمیخته نیک خلط کرده باید خوردن و یا قرص کهربا دو درم و یا قرص طباشیر قابض از هر یک یک درم یا رب بهی باید بر نهار خوردن و یا سه اوقیه آب بهی و از کندر و صمغ عربی و گل ارمنی و گلنار و سماق و دم الاخوین که مراد خون سیاوشان است از هر یک یک درم نیک کوفته و پیخته و در آب بهی خلط کرده باید خوردن و یا از شاهتوت و خرتوت از هر یک سه مثقال به آب بهی باید خوردن و یا جلاب از آب بهی و از آب برگ زوف که مراد بآن لسان الحمل و گلاب از هر یک ده درم و از قرص گلنار یک مثقال آمیخته باید خوردن و یا اگر بوقت برگ تاک نافر باشد از آب برگ او و گلاب از هر یک ده مثقال و از تخم زوف تف داده یک مثقال و یا این قرص که نوشته می شود باید اختیار کرد تخم فواکه مراد بزر الحماص اوست و کندر از هر یک سه درم گل سرخ و گلنار و سماق و صندل از هر یک چهار درم قسط و شب یمانی که مراد زاک بلور است و اقاویا و کهربا و عصاره افشرده لحيه التيس که ترکان تکه سفالی می نامند از هر یک یک درم مجموع ادویه کوفته و پیخته و به آب سماق خمیر کرده قرصها باید ساخت هر یک بمقدار یک مثقال و بوقت حاجت یک قرص در شیر خرفه تف داده سه اوقیه که بست و دو نیم مثقال باشد و معده را باین ادویه ضماد باید کرد صندل سفید و سرخ و اقاویا و سک و رامک از

تحفه خانی، متن، ص: ۴۳۷

هر یک دو درم مجموع ادویه نرم کوفته و پیخته بگلاب و یا به آب برگ تاک تازه خمیر کرده و اندکی سرکه درو چکانیده و اندکی آب برگ مورد خمیر کرده و بر فم معده باید ضماد کرد و غذا درین مقام آش سماق و یا مغز بادام شیرین کشمش با گوشت مرغ و از آب ترنج با شیر مغز بادام و گوشت مذکور و یا از آب زرک و کشمش و گوشت مذکور باید که علیل درین مرض صمت و سکون اختیار کند در موجبات غضب و جمیع اعراض نفسانی حذر و اعتراض کند و اگر سبب قی چون ضربه و سقطه باشد که عارض نفس شده باشد علاج درین مقام آنست که هر صباح از قرص کهربا یک مثقال و از گل مختوم و یا بگل ارمنی و عصاره و افشرده لحيه التيس و نشاسته و صمغ عربی و کهربا کتیرا از هر یک نیم درم مجموع سه اوقیه که بست و نیم مثقال می شود نیک کوفته و پیخته با شیر تخم خرفه تف داده باید داد و بر موضع ضربه و سقطه ضماد ازین ادویه باید کرد ماش و مغاث و اقاویا و صندل سرخ و صندل سفید و گل ارمنی و صبر و مرمکی از هر یک سه درم مجموع ادویه کوفته و پیخته و به آب برگ مورد و یا آب برگ خرفه خلط کرده ضماد باید کرد و اگر باقی خون و نفث سرفه بقوت باشد علاج درین صورت خوردن جلابست هر صباح از تخم زوف بو داده و صمغ عربی تف داده و قرص کهربا و از گل مختوم از هر یک نیم درم با شربت عناب و یا شربت خشخاش از هر کدام که حاضر و موجود باشد درم است با عرق زوف و یا با شیر خرفه و غذا ماش مقشر تف داده با شیر مغز بادام بریان کرده با گوشت مرغ یا طیهو یا درّاج نیم کباب درین ماش پخته باید خوردن و خوردن این قرص درین علت نافع است ترتیب آن و اجزا آن برین وجه است تخم خرفه کتیرا و کهربا و افشرده آب لحيه التيس که آن را بترکی تکه سفالی می نامند و تخم خشخاش سفید

تحفه خانی، متن، ص: ۴۳۸

از هر یک سه درم و باید که کهربا و عصاره لحيه التيس از هر يك دو درم باشد و گل سرخ و گل مختوم و اقايا و شاخ گوزن سوخته از هر يك دو درم مجموع كوفته و پيخته و بلعاب اسبغول خمير كرده قرصها بايد ساخت هر يك بمقدار يك مثقال ازین قرص در شيره خرفه بايد داد و قرص ديگر كه فی الحال مسكن باشد مرجان سفید و كشنيز خشك و لك و مروارید ناسفته و شاخ سوخته گوزن و ودع سوخته كه مراد كریاسه است و عصاره لحيه التيس و اقايا و گل ارمني و سماق و نشاسته و تخم خرفه و خون سیاوشان از هر يك پنج درم طباشير و صمغ عربي از هر يك دو درم مجموع ادويه كوفته و پيخته به آب خمير كرده قرصها بايد ساخت از هر يك بمقدار يك مثقال و به آب خرفه با شربت بهی ده درم نيك قرص حل كرده بايد خوردن اما این قرص در صورتی بايد داد كه سرفه شديد نباشد و صاحب این علت بايد كه از بلند سخن كردن و غضب و دخول حمام و از جميع اعراض نفسانی و حرکات بدنی اجتناب نماید چنانچه مذکور شد و آرام و قرار اختيار كند و مسكن عليل بايد كه در مكان بارد و مهيب شمال بايد كرد و اگر با این علت تب نباشد غذا از كباب مرغ كه درو كشنيز باشد و بسيار نمك نباشد بايد داد و اگر سرفه نباشد كباب را با ترشی سماق يا انار بايد پخت و اگر تب باشد ائاله رقيق از نشاسته و شيره تخم خشخاش بايد داد با اندك قند سفید و اگر تشنگی بر صاحب علت غالب باشد در آبی كه می خورد قدری گل مختوم و يا گل ارمني و يا طباشير بايد آميخته داد و از جمله سفوفی كه درین مقام نافع است تخم قونیا بانی و كهربا و طباشير از هر يك چهار درم ریوند چینی و اقايا از هر يك سه درم تخم خرفه و صمغ عربي و كتيرا و نشاسته و كشنيز خشك تف داده و شاخ سوخته گوزن از هر يك شش درم گل قبرسی ده درم تخم اسبغول و تخم زوف

تحفه خانی، متن، ص: ۴۳۹

تف داده از هر يك سه درم مجموع ادويه نرم كوفته و پيخته غير اسبغول كه او را نمی بايد كوفتن مجموع ادويه آميخته مقدار دو درم با يك دو قاشق آب سرد با شيره خرفه بايد خوردن و گاه سبب قی خون ريختن خون است از عضو ديگری بمعده بطريقي كه آن را ادراك نمی توان كرد مثل خون رعاف كه از جانب داخل از راه حلق بمعده می رود و علامت او آفت در عضو است كه از آنجا بمعده می آید و علاج او علاج آن عضو است و گاه سبب قی خون بستن خون است در معده و علامت او ناقص و لرزیدن و عرق سرد و حدوث غشی است و كرب و اندوه و هول و تلواسه است و هر لحظه دل برهم زدن و علاج او قی است به آب گرم كه درو شبت و فوتنج و نمك جوشیده باشند و يا بخوردن انفخه خرگوش است به آب بادرنجبويه و مراد بانفخه پنیرمايه اوست كه از معده بچه تر زاد و از معده آش می گیرند و در بسیاری از علاجات امراض درمی آید و درین علت بسيار نافع است زیرا كه از خاصیت انفخه اینست كه هرچه جامد و بسته است اذابه می كند و می گدازد و هرچه ذایب و سایل است آن را می بندد ازین جهت در معالجه اسهالات قويه یکی از ادويه نافع مجربه اوست اگرچه همه انفخها را همین خاصیت است و اما از آن خرگوش درین افعال و تاثيرات اقواست و اگر نفث و برانداختن خون بطريق قی كردن نباشد و بسبب قرحه و ریشی كه در سينه واقع شده است باشد كه بسبب نزلها حادث می شود درین مقام علاج خوردن قرص است باین اجزا كه مذکور می گردد تخم قو و تخم زوف از هر يك سه درم گل مختوم و يا گل ارمني و يا گل قبرسی از هر كدام كه حاضر باشد و سارنج عدسی و طباشير و مروارید ناسفته از هر كدام يك درم كهربا و شب یمانی و شاخ گوزن سوخته از هر يك دو درم نشاسته و عصاره لحيه التيس كه مراد آب افشرده

تحفه خانی، متن، ص: ۴۴۰

تکه سفالی است از هر يك دو درم مجموع ادويه نرم كوفته و پيخته و به آب برگ زوف و يا بلعاب تخم اسبغول خمير كرده قرصها بايد ساخت هر يك بمقدار يك مثقال و مقدار خوردن بوقت حاجت ازین قرص يك عدد در شيره خرفه بست مثقال و يا شربت بهی هفت مثقال در قدری آب سرد كه در شربت کافی باشد بايد خوردن و سينه را بموم روغنی كه به آب برگ خرفه و روغن گل

ساخته باشند ضماد باید کرد و اگر مجموع آب خرفه و روغن ده درم باشد اول سه مثقال موم و روغن گل باید گذاخت و زمانی گذاشت که سرد شود و آب برگ خرفه بآن آمیخته نیک برهم زده بوقت حاجت بر سینه باید مالید.

[۱۶۵] مقاله در بیان هیضه که از امراض و علل مهلکه معده و امتلاء است

و در تعریف هیضه چنین گفته‌اند که الهیضه حرکتی من المواد الغذائية الغير المنهضمة الفاسدة یعنی علت هیضه حرکت از مواد غذایی غیر منهضم فاسده است در معده و ازین مواد فاسده هر کدام لطیف و صفراویست یعنی قریب الاستحاله بصفر است از غذا و بر فوق مواد بیرون آمده است و این از اوصاف صفراست و این (بعد الفساد) بقی دفع می‌شود و آنچه ازین مواد غلیظه بجانب اسفل مایل است او را طبیعه بطریق براز و اسهال دفع می‌کند و علامت او آنست که قی صفراوی و کرب و غثیان و حدوث قرحه در معده و درد او قراقر در امعا و سردی است و یا رفتن چشمها بغور و باریک شدن بینی و چسپیدن پوست رو و خشک شدن و غبار آلوده نمودن او و بسیار است که این حالت غالب می‌شود موجب حدوث غشی

تحفه خانی، متن، ص: ۴۴۱

است و سقوط قوت و سقوط نبض و این موجب هلاک است و علاج درین مقام اگر بدن قوی باشد و ضعیف و نحیف باشد قی است بخوردن آب گرم و روغن کنجد و اخراج غذای فاسد تمام از معده و بتکرار قی باید کرد و هرگاه که معده از مواد و غذای فاسد بقی تنقیه یافت تمام تسکین شد و اعراض ردیه دور شد و تقویت معده بسفوف حب الرمان باید کرد مقدار پنج درم و یا بقرص طباشیر قابض با شربت و یا ربّ بهی ده درم و قرص طباشیر یک مثقال در قدری آب سرد و غذا آش سماق با شیره مغز بادام و یا تقویت معده بشربت انار مدینه باید و یا به آب انار قای و یا به آب بهی و یا به آب امرود و یا شربت سیب ترش از هر کدام که حاضر باشد مقدار ده درم که هفت و نیم مثقال شود با طباشیر نیم درم و یا پوست ظاهر پسته که بر روی استخوان اوست یک مثقال و نیم نمک کوفته و پیخته و بشربت نار پودینه آمیخته باید خوردن و اگر ربّ بهی و ربّ انار ترش برابر و قدری پودینه که بمقدار دو مثقال باشد و ربه از هر یک چهل مثقال و قند سفید پنجاه مثقال و آب نیم کاسه و گلاب مقدار یک پیاله و باهم آمیخته و قند در آن انداخته بآتش آهسته بقوام آورده بوقت فرود آوردن دو مثقال برگ پودینه تازه و اندک سرکه انداخته نیک برهم کرده فرود آورده مقدار خوردن ازین ده مثقال است به آب برف یا یخ و اگر درین شربت بجای پودینه سرکه پودینه کنند صواب باشد و بر معده غلیل ضماد ازین ادویه باید صندل سرخ و سفید و کافور و اقاویا و گل ارمنی و آب آس و آب بهی مجموع ادویه آنچه کوفتنی است باید نیک کوفته به آب برگ مورد که مراد به آب آس اوست آمیخته بر معده باید ضماد کرد و باید که بخرفه سرد ساخته این ضماد را بر فم معده نهد که معده را برودتی ازو حاصل شود که قوی نافع است در دفع این

تحفه خانی، متن، ص: ۴۴۲

تشویش و باید که بهر حیل که تواند خواب کند که در غثیان و قی چیزی انفع ازو نیست و می‌باید که بمشام غلیل از روایح طیبه برسد مثل بوی سیب و بهی و امرود و آنچه قابض باشد از فواکه و اگر غلیل را غشی حادث شود بر روی آب سرد و گلاب باید پاشید و بازوی هر دو ساق محکم تر باید بست تا بدرد آید و موجب شعور و وقوف شود هر دو کف دست و هر دو کف تا نیک باید مالید که در ازاله غش نیک موثر است و هر جا که بشعور آید شربت سیب و یا شربت بهی از هر کدام که حاضر باشد ده مثقال با گلاب و آب سرد باید داد و غذا نان که در آب بهی و یا آب بهی تر کرده باشند چند لقمه باید داد و یا نان کفک در شربت سیب باید داد و مراد بکفک نان بکسمات دو آتسه است و یا در شربت بهی و یا دوغ ...

...

و اگر چنانچه در قی و اسهال شده باشد مناسب آنست که سنگ و یا آهن در آتش سرخ ساخته دو سه نوبت در دوغ فرود برند و

مقصود ازین فعل آنست که قبض درو پیشتر شود و یا غذا از آش سماق که درو گوشت مرغ یا طیهو یا درّاج باشد بیاید داد اما از گوشت آن قلیلی که همان حال سابق دست ندهد درین حین که اگر حال اول دست دهد نجات و فلاح نیست و مهلک است و اما اگر صاحب علت احساس بسوزش معده کند و حوالی او باید که تالقان جو به آب سرد که درو بوقت باشد و یا تالقان سنجد به آب سرد خورد و بر فم معده بهی کوفته و یا تالقان بهر با گلاب ضماد کند و قدری تالقان جو نیز بآن بیامیزد و اگر علیل را در اسهال افراط نشود و زمان تابستان باشد و مانعی از نزله و زکام نباشد باید او را در آب سرد زمانی نیک فروبرند که از آب متاثر شود و بعد از آن بیرون آرند و اگر

تحفه خانی، متن، ص: ۴۴۳

با هیضه صاحب علت را حرارت و تپ نباشد و آنچه بقی و اسهال واقع می‌شود مواد بلغمی باشد این دوا که مذکور می‌گردد نافع است کندر سه درم و گل سرخ کوفته شش درم عود و نیک قرنفل از هر یک سه درم سنبل و گل خراسانی و کبابه از هر یک یک درم مجموع ادویه پیخته از دو مثقال در آب انار قای و یا شربت انار پودینه از هر کدام ده مثقال با قدری آب سرد اگر شربت است و اگر آب ... باشد آب حاجت نیست و اگر باین تدابیر علت قی و اسهال منقطع نشود و در تزیاید باید محجمه از کدو بر معده باید نهاد و جذب کرد و البته شرط باید کرد که مقصود همین جذب فقط است و اگر علیل ازین علت خلاص شود باید مراجعت باغذیه معتاد سابق نکند و بسیار خوردن را ترک کند و بعد از عصر باید که اختیار غذا و طعام نکند خصوصا طعام غلیظ و بیرون از حد کفایت باشد و تا تواند کم خورد و غذاهای سبک خورد مثل مرغ جوان و باعتدال فربهی باید داد و ضماد از قابضات مذکوره بر فم باید کرد که علیل از اغذیه لطیفه بغلیظتر از آن بتدریج اشتغال نماید.

[۱۶۶] مقاله در بیان امراض امعاء

و از جمله امراض امعاء که مراد رودهاست مغص است و مراد بمغص وجع و المی است که در رودها حادث می‌شود و مغص بر انواع است زیرا که یا از رنج مختص است که موجب تمدد و کشیدن روده است بقوت و سبب حدوث این ریخ خوردن بقول است مثل تره و بادرنگک و یا فواکه رطب است مثل سیب و زردآلو و شفتالو و یا خوردن آب بر بالای این میوه‌ها و یا خوردن حبوب بر مثل نخود باقلی و توتیا و امثال اینها و علامت آن تقدم اسباب مذکوره است و

تحفه خانی، متن، ص: ۴۴۴

حدوث قراقر و نفخ عدم ثقل و سکون وجع بعد از خروج ریح و یا سبب در مغص فرود آمدن خلط تیز صفراوی است بمعده و علامت این سبب حدوث تشنگی و سوزاک و ثقل و گزیدن امعاء و حدوث قی صفراوی و کرب و اندوه درین سبب تسکین درد بخروج باد نمی‌شود و یا سبب سوی مزاج حار است که سبب خوردن ادویه تر نرم و اغذیه که درو کیفیت حاده باشد مثل فلفل و تخم قجی و مثل آشی که درو داروهای گرم انداخته باشد و علامت او نیز تقدم سبب است و عطش و سوزاک در امعاء و بیرون آمدن خلط تیز صفراوی بقی یا باسهال و یا در حدوث این علت خلط بورقی است یعنی بلغم شور و تر و علامت او ثقل و قراقر و تشنگی کرد و شرط که مراد بآن بریدن است نباید کرد و یا محجمه بر ساقین علیل باید نهاد و جذب کرد و البته شرط نباید کرد که مقصود همین جذب فقط است و اگر علیل ازین حدوث علت خلاص شود باید مراجعت باغذیه معتاده سابق نکند و بسیار خوردن را ترک کند و بعد از عصر باید که اختیار غذا و طعام نکند خصوصا طعام غلیظ و بیرون از حد کفایت باشد و تا تواند کم خورد و غذاهای سبک خورد مثل مرغ جوان و باعتدال در فربهی باید داد و ضماد از قابضات مذکوره بر فم باید کرد و باید که علیل از اغذیه لطیفه بغلیظتر از آن بتدریج انتقال نماید و بسیار آب دهن انداختن است و ظهور بلغم در براز و یا سبب خلط غلیظ لزج چسپنده است که چنک در امعاء زده است و علامت این سبب تشنگی و بسیاری آب دهن است و ثقل و تمکن وجع در مکان واحد

و عدم انتقال او از آن محل و علاج در نوع اول تحلیل ریح و باد است و بادویه کاسر ریح و شکننده آن و بخوردن جلاب هر صباح از بادیان و بادیان رومی از هر یک سه درم که دو مثقال است یا گلقلند عسلی ده درم اول ادویه در کنک و نیم پیاله آب باتش ملایم

تحفه خانی، متن، ص: ۴۴۵

جوشنده تا نیمه بماند و از کرپاس گذرانیده گلقلند مذکور درو حل کرده نیم گرم باید خوردن و غذا درین صورت نخودآب با شیره تخم معصفر باید داد و یا معجون زیره که کمونی می‌نامند به آب بادیان جوشیده که بادیان درو مقدار یک مثقال باشد باید داد و یا از معجون کمونی بر نهار مقدار دو درم باید خوردن و با این سفوف که مذکور می‌گردد باید داد اجزای آن سداب و فلفل از هر یک یک درم کوفته و پیخته باید بر نهار سفوف ساخت و اگر با مغص اسهال بلغمی باشد باین ادویه تسکین باید داد تخم تراتیزک سه درم ریحان سه درم تف داده و بروغن گل چرب کرده باید فروبردن و با سفوف مقلیسا که مراد همین تخم تراتیزک است باید ساخت و مقدار یک مثقال به آب سرد باید داد و اگر طبیعت لین مطلوب باشد و طبیعت بسته باشد ازین سفوف باید داد بادیان و تخم کرفس و برگ سداب از هر یک سه درم نانخواه و سور از هر یک چهار درم شکر سرخ برابر نیم عام ادویه مجموع ادویه کوفته و پیخته مقدار خوردن این سفوف دو مثقال است بوقت حاجت و یا جلاب از سکنجین که مراد بآن عسل است که زنبور عسل در کوه‌ها و بیابان‌ها نهاده است و در کوه‌های روم و تبریز و شیراز بسیار پیدا می‌شود از برای مداوات و معالجات آورده بدکانهای عطاری می‌فروشند و آن عسلی است خشک شده از ده درم بادیان سه درم و قدری آب آمیخته باید خوردن و بر شکم باید کرد و شکم را بلوبه گرم کرده گرم باید نگاهداشت و علاج در نوع ثانی از انواع مذکوره خوردن جلابست هر صباح از تخم اسبغول و تخم زوف و تخم ریحان از هر یک دو درم یا ده درم قند سفید در قدری آب که طعم شربت بی‌مزه نشود و اول تخمها را نیک پاک کرده و ناکوفته از گرد و غبار شسته در شربت انداخته باید خوردن و زینهار تخمها را نباید کوفت خصوصا

تحفه خانی، متن، ص: ۴۴۶

اسبغول را که اگر گویند بر وی ده ... و مهلک است و یا مغز تخم کدو و مغز تخم خیارین از هر یک ده درم اسبغول و تخم ریحان و تخم زوف از هر یک سه درم و طباشیر سفید و گل ارمنی از هر یک مجموع ادویه غیر از تخم اسبغول و تخم ریحان نیمه را کوفته و بروغن بادام چرب کرده و یا بروغن گل مقدار چهار مثقال باید خوردن و غذا ماش مقشر با شیره مغز بادام و کدوی تر اگر وقتش باشد و چکانیدن روغن بادام نیم گرم بر محل وجع بر معده مفید است و درین علت صاحبش از خوردن شراب باید که اجتناب نماید و علاج در نوع ثالث خوردن آب انار ناردانست مقدار سه اوقیه که بست و نیم مثقال می‌شود و قند هفت مثقال باو آمیخته باید خوردن و یا اسبغول دو درم پاک کرده همچنانکه درست در گل باید زد تا لعاب دهد باید خورد و یا لعاب دانه بهی یا لعاب اسبغول از هر کدام ده درم به آب برف باید خوردن و اگر ازین معالجه تاخیر کنند بهتر است اگر چنانچه وجع شدید نباشد زیرا که خوردن لعاب بمبالغه موجب و مورث زلق الامعاست و ضعف معده و اما اگر بقوت باشد و یا آب سرد دهد دو فائده دارد آنکه لعاب بذات خود مسکن است بلعابی که دارد و مستانه لعابست که بر سطح معده است که او را از آفات که برو مرور می‌کند نگاه می‌دارد و چون بارد بالفعل باشد برودت موجب تکثیف و تحدید عضو مأؤف است و این هر دو غرض درین مقام مطلوبست زیرا که روده عضو است که جرم رقیق دارد بمرور اخلاط خراشیده و تراشیده می‌شود و چون به برودت کثافت او را حاصل شود روده سوراخ نمی‌شود و ملاحظه طیب در این اینست و خوردن شیره تخم خرفه مقدار بست و سه مثقال با نیم درم طباشیر و هفت مثقال قند بسیار مفید است و غذا ماش مقشر با شیره مغز بادام و علاج در قسم چهار تنقیه امعا است از ماده

تحفه خانی، متن، ص: ۴۴۷

موجب علت تحفیه و منع از خوردن آب و چون جلابست از بادرنجبویه ده درم که هفت و نیم مثقال می‌شود و شکر سرخ هفت و

نیم مثقال و غذا درین مقام نخود آب و تلین طبیعت باین مطبوخ که مذکور می‌گردد باید کرد سناء مکی هفت نیم مثقال و بنفشه دو مثقال و تربد تراشیده و بروغن بادام چرب کرده یک مثقال و دو دانگ بسفایج دو مثقال و عناب و سپستان از هر یک ده عدد بادیان و تخم کاسنی و عنب الثعلب از هر یک سه درم مجموع ادویه در یک و نیم کاسه آب با آتش آهسته باید جوشید تا نیم کاسه بماند از کرپاس گذرانیده ده مثقال فلوس خیارشنب و هفت مثقال ترنجبین صافی و یا شکر سرخ صافی کرده درو حل کرده و دیگر از پرویزن موی گذرانیده بعد از ظهور نضج سحر اختیار باید کرد و علاج قسم پنجم آنست که تنقیه معده بقی باید کرد و تنقیه رودها بحقنه و بخوردن جلاب از بادیان و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته از هر یک دو مثقال و از گلکند عسلی هفت نیم مثقال اول ادویه در قدری آب که مناسب باشد با آتش ملایم طبخ باید کرد تا به نیم آید از کرپاس گذرانیده صافی ساخته گلکند مذکور درو آمیخته نیم گرم باید آشامید و غذا نخود آب با شیره مغز تخم معصفر باید داد و در آش دارچینی اندکی باید انداخت و اگر ماده بلغمی بیشتر باشد و قدری از فلفل نیز باید انداخت و قی به آب گرم که درو شبت و تخم ترب و یا ماء الاصول با کنکرزد و اندکی عسل درو خلط کرده باید خورد و زمانی صبر کردن و اگر نخود اجابت نماید بهتر و آما مرغ یا روغن کنجد چرب کرده بحلق فرستاده قی باید کرد و حقنه حاده اختیار باید کرد در تنقیه رودها از آنچه در معالجات سابقا مذکور شد احتیاج بتکرار نیست و درو قولنج و غیر آن مذکور است و اگر معده و امعاء از

تحفه خانی، متن، ص: ۴۴۸

اخلاط فاسده پاک شده باشد تقویت معده بگوارش کند و عود و عنبر و مصطکی و امثال اینها باید کرد و از هر کدام که موجود شود مقدار خوردن یک مثقال است و غذا درین از قلیها که در آن ادویه حاره باشد باید اختیار کرد و سبب در حدوث قراقر در معده و امعاء یا اغذیه نفاخه است و خوردن بقول مثل تره و بادرنگ و میوه‌ها و خصوصا که خام باشد و حبوب خام مثل نخود تر و باقلی تر و امثال اینها و یا سبب بسیاری غذا و یا سبب کیفیت ردیه و احداث نفخ بدین سبب و یا سبب بسیاری حرارت معده و امعاء که در لحظه مستحیل بنفخ می‌شود و یا بواسطه نقصان حرارت که بعد از حدوث و حصول نفخ تحصیل نفخ و علاج درین مقام تقلیل غذاست و خوردن معجون زیره است و اجتناب و حذر از اغذیه نفاخه چنانکه در اسباب این علت نموده شد و گاه‌گاه مالیدن شکم و معده خصوصا بروغن گرم محلل مثل روغن بابونه و مصطکی و ریاضت و دخول حمام و ازین سفوف گاهی اختیار باید کرد تخم تراتیزک و نانخواه و تخم کرفس و بادیان و فوتنج کوهی که مراد کاکولست و بادیان رومی از هر یک دو مثقال مجموع ادویه کوفته و پیخته و یا بست مثقال شکر سرخ آمیخته و دیگر باهم نیک صلایه کرده مقدار خوردن ازین سفوف بر نهار بوقت حاجت سه مثقال است.

[۱۶۷] مقاله در بیان اسهال و سبب آن

و سبب اسهال اگر دفع فضول و اخلاط مودیه است کوفته و یا باقی تخمها آمیخته و بروغن گل چرب کرده و یا بروغن بادام شیرین و اندک گلاب تر کرده باید فروبرد و غذا قویاق مقشر کرده تف داده با شیره مغز بادام شیرین باید داد

تحفه خانی، متن، ص: ۴۴۹

و از گوشتها گوشت مرغ نیم کباب و یا طیهو برین وجه و یا قرص کهربا و یا قرص طباشیر قابض و از سفوف نشاسته پنج مثقال بگلاب آمیخته و بروغن گل و یا روغن بادام شیرین چرب کرده باید فروبرد. و اگر سبب اسهال چون سحج در رودها باشد علاج سحج است و مراد بسحج که از امراض ردیه مهلکه رودهاست انخراط سطح داخل رودها یعنی تراشیده شدن و بعضی اجزا از روده گسسته شدن است بسبب ریختن و مرور اخلاط است در رودها و علامت او پیچاک قوی و درد در شکم است و بسیاری تشنگی و علاج او خوردن سفوفین و سفوف نشاسته با گلاب و روغن بادام و غذا نان مقشر تف داده با شیره مغز بادام باید و واجب است که

صاحب سحج از چیزهای شیرین و ترش حذر کند و مراد مستقیم که متداعی دفع فضله مودیت و عند الرجوع مکان قضای حاجت چیزی مندفع نمی‌شود الاً قلیلی مخالط با خون رنگین. و سبب دو تر خریا ریختن خلط صفراویست بامعا و یا رطوبتی شور مقرح که شخصی را بجانب مکان قضاء حاجت می‌دواند و علاج این علت خوردن سفوف طین معروف است و یا سفوف نشاسته یا رب حب الآس ده درم و یا قرص کهربا یک مثقال و یا قرص گلنار یک مثقال یا رب حب الآس یا رب بھی هر کدام موجود شود یا گل ارمنی یک مثقال با شیره تخم خرفه تف داده سی و چهار مثقال باید خوردن. ترکیبی که نافع از اسهال خون و سحج و زحیر باشد عصاره که افشرده آب لحيه التیس که یک مثقال می‌نامند و شاخ سوخته گوزن و گل ارمنی و یا گل مختوم اگر موجود شود و نشاسته از هریک سه مثقال و دو دانگ صمغ عربی تف داده ده مثقال مجموع ادویه کوفته و پیخته و یک مثقال ازین دوا هفت مثقال رب حب الآس و یا رب بھی باید خوردن و غذا نخود به آب

تحفه خانی، متن، ص: ۴۵۰

یا شیره مغز تخم معصفر باید داد یا گوشت درّاج یا طیهو و یا مرغ هر کدام که موجود شود داروی که بدن و جاکر و معده باشد و ادرار بول کند سنبل و مصطگی و تخم کرفس و اذخر که کور گیاه است و بادیان رومی و ابهل که میوه ترش است که در کوه قوبی باشد و مشهور و معروف است و مغز بادام تلخ و قسط از هریک یک مثقال و دو دانگ فلفل و زنجبیل از هریک یک مثقال مجموع ادویه کوفته و پیخته و به آب خمیر کرده قرصها باید ساخت و بوقت حاجت ازین قرص یک مثقال در ماء الاصول باید خوردن و ماء الاصول که درین مقام مفید است باین اجزا باید اختیار کرد پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان از هریک هفت مثقال تخم کرفس و بادیان رومی از هریک دو نیم مثقال پوست بیخ بادیان ... و غافت و حاشا و پرسیاوشان از هریک سه و نیم مثقال مجموع ادویه در یک و نیم کاسه آب باآتش آهسته باید جوشید تا نیمه کاسه بماند از کرپاس گذرانیده صافی ساخته ازو بوقت حاجت مقدار خوردن باین قرص که مذکور شد بست مثقال است و اگر باین علت اسهال قوی باشد علاج درین ازین ترکیب که مذکور می‌شود باید اختیار کرد ترانیزک و تخم ریحان و صمغ عربی تف داده از هریک یک مثقال بگلاب خلط کرده باید خوردن. و غذا از قلیها که در آن از ادویه حاره باشد مثل نهره و نانخواه و یا کباب از گوشت مرغ و طیهو و درّاج و امثال اینها باید خوردن اما ازین اغذیه مذکور را نمک پیشتر نباید کرد و بعضی از اطبا گفته اند که جگر کوک را در سوء المزاج بارد جگر نفع بسیار است اگر خشک کرده مقدار نیم مثقال در شربتی که نافع جگر باشد بخورند و ضمادی دیگر که نافع باشد جگر مرد را تمام و اسارون از هر دو برابر در قدری آب طبخ کرده و لته را در آن آب فروبرده نیم گرم بر بالای جگر باید نهاد و قرصی که درین صورت نافع باشد و تسکین درد کند

تحفه خانی، متن، ص: ۴۵۱

بادیان رومی و ریوند چینی از هریک دو مثقال گل سرخ که از (تکمه و اقمه) جدا کرده باشد دو نیم مثقال سنبل و اسارون و کت شسته از هریک نیم مثقال مجموع ادویه نیک نرم کوفته و پیخته و به آب کرفس خمیر کرده قرصها باید ساخت و خشک کرده و بوقت حاجت مقدار خوردن یک مثقال است به آب بادیان در ماء الاصول و یا شربت از سکنجبین عنصلی هفت مثقال را به آب گرم حل کرده باید خورد. و غذا زیرباج که بگوشت مرغ یا طیهو و یا درّاج باشد باید پخت و شربتها موافق این علت را بعرق کاسنی باید داد خصوصاً که خوف سده در کبد باشد و اگر سوء مزاج کبد رطب باشد و علامت او قلت تشنگی و بسیاری آب دهن و تهیج روی و چشم است و سستی اعضا و شرایشیف که مراد گوشت بره سینه است و نبض لین است و سفیدی رنگ بول و غلظت آن و بسیاری خواب و کسل و تیرگی حواس و بد گذرانیدن و علاج درین مقام خوردن جلابست هر صباح از بادیان و تخم کرفس و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته ده مثقال و از گلقلند عسلی هفت مثقال ادویه چنانچه رسم است طبخ کرده صافی ساخته گلقلند درو حل کرده نیم گرم باید بر نهار آشامید و غذا نخود آب با شیره مغز تخم معصفر و قدری دارچینی باقلیها از گوشت مرغان مذکور

بادویه لطیفه و یا جلاب هر صباح از گل‌قند عسلی هفت مثقال و به آب بادیان تر کوفته افشرده هفت مثقال و یا اطریفلات مفیده درین باشد و اگر معالج در علاج جگر استعمال هلیله نکند صواب باشد خصوصاً که خوف سده باشد زیرا که اسهال حاصل می‌شود بواسطه خشونت‌ی که درو بست و این فعل موجب اخراج لطیف اخلاط است و موجب تمکن و تحجر غلیظ ماده در محل خود و خون جگر از اعضاء رئیسه است بعضی اطبا درین نوع علاج توقف کرده‌اند زیرا که استحکام شده

تحفه خانی، متن، ص: ۴۵۲

است و این منافی مقصود معالجت و غذا هرچه سبک باشد آن را اغذیه و بیوست مایل مثل قلیها و کباب از گوشت مرغ و اگر سوء مزاج جگر یابس باشد علامت او تشنگی و نحافت بدن است و قلت براز و بیوست آن و صلابت نبض مشعر بخشکی مزاج است و سفیدی بول و رقت آن و قلت خون در بدن و علاج درین مقام خوردن جلابست هر صباح از شربت نیلوفر ده درم در قدری آب و یا شیر خرفه مقدار بست مثقال با قند سفید هفت مثقال. و غذا حسا که مراد بآن ائاله است از آرد گندم پاکیزه و شیر مغز بادام و اندک قند که شیرین شود یا کدوی تر و گوشت بزغاله و پاچه بزغاله مهرا و یا مغز کله بزغاله با قدری قند باید داد و این تدبیر در غذا از برای حصول ترطیب است یا غذا از ماش مقشر و کدوی تر و یا اسفاناخ و یا گوشت ماهی کوچک که درو خایهای خرد می‌باشد. و ضماد بر جگر ازین روغن باید کرد و روغن بنفشه هفت مثقال و روغن کدو هفت مثقال و موم صافی پنج مثقال اول موم در روغن باید گذاخت و بیرون آتش نهاد تا سرد شود نیم قاشق آب برگ خرفه و نیم قاشق آب کدوی تراشیده با این موم روغن آمیخته نیک برهم باید زد گاه‌گاه بر جانب جگر باید مالید.

[۱۶۸] مقاله در بیان ضعف کبد

و سبب ضعف خالی ازین نیست که سوء المزاج حار است و یا بارد و یا رطب و یا یابس و یا سبب سده واقع در جگر و یا سبب امراض دیگر است که سبب آن ضعف جگر را نیز عارض شده است و علامت آن قلت شهوت طعام است و فساد رنگ بشره و نحافت بدن و گاه اسهال شبیه به آب شسته گوشت پاره

تحفه خانی، متن، ص: ۴۵۳

و وجع در جانب راست و اگر سبب سده باشد که در محدب کبد باشد علامت او آنست که نقصان در بول می‌شود قلیل می‌آید و رقیق و اگر سده در جانب مقعر باشد براز نرم و رقیق است و علاج درین صورت که سبب سده باشد بخوردن هر صباح جلابست از تخم کاسنی و عنب الثعلب از هر یک دو مثقال و از بیخ کاسنی سه مثقال و نیم از بادیان نیم مثقال و قند سفید هفت مثقال اول ادویه چنانچه رسم است در قدری آب بآتش ملایم طبخ کرده از کرپاس گذرانیده صافی ساخته قند آمیخته نیم گرم بر نهار باید خوردن و غذا ماش و نخود باید داد و هر صباح شربت از قرص ... یک مثقال با سکنجین بزوری هفت مثقال باید داد و جلاب از بادیان و تخم کرفس از هر کدام دو مثقال و از نانخواه نیم مثقال و قند سفید هفت مثقال بترتیبی که نموده شد طبخ کرده قند اضافه کرده نیم گرم باید داد و علیل را از اغذیه و اطعمه مسدد حذر باید کرد و از شیرینیها و حلوی معمول بآرد و نشاسته و از میل ترب و کله که همه این مسدد است و همچنین از فرنی و پالوده و کاجی حذر باید کرد و اگر سده در جانب مقعر جگر باشد و علاج خوردن جلابست از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته و بادیان نیم کوفته و تخم کاسنی نیم کوفته از هر یک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال بترتیب مذکور طبخ کرده بر نهار داد و غذا نخود آب با شیر تخم معصفر باید داد و تلین طبیعت بمطبوخ افیمون و یا از سناء مکی سه و نیم مثقال و تخم کاسنی دو مثقال و قند سفید هفت مثقال اول ادویه را در قدری آب که مناسب دوا باشد طبخ باید کرد و از کرپاس گذرانیده قند آمیخته و پنج مثقال معجون خیارشنبر درو حل کرده بوقت صبح باید آشامید و تا نیم روز صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن شربت از

تحفه خانی، متن، ص: ۴۵۴

تخم ریحان و قند چنانچه عادت است شربت کرده باید خوردن و غذا آخر روز بوقت عصر نخود آب یا گوشت مرغ باید اختیار کرد و بر جگر علیل از بابونه و برنجاسف و شبت از هریک هفت مثقال تخم کرفس دو مثقال سنبل و اسارون از هریک نیم مثقال مجموع ادویه را نیک نرم کوفته و پیخته و به آب سداب و یا به آب بادیان خمیر کرده بر جگر باید نهاد مکرر و معجون کرکم درین علت نفع بلیغ دارد و اجزای او برین وجه است که مذکور می گردد تخم کرفس و بادیان و ابهل که ثمره العرعر است و آن تخم سرد کوهی است و سلیخه و اذخر از هریک هفت مثقال سنبل و قسط و قوه که روین است او را اهل خراسان روناس می نامند و دیگر بران بان کرپاس سرخ می سازد از هریک سه و نیم مثقال پرسیاوشان و عصاره غاٹ و سیردشی و مغز بادام کوهی از هریک نیز سه و نیم مثقال ربّ سوس دو مثقال ریوند چینی دو مثقال و زعفران نیم مثقال مرمکی دو مثقال مجموع ادویه کوفته و پیخته و بعسل صافی کف گرفته خمیر کرده باید برداشت و ازین معجون مقدار یک مثقال بوقت حاجت بماء الاصول که سابقا مذکور شد باید اختیار کرد.

[۱۶۹] مقاله در بیان اورام حاد

در جگر و ورم جگر خالی ازین نیست که حار است و یا بارد و حار خالی ازین نیست که دموی است یا صفراوی و اگر ورم دموی باشد علامت او ظهور ورم بحسّ لمسی و تپ تیز و تشنگی و کرب اندوه و سوختن موضع ورم و ثقل و درد قوی و سرخی روی و سقوط شهوت غذا و سرفه خشک و حدوث فواق بسبب ضعف ورم معده و شش را خصوصا بعد از خوردن غذا و دیگر احتباس بطن

تحفه خانی، متن، ص: ۴۵۵

و حدوث غشی در بعضی اوقات و ضیق النفس و گاه احتباس بول و گاه حدوث اختلاط عقل و پریشانی و زوال آن بسبب تصاعد الحرارة الغلیظ از معده بدماغ و علاج درین مقام فصد از باسلیق باید کرد از دست راست و خون بقدر قوت و باید گرفت و اگر زمان بهار و مرض دموی باشد و علیل بقوت باشد و در سن جوان باشد در اخراج خون بسیار باکی نیست زیرا که نجات و خلاص درین نوع علاج است و بعد از آن جلاب از عناب و سپستان از هریک بست عدد و بنفشه خشک یا تر سه مثقال و نیم و تخم کاسنی دو مثقال قند سفید و ترنجبین از هریک هفت مثقال اول مجموع ادویه را چنانچه رسم است در قدری آب که مناسب دوا باشد بآتش ملایم طبخ کرده از کرپاس گذرانیده قند و ترنجبین را صافی ساخته آمیخته نیم گرم بر نهار باید اختیار کرد غذا ماء الشعیر صرف باید خوردن و از هر غذا که هست بر همین اختصار باید کرد و تلین طبیعت بمطبوخ فواکه با ترنجبین و شیرخشت باید کرد و اگر علیل قادر بر خوردن جلاب نباشد و مکروه می شده باشد اختیار حقنه باید کرد باین اجزا که مذکور می گردد بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی از هر یک سه و نیم مثقال سناء مکی چهار مثقال و نیم جو کشک کرده و سبوس گندم و خطمی از هریک کف مجموع ادویه در یک و نیم کاسه آب بآتش ملایم طبخ باید کرد تا نیم کاسه بماند از کرپاسی گذرانیده هفت مثقال فلوس خیارشنبر و هفت مثقال شکر سرخ درو حل کرده دیگر صافی ساخته هفت مثقال روغن بنفشه و هفت مثقال روغن بادام و هفت مثقال روغن گل و هفت مثقال آبکامه درو خلط کرده اول شیرینی که مناسب مرض باشد و یا شوربای غذای این مرض خورده نیم گرم اگر تابستان باشد صباح یا پگاه و اگر زمستان باشد بوقت نیمروز بدو دفعه عمل باید کرد

تحفه خانی، متن، ص: ۴۵۶

و اگر حدوث ورم در جانب محدب جگر باشد باید که همه عنایت و اهتمام معالج مصروف بادرار بول علیل باشد به دادن جلاب و شربت از تخم کاسنی و دو مثقال و قند سفید هفت مثقال اول تخم کاسنی بر وجهی که رسم و عادتست در قدری آب طبخ کرده از

کریاس گذرانیده و مغز تخم خیارین و مغز تخم خربزه از هریک هفت مثقال نیک کوفته در گوشه لته بسته درین مطبوخ باید مالید تا شیره بیرون آید و قند مذکور بآن آمیخته بر نهار باید اختیار کرد و شربت از سکنجبین بزوری معتدل هفت مثقال یا پانزده مثقال عرق کاسنی باید داد و یا بعرق کثوث باید داد بمقدار مذکور و یا ازین سفوف که مذکور می‌گردد باید داد اجزای آن ریوند چینی یک مثقال گل سرخ و زرک از هریک دو مثقال و تخم کاسنی دو مثقال مغز دانه کدو و مغز تخم خربزه و گلنار از هریک هفت مثقال بادیان و تخم کرفس از هریک دو مثقال مجموع ادویه کوفته و پیخته هر صباح بر نهار دو مثقال در عرق کاسنی باید خوردن قرصی که درین علت نفع بلیغ رساند خصوصا که ورم در جانب محدب جگر باشد تخم کاسنی و مغز تخم خربزه و تخم کثوث از هریک دو مثقال طباشیر یک مثقال و ریوند چینی دو دانگ لک ... و نیم مثقال مجموع ادویه نیک کوفته و بعرق کاسنی و یا به آب عنب الثعلب خمیر کرده قرصها باید ساخت و مقدار خوردن یک مثقال است در عرق کاسنی و ماء الجبن که بسکنجبین بریده باشند درین علت نافع است و اگر ورم جگر حار صفاوی باشد علامت او تشنگی بافراط است و قلق و کرب که مراد غم و اندوه و تلواسه است و سوختن محل ورم و درد بقوت و تپ تیز و سرعت نبض و زردی رنگ بول و ناریه آن و گاه حدوث قی صفاوی و اختلافی و مراد باختلاف رفتن شکم است از غیر خون و اکثر بجهت فساد غذاست و براز صفاوی

تحفه خانی، متن، ص: ۴۵۷

و علاج درین مقام خوردن جلابست هر صباح از تخم کاسنی دو مثقال و از نیلوفر دو مثقال و نیم قند سفید هفت مثقال و ترنجبین هفت مثقال اول ادویه را در قدری آب چنانکه عادت و رسم است بآتش ملایم طبخ کرده صافی ساخته و قند و ترنجبین را صافی ساخته بآن آمیخته نیم گرم بر نهار اختیار باید کرد و تلین و اسهال طبیعت بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ هلیله و یا بنقیع زردآلوی خشک یا شیرخشت از هریک پانزده مثقال باشد و آب زردآلو سی مثقال مجموع به آب زردآلو جمع کرده چنانکه رسم است بر نهار باید اختیار کرد و غذا ماء الشعیر با شیره خشخاش و ضماد بر جگر در ابتدا ورم بصندل سفید و سرخ و گل نیلوفر و گل سرخ و عصاره مامیثا اجزا برابر نیک نرم ساویده و با عرق کاسنی و یا به آب برگ همیشه بهار خمیر کرده رقیق تر ساخته بر محل ورم باید نهاد و چون ورم از ابتدا تجاوز کند البته باید که روادع بر ورم نهند ضمادی دیگر رادع که در ابتدا ورم صفاوی و دموی را نافع باشد برگ عنب الثعلب و برگ کاکنج طحلب که مراد جامه صفا است و گل سرخ تازه اگر بوقتش باشد و صندل سرخ و سفید مجموع ادویه کوفته و پیخته و به آب همیشه بر نهار آمیخته بر محل ورم ضماد باید کرد و اگر ورم تمدد بلغمی باشد علامت او نبض بطی دقیق دیر حرکت است و سفیدی رنگ بول و سفیدی زبان و قلت عطش و سفیدی رنگ روی و براز بلغم آمیز و سفیدی آن و احساس بوم نرم بی درد و عدم تپ و علاج درین مقام خوردن جلابست هر صباح از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته دو مثقال و بادیان نیم کوفته یک و نیم مثقال و قند سفید هفت مثقال مجموع ادویه را در قدری آب طبخ کرده بروجه مقرر و عادت صافی ساخته و قند درو آمیخته

تحفه خانی، متن، ص: ۴۵۸

نیم گرم باید اختیار کرد و غذا ماش مقشر و اندک نخود و شیره مغز بادام شیرین و استفراغ و تلین طبیعت بحقنه حاره مذکوره سابقا باید کرد که در مقاله قولنج مبین شد و یا باین دوا که مذکور می‌گردد تلین طبیعت باید کرد سناء مکی سه مثقال و نیم بادیان و بادیان رومی نیم کوفته از هریک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال اول بادویه در قدری آب باید بآتش معتدل جوشیده و صافی ساخته قند آمیخته پنج مثقال معجون خیارشنب درو حل کرده بوقت صبح باید اختیار کرد و تا نیم صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن شربت از قند هفت مثقال و تخم ریحان شسته یک مثقال و آب بمقدار کفایت شربت کرده باید آشامید و غذا هرروزه بزهر بوقت عصر باید اختیار کرد و غذا نخودآب و شیره معصفر باید داد و گوشت مرغ اگر چنانچه علیل ضعیف باشد و بی قوت و بعد از آن تقویت معده بمعاجین و اقراص حاره لطیف باید کرد و اطریفلات و گلقلندها که درین مقام نافعست باید داد و

اگر ورم سوداوی باشد و علت حدوث این ورم اجتماع اخلاط شود سوداویست در جگر و این سبب سده است که در جگر حادث شده است و در طحال زیرا که بسبب سده طحال سودا نفوذ دارو نمی‌کند و غلیظ سودا در مجاری کبد مجتمع می‌شود و می‌ماند پس سبب ورم در کبد می‌شود و علامت او صلابت کبد است و خشکی زبان و بسیاری تشنگی و علاج او خوردن جلابست هر صباح از بادیان نیم کوفته و تخم کاسنی و تخم کرفس از هریک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال و ترنجبین هفت مثقال مجموع ادویه بر وجهی که مکرراً تقریر یافت ترتیب داده صافی ساخته نیم گرم باید اختیار کرد و غذا آش زیرباج و مراد باش زیره ماج آش سرکه است باید داد و

تحفه خانی، متن، ص: ۴۵۹

تلین طبیعت بمطبوخ افیمون و یا بحب افیمون باید کرد و یا باین ترکیب که مذکور می‌گردد و تلین طبیعت باید کرد سناء مکی چهار مثقال و نیم بادرنجبویه و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته و تخم کاسنی و بادیان از هر دو مثقال مجموع ادویه در قدری آب باآتش ملایم طبخ باید کرد و صافی ساخته و شکر سرخ هفت مثقال آمیخته و از معجون نجاج که ترکیب آن سابقاً مذکور شد هفت مثقال درین مطبوخ حل کرده بوقت صبح اختیار باید کرد اگر بوقت تابستان باشد و اگر زمستان باشد هر صباح اختیار کرد و تا وقت نیم روز صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن شربت از تخم ریحان مذکور و قند اختیار باید کرد و غذا را تا وقت عصر تاخیر باید کرد و غذا نخودآب با شیره مغز تخم معصفر و گوشت مرغ باید اختیار کرد اگر ضعف و بی‌قوتی باشد و بعد از گذشتن دو سه روز از دارو شربت از سکنجبین بزور می‌باید داد مقدار هفت مثقال با قرص زرک بزرگ مقدار یک مثقال و یا سکنجبین عنصلی هفت مثقال با قرص هفت مثقال با قرص لک یک مثقال باید داد و یا دواء لکرکم مذکور و به آب بادیان تازه و یا آب برگ کاسنی از هر کدام که حاضر باشد و موجود شود هفت مثقال قند سفید هفت مثقال ترتیب داده بر نهار باید اختیار کرد بر جگر ازین ادویه که مذکور می‌شود ضماد باید کرد و تخم حله و زعیر از هریک هفت مثقال کندر و چهار و نیم مثقال اکلیل الملک و بابونه از هریک یک کف و لاذن و حاما از هریک دو مثقال و مجموع ادویه آنچه کوفتنی باشد باید کوفت و آنچه گداختنی باشد باید گداخت زیرا که صمغ‌ها را نمی‌توان کوفت چاره او آنست که در آب گرم حل کنند و بارد مثل روغن گل یا بنفشه در پیاله مسی قلعی کرده در روغن گذرانده بر روی آتش و بقیه ادویه کوفته

تحفه خانی، متن، ص: ۴۶۰

و پیخته با او خلط کرده و موم دو مثقال درین روغن بنفشه گداخته مجموع نیک برهم زده بر محل وجع باید نهاد مکرراً و بر جگر از ادویه که درو عطریت و بوی خوش داشته باشد مثل سنبل و آنچه بدین ماند طلا باید کرد و اما سبب ورم ضربه یا سقظه باشد علاج او آنست که هر صباح جلاب از عنب الثعلب دو مثقال و از تخم کاسنی دو مثقال و قند هفت مثقال مجموع ادویه اول در قدری آب بوجه مقرر باآتش ملایم طبخ کرده صافی ساخته قند آمیخته نیم گرم باید داد و غذا نخودآب و ماش مقشر و شیره بادام باید اختیار کرد و تلین طبیعت بمطبوخ افیمون باید کرد و ضماد بر جگر از لک شسته و نخود مقشر کوفته و ریوند چینی از هریک چهار مثقال و نیم دار مومیائی دو مثقال در قدری روغن کنجد گداخته و باقی ادویه بآن آمیخته نیک خلط کرده باید آشامید و صاحب این مرض و اورام جگر و سده آن از خوردن میوه‌های قابض می‌باید بسیار حذر کند و الاً خطر است.

[۱۷۰] مقاله در بیان یرقان

و یرقان عبارت از زردی و صفرت فاحش در بشره و اعضاست و حدوث این رنگ بسبب جریان خلط صفراویست بجلد بدن و حوالی و حواشی او و این ماده در اکثر متعفن نمی‌باشد و حدوث یرقان یا از جهت بحران است همچنانکه از حصیها و امراض حاده که در آن بحران می‌باشد واقع می‌شود و یا از جهت دفع طبیعه است و علامت او خشکی طبیعه و براز و تلخی دهن و وقوع او در

روز بحران می‌باشد و علاج این نوع یرقان بسبب بحران در اکثر

تحفه خانی، متن، ص: ۴۶۱

سهل العلاج و سریع الزوال می‌باشد و علاج او دخول حمام است و ریختن آب نیم گرم بر بدن و خوردن جلابست هر صبح از سکنجبین ساده هفت مثقال و عرق کاسنی پانزده مثقال چنانکه رسم است شربت کرده باید خوردن و غذا آش با شیره مغز بادام و یا گوشت ماهی در آب و سرکه باید پخته اختیار کرد و اگر حدوث یرقان در حمیات در روز هفتم واقع شود این را از اطبا از علامات ردیه ناخوش شمرده‌اند زیرا که دلالت بر کثرت و رداءت ماده مرض می‌کند و غلبه صفرا و عجز طبیعه از دفع او و اگر حدوث یرقان سبب سوء مزاج حار که در کبد است باشد علامت او شدت عطش است و سرعت نبض و تلخی دهن و صفرت رنگ بول و سواد او و حصول کف زردی بروی قاروره و علاج درین مقام خوردن جلابست هر صبح از تخم کاسنی دو مثقال و آلو بخارا ده عدد و تمر هندی هفت مثقال و قند سفید هفت مثقال و ترنجبین صافی هفت مثقال چنانکه رسم است ترتیب داده بر نهار اختیار باید کرد و هر صبح شربت از آن انار افشرده با شحمش مقدار بست و دو مثقال با قند سفید هفت مثقال و ترنجبین هفت مثقال اختیار باید کرد و غذا ماء الشعیر باید خوردن طبیعه به آب فواکه با شیرخشت و ترنجبین از هر یک هفت مثقال و به آب زرد آلوی خشک تر کرده مقدار بست و دو مثقال و ترنجبین هفت مثقال و یا تلین طبیعت بمطبوخ هلیله زرد برین وجه که مذکور می‌گردد سناء مکی سه مثقال و نیم پوست هلیله زرد و هلیله کابلی از هر یک سه مثقال و نیم گل سرخ چهار مثقال و نیم آلوی سیاه بست عدد عناب بست عدد آلوی بخارا ده عدد و بنفشه و نیلوفر از هر یک دو نیم مثقال و تخم کاسنی دو مثقال و تمر هندی هفت مثقال و

تحفه خانی، متن، ص: ۴۶۲

شاهتوت تازه پرسیاوشان دو مثقال اگر فووش باشد یکدسته و آلا از خشک او چهار مثقال و یا از تخم او دو مثقال مجموع ادویه در یک و نیم کاسه آب با آتش ملایم باید طبخ کرده تا نیمه کاسه بماند از کرپاس گذرانیده دو مثقال خیارشبر درو ترنجبین مثقال بدست مالیده از پرویزن موی گذرانیده صافی ساخته بوقت صبح باید آشامید اگر فصل زمستان باشد و آلا سحر اگر فصل تابستان باشد و تا وقت نیم روز یا نماز پیشین صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن شربت مناسب مزاج از قند و تخم اسبغول شسته از قند هفت مثقال و تخم اسبغول یک مثقال بقدری آب شربت کرده باید خوردن و غذا پرهیز را روز دارو آخر روز تاخیر باید کردن و بعد از حصول تنفیه تامه از خلط صفرا تبدیل و تعدیل مزاج جگر باید کردن بمثل سکنجبین ساده هفت مثقال و شیره خرفه سی مثقال و یا سکنجبین ساده هفت مثقال به آب هندوانه مقدار سی مثقال و قرص طباشیر ملین یک مثقال و غذا عدس مقشّر با شیره مغز بادام و یا غذا از آش تمر هندی و آلوچه کوهی و یا زرک و یا گوشت مرغ جوجه و مکیدن انار ناردان شیرین و یا ترشی شور درین علت مفید است و یا غذا ماش مقشّر و کدوی تر باید اختیار کرد و اگر درین علت تپ نباشد ماء الجبن یا سکنجبین ساده بست مثقال و ماء الجبن مقدار چهل مثقال اختیار باید کرد و اما اگر تپ باشد خوردن ماء الجبن مجوز نیست زیرا که موجب تعفن است و تعفن موجب ازدیاد تپ و غذا آش زرک و اگر سبب یرقان سوء مزاج حاره زهره است که مکان خاص صفراست و سبب سوء المزاج اصلاح زهره از صفرا پیش بجانب خود جذب می‌کند و چون زهره مملو می‌شود و ... جمیع نمی‌توان کرد و مراجعت نموده منتشر منبسط در جمیع اعضا می‌شود علامت او شدت و غلبه عطش

تحفه خانی، متن، ص: ۴۶۳

و سوزاک و اندوه و حدوث یرقان به این سبب دفعتا می‌باشد و علاج او تبرید و ترطیب جگر است و تبدیل و تعدیل مزاج او با شربه بارده رطبه مثل جلاب هر صبح از تخم کاسنی دو مثقال و آلوی بخارا و یا آلو سیاه ده عدد و تمر هندی و با آب تر کرده زرد آلوی خشک بمقداری موافق مذکور شد و تلین بمطبوخ فواکه باید کرد و اما اگر سبب حدوث یرقان حرارت جمیع بدن باشد بواسطه مبالغه در خوردن اغذیه نیم و چرب و شیرین و یا بسبب بسیاری تعب و شدت مقامات و معارض طبیعه بامراض که موجب حرارت

بدن شده است و این موجب تولد ماده مره صفراست و علامت او تقدم وقوع اسباب مذکور است و نحافت بدن و حكاك او خارش جميع بدن است و خشکی برابر و خروج صفرا بقی و حدوث او بتدریج است و علاج درین مقام اخراج صفراست از جميع بدن بمطبوخ فواکه و با آب تر کرده زردآلوی خشک و یا بمطبوخ هلیله مذکور بعد از تنقیه خوردن آب هندوانه مقدار بست و دو مثقال و سکنجین ساده هفت مثقال و غذا ماء الشعیر اگر چنانچه با یرقان تپ باشد و اگر چنانچه تپ نباشد غذا از آش زرک باید داد که درو کدوی تر و کشنیز تر باشد و یا بجای شربت دوغ گاوین روغن گرفته باید مقدار بست مثقال یا سی مثقال یا پنج درم طباشیر و یا قرص طباشیر مقدار یک مثقال یا سکنجین ساده هفت مثقال مجموع در آب سرد قدری که کافی باشد حل کرده باید خوردن و اگر چنانچه سبب حدوث یرقان ورم جگر باشد و علامت او درد بقوت است و تشنگی بسیار و هول و اندوه و علاج درین مقام فصد است و اخراج خون بقدر واجب چنانکه سابقا مذکور شد و تلین طبیعت نیز بوجه مذکور و اگر یرقان خوردن سم یا دوی سمی باشد و یا گزیدن و نیش زدن حیوانات و حشرات زهردار باشد مثل مار و

تحفه خانی، متن، ص: ۴۶۴

عقرب و غیر ذلک علامت او اضطراب و هول و تلواسه است و سوزاک درون و تشنگی بقوت و بوی دهن و علاج درین مقام خوردن جلابست هر صباح از آب انار ترش بست و دو مثقال و طباشیر نیم مثقال و با قرص کافور مقدار یک مثقال مجموع ترتیب داده باید اختیار کرد و غذا ماء الشعیر با روغن بادام شیرین یا جلاب از آب هندوانه بست و دو مثقال و قند سفید هفت مثقال باید آشامید و بر جگر ضماد ازین ادویه که مذکور می گردد باید کرد گل سرخ و صندل سفید و کشنیز خشک و افاقیا و رامک از هریک سه و نیم مثقال کافور نیم دانگ مجموع ادویه کوفته و بیخته و با گلاب خمیر رقیق ترتیب کرده بر جگر باید نهاد و اگر علیل را درین مرض احساس و قبض در طبیعت باشد علاج آن بتلین طبیعت است بمطبوخ فواکه تقویت آن مجوزه کرده باشند و غذا ماء الشعیر باید داد گاه سبب شدت حرارت تابستان نیز باشد زیرا که در حرارت هوا صفرا پیش متولد می شود و از بسیاری اخلاط دیگر و بسبب حرارت هوا منجذب منحل بخارج بدن می شود و این را نیز از جمله اسباب یرقان داشته‌اند و این بسیار قلیل الوقوع و نادرست و علاج درین صورت خوردن دوغ گاوین روغن کوفته است به برف و یا یخ و سکون در مسکن بارد الهوا باید اختیار کرد و پیراهن کتان که در آب سرد که صندل درو بوده باشد تر کرده باید پوشید و آب تر کرده زردآلوی خشک خوردن و یا به آب فواکه بر حوالی علیل اگر بوقت تابستان باشد برگ بید گلاب زده باید نهاد و آن خیار و کاهو و امثال اینها باید داد و بر نهار از ماهی کوچک دو سه عدد زنده باید فرو برد زیرا که در ازاله این مرض بسیار نافعست بحسب خاصه و بر بدن ریختن دوغ بی روغن بسیار مفید است و یکی از اسباب یرقان حدوث مرض قولنج است

تحفه خانی، متن، ص: ۴۶۵

بسبب شدت حادث در طریق انصباب و ریختن صفرا از مراره بمعده بمصلحت خروج ائقال بعد از تمامی فعل هاضمه و حصول کیموس در جگر و درین یرقان که حادث از سده است این ترکیب که مذکور می شود نافع است ریوند چینی و عصاره غافث از هریک یک مثقال افسنتین رومی دو مثقال مجموع ادویه کوفته و پیخته یک مثقال و نیم ازو در آب بادیان و عرق کاسنی مقدار هفت مثقال باید خورد اما یرقان سیاه که او را یرقان سدّی نیز می نامند و سبب او حدوث سدّه است در مجرای میان عروق و طحال زیرا که سودا بواسطه این سدّه واصل بمکان خود که طحال است نمی تواند شد و همچنان در عروق می نامند همراه خون و چون ازو چیزی باوعیه نمی رسد و عروق ممتلی ازو شده است در جميع بدن منبسط و منتشر می شود و یا حدوث این یرقان بسبب سدّه است که در مجرای که میان سپرز و فم معده واقع شده است و هرگاه سدّه درین مجرا واقع می شود مانع است از ریختن سودا بضم معده از برای مصلحت حصول شهوت غذا و طعام و چون راه انصباب سودا بمعده مسدود شد طحال از سودا ممتلی شود و سودا مراجعت کرده بجمع بدن منبسط می شود و علاقه او تمدد و ثقل در جانب بچپ است و نفس زدن بدو قلت شهوت چون لمسا بمعده

نمی‌آید و نبض بطی و نحافت و لاغری بدن و سواد رنگ بشره و رو و حدوث این یرقان نیز در اکثر تدریجی است و علاج درین مقام فصد از عرق اسلم است از دست چپ خوردن جلاب از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته و تخم کاسنی و پوست بیخ کاسنی از هریک سه مثقال و نیم قند سفید هفت مثقال مجموع ادویه اول در قدری آب طبخ باید کرد بآتش آهسته و از کرپاس گذرانیده و پنج مثقال معجون نجاج درو حل کرده بوقت تابستان سحر و بوقت زمستان صباح و بوقت بهار صبح باید

تحفه خانی، متن، ص: ۴۶۶

اختیار کرد و یا وقت روز یا نماز پیشین صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن شربت از قند هفت مثقال و تخم ریحان یک مثقال یا ماء الجبن باین ادویه که مذکور می‌گردد باید اختیار کرد هلیله سیاه و پوست هلیله زرد از هریک دو مثقال غازیقون دو دانگ و بسفایج دو دانگ مجموع ادویه نیک کوفته و پیخته و از مجموع دو مثقال در ماء چهل مثقال خلط کرده بوقت صبح یا سحر باید اختیار کرد و یا از آب فوتنج کوهی که مراد بآن پودینه کوهی است که برگ او درازتر و باریک‌تر از صفراس است و از انواع کاکوتیست هفت مثقال درین ماء الجبن خلط کرده باید خوردن زیرا که او را در ازاله یرقان اسود خاصیت عظیمه است و یا گل سرخ خشک سه و نیم مثقال و کبابه دو مثقال و مویز سرخ سیر بیدانه پانزده مثقال مجموع ادویه کوفته و پیخته و مویز نیک نیز کوفته و با ادویه نیک خلط کرده در قدری آب حل کرده و گذاشته تا صافی شود و بوقت صباح مقدار هفت مثقال بر نهار اختیار باید کرد و بعضی از حکماء را گمان این است که بول کودکی که هنوز بالغ نشده است و آب بادیان و آب افشرده فوتنج کوهی که مراد کاکوتیست و عدس نیک نرم کوفته باهم خلط کرده بصاحب یرقان اسود دهند ازین علت شفا یابد و از آبهای مذکور از هریک هفت مثقال و عدس مقشر مدقوق هفت مثقال مجموع باهم نیک خلط کرده باید داد و گاه سبب حدوث این علت ضعف قوت جاذبه است و یا ضعف قوت ماسکه اوست که جذب نمی‌تواند کرد سودا را بخود یا جذب می‌کند و امساک نمی‌تواند کرد و علامت هر دو صورت خروج سودا است بقی و اسهال و ساقط شدن شهوت غذاست و کدورت در ابصار و علاج درین صورت اهتمام و عنایت طیب بتقویت سپرز است بخوردن جلاب هر صباح از سکنجین بزوری هفت مثقال با دو قاشق گلاب و غذا آش با سرکه و گوشت مرغ طیهو و

تحفه خانی، متن، ص: ۴۶۷

یا بره و بر سپرز ضماد ازین ادویه باید کرد گل سرخ و فوفل و افسنتین رومی و مقل و مصطگی از هریک دو مثقال از ادویه آنچه صمغ است باید در آب حل کرده و آنچه صمغ نیست کوفته و پیخته باین صمغها محلول حل کرده بر سپرز باید ضماد کرد.

[۱۷۱] مقاله در بیان سوء القنیه و استسقاء

و مراد بمرض سوء القنیه فساد مزاج حار جگر است و مستولی شدن ضعف بر جگر و علامت او تغیر رنگ بشره و روست و جمیع بدن بجانب سفیدی و زردی و تهیج و بیرون آمدن اطراف و علاج درین علت او حذر است از بسیار خوردن غذا و طعام و خصوصا که غذاها تر باشد مثل شورباها و حلیم و هریسه و گوشت ماهی و شیرها و چیزهای چرب و حلوه‌ها و خصوصا که از نشاسته پخته باشند و روغن کنجد و شیربرنج و فرنی و نان و آب و مثل آشهای آرد و این علت مقدمه استسقاءست و علاج او علاج خفیف استسقاءست از اشربه و اغذیه و از ادویه ملینه و استسقا بر سه نوع است لحمی و زقی و طبلی و استسقاء لحمی آنست که جمیع اعضا سست شود و ورم کرده باشد و سبب او حصول ضعف است در جگر و برودت مزاج جگر و این سبب اسراف استفراغ بسیار است از خون بی تحریک از خارج همچنانکه در بواسیر می‌باشد از مقعد و یا حیض در عورات و یا سبب خوردن آب سرد است در حمام گرم و یا بسبب خوردن آب است در شب بوقت خواب و بوقت بیداری از خواب و یا سبب ضعف در عضو مجاور جگر است مثل ضعف سپرز از جذب ماده سوداوی بجانب خود و اجتماع او در جگر چنانکه در یرقان سدی مذکور شد در سبب حدوث یرقان و یا

معدۀ هرجا که او را سوء المزاج بارد عارض شود و عاجز از

تحفه خانی، متن، ص: ۴۶۸

هضم غذا باشد و قادر بر هضم نباشد و درین حین کیلوس حاصل در معدۀ بر فجاجت و خامی از معدۀ بجگر می‌رود و جگر بر نضح این نوع کیلوس قادر نیست که او خون خالص گرداند و بر همین صرافت از راه عروق باعضا می‌فرستد و چون بدن در بدل ما یتحلل باو محتاج است بخود جذب می‌کند و موجب حدوث این علت می‌شود و ممکن نیست که این خلط خام را بدن خون صافی گرداند که در مرتبه هضم رابع می‌افتد زیرا که آن معلوم شده که هضم پیش ارباب این صناعت چهار است اول آنکه در معدۀ حاصل است که احالۀ معدۀ است غذا و بمرتبه کیلوس رسانیدن و ثانی آنکه در کبد است که احالۀ کبد است کیلوس را و بمرتبه کیلوس رسانیدن آن فایته از خون کردن و ثالث آنکه در عروق تلطیف و ترقیق یافتن خون و رسانیدن عروق او را بموضع مطلوبه و رابع آنکه در اعضا ... و هضم دیگر یافتن مستعد تصرف قوت مشبه و ملصقه باعضا ساختن و حصول این مرتبه رابع در اعضاست و درین مرتبه استحاله غذا جوهر مغذی است و خون مقصود بواسطه فجاجت کیلوس و کیموس بحصول بانجامد پس این چنین خونی در فرح و میان اعضا بر صرافت خامی ماند و این قسم استسقاء لحمی می‌نامند و اسلم استسقا است پیش بعضی و بدترین استسقا است پیش بعضی دیگر از اطبا و هریک ازین دو را بر دعوی خود دلیل است و علامت او سفیدی رنگ علیل است و یا زردی او و بهم برآمدن جلد و جسد و هرگاه که انگشت در عضو وارم فروبرند بته فرورود و اگر انگشت دارند بعد از زمانی بمحل خود عود کند و دیگر سفیدی رنگ بول و قاروره است ورقه آن و علاج اولاً منع از خوردن آبست و خصوصاً که سرد با آب برف و یخ باشد زیرا که بتبرید جگر می‌کند و معدۀ را سرد می‌سازد و حرارت غریزی را می‌نشانند و بهترین علاج او اختیار جوع است و ریاضت و صبر بر خوردن غذا و کشیدن محنت تشنگی و اگر

تحفه خانی، متن، ص: ۴۶۹

خلاصی حضرت حق سبحانه کرامت فرماید اکثر درین صورت است در ریگ گرم غلطیدن و در گرم‌خانه حمام احیانا در آمدن و آب کم ریختن و عرق کردن بسیار مفید است و یا در آفتاب نشستن و عرق کردن و هر صباح جلاب از تخم کاسنی دو مثقال و بادیان نیم کوفته یک و نیم مثقال و پوست بیخ کاسنی سه و نیم مثقال و قند سفید هفت مثقال و غذا زیرباج با گوشت مرغ باید داد و یا گوشت طیهو و یا گوشت درّاج و یا کبک و کنجشک و گوشت کبوتر بیابانی و یا غذا نخودآب با گوشت‌های مذکور با شیرۀ مغز تخم معصفر و دارچینی و تخم شبت و زیره و بعد از خوردن غذا حذر از ریاضت باید کرد زیرا که متعاقب طعام ریاضت موجب فجاجت و خامی و هضم نایافتن طعام است در معدۀ که سبب مرض شده است پس اشد حذر باید کرد و اما ریاضت بعد از هضم طعام و کم خوردن البته ضرور است و در چشم‌های گرم که آبش کبریتی باشد و یا از معدن زاج می‌آمده باشد در آمدن و زمانی صبر باید کردن بسیار مفید است و از اغذیه مطبخها که در آن ابکامه و یا سرکه و فلفل و دارچینی و زیره و کرویبا باشد بسیار مفید است اما باید که مقدارش کم باشد و یا شربت هر صباح از سکنجین بزوری هفت مثقال در آب گرم حل کرده و یک مثقال قرص زرک درو آمیخته باید اختیار کرد و سکنجین بزوری درین علت بسیار نافع است اجزای او بدین صفت باید تخم کرفس و بادیان نیم کوفته و تخم کاسنی نیم کوفته و تخم کثوث از هریک دو مثقال و پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کرفس و پوست بیخ کبر و پوست بیخ کاسنی از هریک سه مثقال و نیم مجموع ادویه در سه رطل آب و نیم رطل سرکه که دو کاسه کلان‌تر از آب و سرکه قیاسا می‌شود مجموع یک شب و

تحفه خانی، متن، ص: ۴۷۰

یک روز درین آب و سرکه تر باید کرد و بعد از آن باآتش ملایم طبخ باید کرد تا ربع از مجموع کم شود و بعد از آن دیگر فروآورده سرد ساخته نیک بدست باید مالید تا طعم دارد و تمام بیرون آید از کرپاس گذرانیده صافی ساخته و نود مثقال قند سفید

آمیخته دیگر بآتش ملایم باید جوشید تا بقوام آید و قرص زرک باین اجزا باید ساخت گل سرخ دو نیم مثقال رب سوس و زرک از دانه پاک کرده از هریک مثقال و نیم سنبل و مغز تخم خیار و تخم خرفه و طباشیر از هریک نیم مثقال عصاره غاٹ و لک شسته و ریوند چینی از هریک دو دانگ از مثقال مجموع ادویه کوفته و پیخته و بجلاب صافی از ترنجبین خمیر کرده قرصها باید ساخت هریک بمقدار یک مثقال و بوقت حاجت مقدار خوردن ازین قرصها یک مثقال است در شربت سکنجین مذکور و قرص زرک صغیر که هم درین علت و اکثر علل جگر نافع است اجزا باید ساخت زرک از دانه پاک کرده ده مثقال تخم کاسنی و مغز تخم خیار و تخم خرفه از هریک دو مثقال گل سرخ سه مثقال و نیم ریوند چینی و سنبل از هریک یک درم که چهار دانگ از مثقال باشد مجموع ادویه کوفته و پیخته و بلعاب تخم اسبغول خمیر کرده قرصها باید ساخت و خشک کرده مقدار شربت ازین در شربت ازین قرص در شربت سکنجین مذکور یک مثقال است و اصحاب این علت را خوردن بزور که مدر بول است بسیار نافع است مثل بادیان و نانخواه که جوانیست بزبان عوام و تخم کرفس و امثال اینها بسیار نافع است خواه بسکنجین آمیخته خوراند خواه همچنان و خواه در نخودآب جوشید و داروی دیگر که بجهت ادراک بول درین مرض بسیار نافع است کماذریوس و کماقبطوس و معده که مراد پرسیاوشان است و بادیان رومی و تخم کرفس و

تحفه خانی، متن، ص: ۴۷۱

بادیان از هریک دو مثقال سنبل و سلیخه از هریک یک درم مجموع ادویه کوفته و پیخته و مقدار خوردن بوقت حاجت نیم مثقال در هفت مثقال شربت سکنجین بزوریست و اگر احتیاج باستفراغ خلط موذی شود بمعجون خیارشبر و یا بحب ایارج باید کردن و بر بدن علیل ضماد ازین اجزا باید کرد آرد جو و سرگین تازه گوسفند از هریک برابر مفصل آنکه ازین مذکورات ده مثقال بوره ارمنی سنبل و زیره و سعد از هریک دو مثقال مجموع ادویه کوفته و پیخته و بسرکه پخته و بر جمیع بدن ویرا اطراف طلا باید کرد و گذاشت که خشک شود و بعد از آن در حمام به آب گرم باید شست و یا در خانه معتدل الهوا و اگر سبب استسقاء ضعف معده باشد و برودت معده قی کردن بسیار منفعت دارد و اسهال و تلیین بحب اصطمحیقون و دواء الکریم که مذکور شد باید کرد و سفوفی نافع از استسقاء با حرارت باشد عصاره و افشرده آب غاٹ و ریوند چینی از هریک سه و نیم مثقال تخم کاسنی و تخم کثوث از هریک یک مثقال و دو دانگ تخم بادرنگ و تخم ... مقشر از هریک نیم مثقال تخم خرفه دو مثقال مجموع ادویه کوفته و پیخته مقدار خوردن یک مثقال است در شربت سکنجین بزوری هفت مثقال و طیب متدرب هر جا که نظر در احوال قاروره بول علیل کند اگر چنانچه بول رقیق باشد درو آثار حرارت کمتر باشد باید که علیل را ماء الاصول دهند و اگر سبب استسقاء ضعف سپرز باشد که عنایت و اهتمام طیب مصروف باصلاح حال سپرز و معالجه او باشد و تقویت بادویه و اغذیه و اشربه که مناسب حال سپرز است و درین حال جلاب از بیخ سوسن دو مثقال و بادیان نیم کوفته و تخم کاسنی از هریک دو مثقال و مجموع ادویه در قدری آب چنانکه رسم است طبخ کرده صافی ساخته

تحفه خانی، متن، ص: ۴۷۲

و هفت مثقال قند درو آمیخته باید خوردن و غذا نخودآب با شیره مغز تخم معصفر باید داد و گوشت مرغ و یا دزاج و کبک درین آش باید پخت و اما استسقاء زقی آنست که در فرج اشیا و میان ترب و صفاق آب جمع شود و پیش بعض اطبا بدترین نوع استسقاء این قسم است زیرا که می گویند این نوع بی ورم حار در جگر حادث نمی شود و علامت او ... خصالت و ملسا شدن جلد شکم و تمام آن و ثقل و گرانی شکم و کلان شدن او شکم علیل چنان می شود که کانه که مشک پر آبست و بهر طرف که حرکت می کند آواز آب محسوسست و اگر بر شکم دست زنند آواز بین است و علاج از خوردن جلابست هر صباح از بادیان نیم کوفته و تخم کرفس نیم کوفته از هریک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال اول مجموع ادویه در قدری آب بترشی که مکرر مذکور شد باید طبخ کرد و از کرپاس گذرانیده صافی ساخته قند مذکور درو آمیخته نیم گرم باید بر نهار اختیار کرد و غذا زیرماج با گوشت دزاج

و یا کبک و اگر بر علیل حرارت مزاج غالب باشد جلاب و شربت هر صباح از تخم کاسنی پانزده مثقال اول در قدری آب بآتش ملایم طبخ کرده صافی ساخته و سکنجبین بزوری هفت مثقال درو حل کرده باید بر نهار اختیار کرد و سکنجبین بزوری بارد باین اجزا باید ساخت تخم کاسنی دو مثقال و پوست بیخ کاسنی سه و نیم مثقال تخم خیارین از هریک سه و نیم مثقال تخم خرزبه دو مثقال مجموع ادویه نیم کوفته و در آب یک کاسه و نیم و یک پیاله سرکه یک شب و روز خوابانیده و دیگر بآتش ملایم طبخ باید کرد تا ربع ازو برود و فرود آورده نیک بدست مالیده از کرپاس گذرانیده و صافی ساخته و نود مثقال و قند سفید آمیخته دیگر بآتش ملایم طبخ باید کرد تا بقوام آید ازین شربت هر صباح

تحفه خانی، متن، ص: ۴۷۳

هفت مثقال در آب گرم سه قاشق حل کرده بر نهار اختیار باید کرد و غذا زیرباج با گوشت مرغ جوجه و زرک و از ادویه که در استسقاء زقی نافع است خوردن این حب است که مذکور می‌گردد عصاره افسنتین و عصاره غاٹ از هریک نیم مثقال و عود بلسان و لک از هریک یک مثقال و دو دانگ بادیان رومی و مصطگی از هریک نیم مثقال و محموده نیم مثقال مجموع ادویه نیک کوفته و پیخته و به آب بادیان خمیر کرده قرصها باید ساخت و مقدار خوردن ازین ترکیب یک مثقال و نیم باید بوقت سحر و یا صبح اختیار کرد بعد از نضح خلط موجب مرض و ضماد بر بدن صاحب استسقاء زقی ازین ادویه که مذکور می‌گردد باید کرد و بیخ سوسن اسمان جونی از هریک دو مثقال نیم قردمانا و مویزین از هریک دو مثقال سرگین خشک تازه کوفته بز یا گوسفند سی و سه مثقال مجموع ادویه کوفته و پیخته و به آب کاسنی تازه و به آب بادیان نیک خلط کرده بر شکم و تمام بدن باید ضماد کرد و اما بول که علاجی از علاجات در استسقاء زقی نیک است اگر قوت علیل وفا کند و تحمل این داشته باشد و استاد این عمل درین کار ماهر باشد و ازو بکرات این عمل بوجود آمده باشد زیرا که درین معالجه خطر بسیار است و کم است ... علاج سالم مانده باشند و مراد به بزل جذب آبست بقطع جلد شکم از پیش ناف و میلی مجوف را سرش بر محل قطع نهادن و مکیدن و آبها که مجتمع در احشا و میان صفاق و ترب شده است ازین علاج بازداشتن اولی است اما استسقاء طبلی آنست که میان صفاق و ترب و احشا بجای آب ریح محتبس شود و یا میان صفاق و امعا و سبب در حدوث این نوع آنست که جگر در مزاج خود حار و ناراست و معده بارد و رطب زیرا که چون معده بارد باشد

تحفه خانی، متن، ص: ۴۷۴

هضم او ناقص است غذا و کیلوس مستعد و قابل هضم نیست و چون در معده ناریه مزاج هست اکثر آن را مستحیل بنفخ می‌گرداند و علامت استسقاء طبلی بیرون آمدن ناف است و بلند شدن آن و هر جا که بر شکم علیل دست زند آواز مثل آواز طبلی می‌آید و با او ثقل نیست همچنانکه در استسقاء زقی می‌باشد اما تمدد هست و حدوث و حصول صورت ازین جهت است و علاج او بکاسرات ریاح باید کرد از اشربه و اغذیه و ادویه و جلاب هر صباح از بادیان و تخم کاسنی و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته از هریک دو مثقال گلکند قندی هفت مثقال اول ادویه چنانکه مقرر است در قدری آب طبخ کرده صافی ساخته گلکند مذکور در آن حل کرده نیم گرم باید اختیار کرد و غذا نخود آب با شیر مغز بادام و نانخواه و زیو و دارچینی در آتش باید قدری مناسب انداخت و اندکی از زعفران نیز و اگر تلین طبیعت مستسقی باین نوع استسقاء کنند بر فق و بادویه که بسیار در اسهال قوی نباشد باید کرد و شکم علیل را بروغن سداب باید مالید و روغن زبیب و یاسمین نیز اگر موجود شود بسیار مفید است و روغن شبت نیز درین مقام نافع است و این سفوف که مذکور می‌گردد نیز درین علت نافع است و کاسر نفخ است تخم کرفس و بادیان و بادیان رومی و اسارون و زیره و قسط و ریوند از هریک مثقال و دو دانگ سنبل و سیاوشان از هر ۱ یک مثقال مجموع ادویه کوفته و پیخته مقدار یک مثقال به شب باید خوردن و مداومت ماء الاصول علیل را باید کرد و ماء الاصول باین اجزا باید ساخت پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس و تخم کاسنی و بادیان و تخم کرفس از هریک دو مثقال انجیر خشک پانزده عدد مویز شیرین هفت مثقال شهره اگر بوقتش باشد

یکدسته بادرنجبویه و گاؤزبان کوهی از هریک دو مثقال پوست هلیله زرد سه و نیم

تحفه خانی، متن، ص: ۴۷۵

مثقال میوه کبر دو مثقال عناب بست عدد سپستان و آلو بخارا از هریک بست عدد مجموع در یک و نیم کاسه آب بآتش ملایم طبخ باید کرد تا نیم کاسه بیشتر بماند از کرپاس گذرانیده و هفت مثقال فلوس خیارشبر و هفت مثقال ترنجبین صافی درین مطبوخ مالیده دیگر صافی ساخته بوقت سحر باید اختیار کرد و تا نیم روز صبر باید کرد تا عمل دارو منقطع شود و بعد از آن شربت از قند هفت مثقال و عروق کاسنی دو قاشق و تخم ریحان شسته یک مثقال و گلاب را شربت کرده باید خوردن و غذا نخود آب با شیره مغز تخم معصفر و گوشت مرغ و یا کبک باید داد و بعد از آن دارو و مداومت بشربت سکنجبین باید کرد هربار هفت مثقال با یک مثقال قرص زرک باید اختیار کرد و اگر سبب ورم بیوست باشد علامت او نحافت بدن است و گداختن او و ضلالت سپرز و بیرون آمدن او از موضع بحیثیتی بحسن باصره و لامسه محسوس و مبین است و ضیق نفس که کانه که منقطع است و حدوث این نفس بسبب ضغط و افشردن مقداری که دارو مجاری و منافذ بنفس بی واسطه افشردن سپرز از معده و سوادرنگ و رو و بشره و فساد در هضم غذا و لین طبیعت و سرعت نبض و علاج خوردن جلابست هر صباح از عناب ده عدد و تخم کاسنی دو مثقال و قند سفید هفت مثقال مجموع بر طریقه مذکور و وجوه مقرر سابقه ترتیب داده بر نهار باید خوردن از زیرباج و یا گوشت مرغ یا درآج و اگر قوت باشد فصد از باسلیق و یا اسلیم بقدر قوت و طاقت باید اخراج کرد و اسهال و تلیین طبیعت بمطبوخ ایتیمون و یا بحب ایتیمون و بعد از تنقیه هر صباح مداومت بشربت سکنجبین بزوری هفت مثقال و قرص کبر یک مثقال باید کرد و اجزاء قرص کبر برین وجه است که مذکور می گردد و پوست بیخ کبر فنجنگشت از هریک

تحفه خانی، متن، ص: ۴۷۶

هفت مثقال ذراوند مدجرج و برگ سداب و تخم تراپیزک و سیاه‌دانه از هریک دو مثقال اسقولندریون چهار مثقال و نیم مجموع ادویه و کوفته و پیخته قاشق در قدری سرکه حل کرده و باقی ادویه باو خمیر کرده قرصها باید ساخت بوقت حاجت یک مثقال چنانکه مذکور شد در شربت سکنجبین مذکور باید اختیار کرد ضمادی که نافع از صلابت سپرز باشد کاغذ سبطری را بمقدار موضع سپرز و صلابت آن باید برید و در عسل غوطه داده و بر روی آن تخم قجی کوفته و پیخته باشند بر روی صلابت سپرز باید چسپانیده ضماد دیگر خردل که تخم قجی باشد و بیخ کبر و نظرون و بیخ غافث از هریک دو مثقال مجموع ادویه کوفته و پیخته و سرکه خمیر کرده و بر روی کرپاس مالیده بر محل صلابت سپرز بکرات طلا و ضماد باید کرد و ضمادی دیگر که صلابت شدید سپرز را نرم سازد و ورم صلب را بتخلیل برد اکلیل الملک چهار مثقال سرگین گوسفند یا بز و بیخ سوسن اسمانی جونی هریک یک مثقال و دو دانگ حله و زعیر و آرد جو و آرد باقله از هریک سه مثقال و نیم بوره و بیخ کبر از هر یک دو مثقال و نیم مقل دو مثقال انجیر سیاه ده عدد این دوا را در سرکه یک شب و یک روز تر باید ساخت و جمیع ادویه نیک کوفته و پیخته و درین سرکه و انجیر و مقل آمیختن نیک برهم زده بر روی ورم و صلابت سپرز باید نهاد و صاحب صلابت و ورم سپرز را خوردن کبر که در سرکه پرورده باشند بسیار نافع است و همچنین سکنجبین که از سرکه کبر سازند بسیار نافع است و چند عدد انجیر اگر در سرکه تیز دو شب و دو روز بنهند و هر روز سه عدد بر نهار خورند سه روز متعاقب چنین کنند موجب خلاصی از صلابت ورم سپرز است و گاهی حدوث سده در سپرز بسبب غلظت ماده است که در سپرز است و علامت او ثقل و درد در سپرز است

تحفه خانی، متن، ص: ۴۷۷

و علاج او خوردن سکنجبین بزوریست هفت مثقال یا یک مثقال فرجه کبر و یا خوردن جلابست هر صباح از تخم سداب و نانخواه از هریک دو مثقال با سکنجبین مذکور مقدار مذکور و غذا از زیرباج و باقی تدبیر و علاج سوء المزاج و تعدیل و تبدیل اوست باشربه و اغذیه موافقت بر وفق مراعات و ملاحظه ضد سبب سفوفی که سده سپرز بکشاید ازین ادویه اختیار باید کرد تخم کاسنی و

کرمز و از هریک سه و نیم مثقال و تخم فنجگشت یک مثقال و چهار دانگ مجموع ادویه کوفته و پیخته و مثقال ازین سفوف با شربت سکنجبین بزوری هفت مثقال بر نهار اختیار باید کرد.

[۱۷۲] مقاله در بیان علت

و امراض کلیه و مثانه که مراد باین دو گروه و محل سکون قرار بول است و در عرف عوام مسمی بآبدان و سوء المزاج کرده یا گرم است و علامت او تپ است و تشنگی بقوت و شدت ناریت بول و سرعت نبض و سوختن محل کرده و بسیاری شهوت باه و جماع و علاج درین مقام خوردن جلابست هر صباح از آب انارین افشوده با شحمش سه اوقیه که بست و دو و نیم مثقال می شود و قند سفید و ترنجبین صافی از هریک هشت مثقال مجموع باهم آمیخته بر نهار باید اختیار کرد و غذا ماء الشعیر که مراد ازو جو کشک کرده پوست تمام ازو دور کرده و مهزّا و رقیق پخته باید خوردن و اگر حرارت کرده بافراط باشد علاج او بخوردن شیره خرفه و قرص طباشیر عین است و شیره خرفه باید سه اوقیه باشد و از قرص یک مثقال ... اقوی شود قرص کافور باید داد و گاهی جلاب بوقت درو شربت خشخاش و یا شربت سیب و یا شربت بهی و یا شربت ریواج و یا شربت غوره از هر کدام که موجود شود مقدار خوردن تحفه خانی، متن، ص: ۴۷۸

هفت مثقال است و ازین قرص که مذکور می گردد مقدار یک مثقال درین علت نافع است اجزاء آن صندل و گلنار و سَمَاق هریک مثقال و دو دانگ کافور دانگی طباشیر دو مثقال تخم خرفه و تخم کاهو از هریک چهار مثقال و نیم مجموع ادویه کوفته و پیخته و بشیره خرفه و یا به آب برگ خرفه خمیر کرده قرصها باید ساخت و ازین قرص مقدار یک مثقال به آب انار قای که مراد نیم ترش است و یا به آب غوره و به آب ریواج و یا بشیره خرفه هر کدام اینها که پیدا شود در مقدار بست و دو نیم مثقال که سه اوقیه است باید خوردن و یا دوغ بمقدار نود مثقال که یک رطل است یا یک مثقال قرص طباشیر قابض باید داد و ضماد بر سپرز از صندل و گلاب باید کرد و ضمادی که درین علت بر محاذات کرده نهند ازین باید صندل سرخ و گل سرخ و گلنار و تخم کاهو از هر یک دو مثقال مجموع ادویه کوفته و پیخته و به آب برگ کاهو آمیخته نیک برهم زده بر کرده ضماد باید کرد و اگر وقت سال تابستان باشد علیل باید در روزی یک بار در آب غوطه خورد و اگر سوء المزاج کرده بارد باشد و علامت او قلت تشنگی و سفیدی رنگ بول و قاروره است و غلظت آن و ضعف شهوت جماع و علاج درین صورت خوردن جلابست هر صباح از بادیان دو مثقال و گلقلند عسلی هفت مثقال است اول او را غیر گلقلند با قدری آب طبخ کرده صافی ساخته و گلقلند درو آمیخته نیم گرم بر نهار باید اختیار کرد و غذا نخودآب از گوشت کنجشک و یا کبوتر صحرائی و یا کبک و یا طیهو و مالیدن روغن تخم معصفر بر میان محاذات کرده و یا روغن پسته و یا روغن زبیب و خوردن ... درین ماده بارده بسیار نافع است و مقدار آن بوقت حاجت است با گلاب گرم کرده و غذا مطبخه از گوشت جوجه مرغ یا کبک و آنچه مذکور پیشترک ازین و درین مطبخه از ادویه حاره قوی باید انداخت و از

تحفه خانی، متن، ص: ۴۷۹

میوه‌های تر و مطلق اشیاء بارده مرطبه حذر باید کرد و از جمیع شیرها و ترشیها پرهیز لازم باید داشت و خوردن امثال پسته با قند و نارجیل با قند و مراد بنارجیل مغز چهار مغز هندوستانست.

[۱۷۳] مقاله در بیان علت تقطیر بول

از امراض ردیه مشوشه مثانه است و سبب و حدوث او مخالطه خلط حارّ صفراست با اخلاط حار دیگر مذکور که با بول آمیخته در مجرائی بول مرور می کند و مجرا را می سوزاند و قوت دافعه می خواهد که بدفعات اذیت از مجرا دور سازد و علامت او زردی

رنگ بول است اگر سبب صفرا باشد و سوختن بوقت بیرون آمدن بول و علامات غلبه صفرا در سائر اعضا و بدن و اگر سبب تناول اغذیه و اشربه حاره حاده باشد علامت تقدم وقوع سبب است وقوع این علت پیشتر در جوانان می‌باشد و علاج او خوردن جلابست هر صباح از شیر خرفه و شیر تخم بادرنگ و یا تره و اگر سوختن قوی‌تر باشد او همه باید بیک دفعه اختیار کرد و اگر از هر یک باشد هفت مثقال و اگر مجموع مجتمع بست مثقال یا ده مثقال آمیخته بر نهار باید اختیار کرد و غذا ماش مقشر با شیر مغز بادام و گوشت مرغ جوجه و یا جلاب هر صباح از لعاب اسبغول و با لعاب دانه بهی از هریک سه و نیم مثقال و قند سفید هفت مثقال و غذا ماش مقشر مذکور با شیر مغز دانه کدوی ... و کدوی تر در آتش باید انداخت اگر بوقتش باشد و یا ازین دوا که مذکور می‌گردد اختیار باید کرد و تخم مغز خیار و مغز تخم بادرنگ و مغز تخم کدوی ... تخم معجز دخترک و تخم خطمی از هریک دو مثقال مغز بادام شیرین مقشر نیم مثقال صمغ آلوی بخارا و یا آلوی سیاه

تحفه خانی، متن، ص: ۴۸۰

و کتیره از هریک یک مثقال رب سوس نیم مثقال مجموع ادویه نیم کوفته و پیخته مقدار ... بوقت حاجت در شیر خرفه و آب هندوانه از هریک مقدار بست و دو نیم مثقال خلط کرده بر نهار باید آشامید و اگر سبب تقطیر بول ضعف قوت دافعه باشد که قادر بر دفع بیک دفعه نیست و اندک دفع می‌کند و علامت آنست که بول اندک اندک دفع می‌شود و یا این حرقه و عطش نیست و تدبیر سابق از اغذیه و اشربه بارد بوده است. و علاج درین مقام خوردن اطرینفل صغیر یا کبیر است از هر کدام که موجود شود یک مثقال بوقت حاجت بر نهار و بوقت خواب و غذا نخودآب با شیر مغز دانه معصفر و گوشت مرغ و یا گوشت کبک و یا گوارش کندر هر صباح مقدار یک مثقال و یا ازین ترکیب که مذکور می‌گردد باید اختیار کرد و حب ایشان که تخم ترایزک است و خردل که تخم قجی است و کندر از هریک سه و نیم مثقال مغز چهارمغز هفت مثقال سعد دو مثقال مجموع ادویه نیک نرم کوفته و بعسل صافی آمیخته نیک برهم زده و عسل بمقدار کفایت باید که خمیر شود و مقدار خوردن بوقت حاجت بر نهار یک مثقال است و خوردن انجیر خشک درین صورت و مویز شیرین و مغز چهارمغز بسیار نافع است و معجون سنجرینیا مقدار یک مثقال بر نهار بسیار نافع است.

[۱۷۴] مقاله در بیان احتباس و عسر بول

مرض احتباس بول که از امراض مهلکه مثانه است و غیر آن و سبب احتباس بول و عسر او یا ورم است در مثانه و یا بسبب خلط چسپیده است در مجرا که راه گذر بول ازوست با حلیل و قضیب و راه را مفسد ساخته است

تحفه خانی، متن، ص: ۴۸۱

و یا بسبب حدوث سده است از اجزای لحمی دفعتا مثل (ازج) این قسم را علاجی نیست و اما علاج در قسم اول تقدم سبب است از خوردن اطعمه غلیظه لزجه و تقدم هدی و دعت که مراد آرام و قرار است و عدم و حصول ... بموضع احتباس و بیرون آمدن همراه بول قلیل بلغم خام لزج بسیار و علاج درین مقام خوردن جلابست هر صباح از بادیان و بادیان رومی از هریک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال مجموع ادویه چنانکه مذکور شد آمیخته بر نهار باید آشامید و غذا نخودآب با مغز تخم معصفر باید داد و یا جلاب از دو مثقال بادیان که در یک پیاله آب جوشیده باشند و صافی ساخته و درین مطبوخ هفت مثقال شیر تخم خیارین و هفت مثقال شیر تخم خربزه انداخته هفت مثقال قند آمیخته نیم گرم باید آشامید و یا جلاب از تخم زردک و تخم ترب و تخم کرفس از هریک دو مثقال مجموع در قدری آب که موافق ادویه باشد طبخ کرده و به نیم آورده صافی ساخته هفت مثقال قند آمیخته نیم گرم باید اختیار کرد و غذا همان که مذکور شد از نخودآب و شیر مغز تخم معصفر و در مثانه روغن خشک و یا روغن زبیب و یا روغن نرگس هر کدام که موجود شود بر محل مثانه باید مالید و مالیدن روغن بابونه نیز بسیار مفید است و نشستن علیل در آبزنی که درو

نمّام و برگ و گیاه و گل ریحان و بابونه و اکلیل الملک و خسک و شبت و مغز تخم معصفر جوشیده باشند بسیار مفید است و موجب فتح و مالیدن روغن سوسن آسمان جونی بر قطن و میان نیز نافع است و باین ادویه ضماد کردن بسیار نافع است اکلیل الملک و بابونه و شبت و مرزنجوش مجموع مساوی یکدیگر در قدری آب ماند و نیم گرم بر مثانه ضماد باید کرد و اما اگر صفرای رقیق متزلزل شود

تحفه خانی، متن، ص: ۴۸۲

بمحل مثانه موجب عسر بول است نه احتباس و علامت او اینست که علیل بوقت بیرون آمدن بول درد و سوختن بسیار در مجرای بول احساس می‌کند و در حین رنگ بول بسیار زرد است و علاج درین صورت خوردن جلابست هر صباح از لعاب اسبغول هفت مثقال با روغن بادام هفت مثقال و یا روغن بنفشه بادام اگر موجود شود بهتر باشد و چون سبب عسر البول صفرا باشد حذر از ادویه مدره اخلاط باید کرد زیرا که بحدت و ادرازی که دارد موجب زیادتی و اما اگر سبب احتباس و یا عسر بول اطالت امساک بول باشد علاج اختیارات مدرات مذکوره سابقه است و علامت او ... و عسر عقب سبب است و خوردن آب هندوانه بسیار بسیار مفید است و خوردن پسته درین علت نفع بلیغ دارد چون مغز تخم خربزه با قند نفع بلیغ رساند و غذا نخود آب که درو پودینه و کرفس و دارچینی و زرک و زیره باشد باید انداخت.

[۱۷۵] مقاله در بیان سلسل البول

و بول در فراش و مراد از سلسل البول روانی بول است بی‌اختیار و مراد از بول در فراش آنست که شخص در خواب در فراش خود بول کند و سبب در سلسل البول برد مثانه است استرخا سستی عضلات مثانه و سستی آن است که سبب بسیاری رطوبت و اکثر عروض او کودکان را می‌باشد که بالغ نشده باشند و پیران را و اصحاب امزجه بارده مرطبه و کسانی را که شیر و جغرات بسیار می‌خورند و میوه‌های تر مثل خربزه و هندوانه و شفتالو و غیر ذلک از میوها که رطوبت بسیار داشته باشند و علاج او خوردن گوارشات گرم است هر صباح مثل گوارش کندر و یا اطرینفل کبیر یا صغیر هر کدام که موجود باشد مقدار یک مثقال و غذا از قلیها که درو

تحفه خانی، متن، ص: ۴۸۳

ابازیر حاره باشد و یا هر صباح ازین ادویه که مذکور می‌گردد باید اختیار کرد کندر و سعد و خولنجان و زیره و شاه بلوط و حب الآس از هر یک یک مثقال مجموع ادویه کوفته و پیخته هر صباح یک مثقال و پگاه یک مثقال سفوف باید ساخت داروی که دیگر بقوت تر باشد و ازین ادویه اختیار باید کرد بلوط در سرکه نهاده یک شب و روز نیم مثقال کندر و حب الآس و هلیله کابلی و هلیله و آمله از هر یک دو مثقال ...

نیم مثقال مجموع کوفته و پیخته و با قدری عسل که خمیر کرده شود خلط کرده و بوقت مقدار حاجت خوردن صباح یک مثقال است و بوقت ... یک مثقال و اگر مرض شدید باشد از معجون کلکلانج باید داد و باید که صاحب این علت آب بسیار کم خورد زیرا که هیچ دوا با وجود خوردن آب بسیار نفع نمی‌رساند و سبب در بول در خراش نیز برودت و رطوبت مثانه است ... سلسل البول است از ادویه اغذیه و اشربه و بعضی اطبا در ... چنین گفته‌اند که حنجر خروس اگر سوزند و نیک کوفته و مقدار دانگی یا دو دانگ باندک آب گرم بصاحب این علت دهند شفا یابد و این ترکیب که مذکور می‌گردد درین علت بسیار نافع است نشاسته و کندر و شاه بلوط و سعد از هر یک چهار درم مجموع ادویه کوفته و پیخته و با عسل صافی قدر کافی آمیخته نیک برهم زده در ظرفی نگاه باید داشت و بوقت حاجت مقدار یک مثقال بر نهار باید اختیار کرد و بوقت خواب نیز یک مثقال می‌توان خوردن.

[۱۷۶] مقاله در بیان بول الدم

بول الدم که از امراض و علل مهلکه است اگر در علاج اهتمام نکنند و مراد به بول الدم آنست که با بول خون باشد و این قی تواند که اکثر خون باشد و

تحفه خانی، متن، ص: ۴۸۴

می تواند که اکثر بول باشد و خون با او منضم باشد و سبب این علت انفتاح و کشوده شدن رگیست از گرده و یا شق شدن رگی است ازو و علامت او آن است که خون صافی می آید و اگر سبب انفتاح باشد کمتر می آید و اگر سبب انشقاق باشد بیک دفعه بسیار می آید و گاه سبب حدوث این علت صرفه و سقطه از خارج می باشد و یا سبب خوردن طعام تیز مثل آنکه در آش فلفل و زنجبیل بسیار باشد یا مثل تخم ترازیزک و یا تخم ترب و یا تخم قچی باشد و یا مثل ادویه سمی خورده باشد مثل ذراویج و علاج درین مقام اگر علیل را قوت باشد فصد است از باسلیق و اخراج خون بقدر قوت و طاقت و واجب و بخوردن جلابست از شربت بهی باین ادویه که مذکور می گردد قرص کهربا یک مثقال و گل ارمنی یک مثقال و صمغ عربی تف داده یک مثقال مجموع ادویه کوفته و پیخته و با هفت مثقال شربت بهی آمیخته و هفت مثقال عرق زوق بر نهار باید آشامید و یا هر صباح تخم اسبغول تف داده یک مثقال و صمغ عربی تف داده یک مثقال و تخم ریحان تف داده یک مثقال مجموع با روغن بادام چرب کرده و در قدری گلاب تر کرده باید خوردن و غذا آش سماق با گوشت مرغ باید داد و یا ماش مقشر و شیره مغز بادام تف داده با سماق و یا ازین ادویه که مذکور می گردد قرص ساخته هر روز یک مثقال اختیار باید کرد حب الآس و یا رب بهی هفت مثقال از هر کدام که موجود شود و اجزای قرص اینست نشاسته و صمغ عربی و عصاره لحيته التیس که ترکان او را تکه سفالی می نامند و بوقت بهار درختش در دشت و کوه بسیار است گلنار و تخم خرفه از هر یک هفت مثقال و شاخ سوخته گوزن سه مثقال و مجموع ادویه کوفته و پیخته و به آب سماق خمیر کرده قرصها باید ساخت بوقت حاجت

تحفه خانی، متن، ص: ۴۸۵

یک مثقال در شیرینی که مذکور شد بمقداری که تعین یافت باید بر نهار اختیار کرد و صاحب این باید که حذر از جمیع حرکات کند بتخصیص از سوادى و باید که مثل سیر و پیاز نیز نخورد که خون را بیشتر می آرد و ترب زنهار نخورد و از حلاوی نیز اجتناب نماید و از ترشیها که بسیار در ترشی قوی باشد نیز ارتکاب کند و بحمام نرود و چیزهای گران بر ندارد و گاه سبب بول الدم خورده شدن عروق است و علامت او درد و سوزاک در آن محل است و بیرون آمدن از آن اجزا با بول و بوی بد آن و علاج او در علاج قروح واقع در ... مذکور خواهد شد.

[۱۷۷] مقاله در بیان حدوث ریگ و سنگ در گرده و مثانه

و سبب حدوث ریگ و سنگ ریزه در روئی محل خلط غلیظ لزج است درین محل بواسطه تشیق حرارت غریبه ناریه رطوبات را و بتحلیل رفتن آن خلط در غایت می ماند و بمرور متحجر می شود بتخصیص که مجاری ضیقه باشد که در تکون حجریه اتم و ادخل است و اکثر عروض و حدوث این علت کودکان راست و کسانی را که در مزاج ایشان رطوبت بسیار است و علامت او درد و سوزاک است در محل گرده و ثقل و تمدد است و بیرون ماندن بول بدشواری و درو ماده ریگ کمتر است از ماده سنگ ریزه بحسب لزوجت خلط اقل است و چون تمام منعقد نشده است بدفعات طبیعت و قوت دافعه ... و بدین سبب در قاروره صاحب رمل بصورت ریگی ظاهر است چنین گفته در فرق و علت رمل و درین مقام می رسد مناقش را که گوید چرا نتواند حدوث بعد از تحجر ماده بواسطه شدت حرارت و تفتت حصات و مجرا شدن او باجزای صغیره و حصول رمل غایت آنچه

تحفه خانی، متن، ص: ۴۸۶

در مقام توان گفت اینست که تجاوز حرارت که از حال تحجر باز بمرتبہ رمل رسانیدن بعید است زیرا که مزاج ایشان و قوی بدنی متحمل این نیست و درین مرتبه حیات و زندگی مشکل است و علامت او ثقل و بطن است و احساس تمدد علیل را در گرده کانه که چیزی ثقیل آویخته و معلق است و صفای بول است بعد از کدورت و ظاهر شدن رنگ سرخ و یا زرد در قاروره و علاج درین مقام تدبیر بدوای مقطع ملطف است مر خلط غلیظ را اما باید که بسیار حار نباشد که بدن را ازو حرارت بسیار در مزاج حاصل شود مثلاً- جلاب از بادیان دو مثقال و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته دو مثقال و قند سفید هفت مثقال اول ادویه در قدری آب چنانچه تقریر یافت باید طبخ کرد و صافی ساخته قند مذکور درو آمیخته نیم گرم باید آشامید غذا نخود آب با شیره مغز تخم معصفر و گوشت مرغ یا طیهو و یا درّاج و یا کبکک باید داد و یا جلاب از شیره خرفه و شیره مغز تخم خیار و مغز تخم بادرننگ و مغز تخم خربزه از هریک هفت درم و یا جلاب از بادیان و بادیان رومی از هریک دو مثقال چنانکه رسم است اول ادویه در قدری آب طبخ کرده به نیم آورده صافی ساخته قند سفید هفت مثقال آمیخته بر نهار باید اختیار کرد و با شیرها و تخمهای مذکوره را درین مطبوخ خلط کرده باید آشامید و اگر درد اشتداد یابد و مرض زیاده شود این مطبوخ باید داد که مذکور می گردد بادیان و تخم کرفس و تخم معجر دخترک و تخم خطمی از هریک دو مثقال تخم کاسنی و بنفشه خشک از هریک چهار درم عناب و سپستان و انجیر خشک از هریک بست عدد سناء مکی چهار و نیم مثقال و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته چهار درم که دو مثقال و چهار دانگ می شود پرسیاوشان سه مثقال و نیم و خسک و حماما

تحفه خانی، متن، ص: ۴۸۷

از هریک چهار و نیم مثقال مجموع ادویه در سه رطل آب که هر طلی نود مثقال می شود باید طبخ کرد تا یک رطل بماند از کرپاس گذرانیده صافی ساخته و خیارشبر و ترنجبین صافی درو حل کرده دیگر صافی ساخته بوقت سحر باید اختیار کرد تا نیمروز صبر باید کرد تا عمل دارو منقطع شود و بعد از آن شربت از قند و شیره تخم خرفه و تخم خربزه و تخم خیارین و تخم ریحان شسته یک مثقال و از شیرها از هریک هفت مثقال اختیار کرد و غذای پرهیز و در روز دارو بوقت عصر باید اختیار کرد و اگر باین تدبیر خلاص و نجات حاصل شد خود ازین مرض خلاصی یافت و الا مداومت بقی باید کرد که از انفع تدبیراتست قی کردن درین مرض و آن بعد از تناول و اختیار اغذیه مختلفه بسهولت حاصل می شود مثل ماهی شور و آب ترب و تخم خربزه نیم کوفته و تخم کرفس و برگ ترب مجموع در قدری آب باید جوشید و از کرپاس گذرانیده و قدری عسل درو آمیخته و اندک روغن کنجد باو خلط کرده و اندک نمک نیز ازین مطبوخ خورد قی باید کرد و اگر خود بیرون آید بسیار نیک و الا پر مرغ بخلق باید فرستاد و قی باید کرد و علیل را در آرنی باید نشانید که درو بابونه و خطمی و حله و کرفس جوشیده باشند و اگر مغز تخم معصفر و پرسیاوشان و بنفشه در آن باشد بهتر باشد و مالیدن قطن و محاذاه گرده بروغنهای گرم بسیار مفید است بسیار روغن شبت و روغن بابونه و روغن زیبق و روغن خسک و چکانیدن روغن خسک و یا روغن ترب بر سوراخ احلیل بسیار منفعت دارد و صاحب این علت را حذر از اطعمه غلیظه واجب است مثل عصیده که مراد کاجیست و خوردن هریسه بسیار مضر است و همچنین خوردن نان فطیر و حلوا که از نشاسته پزند و هر چیز و نشاسته بزه از آن مجتنب و محترز باید بود

تحفه خانی، متن، ص: ۴۸۸

و گوشت شتر و گوشت ... از اغذیه و اطعمه که در هضم سریع باشد باید اختیار کرد مثل نفوذ آب با گوشت مرغ و یا گوشت طیهو و گوشت درّاج و کنجشک و گوشت کبوتر کوهی و قلیهای خشک که درو از ادویه حاره لطیفه باشد مثل زیره و بادیان رومی از آن بقوت تر مثل فلفل و اگر بنان میل شود از آرد جریش دار باید پخت ... نباید کرد که میده باشد پس اگر نان باید از آرد خشکار باید پخت و مراد بخشکار آردیست که بگذرانیده باشند و میوه نباشد و بهر تقدیر قلیلی باید اختیار کرد و صاحب این

علت باید که شب خوردن را ترک کند و غذا و طعام را اندک‌اندک خورد و این قانون و این ترتیب بکمال و غایت رعایت کند که امید نجات باین خواهد بود و بعد از هضم غذا حرکت و ریاضت معتدله باید اختیار کرد و از میوه‌ها آنچه مفید است خوردن خربزه مضر نیست و انگور سفید شیرین نیز فرموده‌اند و اگرچه خوردن انگور مخالف قول اطبا است زیرا که در اکثر کتب این صنعت گفته‌اند که انگور مضر است بمثانه و خوردن تخم خیارین تازه و خشک و مغز تخم خربزه بسبب ادرار و دهنیت که درویشست منفعت تمام دارد باید که علیل را تحریک دهند باین طریق که دو پائی او را بردارند و سرنگون بدارند تا در مجاری او ریگ و سنگ محکم شده و چسپیده از مجاری برخیزد و سهولت دفع شود و نهادن محجمه بر موضع آفت و جذب کردن مواد مجتمعه از محل آفت مفید است اما باید که بی‌شکافتن باشد زیرا که مراد همین جذب فقط است و اگر وجع و الم اشتداد یابد و علیل بی‌طاقت و تحمل شود باید از جمله مخدرات و ادما از ضعیف بقوی باید رجوع کرد مثل آنکه تخم و یا شیره خشخاش با قند سفید سفوف باید کرد و اگر باین تدبیر تسکین نیابد از برش (غشاوه) فلونیا رومی از هر کدام که

تحفه خانی، متن، ص: ۴۸۹

موجود و حاضر باشد بمقدار باقله یا نخود بر نهار باید اختیار کرد و فوق این دارو احتیاط باید کرد که هیچ‌گونه ترشی و آب سرد نخورده شود بزرالینج را در تسکین درد این علت تاثیر بسیار است هرگاه که این علت تسکین یابد و علاج خوردن ادویه که مقدمه سنگ و ریگ است اختیار باید کرد و اجتناب از ادویه بسیار حرارت باید کرد تا لطیف ماده بتحلیل نرود و غلیظ متحجر نشود و از ادویه که مفتت و ریزاننده سنگ و ریگ است و مناسب محرور المزاج است تخم خیارین و تخم خربزه از هریک هفت مثقال و تخم شلغم سه و نیم مثقال تخم کرفس و بادیان رومی از هریک دو مثقال مجموع ادویه کوفته و پیخته مقدار خوردن ازین ترکیب دو مثقال است در شربت سکنجبین ساده یا بزوری از هر کدام که حاضر باشد هفت مثقال و غذا نخود آب با شیره مغز تخم معصر و اندک دارچینی و دوائی که در ریزانیدن سنگ و ریگ ابلغ باشد اما بوقت عدم حرارت باید داد جنطیانای رومی دو مثقال و عقارب سوخته که مراد کج‌دم است دو مثقال بیخ کاکنج که برده عروسک است هفت مثقال جنیدستر که خایه سگ آبیست دو مثقال زنجبیل و دارفلل از هریک دو مثقال مجموع ادویه کوفته و پیخته و با غسل صافی ساخته بقدر کفایت آمیخته و خمیر کرده در ظرفی باید نگاه داشت و اگر ظرف چینی باشد و یا شیشه بهتر باشد و بعد از شش ماه مقدار خوردن ازین معجون دانگی و نیم است که ربع مثقال می‌شود و بعضی اطبا در دادن این معجون درین علت توقف و تامل کرده‌اند از جهت آنکه موجب حرارت بسیار در مزاج و بدن است و موجب قرحه در مثانه بواسطه که دارد اول باید که در مزاج حرارت بسیار کم باشد و مواد حجری و رملی در محل آفت بسیار کم ابا بشد و

تحفه خانی، متن، ص: ۴۹۰

معجون حجر الیهود که موضوع از برای همین مقصود است گاهی باید اختیار کرد مقدار یک مثقال در شیره سه تخم که تخم خیارین و تخم خربزه باشد از هریک مقدار هفت مثقال و یا گاهی جلاب از بادیان و تخم زردک و تخم ترب از هریک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال اول چنانکه مذکور شد ادویه در قدری آب طبخ باید کرد و از کرپاس گذرانیده قند مذکور را و معجون مذکور در آن خلط کرده نیم گرم بر نهار باید آشامید و بر محاذات کرده و مثانه روغن عقرب باید مالید و روغن بابونه و خسک چنانکه مذکور شد مالیدن بر این مواضع نفع بلیغ دارد و آبها که در ایشان ادویه مذکور سابقا طبخ کرده باشند نشستن نفع بلیغ دارد و طریق ساختن روغن عقرب برین وجه است پوست بیخ کرفس و زراوند مدجرج و سعد و سلیخه از هریک هفت مثقال مجموع ادویه درشت تر کوفته و بروغن بادام یا روغن کنجد ریخته بست روز در آفتاب در شیشه باید نهاد و بعد از بست روز روغن را ازین ادویه صافی ساخته ده عقرب زنده همان ساعت که گرفته شد همچنان زنده درین روغن انداخته غوطه داده در آفتاب بست روز دیگر باید نهاد تا نیک برسد و در شیشه سر تنگ ریخته باید نگاه داشت و بوقت حاجت نیم گرم بر مثانه و محاذات کرده باید مالید

و اگر چنانکه سنگ‌ریزه که مراد بحصاء اوست در موضع خود متمکن باشد و از محل خود حرکت نکند علامت او درد بقوت بیقرار (ساخته) است بر وجهی که علیل اصلا نمی‌تواند خواب کرد درین صورت علاج بادویه قویه الادرار باید کرد مثل تخم زردک و آنچه سابقا مذکور شد و اگر چنانکه سنگ و ریگ در محل خود متمکن نیست و حرکت می‌کند و علامت او آنست که وجع و الم ساعت فساعت زیاده می‌شود و تسکین می‌یابد علاج درین صورت خوردن جلاب از پرسیاوشان

تحفه خانی، متن، ص: ۴۹۱

دو مثقال و از شبت و اکلیل الملک و بادیان و کرم و زردک از هریک دو نیم مثقال و قند سفید هفت مثقال مجموع ادویه بروجه مقرر اول در قدری آب باید طبخ کرد و صافی ساخته و قند آمیخته و شیره تخم خیارین و شیره تخم خربزه از هریک هفت مثقال آمیخته باید نیم گرم بر نهار آشامید و غذا نخود آب با شیره مغز تخم معصفر باید داد و در آتش اندک دارچینی و بادیان رومی باید انداخت و گوشت مرغ و یا طیهو و یا کبک و یا کنجشک باید داد و موضع آفت را سبوس گرم کرده و حارث که فوناق باشد گرم کرده باید مالید و یا اسفنج که ابر مرده است بزبان عوام و یا نمک پرکاله در آب گرم تر ساخته بر محل ماؤف باید نهاد و یا در روغن مناسب درین علت فرورده بر محل آفت باید نهاد و بسیار مالیدن روغن محلل مثل بابونه و شبت و سداب و زیتق و نرگس و خسک و خیری و سوسن آسمان جونی که در هریک ازینها بیدشر اندکی آمیخته بر محل ماؤف باید مالید و خوردن تریاق فاروق و یا مژودیطوس و یا معجون سنجربینیا از هرکدام که موجود شود مقدار یک درم در جلاب از بادیان باید خوردن و مقدار بادیان دو مثقال و در قدری آب طبخ کرده صافی ساخته هفت مثقال قند سفید آمیخته نیم گرم باید آشامید و اگر باین علاجات و تدابیر مذکور نجات و خلاص حاصل شود و دوا را در تفتت سنگ تاثیر نباشد بسبب ملائمت سنگ علاج آن بعد از تحقق سنگ شق کرده از عنق مثانه است و بیرون آوردن سنگ و بعد از آن ادویه ملحمه بر جراحت نهادن تا قرحه بزودی مندمل شود و محمود الیاس در کتاب خود حاوی آورده است که جوانی در شیراز باین بلیه مبتلا شد و هرچند اطباء زمان در معالجه او اهتمام کردند بهیچ دوائی علاج نیافت و عاقبه الامر جراح او را از پیش کردن مثانه شق کرده و سنگی بیرون آورد

تحفه خانی، متن، ص: ۴۹۲

ملسا و بوزن چهل مثقال بود و مقدار آن وضع شق را برهم معالجه کرد و در اندک روزی ازین مرض مهلک شفا یافت و علاج ریگ در گرده و مثانه مثل علاج سنگ‌ریزه است غایت ما فی الباب مبالغه در ادویه حاره مدره قویه نباید کرد

[۱۷۸] مقاله در بیان اورام گرده

و ورم گرده خالی ازین نیست که دموی و یا صفراوی و علامت او درین تپ است و تشنگی محکم و سوزاک و حدوث درد سر و بیخوابی گاهی قی مره الصفرا و در قطن در پریشانی عقل و حواس است و یافتن حرارت در جانب گرده وارم و علاج درین مقام ابتدا بفصد باید کرد از باسلیق بشرط قوت و طاقت و اخراج خون بقدر واجب و بخوردن جلاب هر صباح از عناب ده عدد و عنب الثعلب سه و نیم مثقال و تخم کاسنی دو مثقال و غذا ماء الشعیر بروغن بنفشه و شیره خشخاش و درین ماء الشعیر باید که از عناب و سپستان و نیلوفر جوشیده باشند بقدری کافی و صالح و یا هر صباح جلاب از شربت بنفشه و یا شربت خشخاش از هرکدام که حاضر باشد هفت مثقال با لعاب اسبغول سه و نیم مثقال و لعاب دانه بهی هفت مثقال بر وجهی که عادت است در قدری آب شربت آشامیده و باید که تخم اسبغول را همچنان درست در شربت اندازد نشکنند که در روده می‌چسپد و بر گرده ضمد از آرد جو و خطمی و صندل سفید و سرخ و شیاف مامیثا و مغاث و آب برگ عنب الثعلب و آب تراشیده کدوی تر ازینها که مذکور شد هریک به آب آبهاء مذکور و یا مجموع اگر علیل را علت قوی تر باشد و می‌باید که در جمیع تدابیر قوت و ضعف علیل منظور و ملحوظ طیب باشد از قوانین علاج بیرون نباشد

تحفه خانی، متن، ص: ۴۹۳

و یا بر محل آفت خرقه تر کرده در گلاب بنهد و یا لته در موم روغنی که از روغن بنفشه بادام و یا روغن کدو ساخته باشند و مقدار روغن اگر ده مثقال باشد باید که موم پاکیزه سه مثقال باشد روغن در پیاله گرم کرده موم در آن روغن انداخته باید گذاخت و اگر درین موم روغن اندک آب برگ کاهو و یا آب برگ کاسنی و یا خرفه و یا آب برگ همیشه بهار باشد بهتر باشد از هر کدام که موجود شود یک قاشق درین موم روغن خلط کرده چنانکه مذکور شد در محل آفت باید نهاد و یا جلاب هر صباح از شیر مغز با تخم خیارین و تخم خربزه از هر کدام هفت که مجموع بست و یک مثقال می شود درو آمیخته بر نهار باید اختیار کرد و یا از مغز دانه کدو و مغز تخم خربزه و مغز تخم خیارین از هر یک سه و نیم مثقال و تخم خرفه هفت مثقال مجموع نیک کوفته ازین مجموع دو مثقال و قند هفت مثقال گلاب در جلاب مناسب مرض آمیخته باید اختیار کرد و اگر هفت مثقال گلاب درین جلاب بیامیزند بهتر باشد و از اول تا ماده ورم نضج باید داد باید که انتقال بمعالجه دیگر نماید تا حال نضج ماده مقرر شود و علامت نضج سکون تب است و شدت وجع و زیاده شدن ثقل و قشعریره خفیف و هرگاه ماده نضج یافت سعی و اهتمام بنهاند ادویه مفتحه مفرجه ورم باید کرد بمثل این ضماد که مذکور می گردد بنفشه خشک و اکلیل الملک و زعیر شکسته و آرد جو و شبت و تخم حله شکسته از هر یک مثقال مجموع ادویه در قدری آب و اندک روغن کنجد و یا زعیر بآتش ملایم طبخ باید کرد و نیم گرم بروی پنبه یا لته گرفته بر محل کرده باید نهاد و بر محل کرده آبی که درو اکلیل الملک و بابونه و شبت جوشیده باشند و خطمی و تخم زعیر و حله باشد نیم گرم ریختن بسیار مفید است

تحفه خانی، متن، ص: ۴۹۴

و هرگاه که درد تمام تسکین یافت و تب دور شد و ثقل قی است درین صورت جزم بتمامی نضج است با ضمادات درین حین اشیاء منفجره باید آمیخت مثل سرگین کبوتر و آرد کرسنه که بر حاق است و از غبار آسیا نیز قدری باین اجزا باید آمیخت و هر جا که ورم منفجر شود در قاروره محسوس است از ریم و چرک و درین حین جلاب از شربت بنفشه هفت مثقال و از ترنجبین صافی هفت مثقال در قدری آب گرم باید خوردن و یا جلاب از شربت خشخاش هفت مثقال مجموع باهم خلط کرده نیم گرم بر نهار باید اختیار کرد و یا تخم زعیر و نشاسته و گل ارمنی و حب کاکنج از هر یک دو مثقال مجموع نیک نرم کوفته و پیخته و ازو دو مثقال در شربت خشخاش هفت مثقال آمیخته باندک آب گرم حل کرده بر نهار باید اختیار کرد و غذا ماش مقشر با شیر مغز بادام و کدوی تر و یا از شیر خرفه مقدار بست و دو نیم مثقال همان ساعت که دوشیده باشند با هفت مثقال قند باید اختیار کرد و اگر بیرون آمدن مدت ریم و چرک متعدی شود و بطول انجامد از ادویه که مذکور می گردد باید داد و مغز تخم خیارین و مغز تخم کدو و مغز تخم خربزه از هر یک هفت مثقال تخم خشخاش سفید و نشاسته و صمغ عربی از هر یک یک مثقال و دو دانگ و حب کاکنج پنج عدد مجموع ادویه نیک کوفته و پیخته ازین جمله دو مثقال در هفت مثقال شربت خشخاش آمیخته با اندک آب گرم بر نهار باید اختیار کرد و اگر سبب ورم خلط بارد بلغمی و سوداوی باشد و علامت او عدم تب است و عدم سوختن بقوت و شدت و ثقل محسوس میان خاصره و این مشتبه بوجع و الم قولنج است و فرق میان درد کرده و وجع قولنج آنست که وجع کرده از موضع خود تجاوز نکند و قولنج تجاوزی دارد باین است که در وجع کرده حقه

تحفه خانی، متن، ص: ۴۹۵

کردن در اکثر مفید نیست درین قسم بواسطه مزاحمت امعا کرده را در حین حقه بالجمله علاج درین ماه خوردن جلابست هر صباح از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته و تخم کاسنی و بادیان نیم کوفته از هر یک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال و مجموع ادویه بوجه مقرر در قدری آب که مناسب باشد بآتش ملایم طبخ کرده به نیم آورده صافی ساخته قند مذکور آمیخته نیم گرم باید اختیار کرد و غذا ماش مقشر و نخود با شیر مغز بادام شیرین و ترک گوشت هر چه باشد و تلین طبیعت بسناء مکی سه و نیم مثقال و

بادیان دو مثقال و قند سفید هفت مثقال اول ادویه در قدری آب که لایق باشد بآتش ملایم طبخ باید کرد و صافی ساخته قند آمیخته و فلوس خیارشنبه هفت مثقال درو حل کرده دیگر صافی ساخته بوقت صبح یا سحر بملاحظه فصل سال یعنی اگر تابستانی باشد سحر اختیار باید کرد و اگر زمستان باشد بوقت صبح زیرا که در تابستان اگر بوقت صبح یا صبح اختیار کند تا وقت قطع عمل دارو علیل بسیار تعب می‌یابد و ضعیف می‌شود پس در هوای سرد باید اختیار کرد تا در انتظار تعب نباشد و اگر در زمستان در سحر اختیار مسهل کنند هوای سرد در اسهال و اجابت مانع است و امداد می‌کند پس در وقت ملایم باید اختیار کرد و در خانه که هوایش بحرارت مایل باشد و یا تلین طبیعت باین مطبوخ باید کرد سناء مکی سه و نیم مثقال و بادرنجبویه دو مثقال و بادیان و تخم کاسنی از هریک دو مثقال و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته دو نیم مثقال مجموع ادویه در پیاله آب بآتش ملایم طبخ باید کرد و تا یک پیاله آب بماند از کرپاس گذرانیده صافی ساخته و در پنج مثقال معجون خیارشنبه آمیخته نیک حل کرده سحر یا صبح باید اختیار کرد و تا نیم روز صبر باید کرد تا عمل دارو منقطع شود و بعد از آن شربت از تخم ریحان

تحفه خانی، متن، ص: ۴۹۶

شسته و قند سفید مثقال و آب چهار قاشق شربت باید اختیار کرد روز دارو غذای پرهیز را بوقت عصر باید اختیار کرد آن غذا نخود آب یا گوشت مرغ و شیر مرغ تخم معصفر است و ضماد بر گرده ازین چیزها که مذکور می‌گردد باید نهاد شبت و بابونه از هریک دو مثقال و نیم زعیر و تخم حله از هریک سه و نیم مثقال تخم معجر دخترک و خطمی هریک هفت مثقال مجموع ادویه نیک کوفته و پیخته و به آب بادیان خمیر کرده بر محل گرده باید نهاد و یا در لعاب صمغ عربی و یا صمغ آلو خمیر کرده نیم گرم کرده باید نهاد و یا بر گرده از مغز استخوان گاؤ و پیه بط و پیه مرغ یا مقل اندکی آمیخته باید بر محل وجع و آفت نهاد.

[۱۷۹] مقاله در بیان اورام مئانه

و اگر اورام مئانه دموی و صفراویست و چون ورم این دو ماده باشد علامت آورد بقوت است یا خلیدن عانه که آن عبارت از محل روئیدن موی معین است و تپ تیز محرق دایم و تشنگی بقوت و کرب و سوزاک و گاهی موجب اختلاط و پریشانی عقل نیز هست و سواد رنگ زبان و انتفاخ عانه و سرعت نبض و اریته قاروره و سوختن بسیار در مئانه و گاهی با این علت احتباس بول نیز می‌باشد و گاهی احتباس براز نیز و علاج ابتدا فصد از باسلیق اگر قوت باشد و سن وقت نیز موافق این تدبیر باشد و خوردن جلاب هر صباح از بنفشه دو نیم مثقال و تخم کاسنی دو مثقال و عناب ده عدد و قند سفید و ترنجبین صافی از هریک هفت مثقال مجموع ادویه چنانکه رسم است باید اختیار کرد و غذا ماء الشعیر با شربت خشخاش و یا شربت بنفشه آمیخته باید خوردن قدر صالح

تحفه خانی، متن، ص: ۴۹۷

و موضع وجع را بروغن بنفشه باید مالید و بر محل مئانه آب نیم گرم که درو بنفشه و پوست خشخاش جوشیده باشد باید ریخت و علیل را اگر میسر شود در آبی که جوشیده باشند و خطمی و معجر دخترک باید نشانید و ضماد بر مئانه از بنفشه و خطمی و صندل سرخ و سفید و آب برگ عنب الثعلب و یا آب برگ کاکنج و آب برگ همیشه‌بهار و تراشیده کدوی تر با روغن بنفشه بادام خلط کرده بر مئانه ضماد باید کرد و اگر درین علت احتباس بول شود و شدید باشد علاج آنست که دو شیره این دو تخم که تخم خیارین و تخم خربزه باشد از هریک هفت مثقال و قند سفید هفت مثقال اول از تخم‌ها در قدری آب شیره کشیده چنانکه عادت و رسم است و قند مذکور درو آمیخته باید اختیار کرد و یا از مغز تخم کدو هفت مثقال و مغز تخم خیار هفت مثقال و مغز تخم بادرنگ هفت مثقال و مغز تخم خربزه هفت مثقال و تخم خرفه دو نیم مثقال و تخم خطمی و تخم معجر دخترک و پرسیاوشان از هریک دو مثقال مجموع ادویه کوفته و پیخته دو نیم مثقال در شربت بنفشه و یا شربت خشخاش هفت مثقال و اندک آب نیم گرم بر نهار اختیار باید کرد و بر محل ضماد ازین ادویه باید که برگ کنگد تازه و اگر وقتش نباشد کنگد مقشر با مغز نان میده و شیر

نیک حل کرده نیم گرم باید ضماد کرد و اگر چنانچه ورم شروع در نضح کند و ریم و چرک در ورم حاصل شود علاج درین حین بخوردن لحم مرو و تخم زعیر است از هریک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال مجموع تخم‌ها کوفته و شسته در قدری آب که کافی باشد انداخته و قند آمیخته باید اختیار کرد و یا جلاب از شربت قند هفت مثقال و لعاب تخم اسبغول در قدری آب که کافی باشد شربت کرده اختیار باید کرد و غذا ماش مقشر با شیره مغز بادام

تحفه خانی، متن، ص: ۴۹۸

و گوشت مرغ جوجه باید داد و علیل را در آبنی باید نشانید که در آب او مثل بنفشه و خطمی و خبازی که مراد معجر دخترک است و پرسیاوشان و اکیلل الملک و شبت و حله و تخم زعیر جوشیده باشند از هریک قدری صالح و مساوی یکدیگر و ضماد بر محل ورم ازین ادویه کنند بنفشه خشک و آرد کرسنه و آرد شیلیم که حبیست سیاه و از ماش خورد تر و مدور تر و در میان گندم بسیار می‌باشد و گرم خشک کرده و تخم زعیر و بابونه و اکیلل الملک و خطمی و معجر دخترک از هریک یک کف دست مجموع ادویه نیک نرم کوفته و به پیه مرغ و یا بط و یا بمغز استخوان گاؤ خمیر کرده هر بار قدری بر محل ورم ضماد باید کرد.

[۱۸۰] مقاله در بیان قروح و ریش منانه

و سبب حدوث او سبب حدوث ریش درین عضو یا خدشی و تراشیدن از سنگ و ریگ حاصل درویدست و یا بسبب مرور خلط حاد است در آن مجرا مثل صفرا و یا سبب انفجار بشره و یا مثل حبس ریش که در آن محل بوده است حادث می‌شود و علامت او وجع و الم شدید و سوختن مجراست وقت بیرون آمدن بول و بوی بد در بول و بدشواری آمدن ریم و چرک با بول و بیرون آمدن اجزا و اجسام شبیه به سبوس همراه بول و گاه مثل صحایف و علاج درین مقام خوردن جلابست هر صباح از شربت بنفشه و یا شربت خشخاش از هر کدام که موجود شود هفت مثقال با قرص کاکنج یک مثقال بر وجهی که رسم است ترتیب داده شربت کرده بر نهار باید اختیار کرد و در احلیل شیاف ایض باید با شیره دخترک چکاند در بول ریم و چرک بسیار ظاهر نشود ماء العسل با لعاب تخم مرو

تحفه خانی، متن، ص: ۴۹۹

قدری کافی باید داد و غذا ماش مقشر و شیره مغز بادام باید داد و گاه اندک دوغ که روغن ازو گرفته باشند باید داد و اگر در طبیعت قبض و احتباس باشد علاج او بخوردن این مطبوخ است غنّب الثعلب سه و نیم مثقال بنفشه خشک دو نیم مثقال و لباب سه و نیم مثقال مجموع ادویه در دو پیاله آب خوردی بآتش ملایم جوشند تا یک پیاله کمتر بماند از کرپاس گذرانیده صافی ساخته و ده مثقال فلوس خیارشبر درو حل کرده و اگر قوت باشد هفت مثقال ترنجبین نیز باید درو حل کرد بوقت صبح باید آشامید و تا نیمروز صبر باید کرد تا عمل دارو منقطع شود بعد از آن شربت از قند هفت مثقال و تخم ریحان شسته یک مثقال در چهار قاشق آب شربت کرده باید خوردن اگر قوت باشد و اگر ضعیف باشد میان پیشین و دیگر باید اختیار کرد دوی دیگر بلیغ النفع درین علت نشاسته دو نیم مثقال کتیرا و زعیر از هریک یک مثقال و دو دانگ گل ارمنی نیم مثقال مجموع ادویه نیک کوفته و پیخته بوقت حاجت مقدار خوردن نیم مثقال در شربت خشخاش هفت مثقال باندک آب نیم گرم باید خوردن و اطبا می‌گویند بهترین علاجها در قرص و ریش منانه خوردن قرص کاکنج است یک مثقال در شربت هفت مثقال و آزموده و مجربست و اگر درد و سوزاک در قرحه بسیار نباشد شربت بنفشه بمقدار مذکور بهتر است و دیگر که در نفع امریست اینست حب صنوبر کبار که مراد چلغوزه است ده عدد مغز و تخم بادرنگ هفت مثقال نشاسته نیم مثقال و سنبل و تخم کرفس از هریک دو مثقال مجموع ادویه کوفته و پیخته هر صباح و پگاه ده درم که یک مثقال و دو دانگ می‌شود اختیار باید کرد.

تحفه خانی، متن، ص: ۵۰۰

[۱۸۱] مقاله در بیان جرب مثانه

و سوختن او و سبب جرب در عضو که باشد در اکثر خلط سوداوی ممزوج با خون و صفراست و علامت جرب مثانه حرقه مجرای بول است بوقت خروج بول و خاریدن بقوت و بیرون آمدن اجزای نخالی یعنی مشابه سبوس همراه بول و لاغری بدن و سواد رنگ بول در بعضی اوقات و همیشه درد در سنگ مثانه و بسیار است که قفه نیز با بول ممزوج است و رطوبت غلیظ نیز و علاج خوردن جلابست از شربت بنفشه و یا شربت خشخاش از هر کدام که حاضر باشد هفت مثقال در قدری آب گرم که مناسب باشد بحسب مقدار حل کرده باید داد و غذا ماش مقشر با شیر مغز بادام و یا جلاب از عناب ده عدد بنفشه خشک دو نیم مثقال مجموع چنانکه رسم است در قدری آب طبخ کرده صافی ساخته مقدار هفت مثقال قند سفید آمیخته نیم گرم اختیار باید کرد و در بعضی اوقات لعاب اسبغول و لعاب دانه بهی از هریک که حاضر باشد هفت مثقال با هفت مثقال قند سفید و قدری آب نیم گرم باید خوردن و گاهی بوقت سوختن مجرای احلیل بر سوراخ آن شیر عورات آمیخته با لعاب دانه بهی و یا لعاب اسبغول باید چکانید و غذا گاهی از ائاله که از آرد میده و شیر مغز بادام و یا روغن بادام شیرین پخته باشند و اندک قند درو آمیخته باید خورد و غذا از گوشت پاچه مهرا اشکنه از روغن پاچه نیز بسیار مناسب است و اگر سبب حرقه مثانه مرور خلط تیز است که بواسطه آفت کرده و جراحت اوست و یا سبب آفتی در مجرای بول و آن اسباب علامات آن پیشترک مذکور شد و احتیاج بتکرار نیست و اگر سبب سوختن تحفه خانی، متن، ص: ۵۰۱

مثانه تیزی بول باشد و خلط بورقی و علامت آن حرارت مزاج است نار تیز قاروره و بسیاری تشنگی و علاج آن خوردن جلابست هر صباح از شربت بنفشه هفت مثقال در قدری آب بر نهار و غذا ماء الشعیر با روغن بنفشه و یا روغن بادام شیرین و اگر ماء الشعیر با روغن بادام را علیل مکروه شمارد و طبع او اقبال نماید و غذا ماش مقشر و شیر مغز بادام باید داد و اگر با حرقه بول ادرار باشد ازین دوا باید داد بلوط تف داده در سرکه نقیع کرده یک شب و روز دو نیم مثقال سعد و کندر را از هریک یک و نیم مثقال مجموع ادویه کوفته و پیخته دو مثقال ازینجمله در آب آهنگ آن چهارده مثقال حل کرده باید داد.

باب سوم در امراض اعضائی که بعضی مختص بر جال است و بعضی مختص به نسوانست**[۱۸۲] مقاله در بیان امراض قضیب و احلیل و انثین که مختص بمردانست**

که مراد باینها آلت تناسل مردانست و از جمله امراض ورم انثین است یعنی ورم خصیه و ورم او یا حار دمویست و یا حار صفراویست و علامت او سرخی رنگ رو و حرارت مزاج و سوزاک محل ورم و تشنگی بقوت و عظم حجم و مقدار ورم و زردی رنگ قاروره و میل بسرخی او اگر دمویست پیش باشد و علاج او فصدست از باسلیق و اخراج خون بحسب قوت و واجب و سن و فصل و عادت و بخوردن جلابست هر صباح از عناب و آلوی سیاه از هریک ده عدد و قند سفید هفت مثقال و ترنجبین صافی هفت مثقال مجموع ادویه از عناب تحفه خانی، متن، ص: ۵۰۲

و آلو بآتش ملایم در مقداری آب طبخ کرده و صافی ساخته و قند و ترنجبین درو آمیخته نیم گرم بر نهار باید خوردن و غذا ماء الشعیر و یا ماش مقشر با شیر مغز بادام و علیل را پرهیز از گوشتی که باشد و از جمیع شیرینیها واجب است و بر قضیب و خصیه ضماد از آرد جو و طحلب و آب کشنیز تر باید کرد و یا آب برگ عنب الثعلب و یا از مجموع اگر علت بقوت باشد و یا رب عنب الثعلب بآرد عدس و یا با عرق کاسنی و یا آب برگ کاسنی باید کرد و لته و خرقة در سرکه و گلاب و آب کشنیز تر آلوده کرده باید بر محل ورم نهاد و تلین طبیعه بمطبوخ فواکه و یا فلوس خیارشمبر و یا شیرخشت و ترنجبین بمقتضای قلت و کثرت ماده مرض

از هریک هفت مثقال در قدری آب گرم حل کرده صافی ساخته باید داد و هر جا که ورم بمرتبه انحطاط رسد بر ورم ضماد از بابونه و اکلیل الملک و شبت از هریک یک کف نیک کوفته و پیخته و بزرده تخم مرغ آمیخته نیک برهم زده بر محل ورم بدفعات ضماد باید کرد و اگر سبب ورم ماده بلغمی باشد و یا ماده صلب سوداوی باشد علت در اول سفیدی رنگ بول و قاروره است و عدم تپ و عدم تشنگی است و قلت درد و سستی ملمس ورم و سفیدی رنگ او و علاج درین مقام خوردن جلابست هر صباح از بیخ سوسن دو مثقال و از بادیان نیم کوفته دو مثقال و از گلگند قندی هفت مثقال و غذا نخود آب با شیر مغز بادام و یا مغز تخم معصفر و تلین طبیعت بمطبوخی که درو تربد سفید تراشیده و بادیان رومی و بادیان باشد و بادرنجبویه از هریک آنچه معالج صواب داند بر وجهی که عادت است ترتیب داده بوقت صبح باید داد و علیل را درین علت باین سبب گاهی قی باید فرمود که بسیار مفید است و باید که باین ادویه که مذکور

تحفه خانی، متن، ص: ۵۰۳

می گردد قی کند تخم شبت و تخم شلغم و تخم خربزه نیم کوفته و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته و روغن کنجد و عسل و نمک اول ادویه را در قدری آب باید جوشید و صافی ساخته عسل و نمک و روغن کنجد مذکور درین مطبوخ حل باید کرد بدفعات آشامید و قی کرد و اگر بخود آید بهتر و اگر بخود اجابت نکند بر مرغ در روغن کنجد چرب کرده بحلق فرستاده قی باید کرد و بر خصیه و قضیب علیل ضماد و طلا- از آرد باقلی و زیره و کندر چنانچه از آرد باقلی پنج مثقال باشد و کندر و زیره از هریک دو مثقال بروغن پیه گداخته خمیر کرده و قدری روغن گل با روغن کنجد آمیخته باید طلا کرد و یا از آرد باقلی و بابونه و اکلیل الملک اجزا برابر یکدیگر بحسب مقدار کوفته و پیخته و بروغن بابونه و یا روغن کنجد آمیخته نیک برهم زده بر محل آفت طلا باید کرد و یا روغن شبت هر کدام حاضر باشد و یا از مقل و کندر و موم صافی و روغن کنجد موم ردعی باید ساخت و بر محل ورم باید طلا کرد و طریق ساختن او برین وجه است که از مقل و کندر از هریک دو مثقال و موم صافی دو نیم مثقال اول موم را دوازده مثقال روغن کنجد در پیاله مسین باید گداخت و بعد از آن مقل را نیم کوفته درین روغن موم گرم باید انداخت که حل شود و بسر چوبی تحریک باید کرد تا زودتر گداخته شود و بعد از آن کندر را نرم کوفته درو انداخته نیک برهم زده باید گذاشت تا سرد شود و بعد از آن مبالغه در صلایه باید کرد و ازین موم روغن بر محل ورم طلا- باید کرد و علامت آنکه ماده ورم سوداویست صلابت و محکمی ورم است و کبودی رنگ او و قلت درد و سفیدی رنگ قاروره و علاج او خوردن جلابست هر صباح از بادرنجبویه و بادیان و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته از هریک دو مثقال مجموع ادویه اول

تحفه خانی، متن، ص: ۵۰۴

در قدری آب که مناسب دوا باشد طبخ کرده به نیم آورده از کرپاس گذرانیده صافی ساخته و هفت مثقال گلگند عسلی درو آمیخته بر نهار باید اختیار کرد و غذا نخود آب با شیر مغز تخم معصفر باید داد و تلین طبیعت بمطبوخ افیمون و یا بجمب او بمقداری که در (قطو) و یا حب مقرر شده است و این تراکیب بتقریر در بعضی مواضع امراض سابقه مذکور شده بر موضع ورم ضماد از ادویه ملینه باید نهاد مثل پیه بط و پیه مرغ و مغز استخوان گاؤ و روغن بنفشه بادام و مقل مجموع باینها یکی ازین روغنها را با مقل باید گداخت بمقدار مناسب و نیک خلط کرده بر محل ورم باید نهاد و یا ضماد از آرد باقلی و آرد نخود و اکلیل الملک و بابونه و شبت از هریک برابر کوفته و پیخته و به آب گرم جوشیده آمیخته و نیک برهم زده باید بر محل ورم ضماد کرد و اورام قضیب در جمیع احوال مشابه اورام خصیه است و علامت او همان علامات اورام خصیه است از حار و بارد و از خون و صفرا و بلغم و سودا پس علاجات و تدبیر هر دو موافق یکدیگر است از اشربه و اغذیه و ضمادات و اطیه و ادهان و غیرذلک از تدابیر کلی است و گاه در قضیب تشنجی حادث می شود که بجای کشیده می شود و آن را اطبا اعوجاج قضیب می نامند و علاج او ترک ریاضت است و آرام و قرار و عدم حرکت خصوصا حرکت سواری از اغذیه سبک سریع الهضم اختیار باید کرد مثل نان گندم که بسیار

میده نباشد و گوشت مرغ و گوشت بره و توقلی و مالیدن روغن بر قضیب از روغنهای مذکوره و شحوم و موم و روغن از روغن بنفشه و کتیرا و موم صافی باید ساخت و بر عضو مأؤف باید مالید.

تحفه خانی، متن، ص: ۵۰۵

[۱۸۳] مقاله در بیان نقصان باه

که مراد عدم شهوت و میل بجماع و این یکی از امراض اعضای تناسل است و سبب نقصان باه یا استرخای آلت باشد علاج او علاج و تدبیر فالج است خوردن جلاب هر صبح از گلغند عسلی هفت مثقال و بادیان نیم کوفته دو مثقال اول بادیان در قدری آب طبخ باید کرد و صافی ساخته گلغند مذکور درو حل کرده نیم گرم باید اختیار کرد. و بر غذا نخود آب با شیر تخم معصفر باید داد و تلین طبیعت بعد از ظهور نضج در بول و قاروره بحب صبر و یا بحب ایارج باید کرد و یا بحب ایارج لوغاذیا باید کرد و قضیب و احلیل را بروغنهای محلل چرب باید کرد مثل روغن قسط و روغن زریق و نرگس و امثال این و علیل باید که از خوردن میوه‌های سردتر پرهیز کند و از جمیع لبنیات و ترشیها نیز حذر کند و اگر سبب نقصان یا ضعف شهوت باشد و گاه این بسبب استفراغ بسیار می‌باشد از مواد و تحلیل در قوت و علامت او تقدم سبب است که آن استفراغ است و علاج درین مقام برانگیزانیدن قوت علیل است باغذیه قوت که موجب فربهی باشد مثل هریسه و امثال آن و اختیار راحت و آرام و قرار و بخوردن جلاب هر صبح از تودری سرخ و یا سفید از هر کدام که حاضر باشد دو مثقال و عرق گاؤزبان هفت مثقال و قند سفید هفت مثقال اول تودری در قدری آب باید طبخ کرد و صافی ساخته عرق گاؤزبان و قند مذکور بآن آمیخته باید خوردن و یا تودری نیک کوفته و پیخته و بعرق گاؤزبان و قند آمیخته باید خوردن.

و غذا نخود آب از گوشت بره و یا گوشت طیهو و درّاج و یا هریسه که از

تحفه خانی، متن، ص: ۵۰۶

گوشت بره پخته باشند و یا گوشت بط فربه و مرغ و خوردن حلواها که از نشاسته پخته باشند یا روغن بادام و یا روغن کنجد شیرین اگر سبب نقصان در باه ضعف تمام بدن باشد و قلت غذای او علامت او نحافت و لاغری و خشکی بدن است و زردی رنگ رو و رقت در قوام منی صادر از شخص علیل و قلت آن و علاج درین مقام تقویت بدن است بغذای مقوی بدن و باه و بخوردن جلاب هر صبح از شربت سیب هفت مثقال و قند سفید هفت مثقال و از گلاب هفت مثقال و عرق گاؤزبان هفت مثقال مجموع شربت کرده باید اختیار کرد و غذا ماء اللحم و قلیها که در ایشان از ادویه حاره اندکی و زردک و نخود نیز باشد باید اختیار کرد و مثل پیاز و سیر و نیز درین تدبیر نیک است و بهترین علاجها اصحاب این مرض را ریاضت معتدله است بعد از خوردن غذا و درآمدن بحمام بعد از هضم غذا و خواب بعد از هضم غذا نیز درین تدبیر دخل تمام دارد و خوردن زنجبیل پرورده و نارجیل که مغز چهار مغز هندوستان باشد با قند خوردن درین باب بسیار نافع است و هر روز از معجون فلاسفه که او را ماده الحیوه می‌نامند یک مثقال بر نهار باید خوردن و این تدبیر در صورتی که سبب برودت و رطوبت باشد بهتر است و صفت فلاسفه در فصل آخر کتاب در بعضی ادویه مرکبه ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و معجون دیگر که درین علت بسیار نافع است ناف سقنقور و نعناع خشک که مراد پودینه باغیست و خصیه الثعلب از هریک دو مثقال شقاقل و یا باقلی خشک و مغز پنبه‌دانه از هر یک چهار و نیم مثقال تخم زردک و تخم شلغم و تخم ترب و هلیون از هریک سه مثقال و نیم تخم پیاز شش مثقال و نیم مجموع ادویه نیک کوفته خشک

تحفه خانی، متن، ص: ۵۰۷

که مراد پودینه باغیست و خصیه الثعلب از هریک دو مثقال شقاقل و باقلی خشک و مغز پنبه‌دانه از هریک چهار و نیم مثقال تخم زردک و تخم شلغم و تخم ترب و هلیون از هریک سه مثقال و نیم و تخم پیاز شش مثقال و نیم مجموع ادویه نیک کوفته و پیخته

سه وزن تمام ادویه عسل صافی آمیخته نیک خلط کرده در ظرفی چینی یا سنگین باید نگاه داشت و بوقت حاجت مقدار خوردن بر نهار ازین معجون یک مثقال و نیم و اگر چنانچه سبب درو حدوث این علت برودت آلات منی باشد علامت او برودت و سردی منی است بوقت بیرون آمدن او و علاج درین مقام خوردن جلابست هر صباح از گلقلند عسلی سیزده مثقال با شربت بادرنجبویه هفت مثقال مجموع چنانکه رسم است ترتیب داده باید اختیار کرد و یا هر صباح از زنجبیل پرورده و یا شقاقل پرورده از هر کدام که حاضر باشد هفت مثقال و از آن سبک تر حلوای زردک که بقند و با عسل پخته باشند مقدار پانزده مثقال بر نهار می توان خوردن و غذا نخودآب با شیره تخم مغز معصفر و بادیان رومی در آش باید کرد و نخودآب را با گوشت مرغ و یا گوشت طیهو و دزاج باید پخت و دارچینی نیز در آش اندکی باید انداخت زعفران نیز و یا غذا مطبخه از گوشتهای مذکور باید داد و از ادویه حاره مثل دارچینی و زیره و زعفران اندکی از هریک باید درو انداخت ترکیب دیگر که مقوی باه باشد اجزای آن بدین طریق باید ساخت لسان العصافیر که مراد تخم درخت شنک است که در خراسان آن را بنفشه می نامند و تخم زردک و تخم شلغم و تخم جرجیر و تودری سرخ و تودری سفید از هریک سه مثقال و نیم و فلفل دو مثقال و شقاقل دو نیم مثقال مغز سر کنجشک یک مثقال و نیم مجموع ادویه کوفته و پیخته و با دو وزن

تحفه خانی، متن، ص: ۵۰۸

تمام ادویه عسل صافی آمیخته نیک برهم زده باید برداشت در ظرفی پاک نگاه داشت و مقدار خوردن ازین معجون از یک مثقال تا دو مثقال بر نهار می توان خوردن و اگر سبب در نقصان باه حرارت آلات و مجاری منی باشد علامت او سهولت دفع اوست وقت بیرون آمدن و سرعت نزول اوست و غلظ او و علاج او خوردن جلابست هر صباح از سکنجبین ساده هفت مثقال و گلاب هفت مثقال و یا از شیره خرفه بست و دو نیم مثقال با قند سفید هفت مثقال و اندک گلاب ترتیب داده بر نهار باید اختیار کرد و با دوغ گاو و مقدار یک رطل که نود مثقال می شود باید اختیار کردن و غذا درین صورت آش زرک است با گوشت بزغاله و گوشت مرغ و مرغ جوجه از هر کدام که پیدا شود در حویج آش ماش مقشر و نخود باید ساخت و از ادویه حاره نباید انداخت و بر همین قیاس اگر سبب رطوبت و یا بیوست آلات و مجاری منی باشد در رطوبت مثل اغذیه و اشربه و ادویه را بجانب یا بسات باید داد و در بیوست بجانب رطوبات باید کرد و اما اگر سبب نقصان ترک نفس مدت مدید از فعل جماع بوده باشد که این نیز سببی از اسباب نقصان باه است و علامت او قلت التفات نفس است و تقدم سبب موجب و علاج درین صورت توسیع در اغذیه است باین طریق که اگر غذا کمتر می خورده باشد بیشتر خورد و در انواع آن نیز شروع کند آما آنها که در ایشان حموضت بسیار باشد که ترشی بسیار و بقوت درین علت بسیار مضر است مگر بوقت حرارت مزاج و مالیدن روغنهای ملایم این مقام مثل روغن سوسن و روغن ناردین و روغن نرگس و روغن بلسان و روغن بابونه و امثال اینها مثل روغن قسط و روغن زریق باید مالید و در ادویه و اغذیه با منی

تحفه خانی، متن، ص: ۵۰۹

مثل خولنجان و مثل گوشت ماهی و درین علت شیر گاو پیخته با قند با عسل بسیار مجربست و خوردن پسته و حلوا در روغن او نیز غذای مقوی باه است و علی هذا القیاس فندق و چهار مغز و روغنهای اینها درین علت نفع بلیغ دارد و زرده تخم مرغ نیم برشت غذای صالح است درین چرب کردن احلیل باین روغن نیز بسیار مفید است روغن بان سیزده مثقال و دراز فلفل و حلتیت که انگوزه است جنیدستر که خایه سگ آبی است و بزبان ترکی آن را قند زقیری می نامند از هریک دو دانگ مثقال کوفته و پیخته حل کرده بر قضیب و میان باید مالید و اگر سبب نقصان در باه ضعف دل باشد و خفقان او درین مقام علاج آن باید کرد باغذیه و اشربه و ادویه مفرده و مرکبه که علاج آن سابقا مذکور شد و اگر چنانچه سبب ضعف معده باشد اول معالجه ضعف معده باید کرد و این نیز در معالجه آن مذکور شد و اگر سبب نقصان ضعف جگر باشد کیف کان اول شروع و رجوع بمعالجات او باید کرد و

اگر سبب حصول نضح است که باعث بر شهوت اوست اختیار اغذیه و حبوب و ادویه باید کرد که مقوی اوست و موجد نفخ است مثل نخود و شلغم پخته و زردک پخته و پیاز خام و امثال اینها و اگرچه از برای حصول شهوت که مرتبه حیوانیت است تدبیر اغذیه که موجب آن قوت شود و بواسطه آن امراض دیگر از خوردن این اغذیه حادث می‌شود زیرا که پیاز خام بسیار خوردن موجب ظلمت بصر است و اختیار اغذیه نفاخه بر دوام موجب استسقای طبلی است و از چیزهای که مضرت باه دارد ادویه حاره سداب است و از ادویه بارده تخم کاهوست و نیلوفر و کشنیز خشک و تخم خرفه مگر کسی را که حرارت

تحفه خانی، متن، ص: ۵۱۰

در غایت باشد و کافور که نیز از مبطلان و مكثر از شهوت است و بالجمله باید اختیار اغذیه باهیه قدری که موافق باشد باید کرد اما نه چندانکه موجب تشویشات دیگر شود درین مقام بیاید دانست که منی در انسان فضله است حدوث او از هضم رابغ است و او رطوبت قریب الشبه است باعضاء بفعل تام و انعقاد و او افضل رطوبات بدن است و اخص او و از همین جهت که افضل و اخص رطوباتست سبب استفراغ و بیرون رفتن قلیلی از وی ضعف طاری می‌شود که از استفراغ بیشتری از اخلاط حاصل نمی‌شود مثل خون که بفصد اخراج کنند زیرا که در جماع ضعف دو چندان ضعف حاصل می‌شود و او پیش اطبا رطوبتیتست که از همه بدن و اعضای اصلیه منفصل می‌شود و جریان می‌کند و او را مثل تخم داشته‌اند که از سایر اعضا بوجوه آمده است و سر و حکمت شبه ازینجا است و نیز بیاید دانست که شهوت جماع بر چند شخص و طایفه غالب می‌باشد مثل کسانی که ایشان را در اول تکون مزاج و خون قوی و بسیار است و دماغ ایشان بقوت مخلوقست و در گرده ایشان حرارت و قوت بسیار است و دیگر کسانی که ایشان شراب و گوشت بسیار می‌خورند و این اشخاص مذکور را قوت و قدرت برین فعل بسیار است و اما کسانی که نحیف و لاغر واقع شده‌اند و قوای ایشان ضعیف واقع است ایشان را قوت و قدرت درین امر کمتر است و اگر بشهوت کاذب اختیار کنند در بیماری می‌افتد و درین امر بلایا در حوادث بسیار است و ازین جهت است که بسیاری از حکما را تأهل و تزوج نبوده است و اما چون شریعت مقتضی اینست که تزوج باشد و درین نیز حکمت و مصلحت بسیار است من عند الله و رسول الله و بمراعات نفقات و زیر بار تاهل

تحفه خانی، متن، ص: ۵۱۱

در آمدن موجب درجات عالیه است و از منافع جماع آنچه اطبا گفته‌اند اینست که تخفیف در امتلا است و نشاء نفس است و تسکین غضب و رد افکار ردیه و ازین جهت اصحاب مالخولیا را بسیار نافع و همچنین در اکثر امراض سوداوی که در آن نفس را نشاط موجب تسکین آن می‌شود این علاج مفید است اگر در بدن از امراض دیگر نباشد و دیگر بصدور این فعل بخارات ردیه که مجتمع در منی شده است دور می‌شود زیرا که یکی از اسباب صرع بخارات مجتمعه در منی است و بعضی اوقات سبب خفقان نیز هست پس بدفع او این امراض عارض نمی‌شود و در بعضی اقسام وجع مفاصل نیز نافع است و از تیرگی چشم نیز که سبب بخارات غلیظه بدماغ باشد نیز نافع است پس در بعضی اوقات اگرچه سیل اعتدال باشد نافع از امراض مذکوره است و اما اصحاب ابدان ضعیفه را بسیار مضر است زیرا که اگر در آن باب مبالغه کنند بسل و ذبول و دق منجر می‌شود و همچنین کسانی که ایشان را ضعف دل باشد و ضعف عصب و بعد از غضب و فرح بافراط واقع شود موجب امراض ردیه مهلکه است و همچنین اگر در عقب اسهال یا فصد اگر واقع شود مهلک است و یا قریب بآن و در امتلا نیز بسیار بد است و بعد از حرکات عنیفه مثل چوگان باختن و اسپ تاختن و از سفری بسرعت آمدن و جماع کردن مهلک است بالفعل یا موجب حصول امراضیست که هیچ طیب از عهده علاج آن بیرون نمی‌تواند.

[۱۸۴] مقاله در بیان سرعت انزال

و سبب سرعت انزال یا ضعف قوت ماسکه است و یا بسیاری سردی و تری و علامت آنکه از ضعف قوت ماسکه باشد سرعت انزال

است

تحفه خانی، متن، ص: ۵۱۲

بی‌ارادتی قوی و کثیر و درین صورت آنچه از منی منفصل می‌شود مقدارش بیش است و علاج او خوردن اطریفیل کبیر یا صغیر است و گلگند عسلی و یاقندی و بزوری که حار باشد مثل بزور مذکوره سابقا و علامت آنکه سببش برودت باشد و رطوبت قلت حرارت است و قلت عطش و استفراغ منی بسیار رقیق بوقت مجامعت و علاج درین صورت خوردن جلابست هر صباح از بادرنجویه و گاؤزبان از هریک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال مجموع ادویه غیر از قند اول در قدری آب طبخ کرده صافی ساخته قند مذکور درو آمیخته بر نهار باید اختیار کرد و غذا نخودآب با شیره تخم معصفر و گوشت مرغ و گوشت کنجشک و گوشت کبوتر بیابانی باید داد و تنقیه بدن و تلین طبیعت بحب ایارج فیکرا باید کرد و یا حب صبر و یا حب بنفشه و یا بمطبوخ که درو تربد باشد و یا بادیان رومی و یا بادیان از هریک دو مثقال در قدری آب طبخ کرده صافی ساخته پنج مثقال معجون خیارشنب درو حل کرده بوقت صبح یا سحر بعد از ظهور نضح در بول و قاروره باید خوردن و تا وقت نیم روز یا پیشین صبر باید کرد تا عمل دارو منقطع شود و قی نیز بمطبوخ شبت و ترب و عسل و نمک درین مقام مناسبت و روغنهای حاره مذکوره سابقه بر قطن و محاذاه گرده و خصیه مالیدن نافع است و معجون خبث الحديد درین مقام نافع است و گاه سبب حدت منی می‌باشد که طبیعت عاجز از امساک اوست و مکان ازو متضرر است بسبب شدت لذع او و قوت دافعه بسرعت دفع می‌کند تا محل از مودی خلاص یابد و علامت درین صورت سرعت انزال با لذع مجرای منی و علاج آن بخوردن جلابست هر صباح از سکنجبین ساده هفت مثقال با شیره تخم خرفه سیزده مثقال و یا جلاب از شربت سیب و یا شربت بهی و یا شربت آلو

تحفه خانی، متن، ص: ۵۱۳

از هر کدام که حاضر باشد هفت مثقال با قرص طباشیر ملین و صندل سفید و صندل سرخ از هریک از قرص طباشیر مقدار یک مثقال در یکی ازین شربت‌ها باید آمیخته بر نهار خوردن هر دو صندل نیز بهمین طریق درین شربت‌ها خلط کرده باید خوردن و آنچه سبب ضعف کبد و دماغ باشد و علاج او علاج این اعضاست باشربه و اغذیه و ادویه مذکوره سابقا.

[۱۸۵] مقاله در بیان معالجه [افراط باه]

کسانی که بر ایشان شهوت جماع غالبست و از ایشان این فعل بافراط صادر می‌شود و این مرض است که بالآخر مفضی و منجر بامراض ردیه مهلکه می‌شود و سبب بسیار جماع کردن یا بسیاری ماده اوست که منی است و خون و یا سبب امتلای جمیع بدن است و علامت او بسیاری وقوع احتلام است و بسیاری این شغل است و قلت وقوع ضعف درین امر و همیشه سرخی رنگ رو و بشره و قوت بدن و عظم نبض و علاج درین مقام استفراغ و تنقیه بدن است بمطبوخ فواکه و تقلیل غذا تا ماده این مرض مهیا نشود و فصد از باسلیق بقدر قوت و حاجت و خوردن جلابست هر صباح از رب غوره هفت مثقال و یا از شیر خرفه سی و پنج مثقال با سکنجبین ساده هفت مثقال در قدری آب ترتیب داده بر نهار باید داد و یا جلاب از عناب و آلوی سیاه و آلوی کوهی از هریک پنجاه عدد و تمر هندی بست مثقال و زردآلوی خشک پانزده مثقال و دانه انار ترش بست مثقال مجموع در یک کاسه آب سرد تر باید ساخت یک شب و یک روز ازین مجموع سی و پنج مثقال و هفت مثقال

تحفه خانی، متن، ص: ۵۱۴

آب غوره درو آمیخته باید بر نهار خوردن و غذا آش غوره و یا عدس در سرکه پخته باید داد و خوردن دوغ که روغنش گرفته باشند نیز بسیار نافع است داروی که ماده این کار را کم سازد و قطع شهوت جماع کنند تخم خرفه و تخم کاهو و تخم سداب و کشنیز خشک از هریک دو مثقال و نیم کوفته و پیخته و به آب سداب خمیر کرده قرصها باید ساخت هریک بوزن دو مثقال و بوقت

علاج یک قرص در هفت مثقال آب نخود حل کرده باید خورد و یا به آب ریواج و یا به آب انار ترش از هر کدام که موجود باشد هفت مثقال و یا با دوغ و یا زردآب جغرات که بر روی او جمع می‌شود هفت مثقال خلط کرده باید بر نهار آشامید و محل کرده را بصندل و گلاب و اندکی کافور طلا باید کرد و خواب بر بالای برگ بید باید کرد و اگر سبب در کثرت جماع حدت منی باشد و علامت او سرعت نزول اوست با حرقت بول و حدوث صداع و سوزاک و علاج درین مقام خوردن جلابست هر صباح از سکنجبین ساده هفت مثقال و یا از شیر خرفه سیزده مثقال و یا آب زردآلوی خشک تر کرده مقدار سی مثقال باید داد و خوردن کاهو و دوغ ترش روغن گرفته گاه‌گاه نافع است و غذا آش عدس در روغنها پخته باید داد و در آب سرد بوقت تابستان غوطه خوردن بسیار نافع است هر روز بقدر قوت و عدم تنفر مناسب است و می‌باید که سبب غوطه خوردن نیز جماع نباشد و بستن قطعه سرب بر محل قطن که بقرب گرده است بسیار نافع است زیرا که او را خاصیت عجیبه است در قطع شهوت باه اگر چنانچه سبب شهوت جماع و طغیان او بثور و حکه باشد که عارض او عیه منی شده است و طبیعه را تحریک بدفع موذی بطریق جماع می‌کند و آن موذی از ماده حاره واقع است یا مثل صفرا و خون و

تحفه خانی، متن، ص: ۵۱۵

علامت او آنست که هر چند جماع می‌کند این علت زیاده‌تر می‌شود و شرارت او بیشترست ظاهر می‌شود و گاه چنانست که بعد از فراغ از جماع درد در مجرای او محل منی احساس می‌کند و علاج درین صورت خوردن جلابست هر صباح از عناب ده عدد و از نیلوفر دو مثقال و نیم و قند سفید هفت مثقال اول دارو در قدری آب باآتش ملایم طبخ کرد و صافی ساخته قند مذکور در آن آمیخته نیم گرم بر نهار باید اختیار کرد و غذا ماش مقشر با شیره مغز بادام باید داد و یا غذا از آش غوره و یا از ریواج و انار ناردان باید داد و اسهال و تلین طبیعت به آب فواکه یا ترنجبین صافی و شیر خشت از هریک هفت مثقال درهم کرده بوقت صبح بعد از حصول و ظهور نضج باید اختیار کرد یا تلین طبیعت بمطبوخ هلیله زرد باید کرد اگر چنانچه علامت خون بیشتر باشد علاج او بفسد از باسلیق است و یا نهر البدن و تقلیل در غذا و نشستن در امکنه بارده و خوردن جلاب از شربت نیلوفر و یا شربت غوره و یا شربت صندل از هر کدام که موجود باشد هفت مثقال و یا سبب در کثرت وقوع جماع حصول نفخ بسیار است که از سبب قویه این فعل است و سبب حدوث نفخ خوردن اغذیه و اطعمه نافخه و یا اطعمه و اغذیه مولده نفخ است و سودا و درین دو صورت علامت شدت نعوظ است و تقدم اسباب مذکوره و علاج او خوردن بزور و ادویه که کاسر ریاح است مثل زیره و بادیان و کروی و بادیان رومی و ابگیر و زنجبیل و مصطکی و کندر و امثال اینها آنچه باد و نفخ را دور سازند و برآند مثل تخم سداب از هر کدام که موجود شود و یا از هریک دو مثقال با قند سفید هفت مثقال ترتیب داده بخورد و غذا زیرباج اختیار کند و اگر مبتلا باین تشویش را در بدن ماده سودا بسیار باشد باید که مداومت بخوردن شربت بادرنجبویه کند هر صباح هفت مثقال در سه قاشق آب

تحفه خانی، متن، ص: ۵۱۶

شربت کرده بر نهار اختیار کند و غذا نخودآب با شیره مغز تخم معصفر خورد و اگر ضعیف باشد گوشت مرغ در آش اندازد و تنقیه بدن از خلط سودا بمطبوخ ایتیمون و یا بمعجون نجاح یا سناء مکی از هریک چهار و نیم مثقال و قند سفید هفت مثقال اول سناء در قدری آب که مناسب باشد باآتش ملایم طبخ کرده از کرپاس گذرانیده صافی ساخته و قند و معجون نجاح درو حل کرده بوقت صبح یا سحر بمقتضای فصل اختیار کند و نیم روز یا پیشین صبر باید کرد تا عمل دارو منقطع شود بعد از آن شربت از قند هفت مثقال و تخم ریحان شسته یک مثقال در چهار قاشق آب شربت کرده باید اختیار کرد و آش پرهیز را روز دارو بوقت عصر باید اختیار کرد همچنانکه قانون علاج است.

که این از امراض ردیه از اعضای تناسل است که خصیه است و یا ما فوق او از آنچه معدود از امراض او می‌شود و باید دانست که اگر سبب حدوث فتق انفتاح صفاق و انفتاح او باشد که پرده و پوست از شکم است علاج او مشکل است و علاج پذیر نیست و مراد بفتق کشاده شدن مجراست درین مقام و یا دریدن پرده و آمدن روده و شحم و امثال آن در محل کیس خصیه اگر در مجرای او باشد و این فتق بدتر است از آنکه باد در وی فرود آید و یا رطوبت مزلقه در وی فرود آید اما آنکه سبب او فرود آمدن رطوبات باشد علاج او خوردن جلابست هر صباح از زیره و کرویا از هریک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال مجموع بر وجوه مذکور بر نهار باید اختیار کرد و یا هر صباح از گوارش کندر و یا گوارش زیره از هر کدام که حاضر باشد مقدار یک مثقال بر نهار اختیار باید کرد

تحفه خانی، متن، ص: ۵۱۷

و غذا از قلیهای خشک که در آنها از ادویه کاسر ریاح و مجفف رطوبت باشد باید انداخت مثل زیره و بادیان و دارچینی و مصطکی و کندر ازینها یگان‌یگان یا دودو یا اگر رطوبت و باد بسیار باشد از همه بوجه اعتدال باید انداخت و مطبخها از مرغ و گاهی معجون سحر تنها نیز اختیار باید کرد و مقدار یک مثقال بر نهار و ضماد بر محل فتق از اثر آش و جوز سرو و مازو و پوست و آرد باقلی انار باید کرد و اگر رخاوت و رطوبت بیش باشد جفت بلوط نیز درین ترکیب زیاده باید کرد و اجزای ادویه باید برابر باشد و مجموع ادویه کوفته و پیخته و به آب برگ مورد تر و یا مورد خشک در آب جوشیده بآن آب خمیر کرده بر محل علت باید ضماد کرد و اگر چنانچه سبب فتق نزول امعا در کیس بیضتین باشد و این قسمی است که او را اطبا قیله می‌نامیده‌اند و علامت او اینست که اگر صاحب علت بجانب قفا بیند و پای او را بجانب بالا میل دهند این امعا مراجعت بجانب مکان خود می‌کند و علاج این قسم نیز خوردن معجون زیره است و معجون کندر از هر کدام که حاضر باشد یک مثقال است هر صباح بر نهار و غذا نیز از قلایا و مطبخات مذکوره است بادویه مذکوره و ضماد از جفت بلوط و اقماع رمان ترش که مراد محل گل و میوه نارسیده انار است اثر آش و صمغ آلوی بخارا با سیاه و سریشم ماهی و کزمازو و گل سرخ و مازو اجزا برابر بوزن مجموع ادویه کوفته و پیخته و به آب برگ مورد اگر تازه او باشد کوفته و افشرده آب باید گرفت و اگر خشک باشد در قدری آب طبخ کرده با این ادویه مذکوره خلط کرده بر محل فتق باید نهاد و نیک باید بست و نشاید کشاد مگر بعد از یک هفته و اگر علیل را ازین بستن دشوار آید لااقل سه روز و شب نباید کشاد و صاحب این علت می‌باید

تحفه خانی، متن، ص: ۵۱۸

که از بقول و اطعمه نفاخه پرهیز و اجتناب نماید و از ترشیها مطلقا و شیر و جغرات که هم نفاخ است و هم مرطب و مرخی اعضا و از حمام و از بسیاری جماع نیز اجتناب تمام اولیست و از طعام بسیار خوردن و آب نیز و از دویدن و از بالا بشیب آمدن و از شیب به بالا رفتن و چیزهای وزین برداشتن و کشتی گرفتن و سواری بسیار کردن این مجموع موجب زیادتی این مرض است و اما اگر بسبب فتق ریح و باد صرف باشد علامت او آواز قرقر محل فتق است خصوصا بوقت حرکت و مراجعت نفخ بیلا افشردن و دست برو نهادن و علاج درین مقام جلابست هر صباح از تخم کرفس و بادیان رومی و بادیان از هریک دو مثقال و گلگند عسلی هفت مثقال اول ادویه در قدری آب مناسب طبخ باید کرد و از کرپاس گذرانیده گلگند مذکور درو آمیخته نیم گرم بر نهار باید داد و غذا نخودآب با شیر مغز تخم معصفر باید داد و گوشت مرغ و دراج و طیهو و کبوتر بیابانی و کنجشک باید داد و عصابه اگر بالاتر باشد بر محل فتق که مانع از فرود آمدن ریح و امعا باشد باید بر فتق بست و صاحب این علت باید که بحران از جمیع اغذیه و اشربه و فواکه منفخه نماید و هر صباح بر نهار یک مثقال از گوارش زیره را لازم دارد و یا از گوارش سجرنیها که سابقا مذکور شد و ضماد بر محل فتق از تخم سداب و ابگیر و فوتنج و مرزنجوش و شیخ و قیصوم که مراد گل مادرانست و ترمس که باقلی شامیست اجزا برابر کوفته و پیخته و به آب برگ سداب آمیخته نیک برهم زده بر محل فتق باید نهاد و روغنهای حاره محله باید مالید مثل

روغن قسط و روغن ناردین و روغن زیتق و روغن شبت از هریک یا از مجموع اگر علت قوی باشد و گاهی ازین دارو بوجه سفوف باید اختیار کرد تخم کرفس و بادیان رومی و بادیان و کرویا و کندر از هریک دو مثقال و

تحفه خانی، متن، ص: ۵۱۹

زیره دو مثقال و نیم مجموع ادویه کوفته و پیخته هر صباح بر نهار دو مثقال به آب بادیان اختیار باید کرد و یا با جلاب از قند و گاه سبب حدوث این علت اجتماع رطوبات در کیس می‌باشد و این قسم اکثر عارض طفلان می‌شود و بواسطه بسیاری رطوبات ایشان و علامت او آنست که بی‌الا وقت نهادن دست مراجعت نمی‌کند و بسیار کلان می‌شود و علاج او خوردن جلابست هر صباح از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته دو مثقال و بادیان نیم کوفته و بادیان رومی نیم کوفته از هریک دو مثقال و گلکند عسلی هفت مثقال مجموع ادویه اول بر وجوه مذکوره طبخ کرده صافی ساخته گلکند آمیخته نیم گرم بر نهار باید داد و غذا مطبخهای مذکوره و قلیها که در ایشان از ادویه مجففه رطوبات باشد نافع است و اما تدبیر بذل که او مشترک است میان استسقای زقی و این قسم از فتق در کردن خطر است و اگر مقتضی و منجر بهلاک می‌شود و ضماد بر موضع فتق از سرگین و آرد جو و یا از خاکستر چوب شاخهای تاک که در آن قبض بیشتر است و بلوط اجزا برابر کوفته و پیخته و به آب خمیر کرده بر محل علت باید نهاد و یا روغن زیت و روغن زیتق قدری و در جنبدیدستر که بزبان ترکی او را قند زقیری گویند و مرمکی و بوره درو حل کرده بر فتق باید مالید.

[۱۸۷] مقاله در بیان کثرت طمث

که از علل مختصه بزبان است و مراد به طمث خون حیض است از جمله سیلان و بسیار رفتن اوست و اگر حدوث او از سبب بسیاری خون در بدن باشد و امتلائی و برین خون در عروق علامت او فربھی بدن علیله است و ظهور ... خون در رو و بشره مثل سرخی و برخواستن رگی بسبب خون و عدم ضعف

تحفه خانی، متن، ص: ۵۲۰

صاحبش عقب سیلان و عدم حدوث زردی در رو و بشره و خفقان در دل و درین مقام حبس مجوز نیست مگر ... افراط و اسراف در خون شود پس درین چنین باید بست و در اول حدوث علاج فصد است این قسم را از باسلیق و اخراج خون مقدار قوت و طاقت واجب باید کرد و اگر مبالغه در خون رفتن شود یکی از طریق حبس وضع محجمه است یا کدو و آتش بر اسفل سینه علیل باید نهاد مکرر او جذب کرد اما شرط نباید کرد و مقصود درین جذب فقط بجانب مخالف به اخراج خون و بخوردن قرص کهرباست و گل ارمنی از هریک یک مثقال و ربّ بهی هفت مثقال مجموع باهم آمیخته علیله بلیسد و یا در دو سه قاشق آب حل کرده بخورد و غذا درین مقام آش از سماق است با گوشت مرغ و یا بخوردن جلابست از تخم لسان الحمل و تخم ریحان و صمغ عربی از هریک مثقال تف داده بروغن گل چرب کرده همچنان بی هیچ شربتی فروبرد و دیگری که مسکن این علت باشد و گلنار و گل ارمنی و کهربا از هریک دو مثقال و صمغ عربی دو مثقال و نیم و تخم زوف و تخم ریحان از هریک دو مثقال مجموع ادویه غیر از تخمهای کوفته و تخم‌ها و صمغ عربی تف داده مجموع ادویه باهم آمیخته از مجموع دو مثقال در ربّ بهی هفت مثقال آمیخته باید داد و نهادن محجمه بآتش بر ساق و جذب کردن و صافن و فصد صافن نیز درین علت نافع است فرزجه که سبب تسکین خون شود ازین ادویه باید ساخت اقاویا و لحيه التیس که او را آدمیان ترک تکه سفالی می‌نامند و صفت او در معالجات بعضی امراض سابقه مذکور شد و کندر و کزمازو و خون‌سیاوشان و مازو و کاغذ سوخته اجزای ادویه برابر یکدیگر مجموع کوفته و پیخته و در آب برگ مورد تازه و یا آب جوشیده او ادویه را خلط کرده و پاره پشم یا لته آلوده کرده علیله را مبتلا باین مرض بخود بردارد و گاه سبب در

تحفه خانی، متن، ص: ۵۲۱

حدوث سیلان طمث رقت و حدت خون می‌باشد و علامت او زردی رنگ رو است و رقت خون سایل و بسیاری تشنگی و تلخی

دهن و زردی رنگ رگ خون و سرعت بیرون آمدن خون و خبث نفس و بدخلقی و هول و سوزاک و علاج درین صورت خوردن جلابست هر صباح از ربّ بهی هفت مثقال و یا ربّ سیب همین مقدار مذکور با گل ارمنی و یا گل مختوم و صمغ عربی تف داده از هریک یک مثقال مجموع ادویه کوفته و پیخته و یا ربّ بهی و یا سیب خلط کرده علیله بلیید و یا با قدری آب شربت کرده بخورد و غذا آش از زرک و یا سماق و یا از عدس و ازین دو و گوشت مرغ و شیره مغز بادام بریان کرده باید داد داروی که قطع زن و سیلان خون طمث کند و ودع سوخته که مراد کرپاسه است و گل ارمنی تف داده و صمغ عربی تف داده و افاقیا و عصاره لحيه التیس از هریک دو مثقال مجموع ادویه کوفته و پیخته یک مثقال ازین ترکیب در آب سماق و یا آب زوف و یا آب برگ عصا الرای که مراد سرخ مرد است و او را بقله یمانی نیز می نامند و یا در آب برگ و یا شیره خرفه از هر کدام که حاضر باشد بست و دو نیم مثقال مجموع خلط کرده باید آشامید و گاه سبب در سیلان خون افتاج و انشقاق و در بدن عرقی از عروق می باشد و علامت او آنست که بسیار می آید و با درد اندک و علاج او درین مقام خوردن جلابست هر صباح از قرص گلنار و گل ارمنی و صمغ عربی تف داده از هریک یک مثقال یا ربّ بهی هفت مثقال و غذا آش سماق باید داد یا گوشت مرغ با شیره مغز بادام در آش باید کرد و از ادویه ملحه که رگ مقلوع را محکم سازد و فرزجه ساخته باید برداشت و آن مثل کندر و صبر و انزروت از هریک دو مثقال و خون سیاوشان که دم الاخوین می نامند و گل ارمنی یا قبرسی از هریک نیم مثقال لحيه التیس دو مثقال و نیم مجموع

تحفه خانی، متن، ص: ۵۲۲

ادویه کوفته و پیخته و به آب برگ مورد خمیر کرده یا به آب برگ زوف و فرزجه مذکور باید ساخته بردن شیافی که حبس خون کند و مجربست برین وجه باید ساخت مازو و شاخ گوزن سوخته و پوست بیضه مرغ سوخته و دانه خرما سوخته و کاغذ سوخته و ساذج هندی سوخته و سرمه و کهربا و افاقیا و دم الاخوین و گل ارمنی یا قبرسی از هر کدام ازین دو گل و هریک ازین اجزا برابر کوفته و پیخته و به آب برگ عنب الثعلب خمیر کرده شیافها ساخته بوقت حاجت مبتلا باین پلیته بخود بردارد و اگر سبب سیلان خون غلبه آب و رطوبت بر خون باشد که موجب ارخاء اعضاست و سستی قوت ماسکه و بدین سبب تفتیح مجرا می شود و افواه عروق را کشاده می سازد و علامت او بسیاری آب دهن است و قلت شهوت غذا است و قلت عطش و کسل تن و سستی در افعال و حرکات و سفیدی رنگ رو و بشره و تهیج در رو و پشت چشم و علاج او بخوردن جلابست هر صباح از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته دو مثقال و قند سفید هفت مثقال و بادرنجوبیه دو مثقال اول ادویه چنانکه مکرر مذکور شد در قدری آب طبخ کرده صافی ساخته قند مذکور درو آمیخته نیم گرم بر نهار اختیار باید کرد و غذا نخود آب با شیره مغز تخم معصفر باید داد و تنقیه بدن از خلط بلغم بحب ایارج یا بایارج جالینوس باید کرد و با این مطبوخ باید کرد سناء مکی سه و نیم مثقال و بادیان نیم کوفته دو مثقال بادرنجوبیه و قند سفید هفت مثقال اول ادویه در قدری آب طبخ کرده و از کرپاس گذرانیده صافی ساخته قند مذکور درو خلط کرده و پنج مثقال معجون خیارشبر درو حل کرده سحر یا صبح باید اختیار کرد و تا وقت نیمروز و پیشین صبر باید کرد تا عمل دارو منقطع شود و بعد از آن شربت از قند ده مثقال و تخم ریحان شسته یک مثقال در چهار قاشق آب سرد شربت کرده باید خوردن و بعد از دارو دیگر شروع در معالجه باشیای حامضه

تحفه خانی، متن، ص: ۵۲۳

باید کرد مثل قرص گلنار و قرص کهربا یا ربّ بهی و یا سیب و یا صمغ و تخم زوف از هریک بمقداری که سابقا مذکور شد باید اختیار کرد و غذا نیز در آش سماق و زرک یا گوشت مرغ یا طیهو و شیره مغز بادام چنانچه در بعضی معالجه گذشت و از گل ارمنی یک مثقال در آب بهی و یا ربّ از هر کدام که باشد هفت مثقال و این قبل از طعام و بعد از خوردن مجوز است و فرزجه نیز از ادویه سابقه درین مقام نافع است و اگر در خون اسراف شود علیله را غش شود ازین ادویه که مذکور می گردد فرزجه ساخته باید

برداشت سرمه نیک ساویده و تنه کاسه زرگران و گلنار از هریک دو مثقال گل مختوم و زیره از هریک نیم مثقال مجموع ادویه نیک کوفته و پیخته و به آب سماق و یا به آب برگ و شاخ تازه تاک و یا رب برگ عنب الثعلب و یا برگ مورد تر یا خشک و یا به آب بهی هر کدام که موجود شود خمیر کرده و باو لته یا پشم آلوده کرده باید علیه بخود بردارد و اگر چنانچه سبب این بلیه ماده سودا باشد علامت او خشکی دهن است و جفاف و لاغری اعضا و بسبب خشکی ماده را سودا افواه عروق را جفاف طاری شده و ترکیده است و موجب سیلان طمث شده و علاج او خوردن جلابست هر صباح از بادرنجبویه دو مثقال و قند سفید هفت مثقال اول بادرنجبویه در قدری آب بر وجهی که مقرر شد طبخ کرده صافی ساخته قند مذکور آمیخته نیم گرم باید اختیار کرد و غذا نخود آب با گوشت مرغ و مرغان مذکور سابق با شیر مغز بادام باید اختیار کرد و تلین طبیعت در اخراج ماده سودا بمطبوخ ایتیمون و یا حب او مقدار مذکور بحسب قوت و ضعف باید کرد یا حاسبات خون بعد از تنقیه باشیاء مذکوره سابقه باید کرد.

تحفه خانی، متن، ص: ۵۲۴

[۱۸۸] مقاله در بیان احتباس طمث

که مراد بستن خون حیض است قبل از وقتش و سبب احتباس علیه حیض اگر ورم باشد علامت او ثقل است و درد در رحم و تپ و علاج درین صورت فصد است از باسلیق بقدر قوت و واجب و خوردن جلاب از عناب ده عدد و پرسیاوشان دو مثقال و تخم کاسنی دو مثقال و قند سفید هفت مثقال اول ادویه به آب طبخ کرده صافی ساخته قند مذکور در آن آمیخته نیم گرم باید بر نهار اختیار کرد و غذا از ماش مقشر و یا ماء الشعیر یا شیر مغز بادام باید اختیار کرد و جلاب از شربت بنفشه و ترنجبین از هریک هفت مثقال مجموع بروجه مذکوره ترتیب داده بر نهار اختیار باید کرد و گاه سبب احتباس قلت خون در بدن می باشد و علامت او نحافت و لاغری بدن و زردی رو و بشره و تقدم جوع و وقوع استفراغات سابقه و کشیدن رنج و تعب و علاج درین مقام خوردن جلاب و شربتست و قند از هریک هفت مثقال و گلاب هفت مثقال مجموع ترتیب داده باید اختیار کرد و خوردن مفرح یاقوتی و مفرحات قابضه و بارده دیگر که در قرابادینیات در حین علاجات و تدابیر متعین شده است که آن را در قرابادین قلانیسی طلبند و بعضی از مفرحات و معاجین در فصل آخر کتاب ان شاء الله مذکور خواهد شد و مقدار خوردن از مفرحات از یک مثقال تا دو مثقال می توان خوردن و حتی الامکان علیه مبتلا باین مرض را ترک تعب و رنج باید کرد و حرکت نباید کرد و بحمام مناسب باید رفت و بالجمله از هر چه از اغذیه که مولد خون باشد و از اطعمه و اشربه که موجب ازدیاد خون است اختیار باید کرد و اگر چنانچه سبب احتباس بروی باشد که موجب ضیق مجازیست و عروق درین صورت علامت او

تحفه خانی، متن، ص: ۵۲۵

سفیدی رنگ رو است و بشره و نبض بطی دیر حرکت و غلظ قاروره و سفیدی آن و سستی اعضا بدن و بسیاری بول و ثقل در خواب و بعد از خواب و بسیاری آب دهن و علاج صورت خوردن جلابست هر صباح از تخم کرفس و بادیان و بادیان رومی و فوتنج کوهی که مراد کاکوتیست و آن قسم از وی که برگ آن ریزه است از هریک یک مثقال و نیم گلگند عسلی هفت مثقال اول ادویه در قدری آب که لایق ادویه باشد با آتش ملایم طبخ کرده و صافی ساخته گلگند مذکور درو حل کرده بر نهار اختیار باید کرد و غذا نخود آب با شیر مغز تخم معصفر باید داد و از گوشت مرغ و طیهو و دراج و امثال اینها باید اختیار کرد و بر محل ناف علیه کماد از ادویه حاره که موجب جریان خون طمث باشد باید نهاد مثل بسباسه و سنبل و قرنفل و هیل که مراد بآن قاقله صغار است که مشهور و معروف بخیر بو است و قسط و حماما و فقاح اذخر و دارچینی و حب بلسان و جوزبوا از هریک یا بعضی و یا دو ازینها را و یا بیشتر بمقتضای وقت و شدت و ضعف مرض ملاحظه کرده کوفته پیخته باید که ادویه این بسیار نرم کوفته نشود در کیسه انداخته بر محل ناف باید نهاد و فرزجه که قوی باشد در ادرار طمث و فوتنج کوهی و ابهل که ثمره سرو کوهی است که او را اهل

سمرقند برس می‌نامند و او را در کتب طبی ثمره لععر می‌نامند و سداب خشک و پوست حنظل و کندس از هریک دو مثقال مشک دو حبه مجموع ادویه نیک کوفته و پیخته و بروغن زبیب حل کرده و پنبه و یا پشمی باو آلوده کرده مریض باید بخود بردارد و گاه بسیاری فربهی بسبب احتباس طمٹ می‌شود زیرا که مسالک و مجاری را ضغط می‌کند و علامت او ظاهر است بسبب آنکه سبب او بسیار ظاهر است و علاج او فصد از صافن است و اخراج خون بسیار بقدر قوت و طاقت مریضه و استعمال ریاضت و اختیار تعب و گرسنگی و خوردن شربت سکنجین ساده

تحفه خانی، متن، ص: ۵۲۶

هفت مثقال هر صباح در قدری آب و غذا سبکباج باید داد و اما گوشت نباید داد و مراد سبکباج آش بسرکه است و از ترشی و آشهای ترش درین صورت نافع است و بحمام رفتن و چندان نشستن که عرق شود و نشستن در آفتاب بهمین غرض بسیار نافع است و بخوری که ادرار طمٹ کند ازین ادویه که مذکور می‌گردد ترتیب باید داد که میعه سایله و زنجبیل و عاقرقرا و اظفار الطیب که او را در خوشبوها می‌اندازند زیرا که بوی خوش دارد و عود و جاوشیر و کندر از هریک نیم مثقال مجموع کوفته و پیخته و جها ساخته و در مجمره نهاده که در آن آتش می‌نهند و آن را در شیب کاسه که شیب او سوراخ است باید نهاد و علیه مبتلا باین علت را بر بالای او باید نشانید تا بخار بر جسم واصل شود.

[۱۸۹] مقاله در بیان عقر

و مراد بعقر بار ناگرفتن و آبستن ناشدن زن است و حصول آبستن و جبل بدشواری و سبب عقر یا سوی مزاج رحم است و این بر چهار قسم متصور است از اخلاط ماده خون و صفرا و بلغم و سودا و یا ورود برد مکثف مر افواه عروقی که در رحم است و زارین مانع از وصول نطفه است بمحل تکون فرزند و قرار گرفتن او مدت بلوغ و کمال او در رحم و چون برد مکثف باشد هرچند ماده فرزند که نطفه است برحم واصل شود بر موجب کثافت و جمود نطفه شود و این مانع از حصول مطلوبست که وجود فرزند باشد و علامت این سبب رقت خون طمٹ است و قلت او و قلت رنگ خون و متفاوت بودن نبض و صلابت او و سفیدی رنگ رو و بشره و علاج او تبدیل مزاج مریضه است و تنقیه بدن و اگر معالج تشخیص خلطی از اخلاط بلغمی باشد و جلاب درین صورت هر صباح از بادیان نیم کوفته و بادرنجبویه از هریک دو مثقال و گلکند عسلی

تحفه خانی، متن، ص: ۵۲۷

هفت مثقال اول ادویه در قدری آب که مناسب دوا باشد باید طبخ کرد و به نیم آورده از کرپاس گذرانیده صافی ساخته گلکند مذکور درو حل کرده نیم گرم بر نهار باید آشامید غذا نخودآب با شیره مغز تخم معصفر باید داد و چند روز بر همین وجه جلاب و غذا باید خورد تا اثر نضج در قاروره ظاهر شود و بعد از آن تنقیه بحب ایارج فبقرا باید کرد و یا بمطبوخی که درو تربد سفید مجوف تراشیده و طبخ کرده باشد و ماهی زهره و بادیان رومی و تخم کرفس و غیرذلک از آنچه در علاج ماده بلغمی و اخراج آن دخی دارد بصواب دید طبیب متدرب اختیار باید کرد و درین علت از فرزجات نافع مر آبستن را علیه بخود برگیرد فرزجه که موجب تسخین رحم و آبستن باشد زعفران و عود و شب یمانی که مراد زاک بلور است و سماق از هریک دو درم است که یک مثقال و او دانگ می‌شود مجموع ادویه کوفته و پیخته و با عسل آمیخته و نیک برهم زده و پنبه و یا پشمی بآن آغشته کرده بر رحم باید برداشت و این فرزجه بعد از طهر باید برداشت و اما اقل سه روز متعاقب باید برداشت و بعد از برداشتن شوهر با زن باید مجامعت کند تا امتحان درست باشد دیگری ازین اقوی انفعه خرگوش که مراد پنیرمایه اوست و زهره ماهی و زهره شیر از هریک بوزن برابر آن دیگر مجموع باهم خلط کرده پشمی و یا پنبه در آن فروبرده زن بعد از طهر و پاکی از طمٹ بخود برگیرد اما مجامعت شوهر بعد از برداشتن فرزجه شرط است و در همین پنیرمایه تنهای خرگوش خاصیت عجیب و غریب درین باب حکما بیان

کرده‌اند و گفته‌اند که پنیرمایه نر او را اگر فرزجه سازند البته پسر آید و اگر پنیرمایه ماده او را فرزجه سازند البته دختر آید و این را مجرب داشته‌اند و الا این خاصیت در پنیرمایه آهو و بز و بزغاله نیز گفته‌اند و بعضی از حکما گفته که انفحه خرگوش و پس‌افکنده او و عسل هر سه برابر اگر فرزجه سازند البته آبستن شود اگر زن عاقره بوده باشد و این دوا

تحفه خانی، متن، ص: ۵۲۸

را سه روز متوالی باید برداشت و در منشا رعاج که مراد ساوید اوست مقدار یک درم بعد از طهر خوردن مجرب داشته و خوردن تریاق اربعه و تریاق ثمانیه از هر کدام که حاضر باشد مقدار یک درم در شربت بادرنجبویه هفت مثقال خوردن درین علت مفید است و یا تریاق مژودیطوس و یا تریاق فاروق از هر کدام که موجود باشد از یک درم در جلاب حار مثل بادرنجبویه و بادیان رومی از هر یک دو مثقال در قدری آب آمیخته طبع کرده صافی ساخته هفت مثقال قند و تریاق را درو حل کرده نیم گرم باید اختیار کرد و غذا درین مقام نخود آب با شیر مغز تخم معصفر و دارچینی و فلفل و گوشت مرغ و یا گوشت توقلی باید اختیار کرد و قدری زعفران نیز در آش باید انداخت و بعضی بخورات نافعه درین علت رحم را باید کرد مثل این مرکب که مذکور می‌گردد میعه یابسه و قه و حب الغار و زرنیخ و ساذج هندوی و بارزد و سداب از همه برابر یکدیگر گرفته و پیخته و به آب برگ سداب خمیر کرده قرصها باید ساخت و بوقت حاجت یکان قرص بر آتش نهاده در شیب دامن دود باید کرد که بخار آن برحم واصل کند این را تجربه کرده‌اند و مجرب داشته‌اند و گاه سبب در عقر حرارت مجفف می‌باشد که نطفه که ماده طفل است او را خشک می‌سازد و قابلیت تکون فرزند را سلوب می‌گرداند و علامت این قسم صفراویت مزاج است و نحافت بدن و زردی رو و بشره و قلت خون طمث و غلظ او و سواد و علاج درین مقام تبدیل مزاج مریضه است باغذیه و اشربه ملایمه و خوردن جلاب هر صباح از شیر خرفه سی و پنج مثقال و قند سفید هفت مثقال و یا شربت سیب بجای قند هفت مثقال و یا سکنجبین بجای قند هفت مثقال در شیر خرفه مذکور خلط

تحفه خانی، متن، ص: ۵۲۹

کرده بر نهار باید اختیار کرد و غذا ماء اللحم باید اختیار کرد که نصیب وافر بدن از غذا واصل شود و یا زیرباج و گوشت بزغاله اختیار باید کرد و رجوع در غذا بهر چیزی باید کرد که موجب سمن بدن باشد مثل پالوده و فرنی و هریسه و آنچه از آشها متانت و قوت دارد اختیار باید کرد و فرزجه که در علاج به این سبب نافع باشد پیه بط و پیه مرغ هر دو گداخته و علك الانباط مقدار سه مثقال کوفته و درین پیه خلط کرده پنبه و یا پشم درو فروبرده بخود علیه برگیرد و اگر چنانچه سبب بیوست مجفف نطفه باشد و علامت او نحافت و لاغری بدن مریضه است و قلت نطفه علیه و علاج درین مقام ترطیب مزاج مریضه است اغذیه و اشربه مرطبه و بخوردن جلاب هر صباح از شربت بنفشه و یا شربت خشخاش از هر کدام که حاضر باشد هفت مثقال و یا جلاب از قند سفید و گلاب و تخم زوف و یا تخم ریحان باید داد قند بمقدار مذکور و گلاب هفت مثقال و تخم ریحان یک مثقال شسته مجموع در قدری آب که مناسب باشد شربت کرده بر نهار اختیار باید کرد و غذا ماء اللحم از گوشت بزغاله یا بره و یا گوشت ماهی باید اختیار کرد و درین سبب استعمال حمام و مداومت و مواظبت او باید کرد و روغنهای مرطب مثل روغن نیلوفر و روغن بنفشه بادام بر اعضا باید مالید و اگر چنانچه سبب این علت کثرت رطوبت مزلقه باشد که نطفه ماده فرزند است در مکان خود بسبب رطوبت نمی‌ایستد پس مقصود که فرزند است حاصل شود و علامت این سبب سیلان رطوبت است همیشه از رحم و بر تقدیر تکون فرزند چون دو سه ماه می‌گذرد بواسطه بسیاری رطوبت می‌لغزد و فرود می‌آید و علاج درین مقام خوردن گلقلند قندیست و یا عسلی از هر کدام که حاضر باشد مقدار هفت مثقال در مطبوخ از بادرنجبویه و

تحفه خانی، متن، ص: ۵۳۰

بادیان از هر یک دو مثقال در قدری آب طبخ کرده از کرپاس گذرانیده صافی ساخته گلقلند درو حل کرده نیم گرم بر نهار باید

اختیار کرد و غذا نخودآب با شیره تخم مغز معصفر و دارچینی و زعفران و گوشت مرغ و یا توقلی باید اختیار کرد و تنقیه بدن بقی و اسهال بمقیات و مسهلات مذکور سابقا باید کرد و این از اغذیه خشک مثل قلیه و کباب و کرنج و امثال اینها اختیار باید کرد و حقنه که مانع درین علت بسبب رطوبت مزلقه باشد برین وجه باید ترتیب داد سعد و کندر از هریک چهارده مثقال مجموع ادویه در یک و نیم کاسه آب با آتش ملایم طبخ کرده تا نیم بماند از کرپاس گذرانیده و هر روز ازین مطبوخ هفت مثقال و نیم گرم از قبل در رحم حقنه باید کرد و گاه سبب در عدم حصول فرزند برجستن حامله است از بلندی بشیب و یا سبب حرکت عنیفه است کیف کانت و یا سبب اعراض نفسانیست مثل غضب مفرط و یا فرح و غم ناگه اینها اکثر چنین است که سبب اسقاط فرزند بعد از تکون می‌شود و گاه سبب آلام و اسقام بدنی می‌باشد در بار گرفتن و اسقاط فرزند مثل تب تیز و صرع و فالج و درد قوی مثل درد قولنج و وجع مفاصل و یا سبب خوردن مسهل بیوقوفانه و یا فصد و یا بسیاری جماع و یا بسیاری حمام علاج در جمیع آنچه مذکور شد منع اسباب است.

[۱۹۰] مقاله در بیان عسر ولادت

و سبب در دشوار زائیدن فرزند یا ضعف قوت دافعه است یا سبب سمن و فربهی است و یا سبب صغر رحم است خلقتا و اگر سبب ضعف قوت دافعه باشد علاج مالیدن روغنهای ملین است مثل روغن زیتون و روغن کنجد

تحفه خانی، متن، ص: ۵۳۱

و روغن زیت و نشانیدن مریضه در آبهای گرم که درو مثل بابونه و خطمی و اکلیل الملک و مرزنجوش و نماد و برگ کرم و برگ چقدر و برگ صعتر و صعتر درو جوشیده باشد و خرجه کتان باین آبها نیز تر کرده بسوراخ بینی باید فرستاد تا موجب عطسه شود که این علاج در سرعت وضع تجربه یافته است و بوقت آمدن عطسه دهن و بینی را محکم باید گرفت که در سرعت ولادت دخل تمام دارد زیرا که قوت از عطسه تمام مصروف بداخل می‌شود و جهد مصروف بوقوع ترخی و طلق که مراد درد حادث مریضه را بقوت زائیدن است باید داشت و یا جلاب از مشکطرامشیع که نوعی از فوتنج است و پرسیاوشان از هریک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال مجموع بروجه مذکور ترتیب داده نیم گرم اختیار باید کرد و یا سم استر در شیب علیله دود باید کرد که بزود خلاص می‌شود یا وسخ خانه خطاف که فراشتک است دو مثقال در آب گرم قدری حل کرده باید داد که موجب سهولت ولادت است و جمیع اطبای قدیم و جدید را اتفاق است و اما در آن قسم که سبب فربهی و بزیادتی شحم باشد علاج خوبانیدن حامله بشکم و هر دو زانوی او را تکلیف باید کرد بشیب ران خود قریب سازد و بر رحم علیله روغنهای ملینه باید مالید مثل روغن کدو و بنفشه و نیلوفر و روغن پیه بط و پیه مرغ و مغز استخوان گاؤ با موم گداخته و روغن بنفشه نیز در آن خلط کرده بر رحم و میان شکم چرب باید کرد و اگر سبب عسر ولادت هوای سرد باشد که بواسطه آن طریق رحم را کثافت حاصل شده باشد و مانع از خروج فرزند باشد و علاج درین مقام گرم ساختن حوالی میان و قطن علیله است بخرقها گرم کرده و در آوردن بحمام و آبهای گرم ملایم مرخی اعضا بر علیله ریختن و در آبها که در آن مثل بابونه و اکلیل و خطمی طبخ کرده باشد نشانیدن و غذا از

تحفه خانی، متن، ص: ۵۳۲

نخودآب چرب باید داد از گوشت مرغ فربه و یا توقلی و اگر سبب عسر ولادت هوای گرم باشد از روغنهای گرم مثل روغن کنجد و گل و زیتون از آنچه حاضر و حاصل باشد بر مواضع مذکوره باید مالید و حامله را اگر قوتی دارد دو سه قدم حرکت باید فرمود و شربت از آب انارین مشحوم باید داد با قدری ترنجبین صافی مقداری که معالج صواب داند و غذا نیز از اسفناخ و ماش مقشر و نخود از گوشتهای مذکوره در آش باید انداخت.

[۱۹۱] مقاله در بیان احتباس مشیمه و فرزند مرده در رحم

و علاج آن در پیش اطبا مقرر است که هر جا که طلق که درد بوقت زائیدن است متمادی شود و از سه روز و چهار روز گذرد و فرزند بزمین نیاید علامت هلاک فرزند است در رحم و سعی و اهتمام مصروف باخراج جنین می‌باید باشد تا پیش از فساد بیرون آید و بلیه عورات را ازین برتر نمی‌باشد و آلبا بعد از فساد خلاص مشکل است و علاج خوردن جلابست از مشک طرامشیع و پرسیاوشان و ابهل از هریک دو مثقال و ترمس و فوتنج از هریک یک مثقال مجموع ادویه در قدری آب طبخ کرده نیم آورده صافی ساخته هفت مثقال قند آمیخته نیم گرم بر نهار باید اختیار کرد و غذا نخود آب چرب که درو اسفاناخ باشد و عطسه فرمودن بادویه معطسه مثل کندس و سیاه‌دانه و مشک و غیر ذلک از ادویه حاره چنانچه در بینی باید دمید و بوقت آمدن عطسه دهن را نیک باید پوشید تا قوت دافعه را اعانت قوی باشد و فرزند زود بزمین آید و ازین دارو که مذکور می‌گردد حامله را باید داد ابهل که ثمره العرعر است که او را برس غنچه می‌نامند و اسارون و زراوند و

تحفه خانی، متن، ص: ۵۳۳

مشک طرامشیع و پرسیاوشان و عسل لبنی که از هریک ده مثقال مجموع ادویه کوفته و پیخته و بعسل صافی قدر که خمیر شود ادویه مذکور را خلط کرده و مقدار خوردن ازین معجون یک مثقال و نیم است به آب گرم و اگر از ابهل و زراوند و ترمس و تخم ترازیک از هریک دو مثقال کوفته و پیخته و بزهره گاؤ خمیر کرده و شیافها سازند و حامله بخود بردارد موجب سهولت زائیدن است و اگر چنانچه فرزند آید و مشیمه که پرده است که فرزند در آن متکون می‌شود بماند و فرو نیاید موجب هلاک علیله است سعی بلیغ باخراج آن نیز باید کرد و از جمله تدابیر اینست که مقدار یک مثقال پوست خیار شنبر نیک کوفته و پیخته در دو سه قاشق شوربای نخود آب چرب آمیخته بخورد و از عقب شوربای چرب نخود آب اختیار کند و اگر خون نفاس محتبس شود و نیاید و این نیز بلیه عظیم است سعی در انفتاح او باید کرد بخوردن جلاب از بادیان نیم کوفته و تخم کرفس و پرسیاوشان و مشک طرامشیع از هریک نیم مثقال مجموع ادویه در دو پیاله آب بآتش ملایم طبخ باید کرد تا نیمه بماند از کرپاس گذرانیده و صافی ساخته و هفت مثقال قند سفید آمیخته نیم گرم اختیار باید کرد و غذا نخود آب است از گوشت چرب با شیره مغز بادام.

[۱۹۲] مقاله در بیان اختناق رحم

که از جمله امراض ردیه ارحام است و مراد برحم محل تکون و حصول فرزند است و او را امراض بسیار عارض می‌شود و یکی از امراض او اختناق است و این شبیه بصرع و غشی است و مبداء او رحم است و سبب او در اکثر اجتماع منی و نطفه است در رحم و فاسد شدن او مر اطفای حرارت غریزی که

تحفه خانی، متن، ص: ۵۳۴

در رحم است و اختناق ... ماندن او و صعود بخارات ردیه به دماغ و حدوث غشی و صرع ازین ممر و بالجمله استحاله نطفه منیت بسمیت و عفونت و حدوث امراض مذکوره زیرا که رحم عضو غشائی ذکی الحس است و ادراک وافر درو هست و از اندک اذیت متاثر می‌شود و از تصاعد بخارات عفنی به دماغ این اعراض حادث می‌شود و گاه سبب درین علت احتباس خون طمث است در رحم و فساد او و تصاعد ابخره ردیه بدماغ و این علت را نوایب و ادوار می‌باشد و علامت او آنست که هر جا که نوبت قریب شد رنگ او زرد می‌شود و اختلاط و پریشانی در عقل علیله پیدا می‌شود و کسل و ضعف در ساقها و خفقان در دل و صغر نبض حادث می‌شود و رطوبت منخرین و رطوبت هر دو چشم و علیله بقرب نوبت احتباس ارتفاع شیء از اسفل بدماغ و دل می‌کند و درین حین ابطال حس می‌کند و احداث غشی و اختلاط عقل و انقطاع صورت و از دهن کف و لعاب ظاهر نمی‌شود چنانکه در صرع این

احوال عارض می‌شود و علاج او بوقت نوبت مالیدن هر دو قدم علیه است و بستن هر دو ساق او محکم تا بدرد آید و بستن هر دو منخرین او و ریختن گلاب و آب سرد بر روی علیه تا بهوش آید و یا آواز بلند در گوش علیه صحیحه باید کشید و در حین ادویه عطریه خوشبوی را بقرب علیه نباید آورد و درین علت بوئیدن چیزهای ناخوش داشته باشد باید بوئید نقطه و کندس و جندبیدستر و آنچه در رایحه سئیه باینها باشد بدماغ علیه باید داشت که اینها موجب افافه و شعور است و مقصود از بوئیدن اشیاء ممتنعه آنست که وصول رایحه کریهه برحم موجب اذیت و هرب رحم است زیرا که مذکور شد که رحم عضو ذکی الحسّ است و بروایح طیبه مائل است و از روایح ... درین علت میل رحم بجانب اعلی بدن است پس مناسب این است که روایح طیبه

تحفه خانی، متن، ص: ۵۳۵

را به بینی و دماغ ندارند تا میل با عسلی نکند و متنفر شده باسفل رجوع نماید و از جانب اسفل باید که روغنهای خوشبوی بقرب رحم و ران بمالند تا میل رحم بجانب اسفل شود مثل روغن زبیب و روغن نرگس و غالیه درین روغنها حل کرده مالیدن منفعت تمام دارد و جلاب هر صباح از بادرنجبویه و بادیان هریک دو مثقال و گلغند عسلی هفت مثقال مجموع ادویه بر وجوه مذکوره سابقه بآتش ملایم در قدری آب طبخ کرده صافی ساخته عسل مذکور در آن حل کرده نیم گرم بر نهار باید اختیار کرد و غذا نخودآب از گوشت مرغ با شیر مغز بادام و یا بشیره تخم معصفر باید داد و طبیعت علیه را نباید گذاشت که متحسب شود بواسطه آن ضغط کند امعا رحم را بوقت حاجت تلین طبیعت بسناء مکی و شکر سرخ باید کرد باین طریق که اول سنا در قدری آب باید جوشید تا نیمه بماند و مقدار سنا اقلش سه مثقال باشد و الا که علیل قوی باشد پنج مثقال خواهد بود و از کرپاس گذرانیده صافی ساخته و شکر را درو آمیخته دیگر صافی ساخته بوقت صبح یا سحر اختیار باید کرد و تا وقت نیمروز صبر باید کرد تا عمل دارو منقطع شود و بعد از آن شربت از قند هفت مثقال و تخم ریحان شسته یک مثقال با قدری آب و گلاب شربت کرده باید اختیار کرد و یا ازین حب که نوشته می‌شود بعد از ظهور نضج در قاروره اختیار باید کرد ایارج فیکرا نیم مثقال و حب النیل دو دانگ و غاریقون دو دانگ و شحم حنظل دانگی و مقل دانگی و مصطکی دانگی و تربد سفید مجوف تراشیده و بروغن بادام چرب کرده نیم مثقال و بادیان رومی دو دانگ صبر سقو طری نیم مثقال مجموع ادویه کوفته و پیخته و به آب بادیان حبها ساخته هریک به مقداری که فروبردن آسان باشد و مجموع ادویه یک شربت تامه است بوقت صبح یا سحر باید اختیار کرد و تا وقت نیمروز و پیشین صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن شربت از قند و تخم در آن بوجه مقرر

تحفه خانی، متن، ص: ۵۳۶

اختیار باید کرد و غذای پرهیز را در روز دارو بوقت عصر باید اختیار کرد و اگر باین تدابیر علت دور شد فبها و الا دیگر اعاده مسهل باید کرد و تنقیه بدن از فضول بایارجات کبیره مثل ایارج جالینوس و ایارج لوغاذیا باید کرد و فرزجه که ازین علت نافع باشد ازین ادویه که مذکور می‌گردد باید ساخت بوره و زیره هر دو برابر یکدیگر کوفته و بعسل خمیر کرده پنبه و یا پشمی در آن آغشته کرده مریضه بخود بدارد و گاهی تریاق مسما بمعجون و خیر تا مقدار یک مثقال اختیار باید کرد که درین علت قوی نافع است و گاه سبب حدوث این علت قلت مجامعت می‌باشد و اگر مریضه شوهری ندارد باید که شوهر کند و اگر چنانچه شوهر دارد از جمله عللجات درین مقام وقوع جماع است و خوردن جلاب هر صباح از بادیان و تخم سداب از هر یک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال مجموع ادویه اول بر وجوه مقرر سابق در قدری آب طبخ کرده از کرپاس گذرانیده صافی ساخته قند مذکور اضافه کرده نیم گرم باید اختیار کرد و علیه را در آبی که درو مثل بابونه و خطمی و اکلیل الملک و امثال اینها جوشیده باشند باید نشانید تا میان و حوالی ناف مریضه و خم ران او را بروغنهای مفیده چرب باید کرد مثل روغن خیری و خسک و نرگس و تمام و غذا درین مقام نخودآب با گوشت مرغ و یا مرغ بیابانی که تدروست با شیر تخم مغز معصفر و دارچینی و زیره و گاه مقدار هفت مثقال بر نهار از ماء الاصول مذکور سابقا اختیار و اگر ماء الاصول را در شدت مرض با تریاق مزودیطوس مقدار نیم مثقال آمیخته

بعلیله دهند صواب باشد و قی نیز در بعضی اوقات درین علت بسیار مفید است باشیای که سابقا در تدبیر قی مذکور شد باید کرد بعد از قی میل باغذیه یابسه باید کرد مثل قلیهای خشک که درو از ادویه حاره مثل زوف دارچینی و امثال اینها باشد اختیار کرده یا مطنجه که درو کرویا که زیره بزرگ است و شکل و طعم و رایحه او قریب است

تحفه خانی، متن، ص: ۵۳۷

و هماتا که از جنس و نوع زیره است و قولنجان درین مطبجه باید انداخت و صاحب این علت از خوردن فواکه رطبه باید حذر کند مثل هندوانه و شفتالو و امثال این و همچنین از دوغ و شیر و مطلق حموضات و اغذیه بارده غلیظه حذر باید کرد خصوصا از آب بسیار خوردن و اگر چنانچه سبب حدوث این علت احتباس خون طمث باشد سعی معالج می باید مصروف بجریان خون طمث باشد مثل جلاب هر صباح از پرسیاوشان و مشک طرامشیخ و بادیان و تخم سداب از هر یک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال اول مجموع ادویه چنانکه مکررا تقریر یافت طبخ کرده و صافی ساخته و قند مذکور اضافه کرده نیم گرم بر نهار باید داد و اگر چنانچه علیده را درین علت و بدین سبب که احتباس است قوتی باشد فصد از صافن باید مقداری که واجب باشد خون اخراج باید کرد یا از باسلیق و حقه نیز درین علت به این سبب مذکور مفید است اگر چنانچه علت قوی و در ازدیاد باشد و حقه باین اجزا اختیار باید کرد تخم کرفس و بادیان رومی و بادیان از هر یک دو مثقال تخم نام و تخم زعیر از هر یک هفت مثقال مجموع ادویه در مقدار یک و نیم کاسه آب با آتش ملایم طبخ کرده تا نیمه بماند از کرپاس گذرانیده از مجموع این مطبوخ مقدار سی و پنج مثقال با هفت مثقال روغن بابونه و یا روغن شبت آمیخته نیم گرم از جانب قبل از رحم حقه باید کرد و اگر چنانچه علیده بکر باشد علاج او درین شوهر کردنست و بعد از اگر علت باقی باشد علاجات مذکور باید کرد و اطبا درین متفقاند که اگر این علت بکر را عارض شود علاج منحصر درین است.

تحفه خانی، متن، ص: ۵۳۸

«مقاله در بیان اورام رحم و اسباب و علاج آن» [۱۹۳]

و بیاید دانست که اکثر اورام رحم حار و صلب می باشد و سبب اورام رحم یا ضربه و سقطه که رحم را عارض می شود یا احتباس خون طمث است و یا احتباس نفاس و یا عسر و دشواری زائیدن و یا کثرت جماع است و علامت ورم حار تپ تیز است و ضربان در موضع ورم و تشنگی بقوت و تلخی دهن و سواد رنگ زبان و درد سر و گفتن هذیان در بعضی اوقات و احیان و اختلاط و پریشانی عقل و سرعت نبض و تواتر آن و درد در قطن و میان و هر دو خاصره و عسر و دشواری بول و خشکی طبیعه و براز و علاج درین مقام فصد از باسلیق است و اخراج خون بقدر قوت و طاقت و بحسب واجب و خوردن جلاب هر صباح از عناب ده عدد و بنفشه خشک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال بر وجهی که رسم است اول ادویه در قدری آب طبخ کرده صاف ساخته قند مذکور را اضافه ساخته نیم گرم باید آشامید و یا جلاب از شربت بنفشه هفت مثقال و ترنجبین هفت مثقال صافی ساخته در قدری آب گرم بر نهار اختیار باید کرد و غذا ماء الشعیر مطبوخ و بنفشه و خشخاش اختیار باید کرد و یا ماش مقشر با شیر مغز بادام و اسفناخ اختیار باید کرد و یا شربت از شیر خرفه بست و دو مثقال و قند سفید هفت مثقال اختیار باید کرد و ضماد بر ناف علیده از آرد جو و آرد باقلی و عدس و خطمی بنفشه از هر یک دو مثقال و کافور وزن دانگی مجموع ادویه کوفته و پیخته و به آب برگ عنب الثعلب خمیر کرده و یا به آب برگ کشنیز ضماد باید کرد و بر رحم حقه از لعاب و روغنهای بارده باید مثل روغن بنفشه و روغن نیلوفر و لعاب مثل لعاب دانه بهی از هر یک

تحفه خانی، متن، ص: ۵۳۹

هفت مثقال باهم آمیخته نیم گرم حقه باید کرد و اگر درین حقه بابونه و خطمی و لعاب تخم زعیر و آب عنب الثعلب باشد صواب

بود از هر یک هفت مثقال و اگر درو محلل ورم سوزاک باشد و روغن گل با سفیده تخم مرغ برهم زده باید چکانید و اگر بتدابیر مذکوره وجع تسکین نمی‌یابد باید دانست که ورم در طریق جمع ... و علاج بلعابات حاره باید کرد که مفید نضج باشد و اعانت طبیعه در نضج باید کرد بمثل لعاب زعیر و لعاب تخم مرو و روغن زبیب و روغن خیری و هر جا که نضج تمام یابد و منفجر شود بعد از آن سعی در نقا از ریم و چرک ورم باید کرد بحقنه بماء العسل که درو زعیر جوشیده باشند و جلاب هر صباح از شیر مغز تخم خیارین و تخم خربزه از هر یک هفت مثقال و قند سفید هفت مثقال ترتیب داده باهم آمیخته باید بر نهار اختیار کرد و اگر ورم را صلابتی باشد و این دلیل ماده سوداویت و علامت او ثقل در ساقین و صلابت در موضع ورم است و علاج درین مقام خوردن جلابست هر صباح از بیخ سوسن دو مثقال و بادیان دو مثقال و قند سفید هفت مثقال ادویه در مقدار آب که کافی باشد طبخ کرده صافی ساخته قند مذکور آمیخته نیم گرم بر نهار باید اختیار کرد و غذا نخود آب با شیر مغز تخم معصفر باید داد و اگر قوت باشد در خوردن گوشت تاخیر باید کرد تا وسخ و چرک در ورم بیش حاصل نشود و اگر چنانچه ضعف غالب باشد مرغ جوجه در آب باید پخت تا قوت ساقط نشود و تنقیه بدن در ماده سوداوی مطبوخ افیمون و یا بحب افیمون و یا بمعجون نجاح باید کرد و بعد از ظهور نضج در بول و قاروره و در رحم روغن گل که درو مرهم باسلیقون حل کرده باشند باید چکانید و یا مرهم داخلین و میان قطن و ناف را بروغن قسط و شبت و امثال این نیم گرم باید مالید و چرب کرده و در روزی چند نوبت

تحفه خانی، متن، ص: ۵۴۰

در آبی باید نشست که درو بابونه و اکلیل الملک و شبت طبخ کرده باشند و گاهی موم روغن که با شحم بط و شحم بز و مغز ساق گاؤ و موم صافی و روغن یاسمین و روغن بیدانجیر و اندک مقل ساخته باشد بر موضع موم نیم گرم باید مالید و علاج سرطان رحم که از ماده سوداویت و اشتر اورام است و خلاص و نجات ازو مشکل است ارحام را بسیار عارض می‌شود و نشستن در آبهای اشیای مذکوره است مثل خطمی و اکلیل الملک و بابونه و حلبه و زعیر و نام و شبت و چناری و برگ کرم و برگ چقدر و امثال اینها طبخ کرده علیله را در آن تا میان باید نشانید و روغنهای محلل مثل روغن بابونه و زبیب و نرگس و روغن قسط و امثال این باید بر محل ورم مالید و اگر چنانچه در علیله را بیقرار و بی آرام سازد تلین طبیعت علیله باین مطبوخ باید کرد سناء مکی چهار مثقال و نیم پرسیاوشان چهار مثقال و نیم تخم خطمی و تخم کاسنی از هر یک دو مثقال بنفشه خشک و نیلوفر از هر یک دو مثقال و نیم عناب و سپستان و انجیر خشک از هر یک بست عدد مجموع ادویه در یک و نیم کاسه بآتش ملایم طبخ باید کرد تا نیمه کاسه بماند از کرپاس گذرانیده و هفت مثقال فلوس خیارشنب درو حل کرده و از ترنجبین صافی ده مثقال صافی ساخته نیم گرم بوقت سحر اختیار باید کرد و تا نیم روز صبر باید کرد تا عمل دارو منقطع شود و بعد از آن شربت از قند ده مثقال و تخم ریحان شسته یک مثقال در قدری آب که کافی باشد اختیار باید کرد و غذا پرهیز را روز دارو بوقت عصر اختیار باید کرد و غذا نخود آب با شیر مغز بادام یا با شیر مغز تخم معصفر باید داد.

تحفه خانی، متن، ص: ۵۴۱

[۱۹۴] مقاله در امراض مقعد

و از جمله امراض ردیه او بواسیر است و بواسیر عبارت از زیادتی حادث در افواه عروق مقعد است و او سه نوع است ثلولی و عنبی و توتی و این انواع مذکوره را اسما بواسطه مشابهت است به آن سه چیز و آنکه ثلولیست و صلب می‌باشد و در وضع و شکل مثل لدع است و آنکه عنبیست بشکل انگور است و آنکه توتیست بشکل و وضع توتست و هر یک ازینها برنگ نیز مختلف می‌باشند سرخ و سیاه و ارغوانی و دامی و غیر دامی می‌باشد که اعمی می‌نامند آن را که دامی است سیال می‌نامند و این زیادتی مختلف بصفت دیگر نیز می‌شوند باین طریق که خارج مقعد است یا داخل مقعد و علاج در جمیع اینها تقدیم فصد است اگر سیال باشد و

اخراج خون بقدر قوت و طاقت و واجب و خوردن جلاب هر صباح از عناب ده عدد و قند سفید هفت مثقال اول عناب در قدری آب به آتش ملایم طبخ کرده از کرپاس گذرانیده صافی ساخته قند درو آمیخته نیم گرم بر نهار باید اختیار کرد و غذا درین صورت ماش مقشر با شیر مغز بادام باید داد و تلین طبیعت بمطبوخ فواکه و یا بمطبوخ هلیله زرد باید کرد و این تدبیر در حین احتباس طبیعه و احتباس خون بواسیر باید کرد و اما اگر طبیعت را لین باشد و خون بواسیر سیال باشد تدبیر و علاج درین مقام بخوردن قرص کهرباست یک مثقال و گل ارمنی یک مثقال و رب بهی هفت مثقال مجموع در قدری آب حل کرده بر نهار اختیار باید کرد و غذا درین صورت آش سماق است با گوشت مرغ یا طیهو یا درّاج و دوی که از بواسیر سیال نافع است ازین ادویه که مذکور می‌گردد اختیار باید کرد بسد و کهربا و

تحفه خانی، متن، ص: ۵۴۲

ودع سوخته که مراد کرپاسه است و گل ارمنی از هر یک، یک و نیم مثقال هلیله هندی و بلبله و آمله از هر یک سه مثقال و نیم تخم گندنا دو مثقال و مقل ازرق هفت مثقال مجموع ادویه کوفته و بیخته و مقل را جدا کوفته در عصاره کندنا می‌ناشته حل کرده بقیه ادویه را درو خمیر کرده حبّها باید ساخت و مقدار خوردن ازین ترکیب دو مثقال است در آب آهنگران هشت مثقال و مراد به آب آهنگران آبیست که آهنگر آهّن تافته را فرو می‌برد در آن و درین خاصیت حبس خون است و دوی دیگر که نافع است درین علت طراشیت و گلنار و مقل و جفت بلوط و هلیله هندی و بلبله و آمله از هر یک دو مثقال و نیم و حب الّاس یک مثقال و نیم مجموع ادویه نیک نرم کوفته و پیخته و مقل را جدا در عصاره سداب ... او حل کرده و باقی ادویه درو خمیر کرده حبّها باید ساخت و خشک کرده مقدار خوردن ازین ترکیب از یک مثقال تا یک و نیم مثقال آب آهنگر و یا در آب برگ گندنا باید خوردن و صاحب این علت را خوردن آب برگ گندنا مقدار سه مثقال و نیم و روغن چهارمغز هفت مثقال بر نهار بسیار مفید است و بخور از برگ مورد و اقماع بادنجان و تخم مرو و شحم حنظل و پوست مازو و مقل و پیاز و امثال اینها موجب ازاله اوست به مرو در ایام و اسقاط او و اگر بواسیر با درد و الم بسیار باشد بواسطه امتلا و احتباس خون شود از روی علاج درین مقام تفتیح دهنهای عروق مقعد است تا خون سیلان کند و تخفیف در وجع شود و اگر چنانچه دانه‌ها از حواشی مقعد بیرون آمده باشد و غائر در مقعد نباشد بران فلافیون می‌توان نهاد زیرا که مسقط دانه‌های بواسیر است و خوردن اطریفل مقلی و اطریفل صغیر مقدار یک مثقال بر نهار صاحب این علت را بسیار نافع است و اگر درد و الم درین علت بسیار شود تسکین بضماد از ادویه مسکنه

تحفه خانی، متن، ص: ۵۴۳

باید کرد و اکلیل الملک و بنفشه و خطمی و خبازی که معجز دخترک است و شبت از هر یک مقدار هفت مثقال مجموع ادویه کوفته و پیخته با روغن گل آمیخته در موضع درد ضماد باید کرد و یا برگ کرم یک مشت در قدری آب باید جوشید تا مهرا شود و بعد از آن در هاون انداخته نیک کوفته و قدری روغن گل و زرده تخم مرغ خام مقدار طسوجی افیون در آن آمیخته نیک صلایه باید کرد تا همچو مرهمی شود و نیم گرم در روی پنبه ازو نهاده بر وضع بواسیر باید نهاد و ضماد دیگر درین نافع است ازین ادویه اختیار باید کرد و تخم زعیر و تخم گندنا و مقل از هر یک مثقال و نیم مجموع کوفته در روغن زرد گاوین طبخ در هاون انداخته بدسته هاون نیک صلایه باید کرد مثل مرهمی شود و این نیم گرم در محل بواسیر و درد باید نهاد و سفوفی که نافع بواسیر است ازین ادویه که مذکور می‌گردد باید اختیار کرد بابونه و اکلیل الملک و خشک و مغز بادام تلخ و نانخواه و تخم گندنا از هر یک برابر آن دیگر کوفته و پیخته و به آب برگ گندنا خمیر کرده در دیگچه و یا یغلاغوی انداخته بر روی آتش آهسته باید نهاد تا پخته شود و بروغن دانه زرد آلوی چرب کرده مقدار خوردن ازین ترکیب دو نیم مثقال است بر نهار و دوائی که خشک سازنده دانه‌های بواسیر باشد ازین ادویه که مذکور می‌گردد اختیار باید کرد پوست انار و عصاره لحيه التیس که آن را تکه سفالی می‌نامند مردم ترک و جفت بلوط و جوز سرو از هر یک ده مثقال مجموع کوفته و پیخته در آب برگ عنب الثعلب آن را باید خوابانید یک

شب و یک روز و بعد از آن بسیار صلایه باید کرد تا همچو مرهم شود و بر لته ازو مالیده بر دانه‌های بواسیر باید چسپانید و بعد از دیر می‌باید کشاد که نافع از علت بواسیر باشد و دانه‌های آن را خشک گرداند مقل و و کندر و راتینج و تخم هزار اسپند و پوست بیخ کبر جمیع ادویه برابر یکدیگر کوفته و

تحفه خانی، متن، ص: ۵۴۴

پیخته و با عسل و یا آب گندنا خمیر کرده جها ساخته و از شیب کاسه سوراخ و از سرنگون دود باید کرد که بخار آن بمقعد رسد و اما علاج ناحج درین علت اگر چنانچه دانه از مقعد بیرون و بلند باشد قطع است و نهادن داروها مثل فلافیون و سم الفار و مقل تا دانه را بالکلیه اسقاط کند اما در قطع حجام استاد دانا باید و الا محل خطر است و همچنین در نهادن مثل فلافیون و سم الفار نیز خطر است زیرا که اگر چنانچه که دانه عمیق باشد مقرر که تاثیر سم الفار و فلافیون تا آن موضع است که فساد پذیرفته است و آن منتهی بروده می‌شود که آن را امعای مستقیم می‌نامند و سر مقعد سر آن روده است و هر جا که آن سوراخ شد هلاک او دفعتا خواهد بود و ازین جهت است که اطبا درین نوع علاج دیری نمی‌کنند و اگر این چنین علاج واقع شود و دانه که بخیر و سلامت ساقط شود و سوز و درد در محل دانه بسیار شود تسکین مرهم از موم و شحم بط و شحم مرغ باید ساخت و بر آن محل باید نهاد و یا از موم و روغن کوهان شتر و مغز ساق گاؤ باید ساخت و بر آن محل باید نهاد

[۱۹۵] مقاله در بیان نواصیر

و مراد بنواصیر عند الاطبا قروح خبیثه و بشره جند است که درون مقعد می‌شود و این قروح یا نافذ و غایر است و یا غیر اینست و بهر تقدیر علاج قطع است و نهادن ادویه حاده که موجب سقوط قروح و دانه باشد و علاج نواصیر اصعب از علاج بواسیر است زیرا که قروح داخل مقعد و روده است و رسانیدن دوا و مرهم بر آن محل مشکل مرهمی که درین علت نافع باشد که مذکور می‌گردد کبریت نیم مثقال و حجر که مراد سنگ سیاه است که زرگران برای امتحان نقره و

تحفه خانی، متن، ص: ۵۴۵

طلا بر آن می‌مالند و آن را سنگ محک می‌نامند نیم مثقال و پوست انار یک مثقال و نیم و زفت رومی هفت مثقال و روغن چهار مغز هفت مثقال اول زفت در روغن بر سر آتش نهاده باید گداخت و باقی ادویه کوفته و پیخته درو خلط کرده بروی پنبه و یا فتیله مالیده بر محل قروح باید نهاد و اما علاج آنکه غیر نافذ نیست و علامت او آنست که ریح و براز از وی بدر نمی‌آید و یا بدشواری بدر می‌آید و علاج عصر و افشردن اوست تا آنکه دروست قیه و چرک بیرون آید و بعد از آن ازین مرهم که مذکور می‌گردد بر آن باید نهاد دم الاخوین که خون سیاوشان است و سرمه و شب یمانی که مراد زاک بلور است و ترکان او را حف ناش می‌نامند و گلنار از هریک دو نیم مثقال صبر و کندر انزروت از هریک دو مثقال زنگار نیم دانگ مجموع ادویه کوفته و پیخته بروغن بنفشه بادام خلط کرده بر آن موضع باید نهاد و اکثر اطبا برانند که نواصیر علاج پذیر نیست و سعی بسیار در علاج او نمودن بیفائده است زیرا که محل تشویش از تاثیر دوا دور است و دیگر جمیع امراضی که در مقعد حواشی او می‌شود از علاج بعید است زیرا که آدمی را همیشه بغذا احتیاج است و طریق دخول غذا دهن است و طریق خروج او مقعد پس ناچار هرچه خورده شود باید آن از راه مقعد بیرون رود بدین سبب آن محل را همیشه رطوبت ناچار است و مقصود از علاج قروح اندمال و خشک شدن و بصلاح آمدن اوست و این غرض بواسطه رطوبت علی الدوام حاصل نمی‌شود پس بدین سعی در علاج آن غیر از ترضیع اوقات نیست پس صاحبش را تحمل در مدت حیات خود بهتر است و بسیاری را طبیعه اعانت کرده امثال این امراض دفع شده است.

تحفه خانی، متن، ص: ۵۴۶

[۱۹۶] مقاله در بیان اورام مقعد و شقاق

بباید دانست که مقعد را گاه ورمی حادث می‌شود حار که آن غیر ورم بواسیر است و از بواسیر معدود است و شقاق نیز عارض می‌شود و علامت او تب تیز است و درد قوی و سوزاک در محل ورم و علاج درین مقام فصد است و اخراج خون بحسب قوت و طاقت و واجب و خوردن جلاب هر صباح از عناب ده عدد و آلوی بخارا و یا سیاه ده عدد اول عناب را قدری آب باید طبخ کرد و از کرپاس گذرانیده صافی ساخته بست مثقال قند هفت مثقال ترنجبین صافی بآن آمیخته نیم گرم بر نهار اختیار باید کرد و غذا ماء الشعیر که مراد کشک جو است و یا ماش مقشّر با شیر مغز بادام باید داد ضماد بر وضع و جمع از بنفشه خشک و برگ خطمی و عنب الثعلب و خبازی از هریک برابر آن دیگر مجموع ادویه در قدری آب که کافی باشد طبخ کرده مهرا ساخته و اندک روغن گل یا روغن بنفشه بآن آمیخته نیک صلایه باید کرد تا همچو مرهم شود و نیم گرم بر موضع ورم باید نهاد و یا ضماد ازین ترکیب باید نهاد روغن گل و سفیدی تخم مرغ و بوزن طسوجی افیون در آن انداخته نیک صلایه کرده نیم گرم بر آن ورم باید نهاد اگر این ترکیب صلایه در هاون اسرب که دسته همه از سرب باشد کنند نفع بلوغ دارد و یا مرهم اسفیداج بر آن باید نهاد و اسفیداج بر انواع می‌باشد اما درین مقام باین اجزا باید انداخت کندر یک مثقال و اسفیداج قلعی سه و نیم مثقال و انزروت یک مثقال و روغن گل پانزده مثقال و موم چهار

تحفه خانی، متن، ص: ۵۴۷

مثقال اول موم را در روغن باید گداخت و اسفیداج و کندر و انزروت نیک کوفته و پیخته درو انداخته نیم سرد ساخته سفیده تخم مرغ درو انداخته نیک صلایه باید کرد تا نیک خلط شود و مرهمی شود ازین مرهم نیم گرم بر ورم بوقت جمع و الم باید نهاد و اما شقاق مقعد را سبب یا بیوست مفرطه است و حرارت کثیره و یا مرور اخلاط تیز بر مقعد و یا مرور براز و ثفل خشک بر مقعد و علاج خوردن جلابست هر صباح از شربت بنفشه هفت مثقال و ترنجبین صافی هفت مثقال در قدری آب گرم حل کرده باید بر نهار اختیار کرد و غذا ماش مقشّر و کدوی تر اگر بوقتش باشد و در محل شقاق ازین تخمها مرهم ساخته باید نهاد و شحم بط و شحم مرغ و شحم بز و مغز ساق گاؤ مجموع این پیه‌ها را بروغن باید گداخت و بر موضع شقاق باید مالید و اگر با شقاق درد و سوزاک باشد این طلا بر آن باید نهاد سفیده قلعی نیم مثقال سفیده تخم مرغ هفت مثقال کافور دانگ مجموع نیک صلایه کرده بر موضع شقاق باید طلا کرد و یا آب برگ عنب الثعلب و آب برگ کاسنی و آب برگ کشنیز تر و آب برگ خرفه و آب برگ خبازی و آب برگ خطمی از هر یک سیزده مثقال و روغن بنفشه هفت مثقال و موم صافی هفت مثقال اول موم در روغن بنفشه باید گداخت و کتیرا کوفته و پیخته و نیم مثقال درین موم و روغن انداخته و مجموع آبهای مذکوره درین موم و روغن خلط کرده نیک باید برهم زد و صلایه کرده باید برداشت و ازین موم روغن بر محل شقاق نیم گرم باید مالید و اگر از شقاق خون سیلان کند قرص کهربا و یا قرص گلنار یک مثقال در هفت مثقال رب بهی خلط کرده باید بر نهار و بوقت خواب اختیار کرد و غذا ماش سماق و درو از قوابض که در جریان خون بواسیر استعمال می‌کند باید آمیخت.

تحفه خانی، متن، ص: ۵۴۸

[۱۹۷] مقاله در بیان برون و نتر مقعد

و باید دانست که سبب خروج مقعد از محل خود اگر سبب وارم است علاج او در ورم مقعد مذکور شد و اگر بیرون آمدن مقعد سبب استرخای شرح مقعد که حواشی قریب است باشد علامت او دخول اوست بمحل خود باندک مددی و علاج او نشانیدن علیل است در آبی که در وی جوز سرو که میوه اوست و جفت بلوط و اقاویا و عصاره لحيه التیس و مازو کوفته طبخ کرده باشند و یا

گلنار و مازو و سرمه از هریک برابر آن دیگر مجموع ادویه کوفته و پیخته باید بر مقعد بیرون آمده باشند و به پنبه باید برداشت و جلاب هر صباح از سفوف حب الرمان باید اختیار کرد مقدار سه و نیم مثقال با رب بهی هفت مثقال و غذا ماش سماق با شیر مغز بادام و گوشت مرغ باید داد و از فواکه رطبه و شیر و جفرا حذر باید کرد و حمام نیز نباید رفت.

[۱۹۸] مقاله در بیان حدبه و ریاح افرسه

و مراد بحدبه زوال فقرات است بجانب پیش و یا بجانب قفا و مقصود از فقرات پیوند استخوانهای پشت است از محاذاه سینه اگر چنانچه بجانب قفا زایل می شود موجب تحذب در قفاست تقصع در سینه و اگر زوال فقره بجانب پیش است تحذب در سینه است و تقصع در جانب قفاست و گاه زوال فقره بیکی از جانبین یمین و یسار می باشد و درین حین تحذب در جانب خروج است و تقصع در جانب مقابل آن و این قسم را التوا می نامند و اسباب این علت تحفه خانی، متن، ص: ۵۴۹

یا مادیت مثل سقطه و ضربه و یا سبب ورم حار است که در عضلات فقرات واقع شده است و سبب ورم ضغط کرده و قوت زایل شده و علاج آن قسم که سبب او سقطه و یا ضربه است اول فصد است و اخراج خون بقدر قوت و واجب بملاحظه آنکه وجع جذاب است و طبیعت ازین برای اصلاح عضو مأوف خون بسیاری فرستد و این سبب زیادتی وجع و الم می شود پس تقلیل خون واجب است و علامت آنکه سبب ورم حار باشد تب تیز دائمه شبیه بمطبقه و درد قوی و سوزاک در محل درد و عطش و تشنگی غالب و عظم نبض و ناریت بول و قاروره و زردی آن و ثقل در جانب قفا و علاج درین مقام نیز اول فصد از باسلیق و اخراج خون بقدر قوت و واجب و خوردن جلاب هر صباح از عناب ده عدد و عنب الثعلب که انگور شفاست دو مثقال و قند سفید و ترنجبین از هریک هفت مثقال اول عناب و عنب الثعلب را در قدری آب کافی طبخ کرده از کرپاس گذرانیده و قند و ترنجبین مذکور درو آمیخته نیم گرم بر نهار اختیار باید کرد و غذا ماء الشعیر که مراد کشک جو است رقیق پیخته باید داد و تلین طبیعت بمطبوخ تر می باید کرد که قوی نباشد مثل سناء مکی و بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته از هریک دو مثقال و عنب الثعلب درین مطبوخ سه و نیم مثقال باید انداخت و ترید سفید تراشیده بروغن بادام چرب کرده نیم مثقال مجموع ادویه در یک و نیم کاسه آب بآتش ملایم طبخ باید کرد تا نیمه کاسه بماند از کرپاس گذرانیده ده مثقال فلوس خیارشبر ده مثقال ترنجبین درو حل کرده و دیگر از پرویزن موی گذرانیده در تابستان بوقت سحر در زمستان بوقت صباح اختیار باید کرد و تا وقت نیمروز و بعد از پیشین صبر باید کرد تا عمل دارو منقطع شود و بعد از آن شربت از قند

تحفه خانی، متن، ص: ۵۵۰

ده مثقال و تخم اسبغول شسته یک مثقال در چهار قاشق آب شربت کرده باید اختیار کرد و غذای پرهیز را در روز دارو بوقت عصر باید اختیار کرد و هر جا که درد و الم تسکین یابد ضماد که موجب لین ورم باشد باید بر ورم نهاد از کنجد مقشر سیزده مثقال نیک کوفته و برگ مرزنجوش تازه نیک کوفته وزن سه و نیم مثقال و مجموع باهم خلط کرده و دیگر مبالغه در کوفتن باید کرد تا همچو مرهمی شود و بر ورم ازین بکرات ضماد باید کرد دیگر اجزای او اینست مقل هفت مثقال پیه مرغ و پیه بط و مغز ساق استخوان گاؤ و از هریک هفت مثقال که مجموع ادویه بست و یک مثقال باشد اول مقل را در آب گرم حل باید کرد بمقدار آبی که کافی باشد و بعد از آن پیه‌ها را باید گذاخت و باین مقل محلول آمیخته در هاونی بسیار صلایه کرده بر روی لته نیم گرم بر محل ورم باید نهاد فقرات را بروغنهای گرم مثل روغن بابونه و روغن قسط چرب باید کرد و روغن قسط از جهت این علت باین اجزا باید ساخت قسط هفت مثقال سلیخه چهار مثقال مرماخور هفت مثقال مجموع ادویه کوفته و پیخته و در دو کاسه آب باید یک شب و روز خوبانیده و بعد از آن سه حصه ازین آب با دارو مخلوط و یک حصه روغن کنجد مجموع باهم خلط کرده در یغلاغوی پاک

انداخته بآتش آهسته باید جوشید چندان‌ی که آب فانی شود و روغن بماند و علامت خلاص روغن از آب آنست که چوبی در شیب روغن فرو باید برد و بآتش عرض کرد اگر چنانچه در آتش آواز می‌کند علامت آنست که هنوز از آب در روغن باقی مانده است و دیگر باید جوشید تا تمام آب فانی شود اگر چنانچه آواز نمی‌کند علامت آنست که آب تمام فانی شده است بالفعل باید فرود آورد و روغن را باید گرفت که می‌سوزد و ازین روغن علی‌الدوام نیم گرم بر فقاراتی که

تحفه خانی، متن، ص: ۵۵۱

زایل شده است باید مالید و گاه سبب تحذب و تقصع ریح غلیظ می‌باشد که بواسطه آن فقار را از یکدیگر جدا می‌سازد و این قسم را اطبا ریح افرسه می‌نامند و علامت او آنست که باو تب نیست و تشنگی نیز کم است و سوزاک و لهب ازین اعراض کم است و اکثر چنانست که حدوث این علت به این سبب خاص که بعد از درد پشت حادث می‌شود و علاج او خوردن جلابست هر صباح بادیان و بادیان رومی و بیخ سوسن تراشیده از هریک دو مثقال و گل‌قند عسلی هفت مثقال اول ادویه بروجه مذکور در قدری آب طبخ کرده صافی ساخته و گل‌قند درو آمیخته نیم گرم بر نهار اختیار باید کرد و غذا نخودآب با شیره مغز بادام باید داد و هر صباح از ماء الاصول که باین اجزاست باید اختیار کرد و بیخ سوسن و پوست بیخ بادیان و پوست کرفس و پوست بیخ کبر و پوست بیخ غافث از هریک سیزده مثقال تخم بادیان و تخم کرفس و بادیان رومی و شبت از هریک سه و نیم مثقال مجموع ادویه در دو سه کاسه آب بآتش آهسته طبخ باید کرد تا نیمه بماند از کرپاس گذرانیده صافی ساخته پنجاه مثقال عسل درو آمیخته یک جوش داده در ظرفی باید نگاهداشت و هر صباح هفت مثقال در دو سه قاشق آب گرم باید خورد و بر فقار زایله از روغن بید انجیر باید مالید و یا روغنی که باین اجزا ترتیب داده باشد زنجبیل دو نیم مثقال خسک نیم کوفته هفت مثقال مجموع در یک و نیم کاسه آب بآتش ملایم طبخ باید کرد تا نیمه کاسه بماند صافی ساخته نیم کاسه روغن کنجد باو آمیخته دیگر باید طبخ کرد تا آب برود و روغن بماند و

تحفه خانی، متن، ص: ۵۵۲

ازین روغن بوقت حاجت نیم گرم باید مالید و تلین طبیعت بمطبوخ سورنجان باید کرد یا بحب سورنجان که باین اجزاست سورنجان یک مثقال تربید سفید مجوف یک مثقال حب النیل و غاریقون از هریک دو دانگ از مثقال بادیان رومی دو دانگ صبر سقوطری چهار دانگ مقل و مصطکی از هر یک دانگی مجموع ادویه کوفته و پیخته و به آب کرفس خمیر کرده جها باید ساخت هر یک بمقداری که توان فروبردن و مجموع یک شربت است و بوقت سحر اختیار باید کرد و صبر باید کرد تا وقت نیمروز و یا پیشین تا عمل دارو منقطع شود و بعد از آن شربت از قند ده مثقال و تخم ریحان شسته یک مثقال در چهار قاشق آب شربت اختیار باید کرد و غذای پرهیز را روز دارو و آخر روز وقت عصر اختیار باید کرد و آن غذا نخودآب است با شیره تخم معصفر و گوشت مرغ و اگر چنانچه از علت باقیمانده و نطولات که موجب کسر ریحان باشد باید کرد مثل بابونه و اکلیل الملک و شبت و نماد و مرزنجوش و برگ کرم و برگ بید انجیر و برگ ریحان و برگ خطمی از هر یک یک کف مجموع ادویه در قدری آب طبخ باید کرد تا مهرا شود و نیم گرم بر فقرات نطول باید کرد که وضع محجمه که درو آتش باشد بر فقرات زایله نهادن و بمجرد جذب اکتفا کردن بسیار نافع است و مقصود از مجرد جذب آنست که اخراج خون واقع نشود و اما در آنکه سبب سقط ضربه باشد بعد از فصد و یا پیش از فصد تسویه آن فقره عظیم که بیرون آمده است برفق و تامل باید کرد در آن عضو بمحل خود و طلا بر آن عضو از اطلیه حاره جاذبه باید کرد مثل این ادویه که مذکور می‌گردد قسط و کبر و سنبل و کرم و سلیخه از هریک مساوی مجموع ادویه کوفته و پیخته با قدری سرکه آمیخته باید طلا کرد و گاه هست که سبب در حدوث این علت تشنج می‌باشد

تحفه خانی، متن، ص: ۵۵۳

و اگر واقع شود نیز بسیار قلیل الفلاح و نجات است و بسیار سریع القتل و علاج ندارد.

[۱۹۹] مقاله در بیان مرض دوالی

و مراد بدوالی اتساع عروق یک ساق است و یا هر دو ساق بواسطه نزول مواد باین مواضع و اکثر عروق این علت بیگان و حملان و درود اگر آن را و آن کسانی که احوال ثقلیه برمی‌دارند می‌شود و آن کسان را که در خدمت سلاطین همیشه برپا می‌ایستند و علامت حدوث این مرض ظهور عروق و رگهای کبود بر ساق است و علاج او فصد از باسلیق است و اخراج خون بقدر قوت و طاقت و واجب و خوردن جلاب هر صباح از عناب ده عدد و عنب الثعلب دو مثقال و قند سفید هفت مثقال مجموع بر وجهی که مکرر مذکور شد ترتیب داده نیم گرم بر نهار اختیار باید کرد و غذا ماش مقشر و نخود مقشر با شیر مغز بادام و تلین طبیعت بعد از ظهور نضج در قاروره و تنقیه از اخلاط سوداوی بمطبوخ افیمون و یا بحب افیمون و هر جا که تنقیه از اخلاط مذکور شد عروق مذکور را بعد از تنقیه فصد باید کرد و مقصود از عروق مذکوره همین رگهاست که بر ساق ظاهر شده است و ممتلی از خلط است و برفق باید مالید و دست بر آن باید کشید تا آن عروق را ذبول و ضموری شود باید نیک محکم و استوار محل ظهور آن عروق را بست و صاحب این علت را از خوردن اغذیه و اطعمه غلیظه حذر باید کرد خصوصا اغذیه که مولد سودا باشد مثل گوشت گاؤ و گوشت تکه خصوصا که تکه ... باشد و باید که صاحب این علت راه کمتر رود و چیزهای گران بر ندارد.

تحفه خانی، متن، ص: ۵۵۴

[۲۰۰] مقاله در بیان مرض داء الفیل

و مراد بداء الفیل و عظم ساق و قدم است بر وجهی قبیح و وجه تسمیه ظاهر است زیرا که ساق صاحبش مشابه ساق و پای فیل می‌شود سبب او انصباب ماده سوداویست بساق و قدم و علامت او کمودت و کبودی ساق است و قدم و دایم اندک جراحی و قروچی ظاهر است و حرارت و کیفیت در بعضی احوال می‌باشد و علاج درین مقام فصد باسلیق است و اخراج خون بقدر قوت و طاقت و سن صاحب علت و وقت فصد و استفراغ خلط سوداوی بعد از فصد بمهلت و مدت قریب بمطبوخ افیمون و سبب او و قی را درین علت منفعت بلیغ است اگر در هر هفته دو نوبت واقع شود اما خلط گردد حاجت نیست باین طریق که کس ملاحظه آن کند که یکبار قی در اول هفته واقع شد بار دیگر در آخر هفته واقع شود این نمی‌باید کیف ما اتفاق قی می‌باید کرد و خوردن این حب که مذکور می‌گردد این علت نافع است و اجزاء او اینست قنطوریون دقیق تخم حنظل از هر یک دانگی و نیم تربد سفید مجوف تراشیده و بروغن بادام چرب کرده یک مثقال مقل و کتیرا و مصطکی از هر یک دانگی مجموع ادویه کوفته و پیخته و به آب بادیان خمیر کرده جبهها باید ساخت و این نیک شربت است و بوقت سحر بعد از ظهور نضج در قاروره اختیار باید کرد تا وقت نیمروز صبر باید کرد تا عمل دارو منقطع شود و بعد از آن شربت از قند و تخم ریحان و آب بمقداری که بکرات مذکور شد باید خورد و غذا را روز دارو بآخر روز اختیار باید کرد و بعد از تنقیه بدن از خلط فاسد فصد از مابض زانو باید کرد و اخراج خون بقدر قوت و واجب باید کرد و اول از جانب قدم بطرف بالا بعصابه پا

تحفه خانی، متن، ص: ۵۵۵

را محکم باید بست و مراد بمابض زانو آنست که محل اتصال ساق بارانست و در آن محل رگ بعد از استوار بستن ظاهر می‌شود و حجام دانا را باید فرمود که بکشاید و هر گاه بدن استفراغ یافت بطریق مسهل و فصد ضماد مناسب بر محل عظم ساق باید نهاد و از مثل خاکستر چوب گرم و نمک و آرد شیلیم که جبههای سیاهست که در میان گندم حاصل می‌شود و به آب چوب تاک اگر بوقتش باشد و یا به آب سداب و یا به آب برگ انجیر خمیر کرده بر محل علت باید نهاد و طلا باید کرد و بست و تا گذشتن دو سه روز نباید کشود و بعد از کشودن دیگر از همین اشیا باید طلا کرد و اصحاب این علت را نیز بسیار نباید راه رفت و بسیار برپا نباید ایستاد

و اغذیه غلیظه مثل هریسه و گوشت گاؤ و آنچه غلیظ باشد پرهیز باید کرد خصوصا غذا که مولد سودا یا بلغم باشد اگر چنانچه سبب این علت انصباب خلط بلغم باشد بقدم و ساق و علامت او غلظ ساق و قدم است بی احساس رنگ سرخ و حرارت محل ورم است و آنچه بارد است و انفجار نیافته و منجر بقرحه نشده است علاج او خوردن جلابست هر صباح از بیخ سوسن و بادیان از هر یک دو مثقال و گلکند عسلی هفت مثقال مجموع ادویه بر وجه مقرر و مذکور طبخ کرده و صافی ساخته و گلکند درو آمیخته نیم گرم بر نهار باید اختیار کرد و غذا نخود آب با شیره مغز تخم معصفر باید داد و گوشت سبک مثل گوشت مرغ و در بسیار خوردن غذا تامل باید کرد و کمتر باید خورد و خصوصا بشب نباید خورد و بعد از ظهور نضح در بول تنقیه بدن از خلط موجب علت بحب صبر و یا بحب سورنجان باید کرد و یا بمعجون سورنجان و همیشه ملازمت و مداومت بقی باید کرد که درین علت قوی نافع است و می باید که در هر هفته کمتر از سه بار نباشد مقی قوی درین باب بیخ خربزه و تخم نیم کوفته خربزه و شبت و تخم ترب و برگ او اگر بوقتش باشد بادیان

تحفه خانی، متن، ص: ۵۵۶

و کنکرزد که مراد صمغ حرشف است و مراد بحرشف تراب القیء است از هر یک ازین ادویه سه مثقال و نیم مجموع ادویه نیم کوفته در قدری آب که کافی باشد طبخ کرده به نیم آورده از کرپاس گذرانیده صافی ساخته و اندک نمک درو انداخته و هفت مثقال عسلی درو خلط کرده اگر بر بالای غذا واقع است بهتر است خورده لحظه صبر باید کرد. اگر بخود اجابت کند بهتر و الا پر مرغ در روغن کنجد چرب کرده بحلق باید فرستاد قی باید کرد و بعد از قی گرسنگی بهتر است و خوردن اطرینفل صغیر یک مثقال و هر روز باید که صاحب این علت زیاده بر یکبار غذا نخورد صاحب این علت را حذر کردن از اغذیه غلیظ ضروریست خصوصا که مولد بلغم و سودا باشد و از فواکه رطبه مثل خربزه و شفتالو و هندوانه و غیر ذلک آنچه تر و آبدار باشد البته حذر باید کرد و از بقول و تره بادرنگ نیز اشد حذر واجب است و ازین سفوف که مذکور می گردد اختیار باید کرد که بسیار نافع است فلفل و زنجبیل و کندر از هر یک دو مثقال قردمانا و کرویا از هر یک دو نیم مثقال مجموع ادویه کوفته و پیخته مقدار خوردن ازین سفوف بر نهار یک مثقال است و زیاده برین مجوز نیست زیرا که حرارت بسیار دارد و مزاج را متنفر می سازد مر با صبر و کندر و مرو افاقیا و تخم برنجفه که او را رطبه می نامند ادویه برابر کوفته و بقدر آب غن الثعلب خمیر کرده بر پا طلا باید کرد و راه بسیار چنانکه مذکور شد نباید رفت و از دویدن حذر باید کرد.

[۲۰۱] مقاله در بیان عرق النساء که عوام الناس آن را رگ قیفا می نامند

و مراد باین مرض درد و المی است بر رگی که از بیرون بکعب فرود آمده منتهی می شود عارض می گردد و اگر امتداد می یابد البته بقرح می انجامد و علامت او

تحفه خانی، متن، ص: ۵۵۷

وجع شدید است و احساس الم در جانب وحشی و اشتداد وجع در هوای سرد و بخوردن اشیاء بارده و علاج خوردن جلابست هر صباح از بادیان و بادیان رومی و تخم کرفس از هر یک دو مثقال و گلکند عسلی هفت مثقال مجموع بدستور سابق ترتیب داده و نیم گرم بر نهار باید اختیار کرد و غذا نخود آب با شیره مغز بادام و یا مغز تخم معصفر باید داد و صاحب این علت را در اغذیه و اطعمه غلیظه و بسیار خوردن غذا حذر باید کرد خصوصا در شب و از جمیع فواکه و بقول رطبه پرهیز واجب است و خوردن آب سرد بسیار مضرت می رساند از آن نیز اجتناب باید کرد و باید که عضو دردمند را بضمادهای قلیل التحلیل ضماد نکند و یا بچیزی که بارد باشد زیرا که این عضو بسیار گوشت است و تا آنکه قوت دوا بآن عرق و عصب رسد قوت دوا باطل می شود و سبب در اشیاء بارده ظاهر است زیرا که دوا بارده به برودت خود تکثیف عضو می کند و مرض را تقویت می کند و چون سبب بارد نهادن

چیزهای بارد علاج-بضد نباشد و خلاف قانون علاج باشد و هر جا که در بول و قاروره اثر نضج ظاهر شود تلین طبیعه بمطبوخ سورنجان و یا بحب سورنجان مذکور باید کرد و یا بحب صبر باید کرد و یا بنقیع صبر باید کرد که معالج استعمال ملینات و مسهلات و حبوب که موجب اخراج خلط بلغمیست تا نضج در اخلاط حاصل نشود نکند زیرا که اگر این قانون مرعی نشود رقیق اخلاط دفع شود و غلیظ بماند و متحجر شود و مرض اشد از سابق شود و بعد تنقیه تمام ضماد ازین ادویه بر محل وجع باید کرد و اجزای او برین وجه است مرزنجوش و ورق الغار و گل بابونه و اکلیل الملک از هر یک هفت مثقال تخم هزار اسفند که آن را در کتب طبی حرمل می‌نامند دو نیم مثقال مجموع ادویه کوفته و پیخته و بمقل محلول در آب گرم خلط کرده نیک برهم زده تحفه خانی، متن، ص: ۵۵۸

بر محل وجع ضماد باید کرد و هر جا که ضماد از محل او دور سازند باید که به آب گرم بشویند و باین ادویه که مذکور می‌گردد بطول باید کرد اکلیل الملک و بابونه و شبت و قنطوریون دقیق و پوست بیخ کرفس و حاشا و صعتر و جندقوقی مجموع در قدری آب طبخ کرده صافی ساخته نیم گرم بر عضو نطول باید کرد درین علت قی را فائده بسیار است و در هر هفته سه بار قی باید کرد که موجب فلاح و نجات است و ضماد ازین ادویه باید کرد پوست بیخ کبر و قوتنج و عاقرقرا از هر یک هفت مثقال و عصاره قثاء الحمار و حب الغار از هر یک دو نیم مثقال نظرون و قسط و مرمکی از هر یک نیم مثقال حب الرشاد که مراد تخم تراتیزک است نیم مثقال مجموع ادویه کوفته و پیخته و یک مثقال زفت رومی در ده مثقال روغن زبیب و یا روغن زیت و یا روغن کنجد گذاشته ادویه درو خلط کرده ضماد بر موضع درد و الم باید کرد و اگر چنانچه علت باین تدابیر و علاجات شفا یافت نیک و الا رنج بسیار در معالجه این علت نمی‌باید برد زیرا که محل تمکن ماده این علت عمیق است و اثر دوا زود نمی‌رسد و اخراج نمی‌یابد و حقنه را نیز درین علت منفعت عظیم است و باید که باین اجزا واقع شود خسک و قسط نیم کوفته از هر یک یک کف شبت و بابونه و سداب از هر یک چهار مثقال و نیم قنطوریون دقیق و پوست بیخ کبر از هر یک هفت مثقال حله و تخم زعیر هر یک دو مثقال و نیم سناء مکی هفت مثقال و سبوس گندم یک کف زیره دو مثقال مجموع ادویه کوفته در سه کاسه آب باید جوشید بآتش ملایم طبخ باید کرد تا نیم کاسه بماند از کریاس گذرانیده ابکامه و روغن قسط و روغن ناردین و روغن سوسن از هر یک هفت مثقال بوره ارمنی دو دانگ فلوس خیارشبر ده مثقال درین مطبوخ حل کرده دیگر از پرویزن موی گذرانیده نیم گرم در خانه معتدل الهواء تحفه خانی، متن، ص: ۵۵۹

بدو دفعه در یک روز عمل باید کرد و در تابستان بوقت صباح و در زمستان بوقت نیمروز باید که اول پیش از عمل شوربای نخودآب خورده باشد و اگر علت مزمن شود باید که صاحب علت در قی اهمال نکند و حقنه نیز بتکرار که بسیار مفید است و در مسهلات قنطوریون دقیق و سورنجان بقدر مذکور سابق زیاده باید کرد زیرا که این ادویه را در قطع این ماده تاثیر عظیم است و اگر اندکی از بوزیدان نیز زیاده کند صواب در معالجه این حتی الامکان تقصیر در اوایل نباید کرد مگر آنکه از هیچ دوی تاثیری بوجود نباید اگر چنانچه درد و الم اشتداد یابد اختیارات مخدرات باید کرد و درین جا ... مگر آنکه موانع قویه باشد او از جمله مخدرات نافع فلونیاست و بر شعنا مقدار دو نخودی و باید که علیل بر بالای این معاجین اختیار حموضات نکند که مهلک است و استعمال مخدرات تا احتیاج شدید شود ارتکاب و اختیار نباید کرد و سبب در تجویز مخدراتست که علیل را زمانی از الم و وجع راحتی حاصل شود و قوت ساقط نشود تا باز مراجعت باصل علاج توان کرد و از ادویه که صاحب این علت را نافع است خوردن این سفوف است که مذکور می‌گردد سورنجان سه مثقال و نیم بادیان و مغز بادام مقشر از هر یک دو مثقال زعفران دو دانگ سناء مکی هفت مثقال قند سفید برابر مجموع ادویه کوفته و پیخته مقدار خوردن ازین ترکیب دو مثقال است به آب سرد و موضع الم و وجع را بروغن که از قثاء الحمار و قسط و روغن زبیب و چیزی که در مواضع آن را بحی العالم تفسیر کرده که همیشه بهار است و صاحب این علت را در آبهای و چشمهای کبریتی غوطه خوردن بسیار نافع است و آنچه بدینها ماند از آنها نفع بلیغ دارد و اگر این

معالجات موجب شفا و نجات وی نشود بر حق و رک محجمه

تحفه خانی، متن، ص: ۵۶۰

باید نهاد بآتش و جذب بلیغ و اخراج خون و یا علتی که مراد زلوکست بر حق باید نهاد تا جذب بلیغ کند زیرا که جذب علق از محجمه اقواست و مواد غلیظه را از محل آفت جذب می‌کنند و بعضی از حذاق اطبا گفته‌اند که مقدار یک مثقال نطف سفید درین علت با هفت مثقال شربت بادرنجبویه و یا ماء العسل و یا نیبذ باید خورد و اگر باین نیز نشود بمقتضای آخر الدواء المکی عمل نموده داغ باید کرد تا رطوبات فاسده مجتمعه که موجب این علت شده است فانی شود.

[۲۰۲] مقاله در بیان وجع المفاصل و نقرس

و مراد بوجع المفاصل درد و المی است که مفاصل اعضا را عارض می‌شود و اگر چنانچه این وجع در مفاصل قدمین و انگشتان پا است و آن را نقرس می‌نامند و سبب شدت این وجع ضیق موضع و محل ورم است و ورم نمی‌گذارد که خون مصلح باین موضع نفوذ کند و موجب تمدید عضو شود و بواسطه کثرت اعصاب متصله باعضاء بواسطه و با طابی که اعصاب و اعضا را احاطه کرده است و کثافت جلد این مواضع ماده این علت بتحلیل نمی‌رود و ماده این علت را اطبا بعید از نضح داشته‌اند زیرا که ماده این مرض در اعضای عصبانیست و در غایت برودت و کثافت و غلظت است بسبب برودت عصب و در اکثر سبب حدوث این علت ضعف مفاصل است و انصباب مواد باین مفاصل ضعیفه و مواد موجب علت با خون است و صفرا و بلغم و یا سودا و یا مرکب ازینها و این بدو طریق می‌تواند بود که مرکب از مجموع اخلاط اربعه باشد و یا مرکب از دوی ازینها ترکیب خون با صفرا و ترکیب بلغم با سودا یا ترکیب خون و صفرا و بلغم و سودا و یا ترکیب از خون و

تحفه خانی، متن، ص: ۵۶۱

بلغم و یا ترکیب از خون و سودا و این احتمال رابع است و بسیار کم است که این علت از انصباب یک خلط پیدا شود پس در تدبیر نظر معالج باید در آن باشد که از کدام حادث شده است بر آن وفق در علاج اهتمام نماید و اگر چنانچه مرکب باشد در تدبیر بحسب اغذیه و ادویه و اشربه و ضمادات و آنچه از ادویه موضعه است بر وفق آن ترتیب داده بر مریض ایراد کند و بیاید دانست که اطبا برین متفق‌اند که علت وجع المفاصل عورات و خواجه سرایا و اطفال را بسیار کم می‌شود و سبب این گفته‌اند که در ایشان صفرا کم است و این علت اکثر در اشخاص که دموی و بلغمی مزاج‌اند حادث شود و صفراوی مزاجان را بسیار بقوت می‌شود و کسانی که ایشان را در کتخدائی و مباشرت حرص است نیز بسیار می‌شود و خصوصا که مباشرت بر امتلا واقع شود و اگر چنانچه سبب حدوث این علت خون باشد علامت او غلبه خون است و شدت وجع ضربانی و حرارت پس آن عضو و مفصل که این وجع درد است و علاج درین مقام فصد است اگر چنانچه این درد در دست راست باشد فصد از دست چپ باید و اگر چنانچه در دست چپ باشد از جانب راست باید کرد و اگر چنانچه این علت در پای چپ باشد فصد از دست راست باید کرد و اگر چنانچه در پای راست باشد فصد از دست چپ باید کرد و وقت اخراج باید کرد و باسلیق باید زد و بر موضع وجع خرقه کتّان که تر کرده بر برف و یا یخ سرد کرده باشند باید نهاد و طلا بر آن عضو از صندل سفید و شیاف مامیثا و فوفل و سفیده قلعی و گل ارمنی و پوش دربندی که او را پوش ترک نیز می‌نامند و گل سرخ ادویه برابر یکدیگر کوفته و پیخته و بگلاب خلط کرده باید طلا کرد و از شرط طلا و ضماد آنست که بعد از طلا کردن

تحفه خانی، متن، ص: ۵۶۲

آن مقدار صبر باید کرد که دارو بر آن عضو خشک شود و دیگر باید نهاد و بر همین وجه هر طلا و ضماد را کمتر از سه چهار نوبت نباید نهاد تا منفعت و مضرت معلوم شود و نهادن طحلب که او را در سرکه یک روز گذاشته باشند در مفصل بدرد نیز بسیار

نافع است و مراد بطحلب جامه است که سبز بر روی آب ... باشد ... نمی کوفته و با سرکه آمیخته بر عضو مؤلف مالیدن نیز بسیار نافع است و مسکن درد است و بوقت شدت و درد اگر ماده مرض خون و صفرا باشد پاشیدن آب سرد یا یخ یا برف بر محل درد بسیار نافع است و خوردن جلاب هر صباح از عناب ده عدد و عنب الثعلب و تخم کاسنی از هریک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال مجموع ادویه بوجه مقرر طبخ کرده صافی ساخته قند مذکور آمیخته نیم گرم اختیار باید کرد غذا ماش مقشر با شیر مغز بادام و اگر چنانچه باو درد باشد غذا ماش مقشر با شیر مغز بادام که درو تخم کاسنی جوشیده باشند و جلاب درین صورت آب انارین که با شحم افشرده باشند مقدار بست و دو نیم مثقال و قند سفید هفت مثقال مجموع ترتیب داده بر نهار اختیار باید کرد و طلا بر عضو و مفصلی که وضع دارد از صندل سفید و عصاره حی العالم که مراد آب افشرده برگ همیشه بهار است و یا آب برگ کاهو آمیخته و یا به آب هریک ازینها و مقدار نیم نخود افیون درو حل کرده بوقت درد در پیوند طلا باید کرد و یا ضماد بر محل درد از آب کشنیز تر و آب برگ حی العالم و پوست خشخاش کوفته و پیخته و با این آبهای مذکور آمیخته ضماد باید کرد و یا آب تخم اسبغول با قدری سرکه نیک برهم زده بر محل درد باید ضماد کرد و این طلاها و ضماد وقتیست که سبب صفرا و یا خون باشد و تلین طبیعت بعد از ظهور نضح در بول و قاروره باین مطبوخ که مذکور می گردد باید کرد سناء مکی سه مثقال و نیم عنب الثعلب و بنفشه خشک یا تر و نیلوفر و تخم کاسنی و تخم خبازی که مراد تخم معجز دخترک

تحفه خانی، متن، ص: ۵۶۳

است و تخم خطمی از هریک دو مثقال سورنجان سفید یک مثقال و دو دانگ پوست هلیله زرد و یا هلیله سیاه از هریک چهار مثقال و نیم گل سرخ سه مثقال و دو دانگ مجموع ادویه در یک و نیم کاسه کلان تر آب طبخ باید کرد تا نیم کاسه بماند از کرپاس گذرانیده و صافی ساخته و ده مثقال فلوس خیارشبر درو حل کرده و ترنجبین صافی هفت مثقال آمیخته بوقت سحر یا صبح اختیار باید کرد و تا نیم روز صبر باید کرد تا عمل دارو منقطع شود بعد از آن شربت از اسبغول شسته یک مثقال و قند ده مثقال در چهار قاشق آب شربت کرده باید خوردن و غذا در آخر روز بوقت عصر ماش مقشر و شیر مغز بادام باید داد و اگر چنانچه وجع بسیار شدید باشد در طلا و ضماد مخدرات البته باید کرد مثل خشخاش سیاه و بیخ تفاح از هریک یک مثقال و دو دانگ و افیون دو دانگ و زعفران دو دانگ و تخم اسبغول دو مثقال مجموع ادویه نیک کوفته و به آب برگ کاهو و به آب برگ حی العالم آمیخته بران عضو دردمند ضماد باید کرد و اگر سبب علت صفرا باشد علامت او زردی رو و زبان و حرارت ملمس عضو دردمند و شدت عطش و سوزاک در وجع و تشنگی قوی و سرعت نبض و زردی رنگ قاروره و یافتن راحت و سکون باشیاء مبرده است و علاج او یا علاجهای دموی قریب است الا جانب تبرید و ترطیب را در ماده صفراوی تقویت بیشتر باید کرد در اشربه و اغذیه و ادویه موضعی از ضماد و طلا و غیرذلک این قانون و قاعده مرعی باید داشت و بالجمله علاج تنقیه بدن است بمطبوخ از سنای مکی سه و نیم مثقال و عناب و سپستان و آلو از هر یک بست عدد بنفشه و شاهتره و تخم کاسنی از هریک سه مثقال نیم هلیله زرد و تمر هندی و تخم کثوث از هریک چهار و نیم مثقال مجموع ادویه در دو کاسه آب

تحفه خانی، متن، ص: ۵۶۴

باید طبخ کرد تا نیمه کاسه بیشتر بماند و از کرپاس گذرانیده هفت مثقال و فلوس خیارشبر و هفت مثقال ترنجبین درو حل کرده و از پرویزن موی گذرانیده صافی ساخته بوقت سحر یا صبح باید اختیار کرد یا تلین طبیعت بحب بنفشه و یا بمطبوخ فواکه و یا بمطبوخ هلیله باید کرد و جلاب درین مقام تخم کاسنی و بنفشه از هریک دو مثقال و عناب ده عدد و قند سفید هفت مثقال اول ادویه در قدری آب طبخ کرده صافی ساخته قند درو آمیخته نیم گرم بر نهار اختیار باید کرد و جلاب از تمر هندی و قند و ترنجبین از هریک هفت مثقال مجموع ترتیب داده بر نهار اختیار باید کرد و یا جلاب از آب انارین افشرده با پیه و شحمش از هریک اوقیه که هر اوقیه هفت مثقال و نیم می شود و قند سفید و ترنجبین از هریک هفت مثقال مجموع ترتیب داده بر نهار اختیار باید کرد و غذا

درین مقام ماش مقشر و شیره مغز بادام و اسفناخ و گوشت ترک باید کرد مگر بوقت ضعف و خوف سقوط قوت و آن نیز مرغ جوجه فربه نباید اختیار کرد بلکه لاغر باید و ضماد بر مفصل دردمند از ادویه بارده باید و اگر بارد رطب باشد یا مطابق برخلاف تعیین کیفیت صفرا باشد در علاج اتم است و آن ضماد مثل اسبغول و آرد جو و زرده تخم مرغ خام و روغن گل و روغن بنفشه بادام اجزا برابر نیک برهم زده ضماد باید کرد ضمادی دیگر بنفشه و طحلب و خطمی از هریک چهار مثقال و نیم و عدس مقشر دو مثقال و حنا یک مثقال و نیم و زعفران و کافور از هریک دو دانگ از مثقال آرد جو هفت مثقال گل سرخ و نیلوفر و بیخ سوسن از هریک سه مثقال و نیم ماش با پوست خشخاش با تخم کوفته هفت مثقال مجموع ادویه نیک گرم کوفته و با هفت زرده تخم مرغ خام خلط کرده و روغن بنفشه بادام و یا روغن تخم کدو و یا روغن از کدوی تر گرفته ده مثقال باین ضماد خلط کرده بر مفصل تحفه خانی، متن، ص: ۵۶۵

دردمند ضماد باید کرد و معالج باید که اسراف در استعمال اضمده مبرده نکند زیرا که موجب تغلیظ و تبرید خلط است و این موجب صعوبت استفراغ و تنقیه خلط موجب مرض و اما اگر وجع و الم بقوت باشد و تحلیل قوت کند البته باید تبرید و تخدیر عضو دردمند کرد و درین باکی نیست زیرا که وجع قوی اگر بطول انجامد موجب ضمود مریض و نحافت بدن و سقوط قوت است و بوقت قوت درد ضماد ازین نوع مخدرات باید کرد تخم اسبغول با سرکه برهم زده و تراشیده کدوی تر و آب خیار و آب برگ حی العالم و یا خوردن فلوفیا مقدار یک درم که چهار دانگ از مثقال است و یا بر شعشا و خوردن مخدرات با ضرورت قوی نشود نباید خورد خصوصا کسی را که اکثر اوقات دست و پا سرد می شده باشد و در نبض ضعفی این چنین کسان را موجب هلاک است و حذر باید کرد و افیون نباید داد و نباید دانست که فلونیای رومی و فارسی هیچ ازینها بی افیون نمی باشد اگرچه درین تراکیب از ادویه حاره کاسر قوت افیون هست اما قوت افیون در بدن بر همه فایق است و اکثر اطبا را گمان آنست که استخوان بوسیده سوخته و سورنجان خوردن موجب خلاص و نجات ازین مرض است و مالیدن و ضماد کردن او نیز همین خاصیت دارد و ضماد بعدس و خشخاش و گل کاهو اینها در تحذیر ضعیف تر و سلیم تر است ازینها باید کرد و اگر چنانچه حرارت و درد درین علت تسکین یابد ادویه بارده مقویه خلط باید کرد مثل بنفشه و خطمی و آرد جو و اکلیل الملک و آب جو به آب کشنیز تر نیز ضماد کردن نافع است و اگر چنانچه وجع بالکلیه دور شود و حرارت مرتفع شود استعمال این ضماد که مذکور می گردد باید کرد آرد جو و آرد باقلی و خطمی و بنفشه خشک و شبت و اکلیل الملک و صندل سفید از هریک هفت مثقال مجموع ادویه کوفته و پیخته و به آب کشنیز تر خمیر کرده بر عضو

تحفه خانی، متن، ص: ۵۶۶

دردمند ضماد باید کرد و اگر بعد از زوال حرارت و درد اگر غلظی در مفاصل دردمند محسوس باشد ضماد بر عضو از اکلیل و شبت و بابونه و خطمی بوجه مذکور باید کرد و اگر چنانچه در ابتدای علت بواسطه حرارت مزاج علیل محتاج بتبرید قوی باشد آب هندوانه و شیر خرفه و شیره مغز تخم بادرنگ و تره و سکنجبین ساده با گلاب از هریک مقداری مناسب باید آمیخته داد و غذا ماء الشعیر باید داد و چون حدوث این علت از صفرای بسیار کم است مبالغه در تبرید قوی نباید کرد الا بعد از احتیاط و حدث صایب و اما اگر سبب علت ماده بلغمی باشد علامت او قلت عطش است و این وقتی باشد که بلغم شود نباشد و الا اگر چنانچه علت بلغم شور باشد این علامت عدم بلغم مطلقا نیست زیرا که بلغم بورقی و بلغم شور و هر قسم از اقسام بلغم غیر طبیعی در بلغم داخل است و قلت عطش علامت عدم بلغم مطلق نیست و دیگر از علامت سفیدی رنگ بول و قاروره است و غلظ آن و بطوء نبض و اختلاف آن دیگر التهاب و سوزاک در محل درد و ورم و نفع یافتن از اغذیه و اشربه حاره و تدبیر سابق که از اغذیه و اشربه و غیر آن از چیزهای که مولد بلغم بوده است و علاج درین مقام خوردن جلابست هر صباح از بادیان و بادیان رومی و بیخ سوسن تراشیده از هریک دو مثقال گلگند عسلی هفت مثقال مجموع ادویه در قدری آب که مناسب دوا باشد طبخ کرده به نیم آورده

صافی ساخته گلکند مذکور درو آمیخته نیم گرم باید اختیار کرد و غذا نخود آب و شیره تخم معصفر با اندک فلفل و دارچینی و زعفران و این شیاف را نگاه باید داشت تا روز ششم و یا هشتم و هر جا که نضج در قاروره ظاهر شود تنقیه بدن بحیی باید کرد که این صفت باشد صبر سقوطی و سورنجان و تربد سفید تراشیده بروغن بادام چرب کرده از هریک نیم مثقال بوزیدان و یا سیر تحفه خانی، متن، ص: ۵۶۷

و یا هر مهره از هریک دو دانگ غاریقون دو دانگ شحم حنظل دو دانگ نمک هندی دانگی و نیم مقل و مصطگی از هریک دانگی مجموع ادویه نرم کوفته و پیخته و به آب برگ کرفس خمیر کرده حبها باید ساخت هریکی بمقداری که فروردن آسان باشد یا سحر باید اختیار کرد و تا وقت نیمروز یا پیشین صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن شربت از قند ده مثقال و تخم ریحان شسته یک مثقال در چهار قاشق آب شربت کرده باید اختیار کرد و غذا را تا وقت عصر تاخیر باید کرد و غذا نخود آب از گوشت مرغ و یا طیهو و یا دراج اختیار باید کرد و بعد از استراحت دو سه روز قی باید کرد بمثل تخم ترب و برگ و بیخ او و شبت و بیخ خربزه مجموع اینها و یا یگان یگان جوشیده و صافی ساخته اندک عسلی و نمک درو آمیخته ساعتی صبر باید کرد و اگر بخود کرد نیک و آما پر مرغ بروغن کنجد چرب کرده باید بخلق فرستاد و قی باید کرد آما پیش از قی باید که نخود آب شورتری خورده باشد و بعد از فراغ از قی از ادویه حاره با قدری گلکند عسلی بخورد و ادویه مثل زیره و بادیان و مصطگی و امثال این باید قدری مناسب و گلکند مقدار شش مثقال درین ترکیب کافی است از ادویه از هریک نیم مثقال خلط کرده باید اختیار کرد و حذر از میوه های تر و جماع و شب طعام خوردن و آب سرد و امثال اینها باید کرد و غذا نخود آب با شیره مغز تخم معصفر باید داد و معالج باید که در ابتدای این مسهلات قویه و حبوب قویه بمریض ندهند زیرا که رقیق اخلاط را تحلیل می کند و کثیف و غلیظ باقی می ماند و شرارت مرض زیاده می شود و ضماد درین صورت از ادویه حاره لطیفه اختیار باید کرد مثل زراوند طویل و حب الغار و جنطیانا از هریک شش مثقال و نیم اشق و صبر و زیره از هریک سه مثقال

تحفه خانی، متن، ص: ۵۶۸

و دو دانگ مجموع ادویه کوفته و پیخته و به آب بادیان خلط کرده بر موضع وجع طلا باید کرد و ضمادی دیگر لعاب تخم زعیر و لعاب تخم مرو و لعاب تخم ریحان از هریک شش مثقال و نیم و مغز تخم معصفر و پوست سلیخه و مغاث از هریک نیم مثقال زنجبیل دو دانگ زعفران دو دانگ مجموع ادویه نرم کوفته و بروغن سوسن و ناردین و قسط خلط کرده بر موضع درد ضماد باید کرد و این ضماد را در مواد بلغمی بسیار نافع و مجرب یافته اند و نطول در محل ورم به آبی که درو مثل بابونه و خطمی و شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش و قیصوم و حاشا و صعتر و جندقوقی و فوتنج و امثال این طبخ کرده باشند باید کرد و خوردن تریاق فاروق و تریاق مژودیطوس مقدار یک مثقال از هر کدام که موجود شود بسیار نافع است و حب سورنجان درین باب بسیار منفعت دارد و این حب درین مقام باین اجزا باید ساخت سورنجان یک مثقال و هلیله سیاه و بلبله و زنجبیل و شیطر ج هندی از هریک دو مثقال مجموع ادویه کوفته و پیخته و به آب برگ کرم و یا به آب برگ کرفس خمیر کرده حبها باید ساخت هریک بمقداری که توان فروردن مقدار خوردن ازین دارو یک مثقال و دو دانگ است و آما اگر سبب علت ماده سوداوی باشد علامت صلابت ورم و خشکی جلد بدن کمودت و کبودی محل وجع و قلت درد و نفع یافتن از چیزهای که گرم تر باشد و صلابت نبض و بطو او و ثقاهت او و علاج درین ماده خوردن جلابست هر صباح از بیخ سوسن تراشیده و بادرنجبویه و بادیان از هر یک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال مجموع ادویه چنانچه مکرر مذکور شد طبخ کرده و صافی ساخته و قند باو آمیخته نیم گرم باید اختیار کرد و غذا نخود آب و شیره تخم معصفر و گوشت طیهو و کبک و مرغ و دراج و امثال اینها باید داد و بعد از

تحفه خانی، متن، ص: ۵۶۹

ظهور نضج در بول و قاروره و تنقیه بدن از خلط سودا بحب سورنجان و مطبوخ او باید کرد و یا بحب شیطر ج باید کرد و یا باین

حب که مذکور می‌گردد پوست هلیله زرد و هلیله سیاه و صبر سقوطری از هریک چهار دانگ از مثقال فلفل و دارفلفل و زنجبیل و خردل از هریک دو دانگ شیطرح و نمک هندی و مقل از هریک دانگی و بادیان نیم مثقال مجموع ادویه کوفته و پیخته و به آب برگ کرفس خمیر کرده و یا به آب برگ کرم جبهها ساخته از مجموع نیم این ترکیب را بوقت سحر یا صبح باید اختیار کرد و تا وقت نیم روز یا پیشین صبر باید کرد تا عمل دارو منقطع شود بعد از آن شربت از قند ده مثقال و تخم ریحان شسته یک مثقال در چهار قاشق آب شربت کرده اختیار باید کرد و یا تنقیه از خلط سودا باین مطبوخ که مذکور می‌گردد باید کرد سنای مکی چهار مثقال و نیم پوست هلیله زرد و هلیله سیاه و هلیله کابلی از هریک سه مثقال و دانگ و مویز شیرین بی‌دانه هفت مثقال شاهتره چهار مثقال و نیم بلبله و آمله پاک از دانه و اسطوخودوس از هریک دو مثقال و نیم غاریقون دو دانگ سورنجان نیم کوفته یک مثقال قنطوریون و بیخ سوسن و بادرنجبویه و گاؤزبان از هریک دو مثقال مجموع ادویه در دو نیم کاسه آب بآتش ملایم طبخ باید کرد تا نیم کاسه بیشتر بماند و بوقت فرود آمدن و یک مقدار یک مثقال افیمون در لته بسته باید انداخت درو جوش داده و از کرپاس گذرانیده صافی ساخته و درو فلوس خیارشنبر و ترنجبین از هریک شش و نیم مثقال حل کرده از پرویزن موی گذرانیده نیم مثقال یارج فیکرا درو آمیخته بوقت سحر اختیار باید کرد و تا وقت نیمروز و یا نماز پیشین صبر باید کرد تا عمل دارو منقطع شود و بعد از آن شربت از قند و تخم ریحان شسته بمقدار مذکور باید اختیار کرد و غذا را روز دارو

تحفه خانی، متن، ص: ۵۷۰

بوقت عصر اختیار باید کرد و غذا نیز مذکور شد و مفاصل دردمند را بروغنه‌های حاره مذکور چرب باید کرد.

[۲۰۳] مقاله در بیان تعقد مفاصل

و تعقد مفاصل بحسب علاقه ظاهرست زیرا که هر که را حس است احساس می‌کند و اظهار از همه بحس باصره زیرا که هر جا که عقد در مفاصل پیدا شد همه کس می‌بیند و علاج او خوردن جلابست هر صباح از بادیان و بیخ سوسن تراشیده از هریک دو مثقال و گلکند عسلی هفت مثقال اول ادویه در قدری آب چنانکه مذکور شد طبخ کرده صافی ساخته گلکند درو آمیخته نیم گرم بر نهار باید اختیار کرد و غذا نخود آب با شیره مغز تخم معصفر باید داد و تلین طبیعت و تنقیه بدن بحبها و مطبوخهای مذکوره باید کرد بمقادیر مذکوره در باب وجع مفاصل و نقرس و موضع تعقد را بروغن کنجد و روغن پیه مرغ و بط و لعاب تخم حله و لعاب تخم زعیر و لعاب خطمی باید مالید و یا کنجد نیک کوفته و به آب مرزنجوش آمیخته و صلایه کرده بر محل تعقد باید نهاد و یا روباه زنده و یا گرگ و گفتار زنده را در آن آب طبخ باید کرد تا مهرا شود و آن آب را بآلوده روغن کنجد مناصفه در طشتی و یا ظرفی کلان باید ریخت و علیل را در آن آب نیم گرم باید نشاند و اطبا را درین مبالغه بسیار است که وجع مفاصل باین تدبیر تمام از علیل زایل می‌شود و تعقدی که ازین علت حادث می‌شود و پیوندها سبتر می‌شود تمام دور می‌شود و این تدبیر بالخاصیه است و یا ضماد در محل تعقد به تخم زعیر و کنجد از هریک هفت مثقال هر دو نیک بنفط و یا روغن سوسن

تحفه خانی، متن، ص: ۵۷۱

خلط کرده و نیک برهم زده بر آن نهند و چنین گفته‌اند که اصحاب وجع المفاصل را خوردن گوشت حمار وحشی که مراد گورخر است بسیار نافع است و آن را بنخود سیاه گفته‌اند که باید پخت و اگر نخود سیاه موجود نه‌شود و نخودی که می‌باشد باید پخت و یا هر دو دست و هر دو پا که دردمند است در آبی که بابونه و شبت و اکلیل الملک و بادیان در آن طبخ کرده باشند و نیم گرم باشد در آن باید غوطه داد و مدتی در آن باید گذاشت و اگر چنانچه بقوت تر باید مثل حاشا و برنجاشف و برگ غار و نمّام و شاه‌اسفرم که مراد ریحان است در آن مطبوخ زیاده باید کرد و موضع معقود را دایم بروغن پیه بط و مغز استخوان ساق گاؤ که در روغن کنجد او را گذاخته باشند چرب باید کرد و صاحب این علت از چیزهای ترش و دوغ و جفرات و شیر و میوه‌های تر و

جماع و از امتلای طعام و در آب سرد در آمدن و شب طعام خوردن حذر کردن واجب داند و می‌باید بتکرار قی کردن را بر خود لازم داند و درین ملازمت و مداومت را ترک نکند و الله اعلم

باب رابع در امراض عامه

اشاره

و مراد بامراض عامه امراضی است که خصوصیت بعضوی دون عضوی ندارد و این عموم دو اعتبار دارد یکی آنکه در حین واحد جمیع اعضا را شامل باشد مثل حمیات و استسقا و دیگری آنکه در هر عضوی که خواهد حادث شود مثل بثرات و دمامیل و حصبه و جدری و در عموم نیز هر دو شق مذکور معتبرست و این باب نیز مشتمل بر مقالاتست.

تحفه خانی، متن، ص: ۵۷۲

[۲۰۴] مقاله در بیان حمی

و تعریف حقیقت حمی چنین کرده‌اند که الحمی حراره غریبه ضاره الافعال تنبعث من القلب الی الاعضاء یعنی تپ حرارتیست غریبه مضر بافعال صادر از شخص که حین صحت این افعال از بوجه کمال صادر می‌شد و حدوث او از صدور فعل بوجه کمال مانع است و قید غریبه احتراز از حرارت غریزی است زیرا که حرارت غریزی سبب مرض نمی‌شود و مضر بافعال نیست زیرا که افعال صادر از شخص باو طریق سلامت است و سبب حمی اگر مرض است از امراض او را حمی عرض می‌نامند و اگر اولاً بالذات خود حادث شده بی سابقه مرضی او را حمی مرض می‌نامند پس در عرض و مرض تنقیه و عدم تنقیه لازم در وجود و عدم است یعنی وجود او بوجود مرض است و عدم او بعدم مرض است و حمی منقسم بچهار قسم می‌شود زیرا که تعلق حرارت اولاً- خالی ازین نیست که بارواح است و یا باخلاط بدن است و یا باعضا است پس اگر تعلق او اولاً بارواحت است او را حمی یوم می‌نامند زیرا که در اکثر مدت اخذ و ترک او یک روز پیش نمی‌باشد و او را بعبارت یونانی مقیماروس می‌نامند که مراد از مقیماروس پیش ایشان حیوانیست که از زمان تولد تا زمان قطع حیات او یک روز بیش نیست و ثانی که تعلق باخلاط بدن دارد و این دو قسم می‌شود زیرا که حرارت موجب تسخین اخلاط می‌شود و یا موجب تعفن اوست و پس اولی را حمی مونوخس می‌نامند و ثانی را حمی عفنی و رابع را حمی دقی می‌نامند و بیاید دانست که حدوث حمی یوم از اسباب بادیست و مراد باسباب بادی اسبابیست که از اخلاط بدن نباشد و این اسباب بسیار است فرحی

تحفه خانی، متن، ص: ۵۷۳

و غضبی و نومی که سبب احتقان ابخره حاره سهری نیز می‌باشد که بواسطه اشتعال روح می‌باشد و غمی و همی و فزعی و تعبی و استفراغی و امتلای و جوعی و عطشی و سداری که بمرتب تسخین رطوبات بدنی نمی‌رساند و گاه هست که حمی یوم مدت سه روز می‌دارد و گاه چهار روز می‌رود احیاناً بهفت روز می‌کشد و اینها را سبب ... که خشکی جلد است و برد و استحصاف و خزر می‌باشد.

[۲۰۵] مقاله در بیان حمی عفنی

و این حمی و تپ یا بسیط می‌باشد و بسیط آنست که حدوث او از عفونت یک خلط باشد و یا مرکب می‌باشد و مراد بمرکب آنست که از دو و ما فوق دو باشند و تپ بسیط را انواعش چهار است زیرا که اخلاط ذو قوام در بدن چهار است خون و بلغم و

صفرا و سودا و تپ دموی یا متزاید است و این اشتر اقسام دموی است یا متناقص است و این اسلم اقسام اوست و یا متشابه است و این در بدی و نیکی بینهماست و مراد بمتزائد آنست که جزو متعفن از خون بیش از جزو متحلل باشد و مراد بمتناقص آنست که جزو متعفن از خون کمتر از متحلل باشد و مراد بمتساوی آنست که اجزای متعفنه با اجزای متحلله برابر باشد و این تپ دموی را اطباء مطبقة می‌نامند و قسم ثانی تپ صفراویست و تعفن صفرا یا در داخل عروق است و یا در خارج عروق و آنکه داخل عروق است او راغب لازم می‌نامند و اگر چنانچه این صفرای متعفنه بقرب دل و یا جگر باشد آن را محرقه می‌نامند و اگر چنانچه بلغم مالحه نیز بقرب دل و جگر باشد و تپ حادث از او را نیز محرقه می‌نامند و آنکه تعفن صفرا در خارج عروق باشد آن تپ راغب دایر می‌نامند و در هر دو صورت

تحفه خانی، متن، ص: ۵۷۴

اگر چنانچه صفرا رقیق و صرف است خالصه می‌نامند و اگر چنانچه ممزوج و مختلط با بلغم است امتزاجی که موجب غلظ است این تپ را غیر خالصه می‌نامند و ثالث تپ بلغمی است و او نیز خالی ازین نیست که تعفن او داخل عروق است این تپ را لثقه لازمه می‌نامند و آنکه خارج عروق است و این را نائبه دایره می‌نامند و رابع تپ سوداویست این نیز خالی ازین نیست که تعفن سودا یا در داخل عروق است و یا در خارج عروق و آنکه در داخل عروق است او را رابع لازمه می‌نامند و این قسم قلیل الوجود و نادر می‌باشد و آنکه در خارج عروق متعفن است او را رابع دایر می‌نامند و هریک ازین حمیات منقسم بحسب اصناف آن خلط می‌شوند و حمی تپ دقی آنست که تشبث حرارت در اولاً- باعضاء اصلیه است و درین شکی نیست که این حرارت متشبث افناء رطوبت اصلیه می‌کند که مرکب حرارت غریزیست و در بدن انسان دو رطوبت است یکی اخلاط اربعه است که معدود و مسماست باسامی مشهوره مذکوره و ثانی از رطوبت بعضی فضول ازین و بعضی غیر فضول و آن رطوبت که غیر فضول است و او را چهار قسم ساخته‌اند که ازین چهار اینست که محصور در اطراف عروق شرعیه است و ساقیست سر اعضا را و ثانی ازین چهار رطوبتیست منبث بر اعضا مثل شبنم و ثالث رطوبتی است قریب العهد بانعقاد و تشبه باعضا و رابع رطوبتی است که موجب اتصال بعضی اعضا با بعضی دیگر باوست و اگر چنانچه حرارت متشبثه افنای قسم اول از رطوبت کند و شروع در افنای قسم ثانی از رطوبت نماید مختص و مسمی باسم بزدن است و اگر حرارت افنای قسم ثانی کند و شروع در افنای قسم ثالث از رطوبت نماید و این مخصوص باسم ذبول

تحفه خانی، متن، ص: ۵۷۵

بود و اگر شخص مبتلا- بذبول بانتهای او رسد فلاح و نجات ازین مرض نیست و اگر حرارت مذکوره افنای قسم ثالث از رطوبت کند و شروع در افنای قسم رابع از رطوبت نماید و این مسمی باسم مفتت است و درین مرتبه شخص را بسیار کم دیده‌اند که زنده باشد زیرا که بمجرد شروع در قسم رابع شخص هلاک شده است و مجموع این مراتب مذکوره را نیز دق می‌نامند و اما حمی و تپ مرکب بیاید دانست که ترکیب او از احتباس بعیده است مثل ترکیب حمی دق با خلطی زیرا که میان خلط و حرارت متشبث برطوبت اصلیه مباحثت است و یا ترکیب از احتباس متقاربه است مثل ترکیب خلطی با خلطی دیگر که خلط مغایر باشد مثل ترکیب صفرا یا بلغم و یا ترکیب از انواع یکی جنس باشد مثل ترکیب غب لازم با غب دایر زیرا که حدوث هر دو از صفراست که از انواع جنس واحد است که خلط است و تفاوت و فوق نیست که لازم غب لازم از تعفن صفرا در داخل عروق حادث شده است و غب دایر از تعفن صفرا در خارج عروق و یا ترکیب از اصناف نوع واحد است مثل ترکیب غبیین خالصه یا غیر خالصه و تفصیل احوال حمیات و اسباب و علامت و معالجات مذکور می‌گردد ان شاء الله.

و حمی یوم را از تقدم سبب او شناخته می‌شود و حمی یوم را در ...

نافض و لرزاندن در اکثر احوال نمی‌باشد و تکسر که عبارت از درد استخوان است و کوفت نیز نمی‌باشد و نبض نیز مضبوط و او در ابتدا اکثر بسرمای اندک و قشعریه می‌کند و این بسبب ابخره متصاعد است و احياناً سرما قوت

تحفه خانی، متن، ص: ۵۷۶

می‌باید و بمرتبہ نافع که لرزه است می‌رساند و این نادر می‌باشد درین تپ زیرا که این تپ از اسباب خارجی حادث می‌شود و نافع در تپ بواسطه خلط صغروییست و یا بلغمی و مراد باسباب خارجی آنست که از اخلاط بدنی نباشد و جمیع اعراض حادثه در حمی یوم خفیف می‌باشد گویا که حرارت او حرارت حمام است که درو لدغی و گزیدنی نیست بلکه ساکن است و احوال نبض نیز قریب به نبض اصحاست و نفس هم سلیم و موافق نبض است و بول نیز قریب بحال صحت است عروق و تداومت نیز قلیل است و قریب بحال صحت است و اگر چنانچه صاحب این علت طول مقام در حمام کند و بعد از آن قشعریه حادث شود باید دانست که این تپ حمی یوم نبوده است و علاج درین مقام ایراد ضد سبب است تا بمعالجه بصد باشد بمثل تسلیه و تفریح در آنچه سبب او غضب و حزن باشد و بمقابل فرح در آنچه سبب او فرح بوده باشد و بغذای ملایم در آنکه سبب او جوع باشد و باستفراغ در آنکه بحسب امتلا باشد و تفتیح در آنکه سبب استحصاف و برهم نشستن جلد و سده بوده باشد و مالندگی نیز نافع است و از اشربه شربت سکنجبین را در غایت منفعت است و اگر چنانچه با این تپ عطش و حرارت بیشتر باشد شیره خرفه با سکنجبین آمیخته باید داد و مقدار سکنجبین هفت مثقال و مقدار شیره خرفه بست مثقال بر نهار اختیار باید کرد و اگر چنانچه خوف سده باشد شیره تخم خیارین باید داد بمقدار مذکوره و باید که معالج درین علت بتبرید و ترطیب باغذیه و اشربه بروجه اعتدال کند و تجاوز از حد ضرورت ننماید بوئیدنی از طیوب و مسکر با اعتدال باید و دخول حمام معتدل (الهوا) نیز از جمله تدابیر حسنی است.

تحفه خانی، متن، ص: ۵۷۷

[۲۰۷] مقاله در بیان حمی سونوخس

و بیاید دانست که حدوث این تپ از غلیان خون است و اعراض او از صداع و عطش و حرارت ملمس اقوی از حمی یوم است و خفیف‌تر از حمیات عفنه و بر صاحب علت علامات دمویت ظاهر است و علاج او فصد است و گاهی همین فصد فقط در علاج او کافی است و باید که معالج نظر در حال مریض کند اگر چنانچه قوی و بقوت باشد باید خون مقدار اخراج کند که بغشی انجامد و الا بقدر واجب و قوت گاه چنانست که باین تدبیر تپ در حال مفارقت می‌کند و گاه چنانست که فصد فقط در علاج کافی نیست بلکه از تبرید و تلطیف نیز می‌باید کرد بشربت سکنجبین ساده اگر مانعی از سرفه نباشد و الا بشربت نیلوفر و پرهیز از گوشت ضرورتست و از اغذیه اقتصار بر اغذیه حامضه باید کرد مثل آش از تمر هندی و ماش مقشر خصوصاً که در طبیعت قبض باشد و گاه باشد که احتیاج تلین طبیعت نیز باشد بلکه احتیاج باسهال نیز باشد ... را بمثل نقوع فواکه مقوی بشیرخشت و یا آب انارین با هلیله زرد نقوع فواکه در آخر این کتاب مذکور خواهد شد و مقدار هلیله در نقوع از پوست او دو مثقال است و مقدار نقوع باید که از چهل مثقال کمتر نباشد مجموع ترتیب داده اختیار باید کرد.

[۲۰۸] مقاله در بیان حمی دموی عفنی

اشاره

و جالینوس از حکماء اطبا این تپ را منکر است و می‌گوید که این تپ را وجودی نیست و درین اعتقاد دموی دلیل او اینست که

خون هر جا که متعفن شود

تحفه خانی، متن، ص: ۵۷۸

لطیف او صفرا می‌شود پس این صفراوی باشد نه دموی و درین معتقد حکما و اطبا را مناقشه بسیار است و ایراد آن مباحث موجب املاط است و مقرر چنین است که هر جا که خون در داخل عروق باشد که عفونت خون نیز در داخل عروق خواهد پس این موجب تب است بر اقسام ثلثه.

سبب عفونت خون [۸۱]

تحفه خانی؛ متن؛ ص ۵۷۸

سبب عفونت از اخلاط از چند وجه می‌باشد زیرا که یا سبب اغذیه سریع الفساد است بجوهر خود مثل گوشت ماهی و یا فساد بسبب سرعت استحالت غذاست باو مثل شیر و یا سرعت فساد بسبب عدم مراعات ترتیب است در خوردن و یا بواسطه آنکه غذا مائیت کثیره دارد مثل خربزه و زردآلو و شفتالو و یا فساد و تعفن بسبب غلظت غذاست که حرارت غریزی از تصرف درو عاجز و قاصر است او را حرارت غریبه درو متصرف مثل خیار و بادرنگ و گاه سبب فساد و عفونت خلط سده است که مانع از هوا و ترویج است که مانع عفونت است زیرا که یکی از اسباب عفونت عدم وصول هوا و ریح است و سبب سده واقع کثرت اخلاط یا لزوجت و غلظ مانع از وصول ریح است پس سبب عفونت باشد و گاه سبب سده حرکت عنیفه بر امتلائی غذاست و گاه عفونت و فساد در اخلاط بسبب خارجی از بدن می‌باشد مثل استنشاق هوای و بآئین و وصول اثر او باخلاط و روایح و اهویه که از جیف که مراد ابدان حیوانات مرده است زیرا که هوای ملاصق اجسام رطبه مثل اخلاط و غیرها شود موجب تعفن و فساد است و چیزی که دال بر حمای عنفی است حرارت گزنده است که شخص مبتلا به تب آن را

تحفه خانی، متن، ص: ۵۷۹

در خود می‌یابد و لذع درو و حرارت دموی اقل است از صفراوی و بیش از حدوث حمی دموی حالتی می‌باشد که آن را کلیله می‌نامند که مراد بآن بی‌آرامی است که علیل در قراری خود قرار نمی‌تواند گرفت و بهر جانب لحظه به لحظه در خراش می‌گردد و این حالت را میان تب و اعتدال مزاج داشته داند و حمی عنفی دموی مبتدی بتکسیر که مراد درد و درهم شکستن استخوانها و کسل که سستی است و اختلاف در نبض است که بیشتر از اختلاف از نبض که در غب است زیرا که ماده غب که صفراست و او اخف از خونست و بسیار است که در نوبت اول دور شود و گاه است که بعد از دور شدن تب نیز سوزاک از ماده تب باقی در بدن هست و اعراض حمی دموی اشد از حمی یوم و سونوخس است از صداع و عطش و طعم دهن و رنگ زبان و ثقل بدن و سر و جمیع اعراض مذکوره در تب دموی با تمدد و بابتهاج عروق و اوداج و امتلائی نبض از خلط دموی و سرخی رو و جمیع بشره و جلد می‌باشد و ناقص و لرزه در حمی دموی کم می‌باشد و دیگر عرق در حمی دموی اکثر در ایام بحران می‌باشد و تب او لازم پس حمی دموی عنفی از سونوخس و حمی یوم باین علامت مذکوره مقرون می‌شود.

علاج اولاً فصد است و تطفیه ویست نشانیدن کیفیت حرارت و تلطیف در غذا و پرهیز ازو چیزها که خون ازو حاصل شود زیرا که این چیزها خون را زیاده می‌سازد اگر چنانچه قوت باشد اولی ترک غذاست یک روز و دو روز و اسهال لطیف از صفرا باید کرد تا نقصان در کیفیت خون نیز شود که در علاج او دخل است بمثل نقوع مسهل و یا بمطبوخ فواکه و یا آب انارین با هلیله و اما شربت از نیلوفر و عناب باید داد عناب ده عدد و نیلوفر دو مثقال و غذا ماش مقشر

تحفه خانی، متن، ص: ۵۸۰

و اگر طبیعت بسته باشد با شیره مغز بادام و شربت بروجه مذکور ترتیب داده و قند هفت مثقال آمیخته نیم گرم بر نهار باید داد.

[۲۰۹] مقاله در بیان حمی صفراوی

و از جمله حمی صفراوی غب است و از غب مراد تپ صفراویست که سبب او تعفن صفراست در خارج عروق و این تپ یک روز می‌گردد و یک روز نمی‌گردد و از جمله علامات او عطش و صداع و بیخوابی و کرب است که مراد اندوه است و این اعراض درین تپ کمتر از غب لازم است که تعفن صفراست در داخل عروق و هر روز می‌گردد و این اعراض مذکوره در تپ محرقه باشد از هر دو است و نوبت غب بقشعریره که سرمای اندک است می‌آید و بعد از آن تناقض که لرزه است و تناقض و سرما در اوایل غب قویست و بعد از آن ضعیف می‌شود زیرا که بواسطه تپ روز به روز ماده نضج می‌یابد و حال ربع که تپ سوداویست و مراد ربع دایر است بعکس اینست زیرا که در ربع هرچند در ماده نضج حاصل می‌شود و سرما و لرزه بشدت تر است زیرا که نضج موجب رقت آن ماده است و هرچند ماده سوداوی رقیق تر می‌شود حدت او و شرارت او زیاده می‌شود و آنجا که ماده صفراویست نضج او بتغلیظ اوست و هرچند ماده صفرا غلیظتر شود حدت و شرارت از او کمتر می‌شود در غب برد را تا آخر مرض دوائی کمتر می‌باشد و برد در غب بواسطه لذع ماده است و گریختن حرارت غریزی از محل خود را در تحت حمایت قلب گنجانیدن و بعرق بسیار از شخص مفارقت می‌کند و گاه چنانست که غب لازم مشد می‌شود مثل اشتداد غب دایر و چون حمی محرقه دائمه است

تحفه خانی، متن، ص: ۵۸۱

اگرچه صفراویست فترات و سکون تپ ظاهر نمی‌شود و بیاید دانست که هر جا که غب دایر با غب لازم ترکیب یابند هر روز می‌گیرند و مقصود از ترکیب یافتن هر دو تپ اینست که ماده غب دایر که صفراست چون در خارج عروق متعفن شود و درین حین ماده غب لازم که آن صفراوی در عروق است آن نیز متعفن شده هر دو اشتداد یابند و در اخذ موافقت نمایند بر طیب تمیز هریک از دیگری مشکل باشد پس بر معالج آنست که در تشخیص مراجعت باعراض هریک کرده اوقات غذا و ترک هریک و نوبت و دوران بشناسد تا در علاج از طریق صواب نگذرد و بغلط نیفتد و مقرر است که بر نوبت اعتماد نیست در دلالت بر نوع مرض و درین مرض اکثر طبیعت بسته می‌شود زیرا که توجه صفرا بجانب اعالیست و اعانت در تلین طبیعت ازوست زیرا که تا ازو بر فضله قدری نریزد براز از محل خود باسفل که محل دفع اوست نمی‌شود و یا حرکت صفرا درین حین بناحیه جلد است بهر تقدیر مانع و تلین طبیعت است پس در اکثر اوقات این مرض طبیعه بسته باشد و حال بول در لون ناراست یعنی برنگ آتش است و این لون دلالت بر حدت و غلبه حرارت می‌کند مگر آنکه توجه حرکت صفرا بجانب دماغ باشد در حین بول مائست و نعوذ بالله منه و من شره زیرا که تصاعد و تراقی صفرا بدماغ موجب سرسام است که از امراض مهلکه دماغ است زیرا که مراد از سرسام ورم دماغ است و او گاه مرکب از صفرا و خون می‌باشد و گاه از صفرای صرف و این قسم بدترین اقسام سرسام است و مخلص ازین ورطه وقوع رعافست و علامت غب خالصه آنست که در عروق پیش آید و نوبت که مراد و معتبر ازو مجموع زمان اخذ و ترک است از چهار ساعت تا دوازده ساعت می‌باشد چه اقلش اول است و اکثرش ثانی و بمقدار

تحفه خانی، متن، ص: ۵۸۲

زیادتی نوبت بعد او از خلوص معلوم می‌شود هرچند نوبت زیاده از خالص بودن دورتر و اطبا می‌کنند که اطول زمان انقضای این زیاده بر هفت دور نیست و مراد بهر دوری مجموع زمان اخذ تپ و ترک اوست مگر آنکه خطا از مریض واقع شود بواسطه ترک پرهیز و خبط و خلط و یا از طیب و الا بعضی برانند که اگر تدبیر صواب باشد و مریض در پرهیز با طیب موافق اکثر چنانست که از سه روز یا چهار روز نمی‌گذرد که ازین بلیه خلاص می‌شود و الله الشافی و المعافی و اگر اقامه روز غب لازم مقام نوبت ... پس در هفت روز این تپ منقضی شود و اما غب غیر خالص بطول می‌انجامد شش ماه و بسیار آن یک سال درین تپ مانده‌اند و اگر

چنانچه درین تب مراعات پرهیز نکنند و در اشربه و اطعمه خبط و خلط کنند موجب حدوث امراض ردیه دیگر است مثل استسقا و رداءت احوال جگر و معده و غیرذلک. از امراض ردیه و بول در خالصه رقیق می‌باشد و در غیر خالصه گاه رقیق و گاه غلیظ و اگر صداعی درین حادث شود در اول حدوث این علت در روز چهارم قوی می‌شود و در روز هفتم مفارقت می‌کند و اگر صداع در روز سوم از مرض حادث شود در روز پنجم قوی می‌شود در نهم این صداع مفارقت می‌کند و یا در روز یازدهم و علاج با وجود آنکه سبب صفر است اگر چنانچه طیب در خون کثرت و غلبه داشته فصد است زیرا که تقلیل خون موجب تقلیل حرارت و کیفیت صفر نیز هست و این علاج اگر در غب لازم اختیار کنند بهتر باشد زیرا که در غب دایر تعفن صفر در خارج عروق است و در غب لازم تعفن صفر در داخل عروق است پس باین مقام انسب است و اگر فصد واقع شود قلیلی باید و بمهلت و شربت تحفه خانی، متن، ص: ۵۸۳

در علاج در روزهای اول سکنجبین ساده اگر سرفه نباشد مقدار هفت مثقال در سه قاشق یا چهار قاشق آب شربت کرده بر نهار باید اختیار کرد و یا شربت نیلوفر و اگر چنانچه عطش غالب باشد شیره مغز تخم بادرنگ و تره مقدار بست و دو مثقال و این بوقت خوف سده است و آلبا شیره خرفه با سکنجبین بمقدار مذکور مجوز است و یا شربت بنفشه و نیلوفر و یا یکی ازین دو بمقدار مذکورات باید داد و یا با شربت آلو مقدار هفت مثقال بوجه مذکور باید داد و اگر حرارت بیش باشد تخم اسبغول شسته نیز بمقدار یک مثقال شربت مذکور مجوز است و یا شربت لیمو یا شربت نیلوفر مخلوط از هر یک مقدار هفت مثقال در قدری آب که کافی باشد شربت کرده بر نهار باید خورد و طعام از معده نیز مجوز است و یا ممزوج با شربت بنفشه و امثال اینها از اشربه که بارد رطب باشد و مسکر و مقطع صفر اما بوقت سرفه از ترشیا و این اشربه حذر باید کرد و آنچه بارد و شیرین است مثل شربت نیلوفر و رب سیب و شربت بنفشه هر کدام ازینها را اختیار می‌توان کرد و هر گاه که آب تهر هندی یا قند سفید در آب گرم و یا در آب هندوانه صاحب این علت را مناسب است و تاخیر نقوعات دو سه روز اول اولی است و تاخیر آبهای میوه تا بعد از شش هفت روز اولی است و آب کدوی تر که او را پخته باشند باین طریق او را در خمیر گرفته در شیب خاکستر و آتش نرم بنهند و آبی که درو مجتمع شده ازو مقدار بست و پنج مثقال با هفت مثقال قند سفید در آمیخته باید خوردن اما این تدبیر در غیر تابستان میسر نیست و سعی در تلین طبیعت روزی یکبار یا دوبار باید کرد که بهره میسر باشد خواه بشیاف و حقه لینه و بوقت خواب با اشربه مذکوره از مدرات

تحفه خانی، متن، ص: ۵۸۴

باید آمیخته داد مثل شیره تخم خیارین و شیره تخم کاسنی و خصوصا که صاحب علت را عطش باشد و اگر چنانچه عطش بقوت باشد شیره خرفه باید داد مقدار بیشتر قریب بچهل مثقال با قدری قند سفید و یا شربت سکنجبین مقدار ده مثقال و یا شربت آلو و گاه چنانست که حرارت درین علت غالب می‌شود و اگر چنانچه مریض را ضعف معده از برد نباشد ایراد اندکی از کافور نیز باید کرد و مقداری که درین نوع از تب دهند دانگی و یا نیم دانگ است در شربتی از اشربه مذکوره و اگر چنانچه باین تب غثیان و یا قی باشد هیچ شربت بهتر از نقوع تهر هندی یا قند سفید نیست که آب صافی او را کوفته مقدار سه قاشق و ده مثقال قند سفید با او ضم کرده بر نهار خورد و بوقت خواب بشرط آنکه غذا از معده تمام گذشته باشد و یا شربت نیلوفر به آب تهر هندی و شربت قرصیا که مراد شربت آلو بالو و کیل است زیرا که قرصیاء احمر آلو بالوست و قرصیاء اصفر اکیلاس است و هر دو را یک مزاج است که بارد ... اگر چنانچه در طبیعت قبض نباشد و لین باشد شربت حماض اترج و یا شربت انار ترش باید داد و اگر مقنع باشد و مقصود از شربت انار مقنع شربت اناردانه است و یا شربت سکنجبین زمانی باید داد و گاهی که استعمال قابضات کرده شود در حین قی و غثیان تلین طبیعت بحقه لینه باید کرد و اگر چنانچه قی و غثیان منقطع نشود باید ازین ترکیب که مذکور می‌گردد اختیار کرد و سماق و طباشیر و کشنیز خشک و زرد آلو اجزا برابر کوفته و پیخته مقدار دو مثقال در ده مثقال شربت در چهار قاشق آب

سرد باید اختیار کرد و اگر چنانچه عطش و حرارت با غثیان و قی باشد نیم دانگ کافور درین شربت اضافه باید کرد و تلین طبیعت درین

تحفه خانی، متن، ص: ۵۸۵

مقام بنقوع مقوی بهلیله زرد و یا آب انارین با هلیله زرد و مقداری که معالج مناسب داند و یا شربت گل مکرر سی مثقال با سکنجین ساده سیزده مثقال و یا از فلوس خیارشبر هفت مثقال در شربت بنفشه ده مثقال و روغن بادام شیرین مقدار پنج مثقال مجموع در قدری آب گرم حل کرده صافی ساخته بوقت صبح بعد از ظهور نضح در بول باید اختیار کرد و تا نیمروز صبر باید کرد تا عمل دارو منقطع شود و بعد از آن از قند ده مثقال و لعاب اسبغول قدری آمیخته باید آشامید و یا تمر منقوع صافی ساخته و فلوس خیارشبر هفت مثقال درو حل کرده و صافی ساخته و هفت مثقال قند و دو سه مثقال روغن بادام شیرین آمیخته نیم گرم بر وقت صبح باید اختیار کرد و یا شربت بنفشه در عوض قند و در ایراد مسهل البته تاخیر تا زمان حصول نضح باید کرد مگر آنکه مرض را مهلت ندهند و این وقت حدوث امراض حاده می‌باشد مثل قولنج و غیرذکک و درین علت اگر چنانچه صفرا متحرک و در هیجان باشد که ... ملاحظه نضح می‌توان ایراد مسهل خفیف کرد و آنکه خطر در استفراغ قبل از حصول نضح در غب اقل از غیرش و باید که معالج ایراد مسهل در روز نوبت و یا روز بحران چنانکه بسیار خطر است و بهترین روزها از برای استفراغ این تپ روز هشتم و دهم و دوازدهم و شانزدهم است اما در روز ششم بحران اعتبار کرده و این موجب اینست که روز هشتم نیز ایراد مسهل نکند زیرا که در هشتم نیز بحران گفته‌اند و این هر دو بحران پیش اطمینان ردیست و نیک نیست اما بحران شش بدتر است و گفته‌اند که اگر معالج خطا کند

تحفه خانی، متن، ص: ۵۸۶

و دهد غالب در آنست که عمل هلاک می‌شود و غذا درین مقام اولی آنست که در اول دو سه روز تاخیر یابد و بعد از آن ماء الشعیر است و خصوصا که با او غثیان باشد هر کدام ازینها و یا شربت نیلوفر مگر آنکه ... در نبض علیل باشد که درین صورت شوربای مرغ جوجه مجوز است بلکه واجب و گاهی ضعف محسوس و مدرک نباشد غذا ماء الشعیر است و مثل او که ماش مقشر و اگر چنانچه ضعف غالب باشد و انتهای مرض باشد و یا قریب بنهایت باشد غذا شوربای مرغ جوجه اگر داده شود در معده فاسد می‌شود بسبب انتقال طبیعت بدفع مرض و عدم التفات او بغذا موجب کرب و اندوه هست و تشویش ذهن و درین غذا تقویت قوت علیل که معتد بها باشد حاصل نمی‌شود و هر جا که علیل را خفت از تپ حاصل شده و شهوت غذا در خود می‌یابد غذا مزوره حب الرمان باید داد و یا آش آلو و یا زیرباج که آش سرکه با آش از لیمه و اسفاناخ و یا رمله که مراد برگ خرفه و یا برگ معجر دخترک و یا بقله یمانیه که مراد سرخ مرد است و اینها را بطریق مطنجنه باید کرد و مطنجنه با روغن بادام شیرین باید پخت و مراد مطنجنه پیش اطبا حریرست که از گوشت و یا علفهای مذکوره که آن را اول در آب طبخ کنند و از آب بیرون آورده در روغن بریان کنند همچو اسفاناخ که از برای سوسه ترتیب می‌کنند و مقصود از دادن امثال این اغذیه بی‌طعم تعلل است و صرف مریض باین غذا از گوشت و چون مرض صفراوی باشد از ترشیا درو باید آمیخت مثل سرکه و آب لیمو و یا آب نارنج ... زردک هر کدام بمقتضای مقام اندکی با طعم ترشی باشد و آمیختن ترشیا وقت عدم سرفه است و اگر چنانچه از اصحاب این مرض نحیف و ضعیف باشد و قوت در ایشان

تحفه خانی، متن، ص: ۵۸۷

نباشد در اول امر ایشان را شود مرغ جوجه بلکه گوشت او نیز خوردن ضرورتست تا قوت ساقط نشود بلکه در روز نوبت اگر چه ضعف غالب باشد که گوشت مرغ جوجه باید داد و اگر چنانچه صداع باشد از ادویه موضعی که مراد ضمادات و طلاهاست و آن چیزها که در صداع حار مذکور شد و اگر در زبان خشکی باشد و در دماغ تشویش و بی‌خوابی بآن ادویه چیزها که در محلش

مذکور باید نهاد و تبرید جگر اصحاب این مرض بخرقها آغشته در گلاب و عرق کاسنی و یا آب افشرده خیار و بادرنگ یا اندک سرکه باید بر جگر نهاد و گاه حرارت در جگر بسیار شدت می‌باشد که سوزاک می‌شود و درین حین اندکی از کافور نیز باید آمیخت و دست و پای مریض را به آب گرم و سبوس باید شست و مراد به پای شویه اینست و این نافع است در صداع و موجب سکون وجع است زیرا که درین توجه ماده بجانب اسفل است و باید که علیل را در ابتدای نوبت معالج قی فرماید و این به آب گرم و سکنجبین باید و بوقت قوت و شدت حرارت از بذور بارده مثل تخم خرفه و یا تخم خیارین شیره کشیده با شربت سکنجبین و یا شربت آلو باید داد از هر یکی مقداری که طیب صواب داند مثل آنکه شربت سکنجبین با آلوده مثقال و شیره خیارین یا خرفه سی مثقال بوقت احتیاج بتعریف ادرار عرق به آب هندوانه و سکنجبین باید کرد و بوقت سیلان عروق از شیره علیل به آب باید باشد و اگر میسر باشد استعمال حرارت درین مکان باید کرد و مراد بحرارت او را آبیست که فورات می‌ریزد زیرا که یکی از فوائد حرارت آنست که اگر علیل بیخواب باشد چنانچه آید و بواسطه آنکه حرارت بقرب علیل است تبرید و ترطیب بدن از فواکه مثل سیب و بهی و امرود باید نهاد تا از رایحه و تنقل اندکی ازو محظوظ شود و از ریاحین نیز مثل برگ مورد

تحفه خانی، متن، ص: ۵۸۸

و گل سیب و گل بهی و برگ بید که آب برو پاشیده باشند پیش او باید نهاد و لخلخه که موجب ترطیب دماغ شود و بویهای خوش بر بینی او باید داشت تا در دماغ علیل قوتی و رطوبتی حاصل شود و این لخلخه از گلاب و آب سیب و آب کشنیز تر و صندل و امثال این باید ساخت از هر یک قدری که معالج مناسب داند و اگر چنانچه بی‌خوابی باشد سرکه درین لخلخه باید آمیخت و اگر چنانچه از حد اعتدال بیرون باشد البته سرکه در لخلخه باید آمیخت و حقه درین علت به آب هندوانه و یا آب خیار باید کرد.

[۲۱۰] مقاله در بیان حمی بلغمی

و ببايد دانست که تب بلغمی را بخاريت کمتر است و لذع و گزیدن دست و انامل و اصبع است معالج اولاً معلوم نمی‌شود مگر بمکث طویل اما برد حادث او را طویل است و هر روز می‌گردد و گرفتن او بکسل است و خواب بسیار و ثقلی و بردی که باسانی ازاله آن نمی‌توان کرد و گاه سخونت حادث می‌شود و متعاقب آن برد و اگر چنانچه این حمی لازمه شود مشابه دق است اگر چنانچه در نبض لینی نباشد و گاهی نبض صاحب تب بلغمی صلب می‌شود همچنانکه در بحرانات و این سبب تمديد خلط است که در بحران طبیعت دفع کرده و بمتابعت آن در عروق نابض صلابت حادث شده است و در بول اکثر رنگ کمتر می‌باشد و مایل بفجاعت و عدم نضج و بیاض و گاه سرخ نیز می‌باشد بواسطه شدت عفونت و رنگ بشره گاه رصاصی می‌باشد و در نبض صفر و بسیاری و شدت اختلاف و در براز و قی و بلغم وافره و قلت تشنگی مگر آنکه بلغم شور باشد و درین حین علیل خالی از ضعف

تحفه خانی، متن، ص: ۵۸۹

فم معده نمی‌باشد بواسطه بسیاری بلغم و حدوث آنچه تابع بلغم متعفن است از اعراض مثل غشی در ابتدای نوبت و خفقان و سقوط شهوت غذا و قلت عرق که عام نیست مر جمیع بدن را و علاج درین مقام نضج و استفراغ اوست و تقویت فم معده و قی است و این نیز بقی در هر نوبت می‌باید کرد در اکثر اوقات. شرتی که درین مقام نافع است شربت لیموست و یا نیلوفر و یا بنفشه و یا سکنجبین و نیلوفر و یا سکنجبین بزوری و عنصلی و یا از هر کدام که موجود باشد هفت مثقال بمقتضای وقت و مقام آب گرم در وقتی و به آب سرد در وقتی مقداری که بشریت وفا کند باید داد و یا مقلی و مطبوخی باید داد که از تخم خیارین و تخم کاسنی و زرک از هر یک پنج مثقال مجموع در قدری آب که کافی باشد طبخ کرده صافی ساخته هفت مثقال سکنجبین ساده یا بزوری هر کدام که باشد آمیخته و اگر حرارت کمتر باشد بجای سکنجبین قند بمقدار مذکور باید انداخته صافی ساخته باید اختیار کرد و این شربت

مذکور با وجود آنکه مسکر حرارت هست منضج خلط و مفتوح سده نیز هست و در حمیات بلغمی خوردن ماء العسل در بعضی اوقات مفید است و یا جلابی که درو بیخ سوسن تراشیده باشند و این در وقتی باید که حرارت قوی نباشد و گاهی اختیار گلکند یا شربت لیمو و یا سکنجبین بزوری و یا عنصلی مقلی و مطبوخی که از بادیان و بیخ سوسن تراشیده و تخم کرفس و پرسیاوشان از هریک دو مثقال در قدری گلاب که مناسب دوا باشد طبخ کرده و صافی ساخته هفت مثقال قند آمیخته نیم گرم باید خوردن و غذا نخود و ماش مقشر و یا شربت گل و یا شربت افستین اگر در فم معده بواسطه بلغم ضعیفی باشد بمقداری که مذکور شد و اگر چنانچه مرض بامتداد انجامد قرص زرک بعلیل باید داد و یا قرص گل و یا قرص خافت (داورد) و شکاعی و شاهتره

تحفه خانی، متن، ص: ۵۹۰

که کاسنی است و کثوث و خطمی از هر کدام مقداری که معالج صواب داند طبخ باید از کرپاس گذرانیده صافی ساخته هفت مثقال سکنجبین و یا قند سفید درو آمیخته و یا سکنجبین و یا گلکند بهر کدام که مقتضای وقت باشد و گاه باشد که احتیاج بتلین و اسهال بلغمی می شود و این اشربه مذکوره و با ملینی خلط باید کرد مثل تمر هندی و آلو بخارا و سپستان و ازینها شربتی ساخته از ادویه ملینه درو خلط کرده مثل سناء مطبوخ و غیرذلک تا اسهال حقیقی که موجب خفت باشد و ضعف نشود و از ادویه مسهله که درین علت نافع است مطبوخ از سپستان سی عدد تخم بادرنگ و تخم کاسنی و غاریقون از پرویزن موی گذرانیده و بیخ سوسن تراشیده و زرک از هریک یک مثقال و نیم بسفایج و قنطوریون و سناء و هلیله کابلی و هلیله زرد از هریک سه مثقال و دو دانگ مجموع ادویه در قدری آب طبخ کرده از کرپاس گذرانیده هفت مثقال خیارشنب و ده مثقال ترنجبین صافی درو حل کرده و یا ترنجبین بمقدار مذکور و ریوند و تربد از هریک دو دانگ مقل ازرق و کتیره از هریک ربع درم که دانگی باشد و یا تلین طبیعت بحب ایارج و یا ایارج فیکرا و حب ریوند و هلیله کابلی و غاریقون و مقل ازرق و تربد از هریک دو دانگ مجموع ادویه کوفته و پیخته و با شیر خیارشنب که مراد عسل اوست خمیر کرده و یا با لعوق خیارشنب با اندک غاریقون و تا ملین طبیعت بریوند و سکنجبین و بفتیله مسهله و یا بحقنه ملینه ازین علت و ماده مغز تخم معصفر و بسفایج و قنطوریون دقیق نافع است و در ادرار بول اصحاب این علت شیر تخم خیارین و یا تخم خربزه با سکنجبین مخلوط از شیر مذکور سی مثقال و از سکنجبین هفت مثقال و غذا درین مقام اگرچه ماده مرض بلغمی است و غلیظ اما مرض بطول و امتدادست پس در غذا احتیاج بغذا بیشتر از ماده و

تحفه خانی، متن، ص: ۵۹۱

تپ صفراویست پس مناسب در ایام اول نخود آب صرف و اندک قند باو آمیخته است و یا ماء الشعیر با قند و یا عسل اگر چنانچه بلغم بیش و غلیظ و لزج باشد و گاه چنانست که درین تپ احتیاج بزیادتی تسخین است بمثل اندک فلفل و بادیان و یا مصطگی و دارچینی و شبت و یا با مغز تخم معصفر و یا آب لیمو و اندک قند و ادویه که درین مقام بر فم معده بجهت تقویت باید نهاد روغن بهی و یا روغن گل نیم گرم کرده سنبل و مصطگی طبخ کرده باشد و ضماد بر معده از زرالورد که مراد تکمه گل است و افستین بطیخ قرنفل باید کرد.

[۲۱۱] مقاله در بیان تپ سوداوی

بباید دانست که تپ سوداوی را در ابتدایش نافض و ازین و سر یا ضعیف می باشد و بتدریج قوی می شود زیرا که بتدریج ماده سوداوی نضج می یابد و در استخوانهای درد می باشد و سرمای بشره که دندانهای صاحبش برهم می سازد و حرارت او کمتر از تپ صفراویست و عرق او در مرتبه بلغمی نیست بواسطه یبوست ماده او و حدوث تپ سوداوی اکثر بعد از حمیات مواد مختلفه که در آن حمیات مواد رطبه می باشد بتحلیل رفته است در ماده تپ باقیمانده می باشد و طول دور این تپ بست و چهار ساعت می باشد و مفارقت این تپ بعرق بسیاری باشد و اگر چنانچه ماده صفراوی درین تپ از احتراق بلغم باشد ادوار او اطول و بول اغلط و حصول

عرق بطی تر و نبض عظیم تر می‌باشد و اگر چنانچه ماده از احتراق صفرآ باشد نبض اشد بحسب سرعت و تواتر می‌باشد و نافض که لرزه است قلیل می‌باشد بمشابه قشعریره و عطش و التهاب باشد و اگر چنانچه ماده تب تحفه خانی، متن، ص: ۵۹۲

از احتراق اخلاط مختلفه باشد باید که معالج رجوع بتقدم اسباب او کند و ببايد دانست که از جمله چیزها که دلالت بر ماده مرض می‌کند سن و بلد و فصل و مزاج است و عادت و تدبیر متقدم است و سبب در سرعت (نوبتها) اینست که ماده رطب زودتر قبول عفونت می‌کند و اگر چنانچه ماده بیش باشد اسرع در تعفن است و اگر با این نیز حرارت بیشتر داشته باشد عفونت بر دوام خواهد بود و از همین جهت تب که حمی دموی مطبقة است یعنی لازم است و بدوام و اگر چنانچه ضد اوصاف مذکور باشد یعنی ماده قلیله و بارده باشد عفونت بزودی نمی‌پذیرد همچنانکه در ربع نوبت درین یک روزه است و ایام راحت دو روز و گاه چنانست که ماده قلیل می‌شود و در هر پنج روز یکی و گاه در شش یکی و اول را خمس می‌نامند و ثانی را سدس و این بتفصیل حمیات مذکور می‌گردد و اگر چنانچه ماده بارد باشد و رطوبت بیش داشته باشد موجب برد بطی است یعنی سرما باهستگی می‌آید همچنانکه در تب بلغمی و زود مفارقت می‌کند اما هر روز می‌گیرد و اگر چنانچه ماده تب بسیار حار و یابس باشد بطو سرماست و اما حدوث ربع در تابستان در اکثر مدت مرض قصیر می‌باشد زیرا که حرارت هوای تابستان ضد مزاج سوداست و در علاج این مرض موافق است و حدوث ربع در تیرماه بطول می‌انجامد خصوصا که متصل بزمستان شود و در اکثر چنین است که ضرری و وجعی در طحال که سپرز است حادث می‌شود البته تغیر در حال جگر نیز می‌باشد و تب ربع بواسطه آنکه درو عرق بسیار می‌شود و دفع مواد کثیره می‌کند از بسیاری امراض امان می‌بخشد مثل صرع و نقرس و دوالی و اوجاع مفاصل و تشنج و حکاک و بثور و چرب و علاج در ربع اگر چنانچه معالج در علیل بسیار خون تشخیص کند و یا داند که دمویست فصد در علاج

تحفه خانی، متن، ص: ۵۹۳

تقدیم کند و اگر چنانچه در شخص دمویت نباشد و ضعیف و نحیف باشد و فصد مخاطره و زینهار درین باب اقدام ننماید و خون مصلح سودا را اخراج نباید کرد و بقول جمله اطبا عمل نباید نمود و سعی در اخراج ماده سودا باید کرد بعد از ظهور نضج و شربت که اصحاب تب ربع را موافق است اختیار ماء الشعیر ساده است با قدری قند و این تدبیر را از جمله مشروب داشته‌اند و یا شربت نیلوفر و یا جلابی که بارد باشد مثل شیر خرفه با سکنجبین و یا سکنجبین در بعضی اوقات و یا شربت حماض و یا سیب و تخم ریحان چنانچه از شربتها از هر کدام که موجود شود ده مثقال و تخم ریحان شسته یک مثقال و یا مقلی و مطبوخ از تخم خیارین و تخم کاسنی و کثوث از هریک دو مثقال بیخ سوسن تراشیده و زرک از هریک یک مثقال و نیم گاؤزبان سه مثقال مجموع ادویه در قدری آب که معالج مناسب داند طبخ کرده صافی ساخته هفت مثقال قند و یا سکنجبین درو آمیخته بخورد و اگر تریاق فاروق میسر باشد بعد از نضج ماده مرض و استفراغ خلط موجب مرض و تنقیه بدن از خلط باید کرد و گاه چنانست که احتیاج بمثل شربت آلو و یا نقوع آلو نیز می‌شود و هر جا که سودا صفراوی باشد و مسهلات درین تب باید کرد که در ثانی روز راحت واقع شود روز اول راحت دخول حمام باید و مراعات سودا به ترطیب آبهای ملائیم حمام باید کرد و آنچه سودای حاصل از احتراق صفرآ را واجب آنست که در مسهل او شاهتره و پوست هلیله زرد و محموده باید کرد مقداری که معالج صایب التدبیر لایق داند و در سودای که حصول او از احتراق بلغم باشد در مسهل او هلیله کابلی و تربد و بسفایج و غاریقون بلکه شحم حنظل بصواب دید طیب باید انداخت مطبوخی که نافع درین مقام است عناب

تحفه خانی، متن، ص: ۵۹۴

و سپستان و آلو بخارا از هریک ده عدد تمر هندی از دانه پاک کرده هفت مثقال سناء مکی و بسفایج و شکاعی و یا داورد و تخم ریحان و شاهتره و هلیله سیاه و هلیله کابلی و بنفشه و گاؤزبان از هریک سه مثقال و نیم تخم بادرننگ و تخم کاسنی و زرک و

افتیمون از هریک دو مثقال مجموع ادویه در قدری آب بآتش ملایم طبخ کرده از کرپاس گذرانیده و ده مثقال فلوس خیارشبر درو مالیده دیگر از پرویزن موی گذرانیده و روغن بادام شیرین یک درم ریوند و حجر ارمنی و ازورد و و مقل ازرق و کتیره و محموده از هریک دانگ مثقال درین شربت حل کرده در روز غیر نوبت بعد از ملاحظه حصول نضج بوقت سحر در تابستان و بوقت صباح در زمستان اختیار باید کرد و تا وقت پیشین و یا نیمروز صبر باید کرد تا عمل دارو منقطع شود بعد از آن شربت از قند ده مثقال و تخم ریحان شسته در چهار قاشق آب شربت کرده چنانکه عادت و رسم است باید اختیار کرد و مطبوخ افتیمون و حب او درین علت و تنقیه خلط سودا و بلغم موافق است و خوردن ماء الجبن که درو افتیمون باشد مناسب است و ایارج لوغاذیا نیز درین علت بسیار موافق است که ماده از احتراق بلغم باشد و درین علت تکرار تنقیه ازین خلط باید کرد تا بدن از ماده مرض بقای تام یابد و از ... مذکوره در اخراج ماده این مرض با ماء الجبن بسیار مفید است و قی کردن در ابتدای نوبت بسیار مفید است و این می باید که بسکنجین عسلی واقع شود و تخم خرفه که مراد تخم کنکر است و بیخ سوسن نیز درو باید کرد و ادرار بول اصحاب این علت بشیره تخم خیارین باید و تخم خربزه و البته در ثانی روز راحتی دخول حمام را لازم باید داشت و در حمام استعمال آب پیش از هوا باید کرد یعنی در هوای گرم و در گرم خانه نباید نشست و آب بسیار ملایم ریخته زود باید بیرون آمد و غذا درین

تحفه خانی، متن، ص: ۵۹۵

مقام اگر قوت باشد روز نوبت اصلا غذا نباید داد مگر آنکه نوبت یکی آخر نهار واقع شود و علیل و اگر سنگی بسیار باشد درین صورت ماء الشعیر با قدری قند و یا شربت نیلوفر آمیخته باید داد و اسفاناخ و کاسنی و یا برگ خرفه بروغن بادام مطنجنه ساخته باید داد و اما در دو روز راحت که در آن نوبت نیست غذا از گوشت مرغ جوجه و یا اگر قوت باشد مرغ فربه و یا گوشت توقلی شوربای ساده که درو ماش مقشر و نخود و اندک کرنج باشد می توان دادن و اگر در آش قاتق آب انارین و یا لیمو سازند مجوز است اما این نوع تدابیر در امراض دموی و صفراوی دیری کردن موجب خطاست و اگر درین تب صلاح تدبیر از معالج و موافقت مریض با طیب باشد در اکثر کمتر از شش ماه این علت منقطع نمی شود و گاه چنانست که با صواب تدبیر بیک سال می کشد و اگر درین علت اهتمام و پرهیز واقع نشود به پنج شش سال می کشد و بعضی اطبا گفته اند که بدو از ده سال کشیده است و درین علت ورم در طحال بسیار واقع می شود و بدترین تب ربع آنست که با او ورم طحال باشد و بواسطه این بطول و استسقا می انجامد.

[۲۱۲] مقاله در بیان حمی سدس و سبع

و زیاده برین که عقل از وجود این تب ابا نمی کند بلکه پیش اطبا متحقق الوقوع است و بسیاری را باین علت مبتلا یافته اند و سعی در علاج آن کرده و جالینوس منکر این تپهاست و اطبا می گویند که اکثر حدوث این از احتراق بلغم غلیظ است و علاج او علاج ربع است که مذکور شد.

تحفه خانی، متن، ص: ۵۹۶

[۲۱۳] مقاله در بیان حمی دقی

و بیاید دانست که در اکثر تب دقی انتقالی می باشد و گاهی مفرد می باشد و گاه مرکب از تب عفنی و بدترین دقی آنست که با او تب خمس جمع شود و نبض در تب و قی صلب و متواتر می باشد و بعد از خوردن غذا در نبض قوت و غلظت زیاد محسوس می شود و ملمس بدن در اول حدوث بسیار گرم نمی باشد و هرگاه که لامسه معالج بر ملمس علیل مکثف طویل باید آن زمان احساس بحرارت و لذع می کند و درین مرض مواضع شرائین اسخن از مواضع شرائین دیگر می باشد و حرارت بعد از خوردن غذا اشتداد می یابد و ازین جهت است که حرارت مدقوق بعد از خوردن غذا اشتداد می یابد طیب غلط می کند و منع غذا می کند و علیل را

هلاک می‌کند و این تدبیر نمی‌کند مگر از جهال و هرگاه که ازین درجه متجاوز شود ذبول و نبض زیاده می‌شود بحسب صلابت و صغر و چشمهای علیل بغور می‌رود و رمص که مراد بآن خلم است مجتمع در کنج چشم می‌شود و تیزیها که در غضاریف می‌باشد ظاهر می‌شود از هر عضوی که درو غضروف هست مثل سرشانه و بینی و گوش و پوست هر دو صدغ بر استخوان می‌چسپد و پوست پیشانی کشیده می‌شود و رونق از جلد و بشره تمام می‌رود و بر روی و بشره و جلد مثل غبار چیزی می‌نماید و رفع حاجب بر صاحب علت ثقیل است و در قاروره بول روغن ظاهر است و صفایح نیز در بینی دقت و موی دراز می‌شود و از جمله علامات تپهای دق حدوث بسیار بیش است و چسپیدن پوست شکم به پشت و انجذاب ناخنها و بعد از آن حدوث اسهال ذوبانی و ریختن موی اعضا و بعده هلاک باین مرتبه که نهایت اوست و قریب

تحفه خانی، متن، ص: ۵۹۷

نقیت از هزار مرد یکی باین نمی‌رسد که درین مرتبه زنده بوده باشد و علاج او در مرتبه اول سهل است اما تشخیص و معرفت آن صعب است اما در مرتبه ثانی تشخیص و معرفت آن سهل است و علاج مشکل و وجه سهولت علاج آنست که طیب را در علاج او احتیاج بنضج ماده نیست و باستفراغ خلطی از اخلاط نیست زیرا که سبب حدوث اخلاط اربعه و تعفن آن نیست مگر حمیات عفنی بآن ترکیب یابد و در اختیار و تقدیر و تعیین غذا نیز نیست مگر بحسب آنچه بر معده ثقیل نباشد و معده آن را تواند هضم کرد زیرا که غذای مدقوق در اکثر بارد رطب است و اشربه نیز بر وفق غذاست و بدین سبب در معده سستی و ضعفی حاصل می‌شود و مدار کار در علاج بنگاه داشت معده است از موجبات ضعف و در علاج این تپ تبرید و ترطیب کافی است بادویه و اشربه و اغذیه و همچنانکه سل علاج غب لازم است و می‌باید که معالج در علاج از موجبات ارخای معده ملاحظه کند زیرا که صفت معده اعظم است و چون چنین نباشد که معالج درین مرض به بسیاری بدل مایتحلل زیرا که تحلیل رطوبات مطلوبه روز به روز می‌شود و طیب را ایراد بدل می‌باید کرد و هرگاه که با تپ دقنی از تپ عفنی جمع شود باید که معالج علاج باشیای کند که نفعش مشترک باشد میان هر دو اگر احتیاج باخراج خلط متعفن شود باید که استعمال مسهل و ملین خفیف کند تا تپ حادث از عفونت منکر شود و بعد از آن اگر تپ دقنی در درجه اول است آسان در علاج باشد و اما هرگاه که بذبول انجامد درین صورت احتیاج بعلاج قویست و در علاج در طریقه اطبا تعیین کرده‌اند که ربع شب شیر خرفه با سکنجبین می‌دهند اگر چنانچه سرفه نباشد و یا باقند اگر سرفه باشد و مقدار سکنجبین باقند هفت مثقال و

تحفه خانی، متن، ص: ۵۹۸

مقدار شیر خرفه سی مثقال تا چهل مثقال و مقدار یک جو کافور و هرگاه که آفتاب بیرون آید غذا ماء الشعیر که درو اندک باشد باید داد و بعد از ساعتی از غذا در آبن باید نشاند و آن آب باید که از طبخ کدوی تر و بادرنگ و تره و برگ خرفه باید پاشید و اگر برگ کاهو و نیلوفر و بنفشه و قدری کشک جو درو جوشیده و تبرید و ترطیب بدن اقوی خواهد بود و علیل را درین آبن ساعتی باید خوابانید اما سر او باید که بیرون باشد تا استنشاق هوا تواند کرد و بعد از بیرون آمدن آبن علیل را بروغن بنفشه و یا روغن کدوی تر چرب باید کرد و مقصود ازین تبرید و ترطیب بدن علیل است و ازین روغن در گوش مدقوق باید چکانید و بعد ازین تبرید باید که ساعتی استراحت کند و غذا بعد از استراحت گوشت بزغاله و یا بره و یا مرغ فربه شوربا پخته باید خوردن و باید که صاحب این علت را غذا بدفعات و قلیل قلیل دهند و در آش اصحاب این مرض اگر او شیر و کشک گندم که رقیق پخته باشند دهند و گوشت ماهی کوچک و گاه خوردن شیر باره با پخته نیز تجویز کرده‌اند و مقصود از همه این معالجات ترطیب است و زرده تخم مرغ نیم‌برشت نیز گاهی ملایم است و باید که نمک در طعام صاحب دق کمتر باشد زیرا که موجب جفاف و تشنگی می‌شود و اگر بحلوا یا میل کند حلوی نشاسته از قند و روغن بادام پخته باید قلیلی داد و اگر بجای آب در حلوا که از برای علیل می‌پزند آب کدوی تر و یا آب بادرنگ و تره اندازد بهتر باشد و این مذکورات بوقتش میسر است و الا در زمان و خصوصاً سرد

میسر نیست و تخم خشخاش نیز از برای حصول خواب درین حلوا انداختن و باید که هر چیز که از اسباب غم و حزن باشد از پیش صاحب علت بردارند و اسباب فرح و نشاط

تحفه خانی، متن، ص: ۵۹۹

پیش مهیا سازند مثل آوازهای نرم ملائم از آدمی و از سازها و از فواکه بارده رطبه و ریاحین طیبه مقویه مر دل و دماغ را و اینها به آب و گلاب باید مرشوش باشد و گاهی که این مرض بوقت شفتالو باشد ازو قدری که معده را ثقیل نسازد می توان خوردن گاه زردآلو را نیز تجویز کرده‌اند و هندوانه نیز بسیار نافع است زیرا که مرطب بدن است و صاحب این علت از هر ... شور تیز باشد باید پرهیز کند و اگر بیخوابی باشد جمله در حصول خواب صاحب این علت باید کرد زیرا که بسیار مفید است.

[۲۱۴] مقاله در بیان حمیات مرکبه

و ترکیب درینها یا مداخله است به این معنی که یکی داخل یکی شود یعنی یکی هنوز نگذاشته که دیگر می آید و یا ترکیب بر سیبل مبادله است یعنی اخذ یکی بعد از ترک آن دیگر است و یا ترکیب بر سیبل مشار که است یعنی دو تب ترکیب یافته بر وجهی که اخذ و ترک ایشان ... و از جمله تپهای مرکبه آنست که اسامی مخصوص دارند و ازین جمله شطر الغب است و این مرکب از صفرا و بلغم است که هر دو دایراند و هر دو لازم‌اند و یا صفراوی دائره است و بلغمی لازمه و این تب را خالصه می نامند و بالعکس اینست یعنی صفراوی لازمه است و بلغمی دایر است و هریک ازین دو خلط که بر یکدیگر غالب شوند بعلازمات ظاهر معلوم نمی شوند و گاه چنانست که خلطین صفرا و بلغم برابر می باشد در قوت و گاه این تب در یکی ازین دو روز اقوی می باشد زیرا که دو نوبت جمع می شوند و علاج این تب متوسط بحسب تبرید و ترطیب می باید میان صفرا و بلغم که هر کدام مفرد باشد و درین تب اعتماد بر استفراغ خلط است بطریق اسهال و تلیین و هرگاه که مرکب شوند هر دو غب بترکیب مبادله نوبت ایشان هر دو را

تحفه خانی، متن، ص: ۶۰۰

باشند و اگر چنانچه دو ربع ترکیب یابند دو روز نوبت دیگر در ترک و راحت و اگر دو خمس باهم ترکیب یابند دو روز نوبت باشد و سه روز ترکیب یابند دو روز نوبت باشد و دو روز ترک و هر دو خمس گویا که غب باشد و هرگاه که دو سدس ترکیب یابند و دو روز نوبت باشد و سه روز ترک و راحت و ضابطه در معرفت اینست ضم ایام نوبت یا ایام ترک باید کرد و یکی برو همیشه زیاده باید کرد و آنچه حاصل است ازو اسم هریک ازین حمیات مذکوره مشتق است و عدد او بعدد نوبتها و مثالش اینست که تپی است پنج روز نوبت دارد و سه روز ایام ترک و اگر رجوع بضابطه موضوعه کنیم این پنج تب باشد که ... مدت زمان اخذ و ترک ... درین آنست که ربع تپی را می نامند که امروز نوبت آید و روز چهارم نیز بوقت باشد پس و خمس آنست که او را سه راحت باشد و دیگر روز نوبت باشد و روز پنجم نیز نوبت باشد پس خمس و چون یک روز ضابطه مقرره برو زیاده سازیم خمس باشد پس خمس باشد که عدد پنج است و او را خمس به کسر خا نام نهاده‌اند تا فرق باشد میان او و عدد در اسم و چون بحران و اندرات در آن ایام و علامات محموده و ردیه در کتب مبسوط از عربی و فارسی بر وجهی مبین شده است و چون ایراد او موجب تطویل بلیغ در کلام بود درین مقام ایراد نکرد.

[۲۱۵] مقاله در بیان اورام و بثور و جذام و وبا و حذر اینها

و ببايد دانست که اورام را برین وجه تقسیم کرده‌اند که هر ورمی که هست او را ماده می باشد و ماده او خالی ازین نیست که ذو قوام و یا غیر ذو قوام است که آن مائیه و ریح است و اول که ذو قوام است اخلاط اربعه است و از جمله اورام که از ماده ذو قوام است یکی ورم دمویست و او را فلغمونی می نامند و این ورم از

تحفه خانی، متن، ص: ۶۰۱

خلط صفرا نیز می‌باشد و او را حمره می‌نامند و گاه مرکب از خون و صفرا می‌باشد و در اسم جانب غالب از خلط را تقدیم می‌کند اگر چنانچه خون غالب بر صفراست درین ورم فلغمونی حمره می‌نامند و اگر چنانچه جانب صفرا غالب حمره فلغمونی می‌نامند و اما ورم بلغمی اگر چنانچه مخالط و مداخل عضو است و او ورم رخو است و متمیز او را سلح لینه می‌نامند و ورم سوداوی خالی ازین نیست که مداخل عضو است یا نی و آنکه مداخل است خالی ازین نیست که مولم و یا وجع است و اصلی که جنگ در عمق عضو رده دارد و این قسم از سرطان می‌نامند و از جمله اورام مهلکه است و قلیل العلاج است و یا ورم ساکن و بی‌درد است و این قسم را ... تب می‌نامند از قسم سودا و اگر چنانچه تشبث بظاهر عضو نکرده است او را غدد می‌نامند و آنکه ماده ذو قوام است اگر مانعی باشد این دو قسم است زیرا که اگر عام است یعنی در حین واحد جمیع اعضا را شامل است استسقای زقی است و اگر خاص است یعنی یک عضو راست این را (قند مابث) و اما این قسم از ماده غیر ذو قوام کید ریحه است خالی ازین نیست که مخالط عضو ... نزد ملمس ثانی او را تهیج (تهیج) می‌نامند و ثانی که مجتمع و مقاوم لامسه است آن را نفعه می‌نامند و بثور اورام صغاریست که منقسم است مثل اورام بدمویت و صفراویت و بلغمیت و سوداویت اما بر قسم دموی ازو آنچه دلالت می‌کند تمدد و سرخی رنگ بشره و انتفاخ محل او و ضربان او و اگر در اعضای حاسه واقع شود و در مواقع شرائین باشد و ورم فرورفته و غایر باشد و مال او با جمع مده و قیح است و یا آنکه بتحلیل رفتن است و مستحیل بصلابت شدن و یا منتهی فساد عضو شدن و یا بد دانستن که هرگاه که بثره یا ورم در مقام جمع مده باشد و مع ازدیاد می‌باشد و تمدد و ضربان

تحفه خانی، متن، ص: ۶۰۲

باشند و حرارت بدین سبب شدن و هرگاه که ورم منفجر شود درد و حرارت و ضربان و تمدد ساکن می‌شود اما آنچه از بثره صفراویست علامت او بحسب رنگ سرخیست ناصع که بواسطه رنگ مشبع چنین سرخ می‌نماید و الا در حقیقت زرد است چون قسم صفرا است و تمدد درو از خون کمتر است زیرا که ماده علت خفیف است و بحسب لذع و درد اقبست و سبب او بسیاری ماده است و حدت او و ضعف عضو است و در اکثر اورام و بثور صفراوی ماده قریب بجلد می‌باشد و یا سبب در حدوث ورم ضربه و سقظه است از اسباب بادیه است و بیاید دانست که بسیاری حدوث بثره و قرحه ... حدوث و دامیل مندر بخراج نعوذ بالله من شره و من شر کل ما خلق و علاج درین مقام هر چیز ازین بثرات که بسبب طبیعه از عضو رئیس باشد مثل دل و دماغ و کبد که هر یک ازینها مفرغ و مصبّی دارند شیب بغل و پس گوش زخم رانست و هرگاه که ورم یا بثره درین مواضع واقع شود نهادن رادع از ادویه مجوز نیست زیرا که اوقات مدفوعه رجوع باعضاء رئیسه مذکوره می‌کند و این موجب هلاک است پس در علاج درین محال اختیار مرخیات باید کرد تا جذب بتحلیل بسهولت باشد و این اشیاء مرخیه مثل روغن زرد است و مسکه که ازو دوع تمام کوفته باشند و بسیار است که در بعضی اورام مجرد تنطیل به آب گرم در محل ورم در تحلیل کافی است و هرگاه که باین تدبیر بتحلیل رود در مقام جمع مده باشد و بعد از تمام جمع وصول نضج چون بخود منضج نشود تدبیر در حصول انفجار باید کرد بادویه مناسبه باقی تب قوی منفجر شود و الا باید شکافت و می‌باید که عامل درین امراض مراعات قانون این عمل غافل و زایل نشود تا توان باید که استعمال آلات حدیدیه ببط و شق درین محال مخصوصه نکند و الا

تحفه خانی، متن، ص: ۶۰۳

عند الضروره و از اورام آنچه بسبب سقظه و ضربه باشد اگر چنانچه شخص مبتلا بورم و بثره ممتلی از اخلاط باشد اولاً باید معالجات اقدام باستفراغ آن اخلاط کند و بعد از آن استعمال محلات و اگر چنانچه بدن صاحب علت ممتلی نیست پس باید اولاً اقدام باستعمال محلات کند و ردع درین مواضع مخصوصه چنانچه مذکور جائز نیست زیرا که از شان رادع احداث وجع است و حدوث وجع موجب ورم و آنکه وجع چون موجب ورم است آنست که وجع جذاب خون است بجانب عضو وارم و این موجب ازدیاد

حجم عضو است و ورم همین معنی دارد مگر آنکه شخص باشد در رادع ...

روغن گل نیم گرم نباید کرد و اگر چنانچه ورم و بثره بدن باشد یعنی سبب اخلاط بدن باشد و درین صورت رادع باید نهاد و می‌باید که معالجات رادع چیزی مسکن وجع باشد بیامیزد مثل موم روغن از روغن گلاب و آب کشنیز و موم از هر یک مقداری که معالجات مصلحت داند ترتیب داده بر محل وجع باید نهاد و اگر بوقت شدت وجع اندک زعفران آمیزند و گاه آب کشنیز فقط کافی است در رادع و به آب برگ عنب الثعلب و یا آب برگ زوف و یا آب برگ خرفه و اندک گلاب و بعد از آن با روادع خلط منضجات ملینه محله باید کرد مثل لعاب حله و بابونه و اکلیل الملک و خطمی و تخم زعیر باینها ضماد و تنطیل بعد از آنکه جوشانند بر وجهی که عادت است باید کرد و درین اورام در ابتدا مرهم داخلین بهلکانی است و اگر چنانچه در بدن صاحب علت امتلای دموی باشد اولاً فصد باید کرد و علامات خون مذکور شد و اسهال ماده صفرا و بعد از انحطاط ورم اقتصار بر مرخیات ملینه باید کرد و اگر چنانچه خوف استحالت ورم بصلابت باشد اقتصار بر مرخیات ملینه باید کرد مثل روغنهای مذکوره سابقاً و اگر چنانچه خوف سیاه شدن و یا کبود شدن ورم و بثره باشد چون

تحفه خانی، متن، ص: ۶۰۴

این الوان از علامات ردیه درین صورت شکافتن آن ضروریست و شستن به آب نمک و باید که این قاعده مقرر مرعی باشد که در ماده صفراوی جانب تبرید قوی باید و در ماده دموی بجانب تجفیف.

[۲۱۶] مقاله در بیان اورام بلغمی

و بیاید دانست که ورم رخو بلغمی هر چند رخاوت او بیشتر است و سستی او ماده (اوراق) است و ازین جهت که نفوذ اصابع درین ورم و فرورفتن آن در ورم اسرع و اسهل است اما هر ورمی که از ماده بلغمی است و نفوذ اصبع درو اسرع و اسهل نیست بسبب آنکه ماده او بلغم غلیظ است و لون عضو وارم مثل سایر اعضاست و وجع ندارد و علاج درین مقام استفراغ بدن است از بلغم و پرهیز از ... بلغم است و اردع درین مقام باشیای قلیل البرد که درو تجفیف باشد مثل اسفنج در سرکه فروبرده که ممزوج با بوره باشد و یا عصاره برگ مورد و یا آب برگ عنب الثعلب از هر کدام حاضر باشد در قدری نمک و نطولات و مرخیات مثل اخثا و سرگین گاؤ و استعمال ... باسلیقون باید کرد.

[۲۱۷] مقاله در بیان ورم سوداوی

و ورم سوداوی منقسم می‌شود بسرطان و سرطان ورم سوداوی صلب است که اصابع را نفوذ درو نیست و حس و لمسی ادراک صلابت قویه می‌کند و سرطان بحسب قرحه و عدم قرحه دو قسم و بدترین اورام و قروح سودای سرطان است و تا زمانی که سرطان متقرح نشده است امید نجاتی هست و هرگاه که متقرح شد

تحفه خانی، متن، ص: ۶۰۵

امید خلاصی و نجات او کمتر است و بدترین آنست که عورات را در رحم حادث می‌شود و علاج سرطان تنقیه بدن است از خلط سودا و ضماد عضو وارم و مرخیات مثل شحوم و روغن خیسا و روغن زیتون کهنه و مرهمی که محلل صلابت باشد در یک هفته و کمتر اجزای او برین وجه است خردل و تخم ابخره و کرنه و زبد البحر و زراوند و اشق و مقل ازرق و موم سرخ و روغن کنجد چنانچه از ادویه هریک دو مثقال و موم پنج مثقال درو شانزده مثقال مجموع چنانچه رسم است باید کرد و ازین روزی دو نوبت بر سرطان باید بر روی پنبه نهاده بست.

[۲۱۸] مقاله در بیان دیبله و خراج

و ببايد دانست که ديبله هر ورمی است که در داخل او موضع و محل باشد که ماده در آن منصب شود و او را حجم کلان‌تر از دمل است و اما خراج با وجود اوصاف مذکوره او را حرارت بسيار است و هرگاه که عليل در ورم سوختن احساس کند و محل نهادن اصبع فرورود و اين ورم خراج است و شناختن محل مده درين ورم بآنست که هرگاه که ورم را باصبع می‌افشند احساس بمتحرک تحت اصبع می‌کند و استدلال بزردآب و عدم آن باینست که آنچه از مده بظهور می‌آید در رنگ سفید است یا زرد و یا کبود است و بهترین مده که ریم ... می‌کند آنست که سفید و ملسا و مستوی الاجزا باشد زیرا که هر یک از اوصاف مذکوره دلالت بر نضج صالح و نیکی ماده می‌کند و علاج درین مقام استفراغ بدن است و پرهیز و تقویت عضو وارم و شخص با وجع و انفجار موجب ضعف نشود و بعد از آن استعمال منضجات خفیفه باید کرد مثل نطول به آب گرم و ضماد از انجیر و جو کشک کرده پخته و یا گندم بهمین طریق و یا چاویده

تحفه خانی، متن، ص: ۶۰۶

بر محل جراحت باید نهاد و بوقت نضج ثانی احتیاج شگافتن منفجر شود یا موم و روغن زیت و یا روغن کنجد که بدل اوست و کندر از مجموع ادویه مذکور مرهمی باید ساخت و بر محل ورم باید نهاد و یا اگر در ورم صلابتی بیش باشد زعفران و خطمی و زعیر مجموع در قدری آب که معالج مناسب و صواب داند طبخ باید کرد تا غلیظ نشود و بر روی پنبه باید نهاده بر محل ورم باید نهاد و هرگاه که ورم نضج یابد و اگر بادویه منفجره شگافته شود بهتر باشد و الا جراح صایب التدییر بمراعات قانون و شق بشگافتد و باید که مواد منضجه را بدفعه واحده اخراج نکند که خوف هلاک است و گفته که ضماد بر ورم نضیج از بیخ نرگس ساختن البته موجب انفجارست بی‌غایله و اگر این ضماد با عسل باشد بهتر است و مرهم داخلون بلعاب خردل منفجر قویست و لازم است که بعد از اخراج ماده محل جراحت دایما بماء العسل شویند تا از وسخ پاک شود و موجب فساد در اجزای صالحه ورم نشود و بعد از آن اقدام بیاقی علاج قرحه اشتغال باید نمود از تجفیف و اندمال و التحام و ببايد دانست که هر ورم که او را ضربان هست در اکثر نضج می‌شود و این پیش اطبا مقرر است که ورم حادث از ماده مفرد نمی‌باشد.

[۲۱۹] مقاله در بیان دمامل

و ببايد دانست که بدترین دمامل غایر اوست یعنی آنکه ماده عمیق و بتحت جلد باشد و دمامل پیش اکثر اطبا از جمله خراجاست و حدوث در اکثر از بسیاری در آمدن ... در امتلائی معده مری آن و علاج در اول حدوث تدابیر اورام حاده است و بعد از آن اقتصار در انضاج و از منضجات حسه انجیر خشک

تحفه خانی، متن، ص: ۶۰۷

جوشیده است و عسل و یا تخم و یا عسل و گندم چاویده و یا انجیر و خردل بروغن سوسن و اگر چنانچه نضج یافت و خود منفجر شد نیک و الا بادویه مذکوره سابقه و اگر باین تدبیر نشود باید شگافتد و اگر چنین است که ادویه منفجره در دمامل کافی است و احتیاج بشق و شگافتن نیست.

[۲۲۰] مقاله در بیان بثور

و ببايد دانست که بثور نیز بر عدد اورام و از بثور بعضی دمویست و بعضی مثل سری و بعضی مثل صفراویست مثل علت و حمزه نار فارسی و بعضی سوداویست مثل حر سوداوی و اراح ملون می‌نامند و مسامیر و بعضی بلغمی می‌باشد مثل شرای بلغمی و بعضی مائی

می‌باشد مثل نقالات و بعضی ریخی می‌باشد مثل نفاحات.

[۲۲۱] مقاله در بیان شرای

و بیاید دانست که شرا بثور و مسطحه مکرمه است و حکاک بقوت دارد چنانچه صاحبش را بسبب بخارات و خاویدن خفقان و غشی می‌شود و در اکثر کرب و غشی و غم او در شب واقع می‌شود و سبب او بخارات حاره دموست و در اکثر و گاه بلغمی نیز می‌باشد و این قسم را اشتداد در شب اکثر است و شرای دموی را از بلغمی حدت بیشتر است و رنگ بثره او سرخ است و علاجش فصد باسلیق است اخراج خون بقدر قوت و اسهال صفرا رقیق بادویه بارده (مختصه) باو مثل نقوع مسهل و یا رب انارین و یا سماق باید ساخت و کشنیز خشک و تر در نقوعات و غذا باید انداخت.

تحفه خانی، متن، ص: ۶۰۸

[۲۲۲] مقاله در بیان نمله

و بیاید دانست که نمله بثور است که حدود او سبب صفراوی لطیف است و اگر چنانچه صفراوی ردی در غایت است احداث نمله ساعیه آگاله ... الا احداث ساعیه می‌کند و پس اگر چنانچه اگر ماده غلیظه است محتبس می‌شود و احداث نمله جاورسیه می‌کند و این قسم از بثره را التهاب و سوزش کمتر می‌باشد و بتحلیل دیرتر می‌رود و علاج او استفراغ صفراست بادویه مختصه بصفرا و فصد درین مواقع بهتر آنست که ماده مرض مختص بعضوی دون عضوی نیست اما درین علت چون ماده صفراویست اگر در علیل دمویت غالب نباشد فصد مجوز نیست زیرا که فصد در فصد و اسهال تعدیل تبدیل مزاج علیل باشربه موافقه باید کرد و ضماد بر نمله از مثل پوست انار و عدس و تالقان جو و برگ زوف کوفته باید نهاد و هرگاه که در بثرات تاکل و تفرح ظاهر شود قرص اندر خوردن به آب برگ عنب الثعلب آمیخته و خلط نیک کرده بر نمله باید نهاد و در قسم جاورسیه ازین در سهل او اندک تربد و اندک افیمون باید آمیخت مقداری که معالج صواب داند و گفته‌اند که خوردن شیر درین مرض نافع است اما این قول از راه عقل اندکی دورتر است زیرا که اگرچه با یبوست صفرا ضد است اما استعمال در بثور و قروح موجب تعفن است و از جمله ضمامات پوست انار و گل ارمنی با سرکه و گلاب است بمقداری مناسب ترتیب داده چنانکه رسم است باید نهاد.

تحفه خانی، متن، ص: ۶۰۹

[۲۲۳] مقاله در بیان جمره و نار فارسی

و بیاید دانست که جمره بثره آگاله که موجب نقطه و قرحه درو باشد بر آن اطلاق می‌کند بآن بثره که از جنس نمله است که درو سعی و نقطه باشد و ماده صفرا قلیل التعفن است و بثور و جمره را تخصیص به بثره می‌کند که موجب احتراق جلد می‌باشد و بی‌رطوبت باشد ... غلیظ درو بسیار و عارض باشد و بثره‌اش بحسب نخود قلیل باشد و علاج او اولاً فصد است و اخراج خون بقدر قوت و طاقت و استفراغ صفرا و سودا خصوصاً در جمره و گاه چنانست که درین علاج اجزا ماده بالآلات موضوعه از برای همین غرض از نفس عضو می‌کند و خصوصاً در جمره و ادویه موضعی از اضمده و اطلیه باید که شدید التبرید نباشد تا ماده محتبس نشود و مدفوع را بدین سبب طبیعت بجانب باطن دفع نکند زیرا که این ماده ستمست و صب است و باید که شدید القبض نیز نباشد تا اعانت بر جوع ماده بجانب داخل نکند و این نیز موجب تاثیر ستمست در باطن و قوی التحلیل نیز می‌باید نباشد که موجب زیادتی کیفیت ماده باشد و این نیز نیک نیست و از چیزهای نیک تدبیر آنست که انار ترش با پوست در سرکه طبخ کرده مهزاً ساخته بر این عضو مؤف باید نهاد و بعضی بسرکه طبخ کرده نیز برین بثرات ضماد کردن نافع است و برگ زوف و عدس و نانی که جریش

باشد و مراد نان بسیار سبوس است مجموع کوفته و طبخ کرده برین بثرات باید نهاد و مقادیر ادویه مذکوره امر تخمینی است و وابسته عدس معالج است از هریک قدری که صواب داند اختیار کند و ترتیب داده استعمال نماید.

تحفه خانی، متن، ص: ۶۱۰

[۲۲۴] مقاله در بیان نفاطات

و نفاخات ببايد دانست که حدوث نفاطات و نفاخات بواسطه غلیانیست که مائیه در آن غلیان صعود بجانب حار کند تحت جلد می کند محتبس شد بسبب کثافت و یا بسبب خود رقیق است و علاج او تنقیه بدن است و تعدیل مزاج و ترک گوشت و در اول حدوث ضماد از عدس کوفته و بسرکه خلط کرده بر محل این علت باید نهاد و هرگاه که ظاهر شود کثیر الحجم باشد باید شکافت تا رطوبات از او کمتر شود و بعد از آن مجففات برو باید ضماد کرد و درین مقام مرهم اسفیداج که معروف و مشهور است باید نهاد.

[۲۲۵] مقاله در بیان حصبه و جدری

و مراد بجدری آبله است که کودکان را می شود و بدترین حصبه و جدری آنست که بحسب رنگ سیاه و بنفشی باشد و بعد از آن سرخ و بعد از آن زرد و بعد از آن سبز و بعد از آن سفید و اسلم او سفید است که حجمش کلان و بحسب عدد قلیل باشد و سهل الخروج و بغیر کرب و اندوه بظهور آید و تپ درو تسکین باشد بعد از آن که کثیر العدد است و باقی صفات و از جدری آنچه مختلط باشد که پهن شود و اضلاع داشته باشد ردیست و دیگر آنچه بد است از جدری آنست که مضاعف باشد و مراد بمضاعف آنست که یکی در تحت باشد و کلان باشد و هریک از حصبه و جدری که تابع تپ باشد بهتر از عکس اینست که مراد تبعیه اینست که اول تپ باشد و بعد از آن حصبه یا جدری بیرون آید و عکس آنکه اول ازینها بیرون آید و

تحفه خانی، متن، ص: ۶۱۱

بعد از آن تپ شود. و از علامات حمیده درین دو علت سلامت نفس است و صفای صوت زیرا که اگر چنانچه در نفس و صوت غلظ و گرفتگی باشد دلالت بر ورم باطنی و حجابها می کند و سقوط قوت نیز دلالت برین چیزها می کند و هرجا که درین دو علت عطش قوی و رنگ آنچه بیرون آمده از حصبه و جدری بکبودی مایل شود و اطراف که دست و پاست سرد شود دست از آن مریض باید شست که هلاک قریب است و اگر چنین است که حصبه و جدری بوقت بهار حادث می شود زیرا که مدت ثور آن اخلاط آن فصل است و در بلاد حاره رطبه و فرق ... آنست که حصبه صفراویست و بحسب حجم کوچک تر است از جدری و از سطح عضو متجاوز نیست و او را سمک ارتفاعی نیست حدوث جدری اکثر در اطفال می باشد و حدوث حصبه اکثر در جوانان و پیران را حصبه نادر می باشد و علاج هر دو متقارب با یکدیگر است علاج او مبادرت باخراج خون می باید کند در طفلان بحجامت و کلانان بالغ زن و مرد بفسد از باسلیق و زدن عرق انف قایم مقام رعاف است و عام النفع مرعاضی عالیه را و از جمله مشروبات شربت عناب و نیلوفر است و شربت کاوی مراد باین گل کتبتست و آن در ولایت هندوستان می باشد گلیست برنگ زرد و خوش بو و در وضع بگل نرگس زرد که در لبهای حوضها در سمرقند و در اکثر بلاد می باشد و دیگر شربت طلع است که آن نیز گلیست و چون این گلها در اکثر بلاد نیست حالا شربت بسلامت تر در علاج حصبه و جدری از عناب و نیلوفر نیست و غیر ازین تا روز هفت نباید داد و اگر چنانچه در حصبه علیل را سوزاک درون سینه باشد با این دو شربت تخم کاسنی نیز باید آمیخت و اگر عطش و هول و سوزاک نیست احتیاج شربت کاسنی ندارد و حصبه و جدری در خروج

تحفه خانی، متن، ص: ۶۱۲

بطیست بجای تخم کاسنی قدری بادیان باید انداخت و اگر قبض قوی باشد سه چهار عدد انجیز نیز درین شربت باید طبخ کرد و مقدار ادویه شربت عناب پانزده عدد گل نیلوفر اگر حرارت بسیار و سوزاک قوی باشد دو مثقال و هریک از بادیان تخم کاسنی بشروط مذکور یک مثقال و انجیر سه عدد مجموع در دو پیاله آب بآتش ملایم طبخ کرد تا نیمه کمتر بماند از کرباس گذرانیده هفت مثقال قند سفید آمیخته نیم گرم باید داد و گاه چنانست که صاحب حصبه را حرارت و هول و عطش بکمال می‌باشد و درین صورت اطبای عراق و خراسان شیر خرفه و هندوانه و تمر هندی و شربت لیمو و نارنج و امثال اینها می‌دهند و در کتب نیز ازین گونه تدبیرات بسیار است اهل سمرقند و بخارا و جمیع ماوراء النهر موافق نیامده ... اکثر هلاک می‌شوند پس ازین تدبیر حذر باید کرد همان تدبیر اول که شربت عناب و نیلوفر است از آن تجاوز نباید کرد و اگر چنانچه علیل را در حصبه نزله باشد که مراد زکام است و سرفه چند عدد سپستان در شربت مذکور باید جوشید و اگر چنانچه اسهال درین علت حادث شود بالفعل نباید در مقام قبض و حبس شده زیرا که اسهالاتی که در حصبه می‌شود اکثر بحرانیست و آن از دفع طبیعه است ماده مرض را و حبس او جائز نیست مگر که بافراط انجامد و خوف هلاک باشد و آن زمان شربت حب الآس متعین است و از آن تجاوز نباید کرد و اگر عطش باسهال غالب باشد طباشیر در آب در لته بسته باید انداخت و از آنجا آب باید خورد و غذا درین مقام ماش مقشر و عدس مقشر است اما ماش بحصبه و عدس بجدری مناسب است.

تحفه خانی، متن، ص: ۶۱۳

[۲۲۶] مقاله در بیان حکه و جرب

و ببايد دانست که جرب دو قسم است خشک و تر و آنکه خشک است از صفرای متحرکه است که آن صفراست که مخالط خون شده است و این بسودا متصف است و دیگر تروان حدوث از مخالطه بلغم است با خون و حکه حادث در اعضای مثل جرب است اما در حکه بثور نیست و سبب حدوث حکه اطعمه مالحه حریقه است و یا خوردن شربتها و توابل و ابازیر حاره در آش و طعام و علاج درین دو علت استفراغ ماده موجب مرض است که بمطبوخ افتمون و یا سفوف مسهله بماء الجبن و یا شیر صرف بافتمون و اندک قند در آب شاهره که درو هلیله زرد و هلیله سیاه و هلیله کابلی از هریک دو مثقال و نیم کوفته درین آب خوابانیده باشند نیک صافی ساخته بعد از ظهور نضج در بول و قاروره بوقت صبح باید اختیار کرد و هر روز ماء الشعیر با قند و یا ماء الجبن با سفوف میززه که مبدل و معدل مزاج است با اندک قند سفید باید اختیار کرد و یا آب شاهره با سکنجین مقداری که معالج مناسب داند و یا تقوع با قند و غذا هر چیز که ... ماده شور بوده باشد موافق است مثل برگ کاسنی و بقله یمانی که مراد سرخ مرو است و گوشت بزغاله که با آب انار ترش پخته باشند و اگر میسر باشد درین دو علت تا خوردن گوشت بهتر است و ادویه که بر حکه و جرب بمانند اینهاست که مذکور می‌گردد زبیق مقتول و کندش و گوگرد زرد و اشق و زنگار و نوشادر از هریکی ازینها را با نصف آن مردارسنگ و نصف آن اسفیداج قلعی و مثل آن نمک و برابر همه دانه انار ترش مجموع ادویه نیک کوفته و باهم خلط کرده و اندک

تحفه خانی، متن، ص: ۶۱۴

روغن گل آمیخته و اندک آب کشنیز تر و اندک سرکه درو خلط کرده در حمام باید مالید و زمانی باید نشست و بعد از آن بر خود آب گرم ریخته باید بیرون آمد و گاه چنانست که بواسطه سوختن اعضاء درین ترکیب اگر دو دانگ کافور آمیزند صواب باشد از اشربه قویه نافع درین دو علت خوردن هشتاد و شش مثقال روغن کنجد پاکیزه است با نصف شربت سکنجین هر صباح و ازین زیاده بر سه روز تکرار نباید کرد و این شربت چون مضعف معده است و معده بقوت می‌باید که درین تدبیر تاخیر کرده‌اند و از معالجات نافع درین علت خوردن صبر سقوطریست و مجربست و ملازمت و مداومت حمام نیز از انفع اشیا است درین علت.

[۲۲۷] مقاله در بیان جذام

نعوذ بالله من شره و من شر کل ما خلق و ببايد دانست که سودا هر گاه که در بدن منتشر می‌شود و اگر عفونت دارد موجب حمی ربع است که تپ سرمای سه یک است بعرف عوام و اگر چنانچه مندفع بجانب جلد می‌شود احداث علت یرقان اسود می‌کند و هر گاه که تراکم می‌شود احداث جذام می‌کند و او موجب تغییر اشکال اعضاست و بالآخره موجب تفرق اتصال اعضاست و سبب فاعلی درو یا شدت حرارت جگر است که موجب سوختن خون شده است و یا برودت است که موجب جمود ... شده است و یا سبب ماده اغذیه مولد سوداست مثل گوشت گاؤ و باذنجان و امثال آن از اغذیه آنچه مولد سودا باشد و درین اسباب انسداد مسام نیز اعانت می‌کند و حرارت غریزی محتقن شده تغلیظ خون می‌کند و فساد مزاج طحال که سپرز است نیز موثر است پس سودا از خون جدا نشود بجز ب

تحفه خانی، متن، ص: ۶۱۵

و خون مخلوط با سودا یا عروق بی نقای خون از سودای غیر طبیعی رود و یا فساد مزاج و هوا و حدوث تخمه و فساد غذا نیز در تغلیظ سودا و فساد اعانت تمام می‌کند و از جذام بعضی متفرح می‌باشد و بعضی غیر متفرح و جذام از امراض موروثه و تعدی بغیر می‌کند و آنکه متمکن شده است از آن نجات و فلاح نیست و آن را که ابتدای این مرض باشد از بسیاری اندک را نجات کم است و مبتدی بجزام را رنگ بشره اولاً سرخ می‌شود و چشمها نیز سرخ می‌شود و بعد از آن رنگ رو و چشم بکبودی مایل می‌شود و بشر رو مستدیر می‌شود و لبها غلیظ و موی ابروان و مژگان می‌ریزد و در صاحب جذام اخلاق ردی سوداوی مثل حقد و حسد و در نفس ضیق پیدا می‌شود و در صورت غلظ در عرق صادر از بوی بد حاصل می‌شود و موی او رقیق و دقیق شده ساقط می‌شود و محال موی بتدریج متفرح می‌شود و گاه بینی تمام خورده می‌شود و ازو چرک بدبو ترشح می‌کند و ناخنها تشقق پیدا می‌کند و علاج در ابتدای این علت اگر در خون معالج غلبه داند مبادرت باخراج آن بفسد کند و اگر جراح دانا باشد فصد از دواجین درین علت بسیار نافع است و اما چون شخص آن رگ را نشناسد و نیش بر شریان آید موجب هلاک است و اسهال سودا درین علت بایارج لوغذیا باید کرد و طبیخ افیمون و حب افیمون و حب ایارج یا حجر ارمنی که مخرج سوداست و درین مرض اطبا او را مفید دانسته تخصیص کرده‌اند و از سفوفات مسهله سودا ماء الجبن از آنچه در قرآبادین ... بسیار مفید است و سفوفات مسهله مزاج با ماء الجبن نیز بسیار مفید است و مراد بسفوف مبدله آنست که درو مقصود اخراج خلط و مسهل نیست بلکه مقصود تقویت است و اصلاح مزاج شخص و خلط موجب مرض و اشربه

تحفه خانی، متن، ص: ۶۱۶

درین مقام هر صباح ماء الشعیر ساده است و یا باقند و یا شربت نیلوفر با عرق گاؤزبان و یا عرق گاؤزبان و قند و مقدار شربت‌های مذکور از هفت مثقال کمتر نباید و تا ده مثقال مجوز است و مقدار عرق مذکور دو قاشق و اندکی آب و بارها مذکور شد که امثال این تدبیرات جزئیة نزد اطبا از امور تخمینیه و حواله بحدث معالج است و احتیاج بتعین نیست و چون شربتی بر سیبیل عادت در میان ناس معلوم است اقتدا در جزئیات بهمان می‌توان کرد در مقدار و غذای مجذوم گوشت بزغاله فربه و یا مرغ فربه و یا گوشت توقلی فربه شوربای صرفه پخته باید داد تنقیه دماغ مجذوم بسعوطات باید کرد و ملازمت حمام و بعد از بیرون آمدن حمام و مثل روغن بنفشه بادام و روغن کدو و روغن نیلوفر بر سر و جمیع اعضا باید مالید و علیل را در آبن مناسب مزاج او باید نشانید و در آن آبن روغن زرد نیز باید انداخت و مذکور شد که مراد بابن آب بسیار است که درو از حشایش موافقت بجهت تدبیر علیل جوشیده نیم گرم علیل را در آن می‌نشانند و مجذوم را ریاضت معتدله که محرق ضروریست و از ادویه فاضله شریفه در علاج مجذوم معجون برزجلی و پیشی است و افضل ازین دوی مذکور شوربای گوشت افعی است و اشکنه با نان میده و چندان از گوشت افعی و

اشکنه او باید داد که شکم منفخ شود و عقل ازو زایل گردد زیرا که بواسطه سمیت این حیوان این حال است می دهد و غیر از مجذوم هرکس ازین شوربا و اشکنه خورد بالفعل هلاک شود و اما مجذوم را موجب خلاص ... بلیه عظیم است و حکما گفته اند که اسود صالح از افعی را بگیرند و از سر و دم او چهار انگشت بیک دفعه و بیک ضرب به تیشه تیز برند و در ... درو کرم افتد و بعد از آن از آن کرمها صاحب جذام هر روز دو درم که

تحفه خانی، متن، ص: ۶۱۷

یک مثقال و نیم بدانگی کمتر است بخورد در ماء العسل البته ازین علت شفا یابد و بیاید دانست که هرگاه که جذام مستحکم شود فصد جائز نیست زیرا که موجب تحریک مواد خبیثه است و عدم قدرت قوت طبیعه بر دفع آن پس موجب هلاک باشد.

[۲۲۸] مقاله در بیان وبا

و احتراز از وبا عبارت از فساد جوهر هواست و سبب او اسباب سماوی و اسباب ارضی و آنچه اسباب ارضی است مثل آبهای گندیده بسیار که هوا مقارن او شود و جیف بسیار در ملاحم از مقتول و مراد بجیف جمیع جیفه است و بآن (مرادران) کشتهاست که دفن نکرده باشند و مراد ملاحم مواضعی که در آن کشتهها افتاده اند و او جنگ گاهست و مواضعی که آب بر روی آن زمین بیرون آید و حرکت نکند و آن را تژی می نامند و مراد زمینهای او لنگ است که آب بر روی آن ایستاده است و هوای ملاصق آن نیز متعفن می باشد و اسباب سماوی آنست که در سالی که فساد در هوا می شود و تعفن می شود در آسمان شهب بسیار مشاهده می افتد و مراد بشهب آنست که از آسمان گویا که ستاره متوجه زمین شد و افتاد و آن اگرچه بعینه ستاره می نماید و در حقیقت ستاره نیست و بخاری است که مشتعل شده و این در آخر صیف بیشتر می باشد از بهار و زمستان و هرگاه که بسیار شود علامت حدوث وباست و این وبا مرض نیست بلکه سبب مرض است که آن مرض طاعونست و همچنین است و هرگاه که اسباب باران بسیار شود از ابر و غیرذلک و باران نیاید و این نیز منذر و بیم دهنده بوباست و هرجا که در زمستان باریدگی نشود و فصل بمقتضای خود نگذرد و در اشجار و اثمار تغیر

تحفه خانی، متن، ص: ۶۱۸

حاصل شود و بوقت تیره ماه نیازک ... شود منذر بوباست و از اسباب ارضی آنست که در آن سال ... فساد هوا و وبا می شود بعضی حیوانات مثل ضفادع و حشرات ... حیوانات ذکی الحس مثل لکلک و موش می گریزند و در آن سال کم ظاهر می شوند و اگر چنانست که موش از خانه خود بیرون آید مبهوت شده می افتد و این احوال منذر بوباست.

[۲۲۹] مقاله در بیان کیفیت

احتراز ازین بلیه آنست که اولاً تنقیه بدن و تعدیل مزاج باید کرد و ترک فواکه از اسباب قریبه تعفن است باید کرد و شراب که مراد خمر است نیز اختیار نباید کرد و اقتصار بر مجففات و صحنای شامیه باید کرد و مراد بصحنا ماهی است که مردم گیلان و شیروان و لار آن را بسیار می سازند و بسیار می خورند و نان خورش ایشان اکثر اوقات آنست و همه اینها در ایام و با نافع است و مجفف مراد بصحنا آنست که بسیاری از ماهی مرده را در خم آب و نمک در آفتاب می گذارند که متعفن می شود درو ادویه حاره می اندازند و چوب بسیار می زنند تا ماهیهای متعفن همه درین آب حل می شود او را از کرباس گذرانیده دیگر در آفتاب می نهند تا برسد و ازین به نان می خورند و ازین آب در خمیر نان می اندازند و این آب با سرکه مخلوط کرده بنان می خورند و مطلق ترشیاها در ایام وبا و درین علت نافع است و تبخیر به بخورات عطره مثل کافور و صندل و سعد و مشک و عنبر و اترج و سگ و طرفا و برگ غار و پاشیدن گلاب و عرق بید و از فواکه عطره مثل سیب و بهی و امثال این در پیش داشتن موجب اصلاح و تغیر تعفن

هواست.

تحفه خانی، متن، ص: ۶۱۹

[۲۳۰] مقاله در بیان کسر و وئی و خلع و ضربه و سقطه و صدمه و شجاج و سجج

و ببايد دانست که علاج مشترک مر این امراض مذکور را اولاً- فصد است و گرفتن خون بقدر قوت و طاقت و در بعضی ازین امراض حجامت نیز نیک است از جهت مخالف و اگر چنانچه کثرت خون باشد اخراج خون بطریقین مذکورین ضرورتیست و اگر چنانچه ... در خون نباشد درین صورت نیز اندک خون اخراج باید کرد از حدوث ورم و تلین طبیعت بفتیله و حقه باید کرد و درین صورت از ملینات و مسهلات مناسب است و لعوق خیارشنبیر با ریوند و خیارشنبیر یا کاسنی از مذکورات مقداری که معالج مصلحت داند باید بر وجهی که عادت و رسم است باید داد و غذای این اصحاب امراض مذکوره هر چیز که تقویت بدن کند و خون لطیف قلیل الکفیه ازو حاصل شود و در شربت نیز همین طریق و از اغذیه زرده تخم مرغ نیمبرشت و از شربت مطبوخ از عنب الثعلب با قند نیم گرم خصوصاً بوقت وجع مناسب است و عرق زوف با شربت سیب نیز نافع است و یا قند و عرق گاؤزبان باید داد اولی ترک گوشت است مگر آنکه ضعف غالب آید و درین صورت غذا ماش مقشر و گوشت مرغ جوجه و از شوربای او اختیار باید کرد و اگر بواسطه ضربه و سقطه وجع در باطن حادث شود اختیار حقه نرم تر می باید کرد و اگر ظرف خون حادث ازین دوا که مذکور می گردد باید اختیار کرد زرالورد و کهربا و اکلیل الملک برابر بوزن سنبل و مصطکی و کندر و زعفران و جوز سرو از هریک نصف جز و هریک از ادویه سابقه مجموع ادویه کوفته و

تحفه خانی، متن، ص: ۶۲۰

پیخته و به آب برگ زوف که مراد لسان الحمل است قرصها باید ساخت هریک بمقداری یک مثقال و خشک ساخته مقدار خوردن یک مثقال ازین در شربت سیب ده مثقال باید اختیار کرد و اگر چنانچه صاحب علت را عطش نباشد گلکند پنج مثقال و نیم مثقال (بسد) دو دانگ کهربا را با قدری گلاب آمیخته باید داد و ادویه که بر موضع سجج و شجاج که مراد تفرق اتصال در جلد و شکسته شدن سر است از عدس و زردالورد و برگ مورد باید اختیار کرد چنانچه از ادویه مذکوره دو مثقال و آرد عدس هفت مثقال مجموع در اندکی آب باید پخت تا غلیظ شود و نیم گرم بر مواضع ماؤفه باید بتکرار نهاد و اما در ضربه و سقطه اگر چنانچه ... ضربه و سقطه را بروغن گل نیم گرم عرق باید کرد اگر چنانچه ادویه موضعی که همان است که در سجج و شجاج مذکور شد اندک با گل ارمنی و اندک سک و اندک زعفران مجموع با گلاب خلط کرده نیم گرم باید بر محل سقطه و ضربه باید نهاد و اگر با وی حرارت بیشتری باشد ضماد مناسب صندل است و زردار و بنفشه خشک و جو مقشر و اندک زعفران و اندک کافور و مقدار زعفران و کافور متجاوز از دانگی می باید نباشد و این مجموع کوفته و پیخته و بگلاب و اندک روغن بنفشه بادام درو آمیخته نیم گرم بر محل ماؤف باید نهاد و بعصابه لینه نرم باید بست و اما خلع که مراد بآن بیرون آمدن عضوی از مفصل و جای خود و در علاج او احتیاج بمد برفق است و رد کردن آن بمحل خود تا بشکل و هیئت طبیعی باز آید و بستن آن برفق باید زیرا که اگر محکم بندند موجب وجع است و وجع جذاب است و خون را بجهت اصلاح بمحل وجع جذب می کند و این سبب زیادتى ورم می شود چنانچه سابقاً تقریباً شمه ازین مذکور شد و همچنین است کسر که مراد شکستن استخوان است که محتاج است

تحفه خانی، متن، ص: ۶۲۱

بجبر و تعصب و مراد بتعصب بستن آن عضو شکسته است و بجبر راست ساختن استخوانهای شکسته و برهم نشانیدن آن برفق و فوق آن چوبها هموار ملایم نهادن و بعصابه نیک بستن است و بعد از آن از ادویه که در علاج وئی مذکور شد و در علاج اغذیه لزجه مثل هریسه و پاچه مهرا و قلیه برنج و سیرآبه و شکنبه گاؤ و گوسفند و هرچه لزج باشد اختیار کرده همچنین گوشت بره و بزغاله

فربه یلمه کرده باشند درین مقام بسیار موافق است و اگر چنانچه تحت عصابه مجبور خارش کند آهسته باید خارید و آب گرم قدری بر عضو باید ریخت و عضو ماؤف را مَسّاس نباید کرد و بر عصابه گلاب و آب سرد باید پاشید و بعد از آن باید بست و اگر چنانچه از محکم بستن خوف ورم باشد سست باید درین حادثه ضمادات وئی است.

[۲۳۱] مقاله در بیان داء الحیه و داء الثعلب

که بعضی اطبا او را از امراض دئیه عد کرده‌اند و ... که درین دو علت نوع خلطی که موجب علت است و مفسد نبت شعر از لون و جلد که علت برو طاری شده است شناخته می‌شود زیرا که اگر چنانچه رنگ جلد سرخ است دلالت بر دمویت می‌کند و اگر چنانچه سفید است بر بلغم و اگر چنانچه کبود است بر سودا و اگر زرد است بر صفرا و خصوصا که بخرقه خشنی بمالند و در آن صورت ظهور علامات داله اظهر است و سرعت قبول این دو علت علاج را باین می‌توان معلوم کرد و اگر چنانچه بخرقه بمالند و زود سرخ شود و زود علاج می‌یابد و الا مداوات طویل‌ه علاج خواهد یافت و فرق میان داء الحیه و داء الثعلب باینست با وجود آنکه در هر دو موی می‌ریزد اما داء الحیه محل موی نیز منتشر می‌شود مثل مار که پوست ازو می‌خیزد پس ماده داء الحیه تیزتر است تحفه خانی، متن، ص: ۶۲۲

و در معالجه ادویه او بقوت می‌باید و علاج مشترک اولافصد و استعمال ادویه مقرحه بر محل ریختن مو تا ابله زند ازو ماده ردیه سیلان نماید و این مثل سیر و پیاز کوفته و در تخمهای اینها نیز همین خاصیت و خردل نیز از اقوی مقرحاتست و در ازاله این علت قوی موثر و همچنین است طلا کردن فلفل با سرکه و ادویه که موجب اثبات موی می‌شود و مخلوط با روغن زرده تخم مرغ بر محل علت.

[۲۳۲] مقاله در بیان تشق و تقصیف شعر

و مراد باین دو علت که عارض موی می‌شود آنست که موی دو شاخ و سه شاخ از میان و نوک شکسته و گسسته شود و سبب درین علت چون کمال یبوست سوداست و یا ملوحت بلغم که آن نیز حکم سودا و صفرا دارد و در علاج او جمیع مسببات نافع است و تنقیه بدن از خلط سودای و بلغم مالح باید کرد و یبوست مزاج فطری و اختیار اغذیه یابسه این علت را امداد می‌کند و جمیع ادویه رطبه که ازو مو غذا می‌گیرد ... نافع جو مقشر سی درم که بست مثقال است آمله پنج درم نیم است تقریبا در قدری آب طبخ باید کرد تا مجموع جو و آمله ... کرپاسی گذرانیده نصف این آب روغن بنفشه بادام و دو مثقال لادن از ورق خطمی و ورق کنجد و ورق لد و از مجموع هفت مثقال اینها نیم کوفته در یغلاغوی پاک بآتش ملایم طبخ باید کرد تا آب فانی شود و روغن بماند و ازین روغن بوقت حاجت بر مناسب موی اید مالید و یک شب صبر باید کرد و بعد از آن باید شست و روغن آس که مراد وغن از برگ مورد است او را در تقویت مو و درازی و سیاهی او تاثیر عظیم است.

تحفه خانی، متن، ص: ۶۲۳

[۲۳۳] مقاله در بیان شیب

و مراد شیب سفید شدن پوست بزودی و قبل از وقت و این علت کسانی را که بجوانی گرفتارند و نمی‌خواهند که موی ایشان زود سفید شود از زن و مرد موجب غم و اندوه است و بسیارانند که سال ایشان بنود رسیده است و هنوز ریش و موی سر رنگ می‌کنند و از آن غافلند که در حدیث قدسی آمده است که بعدد هر موی که در بنده سفید می‌شود حضرت حق سبحانه را رحم می‌شود و مضمون این حدیث اینست که حق سبحانه فرموده که بعزت و جلال من که هر جا که موی بنده من سفید شود من او را عذاب نکنم

و گرفتاران بزینت آن را می‌خواهند که بسیاهی پوشند هیهات هیهات.

پیری بسیه کردن مو پوشیدن‌حقا که بود بریش خود خندیدن

سفیدی در موی طبیعی می‌باشد و غیر طبیعی و آنکه طبیعی است از تکرر غذای حاصل می‌شود که آن غذا ماده پوست و این رای جالینوس است از حکما اطبا و یا سبب استحاله است برگ موی و این رای و مذهب ارسطوست از حکماء مشائین و غیر طبیعی را سبب افراط یبوست است پس بواسطه یبوست سفید می‌شود همچنانکه حال ...

از سبزی و طراوت بسبب عطش حاصل می‌شود ... امراض حاده متحرکه حادث می‌شود پس تشبیه ... که چیزهای که موجب تاخیر سفید شدن موی است ...

است از صغیر و کبیر و بخوردن و ملازمت هلیله پرورده هر روز یک عدد ترک شورباها و اشکنها که در سفید شدن موی تقویت یبوست می‌کنند و ترک فواکه و جماع و درآمدن حمام که اینها موجب سفید شدن پوست و در علاج یکی التزام قی است تحفه خانی، متن، ص: ۶۲۴

بعد از خوردن طعام بخوردن آب ترب جوشیده با سکنجین و دیگر تنقیه بدن از خلط بلغم بادویه مختصه بآن خلط مثل تربد بجوف تراشیده چرب کرده و مثل او آنچه مخرج بلغم است و استعمال مجففات از ماکول و مشروب و آلوده کردن مو بقطر آن و چهار ساعت صبر باید کرد بحمام باید درآمد و خود را و موی را باید شست و مثل روغن قسط و روغن سیاه‌دانه و روغن حنظل و امثال اینها مالیدن موجب آنست که موی زود سفید نشود.

[۲۲۴] مقاله در بیان صلح

که مراد باین علت ریختن موی سر است و سبب او یا افراط یبوست است که سبب آن موی غذای خود نمی‌یابد و یا تخلل مسام است بدین سبب ماده موی محتبس نمی‌شود تا موی متکون شود و یا بسبب انسداد مسام است که از مانع است و آنچه سبب او یبوست است او را علاج و فلاح ازو مشکل است و آنکه انسداد است علاج او سعی در تحلل است و دخول حمام و استعمال اشپای منبه و رویانیدن مویست.

[۲۲۵] مقاله در بیان کلف

و نمش و برش و دمست که از امراض جلد است و بیاید دانست که وجود علل مذکوره بسبب انفتاح دهنهای عرق لیفی است بس محتقن می‌شود و تحت جلد می‌ماند بر وجهی که لون و شکل جلد از حال خود می‌گردد و آنچه تغیر بجانب ... دارد آن را نمش می‌نامند و آنچه بجانب سودا مایل است آن را برش می‌نامند و آنچه آمیخته از تحفه خانی، متن، ص: ۶۲۵

سودا و حموت بر سطح جلد آن را کلف می‌نامند ... را در اکثر اوقات لب می‌ترکد بسبب یبوست مزاج و معالج ... از آنکه در خون غلظتی و خروج خون از عضو ...

کند مبادرت در علاج کند و علاج او فصد است و اخراج خلط سوداوی و تعدیل مزاج علیل و استعمال ادویه جالبه که در تحسین لون استعمال می‌کنند از جمله ترمس است که باقلی شامی است.

[۲۲۶] مقاله در بیان بهق

و برص ابیض و اسود و بیاید دانست که فرق به بهق ابیض و برص ابیض آنست که بهق ابیض بر ظاهر جلد است و او را غوری در

جلد نیست بخلاف برص که او را غور است و فرق دیگر آنکه بهق ایض از سطح عضو به بلندی و پستی متمیز نیست و اگر سوزنی بخزند خون بیرون می‌آید و ایض بخلاف جمیع این اوصاف است و قوت دافعه درو اقواست که ماده را تمام بظاهر جلد دفع کرده است دیگر آنکه محل بهق ملسائیت دموی که ازو روئیده سیاه است و برص بخلاف و مولد این هر دو علت ضعف قوت هاضمه و این دو علت هر جا که متمکن و مستحکم شوند غذای صالح را متبدل بلون خود می‌گردانند و اما نسبت برص اسود با بهق اسود مثل نسبت برص ایض و بهق ایض نیست زیرا که در برص اسود بعکس لازم است و او را قوبا می‌نامند و اگر او در جمیع یا اکثر اعضا شود مقدمه جذام است نعوذ بالله من شره و ماده هر دو ایض از بلغم است و ماده بهر دو اسود از سودا و علاج استفراغ و تنقیه بدن است از ماده موجب علت بایارج لوغاذیا و استعمال ادویه جالبه که آن نیز مذکورات در تحسین لون و تعدیل مزاج و اصلاح هضم درین علت ضروریست و از جمله چیزهای که

تحفه خانی، متن، ص: ۶۲۶

تغیر رنگ برص می‌کند و مدت یک سال می‌ماند روغن باذنجان است مقل ازرق اطبا از حواس عظیمه شمرده‌اند و اما در علاج ... استعمال ادویه جالبه قویه باید کرد تا نقطه و آبله زند و ازو ... چند روز باید گذاشت تا محل آبله نیکو شود و دیگر بتکرار ... عمل باید کرد و ادویه او مثل تخم تراتیزک و خردل و تخم ... ترب و از استخوان پوشیده خاصیت ازاله این امراض بطریق طلا گفته‌اند.

[۲۳۷] مقاله در بیان صنان

و مراد بصنان بوی بد بغل است و سبب حدوث او خلط متعفن است و یا عرق متعفن و تاخیر عنصل جنابتی نیز گفته‌اند که از موجبات حدوث اوست و علاج او استفراغ و تنقیه بدن است از خلط متعفن و تعدیل مزاج و اصلاح اغذیه و ترک آنچه ازو بوی بد حادث می‌شود و در علاج این علت خوردن آب زردآلوی خشک بسیار نافع است و مالیدن سعد و برگ مورد و ورق سوسن آسمان جونی و بیخ او در شیب بغل بسیار نافع است هریک یا مجموع و ترکیبی از توتیا و مردارسنگ و شب یمانی و صبر سقوطری و مرمکی مجموع کوفته و پیخته و بگللاب خمیر کرده جها باید ساخت و در سایه خشک کرده ازین بوقت حاجت در گلاب حل کرده باید مالید و اگر درین ترکیب اندکی مشک و اندکی کافور بیامیزند بهتر باشد و همچنین از مشک سک و سنبل و گل سرخ و برگ سبب تازه هریک ازینها و یا هر دوئی و یا مجموع بقدر قوت و ضعف علت.

تحفه خانی، متن، ص: ۶۲۷

[۲۳۸] مقاله در بیان حدوث قمل

که مراد اسبش است و این نیز اگر بسیار شود موجب امراض ردیه است و بایاد دانست که تولد و تکون این حیوان در انسان بسبب رطوبت فضلای اینست که درو حرارت قلیله است که مستعد فیضان حیات است برو و آن محروم از واهب حیات نیست چون استعداد هست و نجل در مبدأ نیست علاج او اگر بافراط باشد تنقیه بدن است و همیشه تجدید لباس کردن و خود را پاک نگاه داشتن و بحمام رفتن و آب شور بر خود ریختن و اگر آب شور نباشد پاره نمک در آب کرده ... ریختن و از جمله چیزها که اسبش مبرود می‌سازند پوشیدن ریشم است و خوردن سیر به آب فوتنج قاتل قمل است برگ حنظل و بیخ خطمی و نمام بادیان رومی ... روغن کاجره که مراد روغن تخم معصفر است و ازین مذکورات هریک و یا مجموع یا روغن زیت و یا روغن کنجد که بدل اوست باید مالید و دیگر از اشپای که بمالیدن درین مقام استعمال می‌کنند زببق کشته است و اکثر اطبا گفته‌اند که این علاج نیک است و رسانیدن باعضای رئیسه موجب آفات عظیمه است.

[۲۳۹] مقاله در بیان قوبا

و سبب تولد این مرض ماده رقیقه دمویست مخلوط با خلط سوداوی و علاج او اصلاح مزاج است اگر در بدن بسیار باشد و ادویه که بمالیدن طلا و ضماد کردن درین مقام مستعمل می‌شود از جمله ترشی ترنج است و روغن گندم و آن بسوختن گندم حاصل می‌شود بوجه مخصوص و بسیار است که این علت اگر در بدن بیشتر شود منجر بجدام می‌شود.

تحفه خانی، متن، ص: ۶۲۸

[۲۴۰] مقاله در بیان هزال

مفرط و خشکی و لاغری بدن و این نیز مرضی است از امراض هرچند صحیح المزاج باشد اما چون ترکیب چنین باشد مریض ترکیب است و سبب درین علت قلت خونست و یا کراهیت از طبیعه که استعمال خون در مصارفش نمی‌کنند مثل خون تیز و یا از جهت ضعف قوت متصرفه است که آن یا هاضمه و یا جاذبه و این ضعف یا بسبب الم و وجع در نفس امر و یا بسبب بسیاری خونست که قادر نیست قوت متصرفه بر تصرف ... و با این هزال و نحافت بواسطه مزاجمت طحال است و غصب کردن او خون بسیار را و گاه که چنین باشد بدن بی‌بهره ماند از غذا و یا سبب حدوث کرمهاست در معده که آنچه از کیلوس حاصل می‌شود همه را صرف می‌کند و چیزی ... که در وصله بدن نشیند و یا سبب حدوث ضیق است ... همچنانکه شخصی را شهوت ردی پیدا شده که مثل کلوخ ... به این سبب غذای بهره بدن از انست و اصل ... تبدیل مزاج است و تنقیه و استفراغ و اختیار ... معده و قوت جاذبه بمالندگی عقب خواب و خصوصا بروغنه‌های ملایم مثل روغن بنفشه بادام و نیلوفر و امثال اینها و همه بدن را بوقت طلا کردن بسیار مفید است و اختیار اغذیه و اشربه مرطب بدن باید کرد.

[۲۴۱] مقاله در بیان سمن

و فربهی و مفرط که قید و بیماری بدن است و مبتلا بآن و مقید باین علت در معرض آفات مهلکه و بلیات عظیمه‌اند زیرا که بسیاری از افعال مطلوبه ایشان

تحفه خانی، متن، ص: ۶۲۹

کما ینبغی صادر نمی‌شود پس این قیدی باشد و ایشان را خطر عظیم از انصداع عروق هست و انصباب خون در تجاویف از دل و دماغ و اینها را بلاهائی عظیمه آید و بر هر یک ازین دو عضو شریف که انصباب از خون و یا اختلاط حاده واقع شود مردن بگتته فجاءة است و مهلت نیست و اقل حدوث امراضی که ایشان را واقع می‌شود ضیق النفس و خفقان است و افلیج و استسقا و علاج این طایفه تعلیل غذاست و ریاضت معتدله و خواب بر روی زمینهای خشن کردن و ترک بالین کردن و از اشیاء و فواکه کمتر اختیار کردن و خواب کم رفتن و گوشتها بسیار خوردن این علت را زیاده می‌سازد و اختیار مدرات حاره باید کرد تا به ادرار رطوبات بدنی کمتر شود و در بعضی اوقات تلین طبیعت برفق باید کرد بادویه خفیفه و اما استعمال ادویه قویه درین مواد و اشخاص مخاطره است.

فصل در بیان بعضی ادویه مفرده و مرکبه و راندن بعضی حیوانات ذو سم و حیوانی که حشرات ازیشان می‌گیرند.**حرف الالف**

اسطوخودوس ... است در مرتبه دوم و ملطف اخلاط غلیظه است و مقوی ... باطنی و پاک‌کننده دماغ و مسهل سودا و بلغم و نافع ...

ابریشم بهترین آن پاکیزه آنست که او را کار نفرمود ... مفرحات قویه است مر دل را و او معتدل است میان ... بسوزند و در چشم کشند چشم را قوت دهد اترج ترنج است و پوست او گرم است در مرتبه اول خشک است در مرتبه دوم و تحفه خانی، متن، ص: ۶۳۰

گوشت میان پوست و ترشی آن گرم و تراست در مرتبه اول و ترشی او سرد و خشک و ترشی او نافع از فساد هواس و شربت او در ایام و با خوردن بسیار نافع است و پست نشاننده صفر است.

حرف الباء

بادرنجبویه گرم خشک است در مرتبه سوم و نافع است از جمیع امراض بلغمی و سوداوی و خشک و خوش کننده بوی دهن است و مقوی دل و مفرح او نافع از خفقان که بریدن دل است بادروج گرم و خشک است در مرتبه اول محلل مواد و مقوی دل است و مدر شیر و اگر ازو بر نیش زده زنبور و عقرب بنهند درد را ساکن کند و اگر ازو کحل ساخته در چشم کشند تیرگی را زایل کند پرسیاوشان گرم و خشک است در مرتبه اول محلل خنازیر دیلانست ریزاننده سنگ و ریگ کرده است و موجب سهولت و بیرون آمدن بلغمهای غلیظه لوجه است از حلق و سینه و مفتاح سده و نافع از علت یرقان است و درد سپرز و مقطع نرف بذر ریحان که تخم اوست گرم و خشک و نافع از اسهال صفر اویست از دوار و رعاف و مقوی دلست و مفرح او.

حرف التاء

ترید سفید گرم و خشک است در مرتبه سوم و نافع از امراض اعصابست و مسهل بلغم بسیار است و اندک از سودا تمر هندی سرد و خشک است در مرتبه سیم و مسهل صفر است و نافع از قی و تشنگی و نافع از تپها و غشی.

حرف الجیم

جاوشیر گرم و خشک است در مرتبه سیم نافع از علت عرق النساء رگ و رکفین تحفه خانی، متن، ص: ۶۳۱

است و از وجع مفاصل بلغمی نیز بجهت طلا و ... دندانها نیز بسیار مفید است و از صداع و صرع نیز نافع ... اطفال و در علت قولنج نیز مفید است جنیدستر ... او خایه حیوانیست که او را سگ آبی می نامند ... رعشه و فالج و قوت صداع و نسیانست و محلل نفخ و مدر طمٹ و اسقاطکننده مشیمه است جوز هندی گرم است در آخر درجه دوم و خشک است در مرتبه اول مقوی دماغ است و مقوی قوت حافظه و آنچه ازو کهنه است کشنده کرمهای معده و امعاست و آنچه مطلوب ازین جوز است مغز اوست که او را نارجیل می نامند جنطیانا گرم و خشک است گرم در مرتبه سیم و خشک در مرتبه دوم مدر طمٹ است و مفتاح سده جگر و سپرز و نافع از جمیع سموم.

حرف الحاء

حب الآس سرد و خشک است در مرتبه دوم و قابض است و طبع بندد منع نفث الدم می کند و مقوی معده است و نافع از صداع و اسهال صفر اویست حب النیل گرم و خشک است در مرتبه سیم و نافع از برص و بهق ایض است و مسهل اخلاط غلیظ بلغم و سوداست و مسقط کرمهای دراز و حب القرع است که کرم کدو دانه باشد حنظل گرم و خشک است در مرتبه سیم و او نافع اوجاع عصب اسب و مفاصل و نسیان و نقرس و مراد باین نفع آنست که مسهل بقوت است و اخلاط غلیظه بلغمی که سبب این اوجاع

است آن را دور می‌کند در مسهل بسیار بقوت ازو دانگی و یا دانگ و نیم بیش نمی‌دهند اگر بیش واقع شود مهلك است و او منقی و پاک‌کننده دماغ است و مسهل بلغم غلیظه لزج و مخرج مره صفرا و سودا و نافع از قولنج ریچی حی العالم بر اختلاف اقوال بعضی همیشه بهار گفتند و بعضی بستان افروز سرد

تحفه خانی، متن، ص: ۶۳۲

است در مرتبه دوم و خشک در اول نافع است از التهاب صفرا و از صداع و نیش رتیلا که غنده است بطلا کردن.

حرف الخاء

خیه که او را شغرك می‌نامند و همانا که او را در سمرقند طبلک قرشی می‌نامند و او گرم و تر است و او نافع از شر است و مراد شرای بلغمی خواهد بود و او گرم و خشک است در مرتبه چهارم و مقطع بلغم است ... اورام قدیمه و خنازیر خس و مراد بخس کاهوست ... او سرد و تر است در مرتبه سوم و خونی که ازو حاصل ... که از سایر بقول حاصل می‌شود و او نافع اورام حاده است و جمر بسبب طلا کردن و نافع از بیخوابی است خشخاش سرد و خشک است در مرتبه دوم و او خواب‌آورنده است بحسب خوردن و ضماد و طلا کردن و اگر خورند مغلظ است و منع نزله می‌کند خیارشنب معتدل در حرارت و برودتست و تر است و نافع اورام است که در احساسست و غرغره باو و به آب عنب الثعلب بجهت ورم حلق نافع اوست طلا کردن باو اوجاع مفاصل و نقرس را نافع است و یرقان و درد جگر را نافع است و مسهل صفرا و اخلاط متحرکه است بی‌غایله و اذیتی.

حرف الدال

دم الاخوین که خون سیاوشان است و او سرد و خشک است منع رفتن خون می‌کند و جراحات را خشک می‌سازد دهنه فرنگی سرد و خشک است و در علل چشم نافع است و درونج عقربی گرم و خشک است در دوم و مقوی دل نافع از خفقان است و از جمله مفرحات قویه و نافع از سموم دارچینی گرم و خشک

تحفه خانی، متن، ص: ۶۳۳

است در مرتبه سیوم و نافع از ظلمه چشم و مقوی معده و دل است و از جمله مفرحات قویه معیر است معجون ماده الحیوه نافع از حصول و مواد بلغمی است و مقوی دل و معده و محکم سازنده مکرومیات است اجزای باین طریق است فلفل و زنجبیل و بلبله و آمله منقی و شیطرح هندی و زراوند مدحرج و بیخ بابونه و مغز حب صنوبر که چلغوزه می‌نامند و مغز جوز هندی که مراد نارجیل است و خصیه الثعلب از هریک شش مثقال و نیم تخم بابونه سه مثقال و نیم مویز فربه شیرین دانه بیرون کرده بست مثقال مجموع ادویه کوفته و پیخته با سه وزن تمام ادویه عسل صافی نیم گرم خمیر باید کرد و در ظرفی چینی باید برداشت ...

ترکیب اول مویز را نیک کوفته با عسل آمیخته نیک برهم زده بعد ...

خلط باید کرد مقدار خوردن این معجون یک مثقال ... نافع از سردی معده باشد و خفقان را زایل کند و دیر ... معده ناگذشتن طعام را نفع رساند اجزای او و طریق ترکیب او برین وجه قاقله صغار و قاقله کبار و بسباسه از هریک دو نیم مثقال زنجبیل و دارفلفل از هریک شش و نیم مثقال دارچینی دو مثقال و نیم اشنه یک مثقال و دو دانگ فرفه قرنفل و زعفران از هریک شش و نیم مثقال دارچینی جوزبوا سه مثقال و نیم عنبر و سنبل و مصطگی از هریک یک مثقال و نیم و شک چهار دانگ مجموع ادویه کوفته و پیخته و بدو وزن تمام ادویه عسل صافی نیم گرم خلط کرده برهم زده در ظرفی چینی باید برداشت و بوقت حاجت مقدار خوردن یک مثقال است بر نهار و ترکیب معجون اطرینفل صغیر که نافع بواسیر است و از سستی معده و ضعف او و موجب صفای دهن است اجزای آن پوست هلبله زرد و هلبله سیاه و هلبله کابلی

تحفه خانی، متن، ص: ۶۳۴

و بلبله و آمله منقی از هریک پنج مثقال مثلا و اگر چنانچه بیشتر سازند یعنی ادویه را برابر یکدیگر باید مجموع ادویه کوفته و پیخته و بروغن بادام شیرین چرب کرده با دو وزن تمام ادویه عسل صافی نیم گرم خلط کرده نیک برهم زده در ظرفی باید برداشت و مقدار خوردن ازین اطریفل بر نهار یک مثقال است تریاق اربعه که منافع بسیار دارد دافع سم بعضی حشرات و حیوانات می کند مثل غنده و عقرب و از جهت درد معده بسیار نافع است اجزای آن و طریق ترکیب اینست جنطیانای رومی و زراوند طویل و حب الغار و مرمکی از هریک ده مثقال ادویه نیک کوفته و پیخته و بدو وزن تمام ادویه عسل نیم گرم خلط کرده نیک برهم زده در ظرفی چینی باید برداشت و مقدار خوردن تریاق کلانان را یک مثقال است بوقت حاجت.

[۲۴۲] مقاله در بیان حیواناتی که حشرات

ازیشان می گریزند مثل جغد و مار مقرر چنین است که نگاه داشت ...

و لکلک در خانه امانست از حشرات گزنده و غیر گزنده و غیر ... در مسکن کبک بسیار پیدا شود حنظل کوفته و آن را ... در آن خانه که کبک است پاشند هریک که در آن خانه پشه بسیار باشد چوب صنوبر دود کردن موجب فرار اوست و همچنین دود برگ مورد و سیاه دانه و خردل از هر یک با مجموع دود کردن موجب هلاک اوست و گفته اند در جایی که مورچه بسیار باشد اگر چندی از آن را بسوزند هیچ مورچه از سوراخ خود بیرون نیاید و بیاید دانست که از جمله حیوانات که سمیت ایشان مهلکه است غنده و مار است

تحفه خانی، متن، ص: ۶۳۵

و اگر علاج نکند مهلت نمی دهد و در لحظه هلاک می کند و هر گاه که واقع شود سعی و مبادرت بخوردن تریاق باید کرد و بهترین تریاقات تریاق کبیر است که او را تریاق فاروق می نامند و چون درین دیار ماوراء النهر تریاق موجود نمی شود و اگر اطبا جدوار را که مراد ازین بر بیست و معروفست که درو بعضی حکما صد و بیست خاصیت بیان کرده و آن را در منفعت قایم مقام تریاق کبیر که فاروق است داشته پس بوقت حدوث این آفات از ... بمقداری که از تریاق می خورند ازو باید خوردن و دیگر واقعه سگ و گرگ و روباه دیوانه است و در ولایتی که ازین واقعه نیست و از جمله سگ دیوانه آنست که بعد از چهل روز از گزیدن شخص گزنده شده از آب می ترسد و گاه آوازی می کند مثل آواز سگ و ابتدای ظهور جنون او آنست صورت خود را در آئینه نمی تواند دید و می گویند هر گاه که آئینه پیش روی او می دارند در نظر او صورت رو و بشره او مثل صورت روی سگ می نماید و در آب نیز همین شکل می نماید و از تشنگی می میرد و آب نمی تواند خورد و علاج او پیش اطبا علاج ماده سوداست از منضج و مسهل و تا چهل روز بگذاشتن که زخم دندان سگ به شود و دایم بمحجمه جذب خون از آن محل کردن و دوا ... که در کتب مبسوط متعین شده است باید داد. ختم الکتاب بعون الملک الوهاب - [۸۲]۱۲

[۱] (۱) ن- اول ۱۲

[۲] (۱) ن- مزاج

[۳] (۱) ن- سایره ۱۲

[۴] (۱) ن- برابری

- [۵] (۱) ن- اربعه
- [۶] (۲) ن- صفاونقا
- [۷] (۳) ن- آورده
- [۸] (۴) ن- در صلاحش
- [۹] (۱) ن- اتصال
- [۱۰] (۱) ن- شبیه
- [۱۱] (۱) ن- احتکاک
- [۱۲] (۲) ن- تفه
- [۱۳] (۱) ن- نقصانی می شود ۱۲
- [۱۴] (۲) ن- فتیله
- [۱۵] (۱) ن- عقب
- [۱۶] (۱) ن- معلالی
- [۱۷] (۱) ن- وجود
- [۱۸] (۱) ن- بحسب
- [۱۹] (۱) ن- یا سه نخود
- [۲۰] محمد بن محمد عبد الله، تحفه خانی، ۱ جلد، دانشگاه علوم پزشکی ایران - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۳ ه.ش.
- [۲۱] (۱) ن- شبیه
- [۲۲] (۱) ن- معرا
- [۲۳] (۱) ن- قصب
- [۲۴] (۲) ن- قراطی
- [۲۵] (۱) ن- پنبه
- [۲۶] (۲) ن- کیلوس
- [۲۷] (۳) ن- حرارت
- [۲۸] (۱) ن- منتقل
- [۲۹] (۱) ن- بحول
- [۳۰] (۱) ن- و آن
- [۳۱] (۱) ن- یا
- [۳۲] (۱) ن- تملس
- [۳۳] (۲) ن- سلامت
- [۳۴] (۳) ن- مفصلین
- [۳۵] (۱) ن- سوداست ۱۲
- [۳۶] (۲) ن- عدد ۱۲
- [۳۷] (۳) ن- متمرست

[۳۸] (۴) ن- متجمع

[۳۹] (۵) ن- ماده

[۴۰] (۱) ن- ربیع توان گفت و علی هذا.

[۴۱] (۲) ن- مزاج.

[۴۲] (۳) ن- در زمان.

[۴۳] (۱) ن- تقلیل بول ۱۲

[۴۴] (۱) ن- ماده مستعد ۱۲

[۴۵] (۱) ن- سرد

[۴۶] (۱) ن- اهم

[۴۷] (۱) ن- تیقن ذلک

[۴۸] (۲) ن- باول

[۴۹] (۱) ن- اراده

[۵۰] (۲) ن- نیم

[۵۱] (۱) ن- باشد

[۵۲] (۱) ن- اعتدال

[۵۳] (۲) ن- و اجتنبوا برد الخریف فانه یعمل بابدائکم کما یعمل باسحار کم ۱۲

[۵۴] (۱) ن- رباده

[۵۵] (۲) ن- کرگس

[۵۶] (۱) ن- اصعب

[۵۷] (۱) ن- مهیاج

[۵۸] (۱) ن- استظهار

[۵۹] (۱) ن- قدمی

[۶۰] (۱) ن- سمیه

[۶۱] (۲) ن- سمی

[۶۲] (۱) ن- غایله

[۶۳] (۱) ن- عوامل

[۶۴] (۱) ن- زنند

[۶۵] (۱) ن- شریح

[۶۶] (۱) ن- خائیدن

[۶۷] (۱) کناره- کونا- سرا- هر چیز کاچویسوان حصه- چوتھائی دانگ

[۶۸] (۱) ن- خلوت

[۶۹] (۱) ن- مقام

[۷۰] (۱) ن- دو

[۷۱] (۱) ن- ده

[۷۲] (۱) ن- فلفل

[۷۳] (۱) ن- سهولت نخواهد شد پس ردأت این از جمله مالیخولیا است.

[۷۴] (۱) ن- دو

[۷۵] (۱) ن- ماهی زهرج

[۷۶] محمد بن محمد عبد الله، تحفه خانی، جلد ۱، دانشگاه علوم پزشکی ایران - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۳ ه.ش.

[۷۷] (۱) ن- مراره کلنگ

[۷۸] (۱) ن- مبالغه

[۷۹] (۱) ن- برفق

[۸۰] (۱) ن- ده

[۸۱] محمد بن محمد عبد الله، تحفه خانی، جلد ۱، دانشگاه علوم پزشکی ایران - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۳ ه.ش.

[۸۲] محمد بن محمد عبد الله، تحفه خانی، جلد ۱، دانشگاه علوم پزشکی ایران - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۳ ه.ش.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی

ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت‌های گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۲۳۳۳۰۴۵) (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی

جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل

و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق

روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده

است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار

شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،

هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی

اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از

پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بَدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

